

تفسیر احمد

Ketabton.com

تفسیر شریف جزء بیست و دوم (۲۲)، بیست و سوم (۲۳)

و بیست و چهارم (۲۴)

امین الدین «سعیدی - سعید افغانی»

چاپ اول سال ۱۴۰۱ هجری شمسی ©



وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ

(And we have indeed made the Quran marvellously easy to remember understand and act. Upon; but is there any that will remember it?) Verse17:45 - Quran

Name: Tafsir Ahmad

(Interpretation of Part 22-23-24 of the Holy Quran with Original 'Arabic Text)

By: Aminuddin Saidi ©

Printed at: Ahmad Printing Press Kabul, Afghanistan

Publisher: De Haq De laare Kultury Markaz

First Edition 2022, in 804 Pages, A5

Email: saidafghani@hotmail.com

شناسنامه:

نام: تفسیر احمد جزء بیست و دوم (۲۲)، بیست و سوم (۲۳) و بیست

وچهارم (۲۴)

تتبع، تحقیق و نگارش: امین الدین «سعیدی - سعید افغانی»

مهتمین:

• دکتور صلاح الدین «سعیدی - سعید افغانی»

• انجینیر عتیق الله «یاسر»

تیراژ چاپ اول: ۱۰۰۰

سال طبع: ماه حمل سال ۱۴۰۱ هـ، ش

مطبعه و محل طبع: مطبعه صنعتی احمد کابل، افغانستان

فهرست
مضامین سوره های جزء بیست و دوم (۲۲)، بیست و سوم (۲۳) و
بیست و چهارم (۲۴)
تفسیر احمد
شامل سوره های

سوره سبأ، سوره فاطر، سوره یس، سوره الصافات، سوره ص،
سوره الزمر، سوره غافر، سوره فصلت.

شماره	نام سوره	معانی و محتوی سوره ها	صفحه
	سبأ	وجه تسمیه	۱
۱		ارتباط سوره سبأ با سوره قبلی	۲
۲		تعداد آیات، کلمات و حروف این سوره	۲
۳		محتوای سوره	۲
۴		ایمان و عمل صالح	۱۰
۵		سعادت	۱۰
۶		ایمان	۱۰
۷		عمل صالح	۱۱
۸		رابطه ایمان و عمل صالح	۱۱
۹		رسالت و دعوت داؤود علیه السلام	۱۶
۱۰		مزامیر آل داؤود	۱۷
۱۱		وفات حضرت داؤود علیه السلام	۲۰
۱۲		مزایا و امتیازات داؤود علیه السلام	۲۳
۱۳		سلسله نسب سلیمان علیه السلام	۲۵
۱۴		چرا سلیمان علیه السلام از جنیان میخواست برای او مجسمه بسازند؟	۲۵
۱۵		حقیقت شکر	۲۷

۲۸	آگاهی جنیان از کار بنائی و صنعت	۱۶
۲۹	داستان مرگ حضرت سلیمان علیه السلام	۱۷
۳۱	بازسازی بیت المقدس توسط سلیمان علیه السلام	۱۸
۳۳	آیا اجنه علم غیب دارند؟	۱۹
۳۹	سیل مآرب یا سیل عرم!	۲۰
۳۹	کفران، خصلت ناپسند انسان	۲۱
۵۲	اسلام دین همه انسانها است	۲۲
۵۳	پذیرش اسلام بر همه انسانها واجب است	۲۳
۶۴	راه های افزایش رزق و روزی	۲۴
۶۴	استغفار و توبه	۲۵
۶۵	خوف و ترس از الله متعال	۲۶
۶۵	تَوَكَّلْ	۲۷
۶۵	رفتن به حج و عمره	۲۸
۶۶	إِنْفَاق	۲۹
۶۶	صِلْه رَحْمِي	۳۰
۶۶	اذکار و دعا وارده برای نجات از فقر و تنگدستی	۳۱
۷۲	إِنْفَاق چیست؟	۳۲
۸۷	وجه تسمیه	فاطر
۸۷	محتوای سوره	۱
۸۸	تعداد آیات، کلمات و حروف	۲
۸۹	ارتباط این سوره به سوره قبلی	۳
۸۹	سایر خصوصیات این سوره	۴
۹۲	مفهوم ایمان داشتن به فرشتگان	۵
۹۳	ماده آفرینش فرشتگان	۶
۹۳	صفات فرشتگان	۷
۹۳	الف: جُئِه و توانایی	۸

۹۳	ب: شکل و قیافه	۹
۹۴	ج: نیازها	۱۰
۹۴	د: درک و شعور	۱۱
۹۴	ه: قدرت هنر نمایی	۱۲
۹۴	و: سرانجام، مرگ	۱۳
۹۵	ز: عبادت و پرستش	۱۴
۹۵	- مسئولیت فرشتگان	۱۵
۹۶	- حق فرشتگان بر انسان ها	۱۶
۹۷	ثمره ایمان به فرشتگان	۱۷
۱۰۱	وعد و وعید	۱۸
۱۰۲	تفاوت وعد با وعید	۱۹
۱۰۶	هدایت و ضلالت	۲۰
۱۱۶	خلقت انسان از خاک یا نطفه	۲۱
۱۲۳	هیچ کس مسئولیت گناه دیگری را برعهده نمیگیرد	۲۲
۱۲۹	مفهوم ذنوب و گناه چیست	۲۳
۱۳۰	اصول گناهان	۲۴
۱۳۱	۱ گناهان ملکی یا ربوبی	۲۵
۱۳۱	۲ گناهان شیطانی	۲۶
۱۳۱	۳ گناهان سبعی [درندگی]	۲۷
۱۳۱	۴ گناهان بهیمی [حیوانی]	۲۸
۱۳۲	گناهان صغیره و کبیره	۲۹
۱۳۸	زیارت قبور	۳۰
۱۵۱	لباس جنتیان	۳۱
۱۵۱	پوشیدن لباس ابریشم برای مردان	۳۲
۱۵۲	حکم پوشیدن لباسی که آمیخته با ابریشم باشد	۳۳

۱۶۶	وجه تسمیه	یس	
۱۶۶	ارتباط و مناسبت این سوره با سوره‌ی فاطر		۱
۱۶۶	فضیلت سوره‌ی یس (یاسین)		۲
۱۶۷	تعداد آیات، کلمات و حروف سوره‌ی یس		۳
۱۶۷	محتوای سوره‌ی «یس»		۴
۱۶۹	خواندن سوره‌ی «یس» بر مرده (متوفی)		۵
۱۸۱	قصه و داستان اصحاب قریه (آیات: ۱۳ - ۲۷)		۶
۱۹۰	داستان حبیب نجار		۷
۲۱۶	دمیدن در صور		۸
۲۱۸	زمان دمیدن در صور		۹
۲۱۸	چند بار در صور دمیده می‌شود؟		۱۰
۲۴۵	وجه تسمیه	الصافات	
۲۴۵	نامگذاری سوره		۱
۲۴۶	تعداد آیات، کلمات و حروف سوره		۲
۲۴۶	ارتباطات سوره‌ی صافات با سوره‌ی قبلی		۳
۲۴۶	سایر خصوصیات خاصه‌ی این سوره		۴
۲۴۶	محتوای سوره‌ی صافات		۵
۲۷۰	چرا پیامبر بزرگوار اسلام را شاعر خطاب می‌کردند؟		۶
۲۹۶	قلب سلیم		۷
۲۹۹	توریه چیست؟		۸
۳۰۰	حیله و فریب یا کید در اسلام		۹
۳۰۷	محاكمه حضرت ابراهیم (ع)		۱۰
۳۱۰	ابراهیم (ع) به آتش انداخته می‌شود		۱۱
۳۱۱	مناظره‌ی حضرت ابراهیم (ع) و نمرود		۱۲
۳۱۳	داستان مهاجرت ابراهیم علیه السلام به مصر		۱۳

۳۱۶	حضرت اسماعیل علیه السلام	۱۴
۳۲۳	سلسله نسب حضرت ابراهیم علیه السلام	۱۵
۳۲۵	کنیه ابراهیم علیه السلام	۱۶
۳۲۵	تولد حضرت ابراهیم علیه السلام	۱۷
۳۲۶	موضوع دروغ های سه گانه	۱۸
۳۲۹	نسب حضرت اسحاق علیه السلام	۱۹
۳۳۰	رسالت حضرت اسحاق علیه السلام	۲۰
۳۳۴	آیا حضرت الیاس علیه السلام زنده هست؟	۲۱
۳۳۹	لوط علیه السلام	۲۲
۳۴۱	همسر لوط علیه السلام	۲۳
۳۴۲	یونس علیه السلام	۲۴
۳۴۲	سلسله نسب حضرت یونس علیه السلام	۲۵
۳۴۳	دعوت حضرت یونس علیه السلام	۲۶
۳۴۳	سرنوشت یونس در درون شکم ماهی	۲۷
۳۵۹	وجه تسمیه	ص
۳۵۹	تلفظ نام این سوره	۱
۳۵۹	نامگذاری سوره	۲
۳۵۹	تعداد آیات، کلمات و حروف سوره	۳
۳۶۰	ارتباط سوره «ص» با سوره قبله	۴
۳۶۰	محتوای سوره «ص»	۵
۳۷۸	زندگی نامه داوود علیه السلام	۶
۳۸۰	عبادت حضرت داوود علیه السلام	۷
۳۸۱	داستان طالوت	۸
۴۰۰	حضرت سلیمان علیه السلام	۹
۴۱۰	داستان زندگی حضرت ایوب علیه السلام	۱۰
۴۱۸	صابرین قبل از حساب و کتاب وارد جنت میشوند	۱۱

۴۲۱	نظریات فقها در ۱۰۰ تازیانه حضرت ایوب (ع)	۱۲
۴۲۴	زندگی حضرت اسماعیل علیه السلام	۱۳
۴۲۵	«الْیَسَعَ»	۱۴
۴۲۵	ذَالْکِفْلِ	۱۵
۴۴۰	ماجرای داستان سجده به آدم	۱۶
۴۴۳	آیا شیطان معلم ملائکه بود؟	۱۷
۴۴۶	آیا روزی خواهد آمد که شیطان توبه کند؟	۱۸
۴۵۰	وجه تسمیه	الزَّمَرِ
۴۵۰	نامگذاری سوره	۱
۴۵۰	تعداد آیات، کلمات و حروف سوره	۲
۴۵۱	ارتباط این سوره با سوره قبلی	۳
۴۵۲	محتوای سوره	۴
۴۵۵	ایمان داشتن به کُتب آسمانی	۵
۴۵۶	ایمان زبان	۶
۴۵۶	ایمان قلب	۷
۴۵۶	ایمان به کتب آسمانی	۸
۴۵۷	مصنوع بودن قرآن از هر گونه تحریف و تبدیل	۹
۴۵۸	تعریف قرآن کریم	۱۰
۴۵۹	قرآن عظیم الشان یگانه وسیله هدایت برای تمامی بشریت است	۱۱
۴۶۰	ایمان به سنت رسول الله، ایمان به قرآن کریم است!	۱۲
۴۶۱	انکار از سنت، مایه قهر الهی است!	۱۳
۴۶۲	أمت و پیروی از سنت رسول الله ص.!	۱۴
۴۶۳	حدیث و قرآن همگام و همراه یکدیگر	۱۵
۴۶۴	مفهوم دین چیست؟	۱۶
۴۶۵	اصول و فروع دین	۱۷

۴۶۷	عبادت چیست؟	۱۸
۴۶۸	عبادت	۱۹
۴۶۸	عبادت صحیح نمیشود مگر اینکه بر دو اصل مبتنی باشد	۲۰
۴۷۰	فطری بودن عبادت	۲۱
۴۷۰	تشویق به عبادت	۲۲
۴۷۲	قاهر و قهار	۲۳
۴۸۱	خلقت از نفس واحد	۲۴
۴۹۰	خسارت نفس چیست؟	۲۵
۴۹۲	درکات دوزخ	۲۶
۴۹۵	مبحث کوتاه در باره طاعوت	۲۷
۴۹۷	ابواب دوزخ	۲۸
۵۰۴	دین اسلام و آینده نگری	۲۹
۵۱۶	صدق و راستی دارای ابعاد گوناگون است	۳۰
۵۲۲	تعریف اصطلاح قرآن	۳۱
۵۲۲	اما تعریف اصطلاحی قرآن	۳۲
۵۲۷	ملاقات ارواح مردگان در عالم برزخ	۳۳
۴۵۶	نمونه های دروغ بستن به الله متعال	۳۴
۵۵۳	روز رستاخیز و دمیدن صور	۳۵
۵۵۷	راندن کافران به دوزخ	۳۶
۵۶۵	وجه تسمیه	غافر
۵۶۶	تعداد آیات، کلمات، و حروف سوره غافر	۱
۵۶۶	معانی نام سوره	۲
۵۶۶	ارتباط سوره غافر با سوره قبلی	۳
۵۶۶	سایر خصوصیات این سوره	۴
۵۶۷	محتوای سوره	۵
۵۶۹	فضیلت سوره غافر	۶

۵۷۰	حفظ از دشمن	۷
۵۷۵	توبه در پیری	۸
۵۷۷	جدال أحسن وجدال مذموم	۹
۵۷۷	نمونه‌هایی از جدال نیکو	۱۰
۵۸۲	عرش چیست؟	۱۱
۵۸۳	تعداد حمل کنندگان عرش	۱۲
۵۸۳	بزرگی عرش خداوند متعال چقدر است؟	۱۳
۵۸۴	آیا کرسی همان عرش است؟	۱۴
۵۹۶	خیانت چشم	۱۵
۶۰۰	شرایط و زمان معجزه	۱۶
۶۰۱	معجزات نه گانه‌ی حضرت موسی (ع) در قرآن	۱۷
۶۰۲	۱(و) ۲ معجزه عصاء و ید بیضاء	۱۸
۶۰۲	اول: عصای حضرت موسی (ع)	۱۹
۶۰۳	دوهم: ید بیضاء	۲۰
۶۰۳	استفاده از این دو معجزه (عصاء و ید بیضاء)	۲۱
۶۰۵	معجزات پنجگانه‌ی حضرت موسی (ع)	۲۲
۶۰۶	الف: طوفان	۲۳
۶۰۶	ب: جرّاد	۲۴
۶۰۶	ج: قمل	۲۵
۶۰۶	د: ضفادع	۲۶
۶۰۷	و: خون	۲۷
۶۰۷	۸ و ۹ دو معجزه‌ی دیگر حضرت موسی (ع)	۲۸
۶۰۹	از تاریخ بنی اسرائیل باید عبرت گرفت	۲۹
۶۱۱	رؤیای فرعون	۳۰
۶۱۳	گفتگوی موسی و هارون با فرعون	۳۱

۶۱۴	فرعون و تمسخر کردن دعوت موسی (ع) و ادعای ربوبیت و الوهیت	۳۲
۶۱۶	مشورت فرعون با سران قوم در مورد موسی (ع)	۳۳
۶۱۸	پیشنهاد درباریان به فرعون در مورد موسی (ع)	۳۴
۶۱۸	دعوت ساحران خبیر توسط فرعون	۳۵
۶۱۹	مقابله ساحران فرعون و موسی در روز زینت	۳۶
۶۱۹	ظهور حق و بطلان سحر ساحران	۳۷
۶۲۱	ایمان آوردن ساحران	۳۸
۶۲۲	فرعون و تهدید به کشتن ساحران	۳۹
۶۲۲	عکس العمل ساحران به تهدید فرعون	۴۰
۶۸۰	وجه تسمیه	فُصِّلَتْ
۶۸۱	ارتباط سوره فُصِّلَتْ با سوره قبلی	۱
۶۸۱	تعداد آیات، کلمات و تعداد حروف سوره فُصِّلَتْ	۲
۶۸۱	فضیلت سوره فُصِّلَتْ	۳
۶۸۳	اهداف و تعلیمات اساسی سوره	۴
۶۸۳	محتوای سوره فُصِّلَتْ	۵
۶۸۶	اولین مخاطبین این سوره	۶
۶۹۰	توبه دین خود باش و ما به دین خود میباشیم	۷
۶۹۶	خلقت آسمان ها و زمین	۸
۷۰۳	استکبار، مایه‌ی هلاکت است	۹
۷۰۴	علت عذاب الهی، عملکرد خود مردم است	۱۰
۷۰۶	علت عقوبت و مجازات	۱۱
۷۱۲	قیامت صحنه‌ی جدال و ستیز انسان با خود است	۱۲
۷۱۲	اعتراض کفار به اجرای شهادت پوست بدن	۱۳
۷۱۳	نمونه از تحقیق با مجرم در روز رستاخیز	۱۴
۷۱۴	حاکمیت خداوند متعال بر اعضای جسم انسان	۱۵

۷۱۵	معنای شهادت اعضاء	۱۶
۷۱۵	شهادت یعنی چه؟	۱۷
۷۲۲	ایجاد مزاحمت در حین قرائت قرآن	۱۸
۷۲۴	دشمن قرآن، دشمن الله است	۱۹
۷۳۸	سنت الهی مهلت دادن است	۲۰
۷۵۱	دنیاگرایی	۲۱
۷۵۳	چهره و سیمای واقعی دنیا در قرآن عظیم الشأن	۲۲
۷۶۰	مکثی بر بعضی از منابع و مأخذها	۲۳

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سپاس نامه

الله تعالی رب العزت میفرماید: «مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَى إِلَّا مِثْلَهَا وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ» (سوره انعام). (هر کس کار نیکی انجام دهد پس ده برابر به او پاداش است، و هر که کار بدی انجام دهد تنها مانند آن سزا خواهد دید، و به آنها هرگز ظلم نخواهد شد. سوره انعام آیه ۱۶۰). صدق الله العظيم.

در عالم هستی هیچ کتابی در فضیلت و برتری به پایه قرآن عظیم الشأن نمیرسد؛ زیرا نه تنها قرآن خلاصه و آخرین عصاره تعلیمات همه انبیاء الهی است، بلکه از همه موجودات آفرینش برتر و والاتر است.

پروردگار با عظمت ما در رابطه به رسالت و وظیفه مهم مسلمانان نسبت به کتاب الهی در (آیه ۶۳، سوره بقره) میفرماید: «خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ وَ اذْكُرُوا مَا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ» صدق الله العظيم. (آنچه را (از آیات و دستورات الهی) به شما داده‌ایم، با قوت بگیرید و آنچه را در آن هست، به خاطر داشته باشید (و به آن عمل کنید) تا پرهیزگار شوید).

تدبر در قرآن عظیم الشأن این کتاب مبارک و مقدس از امور لازم، ضروری و حیاتی است و چون در راستای درک معانی، مفاهیم و تفاسیر کلام الهی است که زمینه را برای عمل به آن فراهم می‌سازد. باید دانست که روح والای هدایات قرآن کریم بدون تدبر در آیات آن در مواردی بدون داشتن علم به سایر علوم و فنون اسلامی حاصل نمی‌شود و این کار علماء و محققین اسلامی که ورثه الانبیاء خوانده شده و کار کمک کننده‌های مادی و معنوی زمینه ساز رساندن این پیام و هدایت الهی جل جلاله میباشد که در ادای این رسالت بس عظیم نقش و وظیفه خویش را اداء کنند.

اصل برجسته، هدف غایی و نهایی نزول قرآن عظیم الشان، قرائت و تعلیم و تدبیر در آن همه و همه برای عمل است چنانکه پروردگار با عظمت ما میفرماید: «وَهَذَا كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ مُبَارَكٌ فَاتَّبِعُوهُ وَاتَّقُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ». (سوره انعام ۱۵۵) (و این (قرآن نیز) کتابی است که بابرکت آن را نازل کرده ایم، پس آن را پیروی کنید، و تقوی پیشه کنید. تا مستحق رحمت (الله) گردید.)

واقعاً قرآن عظیم الشان همان قانون الهی است که اصلاح دین و دنیای مردم را به عهده گرفته و سعادت جاودانی آنان را در صورت پیروی از هدایات آنرا، تضمین کرده است. آیات قرآنی سرچشمه هدایت و رهنمایی و کلماتش معدن ارشاد و رحمت اند. کسی که به سعادت همیشگی علاقمند است، سعادت و خوشبختی هر دو جهان را می طلبد، بر وی لازم است که روز و شب با قرآن تجدید عهد کرده و ارتباطش را با آن محکم و استوارتر سازد. آیاتش را به حافظه خود سپرده و با مغز و فکر خویش در آمیزد.

در پرتو این کتاب آسمانی است که انسان با ایمان راسخ به آن و فهم از آن به سوی رستگاری و سعادت جاودانی رهنمون میشود.

وظیفه و رسالت مسلمان رسالتمند است تا در رساندن قرآن کریم و درک عمیق آن به سایر مسلمانان از هیچگونه سعی و تلاش دریغ نه ورزیده و از تمام امکانات مادی و معنوی دست داشته استفاده کند.

در اینجا جا دارد که از برادر بزرگوار و محترم خویش الحاج آرش «صاحبی» رئیس شرکت خدمات مالی صاحبی و رئیس اتحادیه شرکت های مشورتی مالی، قلباً سپاسگزاری نمایم که با تمام اخلاص، محبت و (ان شاء الله) نیت خیر جهت رساندن خیر به سایر مسلمانان و خاصتاً نسل جوان، در چاپ تفسیر جزء بیست و دوم، بیست و سوم و بیست و چهارم قرآن کریم از «تفسیر احمد»، سر مشق و نمونه خوب تشویش برای خدمت قرآن و ادای رسالت، زمینه

سازی کرده و سهم گرفته است. بزرگواری اولاد صالح و نمونه بودنش درین است که جناب شان این کار و عمل نیک را به پدر بزرگوار خویش کاکاخان «صاحبی» که شخصیت متقی و با دیانت است و به مادر عزیز و مهربان خویش بی بی حاجی که تمام زندگی اش را در راه خدمت به فرزندان متدین خویش وقف نموده است، هدیه فرموده است.

پروردگارا! این هدیه شانرا قبول و مقبول گردانیده سعادت دارین نصیب شان نماید.

آمین یارب العالمین.

یکبار دیگر از برادر محترم خویش جناب آرش صاحبی، و از این صدقه جاریه شان ابراز سپاس مینمایم، و از دربار الهی رب العزت برای شان اجر عظیم، و برای فامیل شان صحت، سلامتی، مسرت و موفقیت های مزید تمنا و استدعا دارم.

مؤلف «تفسیر احمد»

شهر برول - جرمنی

ماه حمل، سال ۱۴۰۱ هجری، شمسی (سال ۲۰۲۲ میلادی)

د «تفسیر احمد» د ځانگړنو مهم ټکي

بسم الله الرحمن الرحيم

د «تفسیر احمد» په ژباړه او تفسیر کې تر ډېره بریده هڅه شوې ده چې د سورتونو په ژباړه، تفسیر او د موضوعاتو په بیانولو کې له ساده او روانې ژبې کار واخستل شي. په دې تفسیر کې د سورتونو تفسیر په مستنده توګه یعنی قرآن د قرآن له مخې او د رسو الله صلی الله علیه وسلم له نبوي احادیثو څخه ګټه اخستل شوې ده؛ ددې ترڅنګ تر ډېره بریده هڅه شوې ده چې په تفسیر کې د علماوو او فقهاوو له اختلافي مسایلو څخه ډډه وشي.

په دې تفسیر کې هڅه شوې ده چې له ټولو منابعو او علمي حوالو څخه په مستند توګه ګټه پورته شي او د کمزور، عجیبو او بي اعتباره احادیثو او حوالو څخه دامکان ترحدده مخنیوی وشي. همدارنګه دټولو روایتونو سرچینې په علمي او اکدمیکه توګه بنودل شوي دي.

په دې تفسیر کې هغو موضوعاتو او مسایلو ته زیاته پاملرنه شوې ده چې د ځوان نسل لپاره اړین او حیاتي ګڼل کېږي، په ځانګړې توګه په بنوونځیو او پوهنتونونو کې د زده کړیالانو لپاره.

د قرآن کریم د آیتونو او د هدایت کونکو پیغامونو په تشریح او تفسیر کې فرقه یي او مذهبي تعصباتو ته هیڅ ډول پاملرنه نده شوې.

- ددې تفسیر په لیکلو کې او لوستونکو ته په اسانه بڼه د مفاهیمو د پوهېدلو په موخه تر ډېره بریده هڅه شوې ترڅو هغه کلمې جملې اوستونزمن عبارتونه او مفردات چې په مبارکه آیتونو کې راغلي په ساده او روانه ژبه واضح شوي دي.

- لوستونکو ته د مفاهیمو سره دبلدتیا او په اسانه بڼه د پوهېدلو په موخه مخکې له دې چې ترجمه او تفسیر پیل شي له اصلي موضوع مخکې دمحتوا او تفسیر یوه کوچنۍ خلاصه وړاندې شوې ده.

- دمبارکو آیتونو د تفسیر په برخه کې په یوه آیات کې راغلي موضوعات په لومړي سر کې ټول راټول شوي او اساسي ټکي او مفاهیم یې په خلاصه بڼه باندې وړاندې شوي دي همدارنګه تر څنګ یې په مبارکه آیتونو کې راغلي پیغام او داچې د مسلمانانو دنده او مسوولیت په دې برخه کې څه دی هغه هم په خلاصه بڼه په کې ځای پر ځای شوی دي سربېره پر دې د مباحثو او توضیح په برخه کې مې تر ډېره بریده دا هڅه کړې تر څو له هغو نادرو

حدیثونو او روایتونو څخه چې لوستونکي ورسره اشنا نه دي کار وانځلم تر څو وکولای شم د لوستونکو ذهنونه له مغشوشتیا او بې ځایه اندېښنو له رامنځته کېدلو څخه وساتم.

- په دې بحث کې د آیتونو د نازلېدلو شان او مستندات د معتبرو منابعو کتابونو او روایاتوله مخې ځای پر ځای یې اخذونه بنودل شوي دي او پاتې منابع او اڅخ لیکونه په بشپړه امانتدارۍ سره په اخر سر کې هم راوړل شوي دي.
- د آیتونو په تفسیر کې په ځانګړې بڼه د قراني حکایاتو کیسو او داستانونو په تفسیر کې تر ډېره دا هڅه شوې چې له ډېر ځیرتیا او دقت څخه کار واخیستل شي ددې له پاره چې خدای مکره د اسراییلیاتو او نور بې سندو او جعلی تشریحاتو اغیز پرې رانشي او له هغو څخه په بشپړه بڼه امن کې وساتل شي. همدارنګه تر اخري حده پورې دا هڅه شوې تر څو په خلاصه بڼه اصلي مطلب روښانه شي.

- ژباړو او په ځانګړې بڼه د آیتونو د تفسیر په برخه کې ځیني موارد په ډېره خلاصه بڼه توضیح شوي دي خو په هغو برخو کې چې د ډېرو توضیحاتو او سپړنو اړتیا لیدل شوې ډېر توضیحات ورکول شوي. په یقیني بڼه چې د قران کریم د صحت والي بنسټیزه مرجع محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم ته د هغه نزول دی او د ټولو مسلمانانو د هدایت او لارښوونې له پاره همدا کتاب تر ټول بهترینه مرجع او لارښوود دی خو ددې له پاره چې لوستونکي په هر اړخیزه بڼه د آیتونو په حکمتونو نکتو ګټو تفسیري اسرارو او رازونو د پوهېدلو له پاره بېلابېل تفصیله همراوړل شوي دي.

ددې تفسیر په لیکنو کې ضروري موخذونه د متن به داخل کې او نور موخذونه په مجموعي بڼه د همدې (احمد) تفسیر په آخره کې په بشپړه توګه ذکر شوي دي.

ددې تفسیر په لیکلو کې هڅه شوې تر څو د آیتونو شمېر، کلماتو شمېر، او د مبارکه آیتونو دتورو شمېر له موثوقو منابعو څخه په ګټه اخیستنې وپېژندل شي.

- په دغه تفسیر کې تحلیلونه او توضیحات د اهل سنت او جماعت په بنسټ ترسره شوي او تر ډېره دا هڅه شوې تر څو له مذهبي او فرقوي تعصباتو څخه خالي وي.

ددې تفسیر لیکنه څېړنه او ترتیب په ۲۰۱۹م کال د امین الدین (سعیدي) - سعید افغاني له خوا پیل او په جزوي جزوي بڼه ترتیب شوی دی.

د احمدي تفسیر د هېواد له بېلابېلو پوهانو، عالمانو، د افغانستان علومو اکاډمۍ او پوهنتونونو له خوا د کتنې وروسته د هغه په بېلابېلو برخو باندې يې تقریظونه هم لیکلي دي.

درنو لوستونکو!

قران کریم په خپل ذات کې الهي معجزه او د بشر د لارښوونې کتاب دی. خدای ج د خپل عظمت له برکته دا کتاب ټولو مرضونو، شهواتو او زړونو ته شفا او د تسکین یوه اله گرځولې ده او په مرسته يې علم او یقین ترلاسه کولای شو.

دا یو څرگند حقیقت دی چې هیڅ مسلمان د قران کریم صحت او معجزې اوسېدلو په اړه کوم شک نه لري او خدای ج په خپله ددې به اړه په خپل کلام کې گڼې څرگندونې لري، لارښوونې، او له بدبختیو څخه د ژغورنې لارې او داسې نور موارد هغه څه دي چې مونږ يې د قرانکریم په بېلابېلو برخو او کیسو کې موندلای شو چې په هغو کې د بشریت له پاره خیر، برکت، لوړه پوهه، حیرانونکي رازونه او داسې نور په کې نغښتي دي.

قران کریم د دنیوي او اخروي ښیگڼو نیکمرغیو او سوکالیو منشه ده. دقرانکریم له لارښوونو عملي کول دحضرت محمد صلی الله علیه وسلم سنت دی.

قران کریم ټولو پخواني پیغمبرانو ته د رالېږل شویو اسماني کتابونو تصدیق کوونکی دی.

یا الله ته زموږ روح او روان ددې برکتې کتاب په شغلو او پلوشو روڼ او روښانه کړي.

امین یا رب العالمین

د احمد تفسیر لیکوونکی

منهج تفسير «أحمد»
بسم الله الرحمن الرحيم،

- في تفسير «أحمد» تم بذل جهد كبير في التعبير عن المواضيع الواردة في السور، مع سهولة تفسيرها بلغة واضحة وبسيطة وتفسير القرآن بالقرآن والأحاديث النبوية وشرحها قدر الإمكان بعيداً عن تعليقات الفقهاء المختلفة.
- في هذا التفسير جرت محاولة لتوثيق جميع المصادر والمراجع العلميّة ومنع المراجع للأحاديث الغريبة ذات السرد غير الموثوق به قدر الإمكان.
- في هذا التفسير، تم الاهتمام بالقضايا التي تعتبر حيويةً لجيل الشباب، لا سيّما الطلب على العلوم في المدارس والجامعات والمزيد من التركيز والاجتهاد في القضايا من حيث الوقت.
- إنَّ التعبير عن معاني آيات القرآن وتفسير رسالته الإرشادية قد تم بعيداً عن التعصّب الديني والتوجهات الطائفية.
- في التعليق، عملنا على استخدام أسلوب يسهّل فهم الآيات وبذل الجهد في ترجمة الكلمات والعبارات الصعبة وشرحها بلغة بسيطة قريبة من الفهم لجعل القراء أكثر دراية.
- شرح محتوى السور في بداية المناقشة وقبل بدء الترجمة والتفسير.
- تحديد وتوضيح القضايا الواردة في السور بشكلٍ موجز، مع الإشارة إلى رسالة الآية المباركة، وما هي واجبات المسلمين في مواجهة هذه الرسائل، تمت دراستها بشكل مكثّف ومركّز وتحديد المواضيع المختلفة في السور والآيات.

- تم تجنّب الأحاديث والروايات النادرة والغريبة قدر الإمكان، مع محاولة تقديم وجهة نظر مفضلة تعتمد على ظاهر الآية وعدم التطرّق إلى الموضوعات التي تشوّش ذهن القارئ وتطرح أسئلة تظل دون حل.
- في هذه المناقشات تم توثيق أسباب نزول الآيات كما وردت في الوثائق الأصلية للأحاديث، وتم ذكر المصادر والكتب والروايات الصحيحة، وتم ذكر مصادر المصادر بأمانة تامة.
- في تفسير السّور ولاسيّما في القصص القرآنية، تم بذل جهد كبير في الإشارة إلى الاسرائيليات ومحتوياتها لعدم اعتمادها على وثيقة صحيحة موثوق بها.
- بذلت قصارى جهدي لتقديم ملخص وخطاب رئيسي في كتابة الترجمة، وخاصة في تفسير الآيات بشكل موجز ومفيد وواضح.
- لا شك أنّ أصالة القرآن الكريم ومرجعياته هي في الجوهر ترجع إلى نزوله على نبي الإسلام محمد صلّ الله عليه وسلم وللمسلمين هو نفس المصدر والمرجع والمرشد، لكن في تفسير آيات القرآن الكريم تم التقاط الحكمة والفوائد والأسرار التعبيرية لهذه الآيات كما وردت بتفصيل كبير.
- كذلك في طريقة كتابة شرح أحمد، تم تلخيص المراجع الضرورية في نص الموضوعات الرئيسية والمراجع العامة في الجزء الأخير.
- في كتابة هذا الشرح، جرت محاولة لذكر عدد الآيات وعدد الكلمات وعدد حروف الآيات المباركة من مصادر موثوقة.
- توصلنا إلى شرح المسائل الواردة من وجهة نظر أهل السنّة والجماعة، وتجنب التماس الخلافات المذهبية والدينية.
- بدأت متابعة وبحث وكتابة تعليق «أحمد» لأمين الدين «سعيد سعيد أفغاني» في عام ٢٠١٩، ووصل إلى شكل كتاب.

- عزيزي القارئ:
القرآن الكريم بطبيعته معجزة إلهية وكتاب هداية، وقد جعل الله عز وجل القرآن الكريم شفاء القلوب من أمراض الشك والشهوات، وبواسطته تنال درجات العلم واليقين، كما يعالج القرآن الآلام الروحية والجسدية.
من المؤكد أن القرآن الكريم لا شك فيه بأي حال من الأحوال للمسلمين وقد أعلن الله تعالى البشارة في هذا الصدد، لقد أنعم الله علينا في القرآن الكريم بالهدى والبشارة في أوامره ونواهيه وقصصه، وفيه خير وبركة وعلم غزير وأسرار رائعة وأمور حيوية للإنسانية وخيرات كثيرة.
- القرآن الكريم هو مصدر كل نعمة في الدنيا والآخرة، واتباعه تقليد رسول الله صل الله عليه وسلم.
- يعترف القرآن الكريم بجميع الكتب المقدسة لانبياء الله تعالى في الماضي.

أنار الله نفوسنا ببركة ونور القرآن الكريم.

أمين يا رب العالمين

مؤلف شرح « أحمد »

تقریظ محمد بهاوالدین حسینی، صاحب تفسیر فرقان

وَبِهِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ نَسْتَعِينُ

ای خالق یکتا، ای آفریننده خورشید و ماه، ای پناو بی پناهان، ای

یاوردلسوختگان، ای صاحب هر دو جهان، ای دانای آشکار و نهان! الحظت و دقائق

زندگی ما را پر بار گردان و مگذار جز راه تو را ای پیوسته و ما را به خردمان مپار؛ تا از شر برای ^{نفس} مصون

باشیم.

آری اجامی عزیز لذت از گاه خویش (سرزمین افغانستا)، به کشوری نودست (آنگان) رچست

خشنودی آفریدگار، رنجها کشیده و درد کشته سر نهاده، بلکه باز بان و قلش، خفتگان را بیدار کند و راه پنا

و کلام پر حکمت فضای متعال را به آنگان پیامزد و سپس با اندوخته ای شایسته به پیشگاه دوست،

راه یابد و از هول و هراس روز جزا - با سراسر اندازی - برسد و با قلبی تمام و سکنه ای تمام پرورده ای

اعمال را در دست راست بگیرد و شادمان به سوی خلد برین، ره سپار گردد و فرشتگان به پذیرشش برودند.

این عزیز دلگامی دین دوست، جناب فاضل مستطاب، «این اولین سعیدی - صانده الله - است که

طی سال کز گاری به کتب معارف و دانش پرداخته و با تدریس و ترق فراوان به استقبال تفسیر قرآن و به نام

«تفسیر احمد» شتافته، به امید این که اثری لذت مند و زیبا از کلام حق تعالی برای آیندگان رقم زند و به عنوان «

باقیات صالحات» با خود به حضرات کرام برسد تا در روز جزا شافع وی شود و به پاداشش افزون گردد. (از خدیام

عیظیم که بر این نام این امر بی تمام و حیای و موقوف و سر بلند شود. این شاء الله.

ایران، امضا گردید به هیئت سر بلند، مشهد، جمعه اول آبان حسینی، صاحب تفسیر فرقان، روز شنبه اول مهر ۱۴۰۰ ش
۱۳۲۱ هجری قمری ۱۳۴۳

د لوی او بخښوونکي الله ﷻ په سپېڅلي نامه

قرآن عظیم الشان د ستر څښتن تعالی ﷻ هغه سپېڅلی کتاب دی ، چې مسلمانانو ته تر ټولو کتابونو معتبر او د ځانگړي فضيلت او اهميت وړ دی. د قرآن کریم تلاوت ، ترجمه او تفسیر د ډېر دقت او پام وړ دي . ځکه قرآن کریم د الله ﷻ له لوري د انسانانو د هدايت او لارښوونې لپاره نازل شوی دی ، د قرآن کریم د مفاهیمو توضیح ، تفسیر ، ترویج ، تبلیغ او په پای کې پر هغه عمل کول ددغه مهم کتاب غوښتنه ده .

څوک چې په ديني او شرعي علمي مسایلو کې مشغولېږي او نورو ته يې د رسولو تکل او نیت کړی وي ، د هغوی په اړه د اسلام ستر پېغمبر حضرت محمد مصطفی ﷺ فرمایي: «مَنْ سَلَكَ طَرِيقًا يَلْتَمِسُ فِيهِ عِلْمًا سَهَّلَ اللَّهُ لَهُ طَرِيقًا إِلَى الْجَنَّةِ» (رواه أبو داود والترمذي). په شرعي علومو کې د قرآن کریم تفسیر تر ټولو مهم علم دی ، ځکه چې په دې علم کې د ستر څښتن تعالی ﷻ د کلام په اړه د هغه له مراد څخه د بشر د توان په اندازه بحث کېږي او داسې یو علم دی چې د قرآن عظیم الشان د معانیو بیان او د احکامو استخراج او روښانولو کې د مجتهد او مفتي سره مرسته کوي او د اسلامي لارښوونو په رڼا کې د مسلمان د لارې مشعل گرځي. ددې مهم کار لپاره د عربي ژبې پوهه ، صرف ، نحوی ، بدیع ، بیان ، معاني ، اصول فقه ، قرآنونو او له نورو اسلامي علومو د پوهې اړتیا او له هغو نه گټه اخیستل لازم بلل کېږي او د ښه دقت لپاره د نزول اسباب ، ناسخ او منسوخ پېژندلو ته هم اړتیا ده ، نو هر څوک چې د قرآن کریم د تفسیر په برخه کې هڅه کوي تر څو د قرآن کریم مفاهیم د پورتنیو اصولو په نظر کې نیولو سره په عام فهمه او ملي ژبه مینه والو او مسلمانانو ته ورسوي ، نو دا یو ډېر د قدر او ارزښت وړ کار دی ، چې د دغه ارزښتناک کار د عمل په ډگر کې یو هم معزز او قدرمن ورور امین الدین سعیدي صاحب دی چې په عربي ټولنه کې ژوند کوي اما د قرآن کریم مفاهیم د تفسیر په بڼه نورو ته روښانه کوي. په کلکه ویلای شم چې د نوموړي دا کار په خپل ځای د ډېر اهميت وړ او ان شاء الله تعالی د جاريه صدقه يې بللی شو .

ددې تر څنگ دا تفسیر په خپل ذات کې یوه لویه لاسته راوړنه ده ، د توصیف او تقدیر وړ او ستر اقدام دی ، چې د افغاني فرهنگ او افغاني مسلماني ټولني په فرهنگي بډاینه کې د قدر وړ قدم دی. پدې توگه دغه تفسیر شریف ته په کتو او مطالعې دې پابلې ته رسوو چې د ښاغلي امین الدین سعیدي صاحب په دغه تفسیر شریف کې ډېر زیار ایستلی او خپل قیمتي وخت يې نور هم قیمتي کړی دی. باوري يم چې له دې تفسیر څخه به زموږ هغه هېوادوال ښه گټه واخلي چې له دري ژبې سره بلدیت ولري. زما په نظر د ښاغلي سعیدي صاحب دا حاضر تفسیر ځانگړې ښېگڼې او امتیازونه هم لري چې ځینې به يې په لاندې ډول وشمېرو ، مثلاً : د سورة د نومولو وجه بیانوي ، د سورة محتوا او هدف په ډاگه کوي ، د آیتونو ، کلماتو او حروفو شمېر مشخص کوي ، د آیاتونو د شمېر په اړه د علماوو متفاوت حساب په ډاگه کوي ، لفظي ترجمه يې واضح او روانه ده ، له ترجمې وروسته گونگ مطالب روښانه کوي ، له معتبرو منابعو څخه يې گټه اخیستې ده ، په ځینو ځایونو کې شېهانو ته هم ځواب وايي دا او یو شمېر نورې ښېگڼې هم لري ، انسان په خپل توان او وس ملامت دی ، ښاغلي سعیدي په دې تفسیر کې خپل ټول توان په کار اچولی او تر خپله وسه يې هڅه کړې ده ، چې افغاني ټولني ته د قرآن کریم د تفسیر په برخه کې خپل رسالت اداء او کار وکړي. خدای دې يې دا کار د نېکۍ په تله کې حساب کړي او خدای ﷻ دې دوی او ټولو تخنیکي همکارانو ته د ددې کار په بدل کې د نبيوي او اخروي اجر و ورکړي .

په درنښت

څېړنپوه دکتور عبدالظاهر شکیب

د افغانستان د علومو اکاډمي رئیس

تقریظ

الحمد لله الذي على عبده الذكر لتبين للناس منازل اليهم ولعلمهم يتفكرون ، والصلاة والسلام على رسوله الامين الذي بين وبلغ منازل اليه، و على اله واصحابه ومن اهتدى بهديه الى يوم الدين.

اما بعد:

د محترم امين الدين (سعیدی - سعید افغاني) د تفسیر (تفسیر احمد) ۲۲ - ۲۳ - ۲۴ سپاری تفسیر ټول په دقت او غور سره ولوستلی د یو علمي او تحقیقاتي تفسیر اصول په کی په پام کی نیول شوي او په ښه روانه دري ژبه لیکل شوی.

د حق پلټونکو متعلمونو، محصلینو او عامو تعلیم لرونکو خلکو لپاره د دې (تفسیر احمد) لوستل ښه بولم او ورته یی د مطالعه کولو سپارښتنه کوم.

دا چی په مطلق ډول یواځی الله تعالی پوره دی او انسانان نیمگري دي، نو د انسانانو کرنی هم نیمگرنی لري او خاصتا بیا د قران کریم تفسیر کول چی څرنگه یی حق دی او لازم دي د ترسره کولو توان نلری!

ولی پدی تفسیر کی چی محترم ورور امین الدين (سعیدی - سعید افغاني) د انسانی توان مطابق پوره هڅه کړی او څه یی چی لیکلی د یو غوره تفسیر لپاره اساسی او ټاکلی قواعد په کی مراعت کړيدي.

په پای کی له الله جل جلاله څخه غواړم چی د لیکوال دا علمي هڅه په خپل دربار کی قبوله کړي او ورته یی د اخرت نیکه توپنه وگرځوي .امین

پوهنمل استاد محب الله هدایت

د لغمان پوهنتون رئیس

لغمان - مرکز - افغانستان . ۲۱/۰۱/۱۴۰۱



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
تقریظ
دکتر صلاح الدین سعیدی «سعید افغانی»

حمد و سپاس خداوند هر دو جهان را، سلام و درود بر رسول الله صلی الله علیه وسلم و بر خاندان و یاران ایشان و هر آن کس که به آن حضرت اقتداء نموده و پیروی حضرتش را برگزیده است.

اینک یکبار دیگر جای مسرت و خوشبختی است که جلد پنجم «تفسیر احمد» که حاوی جزء بیست و دوم (۲۲)، بیست و سوم (۲۳) و بیست و چهارم (۲۴) است غرض طبع و نشر، تقدیم و به اختیار و مطالعه خوانندگان و مشتاقان دین مقدس اسلام و جوانان تقدیم میگردد.

جلد سی ام، جلد بیست و نهم، جلد بیست و هفتم و جلد بیست و هشتم، جلد بیست و پنجم و بیست و ششم، تفسیر احمد به استقبال گرم اهل علم و دوستان دین مقدس اسلام و بخصوص جوانان قرار گرفت و حتی چاپ مجدد آن توقع شد و صورت گرفت. با توجه به یاد داشت ها و درخواست های علاقمندان بسیاری از علاقمندان تقاضای طبع مجدد تفسیر را بعمل نیز آورده اند.

- قبل از همه باید گفت که در تفسیر آیات قرآنی و ترجمه و تفاسیر زیاد نگاشته شده و هریک سبک خویش را داشته اند و دارند. اما در تفسیر احمد سبک نگارش و تفاسیر موضوعات و مباحث مختلف به صورت بهتر، مطابق جوابگوی ذهن خواننده پیشکش شده و در همه موارد در همانجا توضیحات مفردات و منابع مورد تمرکز قرار گرفته و مطالب مورد بحث امروز قبل از مطرح شدن توسط خواننده به جواب و تفصیل آن درین تفسیر پرداخته میشود.

این روش مورد استقبال خواننده های این تفسیر در سپاره های نشر شده (۳۰ الی ۲۵) به طور وسیع قرار گرفته.

- به این ترتیب در «تفسیر احمد» آیات متبرکه که موضوعات مندرج آیات، جمع بندی و موضوعات بصورت فشرده تعریف و توضیح گردیده به نحویکه خواننده را در افاده های و کلمات وارده مستقیم کمک و کلمات نا آشنا برای خواننده را بصورت مفردات حد اعظم تشریح میکند. در ضمن بیان پیام ها و یا پیام آیه مبارکه و وظایف مسلمانان در برابر این پیام ها چه می باشد، بصورت فشرده مورد مذاقه، تمرکز و تعریف قرار گرفته است. این موارد سبک کار بشکل مواد درسی مورد ضرورت وابسته به موضوعات مختلف در سوره ها و آیات مندرج نیز بیان و توضیح شده است. در ارایه مباحث، و توضیح مطالب؛ در حد توان از ذکر احادیث و روایات نادر و غریب اجتناب بعمل آمده است و کوشش شده، که نظر راجح و بر گرفته از ظاهر آیه را ارایه و مباحث به طوری ارایه شود که ذهن خواننده را مغشوش نه کرده و به سوال مطروح تحت الذهن خود به تفصیل و جواب پرداخته.

قرآن کریم سرچشمه هر برکتی در دنیا و آخرت است. اقتداء به قرآن کریم و پیروی کردن از آنست رسول الله صلی الله علیه و سلم است. قرآن کریم تصدیق کننده تمام کتاب های مقدس آسمانی پیامبران گذشته الله جل جلاله است.

من برای برادر عزیز مامین الدین «سعیدی - سعید افغانی» توفیق مزید از بارگاه ایزد متعال استدعا دارم و میخواهم تا در تحریر متباقی جزوه های این تفسیر اهتمام نموده و به خواست مشتقان فهم کتاب الله لیک گفته و در اشاعه دین الهی کما کان ادای رسالت کند.

الهی طول عمر با سعادت، صلاح و فلاح دارین را نصیب برادر محترم امین
الدین سعیدی و همه دست اندرکاران این کار معظم فرما.
آمین یا رب العالمین - ربنا تقبل منا انک انت السميع العليم.

دکتور صلاح الدین «سعیدی - سعید افغانی»

مہتمم تفسیر احمد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
تقریظ
انجینیر عتیق الله یاسر

الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على أشرف المرسلين سيدنا محمد وعلى

آله وصحبه ومن تبعهم بإحسان إلى يوم الدين

قدرمنو لوستونکو غوارم یوخل بیا تاسو ته د خوبنی زیری درکرم هغه دا چی الله الحمد د قرآن عظیم الشان د احمد تفسیر (۲۲، ۲۳ و ۲۴) پاره هم له چاپه را ووته؛

دا چی د قرآن عظیم شان تفسیر آسانه کار ندی او د تفسیر لپاره خاصو مهارتونو او پدی برخه کی خاص علم ته ضرورت دی نو زه غواړام چی د قرآن عظیم الشان د تفسیر په اړوند لږ څه معلومات له تاسو سره شریک کړم.

تفسیر داسي یو علم دی چی د هغه په ذریعه پر حضرت محمد صلی الله علیه وسلم باندي د الله تعالی د نازل شوي کتاب (قرآن عظیم الشان) په هکله پوهه او د هغه د معناو و بیان تشریح او وضاحت اوله الفاظو او کلماتو څخه د هغه د احکامو او حکمتونو را ایستل په لاس راځي.

پدی هکله ځینی علما فرمایي چی تفسیر پوهنه ډېره غوره او عظیمه پوهه ده، چی په هغې سره د قرآن کریم هغه معناوي او موخي څرگندیږي چی د مسلمانانو د دنیا او اخرت د نېکمرغی لامل گرځي.

خو ژباړه بیا په یوه ژبه د بلي ژبي تفسیر او څرگندوني ته وايي او ژباړن (ترجمان) هغه چاته ویل کیږی چی د دوو بیلا بېلو ژبو د خاوندانو خبري یوه او بل ته څرگندي کړي او پری وي پوهوي.

خوځینی لغات پوهان وایی چی ترجمه یوه عربي کلمه ده چی له یوې کلمې څخه بلې کلمې او له یوې ژبي څخه بلي ژبي ته اړولو او ژباړلو ته وایي، البته په هغه معنا او مفهوم چی په اصل کي شتون ولري.

بیا ژباړه پر دوه ډوله ده:

(الف): کلمه په کلمه ژباړه یا په اصطلاح «تحت اللفظي ژباړه». چي دا ډول ژباړه د قرآن کریم په اړه د پوهانو لخوا په اتفاق سره ناسمه بلل شوي ده او وايي چي دا ډول ژباړه هيڅکله نه شي کولای چي د قرآن کریم د ټولو حقيقي معناوو او موخو، اعجاز او اسلوب او د هغه د بلاغت د څرنگوالي او ځانگړتياوو او اصلي قرآني نظم او د هغه د احکامو او لارښوونو سمه څرگندويه اوسي.

(ب): آزاده ژباړه او په روان او آسان عبارت او په ډېر دقت او احتياط سره د يوې جملې معنا او مفهوم بيانول. چي دې ته معنوي يا تفسيري ژباړه وايي. چي ټول عالمان پر دې په يوه خوله دي چي بايد د قرآن کریم په ژباړلو کي له دغه ډول ژباړي څخه کار واخيستل شي.

قدرمن ورور مولنا امين الدين «سعيدى سعیدی افغايي» صاحب پدی تفسیر کی هم له تحت لفظی ترجمی چي لمړی د الفاظو وضاحت وشي او هم د ازادی ژباړی له سبک ځینی کار اخیستی ده چي دا پخپل ذات کی یو نوی ابتکار دی.

همدا راز د آیات ترجمه او تفسیر یی په بل آیات او په نبوی احادیثو او د علماو او مجتهدینو په اقوالو سره کړی ده چي دا د قرآن عظیم الشان د تفسیر او ترجمی له پاره یو له بهترینو کړنلارو څخه شمیرل کیږی، څه ورته د الله له درباره لا زیات بریالیتوب غواړم.

په درنښت

د احمد تفسیر مهتم

انجینیر عتیق الله یاسر

شماره تماس: ۰۰۹۳ ۷۹۹ ۴۷۹ ۳۴۵

ایمیل آدرس: atiqyasar^۸@gmail.com

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مقدمه

مقدمه مؤلف:

إِنَّ الْحَمْدَ لِلَّهِ نَحْمَدُهُ وَنُسْتَعِينُهُ وَنَسْتَغْفِرُهُ، وَنَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ شُرُورِ أَنْفُسِنَا وَمِنْ سَيِّئَاتِ أَعْمَالِنَا، مَنْ يَهْدِهِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِ، وَمَنْ يَضِلْ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ وَلِيًّا مُرْشِدًا - أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ.

الحمد لله از پروردگار با عظمت خویش سپاس گزار هستم که برایم توفیق نصیب فرمود که بعد طبع و نشر جز سی ام، جز بیست ونهم و جز بیست وهشتم و بیست وهفتم و جز بیست ششم و بیست پنجم، تفسیر «احمد» که مورد استقبال گرم خوانندگان محترم واقع شد، اینک جز بیست چهارم، بیست سوم و بیست دوم این تفسیر مبارک را غرض استفاده و مطالعه خوانندگان گرامی خویش تقدیم می دارم.

قرآن عظیم الشأن کتاب رهنمودی برای عالم بشریت است که: انسانها را از گمراهی کفر، گناهان و جهالت به سوی ایمان، تقوا و دانش بیرون می آورد.

پروردگار با عظمت قرآن عظیم الشأن را شفا بخش دلها از امراض شُبُهَات و شهوات گردانیده و به وسیله آن مدارج علم و یقین حاصل می گردد.

همچنین قرآن شفا بخش امراض و درد های جسمانی است. قرآن سرچشمه هر برکتی در دنیا و آخرت میباشد.

اقتداء به قرآن، پیروی کردن از آن است و خداوند خبر داده که قرآن تصدیق کننده کتاب های گذشته است.

پروردگار با عظمت ما در مورد قرآن عظیم الشان میفرماید: «يَهْدِي بِهِ اَللّٰهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ» (المائدة: ۱۶). «خداوند به وسیله آن کتاب کسانی را که جویای خوشنودی او هستند به راه های امن و امان هدایت می نماید». پس قرآن انسانها را به سرای بهشت راهنمایی می کند، راه رسیدن به جنت را بیان میدارد و مردم را برای در پیش گرفتن راه های بهشت تشویق مینماید. قرآن کریم انسان را از راهی که انسان را به سرای رنج ها می رساند، برحذر می دارد و رهنمایی رهایی بخش میکند.

امیدم به الله متعال است و بر او توکل می نمایم و از او می طلبم که آنچه را که اراده نموده ام برایم آسان بگرداند. چون اگر خداوند متعال آن را آسان نکند راهی برای به دست آمدن آن نیست و اگر خداوند متعال بنده را کمک نکند راهی برای رسیدن به آرزویش ندارد.

نیت و اراده اخلاصمندانه دارم تا انشاءالله، ترجمه و تفسیر سایر سوره ها را به استعانت پروردگار با عظمت تکمیل و غرض مطالعه مشتاقان قرآن تقدیم بدارم.

در خاتمه یکبار دیگر از برادران ارجمندم و دانشمند خویش هر یک دکتور صلاح الدین سعیدی «سعید افغانی» و محترم انجینیر عتیق الله یاسر سپاس گزارم که مرا در تمام مراحل تحریر و تکمیل این تفسیر به تقدیم کردن، نظریات و مشوره های علمی و سازنده خویش یاری رسانیده اند. در ضمن از خدمت کار اسلام از برادر بزرگوار و محترم خویش الحاج آرش «صاحبی» رئیس شرکت خدمات مالی صاحبی جهان سپاس که

یکبار دیگر به مساعدت های مالی خویش در قسمت طبع و نشر این تفسیر شریف قبول زحمت کرده اند. الله تعالی این صدقه جاریه ای شان را در در بار الهی مقبول بگرداند. همچنان جای دارد که از فرزندان و نورچشمان ام هر یک احمد سعیدی، عزیز الدین سعیدی، نجیب الله جان سعیدی، برادرانم هر یک انجینر رفیع الدین سعیدی و دکتور مصباح الدین سعیدی و نور چشمانم همزه سعیدی، هارون سعیدی، موسی سعیدی، بی بی جیدا سعیدی، و بی بی جنه سعیدی و برادرم شمس الدین شکوری، و قاضی نثار احمد مصلح، ابراز سپاس و تشکر نمایم که مرا در طبع و نشر تفسیر شریف کمک و مساعدت نموده اند. از خداوند متعال میخواهم همه ی ما را هدایت دهد که در راه اصلاح و رساندن کلام پروردگار و آگاهی از دین را بر ما بیشتر ارزانی دارد و اخلاص را در گفتار و کردارمان برقرار سازد.

اللهم صل علی محمد وآله وصحبه وسلم تسلیما کثیرا.

آمین یا رب العالمین

امین الدین «سعیدی - سعید افغانی»

شهر برول - کولن کشور جرمنی

سال ۲۰۲۲

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
سوره سبأ
جزء ۲۲

سوره سبأ در مکه نازل شده و دارای پنجاه و چهار آیه و شش رکوع هست.

وجه تسمیه:

این سوره به نام «سورهی سبأ» موسوم است؛ چون قصه و داستان سبأ (در آیه: ۱۵) در آن آمده است. «سبأ» لقب پادشاهان یمن بود. مردم یمن در ناز، نعمت، رفاه، شادی و آسایش بسر می بردند. منازل شان عبارت بود از باغ ها و بستان ها، اما چون راه کفر و ناسپاسی را پیش گرفتند، خداوند متعال آنها را به وسیله سیل بنیان بر انداز، نابود کرد و آنها را مایهی عبرت گیران قرار داد. سوره سبأ یکی از پنج سوره ای است که با عبارت «الحمد لله» آغاز شده است. این سوره ها عبارتند از فاتحه، انعام، کهف، سبأ، فاطر که همه آنها از جزو سوره های مکی هستند.

سبأ:

سبأ نام قومی بود که حضرت سلیمان به دیارشان لشکر فرستاد، و در اثر نافرمانی از دستور پیامبران سدشان شکست و خانه هایشان ویران شد. کلمه سبأ بطور کل دوبار در قرآن عظیم الشأن تذکر رفته است. (قاموس قرآن، جلد ۳، صفحه ۲۰۳).

قابل تذکر است که در سوره سبأ ذکر دو معجزه از دو پیامبر که پدر و پسر هستند بیان یافته است. یکی نرم شدن آهن به دست حضرت داوود علیه السلام و دیگری تسخیر باد به دست حضرت سلیمان علیه السلام به إذن الهی.

ارتباط سوره سبأ با سوره قبلی:

این سوره از چند جهت با سوره ی قبلی پیوند و مناسبت دارد:

۱- چون الله تعالی سوره احزاب را به بیان غرض در تکلیف پایان داد و اینکه خدای سبحان نیکوکاران را به نیکویی پاداش و بدکاران را به بدی عمل شان جزا خواهد داد، سوره سبأ را به سپاس و شکر برای او بر نعمت و کمال قدرتش آغاز نمود.

۲- طوری که یادآور شدیم، آغاز این سوره در بیان صفات و قدرت مطلق آفریدگار است و پایان سوره ی احزاب به کیفر و عذاب منافقان و مشرکان اشاره می کند.

۳- آخرین جمله ی سوره ی احزاب میفرماید: «وَ كَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا» و آیه ی دوم این سوره «وَهُوَ الرَّحِيمُ الْغَفُورُ» است.

۴- در سوره ی احزاب، کافران و منکران با تمسخر از چگونگی قیامت میپرسیدند و در این سوره از انکار صریح آنان سخن می گوید.

تعداد آیات، کلمات و حروف این سوره:

تعداد آیات این سوره طوری که در فوق هم تذکر یافت به پنجاه و چهار آیه میرسد، این سوره دارای (۶) شش رکوع بوده، و (۸۹۶) هشت صد و نود و شش کلمه، و تعداد حروف آن به: ۳۵۹۶ میرسد. (لازم به تذکر است که اقوال علماء در تعداد کلمات و حروف سوره سبأ مختلف بوده که شما میتوانید تفصیل این مبحث را در سوره طور تفسیر «احمد» مطالعه فرماید.)

محتوای سوره:

سوره سبأ از جمله سوره های نازل شده در مکه می باشد، که به موضوع عقیده ی اسلامی می پردازد و یگانگی خداوند متعال، نبوت، حشر و نشر را مورد بحث و بررسی قرار میدهد.

آغاز این سوره مبارکه با تمجید از خدای عزوجلّ که عالم هستی را ابداع و امور و احوال و احکام عالم را استوار قرار داده و با حکمت خود هستی را تدبیر می‌کند، پس خالق و نوآور دانا هموست و یک ذره در آسمان و زمین از علم او نهان نیست، و این امر یکی از بزرگترین دلایل بر یگانگی پروردگار عالمیان است.

سوره قضیه‌ی بسیار مهمی را مورد بررسی قرار می‌دهد که عبارت است از انکار آخرت و زنده شدن بعد از مرگ از سوی مشرکان، لذا به پیامبر صلی الله علیه و سلم امر می‌شود که بر تحقق معاد بعد از نابودی اجساد، به خدای بزرگ قسم بخورد: «وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَأْتِينَا السَّاعَةُ قُلْ بَلَىٰ وَرَبِّي لَتَأْتِيَنَّكُمْ».

سوره داستان بعضی از پیامبران را از جمله «داؤود» و پسرش، «سلیمان» پیش کشیده است، و نیز نعمت‌های فراوانی را که به آنان ارزانی داشته بود، یادآور میشود، از قبیل تسخیر باد برای سلیمان، و تسخیر پرنده و کوه‌ها برای «داؤود» که همراه با او به ذکر و تسبیح می‌پرداختند.

سوره سبأ بعضی از شبهات مشرکین را پیرامون رسالت خاتم پیامبران بررسی و آنها را با دلایل قاطع و برهان کوبنده رد و تکذیب کرده است، همان‌طور که بر وجود و یگانگی خدا دلایل و براهین کافی آورده است.

همچنان سوره سبأ با دعوت مشرکین به ایمان به خدای یگانه که تدبیر امور تمام خلایق را در دست دارد خاتمه یافته است.

ترجمه و تفسیر سوره «سبأ»

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خدای بخشاینده و مهربان

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَلَهُ الْحَمْدُ فِي الْآخِرَةِ
وَهُوَ الْحَكِيمُ الْخَبِيرُ ﴿١﴾

ستایش و سپاس مخصوص خداست که هر آنچه در آسمانها و زمین است همه ملک اوست و در عالم آخرت نیز شکر و سپاس مخصوص خداست (زیرا نعمت های دنیا و آخرت همه عطای اوست) و او حکیم و آگاه است. (۱) «وَهُوَ الْحَكِيمُ الْخَبِيرُ» و هم اوست که در کارش حکیم و به خلقش آگاه است و در هیچ یک از اعمالش ایراد و اعتراضی بر او وارد نمی شود. او در گفتار و کردارش با حکمت و به امر و آفرینش خود آگاه است. باید گفت که این آیه متبرکه مالکیت مطلق و بی قید و شرط پروردگار با عظمت را بیان میکند. مالکیت الهی، هم گسترده است، هم حکیمانه و هم آگاهانه.

«لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ» و آیه بعد علم مطلق الهی را «يَعْلَمُ مَا يَلِجُ فِي الْأَرْضِ» تا در آیه سوم به منکران معاد (روز بازگشت - قیامت) بگوید: ما می توانیم قیامت را برای کیفر و پاداش برقرار کنیم.

امام فخر رازی میفرماید: علمی که به عمل متصل باشد حکمت است و به کسی که عواقب و اسرار امور را بداند، خبیر گویند. «تفسیر کبیر فخر رازی». «وَلَهُ الْحَمْدُ فِي الْآخِرَةِ» باید گفت که: هستند در دنیا اشخاص و افرادی که: غیر از الله تعالی مورد تقدیر و ستایش قرار می گیرند ولی به یاد داشته باشند که در آخرت تمام تمجید و ستایش مخصوصاً الله تعالی با عظمت است و جز

او هیچ کس آن را شایسته نیست؛ زیرا فقط الله تعالی است که به اهل دنیا و آخرت نعمت و فضل عطا می کند.

«لَهُ الْحَمْدُ فِي الْآخِرَةِ»: اشاره به این است که بندگانش در برابر تفضل و الطافی که در آخرت بدی شان خواهد فرمود، او را خواهند ستود (ملاحظه شود سوره های: یونس: ۱۰، فاطر: ۳۴، زمر: ۷۴). (تفسیر نور ترجمه معانی قرآن، دکتر مصطفی خرمدل).

«الْحَكِيمُ» کلمه حکیم دو معنی دارد: یکی اینکه: دارای حکمت، که نتیجه به هیچ مسئله ای امر نداده و شیء را خلق نمی کند، و مسئله ای را نهی نمی کند، مگر از روی حکمت، و دیگر آنکه به معنای حاکم است، که به هر امری که اراده کند حکم می دهد و کسی را یارای باز جویی و مواخذه او نیست.

و حکمت خداوند بر دو نوع است: حکمت شرعی و حکمت کونیه. محل و مکان حکمت شرعی، همان شرع است که عبارت از اموری هستند که پیامبران توسط وحی خداوند متعال دریافت داشته و ابلاغ نموده اند که در نهایت دقت و ظرافت آمده اند. و حکمت کونیه محلش کون (هستی) و یامخلوقات خداوند متعال می باشند. در نتیجه هر آن چیزی را که خداوند متعال خلق نموده است از روی نهایت دقت و مصلحت بوده است.

حکمت عبارت است از قرار دادن اشیاء در موضع شایسته اش، که از روی دقت و ظرافت صورت می گیرد، و الله متعال متصف به کمال حکمت است، و دلیل متصف بودن خداوند متعال به حکمت، این قول او است: «وَهُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ» (سوره تحریم ۲). یعنی: و او دارای علم و دارای حکمت است.

به بیانی دیگر حکمت خداوند، بر دو نوع است:

نوع اول: حکمت در آفرینش؛ خداوند، آفریدگان را به حق آفریده و منظورش، از آفرینش مخلوقات حق بوده است؛ بدین ترتیب تمام آفریده ها

را به بهترین نظم آفریده و ترتیبی کامل به آنها داده است و هر مخلوقی را بگونه ای که شایسته آن میباشد، آفریده و بلکه به هر جزئی از اجزای مخلوقات و به هر عضوی از اعضای حیوانات خلقت و شکل مناسب آن را داده است. بگونه ای که هیچ کمبود و نقصی، در آفرینش او مشاهده نمیشود. چنانچه اگر همه مخلوقات از اول تا آخر جمع شوند و عقل های خود را بکار بندند تا آفرینشی همانند آفرینش خدا پیشنهاد کنند، نخواهند توانست؛ آنان، به هیچ عنوان توانایی چنین کاری را ندارند. چراکه اگر عقلا و فرزندگان، بتوانند بسیاری از حکمت های او را دریابند و به بخشی از استواری و نظم هستی پی ببرند، همین، برای آنها کمال است.

کافی است انسان به چهره و جابجا شدن اعضای بدن انسان در جای های موجود آن، وجود بینی بالای دهن و چشم بالای بینی و دهن و دریک استقامت و جهت. وجود استقامت و جایگاه دست و پاء و روی دریک استقامت و در محل معقول مناسب و... همه و همه کمال خلقت و قدرت الهی را نشان میدهد. نوع دوم: حکمت خداوند متعال در شرع و فرمان او؛ خداوند، قوانین را وضع نموده و کتابها را نازل فرموده و پیامبران را فرستاده تا بندگان، خدا را بشناسند و او را پرستند. پرستش و ستایش خداوند متعال، بزرگترین سعادت و مایه آرامش و سرور دلها و ارواح است؛ همانطور که تنها عامل دستیابی انسان به سعادت ابدی و نعمت پایدار میباشد. از سوی دیگر دین و شریعت، هر خوبی و خیری را در بردارد.

خواننده گان محترم!

در آیات متبرکه (۱ الی ۹) درمورد موضوعاتی از جمله در باره قدرت و علم الله متعال، انکار روز قیامت و سزای انکار کنندگان، اثبات دوباره زنده شدن بعد از مرگ، بحث بعمل می آید.

يَعْلَمُ مَا يَلِجُ فِي الْأَرْضِ وَمَا يَخْرُجُ مِنْهَا وَمَا يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ وَمَا يَعْرُجُ فِيهَا
وَهُوَ الرَّحِيمُ الْغَفُورُ ﴿٢﴾

می‌داند که چه چیزی در زمین فرو می‌رود، و چه چیزی از آن برون می‌آید، و چه چیزی از آسمان فرود می‌آید، و چه چیزی به آن فرا می‌رود، و او مهربان آمرزگار است. (۲)

در آیه مبارکه با زیبایی خاصی بیان شده که الله تعالی به احوال مخلوقات چو آب و خزندگان که در زمین داخل میشوند و به احوال موجوداتی مانند آب، معدنیات و نباتات که از آن بیرون میشوند داناست. به آنچه از آسمان فرود می‌آید (مانند فرشتگان، کتاب‌ها، و باران‌ها) و به چیزهایی که به آسمان‌ها بالا می‌رود (مانند فرشتگان و اعمال بندگان آگاه است).

«وَهُوَ الرَّحِيمُ الْغَفُورُ» نسبت به بندگانش مهربان است و از گناه توبه‌کاران صرف نظر می‌کند با گنهکاران در مجازات شتاب نمی‌کند و به گناهان کسی که به سویش باز گردد و عفو را خواستار شود بسیار آمرزنده است.

«يَلِجُ»: از مصدر ولوج به معنی ورود. (سوره: أعراف / ۴۰).

«يَعْرُجُ»: صعود می‌کند.

«فِيهَا»: به سوی آن.

وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَأْتِينَا السَّاعَةُ قُلْ بَلَىٰ وَرَبِّي لَتَأْتِيَنَّكُمْ عَالِمِ الْغَيْبِ لَا يَعْزُبُ
عَنْهُ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ وَلَا أَصْغَرُ مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْبَرُ إِلَّا
فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ ﴿٣﴾

و کافران گفتند: قیامت بر ما نخواهد آمد. بگو: آری، سوگند به پروردگارم که دانای غیب است، به یقین به سراغتان خواهد آمد؛ در آسمان‌ها و زمین هم و زن از او پنهان نمی‌ماند، و نه کوچک‌تر از آن و نه بزرگ‌تر از آن هست مگر اینکه در کتابی روشن [ثبت] است. (۳)

«وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَأْتِينَا السَّاعَةُ» مشرکین همیشه استدلال می آوردند که: قیامت و حشر و نشری در کار نیست. طوری که شیخ ناصرالدین عبدالله بیضاوی: در تفسیر بیضاوی مینویسد که: آنان (مشرکان و کفار) از آمدن قیامت انکار داشتند، و دیر آمدن آن را مورد استهزاء قرار داده اند. (تفسیر بیضاوی ۱۲۲/۲).

«قُلْ بَلَىٰ وَرَبِّي لَتَأْتِيَنَّكُمْ» ای محمد(ص)! به آنها بگو: قسم به خدای بزرگ، قیامت می آید و شما زنده می شوید و حتما تحقق می یابد.

ابن کثیر می گوید: «این آیه یکی از سه آیه ای است که چهار می ندارند و خداوند متعال در همه آن ها به پیامبرش دستور داده است تا به پروردگار عظیم خود بر وقوع معاد قسم بخورد. آیه ی دوم در سوره یونس است: «قُلْ إِي وَرَبِّي إِنَّهُ لَحَقُّ» و آیه ی سوم در سوره ی تغابن است: «قُلْ بَلَىٰ وَرَبِّي لَتُبْعَثُنَّ» (مختصر ابن کثیر ۱۲۱/۳).

مفسران می گویند: «تأکید قسم بر این وصف، از قوت حال مقسم علیه که همانا وقوع قیامت است خبر می دهد».

«عَالِمِ الْغَيْبِ لَا يَعْزُبُ عَنْهُ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ» به آنچه از دید نماند و از انظار ناپدید است آگاه می باشد و هیچ چیزی هر چند که به اندازه ی وزن یک ذره باشد، در عالم اعلی و سفلی از او پنهان نمی شود.

عالم الغیب (دانا بر غیب)، صفت پروردگار است که به او قسم خورده شد، و از تمام صفات خداوند متعال در اینجا صفت عالم بودن به غیب و عالم محیط را شاید به خاطر اختصاص داده است که بحث در باره منکرین قیامت است و بزرگترین انکار قیامت برای منکرین، این بود که هر گاه مردمان بمیرند و خاک بشوند ذرات آن خاک هم در جهان بخش گردد، پس جمع آوری

همه ذرات پراکنده در کُل جهان سپس تفکیک آن ذرات هر انسانی از انسان دیگر، و الحاق آنها بوجود خود او، چگونه ممکن است و ناممکن قرار دادن آن مبنی بر این بود که آنها علم و قدرت خدا را بر علم و قدرت خویش مقایسه کرده بودند. حق تعالی فرمود: علم خداوندی بر کل جهان چنان محیط که هر آنچه را که در آسمان ها و زمین باشد، همه را می داند، و نیز می داند که آنها کجا و در چه وضعی هستند، کوچکترین ذره ای از مخلوقات، خارج از علم حضرتش نیست، و این علم محیط مخصوص حق تعالی است، و هیچ مخلوقی چه فرشته باشد یا پیغمبر، امکان ندارد چنین محیطی داشته باشد که از آن ذره ای خارج نگردد، پس آن ذاتی که دارای چنین علم محیطی باشد تفکیک ذرات انسان از کل جهان و جمع کردن آنها و ترکیب دوباره ی جسم آنها چه مشکلی دارد!

«وَلَا أَصْغَرُ مِنْ ذَلِكَ وَ لَا أَكْبَرُ» نه از ذره کوچک تر و نه از آن بزرگتر موجودی نیست، «إِلَّا فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ» مگر این که خدا از آن آگاه است و در لوح محفوظ ثبت است. منظور این است وقتی یک ذره در عالم از نظر خدا مخفی نمی ماند، پس چگونه انسان و احوال انسان از او پنهان می ماند؟ بنابر این هر چند استخوان ها پوسیده و متلاشی شوند، الله می داند به کجا رفته و پراکنده گشته اند، سپس در روز قیامت آنها را اعاده کرده و باز می آورد.

«كِتَابٍ مُّبِينٍ»: لوح محفوظ. علم خدا. که هر چیز در آن مطابق علم خدا (ج) ثبت است.

جهان پهناور هستی. (سوره های: انعام / ۵۹، یونس / ۶۱، هود / ۶، نمل / ۷۵).

لِيَجْزِيَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ ﴿٤﴾

تا بدین سان کسانی را که ایمان آورده اند و کارهای شایسته کرده اند، پاداش دهد، اینانند که بر ایشان آمرزش و روزی گرامی مقرر است. (۴)

«جز ایمان و عمل صالح، راهی برای دریافت پاداش نیست. «آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ لَهُمْ»

باید گفت: آمدن قیامت از آن سبب ضرور است که پاداش نیکی و بدی مردم داده شود و جمیع صفات حق تعالی کاملاً به ظوهر برسد.

ایمان و عمل صالح:

سعادت، مفهومی است با درجات و مراتب مختلف. ایمان و عمل صالح، اولین مرتبه سعادت است. آخرین درجه سعادت، رسیدن به خدا و ملاقات با اوست: «فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا» (پس، هر که امید به لقای پروردگارش دارد، باید که کار شایسته انجام دهد.) (سوره کهف، آیه ۱۱۰: «هر که به لقای پروردگارش امید دارد، باید کاری شایسته انجام دهد.»)

سعادت:

«سعادت» از ریشه «سعد» و در لغت به معنای «خوشبختی»، «موفقیت» و «بهروزی و خوشحالی» است؛ اما در اصطلاح، خیر اضافی است و به نسبت افراد، مختلف میگردد که کمال هر فردیست؛ بنابر این سعادت هر موجودی، در تمامیت و کمال ویژه اوست و خیریست که برای فرد انسان هاست. پس سعادت درحقیقت، رسیدن هر شخصیت به کمال خویش با حرکت ارادی نفسانی.

ایمان:

«ایمان» از ریشه «أمن» و به معنای «آرامش جان» و «رهایی از هرگونه ترس و اندوه» گرفته شده است. خداوند میفرماید: «الَّذِينَ آمَنُوا وَ لَمْ يَلْبَسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَ هُمْ مُهْتَدُونَ» (آنان که ایمان آورده‌اند و ایمان خود را به ستم نیالوده‌اند، آرامش و امنیت برای شان است و آنان هدایت یافتگان‌اند.) (سوره انعام، آیه ۸۲)

در تعریف اصطلاحی ایمان چنین آمده است: ایمان، باور یقینی و قطعی است که با اعتراف و پذیرش دل همراه بوده و عمل، انسان را به آن رهنمون میسازد (یعنی عمل، باور قلبی و ایمان را افزایش می دهد)

عمل صالح:

«عمل»، کاریست که با آگاهی، اندیشه و با قصد و نیت انجام شود و در معنی، خاص تر از فعل است. «صالح» از ریشه «صلح» و نقطه مقابل «فساد و تباهی» است که بیشترین کاربرد آن، در بیان ارزش افعال و اعمال است. این واژه در قرآن، گاهی در مقابل فساد و گاهی در برابر زشتی و بدی آمده است. عمل صالح از نظر اصطلاحی، کاریست شایسته که با آگاهی، قصد و از روی ایمان انجام شود.

رابطه ایمان و عمل صالح:

هنگامی که اصطلاح «عمل صالح» در قرآن برای توصیف فعلی استفاده میشود، اغلب کنار ایمان به کار میرود و نشانگر این است که ارتباط تنگاتنگی بین آنها وجود دارد؛ طوری که هر جا ایمان باشد، در پی آن عمل صالح نیز خواهد بود. این وابستگی، به اندازه ایست که ما ایمان را با عمل صالح یا عمل صالح را با ایمان می شناسیم.

وَالَّذِينَ سَعَوْا فِي آيَاتِنَا مُعَاجِزِينَ أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مِّن رَّجْزٍ أَلِيمٍ ﴿٥﴾
و کسانی که در [انکار و تکذیب] آیات ما کوشیدند، به گمان اینکه [میتوانند] ما را عاجز کنند [تا از دسترس قدرت ما بیرون روند] برای آنان عذابی دردناک از سخت ترین عذاب هاست. (۵)

در آیه مبارکه خطاب به آنعده اشخاصی که در محاربه با پروردگار با عظمت و رسولش سعی و کوشش را پی ریزی میکنند، و در کوشش

دارند تا مردم را از راه الله باز دارند، و در این اهداف خویش پلان های را طرح ریزی میکنند، و هدف ستیزه با حق تعالی و غلبه بر شریعتش را دارند، مطمئن باشند که چنین اشخاصی به دشوارترین عذاب و هولناک ترین مجازات در روز قیامت گرفتار می شوند.

اینان فراموش کرده اند: که نزول وحی، از شئون ربوبیت خداوند است. و میزان حق، وحی و قرآن است و راه انبیا راه عزت و شرف است و راه الهی شکست ناپذیر و سعی مخالفان بیهوده است. وان شا الله به رسوای و خزلان در نیا و آخرت مواجه می شوند.

وَيَرَى الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ الَّذِي أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ هُوَ الْحَقُّ وَيَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ ﴿٦﴾

و کسانی که معرفت و دانش به آنان عطا شده، می دانند که آنچه از سوی پروردگارت بر تو نازل شده حق است، و این که به سوی راه ذات غالب و دارای صفات کمال و ستوده راهنمایی می کند. (۶)
«الَّذِي»: آنچه. مراد قرآن است.

«هُوَ الْحَقُّ»: مراد این است که قرآن عین حقیقت است و هماهنگ با قوانین آفرینش و واقعیت های عالم هستی و جهان انسانیت است.

«الْحَقُّ»: مفعول دوم فعل (یرى) است و مفعول اول آن (الذی) است. (تفسیر نور ترجمه معانی قرآن دکتر مصطفی خرمدل).

ابن کثیر در معنای آیه مبارکه مینویسد: «چون مؤمنان صحنه رستاخیز را مشاهده میکنند، آن رابه عین الیقین می بینند، بعد از آن که در دنیا به علم الیقین راجع به آن علم حاصل کرده اند و این یکی دیگر از حکمت های وقوع قیامت است».

همچنان مفسران در تفسیر این آیه مبارکه می نویسند: قیامت از آن رو برپا شدنی است که یقین کنندگان را عین الیقین حاصل گردد و به چشم خود ببینند که همه خبرهای قرآن صحیح و درست است و بدون شک و شبهه تنها قرآن کریم کتابی است که برای رسیدن انسان به خدای غالب و حمید راه صحیح می نماید - بعضی مفسرین از «وَيَرَى الَّذِينَ» این مطب گرفته اند که اهل علمی که بر خلاف «والذین سعوفی آیاتنا عاجزین» می باشند (خواه مسلمان باشند خواه اهل کتاب) آنها میدانند و به چشم سر می بینند که بیان قرآن کریم در باره قیامت و غیره به کلی صحیح است و انسان را براه درستی می برد که منظور از آن رسیدن به حضرت الهی (ج) است.

وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا هَلْ نَدُلُّكُمْ عَلَى رَجُلٍ يُنْبِئُكُمْ إِذَا مُزِّقْتُمْ كُلَّ مُمَزَّقٍ إِنَّكُمْ لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ ﴿٧﴾

و کافران گفتند: [ای مردم!] آیا شما را بر مردی راهنمایی کنیم که به شما خبر می دهد: چون کاملاً پراکنده شدید (پس از آن) به آفرینش جدید آفریده میشوید؟ (۷)

کافران که از وقوع قیامت انکار داشتند و وقوع انرا دور می شمردند، به منظور استهزا و تمسخر به پیامبر صلی الله علیه وسلم، برای در بین خود به همدیگر گفتند: آیا شما را به مردی دلالت نکنیم که خبر می دهد و میگوید: آنگاه که بمیرید و زمین بدن های شما را بخورد، باز دوباره به زندگی تازه ای بر میگردد و از قبرهای خود برانگیخته می شوید؟

«إِذَا مُزِّقْتُمْ كُلَّ مُمَزَّقٍ» که چون در قبر پوسیده و کاملاً متلاشی شدید و اجسادتان در زمین پراکنده شد و به هر طرف پخش گشتید، به طوری که به صورت خاک در آمدید. «إِنَّكُمْ لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ» بعد از فرسوده و پراکنده شدن به صورت مخلوقی جدید خلق خواهید شد؟

مفسر ابو حیان میفرماید: گویندگان این سخن کفار قریش بودند و آن را به طریق تعجب و ریشخند میگفتند، مانند این که یک نفر میخواهد در دیگری شگفتی ایجاد کند و میگوید: میخواهی داستانی عجیب برایت بگویم؟ و چون زنده شدن در نظر آنها محال بود، هر کس که از وقوع آن صحبت میکرد از او تعجب میکردند و او را آدمی ناشناخته و بی نام و نشان میدانستند: «هَلْ نَدُلُّكُمْ عَلَىٰ رَجُلٍ» با اینکه نامش از هر نامی دیگر در قریش مشهورتر بود، به منظور استهزاء او را «مردی» خوانده‌اند. (البحر المحیط ۲۵۰/۷).

باید گفت که: کفار، بر ضدّ دین و مقدّسات و مقدّسات دینی تبلیغ سوء میکنند. ولی جز تحقیر و تمسخر، هیچ برهانی برای ارایه منطق و گفتار خویش ندارد، آنان شخصیت ها و مقدّسات دینی را تحقیر می کنند، و بدین وسیله میخواهند، زمینه دور شدن مردم از دین را فراهم نمایند.

أَفْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَمْ بِهِ جِنَّةٌ بَلِ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ فِي الْعَذَابِ وَالضَّلَالِ الْبَعِيدِ ﴿٨﴾

آیا بر الله دروغ بسته است، یا [به خیال آنان] جنونی دارد؟ [هیچ کدام] بلکه کسانی که به آخرت ایمان نمی‌آورند در عذاب و گمراهی دور از حق هستند. (۸)

در این آیه مبارکه ملاحظه میشود که: مشرکان ادعا کردند: پیامبر صلی الله علیه وسلم بر خداوند متعال دروغ بر بسته و ادعا کرده که او تعالی وی را فرستاده است. از این رو به گمان آنان ادعایش امری دور از حقیقت است، بلکه او دیوانه‌ای است که نمیداند چه میگوید. حقیقت این است که کافران در سخن خویش دروغ گفته‌اند و پیامبر صلی الله علیه وسلم از جانب پروردگارش فرستاده شده است. اینان با چنین حرفی به زنده شدن بعد از مرگ تکذیب می‌کنند، از آخرت انکار می‌ورزند، از راهیابی به دوران و به

راه هدایت و صواب توفیق نمی یابند. در نتیجه به عذاب دایمی و جاودانی در آتش دوزخ گرفتار خواهند شد.

«أَفْتَرِي»: در اصل چنین است: «أَفْتَرِي»؟ همزه وصل حذف شده و همزه استفهام به حال خود مانده است. (تفسیر نور ترجمه معانی قرآن دکتر مصطفی خرمدل).

أَفَلَمْ يَرَوْا إِلَى مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِنَّ نَسْأُ نَخْسِفُ
بِهِمُ الْأَرْضَ أَوْ نُسْقِطُ عَلَيْهِمْ كِسْفًا مِنَ السَّمَاءِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّكُلِّ عَبْدٍ
مُنِيبٍ ﴿٩﴾

آیا آسمان و زمینی را که پیش روی و پشت ایشان است ندیدند؟ اگر بخواهیم آنان را در زمین فرو می بریم یا پاره هایی از آسمان را بر آنان بیندازیم، بی گمان در این امر دلیل و نشانه ای است برای هر بنده ای که بخواهد خالصانه به سوی الله رجوع کند. (۹)

«مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ»: هدف از آنهمه چیزهایی است که پیش روی انسان است و رو بدن ها دارد. یا مراد زمین است که در زیر پای انسان است.

«مَا خَلْفَهُمْ»: هدف از آنهمه چیزهایی است که پشت سر انسان است و رو بدن ها ندارد. یا مراد آسمان است که بالای سر او قرار دارد. (تفسیر نور ترجمه معانی قرآن دکتر مصطفی خرمدل).

«مُنِيبٌ»: کسی که با توبه خالصانه به درگاه الله تعالی بر می گردد. بازگردنده. آیه کریمه دلیل بر آن است که فقط کسی نشانه های قدرت الهی را در آفرینش و اعاده آن می بیند که به وصف انابت، یعنی بازگشت دایمی فروتنانه مطیعانه به سوی الله تعالی، موصوف باشد.

بحث در باره نعمت های الله به داود و سلیمان علیهم السلام:**آیات متبرکه (۱۰ الی ۱۴)**

وَلَقَدْ آتَيْنَا دَاوُودَ مِنَّا فَضْلًا يَا جِبَالُ أَوِّبِي مَعَهُ وَالطَّيْرَ وَآلْنَا لَهُ الْحَدِيدَ ﴿۱۰﴾

همانا به داود از جانب خود فضیلت بزرگی عطا کردیم، ای کوه‌ها! و ای پرندگان! با او هم آواز شوید. (۱۰)

«دَاوُدَ»: (داوود، داؤد، داود) یکی از پیغمبران بنی اسرائیل است که در فاصله سالهای ۹۷۰ - ۱۰۳۳ قبل از میلاد زندگی میکرد. نام داوود علیه السلام در شانزده جای قرآن عظیم الشان تذکر رفته است که از آن جمله: در سوره‌های بقره، نساء، مائده، انعام، اسراء، انبیاء، نمل، سبأ و ص. نام برد.

«فَضْلًا»: فضیلت و نعمت بزرگ. مراد مواهبی همچون نبوت، زبور، تسخیر کوه ها و پرنده ها، نرم کردن آهن، و تعلیم زره سازی است. برتری (ملاحظه شود سوره: نمل آیات ۱۵ و ۱۶).

«دَاوُدَ»: علیه السلام از سبط (سلسله خانواده و آل) یهودای پسر یعقوب میباشد. خداوند متعال پیغمبری و پادشاهی را به وی بخشید و از خیر دنیا و آخرت بهره‌مند گردانید. هم پیغمبر بود، هم پادشاه. چنانکه حضرت سلیمان را نیز به وی ارزانی داشت.

قَتَادَةَ بن دِعَامَةَ سَدُوسِي بَصْرِي، از جمله تابعین و مفسر مشهور اسلام در تفسیر خویش میفرماید: آهن را برایش مسخر کرد، به طوری که احتیاج نداشت آن را در آتش گرم کند و با پتک آن را بکوبد، و در دستش مانند موم و خمیر بود.

رسالت و دعوت داوود علیه السلام:

زمانیکه داود علیه السلام به عمر چهل سالگی رسید الله تعالی همگام با امارت و پادشاهی نبوت را نیز به وی بخشید و او را بحیث پیغمبر بر بنی اسرائیل

فرستاد. زبور را بر وی نازل نمود که حاوی عبرتها و مواعظ و رقائق و اذکار بود. خداوند حکمت و فصل الخطاب را نیز به وی ارزانی داشت. داؤود علیه السلام در شاعری تلاوت و قرائت آواز بی نهایت زیبای داشت که در وخت خود سر زبانها بود. کسی که دارای صوت حسن بود می گفتند: گویی یکی از مزامیر داؤود به وی ارزانی شده است.

روزی رسول الله صلی الله علیه وسلم به صدای ابو موسی اشعری گوش فرا داد که قرآن می خواند (او دارای صدای بسیار زیبا بود). رسول الله توقف کرد و به قرائت زیبای او گوش می داد تحت تاثیر جاذبه های صدای دلنشین و تلاوت زیبایش واقع شد و خطاب به او فرمود: یکی از مزمیرهای آل داؤود به تو ارزانی شده است. فرمود: ای رسول الله به تلاوت من گوش می دادی؟ اگر می دانستم تو بدان گوش فرا داده ای آن را زیباتر تلاوت می کردم.

مزامیر آل داؤود:

مزامیر یعنی (زبور داوود) یکی از بخش های تنخ (مجموعه کتاب مقدس یهودیان است که به زبان عبری تحریر گردیده است که به عنوان عهد عتیق در کتاب مقدس مسیحیان جای گرفته است تنخ یا تناخ شامل سه بخش میباشد) مزامیر به صورت شعر بی وزن به زبان عبری نگاشته شده است. قسمت هایی از مزامیر به همراه برخی از متون دیگر نماز های سه گانه یهودیان را تشکیل میدهند. همچنین خواندن تهلیلیم (مزامیر داود علیه سلام) را به مناسبت های گوناگون نیز انجام می دهند. در این کتاب نام بسیاری از آلات موسیقی قدیمی مانند دف، کینور و غیره ذکر شده است و در بخش هایی از آن بر اهمیت موسیقی و رقص برای ستایش پروردگار تأکید شده است. سرایش تعدادی زیادی از این اشعار به داؤود، پادشاه اسرائیل، منسوب است

اما محققان این ادعا رد می کنند. از ۱۵۰ مزمور فقط سی و چهارتای آن عنوان ندارند که به آن ها مزامیر یتیم گفته می شود.

زمانی که داوود علیه السلام زبور را تلاوت میکرد پرندگان از پرواز می ایستادند و همگام با او بر شاخه های درختان به تسبیح و ترجیع می پرداختند و کوه ها نیز در شامگاهان و بامدادان با وی تردد اذکار می کردند.

زبور را بالحن و صدایی تلاوت میکرد که جن و انسان ها و پرندگان بر صدایش اعتکاف می کردند، تا جایی که یکی از آن ها بر اثر گرسنگی هلاک می شد. او همواره به تسبیح و تحمید خداوند متعال می پرداخت و کوه ها و پرندگان نیز با وی هم آواز می شدند.

همزمان با این صدای دلنشین زبور را با سرعت و تدبر و ترنم و تفنن همگام با خشوع قرائت می کرد. در حدیث شریف آمده است: «تلاوت زبور بر داود سهل و آسان گشته بود به اسب هایش دستور می داد بی حرکت و تکان می ایستادند تا زین را بر پشت آن ها سوار کند و قبل از اینکه اسبان را زین کند به قرائت قرآن (زبور) می پرداخت و روزی خود را تنها از دست رنج خود می خورد. (رواه البخاری و أحمد.)»

داوود همزمان با این عظمت و ملک و جاه، بسیار به عبادت خداوند متعال می پرداخت. شبها شب زنده داری می کرد و روزها را روزه داری و بسیاری از اوقات خود را در سجده و مصلا بسر می برد در انجام عبادت و طاعت و اعمال صالحه سر آمد و کم نظیر بود. چنانکه خداوند متعال میفرماید: «وَأَذْكُرُ عَبْدَنَا دَاوُدَ ذَا الْأَيْدِ إِنَّهُ أَوَّابٌ ﴿١٧﴾» (سوره ص آیه : ۱۷) و بنده ما، داوود توانمند را یاد کن. بی گمان او رو به [سوی الله] داشت.

ابن عباس (رض) میفرماید: «الأيدي» یعنی توان و قوت در طاعت و عبادت. در حدیث آمده است: محبوبترین نوع نماز نزد خداوند نماز داوود است و

محبوبترین نوع روزه‌ها روزهی داؤود بود. بعضی اوقات نصف شب می‌خوابید و ثلث آن بیدار میماند و سومی آن میخوابید و یک روز در میان روزه می‌گرفت. **أَنْ اِعْمَلْ سَابِغَاتٍ وَقَدِّرْ فِي السَّرْدِ وَاعْمَلُوا صَالِحًا إِنِّي بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ﴿١١﴾** [و به او گفتیم] که زره‌های کامل و پهن بساز، و در بافتن حلقه‌های {آن} را متناسب و هماهنگ اندازه‌گیری کن. و کار شایسته کنی که البته من به آنچه می‌کنی بینا هستم. (۱۱)

پروردگار با عظمت به حضرت داود علیه السلام هدایت فرمود که: پیراهن‌های جنگی فراخ و محکمی بسازد و میخ‌هایش را متناسب با شکاف‌های آن آماده نماید؛ یعنی حلقه‌هایش تنگ و میخ‌هایش ضعیف نباشد که صاحبش را نگهداری نکند و نیز حلقه‌ها را نسازد که شخص را گرانبار سازد.

«أَنْ اِعْمَلْ سَابِغَاتٍ» از آن زره کامل و فراخ بساز که انسان را از شر و گزند جنگ مصون بدارد.

مفسران گفته‌اند: داؤود علیه السلام آهن را در دست می‌گرفت و به مانند خمیر هر کاری را که میخواست با آن می‌کرد و در کمتر از یک روز زرهی به ارزش هزار درهم میساخت و هزینه‌ی خوراک را از آن تأمین می‌کرد و بقیه را صدقه می‌داد. (تفسیر قرطبی ۲۶۶/۱۴).

«سابغات» صفت موصوفی محذوف است؛ یعنی «دروعا سابغات»، که عبارت است از زره کاملی که تمام بدن را می‌پوشاند و حتی اضافه می‌آید و بر زمین کشیده می‌شود.

باید یاد آور شد که: داؤود علیه السلام اولین سازنده زره در دنیاست.

«وَقَدِّرْ فِي السَّرْدِ» در بافتن زره اندازه را در نظر بگیر طوری که حلقه‌های آن با هم متناسب باشند.

«سَرْد»: بافته های زره است. گفته می شود: السرد و الزرد: و هر دو به معنای بافتن حلقه های زره است. یعنی: زره را نه آنچنان کوچک و نازک بساز که سست و شکننده بوده و در برابر ضربات دشمن استحکام دفاعی نداشته باشد و نه آن ها را چنان بزرگ و ضخیم بساز که بر پوشنده خود سنگینی کند. مفسر صاوی در «حاشیه الصاوی علی تفسیر الجلالین» مینویسد: یعنی هر حلقه را با حلقه ی کنارش مساوی قرار بده و آن را تنگ گردان تا طوری محکم شود که تیر از لابلای آن نفوذ نکند و در ضمن گرانگ هم نشود، و همه را یکسان بساز. (صاوی ۲۹۴/۳).

وفات حضرت داؤود علیه السلام:

اهل کتاب گویند: داود ۷۷ سال زندگی بسر برد بعد وفات کرد. اما ابن جریر این قول را رد کرده و غلط پنداشته است. گفته است: صد سال زندگی بسر برده است، به دلیل مفاد این فرموده که امام احمد روایتش کرده است: «چون ذریه ی آدم از پشتش خارج گشتند، آدم در میان آن ها پیغمبرانی مشاهده کرد و در میان آن ها مردی چون گل زیبا بدید. فرمود: خداوندا این مرد کیست؟ خداوند فرمود: فرزند تو داؤود است. آدم گفت: عمرش چقدر است؟ فرمود: شصت سال. گفت: پروردگارا بر عمر او بیفزا. فرمود: نمی شود. مگر به شرط اینکه از عمر تو بردارم و بر عمر او بیفزایم. (آدم هزار سال عمر داشت) گفت: چهل سال از عمر من بردار و بر او بیفزا، چون عمر آدم تمام شد و اجلش به سر رسید ملک الموت به نزد او آمد که روحش را قبض کند. آدم گفت: چهل سال از عمر من مانده است. آدم فراموش کرده بود که چهل سال آن را به داود بخشیده است. خداوند آن را برای آدم هزار سال و برای داود صد سال تکمیل کرد. داود چهل سال پادشاهی کرد. خداوند رحمت

خود را به او ارزانی بدار. (کتاب پیغمبری و پیغمبران در قرآن کریم تألیف: شیخ علی صابونی).

وَلِسُلَيْمَانَ الرِّيحَ غُدُوها شَهْرٌ وَرَوَّاحُها شَهْرٌ وَأَسَلْنَا لَهُ عَيْنَ الْقِطْرِ وَمِنَ الْجِنِّ مَنْ يَعْمَلُ بَيْنَ يَدَيْهِ بِإِذْنِ رَبِّهِ وَمَنْ يَزِغْ مِنْهُمْ عَنْ أَمْرِنَا نُذِقْهُ مِنْ عَذَابِ السَّعِيرِ ﴿١٢﴾

و برای سلیمان باد را [مسخر گردانیدیم]، که سیرصبحگاهان آن یکماهه راه و سیر شام گاهیش یکماهه راه بود، و برای او چشمه مس [گداخته و جوشان] را روان ساختیم، و از جنیان گروهی در نزد او و به اذن پروردگارش کار می کردند، و هر کدام از آنان که از فرمان ما سرپیچید، به او از عذاب آتش [دوزخ] می چشانیم. (۱۲)

خداوند متعال باد را تحت فرمان سلیمان مسخر داشت، چنان که از اول روز تا نیمه اش مسافتی یک ماه راه و از نیمه دوم روز تا هنگام شب، مسافتی یک ماه راه دیگر را به اندازه‌ی مسافتی بود که یک عابر چابک در طول یک ماه آن را طی می کرد.

مفسران گفته‌اند: الله تعالی باد را برای او مسخر کرد که در چند ساعت معدود مسافتی وسیع را طی می کرد، و او را از شهری به شهری دیگر منتقل می نمود، در نیمروز مسیر یک ماه را با او طی می کرد و تا آخر روز مسیر یک ماه او را باز می آورد. پس در یک روز مسیر دو ماه را طی می کرد.

یعنی از صبح تا ظهر مسیر یک ماه و از ظهر تا عصر مسیر یک ماه دیگر را، در یک روز مسیر دو ماه راه می پیمود.

حسن بصری می گوید: سلیمان صبح هنگام از دمشق حرکت می کرد در اصطخر نهار می کرد و از آنجا راهی کابل پایتخت امروزی افغانستان می شد. فاصله‌ی میان دمشق تا اصطخر یک ماه و میان اصطخر و کابل یک ماه راه بود. ابن کثیر گوید: سلیمان گلیم یا قالیچه‌ای داشت که ساختمان خیمه و سایل و اسبها و شترها و مردان و غیر این‌ها از حیوانات در آن قرار می گرفتند. چون قصد سفر می نمود باد آنرا حمل می کرد.

گویم: این امر اصلاً جای تعجب نیست و از قدرت خداوند بعید نمی باشد. چون انسان که هم اکنون بوسیله‌ی طیارات دورترین مسافت‌ها را در کمترین وقت طی می نماید و در فاصله چند ساعت از کشوری به کشوری دیگری می‌رود. خداوند متعال باد را برای سلیمان علیه سلام رام و مسخر کرده بود و او را به این سو و آن سو می برد و این یکی از معجزاتی است که به سلیمان اختصاص داشت.

شیخ عبدالوهاب نجار در کتاب قصص الأنبياء مسئله‌ی قالینچه را انکار کرده است. اما جایی برای این انکار وجود ندارد چون قدرت خداوند امور عجایب می‌سازد. ما به آنچه که قرآن اثبات کرده، باد او را تا مسافت‌های بعید به این سو و آن سو می‌برده ایمان داریم. اما اینکه او را چگونه حمل می‌کرد، قصر او را حمل می‌کرد یا سوار بر اسب حمل می‌کرد، یا نشسته روی گلیم، علم این‌ها را حواله‌ی خداوند می‌نماییم و به مفاد آیه ایمان و اطمینان داریم که «وَلِسُلَيْمَانَ الرِّيحَ عَاصِفَةً تَجْرِي بِأَمْرِهِ إِلَى الْأَرْضِ الَّتِي بَرَكْنَا فِيهَا وَكُنَّا بِكُلِّ شَيْءٍ عَالِمِينَ ﴿٨١﴾» (الأنبياء: آیه ۸۱). (ما باد تند و سریع را فرمانبردار سلیمان کرده بودیم تا به فرمان او به سوی سرزمینی حرکت کند که پر خیر و برکتش شناخته بودیم و ما بر هر چیزی آگاه و دانا بوده و هستیم).

ما هم مثل شیخ معجزات و عجایب را اقرار می نمایم اما از اسراف و تبذیر در چگونگی آن ها خود داری می ورزیم، شاید آنچه باعث انکار شیخ شده صورت عجیب و غریبی باشد که اهل داستان سرایی آن را آفریده‌اند و بعضی از اهل تفسیر نیز در ذکر اوصاف قالیچه بر آن تکیه و اعتماد نموده‌اند. (پیغمبری و پیغمبران در قرآن کریم تألیف: شیخ علی صابونی).

«وَأَسَلْنَا لَهُ عَيْنَ الْقِطْرِ» همچنان پروردگار با عظمت مس را در دست وی ذوب نمود، طوریکه مانند آب سیلان می کرد و هر گونه که میخواست در آن تصرف مینمود و از آن هر چه دوست داشت می ساخت. مفسران گفته‌اند: جاری کردن مس برای سلیمان همان طور که آهن را برای داوود نرم کرد، دلیلی جلی و معجزه‌ای آشکار بود.

به همین ترتیب الله تعالی جنیان را تحت تسخیر سلیمان علیه السلام در آورد، تعدادی از آنان در پیشگاهش به اذن و اراده او تعالی رام و فرمانبردار کار میکردند و هر کدام که از امر خدا سر پیچی می کرد و از امر سلیمان اطاعت نمیکرد، پروردگار سبحان او را به عذاب آتش برافروخته دوزخ وصل می گردانید.

مزایا و امتیازات داوود علیه السلام:

- ۱- تسخیر کوه‌ها با او که صبحگاهان و شامگاهان با او به تسبیح برمیخواستند. «إِنَّا سَخَّرْنَا الْجِبَالَ مَعَهُ يُسَبِّحْنَ بِالْعَشِيِّ وَالْإِشْرَاقِ ﴿١٨﴾ [ص: ۱۸]. (ما کوه‌ها را با او هم‌آوا کردیم شامگاهان و بامدادان به تسبیح و تقدیس می پرداختند).
- ۲- هم آواز شدن پرندگان با او زمانی که زبور را تلاوت مینمود. «وَالطَّيْرَ مَحْشُورَةً كُلٌّ لَهُ أَوَّابٌ ﴿١٩﴾ [ص: ۱۹].
- ۳- یادگیری زبان پرندگان. «عَلَّمْنَا مَنطِقَ الطَّيْرِ» [النمل: ۱۶].
- ۴- نرم شدن آهن در دستان او چون خمیر. «وَأَلَّنَّا لَهُ الْحَدِيدَ ﴿١٠﴾ [سبأ: ۱۰].

۵- یاد دادن ساختن ادوات زرهی به او از سوی خداوند جهت رفع خطر جنگ. «وَعَلَّمْنَاهُ صَنْعَةَ لَبُوسٍ لَّكُمْ لِيُحَصِّنَكُمْ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ: [ص: ۸۰]. (و بدو ساختن زره را آموختیم تا شما را در جنگ ها حفظ کند).

۶- خداوند پادشاهی او را قوت بخشید تا آنجا که بر دشمنان غالب گشت و در میان قومش از هیبت خاصی برخوردار بود. «وَشَدَدْنَا مُلْكَهُ» [ص: ۲۰].

۷- خداوند حکمت (نبوت) و فصل الخطاب (یعنی تمیز حق از باطل) را به وی بخشید «وَأَتَيْنَاهُ الْحِكْمَةَ وَفَصَلَ الْخِطَابِ» [ص: ۲۰]. (و قدرت داوری قاطعانه و عادلانه اش ارزانی داشتیم). (غرض مزید معلومات مراجعه شود به کتاب پیغمبری و پیغمبران در قرآن کریم تألیف: شیخ علی صابونی).
خواننده محترم!

حضرت داؤود علیه السلام قبل از اینکه وفات نماید، وصیت کرد پادشاهی پس از مرگ او به پسرش سلیمان واگذار شود. چون داؤود وفات کرد، سلیمان که ۱۲ سال عمر داشت بجای پدر جانشین وی شد.

ابن اثیر در الکامل روایت می کند: سلیمان به هنگام جانشینی پدر تنها ۱۳ سال عمر داشت. اما با اینکه کم سن و سال بود از استعداد و ذکاوت سرشار بهره مند بود و خداوند متعال در دوران بچگی حسن تدبیر و شمه‌ی سیاسی و حکمت و حسن قضا را به وی داده بود.

يَعْمَلُونَ لَهُ مَا يَشَاءُ مِنْ مَحَارِبٍ وَتَمَاثِيلَ وَجِفَانٍ كَالْجَوَابِ وَقُدُورٍ رَاسِيَاتٍ اعْمَلُوا آلَ دَاوُودَ شُكْرًا وَقَلِيلٌ مِنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ ﴿۱۳﴾ [گروه جن] هرچه سلیمان می خواست برایش می ساختند از قبیل قلعه ها و مجسمه ها و کاسه های بزرگی چون حوض ها و دیگ های ثابت (که از بزرگی قابل حمل و نقل نبود، و به آنها گفتیم:) ای آل داود شکر (این همه نعمت را) بجا آورید، اما عده کمی از بندگان من شکر گذارند! (۱۳)

«مَحَارِبَ»: جمع مِحْرَاب، معبد ها و پرستشگاه ها. قصر ها و کاخ ها.

«تَمَائِلَ»: جمع تِمَال، مجسمه ها و تندیس ها.

«جَفَانٍ»: جمع جَفْنَه، ظرف های غذا خوری.

«الْجَوَابِ»: اصل آن (الْجَوَابِي) است و جمع جَابِيَه، حوض ها.

«جَفَانٍ كَالْجَوَابِ»: مراد ظرف های غذا خوری همچون حوض است. از قبیل: مجمعه ها و سینی های بزرگ.

«قُدُورٍ»: جمع قِدْر، دیگ ها.

«رَاسِيَاتٍ»: جمع رَاسِيَه، ثابت و پا برجا. مراد از (قُدُورِ رَاسِيَاتٍ) دیگ هائی است که به سبب بزرگی و سنگینی آنها را از جا شور داده نتواند و بالا و پائین نبرند. (تفسیر نور ترجمه معانی قرآن دکتر مصطفی خرمدل).

سلسله نسب سلیمان علیه السلام:

سلیمان علیه السلام پسر داؤود پسر ایشا بن عوید... از سبط (یهودا بن یعقوب) است. نسبش به ابراهیم خلیل علیه السلام منتهی می شود. اهل کتاب نسب عظیمی برای وی نقل می کنند و میگویند: او دارای حکمتی عظیم بوده است. لذا او را سلیمان حکیم مینامند و هرگز او را ملقب به لقب نبوت نمی گردانند. (ملاحظه شود: قصص الأنبياء للنجار صفحه ۳۱۸).

چرا سلیمان علیه السلام از جنیان میخواست برای او مجسمه بسازند؟

قبل از همه باید یاد آور شد که: ساخت مجسمه و نقاشی در شرع اسلام حرام است و این بدین معنا نیست که در تمامی شریعت های قبل از اسلام نیز حرام بوده باشد. این مقوله مربوط است به حجیت «شرع من قبلنا» که ما بین علما اختلاف است که آیا شرع قبل اسلام حجت است یا خیر؟

اما برای اینکه موضوع را بهتر بررسی کنیم بهتر است تفسیر آیه‌ی مذکور را در کتب تفاسیر جستجو نماییم:

الله تعالی میفرماید: «يَعْمَلُونَ لَهُ مَا يَشَاءُ مِنْ مَحَارِبَ وَتَمَاثِيلَ وَجِفَانٍ كَالْجَوَابِ وَقُدُورٍ رَاسِيَاتٍ» (سوره سبأ ۱۳) یعنی: «میساختند» آن جنیان «برای او (سلیمان) هر چه میخواست: از قلعه‌ها» محاریب: ساختمانهای بلند و قصرهای رفیع است. به قولی: مراد از محاریب در اینجا، مساجد است. «و تماثل‌ها» تماثل: هر چیزی است که به صورت مجسم نقش و نگار شده باشد، چه از مس باشد، چه از شیشه، چه از سنگ رخام و غیره. به قولی: این تماثلها و تصاویر عبارت از تصاویر پیامبران، فرشتگان، علما و صالحان بود. گفته شده که: صورت نگاری در شریعت سلیمان علیه السلام مباح بود ولی طوری که در فوق هم یاد آور شدیم، در شریعت پیامبر ما حضرت محمد صلی الله علیه وسلم منسوخ گردید.

در حدیث شریف آمده است: «أشد الناس عذاباً يوم القيامة المصرون: سخت ترین مردم از روی عذاب در روز قیامت، صورت نگاران اند».

ابن حجر عسقلانی در «فتح الباری» شرح «بخاری»، آرای علما در برداشتن تصاویر دارای جسم، یا دارای سایه را از موجودات ذی روح مانند انسان و حیوان نقل کرده آنگاه در جمع بندی این آراء میگوید: «ساختن مجسمه بجز اسباب بازی کودکان به اجماع علما حرام است. اما در تصویر نگاری بر روی پارچه، چهار قول است و صحیح ترین آنها این است که: اگر تصویر تمام اندام بود، حرام است ولی اگر سر آن قطع شده بود، یا اجزا و اعضای آن به طور پراکنده به تصویر کشیده شده بود، جایز است».

جمهور علما از صحابه تابعین و ائمه مذاهب به کارگرفتن تصاویر را چنانچه در زیر پا قرار داشت و بر آن پا نهاده می شد، یا به خواری و اهانت استعمال میشد مانند تصاویر پستی ها و بالشت ها جایز شمرده اند...

«و» نیز جنیان برای سلیمان علیه السلام «کاسه های بزرگ حوض مانند» میساختند که در بزرگی خود به مانند آب شخور شتران بود به طوری که جمعی بزرگ بر یک کاسه گرد آمده و همه از آن می خوردند.

جوابی: حوض هایی است که شتران را در آنها آب می دهند. «و» نیز جنیان برای سلیمان علیه السلام «دیگ های ثابت در جاهای خود» می ساختند که از بس بزرگ بود، نه به نیروی انسانی حمل می شد و نه حرکت داده می شد. حال با توجه به آیه ی فوق متوجه می شویم که قطعاً درست کردن مجسمه در شریعت سلیمان علیه السلام جایز بوده و اگر در ساخت آن مجسمه ها برای سلیمان علیه السلام شری می بود قطعاً الله تعالی چنین اراده نمی کند که شر از جانب پیامبرش منتشر گردد. والله أعلم.

حقیقت شکر:

اعتراف به نعمت منعم و به کارگیری نعمت در طاعت حق تعالی است، چنان که کفران و ناسپاسی: عبارت از به کارگیری نعمت در معصیت می باشد. ظاهر قرآن و سنت گویای آنند که شکر، محدود به سپاس و ثنای زبانی نیست بلکه عمل بدن نیز از مقتضیات شکر است لذا شکر با فعل؛ عمل اعضاء است و شکر با سخن؛ کار زبان.

در حدیث شریف به روایت بخاری و مسلم از رسول الله صلی الله علیه وسلم آمده است که فرمودند: «در حقیقت دوست داشته ترین نماز نزد خداوند متعال، نماز داوود است؛ او نصف شب را می خوابید و یک سوم آن را زنده دار بود «و به نماز و راز و نیاز میپرداخت» و باز یک ششم آن را میخوابید.

و دوست داشته ترین روزه نزد الله متعال، روزه داوود است، او یک روز را روزه میگرفت و روز دیگر را می خورد. و چون او با دشمن روبه رو می شد، از میدان معرکه فرار نمی کرد».

در حدیث شریف دیگری به روایت ابو هریره (رض) آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم بر منبر رفته و این آیه را تلاوت کردند آنگاه فرمودند: «سه خصلت است که به هر کس داده شد، قطعاً به او مانند آنچه که به خاندان داوود داده شده، عطا گردیده است. از آن حضرت صلی الله علیه وسلم پرسیدیم که این سه خصلت چیست؟ فرمودند: «العدل فی الرضا والغضب، والقصد فی الفقر والغنی، و خشية الله فی السر والعلانية». «در پیش گرفتن عدالت در حال رضا و خشم، میانه روی در حال فقر و توانگری و ترس از خدا در نهان و آشکار».

آگاهی جنیان از کار بنائی و صنعت:

در قرآن عظیم الشأن آمده است که: پروردگار با عظمت ما جنیانی را برای حضرت سلیمان مسخر گردانیده بود، لذا جن ها کارهای زیادی را برای حضرت سلیمان انجام داده اند که به نیروی عظیم و تیز هوشی و مهارت نیاز داشته اند: طوریکه (در آیات ۱۲ ۱۳) خواندیم: (و پروردگارش گروهی از جنیان را رام او کرده و در پیش او کار میکردند و اگر یکی از آنها از فرمان ما سرپیچی میکرد (و به دساتیر حضرت سلیمان علیه السلام گوش فرا میدادند، و در صورت سرپیچی مجازت می شدند) از آتش سوزان بدو می چشانندیم. آنان هر چه سلیمان می خواست برایش درست می کردند، از قبیل: معابد بزرگی، مجسمه ها، ظرف های بزرگ غذا خوری همانند حوض ها، و دیگ های ثابت (که از بزرگی قابل جابه جایی نبود)

فَلَمَّا قَضَيْنَا عَلَيْهِ الْمَوْتَ مَا دَلَّهُمْ عَلَى مَوْتِهِ إِلَّا دَابَّةُ الْأَرْضِ تَأْكُلُ مِنْسَأَتَهُ فَلَمَّا خَرَّ تَبَيَّنَتِ الْجِنَّ أَنْ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ الْغَيْبَ مَا لَبِثُوا فِي الْعَذَابِ الْمُهِينِ ﴿١٤﴾

پس هنگامی که مرگ را بر او مقرر کردیم، چیزی جز موریانه که عصایش را میخورد آنان را از مرگ او مطلع نساخت، پس چون جسد سلیمان (به زمین) افتاد، جنیان فهمیدند که اگر غیب را می دانستند، در عذاب خوار کننده باقی نمی ماندند. (۱۴)

«قَضَيْنَا»: مقرر داشتیم. واجب گرداندیم. فرمان صادر کردیم.

«دَابَّةُ الْأَرْضِ»: موریانه. چوبخواره. چوب خوارک. کلمه (أَرْضِ) به معنی (أَكْل) یعنی خوردن است. یا این که جمع (أَرْضَة) به معنی موریانه بوده و در نتیجه (دَابَّةُ الْأَرْضِ) معنی موریانه ها و چوب خواره ها و چوب خوارک ها دارد.

«مِنْسَأَةٌ»: عصا.

داستان مرگ حضرت سلیمان علیه السلام:

پروردگار با عظمت ما به رحلت حضرت سلیمان علیه السلام (که سمبل قدرت و عظمت بود)، حکم کرد و چون وقت و زمان مقدر آن نزدیک شد و مدت عمرش تمام شد، درحالی فوت نمود که ایستاده بود و برعصایش تکیه داشت. حضرت سلیمان چنان حکومت و سلطنتی داشت که تنها بر کل جهان نبود، بلکه طوریکه یادآور شدیم برجن ها و طیور و باد هم حکومت می نمود، اما با وجود تمام این انتظامات او هم از مرگ نجات نیافت.

تعمیر بیت المقدس که آن را حضرت داؤود علیه السلام آغاز نموده و حضرت سلیمان علیه السلام تکمیل کرده بود، هنوز برخی از کار اعماراتی آن لا تکمیل بود که به عهده جن ها کار تر میم آن گذاشته بود. حضرت سلیمان علیه السلام به محرب خویش داخل شد که از شیشه شفاف همه امور ساختمانی را زیر کنترل خویش داشت. حضرت سلیمان حسب معمول در

عبادت همیشه بر عصاً خویش تکیه میداد، پروردگار روح او را در حالیکه بر عصا تکیه داشت قبض کرد، او بر عصاً ایستاده از خارج دیده می شد که به عبادت مشغول است، جن ها نمی توانستند که نزدیک آمده نگاه کنند، آنها حضرت سلیمان را زنده تصور کرده به کار مشغول گشتند، تا اینکه یک سال تمام شد و بقیه کارهای تعمیر بیت المقدس به پایه کمال رسیدند، انگاه خداوند موریانه (کرم چوب خور) که در قرآن عظیم الشان به دابۀ الارض یاد گردیده است بر عصای سلیمان مسلط کرد، عصا چوب را از داخل خورده ضعیف کرد، اتکا به عصا تمام شد و حضرت سلیمان بر زمین افتاد انگاه جن ها از مرگ او آگاه شدند.

ولی قبل از افتادن حضرت سلیمان بر زمین جنیان چیزی نمیدانستند که او فوت کرده آنان طوریکه یادآور شدیم سرگرم کار اعمارانی بیت المقدس بودند. بعد از افتادن سلیمان علیه السلام به روی زمین جنیان یقین حاصل کردند که غیب را نمی دانند؛ زیرا اگر غیب را می دانستند در این شغل دشوار ذلت بار و کار مربوط به سلیمان علیه السلام ادامه نمی دادند. آنان گمان می کردند که سلیمان علیه السلام زنده است و به سوی آنان نظر می کند، ولی در حالیکه او فوت کرده بود.

ابن کثیر نقل می کند که: «سلیمان علیه السلام بعد از مرگ به مدت یک سال بر آن عصا تکیه داده بود و موریانه در این مدت از آن عصا می خورد تا این که سرانجام بر زمین افتاد».

در جمله آخر این آیه مبارکه آمده است: «فَلَمَّا خَرَّ تَبَيَّنَتِ الْجِنُّ أَنْ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ الْغَيْبَ مَا لَبِثُوا فِي الْعَذَابِ الْمُهِينِ» مراد از عذاب مهین در اینجا همان کارهای مشکل و مشقت آوراند که حضرت سلیمان علیه السلام برای تکمیل بیت المقدس به آنها محول کرده بود.

بازسازی بیت المقدس توسط سلیمان علیه السلام:

حضرت سلیمان علیه السلام بنابر وصیت پدر خویش داوود علیه السلام اقدام به تعمیر و بازسازی بیت المقدس نمود. این عمل را در راستای تنفیذ وصیت پدرش چهار سال بعد از تولی امر شاهی انجام داد و در این زمینه اموال فراوانی صرف کرد. بعد از هفت سال از بازسازی آن فراغت پیدا کرد و حصاری بر اطراف شهر بیت المقدس کشید.

روایت شده که چون سلیمان به انتهای باز سازی بیت المقدس رسید سه چیز از خداوند متعال خواست. خداوند دو خواسته‌ی او را برآورد کرد. از خدا درخواست کرد حکمی به او عطا نماید که مصادف حکم خدا باشد خداوند آن را به او بخشید. ملکی از او درخواست کرد که بعد از او برای هیچ احدی ممکن نشود. خداوند آن را نیز به وی بخشید. از خدا خواست هر مردی از خانه‌ی وی به قصد اقامه‌ی نماز در بیت المقدس داخل شود، طوری از آن خارج گردد که گرد و غبار هیچ گناهی بر وی نماند و مانند روزی که از مادر متولد شده برگردد. (احمد نسائی).

ابن کثیر گوید: امیدوارم مورد سوم مخصوص ما مسلمانان باشد و خداوند امت اسلامی را بدان اختصاص داده باشد.

چون از بازسازی مسجد فارغ شد هیکل (قصر پادشاهی) را ساخت. تاریخ نویسان گویند: آن را در مدت ۱۳ سال ساخت و جای مخصوص تحت عنوان کشتارگاه قربانی بنا نهاد. سلیمان اهتمام فراوانی به عمران و اصلاح داد او دارای یک ناوگان دریایی بود. کشتی‌ها، طلا و نقره و کالا را از هند برای او می‌آوردند. او علاقه‌ی فراوان به اسب و تمرین و آماده‌سازی آنها برای جهاد داشت. او مجموعه‌ی فراوانی از زنان در اختیار داشت. بعضی آزاده و برخی کنیز بودند. زیرا در شریعت وی محدودیتی در زمینه‌ی ازدواج وجود نداشت.

از رسول الله صلی الله علیه وسلم روایت شده که (سلمیان پسر داؤود) گفت: امشب نزد صد زن می‌روم تا هر کدام از آن‌ها بچه‌ای بیاورد که در راه خدا به جهاد برخیزد (ان شاء الله را بر زبان نراند) هیچ کدام چیزی به دنیا نیاوردند جز یکی که او هم نیم انسانی به دنیا آورد. رسول خدا فرمود: اگر سلیمان انشاالله می‌گفت همگی پسر بچه‌ی مجاهدی بدنیا می‌آوردند. (بخاری، احمد آن را به لفظ متفاوت نقل و روایت کرده‌اند).

در روایت سدی این نیز آمده است که حضرت سلیمان علیه السلام پس از تکمیل تعمیر بیت المقدس برای سپاس، دوازده هزار گاو و بیست هزار گوسفند قربانی کرده مردم را دعوت عمومی داد، و آن روز را جشن گرفت، و بر صخره ای بیت المقدس ایستاده به بارگاه خداوند متعال چنین دعا کرد: پروردگارا! تو به من قوت و سایل عنایت فرمودی که آنها تعمیر بیت المقدس تکمیل گشت، پس خدایا، مرا موافق گردان تا که سپاس این نعمت تو را بجا آورم و مرا بر دین خودت بمیران، و پس از هدایت، در قلب من کجی وزیغ نینداز و عرض کرد: پروردگارا! من از تو برای کسی که در این مسجد داخل بشود، پنج چیز می‌خواهم:

- یکی اینکه هر گناهکاری که برای توبه وارد این مسجد شود، توبه ی او را پذیر و گناهان او را عفو نما. دوم اینکه انسانی که برای نجات از خوف خطر وارد این مسجد گردد او را امان بده و از خطراتش نجات بخش. سوم اینکه هر مریضی که وارد آن بشود او را شفا عنایت بفرما. چهارم اینکه هر فقیری که وارد آن شود او را غنی بگردان. پنجم اینکه هر کسی که وارد آن شود تا مدتی که در آن هست، او را زیر نظر عنایت و رحمت خود قرار بده، مگر اینکه او به ظلم یا بی دینی مشغول باشد.

از این حدیث معلوم می شود که کار تعمیراتی بیت المقدس در زمان حیات حضرت سلیمان علیه السلام تکمیل شده بود. امام بغوی به حواله علمای تاریخ می نویسد که کل عمر حضرت سلیمان علیه السلام پنجاوه و سه سال بود و سلطنت و حکومت او تا چهل سال ادامه یافت و در سیزده سالگی مسئولیت سلطنتی را به عهده گرفت و کار ساختمانی بیت المقدس را در چهارمین سال سلطنتی خویش آغاز کرده بود. (تفسیر مظهری و تفسیر قرطبی).

آیا اجنه علم غیب دارند؟

بسیاری از مردم بر این عقیده اند که جن ها علم غیب را می دانند و جن های سرکش در صدد اند که این عقیده غلط و حاکم بر اذهان مردم را، مورد تاکید قرار داده و آن را رواج دهند. طوریکه در یافتیم که خداوند متعال، موقع قبض روح حضرت سلیمان علیه السلام دروغ و بی اساس بودن این ادعا را کاملاً برای مردم روشن ساخت. خداوند جن ها را مطیع حضرت سلیمان علیه السلام قرار داده بود. جن ها در حضور حضرت سلیمان و به دستور او کار میکردند. خداوند جسد بی روح حضرت سلیمان را در حالت ایستاده در معرض دید جن ها باقی گذاشت، جن ها همواره کار میکردند و از مرده بودن حضرت سلیمان خبر نداشتند، تا اینکه عصائی را که حضرت سلیمان بدان تکیه زده بود، مورد طعنه موریانه قرار گرفت، آنگاه حضرت سلیمان بر زمین افتاد و دروغ کسانی که مدعی «علم غیب» برای جن ها بودند، آشکار گردید.

مطابق حکم قرآن عظیم الشأن و احادیثی نبوی باید گفت که: جن غیب را نمیداند و علم غیب ندارد طوریکه الله تعالی میفرماید: «لَا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ» (سوره نمل ۶۵) (به جز الله هیچ کس در آسمان ها و زمین غیب نمی داند).

وهر کس که مدعی علم غیب باشد کافر میشود و هر کس نیز که تصدیق کننده کسی باشد که غیبگویی را تصدیق میکند او نیز کافر می شود، طوریکه خداوند متعال میفرماید: «لَا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ» (سوره نمل ۶۵) «به جز الله هیچ کس در آسمانها و زمین غیب نمیداند.» در زمین و آسمان هیچکس عالم به غیب نیست و هر کس مدعی دانستن غیب در آینده است جملگی کفایت محسوب می شود. از رسول الله صلی الله علیه و سلم ثابت است که فرمود: «أَنْ مِنْ أَتَى عَرَاْفًا فَسَأَلَهُ لَمْ تَقْبَلْ لَهُ صَلَاةَ أَرْبَعِينَ يَوْمًا» (هر کس پیش غیبگویی برود و از او درخواست کند نماز چهل روزش قبول نمی شود.) و در صورتی که آن را تصدیق کند به واسطه آن کافر می شود چون اگر او را در غیبگویی تصدیق کند خداوند متعال را تکذیب کرده است که می فرماید: «لَا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ» (سوره نمل ۶۵) «به جز الله هیچ کس در آسمانها و زمین غیب نمیداند.»
خواننده گان محترم!

بعد از این که پروردگار با عظمت با آوردن نام «داؤود» و «سلیمان»، سپاسگزاران نعمت هایش را یادآور شد، با آوردن داستان «سبأ» حال و ناسپاسی کافران را در مقابل نعمت هایش بیان نمود تا برای قریش پند و عبرت و برحذر داشتن بوده و یادآور جریان مصایب و بدبختی هایی باشد که نصیب ناسپاسان نعمت خدا شد. بعد از این نعمت هایش را به کفار یادآور شده است، تا به عبادت و سپاسگزاری او رویا آورند.

قصه ی قوم سبأ سیل العرام یا سیل ویرانگر:

در آیات متبرکه (۱۵ الی ۲۱) بیان می یابد:

لَقَدْ كَانَ لِسَبَإٍ فِي مَسْكَنِهِمْ آيَةٌ جَنَّتَانِ عَنْ يَمِينٍ وَشِمَالٍ كُلُّوا مِنْ رِزْقِ رَبِّكُمْ
وَاشْكُرُوا لَهُ بَلْدَةٌ طَيِّبَةٌ وَرَبٌّ غَفُورٌ ﴿١٥﴾

برای قوم سبا در مسکن هایشان نشانه ای بود [از جمله] دو باغ در جانب راست و چپ، [که به ایشان گفتیم] از روزی پروردگارتان بخورید، و او را سپاس بگزارید، شهری است پاکیزه و پروردگاری است آمرزنده. (۱۵)
باید گفت که: «سبأ» قبیله‌ای از عرب است که در یمن سکونت داشتند. به نام جدشان «سبأ بن یشجب بن قحطان» موسوم شده‌اند. محل سکونت سبأ مأرب است و در ۱۰۰ کیلو متری شهر صنعاء پایتخت کشور یمن امروزی قرار دارد.
«جَنَّتَانِ»: دو باغ. هدف از آن باغ‌های فراوان و متصل به هم است.
قرآن کریم دوبار از قبیله سبأ نام می‌برد، یکی در داستان بلقیس ملکه سبأ و دیگری در این داستان.

ابن عباس (رض) میفرماید: «مردی از رسول الله صلی الله علیه وسلم پرسید که سبأ چیست؟ آیا مردی است یا زنی یا سرزمینی؟ رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «بلکه سبأ نام مردی است که برایش ده فرزند پسر به دنیا آمد، شش تن آنان ساکن یمن شدند و چهار تن ساکن شام، یمنی‌ها عبارتند از: مذحج، کنده، ازد، اشعری‌ها، انمار و حمیر. اما شامی‌ها عبارتند از: لحم، جذام، عامله و غسان». علمای انساب (نسب شناس) می‌گویند: «نام سبأ، عبد شمس و او فرزند یشجب فرزند یعرب فرزند قحطان بود.

سد مأرب، سدی بود که شاهان قدیمی این سرزمین، آن را بنا کرده بودند و سیل و آب وادی هایشان در پشت آن جمع می‌شد و مردم در پایین آن سد در طرف وادی به نهال شانی درختان و آباد کردن باغها و منازل پرداخته بودند». واقعیت امر نیست که: سرگذشت قبیله سبأ یکی از عبرت‌انگیزترین داستان‌های است که در قرآن عظیم الشان بدان اشاره بعمل آمده است، سرسبزی

باغ‌های این منطقه، استثنایی بوده است. منطقه سبأ از هر گونه کمبود، آفات، ناامنی، فحشا و قحطی پاک بود.

از فحوای داستان قوم سبأ باید آموخت که در برابر نعمت‌های الهی باید شاکر بود، ولی انسان هرگز حق شکر را ادا نمی‌کند و خداوند او را می‌بخشد. و قابل یاد آوری است که: روزی دادن و آمرزیدن از شئون ربوبیت است.

شأن نزول آیه ۱۵:

۸۹۴- ابن ابوحاتم از علی بن رباح روایت کرده است: یکی برایم گفت که: فروه بن مسیک غطفانی خدمت رسول الله صلی الله علیه وسلم آمد و گفت: ای نبی خدا! اهل سبأ مردمی اند که در جاهلیت عزیز و سرافراز بودند، من بیم دارم که آنان از اسلام برگردند، آیا در آن حال من با آن‌ها بجنگم؟ پیامبر فرمود: در باره آنها تاکنون به من هیچ دستوری داده نشده است. پس آیه «لَقَدْ كَانَ لِسَبَإٍ فِي مَسْكَنِهِمْ...» نازل شد.

فَأَعْرَضُوا فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ سَيْلَ الْعَرِمِ وَبَدَّلْنَاهُمْ بِجَنَّتَيْهِمْ جَنَّتَيْنِ ذَوَاتِي أُكُلٍ خَمْطٍ وَأَثَلٍ وَشَيْءٍ مِّنْ سِدْرٍ قَلِيلٍ ﴿١٦﴾

ولی [آنان از سپاس‌گزاری در برابر نعمت، و از فرمان‌ها او و دعوت پیامبر شان] روی گرداندند، در نتیجه سیل [ویران‌گر] «عرم» را بر ضد آنان جاری کردیم [که دو باغ آباد راست و چپ منطقه را نابود کرد]، و ما آن دو باغ پر حاصلشان را به دو باغستانی تبدیل کردیم که دارای میوه‌هایی تلخ و درخت گز و اندک از درخت سدر جانشین کردیم. (۱۶)

«الْعَرِم» (عرم) یا به معنای خشونت است و «سَيْلَ الْعَرِم» به معنای سیل بنیان کن، یا به معنای «سد» است یعنی سیلی (آب بزرگ غیر کنترل خراب کن) که از شکسته شدن سد (بند آب) به راه افتاد.

نحاس گفته است: آبی که در بین دو کوه جمع می شود و در جلوی آن مانع و سدّی وجود دارد، «عرم» است. (تفسیر قرطبی ۲۸۶/۱۴).

«فَأَعْرَضُوا فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ سَيْلَ الْعَرِمِ»: یعنی آنها از فرمانبری خدا و پیروی از او امر پیامبرانش سرپیچی کردند و لذا سیل ویرانگر و سخت بر آنان فرستادیم که بر اثر شدت و ویرانگریش قابل تحمل نبود که باغ ها و منازل آنان را با خاک یکسان نمود.

امام طبری در تفسیر خویش مینویسد: زمانیکه این قوم از پذیرفتن پیام خدا و تصدیق پیامبران سرپیچی کردند، سد سورخی برداشت، آنگاه سطح سیل بالا شد و باغ های آنان را فرو برد و سر زمین و منازل آنان را ویران ساخت. و «وَبَدَّلْنَاهُمْ بِجَنَّتَيْهِمْ جَنَّتَيْنِ ذَوَاتِي أُكُلِ خَمْطٍ» آن دو باغ پرثمر را به دو باغ خشک و خاره زار مبدل کردیم که دارای میوه ای تلخ و بد بودند.

«خَمْطٍ»: گیاه تلخ و زشت و بدقیافه. یعنی هر گیاه تلخی که قابل خوردن نباشد، خمط است. شیر ترشیده نیز خمط است.

«أَثَلٍ» درخت گز، خاردار و بی ثمر فراء گفته است: شبیه گز است اما از آن بلندتر است. طوریکه منبر رسول الله صلی اله علیه وسلم در مسجد نبوی از چوب این درخت ساخته شده است.

«سِدْرٍ» یعنی سرو. ازهری گفته است: سدر دو نوع است: سدری که هیچ نفع و فایده ای ندارد و از برگ هایش برای غسل استفاده نمیشود و میوه ای سخت، بدبوی و بی مزه دارد که قابل خوردن نیست. نوع دیگر آن سدری است که بر روی آب میروید و میوه ی آن «نبق» نامیده میشود که شیرین و خوشمزه است و از برگ آن برای غسل استفاده میشود. (البحر المحيط ۲۵۶/۷).

خواننده گان محترم!

در روزگاران قدیم؛ قوم «سبأ» در سرزمین یمن زندگی می کردند. آنها شهر و دیار بسیار زیبایی داشتند.

سرزمین یمن مانند سایر نقاط عربستان فاقد نهر است و در موسم باران سیل های فراوان به راه می افتند و پس از خرابی بسیار، در ریگزارها فرو می روند و چون فصل باران تمام میشود مردم دچار خشکی و بی آبی می گردند. از این رو مردم سبأ به فکر ساختن سدی افتادند تا سیلاب های کوهستان را در مخزن های بزرگ و محکم ذخیره کنند و از آن همه خسارت و ویرانی جلوگیری کنند.

قوم سبأ، سد بزرگ و تاریخی معروف به سدّ مآرب یا سدّ عرم ساختند. مردم این دیار در کشاورزی مهارت فوق العاده ای داشتند و با ساختن این سدّ، آب ها را ذخیره نموده و باغ ها و بوستان ها و زمین های سرسبزی را به وجود آوردند. «سدّ مآرب مشتمل بر دقایق فنی مهم و شاهکارهای مهندسی بسیار است. باستان شناسان دو نقش کشف کرده اند که در یکی، نام یک پدر و پسر از پادشاهان سبأ را ذکر کرده که در قرن هشتم قبل از میلاد می زیسته اند، و بنای سدّ مآرب نسبت داده شده است». (باستان شناسی و جغرافیای تاریخی قصص قرآن عبدالکریم بی آزار).

برخی از مؤرخین اسلامی مانند: اصفهانی؛ تاریخ انهدام سدّ را ۴۰۰ سال قبل از اسلام و برخی مانند یاقوت آن را در حدود قرن ششم میلادی، کمی قبل از ظهور اسلام و از نظر برخی مانند: ابن خلدون در قرن پنجم میلادی ذکر کرده اند». (تفسیر الجواهر طنطاوی، جلد ۱۶، صص: ۱۷۶ ۱۷۷).

سیل مآرب یا سیل عرم!

سیل ناشی از شکستن سدّ مآرب که به سیل عرم مشهور است، و ذکر آن در آیه فوق بعمل آمد، مفسران، در تفاسیر خویش، عرم را به معنی موش هایی که سد را سوراخ کرده اند، ذکر نموده اند.

به موجب روایات تفاسیر، این سدّ را بلقیس، ملکه سبأ، در میان دو کوه از سنگ و قیر ساخته بود، و در آن شکاف هایی تعبیه کرده بود که آب به مقدار احتیاج مردم از آن بیرون می ریخت، از این رو بلاد سبأ از حاصل خیزترین و با صفاترین بلاد عربستان شد، ولی چون مردم ناسپاسی کردند، و سخنان پیامبران خود را نشنیدند، خداوند موش هایی بفرستاد که آن سدّ را سوراخ کردند و در نتیجه سدّ، در هم ریخت، و سیل همه باغ ها و زراعت ها را از میان برد و مردم سبأ در نتیجه خشکی به جاهای دیگر مهاجرت کردند. دهستان مآرب، امروزه در شمال شرقی شهر صنعا، پایتخت کشور یمن واقع شده است.

کفران، خصلت ناپسند انسان:

یکی از خصلت های انسان که در قرآن عظیم الشان به نقد و ارزیابی آن پرداخته شده، صفت کفران و ناسپاسی است. این اصطلاح بیشتر با نعمت بیان می شود و در زبان مردم، با عنوان کفران نعمت مورد نقد و سرزنش قرار گرفته است.

ریشه این اصطلاح را می توان در کلمه کفر دانست؛ هر چند که در ادبیات عربی برای بیان همین اصطلاح کفران نعمت، کلمه کنود نیز به کار می رود. در قرآن عظیم الشان مشتقات هر دو کلمه برای بیان همین مقصود به کار رفته است.

کفر به معنای پوشاندن است و کافر را از آن رو کافر گفته‌اند که روی حقیقت را می پوشاند و به جای حق، باطل را می جوید و آن را اصالت میبخشد. بنابر این کفران به معنای کفران نعمت، پوشاندن آن با ترک سپاس و شکر گزاری از آن است. (مفردات الفاظ قرآن کریم، راغب اصفهانی، ص ۷۱۴)

آیاتی از قرآن عظیم الشان از جمله آیه ۷ سوره ابراهیم و آیه ۴۰ سوره نمل و آیه ۱۵۲ سوره بقره بر همین معنا دلالت می کند.

خداوند متعال در آیات متعددی هنگام بیان خصلت های انسانی، یکی از خصلت های ناپسند وی را کفران نعمت بر می شمارد. از جمله این آیات میتوان به آیه ۱۴۷ سوره نساء، ۳۸ سوره یوسف و ۷ و ۳۴ سوره ابراهیم اشاره کرد.

از این آیات و مانند آن به دست می آید که این خصلت ناپسند که گاه از اهل ایمان نیز صادر می شود، نوعی کفر و پوشاندن حق است. اینکه برخی از پیامبران از جمله حضرت سلیمان(ع) وقتی تخت بلقیس را نزد خود دید، گفت: «هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي لِيَبْلُوَنِي أَشْكُرُ أَمْ أَكْفُرُ وَمَنْ شَكَرَ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ رَبِّي غَنِيٌّ كَرِيمٌ»؛ این از فضل پروردگار من است تا آزمایشم کند که آیا شاکرم یا ناسپاس؛ و کسی که شاکر باشد به نفع خودش است و کسی که ناسپاس باشد، پس پروردگار من بی نیاز است و با ناسپاسی اش، به خودش ضرر می زند (نمل، آیه ۴۰) بیانگر این معناست که همه ممکن است گرفتار این نوع کفران و ناسپاسی شوند؛ هر چند که اهل ایمان باشند. از این رو در آیه از ابتلا و آزمون سخن به میان می آید که اهل ایمان در هر مرتبه ای ممکن است به آن دچار شوند.

خواننده گان محترم!

در جمله زیبای «فَأَعْرِضُوا فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمُ سَيْلَ الْعَرِمِ..» خواندیم که بجای ادای شکر از پروردگار با عظمت روی گردنی بعمل آمد، و همین روی گردانی، اعراض و ناسپاسی، قهر الهی را بدنبال داشت.

باید گفت که به وقوع پیوستن سیلاب ها، زلزله، طوفان و رعد و برق، تصادفی نیست. بلکه طبیعت، مأمور قهر الهی می شود.

در طول تاریخ ملاحظه نموده ایم که: نعمت ها، گاهی اضافه میشود، «فِي كُلِّ سُنْبَلَةٍ مِائَةٌ حَبَّةٌ» (آیه ۲۶۱ سوره بقره) و گاهی هم کم میشود، «نَقْصٍ مِنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ». (آیه ۱۵۵ سوره بقره).

ذَلِكَ جَزَيْنَاهُمْ بِمَا كَفَرُوا وَهَلْ نُجَازِي إِلَّا الْكَفُورَ ﴿۱۷﴾

به خاطر کفرانی که ورزیده بودند این گونه جزاً ایشان دادیم، و آیا جز ناسپاس را مجازات میکنیم؟ (۱۷)

یعنی تبدیل شدن از حال بهتر به حال بدتر، به سبب اعراض و روی گشتاندن آنان از طاعت الهی، عدم شکران نعمت ها و کفر ورزیدن آن مردم بود؛ زیرا خداوند متعال عذاب و مجازات نمی کند، مگر کسی را که به نعمت هایش کفران کند و از حق رو گرداند که این جزای فعل بد اوست. یعنی اینکه سرچشمه‌ی همه بدبختی ها، که انسان بدان مواجه می شود عملکرد منفی که از شخص سر می زند. باید یاد آور شد که جزا و غضب الهی، یک سنت و قانون الهی برای تبهکاران است و تنها به قوم سبأ اختصاص ندارد. و آن چه قهر الهی را به دنبال دارد، اصرار در کفر و استمرار آن است.

وَجَعَلْنَا بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ الْقُرَى الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا قُرَى ظَاهِرَةً وَقَدَرْنَا فِيهَا السَّيْرَ سِيرُوا فِيهَا لِيَالِي وَأَيَّامًا آمِنِينَ ﴿۱۸﴾

و میان آنها و میان آبادی‌هایی که در آنها برکت نهاده بودیم آبادی‌هایی به هم پیوسته قرار داده بودیم و در میان آنها مسافت را به اندازه مقرر داشته بودیم، (و گفتیم) شب‌ها و روزها را با کمال امن و امان در آنها سیر و سفر کنید. (۱۸)

خداوند متعال میان اهل سبأ که در یمن بودند و قریه‌های شام که برکت‌شان داده بود، شهرهای به هم پیوسته‌ای را پدید آورد و مسافرت در این قریه‌ها را به منازلی اندازه شده مقرر ساخت؛ طوریکه در سفر به آن مواضع مشقتی نبود. گفته شد: «سِرُّوا فِيهَا لِيَالِي وَ أَيَّاماً آمِنِينَ» به آنان گفتیم: هر وقت خواستید در بین این اماکن به سیروسفر پردازید، در خلال شب و طول روز بی باک باشید و نترسید و آسوده خاطر باشید.

زمخشری گفته است: مسافر از یک دهکده حرکت می‌کرد و شب را در دهکده‌ای دیگر به سر می‌برد، تا به سرزمین شام میرسید، نه بیمی داشت و نه گرسنه میماند و نه تشنه میشد و نه از دشمنی خبری بود. نیازه حمل توشه و آب نبود و در کمال امنیت و بدون هیچ‌گونه ترسی میرفتند. (تفسیر کشاف ۳/۴۵۵).

فَقَالُوا رَبَّنَا بَاعِدْ بَيْنَ أَسْفَارِنَا وَظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ فَجَعَلْنَاهُمْ أَحَادِيثَ وَمَزَّقْنَاهُمْ كُلَّ مُمَزَّقٍ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ ﴿١٩﴾

پس گفتند پروردگارا بین سفرهای ما فاصله انداز، و بدین سان بر خویشتن ظلم کردند، پس آنان را افسانه‌ها (بر سر زبان‌ها) گردانیدیم و آنان را سخت متلاشی و پاره پاره ساختیم، بی گمان در این ماجرا صابر سپاسگزار نشانه‌های (عبرت‌انگیزی) است. (۱۹)

ولی این قوم از حد گذشتند، بنا سرکشی و بغاوت را گذاشتند، نعمت‌های اعطا شده و بینظیر الهی را بی‌ارزش و بی‌اهمیت شمردند، از فراوانی زندگی و راحت و امنیت سیر شدند و با تکبر و عناد گفتند: پروردگارا! میان ما و قریه‌های ما مسافه‌های دوری را مقرر دار تا نیازمندان از اهل آن فایده نیابند و فقیران بهره‌مند نشوند. آنان با شرک، کفران نعمت و اعتدا در دعا بر خود ظلم کردند. خداوند متعال هم آنان را هلاک نمود و تباه ساخت، سرسبزی و آبادانی آنان را به بادیه و بیابان تبدیل کرد، جمع آنان را به هم زد و در

مواضع متعدّد پراکنده شان ساخت. یقیناً در آنچه به اهل سبأ واقع شد پند آموزی بزرگی است؛ برای کسی که بر تقدیرات ناخوشایند خداوند بزرگ صبر نماید، در ادای طاعات و اجتناب از گناهان استقامت ورزد پروردگارش را با ادای طاعات و انجام اوامرش همیشه شکرگزار باشد. (تفسیر المیسر: تألیف دکتر عایض بن عبدالله القرنی) خواننده گان محترم!

در داستان قوم سبأ برای هر بنده‌ای عاقل پند گرانبهای نهفته است که: در موقع بلا و مصیبت شکیب و صبور و در مقابل نعمت سپاسگزار باید باشد. ناسپاسی، ظلم به خویش است.

اشخاص و ملّت‌هایی می‌توانند از تاریخ عبرت بگیرند و پایدار بمانند که بسیار بردبار و سپاسگزار باشند.

هدف ذکر داستان قوم سبأ، بر حذر داشتن انسان از کفر و ناسپاسی در مقابل نعمت است، تا بلایی که بر سر پیشینیان آمد، بر سر آنها نیاید. و بدین ترتیب؛ متلاشی و تار و مار شدن قوم سبأ قصه مجالس و ضرب المثل میان مردم و جای عبرت خوبی برای ما است.

وَلَقَدْ صَدَقَ عَلَيْهِمْ إِبْلِيسُ ظَنَّهُ فَاتَّبَعُوهُ إِلَّا فَرِيقًا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ﴿٢٠﴾

و به راستی شیطان ظن خود را در باره ایشان راست یافت، آنگاه [همگی] جز گروهی از مؤمنان از او پیروی کردند. (۲۰)

در این هیچ جای شکی نیست که: کفران نعمت، راه نفوذ و موفقیت برای ابلیس بشمار می‌رود، در ضمن قابل یاد آوری است که ابلیس هم به موفقیت خود در انحراف کشاندن مردم یقین کامل ندارد.

وَمَا كَانَ لَهُ عَلَيْهِمْ مِنْ سُلْطَانٍ إِلَّا لِنَعْلَمَ مَنْ يُوْمِنُ بِالْآخِرَةِ مِمَّنْ هُوَ مِنْهَا فِي شَكٍّ وَرَبُّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ حَفِيظٌ ﴿٢١﴾

و او [شیطان] را بر آنان سلطه‌ای نبود، مگر آنکه سرانجام کسی را که به آخرت ایمان دارد، از کسی که از آن شک دارد، معلوم بداریم، و پروردگار تو حافظ و نگاهبان همه چیز است. (۲۱)

«وَمَا كَانَ لَهُ عَلَيْهِمْ مِنْ سُلْطَانٍ» شیطان به وسیله وسوسه و فریب بر آنان تسلطی نداشت.

باید گفت که: شیطان نمی تواند انسان را مجبور و مطیع تطبیق اوامر خویش کند، «وَمَا كَانَ لَهُ عَلَيْهِمْ مِنْ سُلْطَانٍ»، بلکه این خود انسان است که بطور داوطلبانه از نقشه ها و اوامر ابلیس اختیاری، داوطلبانه و بر اساس اختیار و تصمیم خود ابلیس را مطابعت می کند.

«إِلَّا لِنَعْلَمَ مَنْ يُوْمِنُ بِالْآخِرَةِ مِمَّنْ هُوَ مِنْهَا فِي شَكٍّ» جز به خاطر حکمتی والا، و آن عبارت است از اینکه علم خود را در مورد آن که مؤمن است و آخرت را تصدیق می کند و آنکه در مورد آن مشکوک است، برای بندگان ابراز داریم. پس هر یک را مطابق عملش پاداش یا کیفر می دهیم.

ملاحظه میشود که: ایمان به قیامت، سدّی و مانع قوی و اهنین است که در برابر و سواس شیطان قرار دارد.

و دیده می شود که انسان با تردید و تزلزل، راه سلطه‌ی شیطان را بر روی خود باز می کند.

امام قرطبی گفته است: یعنی شیطان آنها را با زور وارد کفر نمی کند، بلکه فقط می تواند در خواست کند و کفر را آراسته جلوه دهد. (تفسیر قرطبی

(۲۹۳/۱۴)

و حسن گفته است: به خدا شیطان آنها را نمی زند و آنان را وادار به انجام کاری نمی کند، و جز فریب و آرزو و درخواست، کاری نمی کند که آنها درخواستش را اجابت کردند. (تفسر ابن کثیر ۱۲۸/۳)

«و رَبُّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ حَفِيظٌ» ای محمد! خدایت همه چیز را زیر نظر دارد، و هیچ چیز از اعمال انسان از او پوشیده نمی ماند. اعمال آنان را ثبت و ضبط می کند و از قصد و احوال آنها باخبر است.

مفسر صاوی در «حاشیة الصاوي علی تفسیر الجلالین» مینویسد: شیطان سبب اغوا و فریب است نه خالق آن. پس خدا هر کس را که بخواهد از شیطان محفوظ می دارد، و هر کس را که بخواهد شیطان او را اغوا کند، شیطان را بر او مسلط می کند، و هر دو عمل خدا می باشند. (حاشیة صاوی ۲۹۸/۳).

مفسرین حکمت در تسلط شیطان بر بندگان می نویسند که این یک نوع؛ امتحان و آزمایش الهی است تا انسان های پاک از ناپاک تشخیص داده شود و از هم جدا شوند.

و معنی «لِنَعْلَمَ» در آیه مبارکه این است که علم خود را به انسان ارائه دهیم، وگرنه خدا به همه چیز چه در گذشته و چه در آینده آگاه است. و در علم خداوند متعال، نسیان و سهو جای ندارد.

خواننده گان محترم!

در آیات (۲۲ الی ۳۰) مناقشه‌ی مشرکان در مورد شفاعت خیر الله، مورد بحث قرار میگیرد.

قُلِ ادْعُوا الَّذِينَ زَعَمْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَا يَمْلِكُونَ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ وَمَا لَهُمْ فِيهِمَا مِنْ شِرْكٍَ وَمَا لَهُ مِنْهُمْ مِنْ ظَهِيرٍ ﴿۲۲﴾

بگو کسانی را که غیر از خدا (معبود خود) می پندارید، بخوانید (آنها هرگز گرهی از کار شما نمی گشایند، چرا که) آنها به اندازه ذره ای در آسمانها و

زمین مالک نیستند و نه در (خلقت و مالکیت) آنها شریکند، و نه یاور او (در آفرینش) بوده اند. (۲۲)

ای پیامبر! برای کافران بگو: برای برآورده شدن خواهشات خود کسانی را بخوانید که گمان می‌کنید در آفرینش و عبادت شریک الله تعالی هستند و برخی عبادت‌ها را برای آنها تقدیم مینمایید. اما پذیرش و اجابت خواسته‌تان را در نزدشان نمی‌یابید؛ زیرا آنها از انجام کدام کاری ناتوان‌اند؟

شیخ ابو حیان الأندلسی: در «البحر المحیط فی التفسیر القرآن» می‌نویسد: این که خدا از آنها خواسته است خدایان را بخوانند، برای نشان دادن ناتوانی و درماندگی آنها می‌باشد تا بدین وسیله بر آنان حجت اقامه کند. (البحر المحیط ۲۷۵/۷)

«لَا يَمْلِكُونَ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ» آنها دارای یک ذره خیر و شر و زیانی نیستند. «فِي السَّمَاوَاتِ وَ لَا فِي الْأَرْضِ» حتی به اندازه وزن یک مور کوچکی مالک چیزی در آسمان‌ها و زمین نیستند و هیچ حصه و نصیبی ندارند.

یعنی در عالم بالا و پایین قدرت انجام دادن هیچ کاری را ندارند. «وَمَا لَهُمْ فِيهِمَا مِنْ شِرْكٍَ» آن خدایان، در خلق و تصرف و مالکیت آن دو در کنار خدا شرکت و دخالتی ندارند. «وَمَا لَهُ مِنْهُمْ مِنْ ظَهِيرٍ» و در تدبیر امور آسمان و زمین آنها خدا را یاور و مددکار نیستند. بلکه فقط خود خالق همه چیز است. و امر نابود کردن تنها در قبضه‌ی قدرت او می‌باشد. از این رو تنها او سزاوار عبادت است، باید یگانه دانسته شود و از الوهیتش انکار صورت نگیرد. بعد از این که خلق و ملک را از آنها نفی کرد، شفاعت را نیز از آنها نفی کرده و می‌فرماید:

وَلَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ عِنْدَهُ إِلَّا لِمَنْ أَذِنَ لَهُ حَتَّىٰ إِذَا فُزِّعَ عَن قُلُوبِهِمْ قَالُوا مَاذَا قَالَ رَبُّكُمْ قَالُوا الْحَقُّ وَهُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ ﴿٢٣﴾

هیچ شفاعتی در نزد او سود نمی بخشد مگر برای آن کس که الله به او اجازه دهد، تا چون که اضطراب و هراس از دل هایشان بر طرف گردد می گویند: پروردگارتان چه گفت؟ می گویند: و او است بلند مقام و بزرگ مرتبه. (۲۳) مراد این است که هرگاه فرشتگان از امر خداوند متعال این چنین در اضطراب و بیقراری باشند، چگونه می توانند نزد وی برای کسانی شفاعت کنند که او بدان راضی نیست؟

در حدیث شریف به روایت ابو هریره (رض) آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «إِذَا قَضَىٰ اللَّهُ الْأَمْرَ فِي السَّمَاءِ ضَرَبَتِ الْمَلَائِكَةُ بِأَجْنِحَتِهَا خُضْعَانًا لِقَوْلِهِ كَأَنَّهُ سِلْسَلَةُ عَلِيٍّ صَفْوَانٌ يَنْفَذُهُمْ ذَلِكَ فَإِذَا فُزِعَ عَن قُلُوبِهِمْ، قَالُوا: مَاذَا قَالَ رَبُّكُمْ؟ قَالُوا لِلَّذِي قَالَ: الْحَقُّ؛ وَهُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ.»

«چون خداوند متعال به امری در آسمان فرمان دهد، فرشتگان از روی فروتنی در برابر سخن وی، بال های خود را به هم میزنند، گویی این (بانگ) زنجیری است بر روی سنگی صاف، که این حالت همه را از اول و آخرشان در بر می گیرد و چون اضطراب از دل های شان برطرف میشود، از یک دیگر می پرسند: پروردگار شما چه فرمود؟ دیگران در جواب کسی که پرسیده است، میگویند: او حق و راست فرمود و هموست بلند مرتبه بزرگ.»

باید یادآور شد که: معبود های خیالی، اجازه ی شفاعت پیروان خود را ندارند. در ضمن باید گفت که: شفاعت به این معنا نیست که شفاعت کنندگان از خداوند مهربان ترند، زیرا خداوند است که به شفاعت کنندگان اجازه ی شفاعت می دهد. شفاعت، کاری مستقل در برابر اراده ی حتمی او نیست، بلکه در راستای اراده ی خداست.

قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ قُلِ اللَّهُ وَإِنَّا أَوْ إِيَّاكُمْ لَعَلَىٰ هُدًى أَوْ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ ﴿٢٤﴾

بگو: چه کسی شما را از آسمانها و زمین روزی می دهد؟ بگو الله، و ما یا شما بر (طریق) هدایت یا در ضلالت آشکاری هستیم. (۲۴)

یعنی به آنها بگو: چه کسی با نزول باران از آسمان و با فراهم کردن ثمر و رویاندن نباتات در زمین شما را روزی میدهد؟ قُلِ اللَّهُ به آنها بگو: خدا روزی رسان است نه خدایان دروغین شما.

ابن جوزی گفته است: به منظور اقامه‌ی دلیل بر این که هر آن کس روزی میدهد همو شایسته‌ی پرستش است، خدا به پیامبر دستور داد که از کفار بپرسد در حالیکه خود آنها جز خدا روزی رسانی را نمیشناختند. به همین دلیل قُلِ اللَّهُ در جواب آمده است؛ چون جز همین جوابی نداشتند. (تفسیر ابن جوزی ۶/۴۵۴).

«وَ إِنَّا أَوْ إِيَّاكُمْ لَعَلَىٰ هُدًى أَوْ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ» در حقیقت یا ما یا شما بر هدایت یا گمراهی آشکاریم. این طرز بیان نهایت انصاف با خصم را نشان میدهد. ابو حیان گفته است: با این که معلوم و مشخص است آن که خدا را به تنهایی پرستش می کند هدایت شده است، اما با این وجود کلام را به صورت شک و تردید آورده است. در صورتی که آنکه غیر از خدا را پرستش می کند گمراه است. در این بیان انصاف و نرمش و لطف در دعوی مقرر است و به صورت «تعریض» به گمراهی آنان اشاره می کند که از تصریح رساتر و بلیغ تر است. عرب می گویند: از من و تو، خدا دروغگو را خوار کند، در صورتی که یقین دارد که طرف دروغگو میباشد. (البحر المحیط ۲۷۹/۷).

خواننده گان محترم!

یکی از عوامل پرستش، توجه به روزی دهنده است، فکر کنید چه کسی به شما روزی میدهد؟ طوریکه در آیه مبارکه خواندیم «قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ» روزی همانا توجه کردن به عظمت آسمان، نور و حرارت و باران و باد و ابر است و روزی زمین، همه‌ی میوه‌ها و برکات که در زمین می‌روید: «يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ»

در واقعیت امر باید که: هدایت یافتگان، مانند کسانی که بر بالای مرکب و کوه قرار گرفته‌اند، دید و بینش وسیعی دارند، که در جمله «لَعَلَى هُدًى» بیان شد. ولی گمراهان، مانند کسانی هستند که در پایان دره یا در عمق بحر گرفتار شده و مورد احاطه‌ی عوامل انحراف هستند.

قُلْ لَا تُسْأَلُونَ عَمَّا أَجْرَمْنَا وَلَا نُسْأَلُ عَمَّا تَعْمَلُونَ ﴿٢٥﴾

بگو: شما از گناه ما بازخواست نخواهید شد، و ما هم از آنچه شما انجام می‌دهید، بازخواست نخواهیم شد. (۲۵)

ای پیامبر! برای کافران بگو: شما از خطا کاری‌های ما مورد باز پرس قرار نمی‌گیرید و ما از اعمال شما سؤال نمی‌شویم؛ زیرا ما از شما و شرک شما به سوی خداوند متعال برائت می‌جوییم.

قُلْ يَجْمَعُ بَيْنَنَا رَبُّنَا ثُمَّ يَفْتَحُ بَيْنَنَا بِالْحَقِّ وَهُوَ الْفَتَّاحُ الْعَلِيمُ ﴿٢٦﴾

بگو: پروردگارمان میان ما و شما را [روز قیامت] جمع می‌کند، سپس میان ما و شما به حق حکم می‌کند، و او فیصله‌کننده داناست. (۲۶)

برای کافران بگو: پروردگار با عظمت گشایشگر امور است که در میان مردم به عدل و قاطعیت حکم می‌کند. به واقعیت که حکمش از عدل صدور مییابد؛ زیرا اعمال مخلوقات را می‌داند و هیچ چیز نزد خالق لایزال پوشیده‌ای و در نهان باقی نمی‌ماند.

باید گفت که: اصرار و تاکید انبیاء بر هدایت مردم، از روی دلسوزی است نه به خاطر آن که جبران گناه مردم بر عهده‌ی انبیا باشد. همچنان در آیه مبارکه به پیامبر صلی الله علیه وسلم خطاب نموده میفرماید که: اگر ارشاد شما در دنیا مؤثر واقع نشد، از این بابت نگران نباشید زیرا در قیامت به حساب همه رسیدگی خواهد شد. و فیصله در روز قیامت بر اساس حق صورت خواهد گرفت.

قُلْ أَرُونِي الَّذِينَ أَلْحَقْتُمْ بِهِ شُرَكَاءَ كَلَّا بَلْ هُوَ اللَّهُ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿٢٧﴾

بگو: کسانی را که به عنوان شریکان به او ملحق کرده اید به من نشان دهید [تا بنگرم آیا صفاتی که واجب است در یک معبود باشد در آنها هست؟ یقیناً] این چنین [صفات در آنها] نیست، بلکه فقط خدا توانای شکست ناپذیر و حکیم است. (۲۷)

خواننده گان محترم!

در این آیه مبارکه و آیات قبلی که مطالعه فرمودید: الله تعالی شیوه‌ی تدریجی و گام به گام و مدارا در گفتگو را با مخالفان به شیوه عالی چنین بیان و فورمولبندی نموده است:

اولاً: در آیه ۲۴ این سوره مبارکه در این اولین اقدام، منکرین، را دعوت به تفکر میدهد و میفرماید: «مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» «چه کسی از آسمان و زمین به شما رزق میدهد؟»، پس فکر کنید.

ثانیاً: در قدم بعدی میفرماید با انصاف باید برخورد کنیم و بگوییم: «إِنَّا أَوْ إِيَّاكُمْ» «یا ما یا شما یکی بر حق است»، ملاحظه می شود که در بحث، جانب مقابل خود را فوراً و با قاطعیت محکوم نمی کند.

ثالثاً: در آیه ۲۵ میفرماید: هر کس جوابگو فکر و عملکرد خویش است. اصرار ما باید از روی دلسوزی باشد.

رابعاً: در آیه ۲۶ میفرماید: «يَفْتَحُ بَيْنَنَا بِالْحَقِّ...» در بحث‌ها، به روز قیامت اشاره میفرماید و می‌گوید قایم شدن روز قیامت حق است.

خامساً: در بحث و گفتگو، از طرف مقابل دلیل و سند میخواهد و میفرماید: «به من نشان دهید بت‌هایی را بحیث شریک خویش قلمداد می‌کردید، چه کرده‌اند!». «قُلْ أَرُونِي الَّذِينَ أَلْحَقْتُمْ بِهِ شُرَكَاءَ...».

وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِلنَّاسِ بَشِيرًا وَنَذِيرًا وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٢٨﴾
ما تو را نفرستادیم مگر برای همه مردم که مژده‌رسان و بیم‌دهنده باشی، و لیکن اکثر مردم نمی‌دانند. (۲۸)

ابن کثیر در تفسیر این آیه میفرماید: خداوند در این آیه خطاب به پیامبر صلی الله علیه وسلم نموده میفرماید: ما تو را برای تمام مکلفین فرستاده‌ایم. محمد بن کعب گفته است: یعنی خداوند پیامبر را برای تمام مردم فرستاده است.

به گفته قتاده: خداوند حضرت محمد صلی الله علیه وسلم را برای عرب و غیر عرب و به گفته ابن عباس برای انسان و جن ارسال کرده است. (تفسیر ابن کثیر: ج ۳، ص ۴۳۸-۴۳۹. و در تفسیر قرطبی: ج ۱۴، ص ۳۰۰ نیز چنین آمده است.)
شیخ ابن عطیه در تفسیر خویش «المحرر الوجیز فی تفسیر الکتاب العزیز» مینویسد: خداوند متعال در این آیه اعلام کرده است که حضرت محمد صلی الله علیه وسلم را برای تمام جهانیان مبعوث کرده است، و این یکی از امتیازات بخصوصی است که الله تعالی از میان پیامبران به محمد صلی الله علیه وسلم اختصاص داده است. (تفسیر ابن عطیه: ج ۱۲، ص ۱۸۷-۱۸۸.) در «تفسیر فتح البیان فی مقاصد القرآن تألیف صدیق حسن خان القنوجی» مینویسد: این آیه دلالت می‌کند بر اینکه رسالت عامی که برای تمام مخلوقات اعم از انسان و جن آمده است به حضرت محمد صلی الله علیه وسلم

اختصاص دارد و این امتیازات است که تنها به آن حضرت داده شده است. در حدیث شریف آمده است: «بعثت الی الاسود و الاحمر: به سوی سیاه و سرخ برانگیخته شده ام». مجاهد میگوید: «یعنی: به سوی جن و انس». دیگران میگویند: «یعنی: برای عرب و عجم». ابن کثیر می گوید: «هر دو قول صحیح است». «بَشِيرًا وَنَذِيرًا»: یعنی مژده‌ی بهشت یا رحمت را به کسانی که به رسالت پیامبر صلی الله علیه وسلم معترفند، میدهد. و کسانی که بر تکذیب وی اصرار می ورزند از آتش جهنم بیم می دهد. «وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ» ولی بسیاری از مردم از آنچه که نزد خداوند دارند و از منافی که در ارسال پیامبران نهفته است آگاهی ندارند و از روی نادانی دست به مخالفت می زنند. تفسیر فتح البیان: جلد ۱۱، صفحه ۱۹۴).

اسلام دین همه انسان ها است:

طوریکه در فوق هم متذکر شدیم، یکی از امتیازات که خداوند متعال به پیامبر اسلام محمد صلی الله علیه وسلم نصیب فرموده است، این است که دین اسلام، دین تمام عالم بشریت و محمد صلی الله علیه وسلم را هم برای تمام انسان‌ها مبعوث فرموده است. پروردگار با عظمت در این مورد میفرماید: «قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا» [الأعراف: ۱۵۸]. (ای پیامبر!) بگو: من فرستاده‌ی خدا به سوی همه‌ی شما هستم).

همچنان میفرماید: «وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِّلنَّاسِ بَشِيرًا وَنَذِيرًا» (سوره سبأ: آیه ۲۸). «ما تو را نفرستاده‌ایم مگر برای همه‌ی مردم تا مژده دهنده و بیم دهنده باشی».

عمومیتی که از این آیات متبرکه فهمیده می شود، عمومیت مکانی است، یعنی رسالت پیامبر صلی الله علیه وسلم برای تمام افراد عالم بشریت عمومیت دارد در هر نقطه‌ای از زمین که باشند.

ولی اسلام علاوه بر عمومیت مکانی، عمومیت زمانی نیز دارد، یعنی دین اسلام علاوه بر اینکه برای تمام افراد جامعه‌ی بشری در هر نقطه‌ای که باشند عمومیت دارد، این عمومیت آن در هر زمانی و تا روز قیامت باقی خواهد ماند، چرا که اسلام با احکام جاودانه‌اش در معرض هیچ گونه نسخ و تغییری قرار نخواهد گرفت، چون ناسخ باید در حد منسوخ و یا قوی‌تر از آن باشد. بنابراین دین مقدس اسلام و احکام آن که از جانب خداوند متعال نازل شده است تنها با دین جدید دیگری از جانب خدا قابل نسخ خواهد بود و دین جدید هم باید بر پیامبری که خدا او را برگزیده است نازل شود ولی چون حضرت محمد صلی الله علیه وسلم خاتم پیامبران است و خداوند فرموده است: «مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّن رِّجَالِكُمْ وَلَكِن رَّسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ» [الأحزاب: ۴۰]. «محمد پدر هیچ کدام از مردان شما نبوده بلکه فرستاده‌ی خدا و خاتم پیامبران است».

بنابراین هیچ پیامبر دیگری بعد از محمد صلی الله علیه وسلم مبعوث نخواهد شد و در نتیجه نه دین جدیدی از جانب خدا خواهد آمد و نه آئین اسلام نسخ خواهد شد و بدین ترتیب اسلام (تا قیامت) باقی خواهد ماند. و این همان عمومیت زمانی و مکانی اسلام است. یعنی اسلام دین تمام افراد بشری است تا روز قیامت در هر زمان و مکانی که باشند.

پذیرش اسلام بر همه انسان‌ها واجب است:

بر کافه انسانها اعم از اهل کتاب و غیر اهل کتاب واجب است که اسلام را بپذیرند و به حضرت محمد صلی الله علیه وسلم بعنوان فرستاده‌ی الله به سوی آنها، و به اسلام بعنوان دینی که از جانب خداوند متعال بر او نازل شده و باید بدان عمل کنند، ایمان بیاورند، چرا که خداوند متعال پیامبر را برای همه مردم

فرستاده و به آنان دستور داده است که به او و به دین اسلامی که از جانب پروردگارش آورده است، ایمان بیاورند.

خداوند متعال در (سوره الأعراف: آیه: ۱۵۸) میفرماید: «قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ يُحْيِي وَيُمِيتُ فَآمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ الَّذِي يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَكَلِمَتِهِ وَأَتَّبِعُوهُ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ ﴿١٥٨﴾» (ای پیامبر) بگو: ای مردم! من فرستاده‌ی خدا به سوی همه‌ی شما هستم، خدائی که ملک آسمان‌ها و زمین متعلق به اوست. جز او معبود (راستینی) نیست. اوست که زنده می‌گرداند و می‌میراند. پس ایمان بیاورید به خدا و فرستاده‌اش، پیامبر درس ناخوانده‌ای که به خدا و سخنانش ایمان دارد. از او پیروی کنید باشد که هدایت یابید.

ابن عطیه در تفسیر خود می‌نویسد: در این آیه الله متعال به پیامبر صلی الله علیه وسلم هدایت فرموده است که؛ دعوت خود را اعلام کند و مردم را به پذیرش شریعت اسلامی تشویق نماید. (حکم) این آیه از میان پیامبران تنها به محمد صلی الله علیه وسلم اختصاص دارد، چون تنها اوست که برای همه مردم و نیز برای جنیان مبعوث شده است، در حالیکه دیگر پیامبران تنها برای گروهی از مردم مبعوث شده‌اند نه برای همه‌ی آن‌ها.

الله تعالی بعد از آنکه اعلام کرده است که رسالت حضرت محمد صلی الله علیه وسلم از جانب خدا بوده است، خود را نیز طوری توصیف کرده است که مقتضی اعتراف به (الوهیت و ربوبیت) اوست، چرا که خود را فرمانروای آسمان‌ها و زمین و آفریننده و پدیدآورنده‌ی آن‌ها و زنده کننده و میراننده‌ای معرفی کرده است که هیچ معبود (راستینی) جز او وجود ندارد. «فَأْمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ» این قسمت آیه مردم را به پیروی از حضرت محمد صلی

الله علیه وسلم تشویق میکند. منظور از «وَكَلِمَتِهِ» آیاتی است که از جانب خداوند نازل شده است همچون تورات و انجیل. «وَاتَّبِعُوهُ» لفظ عامی است که تمام الزامات شرعی را دربرمیگیرد. (تفسیر ابن عطیه: جلد ۶، صفحه ۱۰۸-۱۹۸). همچنان در تفسیر ابن کثیر آمده است: در این آیه خداوند به حضرت محمد صلی الله علیه وسلم گفته است که مردمان را با لفظ «يَا أَيُّهَا النَّاسُ» که مردمان سرخ پوست و سیاه پوست و عرب و غیر عرب را در بر می گیرد، مورد خطاب قرار دهد. «إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا» یعنی: «من فرستاده‌ی خدا به سوی همه‌ی شما هستم» و اینکه محمد صلی الله علیه وسلم بعنوان خاتم پیامبران برای همه‌ی انسان‌ها مبعوث شده است، بیانگر شرافت و عظمت اوست.

همانطور که خداوند متعال فرموده است: «قُلِ اللَّهُ شَهِيدٌ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَأُوحِيَ إِلَيَّ هَذَا الْقُرْآنُ لِأُنذِرَكُمْ بِهِ وَمَنْ بَلَغَ» [الأنعام: ۱۹]. «بگو: خدا میان من و شما گواه است و این قرآن به من وحی شده است تا شما و تمام کسانی که این قرآن بدانها می‌رسد به آن بیم دهم».

و نیز فرموده است: «وَقُلْ لِلَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَالْأُمِّيِّينَ ءَأَسْلَمْتُمْ فَإِنْ أَسْلَمُوا فَقَدِ اهْتَدَوْا وَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلْغُ» [آل عمران: ۲۰]. «و بگو به کسانی که بدان ها کتاب داده شده است (یعنی یهودیان و مسیحیان) و به درس ناخواندگان (یعنی مشرکان عرب) آیا تسلیم شده‌اید؟ اگر تسلیم شوند، بی گمان هدایت یافته‌اند و اگر سرپیچی کنند (نگران نباش، چرا که) بر تو تنها ابلاغ (رسالت) است».

همچنان در صحیح مسلم به نقل از ابو هریره آمده است که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرموده است: «وَالَّذِي نَفْسُ مُحَمَّدٍ بِيَدِهِ لَا يَسْمَعُ بِي رَجُلٌ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ يَهُودِيٌّ وَلَا نَصْرَانِيٌّ ثُمَّ لَا يُؤْمِنُ بِي إِلَّا دَخَلَ النَّارَ» «قسم به کسی که جان

محمد در دست اوست هر شخص یهودی و مسیحی که دعوت مرا بشنود و به آن ایمان نیاورد، وارد جهنم میشود». (تفسیر ابن کثیر: جلد ۲، صفحه ۲۵۴-۲۵۵). در «تفسیر المنار» هم آمده است: این آیه خطاب عامی است برای تمام جامعه‌ی بشری اعم از عرب و غیر عرب که حضرت محمد پسر عبدالله عربی هاشمی با دستور خداوند آنان را با آن مورد خطاب قرار داده و به آنان خبر داده است که وی فرستاده‌ی خدا به سوی همه‌ی مردم است نه ملت عرب به تنهایی آنطور که یهودیان تصور کرده‌اند. خداوند متعال فرموده است: «وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِّلنَّاسِ بَشِيرًا وَنَذِيرًا» [سبأ: ۲۸]. «ما تو را نفرستادیم مگر برای تمام مردم که مژده‌رسان و بیم‌دهنده باشی».

«وَأَوْحِي إِلَيَّ هَذَا الْقُرْآنُ لِنَذِيرِكُمْ بِهِ وَمَنْ بَلَغَ» [الأنعام: ۱۹]. «و این قرآن به من وحی شده است تا شما و تمام کسانی که این قرآن بدانها میرسد (اعم از جن و انس) بدان بیم دهم».

پس اگر کسانی از اهل کتاب و غیر اهل کتاب بگویند: ما ایمان داریم به اینکه حضرت محمد صلی الله علیه وسلم فرستاده‌ی خدا تنها به سوی ملت عرب است، ایمان آنان اعتباری نخواهد داشت، چرا که با این سخن خود تمام آیاتی را که بر عمومیت رسالت حضرت محمد صلی الله علیه وسلم و شمول آن بر اهل کتاب و غیر اهل کتاب دلالت میکنند، تکذیب مینمایند. در این مورد آیات دیگری هم نازل شده‌اند از جمله: «تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَىٰ عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا» [الفرقان: ۱]. «پاک و منزّه است کسی که قرآن را بر بنده‌ی خود نازل کرده است، تا اینکه برای جهانیان بیم دهنده باشد».

«وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ» ﴿۱۰۷﴾ [الأنبياء: ۱۰۷]. واژه‌ی «العالمین» انسان و جن را شامل می‌شود.

در این مورد احادیث صحیحی هم وارد شده‌اند از جمله حدیثی که مسلم و بخاری و غیر آنها از جابر روایت کرده‌اند که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: «أعطيت خمساً لم يعطهنَّ أحد من الأنبياء قبلي: نصرت بالرعب مسيرة شهر، و جعلت لي الأرض مسجداً وطهوراً، فأبما رجل من أمي أدركته الصلاة فليصل، وأحللت لي الغنائم ولم تحل لأحد قبلي، و أعطيت الشفاعة وكان النبي يبعث إلى قومه خاصة وبعثت إلى الناس عامة». در روایتی هم بجای «عامه»، «كافه» آمده است. (تفسیر المنار: ج ۹، ص ۲۸۳-۲۸۴).

«به من پنج چیز داده شده که به پیامبران قبل از من داده نشده است، از مسیر یک ماهه رعب و وحشت من در دل دشمن ایجاد شده و در نتیجه پیروز شده‌ام، تمام زمین برای من پاک و مسجد قرار داده شده است، پس هر کس از امت من وقت نمازش فرا رسد (هر جا که باشد) باید نماز بخواند، غنائم جنگی برای من حلال شده در حالیکه برای پیامبران قبل از من حلال نبوده است، به من (اجازه‌ی) شفاعت داده شده است، و بالآخره اینکه پیامبران پیشین تنها برای اقوام خود مبعوث شده‌اند ولی من برای تمام مردم فرستاده شده‌ام».

وَيَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْوَعْدُ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿٢٩﴾

و میگویند اگر راست میگویند این وعده [قیامت و عذاب] چه وقت است؟ (۲۹) در آیات متعددی می خوانیم: که زمان قیامت را جز پروردگار با عظمت کسی دیگری نمیداند، و این هم از حکمت‌های الهی است تا انسان همیشه در حال آماده باش به سر برد، و از جانب دیگر این، ندانستن جزئیات، مانع ایمان به کلیات نیست. طوریکه در آیه ۱۵ سوره‌ی طه می آمده است: «إِنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ أَكَادُ أُخْفِيهَا» قیامت، قطعاً آمدنی است ولی من زمانش را بر شما مخفی کرده‌ام. «مَتَى هَذَا الْوَعْدُ»؟: مراد وعده وقوع قیامت و داخل شدن نیکان به بهشت و ورود بدان به دوزخ است. البتّه پرسش کافران جنبه استهزاء داشت.

خواننده گان محترم!

در آیه فوق خواندیم که: کافران با استبعاد و انکار از قیامت میگویند: اگر شما راست میگویید که قیامت خواهی نخواهی آمدنی است، پس وقت برپایی این وعده چه هنگامی است و روزی که در آن بین مخلوقات حکم نهایی صورت می گیرد چه وقت است؟

باید گفت که: در این شکی نیست که زمان وقوع و برپای قیامت بصورت حتمی و قابل تغییر نیست. «لَا تَسْتَأْخِرُونَ عَنْهُ سَاعَةً وَلَا تَسْتَقْدِمُونَ» و از جانب دیگر لازم و ضروری نیست که ما انسانها جوابی هر سوالی را بدون مراجعه دقیق به کتاب الله و سنت رسول الله صلی الله علیه وسلم بدانیم، طوریکه کفار سوال کردند که قیامت چه زمانی خواهد بود؟ «مَتَى هَذَا الْوَعْدُ» الله تعالی برای پیامبر صلی الله علیه وسلم گفت: بگو: زمانش را نمی دانم.

قُلْ لَكُمْ مِيعَادٌ يَوْمٍ لَا تَسْتَأْخِرُونَ عَنْهُ سَاعَةً وَلَا تَسْتَقْدِمُونَ ﴿٣٠﴾

بگو: وعده گاه شما روزی است که نه ساعتی از آن تأخیر می کنید و نه بر آن پیشی می گیرید. (۳۰)

ای پیامبر! برای کافران بگو: برای شما وقت محدود و معینی مقرر داشته شده که روز قیامت و حسابدهی است و خواهی نخواهی آمدنی است. نه از آن وعده یک لحظه به تأخیر انداخته میشوید تا توبه نمایید و نه هم یک لحظه پیشتر واقع میشود تا قبل از موعدش عذاب شوید، بلکه موعد آن معلوم و تغییر ناپذیر است. پس از آن روز بترسید و با طاعت الله تعالی از آن حذر داشته باشید.

خواننده گان محترم!

در آیات متبرکه که (۳۱ الی ۳۳) مطالبی در باره مشرکان و قرآن، گفتگو میان مستکبران و مستضعفان، مورد بحث قرار گرفته است.

وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَنْ نُؤْمِنَ بِهَذَا الْقُرْآنِ وَلَا بِالَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَلَوْ تَرَى إِذِ الظَّالِمُونَ مَوْقُوفُونَ عِنْدَ رَبِّهِمْ يَرْجِعُ بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ الْقَوْلَ يَقُولُ الَّذِينَ اسْتَضَعُّوا لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا لَوْلَا أَنْتُمْ لَكُنَّا مُؤْمِنِينَ ﴿٣١﴾

و کافران گفتند: ما به این قرآن و کتاب هایی که پیش از آن بوده است، هرگز ایمان نمی آوریم و اگر بینی ظالمان را وقتی که نزد پروردگارشان نگاه داشته می شوند که چگونه بعضی از آنها سخن بعضی دیگر را باز میگرداند، مستضعفان به مستکبران می گویند: اگر شما سر راه ما نبودید یقیناً ما مؤمن بودیم. (۳۱)

«مستضعفان» یعنی: پیروان و زیردستان «به کسانی که استکبار ورزیده‌اند» یعنی: به رؤسای فرمانروای ایشان «می گویند: اگر شما نبودید» که ما را از ایمان به خداوند لایزال و پیروی از رسول وی صلی الله علیه وسلم باز میداشتید «یقیناً ما مؤمن بودیم» به الله متعال و پیامبر و کتاب وی و در چنین روزی بیچاره نمی شدیم.

از فحوای آیه مبارکه معلوم می شود که: کفار به خاطر لجاجت که داشتند، هرگز حاضر به ایمان آوردن نیستند. در واقع هیچ یک از کتب آسمانی را قبول نداشتند. در حالیکه ایمان به کتب آسمانی قبل از قرآن نیز مورد سفارش پیامبر صلی الله علیه وسلم بود و کفار این سفارش آن حضرت صلی الله علیه وسلم را نادیده می گرفتند.

محکمه الهی بی نهایت سخت است، و دیده میشود که: در روز قیامت، مجرمان در پی توجیه گناه خود، به بزرگان خود میگویند: اگر شما نبودید ما این همه گناه نمی کردیم.

واقعاً هم در قیامت، ایمان عامل نجات است و بس.

قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا لِلَّذِينَ اسْتَضَعِفُوا أَنَحْنُ صَدَدْنَاكُمْ عَنِ الْهُدَىٰ بَعْدَ إِذِ
جَاءَكُمْ بَلٌ كُنْتُمْ مُّجْرِمِينَ ﴿٣٢﴾

(باز) مستکبران (در جواب) به مستضعفان می گویند: آیا ما شما را از هدایت الهی بعد از آنکه به شما رسید باز داشتیم؟ [نه، باور نداریم] بلکه شما خودتان مجرم بودید. (۳۲)

واقعیت اینست که: در روز قیامت، مستکبران نیز می فهمند که راه انبیاء حق بوده است. و بالاترین رسوایی در روز قیامت آن است که مجرمان بزرگ به انسان‌های زیر دست لقب مجرم میدهند، ولی در آن روز حق به حقدار میرسد و هر کس گناه خود را باید بپذیرد.

وَقَالَ الَّذِينَ اسْتَضَعِفُوا لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا بَلْ مَكْرُ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ إِذْ تَأْمُرُونَنَا أَنْ
نَكْفُرَ بِاللَّهِ وَنَجْعَلَ لَهُ أَنْدَادًا وَأَسْرُوا النَّدَامَةَ لَمَّا رَأَوُا الْعَذَابَ وَجَعَلْنَا الْأَغْلَالَ
فِي أَعْنَاقِ الَّذِينَ كَفَرُوا هَلْ يُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿٣٣﴾

و (بار دیگر) مستضعفان به مستکبران میگویند: نه، بلکه نیرنگ‌های [پی گیر شما در] شب و روز که به ما فرمان می دادید به خدا کافر شویم و همتایانی برای او قرار دهیم [ما را گمراه کرد]. و هنگامی که عذاب را ببینند، اظهار پشیمانی کنند [شاید نجات یابند]. و زنجیرها را به گردن‌های کافران می اندازیم. آیا جز در برابر کارهایی که می کردند، جزا داده میشوند؟ (۳۳)

«مَكْرُ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ»: نیرنگ شب و روز، یعنی حيله گری‌ها و توطئه‌های مستمر شما در باره ما را از هدایت بازداشت.

«أَسْرُوا»: پنهان داشتند. مراد بند آمدن زبان از گفتار به خاطر شدت وحشتی است که از مشاهده عذاب بدی شان دست میدهد. یا اینکه (أَسْرُوا) از اضداد است و به معنی: اظهار پشیمانی کردند.

«هَلْ يُجْزَوْنَ إِلَّا مَا...»: مراد تجسم اعمال است. یعنی این اعمال و کردار کفار و مجرمین است که به صورت زنجیرهای اسارت برگردن و دست و پای آنان گذارده میشود.

خواننده گان محترم!

بعد از اینکه الله تعالی داستان سبأ و کفر آنان در برابر نعمت خداوند لایزال و عواقب چنین موقف و کار آن را از قبیل تبدیل نعمت به نعمت خاطر نشان ساخت، در اینجا مغرور شدن مشرکین را به مال و تکذیب پیامبر صلی الله علیه و سلم از جانب آنها را یادآور شده و به منظور تسلی خاطر پیامبر صلی الله علیه و سلم و ترساندن و برحذر داشتن مشرکین، سوره شریف را با ذکر سرنوشت گذشتگان، خاتمه داده است.

خواننده گان محترم!

در آیات (۳۴ الی ۳۹) مبحثی در باره دلداری پیامبر خاتم، به بیان گرفته میشود: وَمَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِّنْ نَّذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ ﴿۳۴﴾ و ما در هیچ قریه ای بیم دهندهای نفرستادیم مگر آنکه سرکشان نازپرور آنجا گفتند: ما به آنچه شما به آن فرستاده شده‌اید، کافریم. (۳۴)

مُتْرَفُوهَا (ترف) ← مترفون، جمع مترف: خوش گذرانهای آنجا، سردمداران مرفه آن شهر و دیار، زور مداران سرمست از ناز و نعمت. [اسراء/۱۶]. [مؤمنون/۶۴].

الله تعالی در هیچ قریه‌ای پیامبری را نفرستاد که به سوی ایمان به خدا و ترک شرک به او تعالی فرا خواند، مگر اهل غرور و تکبر که در آسایش و خود بینی غوطه ور بودند گفتند: ای پیامبران! ما به آنچه شما از نزد خداوند آورده‌اید منکریم و آن را نمی‌پذیریم. (تفسیر المیسر: تألیف دکتر عایض بن عبدالله القرنی).

باید یاد آور شد که: مخالفت با پیامبر اسلام محمد صلی الله علیه وسلم چیزی نو در تاریخ انبیاء نبود، بلکه سایر پیامبران در طول تاریخ با مخالفت های مواجه شده اند. در ضمن قابل یاد آوری می دانم که: مخالفت با پیامبران، مخالفت به شخص پیامبر نه بود، بلکه مخالفت به پروگرام و با پیام آنها بود. همچنان مفسران در تفسیر آیه مبارکه مینویسند: این آیه مبارکه یک تسلی است به آن حضرت صلی الله علیه وسلم که تو از انحراف و سرکشی رؤسایم که اندوهگین و دلگیر باش! در هر عصر چنین سرداران بدبخت با پیغمبران مقابله کرده اند - نشه دولت و ثروت و احساسات جاه طلبی و خود خواهی انسان را کور می سازد به حدی که نمیخواهد پیش کسی گردن خود را خم نماید و با آدم های خورد و ناتوان برابر بنشیند - ازینجاست که تابعین نخستین انبیاء عموماً مردمان ضعیف و مسکین میباشند. (تفسیر کابلی).

شان نزول آیه ۳۴:

۸۹۵- ابن منذر و ابن ابوحاتم از طریق سفیان از عاصم از ابو (در نسخه ها به «ابن» تصحیف شده). رزین روایت کرده اند: دو نفر باهم شریک بودند، یکی از آنها به سوی شام سفر کرد و دیگری ماند، چون نبی اکرم (مبعوث شد، آن شخص به رفیق خود نامه نوشت و از او راجع به اسلام و ارشادات پیامبر سؤال کرد. دوستش در جواب او نوشت: هیچکس از او پیروی نکرده است، مگر مثنی از فرومایگان و تنگدستان قریش. آن مرد تجارت خود را ترک کرد و به نزد دوست خود آمد و گفت: مرا به نزد او راهنمایی کن، و بعضی کتابها را هم خوانده بود پس نزد پیامبر آمد و پرسید: به چه چیز دعوت می کنی؟ پیامبر هدایت نوربخش اسلام را برایشان بیان کرد. گفت: شهادت میدهم که

فرستاده خدا هستی، پیامبر گفت: چه چیز سبب هدایت گردید؟ گفت: هیچ پیغمبری مبعوث نشده است مگر این که پیروانش ضعفا و تهی دستان بوده اند. پس آیه «وَمَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِّنْ نَّذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ» نازل شد. رسول الله صلی الله علیه وسلم به دنبال او فرستاد که کردگار عالم به تصدیق گفتارت وحی نازل کرد. (اسناد مرسل و ضعیف است چون ابورزین تابعی است از وی عاصم بن بهدله روایت کرده که صدوق است اما خطا می کند «مراجعه شود به تفسیر شوکانی» ۲۱۸۵).

وَقَالُوا نَحْنُ أَكْثَرُ أَمْوَالًا وَأَوْلَادًا وَمَا نَحْنُ بِمُعَذِّبِينَ ﴿٣٥﴾

وگفتند ما دارایی و فرزندانمان از همه بیشتر است و ما عذاب نخواهیم شد. (۳۵)
 قُلْ إِنَّ رَبِّي يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٣٦﴾
 بگو بی گمان پروردگار من روزی را برای هر کس که بخواهد فراخ یا تنگ می دارد، ولی بیشتر مردم نمی دانند. (۳۶)

ای پیامبر! برای این متکبران ثروتمند بگو: الله متعال به هر که از بندگانش که خواسته باشد دنیا را عطا می کند و روزی اش را فراخ می سازد و به همین گونه بر هر که بخواهد روزی را تنگ می سازد. این کار از روی محبت و خشم نیست و به هدایت و گمراهی ارتباطی ندارد، بلکه آن را از روی آزمایش و ابتلا انجام می دهد. پس شخص فراخ روزی طوری گمان نکند که او محبوب پروردگار است و تنگ روزی هم طوری فکر نکند که گویا مورد قهر و غضب الهی واقع شده است. بیشتر مردم به مراد الله تعالی واقف نیستند، به اسرار الهی در مخلوقاتش نمی دانند و به حکمت او تعالی در اختیار و ابتلایش دانایی ندارد.

واقعیت اینست که: دادن و گرفتن نعمت، نشانه‌ی مهر یا قهر الهی نیست. (ممکن است از مؤمن بگیرد و به کافر بدهد.) در ضمن قابل یاد آوری است که: دادن و گرفتن روزی، از شئون ربوبیت است.

راه های افزایش رزق و روزی:

اسباب زیاد شدن رزق که از طریق شرع (متمسک شدن به احکام دین) حاصل می گردد:

استغفار و توبه:

طوریکه الله تعالی در (سوره نوح آیات ۱۰ - ۱۲) میفرماید: «فَقُلْتُ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ إِنَّهُ كَانَ غَفَّارًا * يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا * وَيُمْدِدْكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ وَيَجْعَلْ لَكُمْ جَنَّاتٍ وَيَجْعَلْ لَكُمْ أَنْهَارًا». یعنی: و گفتم از پروردگارتان آمرزش بخواهید که او همواره آمرزنده است [تا] بر شما از آسمان باران پی در پی فرستد و شما را به اموال و پسران یاری کند و برایتان باغها قرار دهد و نهرها برای شما پدید آورد. علما در تفسیر این آیه می گویند: هرگاه توبه و استغفار و طاعت الله تعالی نمودید خداوند رزق را بر شما زیاد می کند. به تأسف باید گفت که: انسانهای زیادی دائماً در حال استغفاری هستند که قلب با زبان همراه نیست و یا اگر توبه می کنند توبه شان ناقص است چرا که از گناه پشیمان نمی شوند و اگر هم نادم شدند به آن دوباره روی می آورند.

در این مورد شاعر خوش کلام قدسی مشهدی چنین زیبا میفرماید:

سبحه بر کف توبه بر لب دل پر از ذوق گناه

معصیت را خنده می آید ز استغفار ما

خوف و ترس از الله متعال:

تقوای الهی عامل دیگری است برای زیاد شدن شرعی رزقی که علما از آن به معنی دست گرفتن به اوامر الهی و دور شدن از منهیات وی معنی نموده اند، هر کس طاعات الله تعالی را بجای آورد و از منهیات پرهیز نماید، خداوند این عبادات را باعث (جلب) رزق وی می کند: «وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا * وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ» (سوره الطلاق آیات ۲-۳) یعنی: و هر کس از خدا پروا کند [الله] برای او راه بیرون شدنی قرار میدهد و از جایی که حسابش را نمی کند به او روزی میرساند.

تَوَكَّلْ: توکل، یعنی امورات خود را به الله تعالی واگذار نمایم و تعلق خاطر خود را نسبت به باقی خلایق قطع کنیم. طوریکه قرآن عظیم الشأن میفرماید: «فَابْتَغُوا عِنْدَ اللَّهِ الرِّزْقَ (سوره العنکبوت: ۱۷) یعنی: پس روزی را پیش خدا بجویید.

یعنی باید در کسب رزق بر الله توکل نمود و رزق را از کسی یا چیزی طلب نکنیم غیر از الله و فقط امید داشته باشیم که خداوند روزیمان را عطا می کند. همچنین پیامبر صلی الله علیه وسلم میفرماید: «لَوْ أَنْكُمْ تَتَوَكَّلُونَ عَلَى اللَّهِ حَقَّ تَوَكُّلِهِ؛ لَرَزَقَكُمْ كَمَا يَرْزُقُ الطَّيْرَ...» اگر شما آنچه را که شایسته الله است بر وی توکل کنید براستی که خداوند رزقتان را می دهد چنانکه پرنده را رزق میدهد.

رفتن به حج و عمره:

بدنبال هم حج و عمره رفتن، یعنی هرگاه حج تمتع بجای آورده شد عمره، و هرگاه عمره انجام شد تمتع بجای آورده شود، و دلیل آن این فرموده پیامبر صلی الله علیه وسلم است که: «تَابَعُوا بَيْنَ الْحَجِّ وَالْعُمْرَةِ، فَإِنَّمَا يَنْفِيَانِ الْفَقْرَ وَالذَّنُوبَ...» یعنی: تبعیت کنید بین حج و عمره (بدنبال هم تمتع و عمره را انجام دهید) چرا که آن دو فقر و گناه را از بین می برند.

انفاق:

انفاق (به کسره الف) در راه خدا، خداوند میفرماید: «قُلْ إِنَّ رَبِّي يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَيَقْدِرُ لَهُ وَمَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَهُوَ يُخْلِفُهُ وَهُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ» [سبأ: ۳۹] یعنی: بگو در حقیقت پروردگار من است که روزی را برای هر کس از بندگانش که بخواهد گشاده یا برای او تنگ می گرداند و هر چه را انفاق کردید عوضش را او می دهد و او بهترین روزی دهندگان است.

صله رحمی:

صله رحم (سرزدن به نزدیکان) باعث زیادت در روزی است: «عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ: «مَنْ سَرَّهُ أَنْ يُبْسَطَ لَهُ فِي رِزْقِهِ، أَوْ يُنْسَأَ لَهُ فِي أَثَرِهِ، فَلْيَصِلْ رَحِمَهُ»». (بخاری: ۲۰۶۷) یعنی: انس بن مالک رضی الله عنه میگوید: شنیدم که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «هر کس که میخواهد روزی اش زیاد گردد و عمرش طولانی شود، باید که صله رحم داشته باشد.

اذکار و دعا وارده برای نجات از فقر و تنگ دستی:

از پیامبر صلی الله علیه وسلم برای نجات از فقر و تنگدستی دعا ذیل ثابت گردیده است: «اللَّهُمَّ أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْكُفْرِ، وَالْفَقْرِ» (أبو داود ۴ / ۳۲۴، وأحمد ۵ / ۴۲) «بارها! از کفر به تو پناه می برم، از فقر به تو پناه می برم».

شما میتوانید این دعا در انتهای تشهد بخوانید.

همچنان پیامبر صلی الله علیه وسلم این دعا را بعنوان دعای صبحگاه و شامگاه میخواند: «اللَّهُمَّ عَافِنِي فِي بَدَنِي اللَّهُمَّ عَافِنِي فِي سَمْعِي اللَّهُمَّ عَافِنِي فِي بَصَرِي، اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْكُفْرِ وَالْفَقْرِ اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ عَذَابِ الْقَبْرِ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ!» «خدایا مرا عافیت ده در بدنم، خدایا مرا عافیت بده در شویبای ام، خدایا مرا عافیت ده در بینایی ام، خدایا پناه می برم به تو از کفر و فقر، خدایا پناه می برم به تو از عذاب قبر، نیست معبودی بحق مگر تو».

و هنگامی که رسول الله صلی الله علیه وسلم به رخت خواب می رفتند، چنین دعا میفرمودند: «اللَّهُمَّ رَبَّ السَّمَوَاتِ وَرَبَّ الْأَرْضِ وَرَبَّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ، رَبَّنَا وَرَبَّ كُلِّ شَيْءٍ، فَالِقَ الْحَبِّ وَالنَّوَى وَمُنزِلَ التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ وَالْفُرْقَانَ، أَعُوذُ بِكَ مِنْ شَرِّ كُلِّ ذِي شَرٍّ أَنْتَ آخِذٌ بِنَاصِيَتِهِ، اللَّهُمَّ أَنْتَ الْأَوَّلُ فَلَيْسَ قَبْلَكَ شَيْءٌ وَأَنْتَ الْآخِرُ فَلَيْسَ بَعْدَكَ شَيْءٌ وَأَنْتَ الظَّاهِرُ فَلَيْسَ فَوْقَكَ شَيْءٌ وَأَنْتَ الْبَاطِنُ فَلَيْسَ دُونَكَ شَيْءٌ، اقْضِ عَنَّا الدَّيْنَ وَأَغْنِنَا مِنَ الْفَقْرِ». «خدایا! ای پروردگار آسمان ها و زمین، و ای پروردگار عرش عظیم، ای پروردگار ما و پروردگار همه چیز، شکافنده‌ی دانه و هسته و فرو فرستنده‌ی تورات و انجیل و قرآن! از شر هر شروری که پیشانیش به دست توست، به تو پناه می برم، خدایا! تو نخستینی، پیش از تو چیزی نیست، تو واپسینی، پس از تو چیزی نیست، تو آشکاری، فراتر از تو چیزی نیست و تو پنهانی فروتر از تو چیزی نیست، وام های ما را پرداز و ما را از فقر دور بگردان».

و در حدیث شریف به روایت ابن ابی شیبیه، مسلم و ترمذی از ابی هریره رضی الله عنه آمده است که فرمود: فاطمه رضی الله عنها نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم آمد و از ایشان برای خود خدمتکاری می طلبید پس به او فرمودند: «قولی: اللَّهُمَّ رَبَّنَا وَرَبَّ كُلِّ شَيْءٍ، مَنزِلَ التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ وَالْفُرْقَانَ فَالِقَ الْحَبِّ وَالنَّوَى، أَعُوذُ بِكَ مِنْ شَرِّ كُلِّ ذِي شَرٍّ أَنْتَ آخِذٌ بِنَاصِيَتِهِ، أَنْتَ الْأَوَّلُ فَلَيْسَ قَبْلَكَ شَيْءٌ وَأَنْتَ الْآخِرُ فَلَيْسَ بَعْدَكَ شَيْءٌ وَأَنْتَ الظَّاهِرُ فَلَيْسَ فَوْقَكَ شَيْءٌ، وَأَنْتَ الْبَاطِنُ فَلَيْسَ دُونَكَ شَيْءٌ، اقْضِ عَنَّا الدَّيْنَ، وَأَغْنِنَا مِنَ الْفَقْرِ» یعنی: ای فاطمه! بگو: بارخدایا! ای پروردگار ما و پروردگار همه چیز! ای فرودآورنده تورات و انجیل و فرقان! ای شکافنده دانه‌ها و هسته‌ها! پناه می برم به تو از شر همه چیزی که تو گیرنده موی پیشانی آن هستی (یعنی تحت قبضه و تصرف

توست) تویی اول؛ پس قبل از تو چیزی نیست و تویی آخر؛ پس بعد از تو چیزی نیست و تویی ظاهر؛ پس فوق تو چیزی نیست و تویی باطن؛ پس ورای تو چیزی نیست، پرداز از ما وام را و ما را از فقر بی نیاز کن.

یادداشت:

در روایتی از ابن مسعود رضی الله عنه است که گفت: «از رسول الله صلی الله علیه وسلم شنیدم که میفرمود: «کسی که سوره‌ی واقعه را در هر شب بخواند دچار فقر و تنگدستی نمیشود». (الاذکار نووی).

وَمَا أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ بِالَّتِي تُقَرَّبُكُمْ عِنْدَنَا زُلْفَىٰ إِلَّا مَنْ آمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَأُولَٰئِكَ لَهُمْ جَزَاءُ الضَّعْفِ بِمَا عَمِلُوا وَهُمْ فِي الْغُرُفَاتِ آمِنُونَ ﴿٣٧﴾

و اموال و فرزندانان چیزهایی نیستند که شما را نزد ما مقرب کنند مگر آنان که ایمان آورده و کار شایسته انجام داده‌اند. پس برای آنان در برابر اعمالی که انجام داده‌اند پاداش دوچندان است و ایشان در غرفه‌های (بلند) ایمن‌اند. (۳۷) «وَمَا أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ بِالَّتِي تُقَرَّبُكُمْ عِنْدَنَا زُلْفَىٰ» اموال و اولادتان که مایه‌ی افتخار و مباهات و خودبزرگ‌بینی شما می‌باشد، چیزی نیست که شما را به خدا نزدیک نماید، بلکه فقط ایمان و عمل صالح مایه‌ی تقرب به پیشگاه خدا می‌باشد.

امام طبری میفرماید: «زلفی» یعنی «قربی» و کثرت مال و اولاد اعتباری ندارد. (تفسیر طبری ۶۸/۲۲).

از این رو بعد از آن فرموده است: «إِلَّا مَنْ آمَنَ وَ عَمِلَ صَالِحًا» یعنی جز انسانی با ایمان که مال خود را در راه خدا هزینه می‌کند و به فرزند خود نیکی می‌آموزد و او را بر خیر و صلاح تربیت می‌کند، این است که انسان را به خدا نزدیک می‌کند. (تفسیر بیضاوی ۱۲۶/۲).

«فَأُولَئِكَ لَهُمْ جَزَاءُ الضَّعْفِ بِمَا عَمِلُوا» پاداش نیکی‌های آنان در مقابل هر نیکی ده برابر و تا بیش از هفت صد برابر افزایش می‌یابد.
 «وَهُمْ فِي الْعُرْفَاتِ آمِنُونَ» و آنان در منازل عالی بهشت از هر آزار و گزند در امان می‌باشند.

خواننده گان محترم!

خداوند متعال، ایمان و عمل صالح، انفاق و اخلاص را وسیله قرب به خود قرار داده است، ولی هستند تعدادی که: مال و فرزند را عامل قرب و سعادت می‌پندارند. در آیه ۱۵ سوره‌ی تغابن می‌خوانیم: «إِنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ وَاللَّهُ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ» همانا اموال و فرزندان، وسیله‌ی آزمایش شما هستند و خداست که نزد او پاداش بزرگ است. البته ذکر مال و فرزند، از باب مثال است و گرنه جز ایمان و عمل صالح هر چه باشد وسیله‌ی قرب نخواهد بود.
 کسانی که به مال و فرزند زیاد افتخار می‌کنند بدانند که کثرت مال و فرزند همیشه نشانه‌ی گشایش رزق نیست، بلکه گاهی خداوند افرادی را با سرمایه عذاب می‌دهد. «فَلَا تُعْجِبْكَ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ بِهَا» (سوره توبه، ۵۵).

قرب به الله، همیشه برای انسان یک هدف بوده اما گاهی هستند انسان‌های که برای رسیدن به آن راه‌ها و وسایل نادرستی را انتخاب کرده است، از جمله بت پرستی. «مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَىٰ إِنَّ اللَّهَ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ فِي مَا هُمْ فِيهِ يَخْتَلِفُونَ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ كَاذِبٌ كَفَّارٌ ﴿۳﴾». (آیه ۳ سوره زمر) (ما آنان را عبادت نمی‌کنیم مگر برای آنکه ما را به الله نزدیک کنند. البته الله میان آنها درباره‌ی چیزی که در آن اختلاف می‌ورزند، فیصله خواهد کرد، یقیناً الله دروغگوی ناشکر را هدایت نمی‌کند).

باید گفت که: فقط داشتن و مالکیت مال و فرزند و سایر امکانات، نشانه‌ی رشد و کمال نمی باشد، بلکه بهره‌گیری صحیح از آنها بمتابه کمال بشمار می‌رود. طوریکه در آیه مبارکه خواندیم:

«وَمَا أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ بِالَّتِي تُقَرَّبُكُمْ عِنْدَنَا زُلْفَىٰ إِلَّا مَنْ آمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا ﴿٣٧﴾» (واقعاً هم؛ اگر مال و فرزند در راستای ایمان و عمل صالح باشد، وسیله‌ی قرب الهی است.).

وَالَّذِينَ يَسْعَوْنَ فِي آيَاتِنَا مُعَاجِزِينَ أُولَٰئِكَ فِي الْعَذَابِ مُحْضَرُونَ ﴿٣٨﴾
و آنها که برای انکار و ابطال آیات ما تلاش می‌کنند به این گمان که (پیغمبر ما را) عاجز می‌سازند، ایشان‌اند که در عذاب احضار خواهند شد. (۳۸)
قُلْ إِنَّ رَبِّي يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَيَقْدِرُ لَهُ وَمَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَهُوَ يُخْلِفُهُ وَهُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ ﴿٣٩﴾

بگو: پروردگارم روزی را برای هر کس بخواهد توسعه میدهد و برای هر کس بخواهد تنگ (و محدود) می‌سازد، و هرچه را (در راه او) انفاق میکنید [چه کم و چه زیاد] خدا عوضی را جایگزین آن می‌کند؛ و او بهترین روزی دهندگان است. (۳۹)

امام رازی می‌گوید: «بهتر بودن روزی در چهار چیز است:
اول اینکه: آن روزی از وقت نیاز به تأخیر نیفتد.

دوم اینکه: از مقدار نیاز کمتر نباشد.

سوم اینکه: به حساب و شمار، آن را سخت نگرداند.

چهارم اینکه: آن را با طلب پاداش، مکدر نکند».

در حدیث شریف آمده است: «كل معروف صدقة وما أنفق الرجل علي نفسه وأهله كتب له صدقة وما وقى الرجل به عرضه فهو صدقة وما أنفق الرجل من نفقة فعلي الله خلفها إلا ما كان من نفقة في بنیان أو معصية». «هر کار

پسندیده‌ای صدقه‌ای است و آنچه که مرد بر خود و خانواده‌اش انفاق کرده است، برای او صدقه‌ای نوشته میشود و آنچه که شخص به وسیله آن آبرویش را حفظ کرده باشد، صدقه است و هر نفقه‌ای را که شخص انفاق کرده است، دادن عوضش بر خداوند متعال است مگر نفقه‌ای که در بنای ساختمان یا معصیتی هزینه شود».

هدف از بنای ساختمان در این حدیث شریف، اعمار ساختمانی است که از حد نیاز انسان فراتر باشد زیرا تأمین مسکن در حد نیاز ضروری، از سوی الله متعال عوض دارد چنان که در حدیث شریف دیگری بر ضرورت تهیه مسکن تصریح شده است: «لیس لینی آدم حق فی سوی هذه الخصال: بیت یسکنه، وثوب یواری عورته، وجلف الخبز والماء». «فرزند آدم را در غیر این امور حقی نیست: خانه‌ای که در آن سکونت گزیند، جامه‌ای که عورتش را پیوشاند و ظرف نان و آب».

مفسر تفسیر کابلی در تفسیر این آیه مبارکه می نویسد: در این آیه تبلیغ برای مسلمانان است که از انفاق در راه خیر از تنگی وافلاسن باید تشویش بخود راه دهند، خرج کرد ناز رزق نمی کاهد روزی مقدر به هر صورت به شما میرسد در مقدار چیزی که الله متعال به حکمت خود بخواهد به کسی بدهد خرج کند یا نکند هیچ کمی و یا زایدی در آن واقع نمیشود بلکه اگر در راه خیر صرف کنید برکت عائد میشود و حقت عالی معاوضه آنرا بشما میدهد خواه آن عوض به صورت مال ظهور کند یا بشکل قناعت و غنای قلبی - و حصول معاوضه در آخرت هم یقینی است. خلاصه نزد او تعالی هیچ چیز کمین دارد مسلمان را باید که نسبت به حضرت ایزد متعال همیشه خوشبین باشد و در مقابل خوشنود یا و اندیشه فقر وفاقه را در دل راه ندهد.

انفاق چیست؟

معنای لغوی انفاق، «بخشیدن و بخشش کردن» یا «نفقه دادن و هزینه کردن» است. و معنای لغوی صدقه، «چیزی در راه رضای خدا دادن» است. بنابراین این دو کلمه در معنای لغوی باهم تفاوت و شباهتی دارند:

- شباهت آنها این است که در هر دو بخشیدن به غیر و دیگران موجود است.
- ولی تفاوت آنها در این است که بخشیدن، در «صدقه» همیشه همراه با نیت اجر و ثواب است، بعبارتی ممکن است فرد گاهی مال خود را انفاق (بخشش) کند ولی نیت او رضای خدا نباشد، ولی وقتی فرد مالی را بعنوان صدقه بخشش کرد، همیشه کسب رضای خدا را در نظر داشته است. (بعبارتی ساده تر: هر صدقه ای انفاق است، ولی هر انفاقی صدقه نیست).

اما از لحاظ اصطلاحی و معنای شرعی، انفاق نمودن با صدقه کردن تفاوتی ندارد، هر دو به معنای بخشیدن تمام یا قسمتی از مال و دارائی خود به مردم نیازمند است، و اگر هدف فرد از بخشش مال خود، رسیدن به اجر و ثواب باشد، ان شاء الله مأجور خواهد بود زیرا اعمال انسانها به نیتشان بستگی دارد. باید یاد آور شد که: انفاق، تنها دارای اجر اخروی نمی باشد، بلکه سبب رشد و تکامل شخصیت شخص انسان هم می گردد.

وانفاق، زمانی دارای ارزش است که در راه الله باشد. در اسلام اقتصاد از اخلاق جدا نیست.

همچنان باید گفت که: ستایش قرآن عظیم الشان از کسانی است که انفاق سیره‌ی همیشگی آنان باشد.

خواننده گان محترم!

در آیات متبرکه (۴۰ الی ۵۴) درباره نکوهش و عذاب کافران در برابر خدایان دروغین شان در قیامت، دعوت آنان به اندیشیدن در مورد حق پیش از فرارسیدن عذاب، ایمان آوردن هنگام مشاهده‌ی عذاب آخرت، بحث بعمل آمده است.

وَيَوْمَ يُحْشَرُهُمْ جَمِيعًا ثُمَّ يَقُولُ لِلْمَلَائِكَةِ أَهُولَاءِ أَيَاكُمْ كَانُوا يَعْبُدُونَ ﴿٤٠﴾
 به خاطر بیاور روزی را که الله همه آنها را محشور می کند، باز به فرشتگان
 میگوید: آیا اینها بودند که شما را پرستش می کردند؟ (۴۰)

«وَوَيَْوْمَ يُحْشَرُهُمْ جَمِيعًا» ای پیامبر! از روزی یادآور خداوند متعال تمام
 مشرکین و هم فرشتگانی را که مشرکان به عبادت شان می پرداختند برای
 محاسبه و جزا حشر و زنده می کند.

«ثُمَّ يَقُولُ لِلْمَلَائِكَةِ أَهُولَاءِ أَيَاكُمْ كَانُوا يَعْبُدُونَ» استفهام برای توبیخ و
 سرزنش مشرکین آمده است. یعنی آیا آنها شما را پرستش می کردند، و شما
 به آنها دستور داده بودید که چنان عملی را انجام بدهند؟

زمخشری مؤلف: تفسیر الکشاف عن حقایق التنزیل و عیون الأقاویل فی وجوه
 التأویل مشهور به تفسیر کشاف) میفرماید: این سرزنش خطاب به فرشتگان
 است و به روال مثل جاری آمده است که میگوید: «با تو هستم همسایه! بشنو»
 و مانند گفته‌ی خدا است که میفرماید: «أَأَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي وَ أُمِّي
 إِلَهَيْنِ مِنْ دُونِ اللَّهِ»، خدا به یقین می دانست که حضرت عیسی و ملائک از
 آنچه به آنها نسبت داده‌اند پاک و دورند، اما منظور از سؤال و جواب این
 است که شدت سرزنش و بزرگی شرمساری کافران نشان داده شود. (تفسیر
 کشاف ۴۶۳/۳).

مفسر تفسیر کابلی مینویسد: اکثر مشرکان فرشتگان را دختران الله بشمار
 می آوردند؛ برخی مجسمه آنها را ساخته پرستش میکردند - بلکه بعضی نوشته
 اند که بت پرستی از همین ملائکه پرستی شروع شده است و این رسم قبیح را
 عمرو بن لحي از شام به حجاز آورده بود بهر حال به روز قیامت رو بروی کفار
 از فرشتگان سوال کرده میشود که آیا همین مردم شمارا می پرستیدند؟ شاید
 مطلب این باشد که آیا شما آنها را به عبادت خود امر کرده بودید و آیا شما
 از فعل آنها خوش بودید چنانکه از حضرت عیسی علیه السلام سوال میشود

«وَإِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ أَأَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي وَ أُمِّي إِلَهَيْنِ مِنْ دُونِ اللَّهِ قَالَ سُبْحَانَكَ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أَقُولَ مَا لَيْسَ لِي بِحَقِّ إِنْ كُنْتُ قُلْتُهُ فَقَدْ عَلِمْتَهُ تَعَلَّمَ مَا فِي نَفْسِي وَ لَا أَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِكَ إِنَّكَ أَنْتَ عِلْمُ الْغُيُوبِ ﴿١١٦﴾» (سوره مائده) (و زمانی که الله متعال گفت: ای عیسی پسر مریم! آیا تو به مردم گفتی: به غیر از خدا، من و مادرم را به عنوان دو معبود بگیرید؟ (عیسی) گفت: (خدایا!) تو پاک و منزهی، مرا نشاید که حرف ناروایی که سزاوار من نیست بگویم، اگر چنین گفته بودم، تو آن را می دانستی (زیرا) تو آنچه را در دل و جان من است می دانی، اما من از آنچه در ذات توست بیخبرم، همانا، دانای تمام غیب ها تویی تو.)

و همچنان در سوره فرقان آیه ۱۷ آمده است: «وَ يَوْمَ يَحْشُرُهُمْ وَ مَا يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَقُولُ أَ أَنْتُمْ أَضَلَلْتُمْ عِبَادِي هَؤُلَاءِ أَمْ هُمْ ضَلُّوا السَّبِيلَ ﴿١٧﴾» (و یاد کن) روزی که خداوند مشرکان و آنچه را به جای خدا می پرستیدند (در یک جا) محشور کند، پس (به معبودهای آنان) گوید: آیا شما بندگان مرا گمراه کردید، یا خودشان راه را گم کردند؟

قَالُوا سُبْحَانَكَ أَنْتَ وَلِيِّنَا مِنْ دُونِهِمْ بَلْ كَانُوا يَعْبُدُونَ الْجِنَّ أَكْثَرُهُمْ بِهِمْ مُؤْمِنُونَ ﴿٤١﴾

فرشتگان گویند: بار الها، تو پاک و منزهی! و تنها تو باور و کارساز ما هستی! نه، بلکه آنها جنیان را پرستش میکردند؟ و اکثرشان به آنها ایمان داشتند! (۴۱) فَالْيَوْمَ لَا يَمْلِكُ بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ نَفْعًا وَلَا ضَرًّا وَنَقُولُ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا ذُوقُوا عَذَابَ النَّارِ الَّتِي كُنْتُمْ بِهَا تُكَذِّبُونَ ﴿٤٢﴾

و امروز هیچ یک از آنان در حق دیگری اختیار سود و زیانی ندارد، و به ظالمان میگوییم: بچشید عذاب آتشی را که آن را تکذیب می کردید. (۴۲) «فَالْيَوْمَ لَا يَمْلِكُ بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ نَفْعًا وَلَا ضَرًّا» در قیامت، حکومت و مالکیت تنها مخصوص پروردگار با عظمت است. (هیچ یک از معبودها (جن و فرشته

و دیگران) هیچ قدرتی ندارند؛ نه معبود میتواند برای عابد کاری کند و نه عابد میتواند برای معبود خود کاری کند). و طوریکه یاد آور شدیم در چنین روزی (روز حساب) نه پرستشگر سودی می دهد و نه معبود، نه شفاعتی مقرر است و نه راه نجاتی، نه عذابی برطرف میشود و نه هلاکتی.

واقعیت امر اینست که به سراغ غیر الله رفتن، و به غیر از الله وابسته شدن در حقیقت ظلم به خویش است. و آن چه قهر بزرگ خداوند متعال را به دنبال دارد، تکذیب دایمی و مغرضانه است.

شیخ ابو سعود در تفسیر خویش «تفسیر إرشاد العقل السليم إلى مزايا الكتاب الكريم» میفرماید: در ملاء عام اینچنین مورد خطاب قرار میگیرند، تا ناتوانی و قصورشان از دفع عذاب از عبادت کنندگان بر ملا شود و تا ناآمیدی کامل شان معلوم گردد. در نسبت دادن عدم نفع و ضرر به بعضی مبالغه مورد نظر است، گویا اینکه محال بودن سودرسانی فرشتگان برای عبادت کنندگان شان همانند نفع رسانی عبادت کنندگان است برای آنان (تفسیر إرشاد العقل السليم إلى مزايا الكتاب الكريم ابو سعود ۲۳۴/۴).

وَإِذَا تُلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالُوا مَا هَذَا إِلَّا رَجُلٌ يُرِيدُ أَنْ يَصُدَّكُمْ عَمَّا كَانُوا يَعْبُدُ آبَاءَكُمْ وَقَالُوا مَا هَذَا إِلَّا أِفْكٌ مُّفْتَرَىٰ وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ
إِنْ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ ﴿٤٣﴾

و هنگامی که آیات روشن ما بر آنان خوانده شود، می گویند: این نیست مگر مردی که می خواهد شما را از آنچه پدرانتان می پرستیدند، باز دارد. و میگویند: این قرآن جز دروغی ساختگی نیست. (که به الله نسبت داده شده است) و کافران در باره حق، هنگامی که به سوی شان آمد گفتند: این جز جادویی آشکار نیست! (۴۳)

زمانیکه آیات واضح قرآن عظیم الشان را با معانی و اعجاز آشکارش بر آن مشرکان خوانده شد و آن را با طراوت و شادابی از زبان پیامبر صلی الله علیه و سلم شنیدند،

«قَالُوا مَا هَذَا إِلَّا رَجُلٌ يُرِيدُ أَنْ يَصُدَّكُمْ عَمَّا كَانَ يَعْبُدُ آبَاؤَكُمْ» گفتند: این یکی که ادعای پیامبری می کند، جز یک نفر مانند شما نیست، می خواهد شما را از عبادت بت ها و تمثال های ما که پدران و اجداد ما سالها به عبادت آنها مصروف بودند باز دارد و میگفتند: «وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ إِنَّ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ» قرآنی را که ای محمد آورده ای، جز دروغ و بهتان چیزی دیگری نیست. همچنان کافران گفتند: قرآن سحری آشکار و واضح است که در سحر بودنش کسی شک نمی کند.

«بَيِّنَاتٍ»: جمع «بینه» به دلیلی گفته می شود که حق بودن آن واضح و روشن است، بناءً آیات الهی، روشن است و ملاحظه می شود که انکار کفار به خاطر لجاجت و سر تمبگی آنان می باشد. و انکار آنان شیوه کار دایمی بوده، آنان مثل همیشه به استفاده از روش اباء و اجداد خویش دست به تحقیر، توهین و تکذیب انبیاء و رسول و سایر رهبران مصلح جوامع خود زده است. کفار، در طول تاریخ با طرح خط فکری و عملی نیاکان گمراه، دیگران را تحریک می کردند تا در برابر اوامر و هدایت اسمانی انبیاء علیهم الصلوٰه مقاومت، بغاوت و سر پیچی کنند. در مجموع دیده شده که کفار، هم با پیام مخالف بودند و هم با پیام آور. و غرض تحقق اهداف خویش از هر نوع تبلیغ و تأکید منفی استفاده می کنند.

زمخشری گفته است: این بیان به طور بلیغ شگفتی از امر آنها را نشان میدهد؛ چرا که آنها به طور قطعی حکم به سحر بودن قرآن کرده و سپس گفته اند:

قطعیت سحر بودن آن روشن و آشکار است به طوری که هر عاقلی که به دقت در آن توجه به عمل آرد آن را سحر می نامد. گفته «لَمَّا جَاءَهُمْ» بیانگر آن است که آنها بدون تأمل و اندیشه نمودن در آن به آن کافر شده اند. (تفسیر کشاف ۴/۴۶۴).

آنگاه خدا یادآور شده است که آنها این گفته را بر مبنای دلیل و سند نمیگویند، و حضرت محمد را به استناد به حقیقت و یقین تکذیب نکرده اند، بلکه بر مبنای ظن و تخمین او را تکذیب نموده اند و فرمود:

وَمَا آتَيْنَاهُمْ مِنْ كُتُبٍ يَدْرُسُونَهَا وَمَا أَرْسَلْنَا إِلَيْهِمْ قَبْلَكَ مِنْ نَذِيرٍ ﴿٤٤﴾

و ما هیچ کتابی برای ایشان نداده بودیم که آن را بخوانند، و پیش از تو هشداردهنده ای به سویشان نفرستاده بودیم. (۴۴)

مفهوم کلی آیه مبارکه این است که: ما قبل از تو کتاب و پیامبری به مشرکان مکه نداده ایم که آنان با استناد به آن، حق یا باطل بودن تو را تشخیص دهند. تکذیب آنان تنها بر اساس جهل و لجاجت و پیروی از هوس های خود، ابا واجداد خویش است. در ضمن قابل یاد اوری است که: اثبات یا نفی هر مطلبی باید مستند به علم و وحی باشد و موضع گیری بدون آن هوسی بیش و بی منطقی مطلق است.

«وَمَا أَرْسَلْنَا إِلَيْهِمْ قَبْلَكَ مِنْ نَذِيرٍ» و قبل از تو پیامبری را پیش آنان نفرستاده ایم که آنها را از عذاب الله بترساند. پس چگونه تو را تکذیب کردند؟ امام طبری گفته است: یعنی قبل از قرآن خدا کتابی را بر عرب نازل نکرده و قبل از محمد صلی الله علیه و سلم پیامبری نزد آنان نفرستاده بود. (طبری ۷۰/۲۲، و این روایت قتاده است).

وَكَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَمَا بَلَّغُوا مِعْشَارَ مَا آتَيْنَاهُمْ فَكَذَّبُوا رُسُلِي فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرِ ﴿٤٥﴾

و کسانی که پیش از اینان بودند [نیزوحی ما را] تکذیب کردند، حال آنکه آنان به یک دهم آنچه به پیشینیان داده بودیم نرسیده‌اند، پس پیغمبران ما را تکذیب کردند، پس بین مجازات من (نسبت به آنها) چگونه بود؟! (۴۵) مفهوم این آیه مبارکه در چندین آیات از قرآن عظیم الشان تذکر رفته است طوریکه در (آیه ۲۱ سوره غافر) خواندیم: «أَوْ لَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ كَانُوا مِنْ قَبْلِهِمْ كَانُوا هُمْ أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَ آثَارًا» (آیا در زمین نگشتند و سیر نکردند تا ببینند عاقبت پیشینیانی که قدرت و آثارشان بیش تر بود چه شد؟)

همچنان در (آیه ۹ سوره روم) می آید: «... كَانُوا أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَ آثَارُوا الْأَرْضَ وَ عَمْرُوهَا أَكْثَرَ مِمَّا عَمَرُوهَا» (قدرت آباد کردن پیشینیان بیش تر بود، ولی به خاطر تکذیب پیامبران الهی نابود شدند.) واقعاً هم تمدن و قدرت ها و ثروت ها و تحولات همیشه در حال پیشرفت و به اصطلاح بینظر و نمونه نمیشد، بلکه گاهی امکانات و قدرت گذشتگان بیشتر از قدرتمندان بر حال میباشد. در آیه مبارکه آمده است: «وَ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ مَا بَلَّغُوا مِعْشَارَ مَا آتَيْنَاهُمْ» قبل از آنان اقوامی به تکذیب برخاسته‌اند که یکدهم نیرو و ثروت و طول عمر آنان را به کفار مکه نداده‌ایم.

ابن عباس (رض) گفته است: «مِعْشَارَ مَا آتَيْنَاهُمْ» یعنی یک دهم نیروی آنان را در دنیا نداشته‌اند. (مختصر ابن کثیر ۱۳۵/۳).

«فَكَذَّبُوا رُسُلِي فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرِ» وقتی پیامبران مرا تکذیب کردند، من هم با نابود کردن و ریشه کن نمودن آنها، از آنان انتقام گرفتم، و نیرو و قدرتی که داشتند برایشان سودمند واقع نشد و آنان را بی نیاز نکرد، پس حال و وضع

آنان وقتی که عذاب و نابودیشان فرا رسد چگونه باید باشد؟ این بیان به صورت ضمنی قریش را تهدید میکند. (تفسیر صفوة التفاسیر تألیف محمد علی صابونی).

قُلْ إِنَّمَا أَعْظُمُ بَوَاحِدَةٍ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مَشِيٍّ وَفَرَادَى ثُمَّ تَتَفَكَّرُوا مَا بِصَاحِبِكُمْ مِنْ جَنَّةٍ إِنَّ هُوَ إِلَّا نَذِيرٌ لَكُمْ بَيْنَ يَدَيْ عَذَابٍ شَدِيدٍ ﴿٤٦﴾

بگو: من شما را فقط به یک حقیقت نصیحت می‌کنم و آن این است که خالصانه برای الله دونفر دونفر، و یا یک نفر یک نفر، برخیزید، باز اندیشه کنید که این همنشین شما هیچ دیوانگی ندارد، او فقط جز بیم دهنده شما در برابر عذاب شدید (الهی) است. (۴۶)

امام رازی میفرماید: «بعد از آنکه اصول سه گانه توحید، نبوت و معاد (بازگشت) با دلایل آن در این سوره مطرح شد، اینک حق تعالی هر سه اصل را در یک آیه ذکر می‌کند چرا که فرموده وی: «أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ» به توحید اشاره دارد و فرموده وی: «مَا بِصَاحِبِكُمْ مِنْ جَنَّةٍ» به رسالت اشاره دارد و فرموده وی: «بَيْنَ يَدَيْ عَذَابٍ شَدِيدٍ» به روز آخرت و به نزدیکی زمان آن اشاره دارد.»

چنانکه در حدیث شریف به روایت ابن عباس (رض) آمده است که: رسول اکرم صلی الله علیه وسلم روزی بر فراز کوه صفا برآمدند آن گاه فریاد کشیدند: «یا صباحا» قریش با شنیدن این نداء به سویشان گرد آمده و گفتند: چه شده است، چه خبر است؟ تو را چه شده است؟ آن حضرت صلی الله علیه وسلم فرمودند: «به نظر شما اگر به شما خبر دهم که دشمن صبح یا شامگاه بر شما یورش می‌آورد، آیا مرا تصدیق میکنید؟» گفتند: چرا تصدیق ات نکنیم؟ قطعاً تصدیقات میکنیم! فرمودند: «اینک من شما را در پیشاپیش عذابی سخت بیم میدهم». در این هنگام ابو لهب گفت: مرگ بر تو، آیاما را برای این گردآورده‌ای؟ در این اثنا خداوند نازل فرمود: «تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَتَبَّ» ﴿١﴾.

«أَعْظُكُمْ» ملاحظه می شود که یکی از وظایف اساسی انبیاء، همانا موعظه، پند و نصیحت است، ولی تنها به شعارها نباید اکتفاء کنیم، در ضمن قیام را هم نباید فراموش کرد. پیامبر مردم را هشدار فرموده اند که: عذاب، پیش روی شماست، اگر در راه الله قیام نکنید، هم در دنیا گرفتار عذاب می شویم و هم در آخرت. در ضمن تأکید داشته اند که اگر؛ قیام که برای رضا الله تعالی نباشد، و برخاسته از عقده ها و هوس ها و برای کسب مقام و ثروت باشد، مطمئن باشید، به جایی نمی رسد.

در آیه مبارکه به وضاحت در می یابیم که: در هر قیام داشتن سه عنصر لازم و ضروری میباشد. و آن سه عنصر همانا: خلوص، «لِلَّهِ» رهبر، «بِصَاحِبِكُمْ» فکر و برنامه. «تَتَفَكَّرُوا» حرکت ها و انقلاب هاییکه برای الله تعالی نباشد و برخاسته از عقده ها و هوس ها و برای کسب ثروت باشد مطمئن باشید به جایی نمیرسد.

قُلْ مَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى اللَّهِ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ ﴿٤٧﴾

بگو هر مژدی که از شما طلبیده باشم متعلق به خودتان، مُزد من جز با خداوند نیست، و او بر هر چیزی گواه است. (۴۷)

مفسر دکتر عایض بن عبدالله القرنی در تفسیر این آیه مبارکه در تفسیر خویش مینویسد: ای پیامبر! برای کافران بگو: آنچه به عنوان مزد تبلیغ رسالت و دعوت از شما خواسته‌ام از خود شما باشد و من از شما چیزی نمی خواهم و مزد من در بدل تبلیغ رسالت و دعوت فقط بر خداست. او به عمل من و عمل شما آگاه است، هیچ چیز پنهانی از او پوشیده نیست و به زودی از اعمال همه حساب خواهد گرفت؛ یعنی برای عمل خیر پاداش نیکو و برای عمل شرّ جزای سخت خواهد داد. (تفسیر المیسّر تألیف دکتر عایض بن عبدالله القرنی).

قُلْ إِنَّ رَبِّي يَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَّامُ الْغُيُوبِ ﴿٤٨﴾

بگو: پروردگار من حق را (در قلب هر که بخواهد) می اندازد او علام الغیوب (و از تمام اسرار نهان آگاه) است. (۴۸)

یعنی پروردگارم باطل را با پرتاب کردن حق به سوی آن مورد هدف قرار داده و آن را به وسیله حق می کوبد و نگونسار میکند «و او دانای غیب هاست» غیب: هر چیزی است که از چشم انسان ها و از میدان دریافتها و ادراکاتشان پنهان باشد.

«قُلْ إِنَّ رَبِّي يَقْذِفُ بِالْحَقِّ» بگو: خدایم دلیل رایبان و نمایان میکند. ابن عباس (رض) گفته است: یعنی با حق باطل را میکوبد. همان گونه که در جای دیگری از قرآن میفرماید: «بَلْ نَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَى الْبَاطِلِ فَيَدْمَغُهُ فَإِذَا هُوَ زَاهِقٌ».

«عَلَّامُ الْغُيُوبِ»: یعنی خدای متعال به تمام امور نهان از خلق آگاه است. «يَقْذِفُ بِالْحَقِّ»: حق را به جان باطل می اندازد. (سوره: انبیاء / ۱۸). هدف از آن بیان أدله حق به صورت قاطع و واضح است. یا اینکه منظور از افکندن حق، ارسال کتب آسمانی برای انبیاء، و اللقاء وحی الهی به قلوب پیغمبران: است. (تفسیر نور ترجمه معانی قرآن دکتر مصطفی خرمدل).

قُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَمَا يُبْدِيُ الْبَاطِلُ وَمَا يُعِيدُ ﴿٤٩﴾

بگو: حق آمد و دیگر باطل از سر نمی گیرد (سر از نو ایجاد نمیشود) و دوباره بر نمی گردد. (۴۹)

«الْحَقُّ»: هدف از آن اسلام است.

«الْبَاطِلُ»: هدف از آنکفر است.

«مَا يُبْدِيُ»: شروع نمی کند. نقش جدیدی ایفاء نمی کند.

«مَا يُعِيدُ»: از سر نمی‌گیرد. دوباره انجام نمی‌دهد. نقش قدیم بازی نمی‌کند. «مَا يُبْدِيُ الْبَاطِلُ وَمَا يُعِيدُ»: مراد نقش بر آب بودن همه نقش‌های باطل است. طوریکه باطل به شخص مُرده می‌ماند که نه کارهای گذشته را میتواند بکند و نه کارهای تازه‌ای از او ساخته است.

زمخشری گفته است: وقتی انسان نابود شد آغاز و برگشتی ندارد که فرموده است: «وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ» (تفسیر کشاف ۴۶۷/۳).

دکتر مصطفی خرمدل در تفسیر خویش «تفسیر نور ترجمه معانی قرآن» مینویسد: ذکر این نکته ضروری است که نور اسلام فاعلیت زدودن کفر و شرک و نفاق را دارد، همان‌گونه که نور، ظلمت را می‌زداید. اما انسان‌ها هم باید از نور آن استفاده کنند و قابلیت را بهم برسانند، تا در پرتو فاعلیتِ فاعل و قابلیتِ قابل، پیروزی ظاهر و حاصل شود.

در این هیچ جای شکی نیست که: حق بر باطل پیروز شدنی است.
 قُلْ إِنْ ضَلَلْتُ فَإِنَّمَا أَضِلُّ عَلَىٰ نَفْسِي وَإِنِ اهْتَدَيْتُ فَبِمَا يُوحِي إِلَيَّ رَبِّي إِنَّهُ سَمِيعٌ قَرِيبٌ ﴿٥٠﴾

بگو: اگر گمراه شوم تنها به زبان خود گمراه می‌شوم و اگر راه یاب شوم پس این به سبب آن است که پروردگارم به من وحی می‌کند، بی‌گمان او شنوای نزدیک است. (۵۰)

در آیه مبارکه آمده است: «قُلْ إِنْ ضَلَلْتُ فَإِنَّمَا أَضِلُّ عَلَىٰ نَفْسِي» ای پیامبر! به آن مشرکان بگو اگر آنطور که شما تصور میکنید، من از راه هدایت منحرف شوم گناه و زیان انحرافم را خودم بر می‌دارم، و به دیگری زیانی نمیرسد. «وَ إِنْ اهْتَدَيْتُ فَبِمَا يُوحِي إِلَيَّ رَبِّي» اما اگر به راه مستقیم استوار باشم، به سبب هدایاتی است که خداوند متعال از کتاب و سنت بر من نازل کرده است.

«إِنَّهُ سَمِيعٌ قَرِيبٌ» اوست که دعای هر جوینده‌ای را می شنود و دعای هر امیدواری را اجابت می کند.

ابو سعود گفته است: یعنی گفته و عمل هر راهیاب و گمراهی را می شنود و می بیند هر چند که در نهان کردن آن مبالغه کند. (ابو سعود ۲۳۵/۴).
از فهم آیه مبارکه دانسته میشود که: بدون وحی الهی، حتی پیامبر نیز در معرض انحراف است. و باید گفته شود که الله تعالی هم وحی میفرستد و هم بر ابلاغ آن نظارت دارد، خطرات و آثار شوم انحراف، به خود انسان باز می گردد.

وَلَوْ تَرَىٰ إِذِ فَرَغُوا فَلَا قُوَّةَ وَأُخِذُوا مِنْ مَكَانٍ قَرِيبٍ ﴿٥١﴾

و ای کاش می دیدی هنگامی را که [کافران] وحشت زده اند [آنجا که راه] گریزی نمانده است و از جایی نزدیک گرفتار شوند. (۵۱)

ای پیامبر! اگر ببینی که ترس شدیدی در هنگام دیدن عذاب بر کافران مستولی شده، امر هول انگیزی را مشاهده خواهی کرد. آنگاه از عذاب نجات نیافته راه گریزی برای شان وجود ندارد و از جای نزدیکی گرفته می شوند تا به سوی دوزخ برده شوند. (تفسیر المیسر تألیف دکتر عایض بن عبدالله القرنی).

وَقَالُوا آمَنَّا بِهِ وَأَنَّى لَهُمُ التَّنَاطُشُ مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ ﴿٥٢﴾

و (وقتی عذاب را مشاهده کنند) می گویند: اکنون به او ایمان آوردیم، حال آنکه دسترسی به ایمان از راه دور چگونه ممکن است. (۵۲)

«تناوش» از «نوش» به معنای گرفتن چیزی به آسانی را می گویند «وَقَالُوا آمَنَّا بِهِ» وقتی عذاب را مشاهده کردند می گویند: به قرآن و پیامبران ایمان داریم.

«وَأَنَّى لَهُمُ التَّنَاطُشُ مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ» حالا از کجا ایمان برایشان فراهم و محقق میشود در حالی که در آخرت قرار دارند و محل ایمان آوردن دنیا میباشد. و چگونه از جایی چنین دور، دست یافتن به ایمان برای آنان میسر است؟

هدف از «مکان قریب» دنیا است و هدف از «مکان بعید» آخرت است. ابو حیان گفته است: حال آنها را به حال کسی تشبیه کرده است که بخواهد چیزی را از محلی دور بردارد، همان طور که یک نفر نزدیک آن را بر میدارد. (البحر المحيط ۲۹۳/۷).

باید گفت که: جزع و فزع و استمداد مشرکان، مشکلی از آنان راحل نمی کند. «فَزِعُوا فَلَا فَوْتَ» مشرکان پناهگاهی ندارند. عقوبت مشرکان از همین دنیا آغاز میشود. و برگشت به دنیا و جبران گذشته‌ها راهی دور و ناممکن است.

وَقَدْ كَفَرُوا بِهِ مِنْ قَبْلُ وَيَقْدِفُونَ بِالْغَيْبِ مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ ﴿٥٣﴾

در صورتی که آنها پیش از این به آن کفر ورزیدند. و از مکان دور به امور غیب (نسبت های باطل شان را) می افکنند. (۵۳)

«وَقَدْ كَفَرُوا بِهِ مِنْ قَبْلُ» کافران به رسالت پیامبر صلی الله علیه وسلم قبل از این تکذیب کردند و به الله متعال کافر شدند، پس چگونه در آخرت ایمان برای آنان فراهم میگردد؟! «وَيَقْدِفُونَ بِالْغَيْبِ مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ» و از جایی دور تیر تهمت می افکنند و امور غیبی را انکار کرده و می گفتند: حشر و حساب و بهشت و دوزخی در کار نیست.

قرطبی گفته است: در میان عرب در رابطه با کسی که چیزی را می گوید که به آن علم و آگاهی ندارد، ضرب المثلی رایج است که می گوید: «هُوَ يَقْدِفُ وَيُرْجَمُ بِالْغَيْبِ» او تیر را در سیاهی شب رها می کند. و مسلم است که تیر چنین کسی به هدف اصابت نمی کند. (البحر المحيط ۳۱۵/۱۴).

کسانی که دیروز به پیامبر صلی الله علیه وسلم و قرآن عظیم الشأن تهمت میزدند، امروز که در تنگنا قرار گرفته‌اند ایمان می آورند، این ایمان آوردن شان به حال آنها فایده ای ندارد. در این هیچ جای شکی نیست که: کفار از

پیامبر بزرگوار اسلام محمد صلی الله علیه وسلم و قرآن عظیم الشان، شناخت کامل و روشنی نداشتند؛ طوریکه در فوق یاد آوری شد؛ تهمت های آنان مانند تیر انداختن در تاریکی و پرتاب از راه دور بود. که به هدف نمی رسد.

وَحِيلَ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ مَا يَشْتَهُونَ كَمَا فُعِلَ بِأَشْيَاعِهِمْ مِنْ قَبْلُ إِنَّهُمْ كَانُوا فِي شَكٍّ مُرِيبٍ ﴿٥٤﴾

(سرانجام) میان آنها و آنچه مورد علاقه شان بود جدائی افکنده شد، همانگونه که به پیروان (و هم مسلکان) آنها از قبل عمل گردید چرا که آنها در شک و تردید بودند. (۵۴)

لغات و اصطلاحات:

«حِيلَ»: حائل و مانع انداخته شده است. فاصله و جدائی افکنده شده است. «مَا»: آنچه. مراد پذیرش ایمان اخروی و رهائی از دوزخ است یا بازگشت به جهان و انجام کارهای شایسته در آن است (سوره: سجده آیه: ۱۲). یا رهائی از بلاهای بزرگ آسمانی و عذاب استیصال جهانی است (سوره: غافر آیات ۸۳ - ۸۵).

«أَشْيَاعَ»: جمع شیعه، مراد امثال و اقران است (ملاحظه شود سوره: انعام آیه ۶۵).

«مُرِيبٍ»: شک انداز. به دودلی افکنده. این کلمه صفت و برای مبالغه و تأکید است. (تفسیر نور ترجمه معانی قرآن دکتر مصطفی خرمدل).

تفسیر:

«وَحِيلَ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ مَا يَشْتَهُونَ» بین آنها و ایمان و بهشت حایل ایجاد میشود. «كَمَا فُعِلَ بِأَشْيَاعِهِمْ مِنْ قَبْلُ» انطوریکه با کافران ملت های پیشین که شبیه آنها بودند، عمل شد. «إِنَّهُمْ كَانُوا فِي شَكٍّ مُرِيبٍ ﴿٥٤﴾». آنها در دنیا در

مورد حساب و عذاب روز قیامت در شک و تردید بودند. (و زندگی را پیوسته با ظن و گمان به سر برده‌اند و اینک چنین سرنوشتی باید داشته باشند). کلمه «مُرِيبٍ» برای تأکید است.

بدین منوال و بر این روال این سوره با این آهنگ تند و شدید با صحنه‌ای از صحنه‌های قیامت خاتمه می‌یابد، و مسأله‌ای را بیان می‌دارد که در این سوره بر آن تکیه و تأکید گردد. همان که در پایان هر مرحله‌ای و در لابلای هر مرحله‌ای گذشت. این سوره با همین مسأله آغاز گردیده است و با همین پایان تند و شدید پایان می‌گیرد.

و من الله التوفیق

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سوره فاطر

جزء ۲۲

سوره فاطر در مکه نازل شده و دارای چهل و پنج آیه و پنج رکوع است.

وجه تسمیه:

این سوره به «سوره فاطر» مسمی و مشهور میباشد؛ زیرا این اسم گرانقدر و صفت زیبا در سرآغاز آن آمده است و به معنی ابداع و ایجاد بدون مثال و نمونه قبلی است. این افاده نشان دهنده عظمت خدای ذوالجلال، قدرت آشکار و آفرینش شگفت انگیز اوست. خدای ایکه فرشتگانی را با آن ساختمان شگفت انگیز خلق و ابداع کرده است.

نام دیگر این سوره به دلیل این که از همان آغاز از فرشتگان، که پیام میان الله متعال و پیامبران اند، نام می برد، سوره «ملائکه» نام دارد.

محتوای سوره:

سوره فاطر قبل از هجرت پیامبر اسلام محمد صلی الله علیه و سلم «به مدینه» نازل شد و همان هدف کلی را دنبال میکند که آیات مکی به آن می پرداختند که غالباً اولین هدف از بعثت پیامبران را بررسی می کنند و آن عبارت است از مسایل عقیدتی یعنی «دعوت به سوی یگانگی الله، و اقامه دلیل بر وجود خداوند متعال و از میان برداشتن بنیان شرک و پاکیزه کردن قلوب از پستی ها و آراستن آن به مکارم اخلاق».

- در آغاز سوره دربارهی خالق مُبدِع سخن به میان آمده است که کائنات را هستی داده و فرشتگان و انسان و جن را خلق کرده است. و برای اثبات زنده

شدن و وقوع حشر و نشر، دلیل اقامه کرده و این دلایل را از صفحات کتاب هستی برگرفته است، از زنده شدن زمین به سبب نزول باران، بعد از اینکه خشک و مرده شده بود، و به بیرون آمدن میوه ها و پشت سرهم آمدن شب و روز، مراحل خلق انسان، فرورفتن شب در روز و سایر دلایل دال بر قدرت و یگانگی خداوند متعال.

- و تفاوت فراوان مؤمن و کافر را یادآور شده و برای آن دو به نابینا و بینا و تاریکی و نور و سایه مثال زده است.

- و برای اثبات قدرت خداوند متعال به گوناگونی میوه جات و دیگر مخلوقات از قبیل انسان و حیوان و اختلاف اشکال کوه ها، سنگ ها، و گونه های آن از قبیل سفید و سیاه و سرخ، استدلال کرده است که تمام آنها گویای عظمت خدای یگانه و مقتدرأند.

- بعد از آن اعلام کرده است با نزول این کتاب وزین که فضایل دیگر کتب خداوند لایزال را در بردارد، امت محمدی وارث شریف ترین رسالات آسمانی شده است. پس از آن ملت را به سه گروه تقسیم کرده است: «مُقَصِّر، مُحْسِن و پیشتاز در خیرات».

- و سوره باسرزنش مشرکین در مورد پرستش بت ها و سنگ ها خاتمه یافته است.

تعداد آیات، کلمات و حروف:

تعداد آیات سوره طوریکه در فوق هم یاد آور شدیم به چهل و پنج آیه و تعداد کلمات آن به هفت صد و هفتاد میرسد. تعداد حروف این سوره به سه هزار و صد و سی حرف میرسد.

(لازم به تذکر است که اقوال علماء در تعداد کلمات و حروف سوره فاطر مختلف بوده که شما میتوانید تفصیل این مبحث را در سوره طور تفسیر (احمد) مطالعه فرمایید.)

ارتباط این سوره به سوره قبلی:

چون خداوند سبحان سوره سبأ را به ردّ اهل شرک، اهل شک و اهل عناد پایان داد، سوره فاطر را به ذکر کمال قدرت، وحدانیت و دلایل توحیدی افتتاح نمود.

یعنی اینکه؛ هر دو سوره با حمد پروردگار شروع میشود. و طوری که در فوق متذکر شدیم: چون پایان سوره ی سبأ اشاره به نابودی دشمنان دین الله دارد، پس مناسب است، حمد الله متعال را به دنبال آن به جای آورد.

سایر خصوصیات این سوره:

سوره فاطر یکی از پنج سوره ای است که با عبارت «الحمد لله» آغاز شده است. این سوره ها عبارت اند از: فاتحه، انعام، کهف، سبأ، فاطر که همه ای آنها جزء سوره مکی هستند.

همچنین سوره فاطر از سوره مثنی می باشد. مثنی سوره هایی هستند که بعد از سوره مثنی قرار گرفته اند و زیر صد آیه دارند مانند اینکه سوره مثنی مبادی باشند و توالی آن مثنی آن فرض شده اند. (زاد المسیر فی علم التفسیر، جلد ۴، صفحه ۱۴۱)

سوره های مثنی عبارتند از: سوره احزاب، حجّ، قصص، نمل، نور، انفال، مریم، عنکبوت، روم، یس، فرقان، حجر، رعد، سبأ، فاطر، ابراهیم، ص، محمد، لقمان و زمر. {التمهید فی علوم القرآن، جلد ۱، صفحه ۳۱۳}

ترجمه و تفسیر سوره «فاطر»

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خدای بخشاینده و مهربان

الْحَمْدُ لِلَّهِ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ جَاعِلِ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا أُولَى أَجْنَحَةٍ مثنى
 وَثَلَاثَ وَرُبَاعَ يَزِيدُ فِي الْخَلْقِ مَا يَشَاءُ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿١﴾
 همه ستایش‌ها سزاوار پروردگاری است که آفریننده آسمان‌ها و زمین است
 (ذاتی که) فرشتگان را پیام‌آوران قرار داده است که دارای بال‌های دوگانه و
 سه‌گانه و چهارگانه‌اند. هر چه بخواهد در آفرینش می‌افزاید، چون الله بر هر
 چیز قادر است. (۱)

«فاطر» خالق و ایجادکننده. مُخْتَرَع. مُبْدِع. آفریننده بدون مُدَل و اَلْكَو به
 معنای آفریدن ابتکاری است (ملاحظه شود سوره‌های: انعام آیه ۱۴، یوسف
 آیه ۱۰۱، ابراهیم آیه ۱۰).

اصل کلمه فاطر از «ف ط ر» در لغت به معنای شکاف طولی است؛ یعنی
 چیزی را از درازا بریدن، (المفردات فی غریب القرآن) با این معنا، می‌توان
 دقت ظریفی را از تعبیر قرآن به دست آورد و آن اینکه آفرینش موجودات به
 مانند این بوده که نور هستی و وجود؛ ظلمت و عدم را شکافته و از درون آن
 به بیرون آمده است.

«جَاعِلٍ»: سازنده، قرار دهنده. (ملاحظه شود سوره‌های: بقره آیات ۳۰ و ۱۲۴،
 آل عمران آیه ۵۵، قصص آیه ۷).

«مَلَائِكَةٍ» ملائکه: موجودات با شعور غیر مادی که الله تعالی آفریده و پیوسته
 در فرمان الله‌اند: «وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا سُبْحَانَهُ بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ ﴿٢٦﴾»

لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَ هُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ ﴿٢٧﴾. (و کفار) گفتند: خداوند رحمان (فرشتگان را برای خود) فرزند گرفته است! منزّه است او، بلکه (فرشتگان) بندگانی گرامی هستند. (فرشتگان) در کلام بر او سبقت نمی گیرند و (تنها) به فرمان او عمل می کنند).

اکثریت مفسران بدین باور اند که ملک (بر وزن شرف) از الوک مشتق است که به معنی رسالت می باشد.

«جَاعِلِ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا»: خداوندی که فرشتگان را به عنوان فرستادگانش موظف داشت تا وحی اش را به انسان های برگزیده اش برسانند و امر و نهی اش را فرود آورند، ابن جوزی میفرماید: آنان را برای هر کاری که بخواهد نزد پیامبران می فرستد. (زاد المسیر ۶/۴۷۳)

«أُولَىٰ أجنحةٍ مثنى و ثلاث و رباعٍ»: از جمله قدرت بی نهایت الله تعالی این است که برای فرشتگان بال های متعددی: دو بال، سه بال، چار بال یا بال های بیشتر از این بخشیده تا به وسیله آن ها در آسمان پرواز کنند و رسالت الهی را به بندگانش برسانند. (تفصیل موضوع را میتوان در تفسیر قرطبی ۳۱۹/۱۴ مطالعه فرماید).

حکمت اینکه فرشتگان دارای بال های متعددی است، روشن است زیرا آنها مسافت آسمان تا زمین را بارها طی می کنند، و آن، زمانی انجام می گیرد که به آنها نیروی سرعت سیر عنایت گردد و آن، در صورت پرواز کردن میباشد. پیامبر صلی الله علیه و سلم در شب اسراء دید جبرئیل دارای شش صد بال است که فاصله بین هر دو بال آن از مشرق تا مغرب بود. (قرطبی ۳۱۹/۱۴). امام مسلم این حدیث را از ابن مسعود روایت کرده است.

و قتاده گفته است: «يَزِيدُ فِي الْخَلْقِ مَا يَشَاءُ» به معنی برآزندگی و زیبایی چشمان، و بینی قشنگ و شیرینی دهان می باشد.

(امام قرطبی در تفسیر خویش (۳۲۰/۱۴) می نویسد این آیه عام است و هر افزایشی را شامل میشود از قبیل: طول قد، رخسار معتدل، عقل ژرف، شیرینی سخن و کلام و دیگر ویژگی هایی که غیر قابل حصراند.)
«إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»: اوتعالی به هر کاری تواناست، هیچ امری بر او دشوار نیست و هیچ چیزی از فرمان کونی اش سرپیچی نمی کند.

مفهوم داشتن ایمان به فرشتگان:

ایمان داشتن به فرشتگان، اعتقاد محکم به این امر است که خداوند فرشتگان را از نور آفریده که فطرتاً برای طاعت و پرستش آفریده شده اند. طوریکه در فوق هم متذکر شدیم: «ملائکه هر چه خداوند متعال به آنها امر میکند نافرمانی نمی کنند و هر چه امر میشوند انجام میدهند». شب و روز به ذکر و تسبیح خداوند متعال عز و جل، مشغولند و هیچگاه خسته و ملول نمی شوند. تعداد شان را جز پروردگار کسی نمی داند، و خداوند متعال آنانرا به اعمال و وظایف مختلفی مکلف فرموده است.

ایمان به فرشتگان:

قابل یاد آوری است که: ایمان به فرشتگان دومین رکن از ارکان ششگانه ایمان است که به غیر آن نه ایمان کسی کامل، و نه قبول می گردد. مسلمانان در وجوب ایمان به فرشتگان اجماع کرده اند. پس اگر کسی از وجود آنان یا وجود بعضی از آنان که خداوند متعال آنها ذکر فرموده، منکر شود، بدون شک کافر گردیده و با قرآن، سنت و اجماع امت مخالفت کرده است.
چگونگی ایمان به فرشتگان ایمان به فرشتگان هم مجمل و هم مفصل است.

ایمان مجمل: چند چیز را در بر می گیرد از جمله:

اول: اقرار به وجود آنان، و اینکه آنان مخلوقی از مخلوقات خداوند هستند که آنان را برای پرستش خود آفریده و اینکه وجود آنان حقیقی است، و اینکه ما آنانرا نمی بینیم دلیل نیست که آنها وجود نداشته باشند، چقدر بسیارند مخلوقات کوچکی که حقیقتاً در جهان وجود دارند ولی ما آنها را به چشم انسانی نمی بینیم.

ماده آفرینش فرشتگان:

خداوند متعال چنانکه جنیان را از آتش و آدم را از خاک آفریده، فرشتگان را از نور آفریده است و آفرینش فرشتگان قبل از آفرینش آدم بوده است. در حدیث آمده است که: «خُلِقَتِ الْمَلَائِكَةُ مِنْ نُورٍ وَخُلِقَ الْجَانُّ مِنْ مَارِجٍ مِنْ نَارٍ وَخُلِقَ آدَمُ مِمَّا وُصِفَ لَكُمْ». یعنی «فرشتگان از نور و جنیان از آتش شعله ور و آدم از آنچه برایتان توصیف گردید آفریده شده اند». (صحیح مسلم).

صفات فرشتگان:

فرشتگان مخلوقاتی واقعی هستند که اجسام حقیقی دارند و صفات خلقی و خلقی خاص به خود را دارند. از جمله:

الف: جُئِه و توانایی:

از نظر آفرینش بسیار بزرگ و از نظر ضخامت بسیار تنومندند، خداوند متعال فرشتگان را به اشکال بزرگ و نیرومندی آفریده است که با مسؤولیت های مهمی که خداوند آنان را بدان مکلف نموده سازگاری دارد.

ب: شکل و قیافه:

فرشتگان بال دارند. خداوند متعال برای فرشتگان از یک تا صدها بال آفریده که جز خداوند متعال کسی تعداد دقیق آنها را نمیداند، چنانکه رسول الله

صلی الله علیه وسلم، جبریل علیه السلام را با چهره حقیقی آن دیدند که ششصد بال داشت و تمام اُفق را پوشیده بود.

در این خصوص خداوند متعال میفرماید: «الْحَمْدُ لِلَّهِ فَاطِرِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ جَاعِلِ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا أُولَىٰ أَجْنِحَةٍ مَّثْنَىٰ وَثُلَاثَ وَرُبْعَ يَزِيدُ فِي الْخَلْقِ مَا يَشَاءُ» [فاطر: ۱]. «ستایش خدای را است، پدید آورنده آسمان ها و زمین، (کسی که) فرشتگان را پیام آوران دارای بال های دوگانه و سه گانه و چهارگانه گرداند، هر چه بخواهد در آفرینش می افزاید».

ج: نیازها:

فرشتگان به آب و غذا نیاز ندارند. خداوند متعال فرشتگان را طوری آفریده که به آب و غذا محتاج نیستند، و نه ازدواج می کنند و نه فرزند می آورند.

د: درک و شعور:

فرشتگان عاقل و دارای قلب هستند، با خداوند سخن گفته اند و خداوند نیز با آنها سخن گفته است، و با حضرت آدم و دیگر پیامبران علیه السلام نیز سخن گفته اند.

ه: قدرت هنر نمایی:

فرشتگان توانائی دارند که جز شکل اصلی، خود را به هر شکل دیگری در آورند، خداوند به فرشتگان قدرت داده که خود را به شکل مرد در آورند، در این امر ردّ بر بت پرستان است که مدعی بودند که فرشتگان دختران خدایند. ما نمی دانیم که آنان چگونه نقش انسان را بازی می کنند اما بقدری دقیق عمل می کنند که مشکل است فرق آنان با انسان تشخیص داده شود.

و: سر انجام، مرگ:

همه فرشتگان از جمله ملک الموت در روز قیامت می میرند، سپس برانگیخته میشوند تا اعمالی که خداوند آنان را بدان مأمور ساخته انجام دهند.

ز: عبادت و پرستش:

فرشتگان نیز خداوند را می پرستند و پرستش آنان عبارت است از: نماز، دعا، ذکر، رکوع، سجده، ترس، محبت و غیره.

از چگونگی عبادت فرشتگان می توان حالات ذیل را نام برد:

۱- دوام و استمرار و عدم خستگی.

۲- اخلاص و یکسویی برای خداوند متعال.

۳- طاعت مستمر و پاکی از گناه، زیرا از گناه و نافرمانی معصوم اند.

۴- کثرت عبادت همراه با تواضع و شکستگی در برابر خدا. چنانکه خداوند متعال میفرماید: «يَسْبَحُونَ لَّيْلًا وَالنَّهَارَ لَا يَفْتُرُونَ ﴿٢٠﴾ [الأنبياء: ٢٠]. «شب

و روز تسبیح میگویند، سستی نمی ورزند».

۵- مسئولیت فرشتگان:

خداوند مسئولیت های فراوانی به دوش آنان گذاشته است، از جمله به بعضی از این مسئولیت ها اشاره می کنیم:

۱- حاملان عرش.

۲- مأمور به انزال وحی بر پیامبران علیهم السلام

۳- نگهبانان بهشت و دوزخ.

۴- مأمور بر ابر، باران و گیاه.

۵- مأمور بر کنترل کوهها.

۶- مأمور بر دمیدن در صور.

۷- مأمور نوشتن اعمال انسان ها.

۸- مأمور حفاظت انسان ها، ولی هر گاه خداوند امری را در باره کسی مُقَدَّر کرده باشد آنها رهایش می کنند و آن امر واقع می شود.

- ۹- مأمور به همراهی انسان و دعوت وی به کارهای خیر.
- ۱۰- مأمور به نطفه در رحم مادر، و دمیدن روح در انسان، و نوشتن روزی و عمل، و اینکه فلان انسان بدبخت است یا خوشبخت.
- ۱۱- مأمور به قبض روح انسان در هنگام مردن.
- ۱۲- مأمور بازجویی در قبر و آنچه که از نعیم یا عذاب بر آن مرتب می شود.
- ۱۳- فرشتگانی که مأمور رساندن سلام امت به رسول الله صلی الله علیه و سلم هستند.

لذا بنده مسلمان برای سلام کردن خدمت رسول گرامی صلی الله علیه و سلم لازم نیست که حتماً سفر کند و خدمت ایشان برسد، بلکه از هر جایی که درود و سلام بفرستد فرشتگان سلام او را به پیامبر صلی الله علیه و سلم میرسانند. و سفر به مدینه منوره اساساً به نیت نماز در مسجد حضرت اش صلی الله علیه و سلم است.

فرشتگان مسؤولیت های بسیار دیگری نیز دارند که آنچه ذکر کردیم مشهورترین آنها است. دلیل آنچه عرض کردیم این آیات کریمه است که خداوند متعال میفرماید: «الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَمَنْ حَوْلَهُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَيُؤْمِنُونَ بِهِ وَيَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ آمَنُوا» (غافر: ۷). «کسانی که عرش را حمل می کنند و آنان که پیرامون آن (عرش) هستند با ستایش پروردگارشان تسبیح می گویند و به او ایمان دارند و برای مؤمنان آمرزش می خواهند».

۶- حق فرشتگان بر انسانها:

الف: ایمان آوردن به آنان.

ب: محبت و تعظیم و ذکر فضائل آنان.

ج: دوری از آنچه که فرشتگان ناپسند می دارند، چون از هر چه که انسان ها ناراحت می شوند آنها نیز ناراحت می شوند.

ثمره ایمان به فرشتگان:

- الف: تحقق ایمان، زیرا ایمان جز با، باور داشتن به فرشتگان کامل نمی شود.
- ب: با قدرت و عظمت پروردگار متعال آشنا شدن، زیرا عظمت مخلوق دلیل بر عظمت خالق است.
- ج: رشد و تقویت ایمان در قلب بنده مسلمان، زیرا آشنایی با حالات و صفات و مسؤولیت آنان ایمان را زیاد می کند.
- د: احساس اطمینان و آرامش، زیرا که مؤمن وقتی بداند که خداوند فرشتگانی را برای حفاظت او مکلف فرموده، احساس آرامش می کند.
- ه: محبت با فرشتگان، چون وقتی انسان مؤمن بفهمد که فرشتگان به کامل ترین وجه پروردگار متعال را می پرستند و برای مؤمنین طلب آمرزش میکنند، طبیعی است با آنها محبت پیدا می کنند.
- و: ناپسند داشتن کارهای زشت و ناپسند، و گناهان.
- ز: و شکر خداوند سبحان بر این همه لطف و عنایتی که به بندگانش فرموده، که این همه فرشته را مأمور کرده که از او حفاظت کنند، اعمالش را بنویسند و مشکلات عدیده دیگر او را برطرف کنند.
- (برای تفصیل مراجعه فرماید به کتاب: ارکان ایمان، مرکز تحقیقات علوم اسلامی، پوهنتون اسلامی، مدینه منوره، (جدی) ۱۳۹۴ شمسی، مطابق ربیع الأول، ۱۴۳۷ هجری).
- خواننده گان محترم!
- در آیات متبرکه (۱ الی ۴) در مورد قدرت و بی همتایی پروردگار و یادآوری برخی از نعمت هایش، بحث بعمل آمده است.

مَا يَفْتَحُ اللَّهُ لِلنَّاسِ مِنْ رَحْمَةٍ فَلَا مُمْسِكَ لَهَا وَمَا يُمْسِكُ فَلَا مُرْسِلَ لَهُ مِنْ بَعْدِهِ
وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿٢﴾

چون الله رحمتی را برای مردم بگشاید، باز دارنده ای برای آن نیست، و چون باز دارد، بعد از او فرستنده ای برایش وجود ندارد، و او توانای شکست ناپذیر و با حکمت است. (۲)

آنچه را پروردگار با عظمت از نعمت های ظاهری و باطنی مانند اموال و فرزندان، باران، سلامتی و تندرستی، علم و دانش، هدایت و فهم امور، قبول حق و سایر چیزها برای بندگانش عطا کرده کسی توان منع آنها را ندارد و هیچ کس قادر به بازداشتن رحمت او تعالی نیست.

به قولی معنی آیه این مبارکه اینست که: پیامبران علیهم السلام رحمتی برای مردم فرستاده شده اند و جز الله تعالی کسی بر فرستادن شان قادر نیست.

در حدیث شریف به روایت مُغیره بن شُعْبَه (رض) آمده است: چون رسول الله صلی الله علیه وسلم از نماز خویش فارغ می شدند، می گفتند: «لا إله إلا الله وحده لا شریک له، له الملك وله الحمد وهو على كل شيء قدير» آنگاه می گفتند: «اللهم لا مانع لما أعطيت ولا معطي لما منعت ولا ينفع ذا الجد منك الجد». «بارخدا یا! آنچه که تو بدهی، هیچ بازدارنده ای برای آن نیست و آنچه که تو بازداری، هیچ دهنده ای برای آن نیست و صاحب تلاش و کوشش را در برابر تو، کوشش و تلاش وی هیچ سودی نمی بخشد». «و اوست غالب با حکمت» پس در ملک خویش هرگونه که خواهد تصرف می کند، می دهد و باز می دارد، خرد و حقیر ساخته و بلند و برتر می گرداند، گرامی می دارد و ذلیل می سازد لذا هیچ کس بر حکم وی پی جوئی و چون و چرایی نمی تواند بکند و هر کاری که انجام میدهد، آن کار مبتنی بر حکمت بالغه ای است.

«وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ» والله بزرگوار بر هر چیز مقتدر و در صنع خود حکیم است و بر مقتضای حکمت و مصلحت هر کاری را که بخواهد انجام میدهد. مفسران گفته‌اند: فتح و امساک عبارت است از منع و عطا، پس نفع و ضرر در قبضه‌ی قدرت اوست، عطا می‌کند و منع می‌کند.

در حدیث آمده است: «درست‌ترین و شایسته‌ترین چیزی که بنده گفته است و انگهی همگی ما بنده‌ی تو هستیم - این است: بار خدایا! آنچه را که عطا کرده‌ای هیچ‌کس آن را مانع نمی‌شود و آنچه را که منع کرده‌ای هیچ‌کس نمی‌تواند آن را بدهد، مال و ثروت دنیا انسان را نجات نمی‌دهد بلکه عمل صالح او را نجات می‌دهد. (بخشی از حدیثی است که امام مسلم در «صحیح» خود آن را روایت کرده است).

خواننده گان محترم!

در آیه مبارکه در یافتیم که رحمت الهی قبل از قهر اوست. زیرا (کلمه «یَفْتَح» قبل از «يُمْسِكُ» آمده است).

دادن‌ها و گرفتن‌های الله تعالی، همراه با حکمت است. و نعمت‌های الهی، دارای خزاینی است که گوشه‌ای از آن به روی انسان باز می‌شود. باید گفت که: چشم دوختن و انتظار کمک و مساعدت به غیر الله تعالی بیهوده است، اگر او نخواهد هیچ قدرتی کارائی ندارد. باید متیقن باشیم که: اراده‌ی الله تعالی خلل ناپذیر است.

يَا أَيُّهَا النَّاسُ اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ هَلْ مِنْ خَالِقٍ غَيْرِ اللَّهِ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَأَنَّى تُؤْفَكُونَ ﴿٣﴾

ای مردم! نعمت خدا را بر خودتان یاد کنید. آیا جز خدا آفریننده‌ای هست که از آسمان و زمین شما را روزی دهد؟ هیچ معبودی جز او نیست، پس با این حال چگونه (از حق) برگردانیده می‌شوید. (۳)

یعنی اینکه ای انسان ها! خدا را در مقابل نعمت های بی حد و حصری که به شما عطا کرده است، با شکر گزاری قلب و زبان و خدمت گزاری اعضای وجود برای طلب استمرار و دوام و افزایش، نعمت هایی چون آفرینش آسمان ها و زمین، فرستادن پیامبران علیهم السلام، افزودن در خلق و گشادن درهای رزق و روزی از نعمت خداوند متعال بر خویشان یاد آورید.

مفسر زمخشری میفرماید: منظور از ذکر نعمت، ذکر آن با زبان نیست بلکه منظور آن است که کفران نعمت نشود و با شناسایی حقش، شکر آن را به جا آورده شود، و بدان مقرومعترف بود، و از صاحبش اطاعت گردد. همان گونه که کسی به دیگری که امکانات فراوانی را برای او فراهم کرده است، میگوید: «نیکی های مرا به یاد بیاور» (تفسیر کشاف ۴۷۱/۳).

«يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ» حال اینکه فقط او به بندگانش نعمت عطا می کند، پس آیا غیر از خدا خالق هست که از آسمان و زمین به شما روزی بدهد؟ همو به آنان روزی عطا می کند، فقط اوست که از آسمان باران نازل می کند، و نبات را در زمین می رویاند. پس چگونه بت هایی را شریک او قرار می دهید که نه چیزی را خلق می کنند و نه جاننداری را روزی می دهند؟ از این رو بعد از آن گفته است: لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ جَزَّ خدای یگانه و یکتا معبود و پروردگاری نیست.

«فَأَلِّئِ تَوْفِئُونَ» پس بعد از این بیان و دلیل روشن چگونه به سوی پرستش بت ها منحرف میشوید؟ منظور یادآوری نعمت های خدا به انسان و اقامه ی حجت بر مشرکین است.

ابن کثیر گفته است: خدا بندگان را متذکر شده و آنان را به استدلال بر یگانگیش راهنمایی کرده است؛ یعنی استدلال میکند و میگوید: چون خدای

یگانه من هستم پس فقط باید مرا پرستید. و همان طور که در خلق و ایجاد و اعطای روزی مستقل و منفرد است، همان طور هم باید در پرستش منفرد باشد و هیچ چیز را اعم از بت و غیره شریک او قرار ندهید. (مختصر ۱۳۹/۳).

وَإِنْ يَكْذِبُوكَ فَقَدْ كَذَّبَتْ رُسُلٌ مِنْ قَبْلِكَ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ ﴿٤﴾

اگر تو را تکذیب می کنند [اندوهگین مباش] یقیناً پیش از تو هم پیامبرانی تکذیب شده اند. و همه امور به خدا بازگردانده میشود. (۴).

در این آیه مبارکه به پیامبر صلی الله علیه وسلم تسلی داده میشود که: ای پیامبر! اگر این مشرکان تو را تکذیب می کنند، افسرده خاطر مباش، این روش و قاعده‌ی پیامبران پیشین است که تا فرارسیدن یاری ما تکذیب شده‌اند و آزار دیده‌اند، پس آنها را الگوی خود قرار بده، پس تو هم مانند آن پیامبران صبر و استقامت را پیشه کن. و حتماً خدا تو را بر آنان پیروز و غالب می کند.

«وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ» و سرانجام کار تو و کار آنها نزد خدا می باشد همه امور به او تعالی باز می گردد تا از اعمال همه مردم حساب گرفته برای مؤمنان پاداش نیکو دهد و کافران را به عذاب گرفتار سازد.

در این آیات مبارکه خداوند متعال برای کافران که آیات الهی را مسخره کرده و قرآن عظیم الشان را سحر نامیدند، وعید شدیدی می دهد و به آنها روزی سخت و مصیبت بار را وعده می دهد.

وعد و وعید:

«وعد» در لغت به معنی عهد می باشد. و در اصطلاح عبارتست از تعهد کردن به انجام امری، خواه آن امر خیر باشد یا شرّ و اختصاص پیدا کردن به یکی از آنها بواسطه قرینه، معین می شود.

«وعید» که از وعد گرفته شده خبری است که فقط در وعده شرّ و تهدید استعمال می گردد.

تفاوت وعد با وعید:

مهمترین تفاوتی که بین این دو کلمه وجود دارد تفاوت از ناحیه استعمال است و آن این است که: «وعد» هم در وعده خیر و هم در وعده شر بکار میرود ولی «وعید» و «ایعاد» فقط در وعده شر استعمال می شود.

فرق دیگری که بین «وعد» و «وعید» وجود دارد در تخلف پذیری آنهاست چرا که: خُلف وعده قبیح است زیرا مستلزم وقوع کذب از طرف خداوند است و صدور آن از خداوند محال است، ولی خُلف وعید در مواردی، نه تنها قبیح نیست بلکه حُسن هم دارد چون این کار نوعی اظهار کرم است.

وعده از راه تفضل خداوند متعال بر بندگان است نه استحقاق بندگان زیرا مؤمن هر چه ایمانش کاملتر باشد و اعمال صالحه او زیادتر باشد، نمی تواند شکر کوچکترین نعمت الهی را اداء نماید تا مستحق دریافت آن وعده ها گردد ولی وعید از راه استحقاق عباد است و خداوند زائد بر استحقاق، کسی را عذاب نمی کند بلکه چه بسا عفو نموده و گذشت می کند.

خواننده گان محترم!

همه انبیاء الهی در طول تاریخ، مخالف و دشمنان بخود داشته اند و تکذیب حق، شیوهی دائمی کفار که در مقابل پیامبران بکار می برند.

واضح است که در طول تاریخ این حوادث و شیوه کاری کفار تکرار شده و میشود. کفار با شخص کاری ندارند، آنان در مخالفت با راه و هدف میباشند، هر کس ندای حق را بلند کند مورد تکذیب قرار میگیرد. ولی باید با تمام صراحت گفت که: تکذیب مردم، ضربه و ضرری به حقانیت وحی رسانده نمیتواند، تکذیب شدگان پیش از تو همان فرستادگان ما بودند. الله تعالی با زیبای میفرماید: مخالفان حق بدانند که لجاجت های آنان فراموش و رها نمیشود.

خواننده گان محترم!

در آیات متبرکه (۵ الی ۸) درمورد: اندرز و راهنمایی، دوری از شیطان، مکافات ها و مجازات های آن بحث بعمل آمده است.

يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فَلَا تَغُرُّكُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَلَا يَغُرُّكُم بِاللَّهِ
الْعُرُورُ ﴿٥﴾

ای مردم! بی تردید وعده الله [درباره قیامت] حق است، پس این زندگی دنیا [زود گذر،] شما را نفریبد و شیطان فریبکار شما را در باره الله نفریبد. (۵).

«وَعْدَ اللَّهِ»: وعده هائی همچون: قیامت، حساب و کتاب، بهشت و دوزخ.

ای مردم! آنچه را خداوند متعال از زنده شدن بعد از مرگ و برپایی قیامت حساب و کتاب، بهشت و دوزخ برای شما وعده داده شده است همه آنان حق و ثابت و بدون تخلف است و حتماً تحقق می پذیرد. یعنی اینکه: قیامت آمدنی است و یقیناً همه مخلوقات بدربار عظیم عدالت و انصاف کردگار متعال حاضر شدنی هستند.

وجه زیبا میفرماید: «فَلَا تَغُرُّكُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا» زندگی دنیا با زرق و برق و لذت های شهوانی اش شما را از یاد آخرت مشغول و منصرف نکند.

بر این جاه و جلا و عیش و نشاط فانی غره مشوید! و فریب شیطان دغا باز مشهور را مخورید! چون او دشمن ازلی شماست گاهی مشوره خوب بشما نمیدهد بلکه همیشه کوشش دارد تا همراه خود شما را هم بدوزخ ببرد حیل های گوناگون به کار برده شما را از طرف خدا (ج) و آخرت دائماً غافل خواهد ساخت بنابر آن بر شما لازم است که هوشیار باید بود که: شیطان رانده شده شما را از طاعت پروردگار باز ندارد؛ زیرا شیطان بسیار فریب دهنده است، گناهان را محبوب تان می سازد و طاعات را در نظر شما بد نمایش می دهد.

سعید بن جبیر میفرماید: «فریفته شدن به زندگی دنیا این است که مشغولیت به نعمت‌ها و لذت‌های آن، انسان را از عمل آخرت به خود گرفتار سازد». ابن کثیر گفته است: یعنی به وسیله‌ی این گل ناپایدار از آن حیات جاویدان غافل نشوید. (مختصر ۱۳۹/۳).

«وَلَا يَغُرُّكُم بِاللَّهِ الْغُرُورُ» و شیطان بامبالغه در حيله و نیرنگ شمارا فریب ندهد. به این که به شما بگوید: بی پروا باشید! زیرا قطعاً خداوند به سبب فضلی که دارید، یا به سبب این که رحمت وی بر شما وسیع و گسترده است، از شما درمیگذرد و بر شما می‌آمزد پس به سوی گناهان شتاب کنید. هستند انسانهای که با زرق و برق مادی دنیا فریب میخورند، ولی هستند گروهی زرق و برق دنیا آنان را فریب داده نمی‌تواند، بلکه شیطان فریبکار منحرفشان می‌نماید. یگانه و بهترین راه و وسیله همانا ایمان داشتن به معاد، است که بازدارنده از فریب دنیا است. و در این هیچ جای شکی نیست که: وعده‌های الهی حق است، ولی وعده‌های شیطان پوچ و فریبنده.

إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمْ عَدُوٌّ فَاتَّخِذُوهُ عَدُوًّا إِنَّمَا يَدْعُو حِزْبَهُ لِيَكُونُوا مِنْ أَصْحَابِ السَّعِيرِ ﴿٦﴾

در حقیقت شیطان دشمن شماست شما [نیز] او را دشمن گیرید. جز این نیست که او پیروان خود را دعوت می‌دهد تا از دوزخیان باشند. (۶)

ای انسان! شیطان از روز اول دشمنی خویش با شما اعلان داشته، و از جمله دشمنان سر سخت شما بشمار می‌رود، از یاد نباید برد که دشمنی شیطان با شما، دشمنی قدیمی است، دشمنی یک روزه نیست، بناءً شما هم برای دشمنی با او آمادگی لازم اتخاذ نماید و از فتنه‌هایش باید جداً در حذر باشید، و از او اطاعت نکنید.

در حدیثی شریفی رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده اند: «برای شیطان خطرهای است که آن را در قلب فرزند آدم می افکند و برای فرشته نیز خطرهای است؛ خطر شیطان عبارت است از: وعده دادن به شر و تکذیب حق و خطر فرشته عبارت است از: وعده دادن به خیر و تصدیق به حق».

«إِنَّمَا يَدْعُوا حِزْبَهُ لِيَكُونُوا مِنْ أَصْحَابِ السَّعِيرِ»: هدف و پروگرام شیطان اینست که: پیروانش را به آتش مشتعل و سوزان و کباب کننده‌ی صورت و پوست دراندازد، و جز این هدفی دیگری ندارد، پس آیا شایسته است انسان عاقل از شیطان لعین پیروی نماید و خواستش را برآورده کند؟

امام طبری میفرماید: فقط پیروانش را فرا میخواند تا در آتش سوزان و زبانه کش جهنم، برای همیشه بمانند. (تفسیر طبری ۷۸/۲۲).

الَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ
وَأَجْرٌ كَبِيرٌ ﴿٧﴾

کسانی که (با پیروی از شیطان) کفر ورزیدند، عذاب سختی برای آنان خواهد بود، و کسانی که ایمان آورده و کارهای نیک انجام داده اند، برای آنان آمرزش و پاداشی بزرگ است. (۷)

در این هیچ جای شکی نیست: آن‌عه از کسانی که الله تعالی و پیامبرانش را انکار کرده اند عذابی دائمی و سختی در آتش دوزخ برای شان آماده شده است.

ولی آن‌عه از کسانی که ایمان و عمل صالح را با هم دارند، «لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَ أَجْرٌ كَبِيرٌ» در نزد الله بخشودگی و پاداشی بزرگ یعنی بهشت دارند. علت این که ایمان را با عمل صالح قرین کرده و آورده، این است که نشان دهد آن دو از هم جدا شدنی نیستند؛ زیرا ایمان یعنی تصدیق با قول و عمل.

و آنچه که انسان را از قیامت غافل می سازد، دنیا و شیطان مکار و فریبنده است.

نباید فراموش کنیم که: داشتن تزکیه به نفع خود انسان، که با آن ادای نماز و تقوا حاصل می شود. احتمالاً فایده تزکیه را انسان بدست آورده نتواند، ولی به صورت قطع و به صورت حتمی سود و فایده، آنرا ان شا الله در آخرت دریافت خواهند فرمود.

أَفَمَنْ زُيِّنَ لَهُ سُوءُ عَمَلِهِ فَرَآهُ حَسَنًا فَإِنَّ اللَّهَ يَضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ
فَلَا تَذْهَبْ نَفْسُكَ عَلَيْهِمْ حَسْرَاتٍ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا يَصْنَعُونَ ﴿٨﴾

آیا کسی که بدی عملش در نظرش آراسته جلوه داده شده است، و لذا آن را نیک می بیند [مانند کسی است که خداوند هدایتش کرده باشد] بی گمان خداوند هر کس را که خواهد گمراه میکند، و هر کس را که خواهد هدایت کند پس نباید خود را به سبب حسرت خوردن بر آنان هلاک سازی، البته الله به آنچه میکنند داناست. (۸)

یعنی: ای پیامبر! غم مخور و خود را از اندوه و حسرت خوردن بر استمرارشان به گمراهی و گناه، هلاک نساز زیرا این خود حق تعالی است که خواسته است تا آنان به سبب بد عملی خود گمراه شوند.

«إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا يَصْنَعُونَ» خدای عز و جل به عمل زشت و ناپسند آنها عالم است و آنان را در مقابل عملشان سزا می دهد. هرچند عمل درخفا انجام گیرد بر او پنهان نمی ماند.

هدایت و ضلالت:

قرآن عظیم الشأن در آیات متعددی مبحث هدایت و گمراهی را با تعابیر مختلف مورد بحث قرار داده است که البته ذکر همه ای در این بابت به ما کمک خواهد کرد تا به مفهوم کلی این موضوع بطور دقیق مطلع شویم:

۱- الله تعالى در سورة نحل آیه ۹۳ میفرماید: «و اگر الله می خواست به مشیت ازلی همه بشر را یک امت قرار می داد، و لیکن هر کس را بخواهد گمراه می کند و هر کس را بخواهد هدایت، و البته آنچه از نیک و بد کرده‌اید از همه سؤال خواهید شد.» «ولو شاء الله لجعلکم امة واحدة و لكن یضل من یشاء و یرهدی من یشاء و لتسئلن عما کنتم تعملون».

۲- در سورة کهف آیه ۱۷ میفرماید: «هر کس را الله هدایت کند او هدایت شده است، و هر کس را گمراه کند، پس هرگز برای او یاور و راهنما کننده نخواهی یافت.» «من یرهد الله فهو المهتد و من یضل فلن تجد له ولیاً مرشداً.»
 ۳- در سورة اعراف آیه ۱۸۶: میفرماید: «هر کس را خدا گمراه کند هیچ کس راهنمای او نباشد و چنین گمراه را خدا واگذارد تا در طغیان و ضلالت بماند.»
 «من یضل الله فلا هادی له و ینذرهم فی طغیانهم یعمهون.»

۴- در سورة (زمر آیه ۳۶-۳۷) میفرماید: «هر کس را الله گمراه کند دیگر او را هیچ راهنمایی نخواهد بود و هر کس را خدا هدایت کند، دیگر احدی نمی‌تواند او را گمراه کند.» «و من یضل الله فما له من هاد و من یرهد الله فما له من مضل»

برخی از مفسران در تفسیر آیه ۹۳ سورة نحل میگویند: «هدف این آیه مبارکه این است که خداوند متعال می‌تواند همه ایشان را از نظر هدایت و سعادت یک رقم خلق کند. و مقصود از اضلال بعضی و هدایت بعضی، اضلال و هدایت ابتدایی نیست، بلکه مجازاتی است؛ زیرا همه آنان چه گمراهشان و چه در راهشان همه هدایت ابتدایی دارند و آن کسی که خدا می‌خواهد گمراهش کند، کسی است که خودش راه ضلالت؛ یعنی معصیت را پیمود و پشیمان هم نمی‌شود و آن کس که خدا هدایتش کرده کسی است که هدایت فطری

خود را از دست نداده، و بر آن اساس زندگی می کند؛ یا همواره در طاعت است و یا اگر گناهی از وی سر زد توبه می کند و از راه گناه به صراط مستقیم و سنت الهی اش که تبدیل پذیر نیست بر می گردد.

در علم تفسیر آیات قرآن متمم یکدیگرند و بعضی از آیات بعض دیگر را تفسیر میکند. همان خدایی که فرمود: «يَضِلُّ مَنْ يَشَاءُ»؛ هر کس را بخواهد گمراه میکند، همان خدا هم فرمود: «و يَضِلُّ اللَّهُ الظَّالِمِينَ»؛ (ابراهیم، ۲۷) خدا ظالمان را گمراه میکند. یا «كَذَلِكَ يَضِلُّ اللَّهُ مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ مُرْتَابٌ»؛ خدا گمراه میکند کسی را که اسراف می کند.

(غافر آیه ۳۴) و یا «كَذَلِكَ يَضِلُّ اللَّهُ الْكَافِرِينَ»؛ (غافر آیه ۷۴) خدا کافران را گمراه میکند.

بنابر این درست است که به اصطلاح هر کس را خدا بخواهد گمراه می کند، ولی باید دانست چه گروه از بندگان در معرض گمراهی قرار می گیرند، خدا ظالمان و دروغ گویان، فاسقان، مسرفان و کافران و آنهایی را که در حالت اختیار نافرمانی می کنند گمراه می کند. پس مقدمه اضلال حق به دست بنده جاری میگردد. نیز در مقام هدایت هم شرایطی وجود دارد، اگر میفرماید: «يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ»؛ یعنی هر کس را بخواهد هدایت میکند، آیتی هم در مقام بیان شرایط هدایت وارد شده است که میفرماید: «و الَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا»؛ (عنکبوت، ۶۹). و آنان که در راه ما مجاهده کردند، آنان را هدایت میکنیم. و در آیات دیگر میفرماید: «ان الله لا يهدي القوم الفاسقين»، «لا يهدي القوم الكافرين»، «لا يهدي كيد الخائنين»، «لا يهدي من هو كاذب كفار»؛ و... یعنی خداوند از آنهایی که در مقام هدایت نیستند. هدایت را نفی میکند.

پس معلوم شد که برای صالحان و متقین هیچگاه گمراهی روا نیست و معاندان لجوج را هدایت شایسته نباشد.

گفتنی است که ارائه طریق از خالق است، و وظیفه مخلوق است راهی را که به او نشان داده می‌شود، در پیش گیرد تا به مقصود اصلی برسد، و اگر خود از جاده منحرف شد و بی راهه را در پیش گرفت، مسئولیت آن تنها بر خود او است. خداوند در قرآن میفرماید: «و الله یدعوا الی دارالسلام»؛ (یونس آیه ۲۵). یعنی الله همه خلق را به سر منزل سعادت و سلامت می خواند.

اگر به این آیات متبرکه با دقت توجه نمایم، کوچک‌ترین تردیدی باقی نمی‌ماند که الله متعال حالت اختیار و استقلال را به همه داده است که میفرماید: «انا هدیناه السبیل اما شاکراً و اما کفوراً»؛ (سوره انسان آیه: ۳) یعنی ما به حقیقت راه (حق و باطل) را به انسان نشان دادیم، حال خواهد هدایت پذیرد و شکر این نعمت گوید و خواه آن نعمت را کفران کند.

نتیجه اینکه الله متعال ظالمان، ستم‌گران، مجرمان و... را هدایت نمی‌کند. و اساساً این گروه خود در یک گمراهی آشکار هستند. که میفرماید: «من یعص الله و رسوله فقد ضلّ ضلالاً مبیناً»؛ (انفال، ۲۹). یعنی کسی که از دستورات خدا و رسولش سرپیچی کند، آشکارا در گمراهی است. پس هر کس مستحق هدایت باشد خدای تعالی او را به بهشت هدایت می‌کند و کسی نیست که بتواند او را برگرداند و آن کس را که مستوجب عذاب باشد و به سوی دوزخ کشاند کسی او را از شر عذاب نگاه ندارد. اما اهل و مستحق عذاب شدن و یا مستحق ثواب شدن مقدماً به دست انسان سپرده شده است.

شان نزول آیه ۸:

۸۹۶- جویبر از ضحاک از ابن عباس (رض) روایت کرده است: زمانی نبی اکرم صلی الله علیه وسلم فرمود: «اللهم أعز دینک بعمر بن الخطاب أو بأبي جهل بن هشام».

پروردگارا! دین خود را به عمر بن خطاب و یا ابو جهل بن هشام عزیز و نیرومند گردان، پس خدا (عمر) را هدایت کرد و ابو جهل به گمراهی و جهالت باقی ماند. سپس در باره آن دو آیه «أَفَمَنْ زُيِّنَ لَهُ سُوءُ عَمَلِهِ فَرَآهُ...» نازل شد. (اسناد این جداً ضعیف است به خاطر جویر زیرا او متروک است و ضحاک با ابن عباس ملاقات نکرده صحیح عموم آیه است اما از چند وجه آمده که پیامبر خدا به این چیز دعا کرد، این‌ها به مجموع قوی هستند. «کشف الخفا» ۱ / ۱۸۳ و ۱۸۴ و ۵۴۶).

خواننده گان محترم!

در آیات متبرکه (۹ الی ۱۴) در مورد و حدانیت پروردگار با عظمت در جهت اثبات زنده گردانیدن دوباره، بحث بعمل آمده است.

وَاللَّهُ الَّذِي أَرْسَلَ الرِّيحَ فَثَبِيرُ سَحَابًا فَسُقْنَاهُ إِلَىٰ بَلَدٍ مَيِّتٍ فَأَحْيَيْنَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا كَذَلِكَ النُّشُورُ ﴿۹﴾

و خداوند کسی است که بادها را می فرستد که ابری را بر می انگیزد، آنگاه آن را به سوی سرزمینی مرده رانندیم، و بدان زمین را بعد از مردنش زنده ساختیم، زنده شدن مردگان هم این گونه است. (۹)

الله تعالی ذاتی است که با قدرت خود بادها را می فرستد تا ابرها را به حرکت آورد و به وسیله باد، ابرها را به شهرهایی رساند که قحطی و خشک سالی اهل آن را فرا گرفته است.

«فَسُقْنَاهُ إِلَىٰ بَلَدٍ مَيِّتٍ» ابر را که بار باران با خود دارد به طرف محلی خشک و بی باران و تشنه لب حرکت دادیم.

«فَأَحْيَيْنَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا» همراه با باد آب نازل کردیم، آنگاه به وسیله آن زمین را بعد از این که خشک شده بود احیا کردیم.

«كَذَلِكَ النُّشُورُ» همان طور که زمین خشک و مرده را با آب زنده کرده، خدا مردگان را نیز از قبر زنده میکند. (تفسیر صفوة التفاسیر محمد علی صابونی).

امام احمد از ابی رزین عقیلی روایت کرده که گفته است: گفتم: یا رسول الله! خدا چگونه مرده‌ها را زنده میکند؟ و دلیل آن در جهان هستی کدام است؟ فرمود: «آیا از محلی خشک و بی‌علف عبور نکرده‌ای که بعداً سبز و خرم گشته باشد؟ گفتم: بله، یا رسول الله! فرمود: خدا مردگان را آنچنان زنده می‌کند و این دلیل زنده شدن در جهان هستی است» (احمد و ابو داوود و ابن ماجه آن را روایت کرده‌اند).

ابن کثیر گفته است: در بسی موارد خدا با اشاره به زنده کردن زمین بعد از خشک شدن آن بر اثبات معاد استدلال کرده است. زمین مرده و بی‌نفس و بدون گیاه می‌میرد، آنگاه وقتی خدا ابر بارانرا را به آنجا فرستاد و باران را بر آن نازل کرد زمین «تکان خورده و بالا می‌آید و از هر نوع زوجی خرم می‌رویاند». وقتی خدا بخواهد اجساد مردگان را نیز آنچنان زنده و پخش میکند. (مختصر ابن کثیر ۱۴۰/۳).

مَنْ كَانَ يَرِيدُ الْعِزَّةَ فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعًا إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ وَالَّذِينَ يَمْكُرُونَ السَّيِّئَاتِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَمَكْرُ أُولَئِكَ هُوَ يُبْورُ ﴿١٠﴾

کسی که عزت می‌خواهد، پس [باید آن را از خدا بخواهد، زیرا] هر چه عزت است، نزد خداوند است، سخنان پاکیزه به سوی او بالا می‌رود، و کار نیک آن را بالا می‌برد و کسانی که با مکر و حيله بدی‌ها را می‌اندیشند برای آنها عذاب سخت است و مکر و حيله سنجی‌شان خود برباد و تباه می‌گردد. (۱۰)

«يُصْعَدُ»: بالا می رود و پذیرفته می شود.

«يُؤْرُ»: تباه می گردد و نابود میشود (ملاحظه شود: فرقان / ۱۸، ابراهیم / ۲۸). بعد از اینکه الله تعالی راه نیل به عزت را به بندگان یاد آور شده و میفرماید: «مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعِزَّةَ فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعاً» هر کس عزت، قدرت و سر بلندی کامل می خواهد، (آن را از خدا بخواهد چرا که) هر چه عزت و قدرت است در دست الله است. (راه وصول به عزت و قدرت هم گفتار و کردار نیک است). وقعاً همه عزت برای حق تعالی است، مطیعانش را عزت می بخشد و عصیانگرانش را ذلیل می سازد؛ یعنی هر که از او عزت بخواهد عزیزش داشته یاری اش می کند و هر که از غیرش عزت بخواهد خوار و ذلیلش ساخته توفیقش نمی دهد.

امام طبری گفته است: ذکر الله و تمجید و ستایش بنده نزد خدا بالا می رود. «وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ» الله متعال عمل صالح را از بنده پذیرفته و در مقابل آن او را پاداش می دهد.

«وَالَّذِينَ يَمْكُرُونَ السَّيِّئَاتِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ» بعد از بیان گفته‌ی پاک، اینک گفته‌ی ناپاک را بیان میکند. یعنی آنان که به منظور خاموش کردن نور خدا به حيله و نیرنگ متوسل میشوند و در مقابل اسلام و مسلمانان فریبکاری و حيله به کار میبرند، در آخرت عذابی شدید در آتش دوزخ خواهند داشت.

«وَمَكْرٌ أُولَئِكَ هُوَ يُؤْرُ»: و حيله آن مجرمان نابود می شود؛ زیرا هر کس بدی را در نهان داشته باشد یا بدی را تدبیر کند، خدا آن را علنی و ظاهر میکند: «وَلَا يَحِيقُ الْمَكْرُ السَّيِّئُ إِلَّا بِأَهْلِهِ.» کسانی که مرتکب گناهان میشوند عذاب شدیدی در نزد آفریدگار سبحان برای آنان آماده شده، آنگاه مکر و تدبیرشان محو و بی اثر می شود و فایده‌ای به آنان نمی رساند؛ زیرا حق

تعالی بهترین تدبیر کننده‌ای است و مکر و تدبیر مکاران را باطل می‌سازد. در حدیث شریف آمده است: «لا یقبل الله قولاً إلا بعمل و لا یقبل قولاً و عملاً إلا بنیة و لا یقبل قولاً و عملاً و نیة إلا یا صابة السنة». «خدای متعال هیچ سخنی را نمی‌پذیرد جز با عملی و هیچ سخن و عملی را نمی‌پذیرد جز با نیت (درستی) و هیچ سخن و عمل و نیتی را نمی‌پذیرد مگر آن که با سنت مطابقت داشته باشد».

امام قرطبی می‌گوید: «حق این است که اگر گنهکار تارک فرایض، الله تعالی را یاد کند و سخنی پاکیزه بگوید، این در زمره حسنات وی نوشته می‌شود و او در عین حال، بار گناه خویش را نیز بر دوش می‌کشد. پس الله متعال از هر کس که از شرک بپرهیزد، عمل صالح را می‌پذیرد و خود سخن پاکیزه یک نوع عمل صالح است. لذا تأویل آیه این است که: حق تعالی باعمل صالح، بر رفعت سخنان پاکیزه و حسن جایگاه آن می‌افزاید».

مفسران می‌نویسند: در اینجا به حیله و نیرنگ قریش در مورد پیامبر صلی الله علیه و سلم اشاره شده است و همان‌طور که قرآن می‌گوید آنها وقتی در «دارالندوه» گرد آمدند، خواستند او را به قتل برسانند، یا او را زندانی یا او را اخراج کنند: «وَ إِذِ یَمْكُرُ بِكَ الَّذِیْنَ كَفَرُوا لَیُبْتُوكَ اَوْ یَقْتُلُوكَ اَوْ یُخْرِجُوكَ» (تفسیر کشاف ۴۷۶/۳).

«و کسانی که با مکر و حیله بدیها را می‌اندیشند» یعنی: در دنیا به شیوه مکر و فریب، مرتکب بدیها می‌شوند تا به عزت ناروای جاهلیت برسند، همانند نیرنگهای بدی که مشرکان قریش در دارالندوه در حق رسول الله صلی الله علیه و سلم اندیشیدند تا ایشان را زندانی کرده، یا به قتل رسانده، یا از مکه اخراج کنند «آنان را عذابی سخت است» در نهایت شدت «و نیرنگشان خود تباہ می‌گردد» و بی‌اثر میشود. مکر دراصل: عبارت از نیرنگ و حیله‌گری است.

وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ جَعَلَكُمْ أَزْوَاجًا وَمَا تَحْمِلُ مِنْ أُنْثَىٰ وَلَا تَضَعُ إِلَّا بِعِلْمِهِ وَمَا يُعَمِّرُ مِنْ مَعْمَرٍ وَلَا يَنْقُصُ مِنْ عُمُرِهِ إِلَّا فِي كِتَابٍ إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ ﴿١١﴾

والله شما را از خاک، سپس از نطفه آفریده است، سپس شما را بصورت زوج [نر و ماده] در آورد، و هیچ زنی باردار نمی‌شود و وضع حمل نمی‌کند مگر با علم او، و هیچ سالخورده ای عمر دراز نمی‌یابد و از عمرش کاسته نمی‌شود مگر اینکه در کتابی [چون لوح محفوظ] ثبت شده است. به یقین این (کارها) برای الله آسان است. (۱۱)

ای مردم الله تعالی شما یعنی آدم علیه السلام را از خاک خلق کرد. «ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ»: بعد از آن فرزندان را از سلاله‌ای از منی که آب بی‌ارزشی است خلق نمود، «ثُمَّ جَعَلَكُمْ أَزْوَاجًا»: باز شما را به گونه مردان و زنانی پدید آورد. طبری گفته است: مؤنث را به ازدواج مذکر در آورد. (تفسیر طبری ۸۱/۲۲).

از فحوای آیه مبارکه واضح میشود که: خلقت اولیه آدم علیه السلام از خاک است و پس از خلقت آدم علیه السلام فرزندان او از نطفه او شکل میگیرند که نطفه یا منی هم از آب است و بعد از مرگ هم بدن آنها تجزیه میشود و به اجزا و عناصر خاک تبدیل میشود، پس میتوان گفت که: ماده و عنصر اصلی خلقت بشر، عناصر خاک است و لذا به خاک باز می‌گردد، هر چند که انسانها از نطفه والدین خود شکل میگیرند که نطفه هم از آب و عناصر آن شکل گرفته است.

«وَمَا تَحْمِلُ مِنْ أُنْثَىٰ وَلَا تَضَعُ إِلَّا بِعِلْمِهِ» هیچ زنی باردار نمی‌شود و وضع حمل نمی‌کند، مگر اینکه الله تعالی بدان داناست.

و جز بر مبنای علم او به دنیا نمی آید، و می داند مذکر است یا مؤنث، و از مراحل جنینی در شکم مادر اطلاع دارد.

«وَمَا يُعَمَّرُ مِنْ مُعَمَّرٍ وَلَا يُنْقَصُ مِنْ عُمُرِهِ إِلَّا فِي كِتَابٍ» اندازه حیات هر صاحب عُمر، دراز باشد یا کوتاه همه در نزد او تعالی در لوح محفوظ ثبت و نوشته است.

پروردگار سبحان همه این امور را می داند و بر می شمارد، به همه آگاه است و زیادت و نقصان همه چیزها را پیش از آفرینش مخلوقات مقدر کرده است. آری! آفرینش شما، شناخت مدت های عمر شما، اندازه اعمال و تمام احوال تان بر پروردگار سهل و آسان است.

«مُعَمَّرٌ»: سالخورده. پیر «مَا يُعَمَّرُ... وَلَا يُنْقَصُ...»: دو معنی دارد:

یکی اینکه: خداوند مقدر فرموده است که برخی ها در پیری بمیرند و گروهی در کودکی و جوانی. دوم اینکه: روزی یا شبی از عمر شخص سال خورده نمی گذرد، مگر اینکه در لوح محفوظ ثبت و ضبط است. به عبارت دیگر: مدت عمر شخص در لوح محفوظ تعیین شده است، و پیوسته شب ها و روز ها از آن کاسته می شود، تا همه دقائق پایان می پذیرد.

«یَسِيرٌ»: ساده و آسان (سوره: نساء آیات ۳۰ و ۱۶۹، حج آیه: ۷۰).

سعیدبن جبیر میگوید: «پس آنچه از مدت عمر انسان می گذرد، همان کاستن از عمر وی است و آنچه که از عمر وی در آینده می آید، همان عمری است که به وی داده می شود».

به قولی معنی این است: «هیچ کهنسالی تا دوران پیری عمر داده نمی شود و عمر هیچ کس دیگر از سن کهنسالی کاسته نمی شود مگر اینکه این امر در لوح محفوظ ثبت است، یعنی وابسته به قضای خداوند است».

لذا دراز یا کوتاه کردن عمر، هر دو به قضا و قدر حق تعالی و مربوط به اسبابی است که مقتضی دراز ساختن یا کوتاه کردن عمر است.

باید دانست که از اسباب طولانی ساختن عمر: صله رحم و از اسباب کوتاه کردن آن: بسیار نافرمانی کردن پروردگار با عظمت است.

در حدیث شریف به روایت انس بن مالک (رض) آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «هر کس دوست دارد که رزقش گشاده ساخته شده و اجلش به تأخیر افکنده شود، باید صله رحم خویش را برقرار کند».

اما باید گفت: دراز شدن عمر با اسبابی مانند صله رحم، در قضا و قدری داخل است که علم الله تعالی بر آن پیشی گرفته است زیرا در لوح محفوظ نوشته شده که عمر فلان کس - مثلاً - این مقدار از سال است و اگر صله رحم را برقرار کرد، در عمر وی این مقدار افزوده می شود. باز در جایی دیگر از لوح محفوظ بیان شده است که آن شخص صله رحم خویش را به جا می آورد، همین طور از عمر هر کس که کاسته شود، به دلیل آن است که او عملی انجام داده که مقتضی کوتاه سازی عمر وی است، چون انجام دادن بسیار معاصی و نافرمانی‌ها «بی گمان این کار» یعنی: افزودن و کاستن در عمر «بر خداوند آسان است» زیرا هیچ چیزی بر وی دشوار نیست و هیچ چیز - چه اندک و چه بسیار، چه بزرگ و چه کوچک - از علم و شمار پروردگار پنهان نمیباشد.

خَلِقْتَ انْسانَ از خَاکِ یا نَطْفَه:

قبل از همه باید گفت که همه انسانها از نسل آدم علیه السلام هستند، و طوریکه در فوق هم یاد آور شدیم، پروردگار با عظمت آدم علیه السلام را از خاک آفرید طوریکه در (آیه ۵۹، سورة آل عمران) آمده است: «إِنَّ مَثَلَ عِيسَى عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ» یعنی: (مثل عیسی در نزد خدا، چون مثل آدم است که او را از خاک بیافرید).

و میفرماید: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِن كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّنَ الْبُعْثِ فَإِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِّن تُرَابٍ ثُمَّ مِّن نُّطْفَةٍ ثُمَّ مِّنْ عَلَقَةٍ ثُمَّ مِّنْ مَّضْغَةٍ مُّخَلَّقَةٍ وَغَيْرِ مُخَلَّقَةٍ لِّنُبَيِّنَ لَكُمْ وَنُقِرُّ فِي الْأَرْحَامِ مَا نَشَاءُ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى ثُمَّ نُخْرِجُكُمْ طِفْلًا ثُمَّ لِتَبْلُغُوا أَشُدَّكُمْ وَمِنْكُمْ مَّن يُّتَوَفَّىٰ وَمِنْكُمْ مَّن يُرَدُّ إِلَىٰ أَرْذَلِ الْعُمُرِ لِكَيْلَا يَعْلَمَ مِن بَعْدِ عِلْمٍ شَيْئًا وَتَرَىٰ الْأَرْضَ هَامِدَةً فَإِذَا أَنزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ وَرَبَّتْ وَأَنْبَتَتْ مِن كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ» (سوره حج، ۵) یعنی: ای مردم! اگر در رستاخیز «زنده شدن بعد از مرگ» شک دارید (به این نکته توجه کنید که ما شما را از خاک آفریده ایم سپس از نطفه، و بعد از خون بسته شده، سپس از مضغه (چیزی شبیه گوشت جویده شده) که بعضی دارای شکل و خلقت است و بعضی بدون شکل، تا برای شما روشن سازیم (که بر هر چیز قادریم) و جنین های را که بخواهیم تا مدت معینی در رحم مادران قرار می دهیم، «و آنچه را بخواهیم ساقط می کنیم» بعداً شما را بصورت طفل بیرون می آوریم، سپس هدف این است که به صد رشد و بلوغ خویش برسید. در این میان بعضی از شما میمیرند و بعضی آنقدر عمر می کنند که به بدترین مرحله زندگی (پیری) میرسند آنچنانکه بعد میبینی، اما هنگامیکه آب باران بر آن فرو می فرستیم به حرکت در می آید و میروید، و از هر نوع گیاهان زیبا می رویاند.

برای تشریح بیشتر میتوان موضوع فوق را چنین واضح نمود.

«ای مردم! اگر از رستاخیز در شک آید؟» یعنی: اگر درباره امکان برانگیخته شدن مجدد و داخل بودن این موضوع در حوزه قدرت ما، شک و شبهه ای دارید، در این صورت در اصل و آغاز آفرینش خود بنگرید؛ «پس بدانید که ما شما را از خاک آفریده ایم» در ضمن آفرینش پدرتان آدم علیه السلام.

همچنین آفرینش خودتان از نطفه است، و نطفه از غذاست و غذا از خاک و آب و هوا «سپس» شما را آفریدیم «از نطفه» یعنی: از آب منی «سپس از علقه» علقه: قطعه‌ای از خون بسته است زیرا نطفه پس از چهل روز به اذن خداوند به قطعه‌ای از خون غلیظ یا جامد متحول می‌شود «سپس از مضغه». مضغه: قطعه‌ای از گوشت است که خون جامد به آن متحول شده است «شکل داده شده» مُخلقه: یعنی پاره‌ای از گوشت دارای صورت واضح، شفاف، هیأت روشن و خلقت کامل؛ از چشم و دهان و دست و پا و غیره «و شکل داده نشده» غیر مُخلقه: مرحله‌ای است از تطور، انکشاف و نمودی همان پاره گوشت قبل از شکل‌گیری خلقت در آن، که هنوز صورت و هیأت واضحی به خود نگرفته و تصویر آن کامل نشده است «تا بر شما روشن گردانیم» کمال قدرت خویش را؛ با متحول ساختن اطوار و مراحل آفرینشان تا در نتیجه، از آن برامکان رستاخیز راه برید زیرا کسیکه بر آفرینش اولیه بشر از خاک و سپس خلقت ثانویه وی از نطفه قادر باشد در حالیکه میان آب و خاک تناسبی وجود ندارد - و باز بر متطورساختن آن نطفه به علقه - با آن همه تباینی که میان آنها وجود دارد - قادر باشد و همینطور بر دیگر مظاهر قدرت در این عرصه، حتماً باز گرداندن آن آفرینش بر وی آسان‌تر است «و آنچه را که بخواهیم در رحم‌ها قرار می‌دهیم» و در نتیجه، جنین (طفل در رحم مادر جنین خوانده میشود.) سقط (افتاده طفل و ضایع شدن.) نمی‌شود «تا میعاد معین» و مشخص که آن را مقدر و مشخص نموده‌ایم. یعنی: بعضی از جنین‌ها را هم سقط می‌گردانیم که دوره تطور و نمودی آن به‌تمام نمی‌رسد. شایان ذکر است که میعاد استقرار جنین در رحم مادر برای بشر غالبانه ماه است و هر جنسی از حیوانات، دوره معینی از بارداری را دارد «آنگاه شمارا به صورت

کودکی بیرون می آوریم» از شکم های مادرانتان «باز» قوای بدنی و عقلی شما تکامل می یابد «تا به حد نهایی رشد خود برسید» اشد: کمال عقل، کمال نیرومندی و رشد و تمییز است. به قولی: سن رشد، از سی تا چهل سالگی است «و بعضی از شما کسی است که جانش گرفته می شود» یعنی: قبل از رسیدن به سن رشد به طور زودرس جانش گرفته میشود و از دنیا درمیگذرد «و بعضی از شما به حد غایت فرتوتی عمر بازبرده میشود» یعنی: به بدترین و پست ترین مرحله عمر که همانا مرحله خرفتی است میرسد تا بدانجا که عقل و حافظه از سرش رخت بر بسته و حالش از حال یک کودک غیر ممیز هم بدتر میشود «چندان که پس از دانستن، چیزی نمیداند» یعنی: به حالتی از پیری و خرفتی میرسد که پس از دانستن و شناختن بسیاری از چیزها، دیگر نه آنها را میداند و نه میشناسد.

پس خلقت اولیه ی آدم خاک است و پس از خلقت آدم علیه السلام فرزندان او از نطفه ی او شکل می گیرند که نطفه یا منی هم از آب است و بعد از مرگ هم بدن آنها تجزیه میشود و به اجزا و عناصر خاک تبدیل میشود، پس میتوان گفت که: ماده و عنصر اصلی خلقت بشر، عناصر خاک است و لذا به خاک بازمی گردد، هر چند که انسانها از نطفه ی والدین خود شکل میگیرند که نطفه هم از آب و عناصر آن شکل گرفته است.

وَمَا يَسْتَوِي الْبَحْرَانِ هَذَا عَذْبٌ فُرَاتٌ سَائِغٌ شَرَابُهُ وَهَذَا مِلْحٌ أُجَاجٌ وَمِن كُلِّ تَأْكُلُونَ لَحْمًا طَرِيًّا وَتَسْتَخْرِجُونَ حَلِيَّةً تَلْبَسُونَهَا وَتَرَى الْفُلْكَ فِيهِ مَوَاحِرَ لِيَتَّبِعُوا مِنْ فَضْلِهِ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ﴿١٢﴾

دو دریا مساوی نیستند، این یکی شیرین تشنگی بر است که نوشیدنش خوشگوار می باشد و آن دیگر شور (و) تلخ مزه است. و از هر یک گوشت تازه می خورید و از هر دوی آنها وسائل زینت بیرون می آورید که آن را

میپوشید. و کشتی ها را در آن می بینی که آب را پاره کننده می بینی (که امواج دریا را شکافته می آیند) تا از فضل او روزی خود را طلب کنید و باشد که شکر گزارید. (۱۲)

ابو سعود گفته است: که این مثال هم برای مؤمن و هم برای کافر است، و «فرات» همان است که تشنگی را برطرف می کند. و «سائغ» آن است که به سبب گوارایش به آسانی از گلو پایین می رود. و «أجاج» آن است که به سبب شوری زیادش گلو را می سوزاند. (تفسیر ابو سعود ۲۴۱/۴).

در آیه مبارکه بر عدم مساوی و یکسان بودن آب دو رود خانه که آن یکی آب شور دارد و آن دیگری که آب شیرین دارد با هم برابر نیستند، یکی آب بسیار گوارا دارد که به آسانی در حلق فرو رفته تشنگی را مرفوع ساخته سیرابی را به ارمغان می آورد. اما یکی دیگر بحری است که سخت نمکین است. شما از ماهی های لذتبخش و تازه هردو دریا استفاده می کنید و از هردو بحر مروارید و مرجان به دست می آورید که به گونه زینت و وسایل تجملی مورد استفاده قرار می گیرند. آری! مشاهده می کنی که کشتی های بزرگ آب دریا را می شکافد تا با مسافرت و تجارت به وسیله اش روزی و دیگر چیزها را به دست آورید. همه این امور دلایلی است که به قدرت، عظمت و یگانگی خداوند متعال دلالت می کند و برای این است که با لزوم طاعت و اخلاص عبادت الله تعالی را در برابر نعمت هایش شکر گذاری نمایید.

يُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَيُولِجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ يَجْرِي لِأَجَلٍ مُّسَمًّى ذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَهُ الْمُلْكُ وَالَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ مَا يَمْلِكُونَ مِنْ قِطْمِيرٍ ﴿١٣﴾

شب را در روز فرو می برد و روز را در شب فرو می برد، و آفتاب و ماه را مسخّر و رام کرده است که هر کدام (از آنها) تا مدت معین روان است. این است الله پروردگار شما، این است خدا پروردگار شما، فرمانروایی، ویژه

اوست و کسانی را که به جای او می پرستیدید، حتی مالک پوست دانه خرمایی هم نیستند. (۱۳)

«قطمیر» عبارت است از پوست نازک روی هسته‌ی خرما. مفسران گفته‌اند: مثلی است که در مورد اندکی و ناچیزی گفته میشود. بت‌ها به علت ضعف و خفت و خواری و ناتوانی شان در دخل و تصرف در جهان، این‌گونه برای آنان مثل زده شده است؛ یعنی قدرت هیچ چیز را ندارند. آنگاه بر ناتوانی و عجز آنان بیشتر تأکید کرده و می‌فرماید:

إِنْ تَدْعُوهُمْ لَا يَسْمَعُوا دُعَاءَكُمْ وَلَوْ سَمِعُوا مَا اسْتَجَابُوا لَكُمْ وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكْفُرُونَ بِشِرْكِكُمْ وَلَا يُنَبِّئُكَ مِثْلُ خَبِيرٍ ﴿١٤﴾

اگر آنها را بخوانید صدای شما را نمی شنوند و اگر [فرضا] بشنوند اجابتان نمیکند و روز قیامت شرک شما را انکار میکنند و [هیچ کس] چون [خدای] چون ذات آگاه تو را با خبر نمی‌سازد. (۱۴)

ای بندگان! اگر به پیشگاه معبودان خویش به منظور درخواست منفعت یا دفع ضرری دعا کنید، دعای شما را نمی شنوند و اگر فرضاً بشنوند، خواسته شما را برآورده ساخته نمی‌توانند.

«وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكْفُرُونَ بِشِرْكِكُمْ» و در روز قیامت وقتی خدا آنها را به سخن وامی‌دارد از این‌که شما آنها را پرستش کرده‌اید، تبرا می‌کنند.

«وَلَا يُنَبِّئُكَ مِثْلُ خَبِيرٍ» «و هیچ کس چون خدای آگاه تو را خبردار نمیکند» یعنی: هیچ کس مانند ذاتی که به همه چیزها آگاه و داناست، تو را آگاه نمی‌کند قتاده گفته است: یعنی خدا.

«خَبِيرٍ»: مراد ذات پاک الله است که از تمام عالم هستی و ذره ذره آن آگاه است و دنیا و آخرت و گذشته و حال و آینده در پیشگاه علم او روشن و آشکار و یکسان است.

خواننده گان محترم!

در آیات متبرکه (۱۵ الی ۲۶) موضوعاتی در باره بندگی الله متعال، مسؤولیت شخصی، مثال مؤمن و کافر، و ارسال رسل، مورد بحث قرار میگیرد.

يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ ﴿١٥﴾

وای مردم! شما به الله محتاجید و الله است که (مطلقاً) بی نیاز ستوده است. (۱۵) «الْحَمِيدُ»: شایسته سپاس و ستایش در همه حال. ذاتاً ستوده.

در این آیه مبارکه تمام بشریت مورد خطاب قرار گرفته است و الله تعالی نعمت‌های گرانقدر خود را به آنها یادآور میشود. یعنی شما در بقای خود و تمام احوالتان و در جنب و جوش و نشست و برخاستن به خدا نیازمند میباشید. شما را روزی می‌دهد و تدبیر امور و تصرف در شؤون زندگی شما تنها به دست اوست؛ نه به دست دیگری. خداوند پاک از شما و از هر کس دیگر بی نیاز است و به هیچ مخلوقی محتاج نیست، طاعت افراد مطیع برایش نفعی ندارد و گناه گنهکاران به او ضرری نمی‌رساند، کمال مطلق برای اوست و از عیب و نقص منزّه است.

ابو حیان گفته است: این آیه پند و یادآوری است؛ چرا که تمام بشریت در تمام احوال به احسان و نعمت‌های او محتاجند، هیچ کس حتی یک لحظه از او بی نیاز نیست. و او به طور کلی از تمام عالم بی نیاز است و در مقابل عطای نعمت‌هایی که به بندگان داده است مستوجب تمجید و سپاسگزاری است و ستوده می‌باشد. (تفسیر البحر المحیط ۳۰۷/۷). بعد از آن بی‌نیازی خود را از خلق ابراز داشته و میفرماید:

إِنْ يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ وَيَأْتِ بِخَلْقٍ جَدِيدٍ ﴿١٦﴾

اگر بخواهید شما را از بین می‌برد و خلق نو به میان می‌آورد. (۱۶)

ای بندگان! اگر از او نافرمانی کنید شما را هلاک و نابود می کند. آنگاه قوم دیگری را به جای شما می آورد که از او امرش اطاعت و از نواهی اش اجتناب نمایند. که این خود مظهري از مظاهر فقر شما و غنای مطلق اوست. این بیان متضمن تهدید است.

وَمَا ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ بَعِزٌ ﴿١٧﴾

و این کار بر خدا دشوار نیست (۱۷)

در آیه مبارکه میفرماید که: ای مردم! چنین کاری یعنی هلاک ساختن شما و آفریدن قومی دیگر که فرمانبردارتر از شما باشند بر او تعالی کار سخت، دشواری و غیر ممکن نیست، بلکه برای او امری است سهل و آسان؛ زیرا حق تعالی قدرت کامل دارد. و به هر چیز بگوید «باشو» فوراً می شود.

وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ وَإِن تَدْعُ مُثْقَلَةٌ إِلَىٰ حِمْلِهَا لَا يُحْمَلُ مِنْهُ شَيْءٌ وَلَوْ كَانَ ذَا قُرْبَىٰ إِنَّمَا تُنذِرُ الَّذِينَ يُخْشَوْنَ رَبَّهُم بِالْغَيْبِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَمَنْ تَزَكَّىٰ فَإِنَّمَا يَتَزَكَّىٰ لِنَفْسِهِ وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ ﴿١٨﴾

و هیچ شخصی بار گناه دیگری را بر نمی دارد، و اگر گرانباری (کسی را) برای برداشتن بار (گناه) خود طلب کند، چیزی از آن برداشته نمی شود اگر چه (آن کس) خویشاوند باشد. جز این نیست که تو تنها کسانی را بیم میدهی که از پروردگارشان درنهمان میترسند و نماز را بر پا داشته اند. و هر کس پاکیزگی جوید، تنها به نفع خویش پاکیزگی میجوید و باز گشت به سوی الله است. (۱۸)

هیچ کس مسؤولیت گناه دیگری را برعهده نمی گیرد:

یکی از اصول مهم شریعت اسلامی این است که هر کس مسؤول اعمال خود است و هیچ کس مسؤولیت گناه دیگری را برعهده نمی گیرد. مثلاً اگر کسی مرتکب قتل عمد عدوانی شود، تنها وی مسؤول جرم خود خواهد بود و پدر و برادر و خویشاوندانش مورد بازخواست قرار نمی گیرند. و یا اگر کسی مرتد

شود تنها او مسئول کار خود خواهد بود و کس دیگری در مورد آن مؤاخذه نمی‌شود. خداوند متعال در این باره فرموده است: «وَلَا تَكْسِبُ كُلُّ نَفْسٍ إِلَّا عَلَيْهَا وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ» ﴿۱۶۴﴾ [الأنعام: ۱۶۴].

«و هر کس هر گناهی که بکند خود بار گناه خود را بر دوش می‌گیرد و هیچ کس بار گناه دیگری را بر عهده نمی‌گیرد».

این اصل در واقع تطبیق عملی اصل عدالت است، چرا که عادلانه نیست که انسان در برابر اعمال دیگران مورد بازخواست قرار گیرد. این اصل بزرگ اگرچه یک اصل مفهوم و مشهور و مسلم است ولی وجود آن در شریعت اسلامی یکی از دلایل اثبات نبوت حضرت محمد صلی الله علیه وسلم به حساب می‌آید، چون اگر حضرت محمد صلی الله علیه وسلم فرستاده‌ی خدا و مأمور تبلیغ این اصل نبود امکان نداشت که همچون اصلی در جامعه‌ی جاهلی مطرح گردد، جامعه‌ای که مبتنی بر نظام قبیله‌ای بود و قبیله مسؤولیت تمام جرم و جنایت‌های افراد قبیله را تحمل می‌کرد.

«وزر» در لغت به معنی بار سنگین است.

ابن عباس (رض) در تفسیر این آیه گفته است: یعنی هیچ کس گناه دیگری را بر عهده نمی‌گیرد. (تفسیر المنار: ج ۸، ص ۴۲۶).

در تفسیر شوکانی چنین آمده است: «وَلَا تَكْسِبُ كُلُّ نَفْسٍ إِلَّا عَلَيْهَا» یعنی هیچ کس در برابر گناهی که انسان انجام میدهد، بغیر خودش کسی دیگری مورد مؤاخذه قرار نمی‌گیرد.

در این مورد همچنین خداوند متعال فرموده است: «لَهَا مَا كَسَبَتْ وَعَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ» [البقره: ۲۸۶]. «هر کار (نیکی که انسان) انجام دهد به نفع اوست و هر کار (بدی که) انجام دهد به زیان خود او است». و نیز فرموده است:

«لُجْزَىٰ كُلُّ نَفْسٍ بِمَا تَسْعَىٰ» [طه: ۱۵]. «تا هر کس در برابر تلاش و کوشش خود جزا و سزا داده شود».

«وزر» در آیه‌ی مورد بحث به معنی بار سنگین است و در آیه زیر نیز به همین معنی بکار رفته است: «وَوَضَعْنَا عَنكَ وِزْرَكَ ﴿۲﴾» [الانشراح: ۲]. «و (آیا) بار سنگین را از تو بر نداشتیم» البته منظور از بار سنگین در اینجا گناه است. آیه‌ی مورد بحث ردی است بر نظام جاهلی که خویشاوند را به گناه خویشاوند مؤاخذه می کردند و یکی از افراد قبیله را به گناه دیگری مورد بازخواست قرار می دادند.

حکم آیه عام است و شامل احکام دنیا و آخرت میشود و دلیلی بر اختصاص آن به آخرت وجود ندارد. و اما اینکه پرداخت دیه‌ی قتل غیر عمد بر گردن عاقله (ی شخص قاتل) انداخته می شود، این مسأله در واقع مخصّصی است برای این حکم عام و در جای خود بدان عمل می شود. مضمون این آیه با این فرموده‌ی خداوند هم تعارضی ندارد که میفرماید: «وَلِيَحْمِلُنَّ أَثْقَالَهُمْ وَأَنْتَ لَا مَعَّ أَثْقَالِهِمْ» [العنکبوت: ۱۳]. «آنان بارهای سنگین خود را بر دوش می کشند و به همراه بارهای سنگین خود، بارهای سنگین دیگر را نیز حمل می کنند».

چون منظور از بار سنگینی که انسان به همراه بار سنگین خود حمل می کند، بار سنگین کسانی است که انسان باعث گمراهی آنان شده است، همانطور که در این آیه به آن تصریح شده است که خداوند میفرماید: «لِيَحْمِلُوا أَوْزَارَهُمْ كَامِلَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَمِنْ أَوْزَارِ الَّذِينَ يُضِلُّونَهُمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ ۗ أَلَا سَاءَ مَا يَزِرُونَ ﴿۲۵﴾» [النحل: ۲۵]. «آنان باید در روز قیامت بار گناهان خود را بطور کامل بر دوش بگیرند و نیز باید بار گناهان کسانی که بدون آگاهی آنان را گمراه ساخته اند حمل کنند».

(تفسیر شوکانی: ج ۲، ص ۱۸۶).

خواننده گان محترم!

باید یاد آور شد یک اصل کلی که در جهان بینی دین مقدس وجود دارد اینست که: در روز قیامت هیچ کس بارگناه کسی دیگر را به دوش نمی کشد. «وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى» و هر کس جواب دهنده گناه است که آنرا مرتکب شده است. ولی این برداشت و تفکر در آدیان دیگر بشکل دیگری است و آنان فومول: «وَلَنَحْمِلُ خَطَايَاكُمْ» (هنوز کلیسا، گناهان دیگران را میخرد!) و به اصطلاح مسولیت آنرا کلیسا بدوش می گیرد.

در ضمن باید گفت که در (آیه ۱۳، سوره عنکبوت) آمده است که: «وَلَيَحْمِلُنَّ أَثْقَالَهُمْ وَ أَثْقَالًا مَعَ أَثْقَالِهِمْ وَ لَيَسْئَلُنَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَمَّا كَانُوا يَفْتَرُونَ» ﴿۱۳﴾ یعنی (مردمان گمراه کننده بارگمراهی خود را هم بر میدارند، و همانقدر بار دیگر هم بر می دارند، که آنان دیگران را گمراه کرده بودند) و مطلب آن اینست که:

که گمراه کننده بار کسانی را سبک کرده نمی تواند که آنان را گمراه کرده بودند، بلکه بارگناه را مرتکب شده بدوش خودش باقی می ماند، در مقابل جرم گمراه کنندگان دوبرابر می شود، یکی اینکه خودش گمراه شده، و جرم دوم اش اینست که در گمراه کردن سایرین نقش و رول را بازی نموده، بناءً بصورت کل باید گفت که؛ در بین این دو آیه هیچ نوع تعارضی وجود ندارد. (روح المعانی).

«وَ إِن تَدْعُ مُثْقَلَةٌ إِلَىٰ حِمْلِهَا لَا يُحْمَلُ مِنْهُ شَيْءٌ وَ لَوْ كَانَ ذَا قُرْبَىٰ» اگر نفسی که بار گناهش سنگین است از یک نفر بخواهد بارگناهش را به گردن بگیرد، آن را از او نمی گیرد هر چند که از بستگان و اقارب نزدیک مانند پدر و فرزند هم باشد. پس در چنین روزی برای شخصی که چاره می جوید و دادرس میخواهد، برای آنان در آن روز دستگیری وجود ندارد.

این بیان فهم آیه قبلی رامؤکد میکند که انسان گناه دیگری را متحمل نمیشود. مفسرزمختری در مورد میفرماید: اگر گفته شود پس فرق دو آیه چیست؟ در جواب می گویم: آیه اول بر عدالت خدا در حکم دلالت دارد که هیچ کس را بدون گناه سزا نمی دهد. و آیه دوم نشان میدهد که برای دادرس، کمک کننده و کسیکه از وی دستگیری کند، پیدا نمی شود. (تفسیر کشاف ۳/۴۷۹).

«إِنَّمَا تُنذِرُ الَّذِينَ يُخْشَوْنَ رَبَّهُمْ بِالْغَيْبِ» (ای محمد! فقط اشخاصی را به وسیله این قرآن بر حذر میداری که از عقاب خدا در روز قیامت میترسند. یعنی: هیچ شخصی بار گناه شخص دیگری را برنمیدارد بلکه هر شخصی بار گناه خودش را به دوش میکشد بلکه هر که از عمل خویش مورد باز پرس قرار میگیرد.

«وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ» و نماز را به شیوهی کامل اقامه می کنند و با ادای نماز فرض، پاکی بدن را در کنار پاکی نفس قرار می دهند.

«وَمَنْ تَزَكَّى فَإِنَّمَا يَتَزَكَّى لِنَفْسِهِ» و هر کس نفس خود را از چرک و آلودگی گناهان پاک بدارد ثمره و فایدهی آن عاید حال خودش می شود. بنابر این صلاح و پرهیزگاریش به خودش اختصاص دارد. یعنی کسی را نمی یابد که چیزی از بارگناهان شخصی دیگر ولو که از جمله اقارب و خویشاوندان شان هم باشد، گفته نمی تواند. ویگانه چیزی که برای انسان مفید واقع میگردد، همانا اعمال نیکو است که عامل نجات انسان از عذاب است نه روابط خویشاوندی و اقارب.

«وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ» ﴿۱۸﴾ و مرجع خلاق در روز قیامت نزد خدای عز و جل است. در آن هنگام هر کس را مطابق عملش مجازات میکند. و سزا میدهد. ابن کثیر به نقل از عکرمه در تفسیر آیه: «وَإِن تَدْعُ مُثْقَلَةٌ إِلَىٰ حِمْلِهَا» (سوره فاطر: ۱۸) میگوید: «مراد از آن: همسایه ای است که در روز قیامت به همسایه

خویش در آویخته و می گوید: پروردگارا! از این شخص بپرس که چرا دروازه خود را به روی من می بست؟».

طوری که پدر در روز قیامت به فرزند خویش به بحث جدالی پرداخته و میگوید: فرزند عزیزم! اینک من به مقدار ذره‌ای از حسنات تو محتاج شده‌ام تا به وسیله آن از این وضعی که میبینی نجات یابم! ولی فرزندش میگوید: پدرجان! آنچه از من خواسته‌ای، بسیار ناچیز است ولی من نیز از همان چیزی میترسم که تو از آن بیم داری بنابراین، نمیتوانم چیزی از حسناتم را به تو بدهم. سپس به همسر خویش به بحث جدالی پرداخته میگوید: ای فلان! ای همسر عزیزم! من چگونه شوهری برایت بودم؟ زن میگوید: تو نیکو شوهری برایم بودی... و از او ستایش می کند. آن گاه میگوید: اینک من از تو میخواهم تا فقط یک حسنه را به من ببخشی، شاید با آن یک حسنه از این وضعی که می بینی نجات پیدا کنم! اما زنش می گوید: آنچه از من خواسته‌ای بسیار ناچیز است ولی با تأسف که من نمی توانم به تو چیزی بدهم زیرا من نیز از همان چیزی می ترسم که تو از آن بیم داری».

حضرت عکرمه فرموده است که مفهوم آیه «وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى» در آیاتی متعددی از قرآن عظیم الشان توضیح گردیده است از جمله: در (آیه ۳۳، سوره لقمان) میخوانیم: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ وَ اخْشَوْا يَوْمًا لَا يَجْزِي وَالِدٌ عَنْ وَلَدِهِ وَ لَا مَوْلُودٌ هُوَ جَازٍ عَنِ وَالِدِهِ شَيْئًا إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فَلَا تَغُرَّنَّكُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَ لَا يَغُرَّنَّكُمُ بِاللَّهِ الْغُرُورُ ﴿۳۳﴾» (ای مردم! از پروردگارتان پروا کنید و بترسید از روزی که هیچ پدری مسئولیت (اعمال) فرزندش را نمی پذیرد و هیچ فرزندی به جای پدرش قبول مسئولیت نمی کند، قطعاً وعده‌ی خداوند حق است، پس زندگی دنیا شما را نفریبید و (شیطان) فریبکار،

شما را نسبت به خدا فریب ندهد.) با این مطلب که هیچ کسی گناه دیگری را بر نمی‌دارد، تا که او را نجات دهد، ابته بحث شفاعت از مبحث جدا است. همچنین در (آیات ۳۴ تا ۳۶ سوره عبس) فرموده است: «فَإِذَا جَاءَتِ الصَّاحَّةُ ﴿۳۳﴾ يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ ﴿۳۴﴾ وَأُمِّهِ وَأَبِيهِ ﴿۳۵﴾ وَصَاحِبَتِهِ وَبَنِيهِ ﴿۳۶﴾» (پس زمانی که آن صدای هولناک در آید. روزی که انسان از برادرش بگریزد و از مادر و پدرش و همسر و فرزندان. در آن روز برای هر یک از آنان کار و گرفتاری است که او را (از پرداختن به کار دیگران) بازدارد. حاصل اینکه: قیامت، روز فرار است. فرار برادر از برادر، فرزند از پدر و مادر، مرد از همسر، پدراز پسر. روابط خویشاوندی، در قیامت گسسته می‌شود. در قیامت، هر کس به فکر نجات خویش است. در قیامت، فرصت برای پرداختن به کار دیگران نیست.

در قیامت حَسَبٌ وَ نَسَبٌ، بدرد نمی‌خورد، آن روز، روز غربت و تنهایی انسان است هر کس مسؤل اعمال خود می‌باشد. بناءً خطر قیامت جدی و حتمی است، هشدارهای قرآنی و سنت نبوی را در این بابت باید جدی گرفت. بر اساس عدالت، هر کس باید بار گناه خودش را خود بر دوش گیرد، و گناه خود را به گردن نیاکان، دوستان و محیط نیا ندازیم حساب و کتاب هر کس در قیامت، جداگانه است.

بهترین هدیه برای روزی که حتی پدر و فرزند به داد یکدیگر نمی‌رسند، همانا تقوا و پرهیزگاری است.

مفهوم ذنوب و گناه چیست:

ذنوب جمع «ذنب» به معنای گناه و جرم و معصیت بوده که جمعش، ذنوب و جمع الجمع آن، ذنوبات میشود. (لسان العرب، ج ۱، ص ۳۸۹).

ذنب در اصل به معنای گرفتن دُم یک چیز است، چنانکه گفته میشود: «ذَنْبُهُ أَصَبْتُ ذَنْبَهُ» و این عبارت در هر کاری که پیامد بدی داشته باشد، کاربرد دارد و به همین علت، گناه، تبعه؛ یعنی عاقبت و پیامد بد نامیده میشود، چون نتیجه ناخوشایندی دارد.

الله تعالی در (۱۱ سوره آل عمران) میفرماید: «فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ بِذُنُوبِهِمْ» (سپس الله آنان را به [سزای] گناهانشان گرفت.) «فَكُلًّا أَخَذْنَا بِذَنْبِهِ ^ط» [العنكبوت: ۴۰] «سپس هریک از آنان را به [کیفر] گناهش گرفتیم.» «وَمَنْ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلَّا اللَّهُ» [آل عمران: ۱۳۵] «و چه کسی جز الله گناهان را می آمرزد؟!» بنابر این ذنوب یعنی گناهان و مخالفت هایی که بنده برخلاف فرمان پروردگارش انجام می دهد.

اصول گناهان:

تقسیمات مفیدی وجود دارد که از طریق آنها، اصول و فروع گناهان دانسته میشود. ابن قیّم میگوید: «از آنجا که گناهان از لحاظ درجه و مفاسد متفاوتند، عقوبت و پیامدشان نیز در دنیا و آخرت متفاوت است.

اصل گناهان بر دو قسم است: ترک دستور و انجام عمل ممنوع. الله متعال والدین جنّ و انس را با همین دو، مورد آزمایش قرار داد.

هر دو نوع فوق از لحاظ محلّ خود، به گناه ظاهر و آشکار بر اعضا و گناه باطن و پنهان در دل تقسیم می شود.

و از نظر متعلّق تقسیم به حقّ الله و حقّ مخلوق می گردد. اگرچه حقّ مخلوق مشتمل بر حقّ الله است، اما از این جهت حقّ مخلوق نامیده شده که به درخواست آنان لازم میگردد و با گذشت شان ساقط می شود.» (الجواب الکافی، ابن قیّم، ص ۳۰۳).

وی گناهان را به صورتی دیگر هم تقسیم‌بندی نموده و میگوید: «این گناهان بر ۴ نوع ملکی، شیطانی، سبعی [درندگی] و بهیمی [حیوانی] بوده و خارج از این ۴ قسم نیست..» (الجواب الکافی، ابن قیم، ص ۳۰۳).
در ادامه، توضیح مختصری درباره اصول گناهان داده می‌شود.

۱- گناهان ملکی یا ربوبی:

یعنی اینکه انسان صفاتی از پروردگار؛ مانند عظمت، کبریا، فخر، جبروت، برتری در زمین، علاقه به بندگی گرفتن مردم و امثال آن را به خود نسبت دهد. بسیاری از گناهان کبیره از همین موارد سرچشمه می‌گیرد و بیشتر مردم از این مطلب غافلند و آن‌ها را گناه به حساب نمی‌آورند درحالیکه از جرائم مهلک و بزرگ و اصل و ریشه بیشتر گناهان هستند.

شرک به الله تعالی و سخن گفتن بدون علم درباره پروردگار، از این قبیل است.

۲- گناهان شیطانی:

جرائمی که صاحب آن‌ها تشابهی با شیطان دارد؛ همچون حسادت، ستم، خیانت، کینه، نیرنگ، مکر، امر به فساد، تحسین گناهان، نهی از عبادات و زشت شمردن آنها، نوآوری و بدعت در دین، دعوت به سوی بدعت و گمراهی.
این نوع از لحاظ فساد متصل به نوع اولی بوده هر چند فسادش از آن کمتر است.

۳- گناهان سبعی (درندگی):

خشم، ریختن خون بی گناهان، کینه، ستم بر ضعیفان و ناتوانان و کشتار از این مورد بر می‌خیزد.

۴- گناهان بهیمی (حیوانی):

آزمندی، شرارت، حرص بر برآورده ساختن تمایل فرج و شکم از این قبیل بوده وزنا، لواط، دزدی، خوردن اموال یتیمان، بخل، ترس، حرص، ناشکیبایی

و جمع نمودن اموال برای برآورده ساختن تمایلات و... از این مورد سرچشمه می گیرد.

بیشتر گناهان مردم از این نوع است، چون آنان از انجام گناهان سبعی و ملکی ناتوانند.

و از این طریق، مرتکب سایر گناهان می شوند؛ آنان ابتدا به سمت گناهان حیوانی کشانده میشوند و پس از آن، مرتکب گناهان سبعی شده، سپس جرائم شیطانی را انجام داده و در پایان، ادعای ربوبیت نموده و مرتکب شرک در یگانگی الله تعالی میشوند. (احیاء علوم الدین، ج ۴، ص ۱۶؛ مختصر منهاج القاصدین، ابن قدامه، صفحه ۲۷۶ - ۲۸۰؛ الجواب الکافی، صفحه ۳۰۴ - ۳۰۵).

گناهان صغیره و کبیره:

باید گفت که گناهان به صغیره و کبیره تقسیم میشوند. غزالی (رح) میگوید: «بدان که برخی از گناهان صغیره و برخی دیگر کبیره هستند و اختلاف فراوانی در این زمینه وجود دارد؛ گروهی صغیره و کبیره را قبول نداشته و میگویند که هر مخالفتی با الله تعالی، کبیره است.

این دیدگاه ضعیف است، زیرا الله تعالی میفرماید: «إِنْ تَجْتَنِبُوا كَبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَنُدْخِلْكُمْ مُدْخِلَ كَرِيمٍ» [النساء: ۳۱] «اگر از گناهان بزرگی که از آن نهی شده‌اید؛ دوری کنید، گناهان [صغیره] شما را از شما می‌زداییم، و شما را در جایگاه خوبی [بهشت] وارد می‌کنیم.»

«الَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبِيرَ الْأَلِثْمِ وَالْفَوَاحِشَ إِلَّا اللَّمَمَ» [النجم: ۳۲] «[همان] کسانی که از گناهان کبیره و اعمال زشت - غیر از گناهان صغیره - دوری می‌کنند.» همچنین پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمودند: «الصَّلَوَاتُ الْخَمْسُ، وَالْجُمُعَةُ إِلَى الْجُمُعَةِ، مُكْفَرَاتٌ لِمَا بَيْنَهُنَّ مَا اجْتَنَبَتِ الْكَبَائِرُ»؛ «نمازهای پنجگانه و

[نماز] جمعه تا جمعه دیگر باعث بخشش [گناهایی که در فاصله زمانی] میان آنها انجام شود، می گردند تا زمانی که از گناهان کبیره دوری شود. و با لفظی دیگر چنین آمده است: «كَفَّارَاتٌ لِّمَا بَيْنَهُنَّ إِلَّا الْكَبَائِرُ» [این نمازها] از بین برنده گناهان [انجام شده در فاصله زمانی] میان خود مگر گناهان کبیره هستند. (صحیح مسلم، شماره حدیث: ۲۳۳).

عبدالله بن عمرو بن عاص (رض) روایت می کند که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «الْكَبَائِرُ: الْإِشْرَاكُ بِاللَّهِ، وَعُقُوقُ الْوَالِدَيْنِ، وَقَتْلُ النَّفْسِ، وَالْيَمِينُ الْغَمُوسُ» «گناهان کبیره عبارتند از: شرک به الله تعالی، نافرمانی پدر و مادر، کشتن نفس [به ناحق] و سوگند غموس [که فرد دانسته دروغ میگوید و قسم می خورد]». (صحیح بخاری، شماره حدیث: ۶۶۵۶؛ إحياء علوم الدین، ج ۴، ص ۱۷).

شیخ ابن قیم الجوزی در کتاب خویش الجواب الکافی فرموده است: «قرآن، سنت، اجماع صحابه و تابعان و امامان بر این است که برخی از گناهان، صغیره و تعدادی دیگر کبیره هستند.» (الجواب الکافی، ص ۳۰۶). همچنین می آورد: «کسانی که آنها را تقسیم به صغیره و کبیره نکرده اند، معتقدند تمامی گناهان، از این لحاظ که جسارت و نافرمانی و مخالفت فرمان الهی هستند - کبیره به شمار می روند.

بنابراین با توجه به ذاتی که فرمانش اجرا نگشته و محارمش شکسته شده، باید گفت که همه گناهان کبیره اند و در این جرم و فساد باهم برابرند.» (الجواب الکافی، ص ۳۰۹).

الجواب الکافی: اثر ابن قیم الجوزی، النوع الادبی: کتاب اهل سنة و الجماعة.

وی (پس از بیان برخی سخنان از افرادی که می گویند تمامی گناهان کبیره هستند) چنین می آورد: «شُرک بدترین ظلم و توحید بهترین عدالت است و از این رو، هر عملی که منافات بیشتری با این هدف داشته باشد، بزرگ‌ترین گناه کبیره به شمار می رود و تفاوت در درجات، براساس منافات با این مقصد و هدف است. عملی که بیشترین موافقت را با این هدف داشته باشد، برترین واجب و بهترین عبادت به شمار می رود. پس به اصل و معیار مذکور خوب دقت کن و جزئیاتش را بشناس تا حکمت بهترین حاکمان و پادشاهان و داناترین آگاهان را در آنچه بر بندگانش واجب یا حرام گردانیده و نیز تفاوت مراتب عبادات و گناهان را بفهمی.» (الجواب الکافی، ص ۳۱۲)

بدون تردید توضیح ماهیت کبائر و صغائر به درازا می کشد، اما به طور خلاصه باید گفت: هر گناهی که مستحق مجازات در دنیا یا وعید در آخرت باشد، کبیره است. و گناهی که این گونه نباشد، صغیره به شمار می رود. (شیخ الإسلام ابن تیمیّه / این دیدگاه را در مجموع الفتاوی، ج ۱۱، ص ۶۵۰ ترجیح داده و میگوید: «بهترین سخن در این مسأله، همین است.» همچنین در ج ۱۱، ص ۶۵۴ می گوید: «بنا بر چند دلیل گفتیم که این معیار بر سایر قوانین مذکور برتری دارد.».

وَمَا يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ ﴿١٩﴾

نابینا و بینا هرگز مساوی نیستند. (۱۹)

«الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ»: مراد جاهل و عالم، و گمراه و راهیاب است.

قابل دقت است که خداوند متعال در این آیه مبارکه: کافر را به شخص نابینا و مؤمن را به شخص بینا تشبیه کرده است.

یعنی همانطوریکه نابینا و بینا برابر نیستند، همانطور هم مؤمن که به نور قرآن می‌بیند با کافر که در تاریکی دست و پا می‌زند یکسان و برابر نیست. یعنی کسی که از دیدن حق نابینا باشد و راه هدایت را نبیند، برابر با کسی نیست که بیناست و حق را می‌بیند، راه هدایت را در پیش گرفته و از پیامبر صلی الله علیه وسلم پیروی می‌کند.

«و نابینا» یعنی: کسی که حس بینایی‌اش از بین رفته است «و بینا» یعنی: کسی که دارای نیروی بینایی است «برابر نیستند».

وَلَا الظُّلُمَاتُ وَلَا النُّورُ ﴿٢٠﴾

و هیچ ظلمت با نور مساوی نخواهد بود. (۲۰)

«الظُّلُمَاتُ»: تاریکی‌های کفر مراد است. «النُّورُ»: نور ایمان مراد است.

کفر و ایمان هم مانند تاریکی و روشنی بوده که به هیچ صورت نمیتوان آنرا برابر دانست. در این آیه مبارکه باطل به تاریکی‌ها و حق، به نور تشبیه شده است.

در ضمن با بسیار زیبای کلمه «النُّورُ» رابطه مفرد استعمال نموده که همانا راه حق یکی بیش نیست، ولی کلمه «الظُّلُمَاتُ» را بطور جمع آورده، و توضیح میدارد که راه‌های انحرافی بی نهایت زیاد است.

همچنان در آیه مبارکه فورمول عالی برای ما انسانها آموزش میدهد که: مقایسه خوبی‌ها و بدی‌ها و کمالات و کمبودها، یکی از بهترین راه‌های آموزش و تعلیم برای انسان دانا می‌باشد.

وَلَا الظِّلُّ وَلَا الْحَرُورُ ﴿٢١﴾

و نه سایه و نه باد گرم سوزان. (۲۱)

«الظِّلُّ»: مراد بهشت است.

«الْحَرُورُ»: باد داغ و سوزان. گرمای سوزان. مراد دوزخ است.

مفسر تفسیر المیسرد کتر عایض بن عبدالله القرنی در تفسیر خویش در مورد آیه مبارکه می نویسد: همچنان سایه ایمان که فراخ و سرد است، با بوی کفر که گرم و سوزان است برابر نیستند.

مفسران گفته‌اند: خدا سایه را برای بهشتی که دارای سایه خنک درختان سبز و خرم با جویباران و نه‌هایش مثال زده است، همانطور که گرما را به عنوان مثال برای آتش زبانه‌کش و شدت گرمایش آورده است. و بهشت را مقرنیکان و دوزخ را قرارگاه تبهکاران قرار داده است. طوریکه فرموده است:

«لَا يَسْتَوِي أَصْحَابُ النَّارِ وَأَصْحَابُ الْجَنَّةِ.»

وَمَا يَسْتَوِي الْأَحْيَاءُ وَلَا الْأَمْوَاتُ إِنَّ اللَّهَ يُسْمِعُ مَن يَشَاءُ وَمَا أَنتَ بِمُسْمِعٍ مَّن فِي الْقُبُورِ ﴿٢٢﴾

و زندگان و مردگان برابر نیستند خداست که هر که را بخواهد شنوا میگرداند و تو کسانی را که در گورها اند نمی توانی شنوا سازی. (۲۲)

«الْأَحْيَاءُ وَالْأَمْوَاتُ»: مراد مؤمنان و کافران است (سوره: انعام / ۱۲۲).

شخصی که الله تعالی قلبش را زنده کرده و بینش او را با تقوا روشن ساخته باشد، با کسی که دلش را با کفر بمیرانده و چشم‌هایش را از درک هدایت نابینا ساخته است برابر نیست. مؤمنان به زندگان و کافران به مردگان تشبیه شده‌اند. به قولی: این تمثیلی برای عالمان و جاهلان است.

ابوحیان گفته است: ترتیب این اشیاء در بیان عدم مساوات آنها در غایت فصاحت آمده است. مثلاً نابینا و بینا را برای مؤمن و کافر مثال زده است.

آنگاه ظلمت کفر را که کافر بر آن قرار دارد و نور ایمان را یادآور شده است که بر سیمای مؤمن قرار دارد. آنگاه عاقبت آن دو را آورده که عبارت است از سایه و شدت گرما، یعنی مؤمن به سبب ایمانش در سایه و آسودگی است،

و کافر به سبب کفرش در گرما و سختی قرار دارد. بعد از آن مثلی دیگر را به بلیغ‌ترین وجه آورده که عبارت است از مرده و زنده. نابینا شاید فایده‌ای ببرد، اما مرده به عکس آن است. و ظلمات را به جمع آورده است؛ چون طریق کفر متعدد است. و نور را مفرد آورده است؛ زیرا توحید و حق یکی است و تعداد پذیر نیست. و دو مثال آخر، شریف‌تر را مقدم داشته است که عبارتند از «الظل» و «الحی»، و در دو مثال اولی واضح‌تر را یعنی «الأعمی» و «الظلمات» را مقدم داشته است، تا تفاوت را به طور روشن و متجلی نشان دهد. نباید گفته شود: چنین عملی به خاطر رعایت سجع صورت گرفته است؛ چون معجزه در لفظ محض نیست. بلکه در معنی نیز مقرر است، و راز قرآن از آن خدا است. (البحر ۳۰۹/۷). بعد از آن در این زمینه توضیح و بیان بیشتری ارائه داده و می‌فرماید: **إِنَّ اللَّهَ يُسْمِعُ مَنْ يَشَاءُ وَ مَا أَنْتَ بِمُسْمِعٍ مَنْ فِي الْقُبُورِ ﴿٢٢﴾** خدا دعوت حق را به گوش هر کس که بخواهد می‌رساند، او هم دعوت ایمان آوردن را اجابت می‌کند و سینه‌اش را به نور اسلام می‌گشاید، و تو نمی‌توانی دعوت را در گوش آن کافران فرو کنی؛ زیرا قلب آنها مرده است و درک و فهم ندارند. ابن جوزی گفته است: منظورش از (بمن فی القبور) کفار است؛ زیرا آنها را به مرده تشبیه کرده است. (تفسیر ابن جوزی ۶/۴۸۴). یعنی همانطور که مرده‌ی قبرستان نمیتواند کتاب خدا را بشنود و از اندرزهایش سود ببرد، دل مرده هم نمی‌تواند از آنچه که می‌شنود سود ببرد. بصورت کل باید گفت که: مؤمنان، انسان‌های زنده دل و برخوردار از حیات حقیقی هستند. در ضمن قابل یادآوری است که ایمان به فرد و جامعه حیات می‌بخشد و کفر عامل مرگ فرد و جامعه است. «ما یستوی الأحياء و لا الأموات».

زیارت قبور:

قبلاً از همه باید گفت که زیارت قبرستان و رفتن به آنجا در اسلام ممنوع نیست، البته به شرطیکه در آنجا مرتکب اعمال شرک آمیز و غلو نشوند و همچنین جهت زیارت قبور بار سفر بسته نشود.

حکم آیه ۲۲، سوره ی فاطر که میفرماید: «یعنی: «و زندگان و مردگان برابر نیستند» مؤمنان به زندگان و کافران به مردگان تشبیه شده‌اند. «همانا خدا هر که را بخواهد» از اولیای خویش، که ایشان را برای بهشت خویش آفریده و به طاعت خویش توفیق داده است «شنوای گرداند» و پند و پیام خویش را به آنان می‌شنواند «و تو شنواننده کسانی که در گورهایند نیستی» این آیه در نفی شنیدن مردگان است، اما باید توجه داشت که هدف از زیارت قبور گفتگو با مردگان و یا رساندن سخن خود به آنها نیست، که برای رد زیارت به این آیه استناد کنیم. بلکه هدف از استحباب زیارت قبور یادآوری مرگ و قیامت است، چنانکه پیامبر صلی الله علیه وسلم میفرماید: «رُؤِرُوا الْقُبُورَ فَإِنَّهَا تُدَكِّرُكُمْ الْآخِرَةَ» مسلم (۹۷۶).

«قبرها را زیارت کنید، چون آنها شما را به یاد آخرت می‌اندزاند». بنابراین با توجه به این توصیه ی پیامبر صلی الله علیه وسلم زیارت قبر مردگان جهت یادآوری آخرت (با رعایت شروط آن) مستحب است.

إِن أَنْتَ إِلَّا نَذِيرٌ ﴿۲۳﴾

تو جز هشداردهنده ای [بیش] نیستی. (۲۳)

ای پیامبر! تو تنها بیم دهنده‌ای هستی که کافران را از خشم و عذاب خداوند متعال بیم می دهی.

یعنی بر عهده تو جز بیم دهی و تبلیغ چیز دیگری نیست اما شنوایان همراه با پذیرش، کار تو نیست و تو قدرت و توانی نیز بر آن نداری زیرا هدایت و گمراهی فقط در اختیار الله تعالی است.

در آیه فوق با زیبای بیان شده که: رسالت پیامبر هشدار است نه اجبار، در ضمن شرط اثرگذاری در تبلیغ همانا آمادگی مردم شنیدن، قبول کردن است و گرنه تبلیغ پیامبر نیز بی اثر خواهد بود.

إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ بِالْحَقِّ بَشِيرًا وَنَذِيرًا وَإِنْ مِنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ ﴿٢٤﴾

ما تو را به حق و راستی به سوی خلق فرستادیم تا (خوبان را به بهشت باد) بشارت دهی و (بدان را از قهر حق) بترسانی، و هیچ امتی نبوده جز آنکه در میانشان ترساننده‌ای (و رهنمایی) بوده است. (۲۴)

ای پیامبر! ما تو را با هدایت و دین حق فرستاده‌ایم تا مردم را به سوی آن فرا خوانی و بدان عمل کنی، به مؤمنان مژده‌ی بهشت‌های پر از نعمت بدهی و کافران را از دوزخ بیم دهی.

«وَإِنْ مِنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ»: در زمان‌ها و عصور گذشته برای هر قومی پیامبری را فرستاده‌ایم.

«وَإِنْ يُكَذِّبُوكَ فَقَدْ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ»: منظور از این بخش از آیه تسلی خاطر پیامبر صلی الله علیه و سلم و تاسی کردن ایشان به پیامبران در صبر و تحمل اذیت و مصیبت است.

یعنی: هیچ امتی از امت‌های پیشین نبوده است مگر اینکه حق تعالی در آن هشدار دهنده‌ای از پیامبران علیهم السلام برانگیخته که آنان را از فرجام شوم طغیان و کفران بیم می‌داده است.

امام طبری گفته است: یعنی اگر مشرکان قومت ای محمد! تو را تکذیب میکنند، غصه مخور؛ چون اقوام و ملت‌های پیشین نیز پیامبران خود را تکذیب کرده‌اند.

«جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ» پیامبرانشان با معجزات روشن و درخشان و دلایل واضح نزد آنان آمدند، اما آنها را تکذیب کرده و پیامی را که از جانب خدا آورده بودند، انکار کردند. (تفسیر طبری ۸۶/۲۲)

«وَالزُّبُرِ وَبِالْكِتَابِ الْمُنِيرِ» و با «زبر» یعنی صحف نازل شده بر پیامبران و یا کتاب‌های مقدس و واضح و درخشان آسمانی «یعنی چهار کتاب تورات و انجیل و زبور و فرقان» نزد آنها آمدند. و با وجود این، آنان را تکذیب کرده و رسالت آنها را به خود آنان برگشت دادند، پس تو هم مانند آنان صبر و شکیبایی را پیشه کن.

وَإِنْ يَكْذِبُوكَ فَقَدْ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ وَالزُّبُرِ
وَبِالْكِتَابِ الْمُنِيرِ ﴿٢٥﴾

و اگر تو را تکذیب کنند قطعاً کسانی که پیش از آنها بودند [نیز] به تکذیب پرداختند پیامبرانشان دلایل آشکار و نوشته‌ها و کتاب روشن برای آنان آوردند. (۲۵)

ثُمَّ أَخَذْتُ الَّذِينَ كَفَرُوا فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرِ ﴿٢٦﴾

سپس کافران را [به سبب کفرشان به عذابی سخت] گرفتیم؛ پس عقوبت من چگونه بود! (۲۶)

یعنی خوب ببینید آن‌های که از تکذیب دست بردار نشدند انجام آنها چه شد؟ و بدین ترتیب انجام شما نیز چنان خواهد شد.

خواننده گان محترم!

در آیات متبرکه ذیل (۲۷ الی ۳۵) در مورد اینکه: آنان که داناترند، با پرواترند و دانشهای طبیعی، دلیل قدرت آفریدگار است. قرآن، مؤمنان راستین و پاداش آنان، مورد بحث قرار گرفته است.

أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ ثَمَرَاتٍ مُخْتَلِفًا أَلْوَانُهَا وَمِنَ الْجِبَالِ جُدَدٌ بَيضٌ وَحُمْرٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهَا وَغَرَابِيبُ سُودٌ ﴿٢٧﴾

آیا ندیده‌ای که خدا از آسمان آبی فرود آورد و به [وسیله] آن میوه‌هایی که رنگ‌های آنها مختلف است بیرون آوردیم و از برخی کوه‌ها راه‌ها [و رگه‌های] سفید و برخی سرخ و بعضی سیاهند در نهایت سیاهی. [آفریدیم] (۲۷)

مگر نمی‌بینی که خدای بزرگ و عز و جل با قدرت خود باران را از ابر نازل کرده است؟ و زمین را به وسیله‌اش آب داد، (آیه به منظور تشویق تعمق در عجایب صنع خدا و آثار قدرتش آمده است تا منجر به شناخت عظمت خدا شود. و شناخت نیز به خشیت از او بیانجامد. از این‌رو در آخر آیه آورده

است: **إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ**. در راز قرآن بیندیش).

«فَأَخْرَجْنَا بِهِ ثَمَرَاتٍ مُخْتَلِفًا أَلْوَانُهَا»: به وسیله آن آب انواع گیاهان و میوه‌ها را بیرون آورده است. آورد که رنگ‌ها، مزه‌ها و شکل‌های مختلف دارد و در شکل و رنگ و طعم و مزه مختلف اند.

زمخشری گفته است: یا جنس آنها متفاوت است؛ مانند انار و سیب و انجیر و انگور و غیره که به حساب نمی‌آیند، یا در شکل مختلف اند؛ از قبیل قرمزی و زردی و سبزی و غیره. (تفسیر کشاف ۴۸۱/۳)

«وَمِنَ الْجِبَالِ جُدَدٌ بَيْضٌ وَ حُمْرٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهَا» و همچنین کوه‌ها را با گونه‌های مختلف در رنگ خلق کرده است، سفیدند اما سفیدی آنها متفاوت است و برخی سرخ رنگ اند ولی سرخ رنگی آنها نیز مختلف است.

همچنان که برخی کوه‌ها را سیا و تیره رنگ آفرید: «وَاغْرَابِيبُ سُودٌ» و کوه‌های بسیار سیاه رنگ خلق کرده‌ایم.

پاک است ذاتی که رنگ‌ها را متنوع ساخت و با قدرتش بین صنف‌های متعدد تنوع را مقرر داشت.

ابن جوزی می‌فرماید: به منظور تأکید، وصف بلیغ‌تر را اول آورده است، در صورتی که حق بود آن را مؤخر بیاورد. و این‌گونه تعبیر در زبان عرب بسیار می‌آید. (التسهیل ۵۸/۳). منظور بیان قدرت خدای متعال است. اختلاف رنگ‌ها و گوناگونی میوه‌ها منحصر نمی‌شود، بلکه در طبقات زمین و کوه‌های سخت هم نیز اختلاف رنگ موجود است.

حتی می بینی در یک کوه رنگ های مختلف و عجیب موجود است. در کوه رگه های شبیه مرجان وجود دارد، مخصوصاً در صخره های مرمری. پس پاک و منزّه خدایی است که بر همه چیز قادر است.

سید قطب در تفسیر فی ظلال القرآن مینویسد: «این یکی از موارد شگفت انگیز عالم هستی است که جلب نظر می کند و بر منبع و منشأ این کتاب دلالت دارد و نازل کردن آب از آسمان و بیرون آوردن میوه های گوناگون و همه رنگ آغاز شده، آنگاه به کوه های رنگارنگ منتقل می شود. در رنگ های صخره ها شباهت عجیبی به رنگ ها میوه ها و تنوع و تعدد آنها مقرر است. نگاه به رنگ های داخل صخره و تنوع آن قلب را به تپش می آورد و حس و ذوق زیبایی را در آن بیدار می کند، ذوق و علاقه به چیزی که شایسته ی دقت و توجه است. بعد از آن رنگ های انسان و همچنین رنگ چهارپایان و انعام که به معنی بز و گوسفند و شتر و گاو می باشد، تمام جانوران و جنندگان دارای رنگ های عجیب هستند که همگی در این کتاب زیبا و عجیب به نمایش گذاشته شده اند.»

وَمِنَ النَّاسِ وَالْدَّوَابِّ وَالْأَنْعَامِ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ كَذَلِكَ إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ غَفُورٌ ﴿٢٨﴾

و از مردمان و جانوران و چهار پایان نیز رنگهای آنها مختلف و گوناگون است. جز این نیست که ازبندگان الله تنها علماء اند که از او می ترسند. البته الله عزیز و غفور است. (۲۸)

الله تعالی انسان ها، حیوانات و چهارپایان به انواع والوان مختلفی مانند اختلاف و گوناگونی میوه جات و کوه ها خلق کرده است. از جمله شتر، گاو و گوسفند را به رنگ های مختلفی چون سفید، سیاه سرخ آفرید؛ همچنان که نباتات،

میوه‌ها و کوه‌ها را با چنین اختلافی در رنگ‌ها آفریده است. پاک است خداوند ابداعگر بزرگی که این همه را به وجود آورده است. دلیل این که خدای سبحان به اختلاف رنگها در این اشیا توجه داد، این است که این اختلاف، از بزرگترین ادله بر قدرت و صنع بدیع وی می باشد بدین جهت، حق تعالی اولاً اختلاف رنگ‌ها در میوه‌های رویدنی، سپس در جمادات و بعد از آن در انسان‌ها و حیوانات دیگر را ذکر کرد. بعد از اینکه آیات خدا را برشمرد، و آثار قدرت خویش را متذکر شد و علایم و نشانه‌هایی از صنعت و آفرینش شگفت‌انگیز خود را بیان کرد، به دنبال آن فرمود: «إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ» یعنی از میان بندگان، دانشمندان به طور حقیقی و شایسته از خدا می‌ترسند و بیم او را در دل دارند؛ چون آنها خدا را به درستی می‌شناسند؛ زیرا هر اندازه شناخت از خدای بزرگ و مقتدر کامل‌تر باشد، بیم از او بزرگتر و بیشتر میشود. (مختصر ابن کثیر ۱۴۶/۳)

الله ذاتی با عزتی است که دوستانش را عزت می‌بخشد و دشمنانش را خوار می‌سازد، هر که با وی زورآزمایی کند شکستش میدهد و هر که با وی ستیزه کند قهرش می‌نماید. او به بندگان بسیار آمرزنده است؛ یعنی از گناهان شان گذشت می‌کند و خطاهایشان را می‌بخشد.

یاد آوری دانشمندان بعد از مخلوقات که در اول یادآوری شد بدین سبب است که ایشان بیشتر از دیگران در مظاهر قدرت و عجایب مخلوقات تفکر و تأمل مینمایند؛ یعنی که به نشانه‌های کونی و تشریحی خداوند متعال می‌اندیشند و دانایی دارند.

طوری که در حدیث شریف آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «من ترسانترین شما از خدا و پرهیزگارترین شما برای او هستم.»

«إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ غَفُورٌ» خدا با عظمتی که دارد بر هر چیز چیره می باشد و هر کس توبه کند و پشیمان شود او را می بخشد.

ابن عباس (رض) میگوید: «عالم به خدای رحمان کسی است که چیزی را با او شریک نیاورده، حلال او را حلال و حرام او را حرام بشناسد، سفارش های وی را رعایت کند و یقین داشته باشد که با پروردگار خود دیدار خواهد کرد و در قبال عمل خویش مورد محاسبه قرار خواهد گرفت.»

حسن بصری (رح) گفته است: «عالم کسی است که از پروردگار رحمان غایبانه بترسد و به اموری راغب و مایل باشد که خداوند متعال در آن رغبت دارد و از اموری که خدای سبحان از آنها ناراضی است، اعراض کند. آنگاه این آیه را تلاوت کرد.»

سعید بن جبیر (رض) میگوید: «ترس از الله متعال عبارت است از آن چیزی که میان تو و نافرمانی وی حایل گردد.»

امام مالک (رح) میگوید: «علم، به بسیاری روایت نیست بلکه علم نوری است که خداوند متعال آن را در قلب قرار میدهد». سفیان ثوری (رح) میگوید: «نیکان میگفتند: علما سه دسته اند؛ عالمی است که خداوند متعال که به امر وی داناست، عالمی است که به الله تعالی که به امر وی دانا نیست و عالمی است که به امر الله که به خود خداوند دانا نیست اما عالم به خدا و به امر وی، کسی است که از خدای لایزال می ترسد و حدود و فرایض وی را می داند. و عالم به الله تعالی که به امر وی دانا نیست، عالمی است که از خدای بزرگ می ترسد ولی حدود و فرایض وی را نمی داند. و عالم به امر خداوند متعال که به خود خداوند دانا نیست، کسی است که حدود و فرایض را می داند اما از الله متعال نمی ترسد.»

إِنَّ الَّذِينَ يَتْلُونَ كِتَابَ اللَّهِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَعَلَانِيَةً يَرْجُونَ تِجَارَةً لَّنْ تَبُورَ ﴿٢٩﴾

در حقیقت کسانی که کتاب خدا را می خوانند و نماز برپا می دارند و از آنچه بدیشان روزی داده ایم پنهان و آشکارا انفاق می کنند، (ایشان) امید به تجارتی بسته اند که هرگز زوال نمی پذیرد. (۲۹)

به راستی کسانی که در خلال شب و روز به تلاوت قرآن عظیم الشأن و تفکر در معانی اش عمل و ادامه می دهند، و کسانی که «وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ»، به ادای نماز با کامل ترین وجه و با بهترین روش مشروع و در اوقات خود با خشوع و خضوع و رعایت شروط و ارکان اقامه می کنند.

و کسانی که «وَأَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَعَلَانِيَةً» و از نعمت هایی که الله تعالی برای شان نصیب گردانیده آنرا در راه الله به گونه پوشیده تا مردم نبینند و به گونه آشکار تا به ایشان اقتدا شود به مصرف میرسانند، و جز رضایت الله تعالی هدفی دیگری ندارند.

«يَرْجُونَ تِجَارَةً لَّنْ تَبُورَ» واقعاً با این عمل خود امید به معامله ای دارند که سودآور است و هرگز به کساد و نابودی و زیان نمی انجامد. این تجارت، همانا دریافت ثواب و پاداش طاعتشان است، طوریکه یاد آور شدیم تجارتی که هرگز به خساره مواجه نمی شود و و از بین نمی رود.

شأن نزول آیه ۲۹:

۸۹۷- عبدالغنی بن سعید ثقفی در «تفسیر» خود از ابن عباس (رض) روایت کرده است: این گفته الله «إِنَّ الَّذِينَ يَتْلُونَ كِتَابَ اللَّهِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ» در باره حصین بن حرث بن عبدالمطلب بن عبدالمناف قریشی نازل شده است. (متن باطل است و سندش تباه. در این سند عبدالغنی ضعیف و تفسیر را از موسی بن عبدالرحمن ثقفی روایت می کند او دروغگوست و حدیث وضع می کند. ابن

حبان (۲ / ۲۴۲ تحقیق محمود ابراهیم زاید) در خصوص موسی می گوید: دجال است کتابی را در تفسیر جمع و به ابن جریج از عطا از ابن عباس نسبت میدهد. به «میزان الاعتدال» ۲ / ۶۴۲ و ۴ / ۲۱۱ و ۲۱۲ و «لسان المیزان» ۴ / ۴۵ نگاه کنید. و متن را نشانه‌های وضع تهدید می‌کند. و این که تنها ثقفی این را روایت کرده دلیل وهن این است.

لِيُوَفِّيَهُمْ أُجُورَهُمْ وَيَزِيدَهُم مِّن فَضْلِهِ إِنَّهُ غَفُورٌ شَكُورٌ ﴿٣٠﴾

تا الله ثواب آنان را به تمام و کمال پردازد، و از فضل خویش به سهمشان بیفزاید، بی گمان او آمرزگار سپاسگزار است. (۳۰)

تا خداوند در برابر اعمال نیکی که پیش فرستاده‌اند، نیکوترین و بزرگ‌ترین پاداش برای‌شان عطا کند و با چند برابر ساختن اعمال حسنه برای‌شان احسان نماید و علاوه بر پاداش، از فضل و احسان خود نعمت آنان را افزون کند.

در التسهیل آمده است: دریافت پاداش و اجر همان چیزی است که مطیع انتظارش را دارد. و زیاده به معنی اجر بیشتر یا نگاه کردن به ذات خدا میباشد. (التسهیل ۳/۱۵۸).

«إِنَّهُ غَفُورٌ شَكُورٌ» چرا که او آمرزگار «گناهانشان» و قدردان «اعمال اندک ایشان» است.

ابن کثیر گفته است: هر وقت مطرف این آیه را می‌خواند می‌گفت: این آیه‌ی قاریان قرآن است. (المختصر ۳/۱۴۶).

وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ مِنَ الْكِتَابِ هُوَ الْحَقُّ مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ إِنَّ اللَّهَ بِعِبَادِهِ لَخَبِيرٌ بَصِيرٌ ﴿٣١﴾

و آنچه از کتاب [آسمانی] به تو وحی کرده‌ایم حق و تصدیق کننده کتاب‌های [آسمانی] پیش از خود است، یقیناً الله از (احوال) بندگان خود باخبر (و) بیناست. (۳۱)

ای پیامبر! آنچه از کتاب به تو وحی کرده‌ایم (یعنی قرآن کریم) حقیقتی است که در درستی و صدق آن شک و شبهه‌ای موجود نیست.

«مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ» در حالیکه کتاب‌های الهی نازل شده قبلی را از قبیل تورات و انجیل و زبور، تصدیق می‌کند. یعنی اینکه خود حق و تصدیق‌کننده کتاب‌های پیش از آن است» یعنی: قرآن با کتاب‌های پیشین آسمانی همخوان و موافق است

مفسر ابو حیان فرموده است: آیه نشان می‌دهد که وحی است؛ زیرا پیامبر صلی الله علیه و سلم خواندن و نوشتن بلد نبود، در صورتیکه مطالب کتاب‌های خدا را بیان کرده است، و چنین امری جز از جانب خدا مقدور نیست. (البحر المحيط ۳۱۳/۷).

«إِنَّ اللَّهَ بَعَادِهِ لَخَبِيرٌ بَصِيرٌ» محققاً خدای عز و جل به احوال بندگان خود با خبر و آگاه است، به گفته‌ها و کارکرد های شان بیناست، و به ظاهر و باطن امور آنها محیط است و آنها را می‌بیند و هیچ امر پوشیده‌ای از او پنهان نیست و همه اعمال پوشیده و آشکار را می‌داند.

ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ وَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ يُاذِنُ اللَّهُ ذَلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ ﴿٣٢﴾

سپس این کتاب را به کسانی از بندگانشان که برگزیدیم به میراث دادیم؛ پس بعضی از آنها به خویشتن ظالم و بعضی از ایشان میانه رو و بعضی از آنان به حکم الله به سوی نیکی‌ها پیشگامند. این است آن فضل بزرگ. (۳۲)

خواننده گان محترم!

زمخشری در تفسیر این آیه مبارکه می‌نویسد: آنانیکه از جانب خدا برگزیده شدند عبارتند از: امت محمد صلی الله علیه و سلم و یاران و تابعین و پیروان آنها تا روز رستاخیز. (تفسیر کشاف ۴۸۴/۳).

آنگاه آنان را به سه گروه تقسیم کرده و میفرماید: «فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ وَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ يُأْذِنُ اللَّهُ».

مفسر تفسیر انوار القرآن: مینویسد: آنگاه حق تعالی این امت را به سه دسته تقسیم کرده و میفرماید: «پس برخی از آنان بر نفس خود ستمکار و برخی از آنان میانه رو و برخی از آنان به اذن الله به سوی نیکی‌ها پیشگامند» مقاتل میگوید: «ستمگران بر نفس خود: مرتکبان گناهان کبیره از اهل توحیداند. میانه روان: کسانی هستند که مرتکب گناه کبیره‌ای نگردیده اند و سبقت کنندگان و پیشتازان: کسانی هستند که به سوی اعمال شایسته پیشی گرفته‌اند. شکی نیست که ستمکار بر نفس خود، از ادای واجبات و تکالیف خویش کوتاهی می‌کند، یا مرتکب محرمات می‌گردد. میانه‌رو، در کار دین میانه‌روی اختیار کرده و به جانب افراط و تفریط میل نمی‌کند و او از اهل بهشت است. اما پیشتاز و پیشی‌گیرنده کسی است که از دیگران در امور دین سبقت گرفته و او بهترین این سه گروه می‌باشد».

ابن کثیر میگوید: «ستمگر بر نفس خویش: کسی است که برخی از واجبات را فرو گذاشته و برخی از محرمات را مرتکب می‌گردد. میانه رو: کسی است که واجبات را انجام داده و محرمات را ترک می‌کند و گاهی برخی از مستحبات را ترک کرده و برخی از مکروهات را انجام می‌دهد. سابق الی الخیرات: کسی است که واجبات و مستحبات را به جا آورده و محرمات و مکروهات و حتی بعضی از مباحات را نیز ترک می‌کند».

امام نسفی میفرماید: «ظالمان را در اول ذکر کرد زیرا آنان اکثریت هستند، بعد از آنان میانه‌روان از نظر تعداد بیشتراند اما پیشگامان از هر دو گروه فوق‌ترند و در اقلیت قرار دارند لذا در آخر ذکر شده‌اند».

«این» گزینش و میراث دادن کتاب، یا این سبقت گرفتن و پیشتازی به سوی اعمال خیر «همانا فضل بزرگ است» در حدیث شریف به روایت ابودرداء (رض) آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «خداوندأ فرموده است: «ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكُتُبَ الَّذِينَ أَصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ وَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ يُاذِنُ اللَّهُ ذَلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ» (فاطر: ۳۲) اما کسانی که سبقت گرفته‌اند، ایشان بدون حساب به بهشت در می‌آیند.

کسانی که میانه روی پیشه کرده‌اند، به حسابی آسان مورد محاسبه قرار می‌گیرند و کسانی که بر نفس‌های خود ستم کرده‌اند، در درازای محشر بازداشته می‌شوند و همانانند که خدای متعال کوتاهی و قصور آنان را با رحمت خویش تلافی می‌نماید و همانانند که می‌گویند: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَذْهَبَ عَنَّا الْحَزْنَ» (فاطر: ۳۴) (تفسیر انوار القرآن)

حسن بصری گفته است: «السابق» آن است که حسناتش بر گناهانش فزونی دارد، و «الظالم لنفسه» آن است که گناهانش بر حسناتش فزونی دارد، و «المقتصد» آن است که حسنات و گناهانش برابر است. و عموم آنها وارد بهشت می‌شوند. (زاد المسیر ۶/۴۹۰ این نظریه که معتقد به وجود این سه گروه در میان امت محمد صلی الله علیه و آله و سلم می‌باشد، راجح است و ابن جریر آن را اختیار کرده و علامه ابن کثیر احادیثی را دال بر این مطلب آورده است.)

جَنَّاتٌ عَدْنٍ يَدْخُلُونَهَا يُحَلَّوْنَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِنْ ذَهَبٍ وَلُؤْلُؤًا وَلِبَاسُهُمْ فِيهَا حَرِيرٌ ﴿٣٣﴾

(پاداش آنها) باغ‌های همیشگی بهشت است که در آنها داخل می‌شوند، در آنجا با دستبند‌های از طلا و مروارید آراسته می‌گردند و لباس‌شان در آنجا ابریشم است. (۳۳).

الله تعالی بعد از آنکه نعمت های تدارک دیده شده برای مؤمنان را در جنات نعیم خاطر نشان ساخته میفرماید: «جَنَّاتُ عَدْنٍ يَدْخُلُونَهَا» باغ های همیشگی که به آن درخواهند آمد و از نعمت های آن استفاده می کنند.

«عَدْنٍ»: اقامت گزیدن، ماندن و استقرار. «عدن فی المکان: استقرار» به معنی بهشتهای استقرار و خلود. این کلمه بصورت کل یازده بار در قرآن عظیم الشان تذکر رفته، و همه در وصف بهشت آخرت است. (ملاحظه شود سوره های: توبه آیه ۷۲، رعد آیه ۲۳).

«أَسَاوِرَ»: دستبندها. مفرد آن سوار (بکسر سین) و جمع آن اسوره و اساور است.

«لؤلؤ»: مروارید درشت و سخت «اللؤلؤ: الدر» در قاموس «در» به ضمّ اول «لؤلؤ» عظیم است یعنی مروارید سخت، هدف از آن همان مروارید است که از بحر بدست می آید (مراجعه شود به سوره رحمن: ۲۲). از آن دو دریا مروارید و مرجان به دست می آید. و سوره: واقعه: ۲۳-۲۲) و (سوره حج: ۲۳) و (سوره فاطر: ۳۳). در باره آیه «يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللَّؤْلُؤُ وَالْمَرْجَانُ» روایتی هست که در «برزخ» دیده شود.

کلمه «لؤلؤ» مجموعاً شش بار در قرآن عظیم الشان بکار رفته، یکی در باره مروارید دنیا دوبار در وصف خدمه بهشت، یکبار در وصف زنان بهشتی و دوبار در زینت اهل جنت.

«حَرِيرٌ»: راغب آن را لباس نازک، ابریشم خالص فرموده است، و این کلمه سه بار در قرآن عظیم الشان تذکر رفته است. (سوره های: حج / ۲۳، فاطر / ۳۳، انسان / ۱۲).

خواننده گان محترم!

خداوند متعال صنف های سه گانه مذکور را به بهشت های پر از نعمتش، با اقامتی جاودانه و نعمت های همیشگی داخل میسازد، این باغ ها با توجه به

اعمال افراد مراتب و درجات متفاوتی دارد و علت این که «جنات» را به جمع آورده است که در بهشت باغ‌های متعدد وجود دارد، در بهشت باغ فردوس، و باغ عدن و باغ نعیم و باغ الماوی و باغ خلد و باغ سلام، و باغ علیین قرار دارند. و هر باغ دارای مراتب و منزلت‌هایی است که با عمل عاملین متناسب است.

لباس جنتیان:

قرآن عظیم الشان در مورد لباس جنتیان در (آیه: ۲۱ سوره الانسان) میفرماید: «عَالِيَهُمْ ثِيَابٌ سُنْدُسٌ خُضْرٌ وَإِسْتَبْرَقٌ وَحُلُّوا أَسَاوِرَ مِنْ فِضَّةٍ وَسَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا ﴿۲۱﴾» (بر تن ایشان لباس‌های ابریشم نازک سبز و دیبای ضخیم است و دستبند‌ها و انگوهای سیمین، زیب و زینت شده‌اند و پروردگارشان بدیشان شراب پاک می‌نوشاند).

در صحیحین از رسول الله صلی الله علیه وسلم روایت شده است که فرمودند: «زینت و زیورآلات مؤمن تا جایکه خواهد رسید که آب وضو میرسد».

امام احمد از ابوهریره (رض) روایت می‌کند که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «کسی که وارد بهشت شود، در نعمت به سر خواهد بود و اندوهگین نخواهد شد و لباسش کهنه نشده و جوانیش از بین نمی‌رود، در بهشت چیزهایی است که هیچ چشمی آن را ندیده و هیچ گوشی آن را نشنیده و بر قلب هیچ کسی خطور نکرده است». (مسلم تا جمله «جوانیش از بین نمی‌رود»، را روایت نموده است).

پوشیدن لباس ابریشم برای مردان:

قبل از همه باید گفت: پوشیدن لباس ابریشمی برای مردان حرام است، چون پیامبر صلی الله علیه وسلم هشدار داده که هر کس در دنیا لباس ابریشمی بپوشد در آخرت آن را نخواهد پوشید. و میفرماید: «أُحِلَّ الذَّهَبُ وَالْحَرِيرُ

لِإِنَّاثِ أُمَّتِي وَحُرْمِ عَلَيَّ ذُكُورِهَا» آلبانی در صحیح نسائی آن را صحیح قرار داده (۴۷۵۴). «طلا و ابریشم برای زنان امت من حلال قرار داده شده اند و برای مردان امت من حرام هستند»

حکم پوشیدن لباسی که آمیخته با ابریشم باشد:

حکم شرع پوشیدن لباسی که در ترکیب آن مقدار اندکی از ابریشم با پارچه غیر ابریشمی باشد در حکم لباس ابریشم نیست، در کتاب «الحجه البالغه» دهلوی آمده است که در آن صورت اسم لباس (ابریشم) بر آن اطلاق نمیشود و شاید برای نیازی باشد.

و حتی در صحیح بخاری و مسلم از انس رضی الله عنه روایت شده است که پیامبر صلی الله علیه وسلم برای عبدالرحمن بن عوف و زبیر اجازه داد که حریر بپوشند، زیرا مبتلا به خارش بدن (بعلت حشره کنه) بودند.

و یا با وجود آنکه در حدیث صحیح وارد شده که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمودند: «أُحِلَّ الذَّهَبُ وَالْحَرِيرُ لِإِنَّاثِ أُمَّتِي وَحُرْمِ عَلَيَّ ذُكُورِهَا» صحیح نسائی (۴۷۵۴). یعنی: «طلا و ابریشم برای زنان امت من حلال قرار داده شده اند و برای مردان امت من حرام هستند»

با این وجود در شرایط ضروری استفاده از طلا برای مردان جایز می باشد، چنانکه عرفجه پسر اسعد روز جنگ «کُلاب» بینی اش قطع شد و یک بینی نقره ای بجای آن ساخت ولی این بینی نقره گندید و بو گرفت، پس پیامبر صلی الله علیه و سلم او را امر فرمود که یک بینی طلایی را بجای آن بسازد (روایت ابو داؤود ۴۲۳۲).

بنابراین نتیجه می گیریم استعمال طلا یا پوشیدن ابریشم در حالت ضرورت (مانند مریضی پوستی) و یا استفاده از تکه ای از آن برای پوشاندن قسمتهای سوراخ لباس جایز است، در کتاب «فقه السنه». سید سابق آمده است:

«... آنچه که تا بحال در باره حریر و دیبا گفته شد، مربوط بحریر خالص بود و اما حریر مخلوط اگر بیشترش حریر باشد بنزد شافعیه، لباس آن حرام است، و اگر نیمه یا کمتر از آن، حریر بود، حرام نیست. چون اکثریت حکم کل را دارد. امام نووی گفته است: لباس مختلط از حریر و غیر آن، حرام نیست مگر اینکه وزن حریر بیشتر باشد».

و در کتاب «الحجۃ البالغه» دهلوی آمده است: چون در هنگام عذر مقصود از آن رفاه و اشراقیگری نیست، بلکه برای مداوا و شفا است. و ما این احکام را از روی مجموع احادیث وارده درباره تحریم طلا و ابریشم برای مردان و نیز احادیث وارده درباره جواز استفاده آن دو در هنگام ضرورت درمی یابیم. بصورت کل گفته میتوانیم که: به اندازه چهار انگشت و یا اگر آنچه با ابریشم آمیخته شده از ابریشم بیشتر باشد جایز است چون در این مورد حدیث آمده است. مسلم (۱۲-۱۵، ۲۰۶۹)

وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَذْهَبَ عَنَّا الْحَزْنَ إِنَّ رَبَّنَا لَغَفُورٌ شَكُورٌ ﴿٣٤﴾

و میگویند سپاس خدایی را است که اندوه (بدیها و گناهان) را از ما دور کرد، بی گمان پروردگار ما آمرزگار سپاسگزار است. (۳۴)

این گروه از بهترین ها هنگامی که به بهشت داخل میشوند می گویند: سپاس و ستایش شایسته ذات خداست که تمام اندوه ها و افسردگی ها و کدورت ها را از ما دور و برطرف کرد. این بدان سبب است که شادمانی و شادکامی، با سرور و شادابی ایشان را پوشانیده است.

زجاج مؤلف: تفسیر معانی القرآن فی التفسیر میفرماید: «خداوند متعال همه اندوهها و نگرانیها را از بهشتیان دور می کند، چه نگرانیها و اندوههایی که به امر معاششان ارتباط داشته باشد و چه نگرانیها و اندوههایی که به امر معادشان مربوط باشد».

مفسران گفته‌اند: از بس که تحقق آن قطعی است آن را به ماضی و قَالُوا بیان کرده است. و حزن شامل تمام کدورت‌ها و هر چیزی است که صفای زندگی را از بین ببرد؛ از قبیل ترس و مریضی و فقر و مرگ و هراس‌های قیامت و عذاب آتش و غیره. (ابو سعود ۲۴۵/۴ و طبری ۹۱/۲۲).

«إِنَّ رَبَّنَا لَغَفُورٌ شَكُورٌ» یقیناً پروردگار ما بسیار آمرزنده است؛ چنانچه گناهان ما را عفو می‌کند و اطاعت مطیعان را پاس می‌دارد، گناهان ما را آمرزیده و خطاهای ما را بخشیده است. او شکور است؛ چنانچه حسنات ما را پذیرفته و مزد آن را چندین برابر کرده است.

هر دو لفظ «غفور و شکور» معنی مبالغه می‌دهند؛ یعنی دایره‌ی بخشودگیش بس وسیع است و احسانش فراوان است.

در حدیث شریف آمده است: «بر اهل لاله‌الاله‌الله هیچ وحشتی نیست: نه در مرگ، نه در قبر و نه در رستاخیز، گویی من به سویشان در هنگام بانگ (رستاخیز) - در آن حال که از سرهای خود خاک قبرها را میافشانند - مینگرم که میگویند: «وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَذْهَبَ عَنَّا الْحَزْنَ إِنَّ رَبَّنَا لَغَفُورٌ شَكُورٌ» (سوره فاطر: ۳۴).

الَّذِي أَحَلَّنَا دَارَ الْمَقَامَةِ مِنْ فَضْلِهِ لَّا يَمَسُّنَا فِيهَا نَصَبٌ وَلَا يَمَسُّنَا فِيهَا لُغُوبٌ ﴿٣٥﴾

همان ذاتی که از فضل خویش ما را در اقامتگاه ابدی فرود آورد، در آنجا به ما هیچ رنجی نمی‌رسد و در آنجا ما هیچ خستگی نبینیم. (۳۵)
الله تعالی ذاتی است که ما را به فضل و کرم خود وارد بهشت در سرای اقامت جاودان و همیشگی داخل کرده و ما را در آنجا داده و آن را قرارگاه آسایش و سکونت ابدی و دایمی ما قرار داده و هرگز از آن بیرون نمی‌رویم.

با دخول در بهشت جاودان هیچ خستگی و مشقتی نمی بینیم و کدام دشواری و ناآرامی یا درد و آزاری به ما نمی رسد. و تمام اینها از بخشش و فضل و کرم اوست. در آنجا خستگی و سستی به ما دست نمی دهد.

در حدیث شریف آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «هرگز کسی از شما را عملش به بهشت وارد نمی کند». اصحاب گفتند: حتی شما را نیز یا رسول الله؟ فرمودند: «حتی مرا نیز مگر این که خداوند متعال مرا به رحمت و فضلی از جانب خویش درپوشاند». «در اینجا هیچ رنجی و خستگی و مشقتی» به ما نمیرسد و در اینجا به ما هیچ درماندگی ای نمیرسد» درماندگی ای که حاصل خستگی و سختی و رنج و زحمت باشد. آری! در بهشت همه رنجها و خستگیها از تن و روح بهشتیان زدوده می شود.

ابن جوزی گفته است: از این رو بهشت «دار المقامه» است، و «لُغُوبٌ» عبارت است از خستگی روانی و ناشی از خستگی بدن. (التسهیل ۱۵۹/۳). «نَصَبٌ»: رنج و مشقت. خستگی.

«لُغُوبٌ»: طوریکه در فوق تذکر دادیم؛ درماندگی ناشی از خستگی، و ناتوانی حاصل از رنج و مشقت. برخی (نَصَبٌ) را خستگی جسمی، و (لُغُوبٌ) را خستگی روحی دانسته اند.

شان نزول آیه ۳۵:

۸۹۸- بیهقی در «البعث» و ابن ابوحاتم از طریق نفع بن حرث از عبدالله بن ابی اوفی روایت کرده اند: شخصی به نبی (گفت: ای رسول الله! خواب چیزی است که ایزد تعالی در دنیا ما را با آن خرسند و شاد می کند آیا در جنت هم خواب است؟ گفت: نه، زیرا خواب قرین مرگ است و در جنت مرگ

نیست. گفت: پس نشاط و آرامش آنها در چیست؟ پیامبر (این سخن را بس بزرگ شمرد و گفت: در بهشت سستی و رنج روانی نیست در همه احوال آنها شاد و راحتند. پس خدا «لَا يَمَسُّنَا فِيهَا نَصَبٌ وَلَا يَمَسُّنَا فِيهَا لُغُوبٌ» ﴿۳۵﴾ را نازل کرد.

خواننده گان محترم!

تا ایه هذا وضعیت نیکان سعادت‌مند به بیان گرفته شد، و در آیات ذیل (۳۶) الی (۴۱) به ذکر مجازات کافران و ناباوران، احوالشان در دوزخ، و مناظره با مشرکان، مورد بحث قرار گرفته میفرماید:

وَالَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ نَارُ جَهَنَّمَ لَا يَقْضَىٰ عَلَيْهِمْ فَيَمُوتُوا وَلَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ مِنْ عَذَابِهَا كَذَلِكَ نَجْزِي كُلَّ كَافِرٍ ﴿۳۶﴾

و برای کافران آتش دوزخ است، نه فرمان مرگشان صادر می شود که بمیرند، و نه (چیزی) از عذاب دوزخ از آنان کاسته می شود. و اینچنین هر ناسپاسی را سزا می دهیم. (۳۶)

یعنی برای کافران آنان که به تکذیب و انکار آیات الهی پرداختند، و پیامبران علیهم السلام را تکذیب کردند، سزای کفرشان آتش شعله‌ور جهنم که در آخرت آماده است که چهره ها و بدن های آنان را بریان می کند و می سوزاند. «لَا يُقْضَىٰ عَلَيْهِمْ فَيَمُوتُوا» نه بر آنان «به مرگ» حکم شود تا بمیرند» به مرگی دیگر جز مرگ دنیا تا از عذاب راحت گردند.

«وَلَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ مِنْ عَذَابِهَا» و عذاب آن از آنان کاسته نمی شود. بلکه در عذاب دائمی و بدون انقطاع و دائمی خواهند بود.

و هرگاه که پوست بدنشان در آتش سوخته شود، خداوند متعال پوست های دیگری را بر تن شان می پوشاند تا عذاب را بچشند چنان که در آیه دیگری

آمده است. «هر کفوری را چنین کیفر می دهیم» یعنی: هر کسی را که در کفر و ناسپاسی و انکار حق زیاده روی کند، همانند این جزای بسیار زشت، سخت و وحشتناک، کیفر می دهیم.

در حدیث شریف آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «أما أهل النار الذين هم أهلها فلا يموتون فيها ولا يحيون». «اما همان دوزخیانی که اهالی آن هستند «و در آن جاودانند» پس نه در آن میمیرند و نه زنده میشوند».

وَهُمْ يَصْطَرِحُونَ فِيهَا رَبَّنَا أَخْرَجْنَا نَعْمَلًا صَالِحًا غَيْرَ الَّذِي كُنَّا نَعْمَلُ أَوْلَمْ نُعَمِّرْكُمْ مَا يَتَذَكَّرُ فِيهِ مَنْ تَذَكَّرَ وَجَاءَكُمْ النَّذِيرُ فَذُوقُوا فَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ نَصِيرٍ ﴿٣٧﴾

و آنان در دوزخ فریاد می کنند: ای پروردگار ما! ما را بیرون کن تا کارهای شایسته انجام دهیم، غیر از کارهایی که قبلاً میکردیم، (میگوییم): آیا آنقدر به شما عمر ندادیم که پند پذیر در آن پند و عبرت گیرد؟ و بیم دهنده (هم) نزد شما آمد، پس عذاب را بچشید که برای ظالمان هیچ مددگاری نیست. (۳۷)

«يَصْطَرِحُونَ»: نعره زنان کمک می طلبند. فریاد برمی آورند

کافران یعنی دوزخیان در دوزخ با صدای بلند فریاد و استغاثه می کنند که: «پروردگارا! ما را از این آتش بیرون بیاور و ما را به دنیا برگردان» تا غیر از آنچه می کردیم از شرک و معاصی «کار شایسته کنیم» پس ایمان را به جای کفری که بر آن بوده ایم و طاعت را به جای معصیت قرار دهیم!

امام قرطبی گفته است: یعنی به عوض کفر ایمان بیاوریم، و به عوض معصیت مطیع شویم و امر پیامبران را امتثال کنیم. (تفسیر قرطبی ۳۵۲/۱۴) و با گفته «غَيْرَ الَّذِي كُنَّا نَعْمَلُ بِهِ» عمل زشت خود اعتراف کرده و از آن پشیمان و غمگین می باشند. (تسهیل ۱۵۹/۳).

الله تعالی در رد درخواست و توبیخ آنها میفرماید: «أَوْ لَمْ نَعْمَرِكُمْ مَا يَتَذَكَّرُ فِيهِ مَنْ تَذَكَّرَ» مگر در دنیا عمر طولانی و کافی به شما ندادیم و به شما مهلت و فرصت کافی ندادیم، که هر کس می خواست می توانست در آن فرصت مناسب متذکر شود و نصیحت پذیر شود و فکر کند. آری! برای شما پیامبر بزرگوار محمد صلی الله علیه وسلم همراه با دلایل واضحی از جانب پروردگار آمد، اما نپذیرفتید و ایمان نیاوردید. آن مدت که زندگی کردید چه کار کردید؟ و چه شده که عمری دیگر می طلبید؟

در حدیث آمده است: «أَعذر الله إلى امرىء آخر أجله حتى بلغ ستين سنة» خدا انسانی را معذور داشت و اجلس را تا سن شصت سالگی به تأخیر انداخت. (اخراج از بخاری).

و «اعذر» یعنی بهانه‌ی او برید.

«وَجَاءَكُمْ النَّذِيرُ» و پیامبر بر حذر دارنده یعنی حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم قبل از فرارسیدن قیامت نزد شما آمد. و عده‌ای میگویند: «النَّذِيرُ» یعنی پیری، اما قول اول روشن تر است. (امام بخاری و جَاءَكُمْ النَّذِيرُ را به پیری ترجمه کرده است. این قول از ابن عباس (رض) و عکرمة نیز روایت شده است و ابن کثیر گفته است: قتاده میگوید: النَّذِيرُ به معنی پیامبر صلی الله علیه و سلم است و ابن جریر نیز آن را پذیرفته است.)

«فَذُوقُوا فَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ نَصِيرٍ» ای گروه کافران! عذاب را بچشید، امروز یاور و معینی ندارید جز حق تعالی یاری دهنده‌ای دیگری نیست که عذابش را از شما دفع کند.

امام فخر رازی گفته است: امر در فَذُوقُوا به معنی توهین است و متضمن معنی دوام نیز هست. و به منظور ثبت و ضبط ظلم بر آنان اسم ظاهر (تفسیر کبیر ۳۰/۲۶).

لِلظَّالِمِينَ رَأَى جَايَ ضَمِيرِ «لَكُمْ» آورده است. و به سبب کفر و ظلم ایشان اصلاً یاور و ناصری ندارند، نه از جانب خدا و نه از جانب بندگان. بعد از آن میفرماید:

إِنَّ اللَّهَ عَالِمُ غَيْبِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ ﴿٣٨﴾
 بی گمان الله دانای (امور) پنهان آسمان‌ها و زمین است و البته او به افکار و اندیشه دلها هم کاملاً آگاه است. (۳۸)

همانا خدای متعال علمش به تمام چیزهای پنهان در این عالم هستی و نهانی‌های آسمان و زمین احاطه دارد و هیچ چیز از احوال آنها بر او پوشیده نیست. یعنی: او هر امر نهانی‌ای را در آسمان‌ها و زمین میداند و از جمله این اعمال شما را و هیچ کار پنهانی‌ای بر وی مخفی نمی ماند پس می داند که اگر شما را به سوی دنیا هم برگرداند، شما کار شایسته نمی کنید. طوریکه در (آیه ۲۸، سوره الانعام) میفرماید: «وَلَوْ رُدُّوْا لَعَادُوْا لِمَا نُهُوْا عَنْهُ» (الأنعام: ۲۸). «اگر آنها به دنیا هم برگردانیده شوند، یقیناً به آنچه که از آن نهی شده بودند، بر می گردند».

«إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ» به مکنونات و وسوسه‌ها و خطورات قلوب آگاه است، یعنی: او هر امر نهانی‌ای را در آسمان‌ها و «هرآینه او به راز سینه‌ها داناست» پس وقتی حق تعالی راز سینه‌ها را بداند، قطعاً و به طریق اولی رازهای دیگر را که فروتر از آن هستند، می داند.

مفسران گفته‌اند: جمله دوام عذاب کفار را در آتش که ذکر آن برفت مؤکد میسازد؛ زیرا خدا آگاه است که کفر در نهاد کافر مستقر است و اگر حیاتش در دنیا تا ابد پایدار می ماند به خدا ایمان نمی آورد و او را پرستش نمی کرد، پس عذاب ابدی آنها با کفر ابدیشان برابر است. و ظلم و ستمی در کار نیست: «وَلَا يَظْلِمُ رَبُّكَ أَحَدًا». قرطبی گفته است: یعنی خدا می داند اگر آنها را به

دنیا برگرداند به انجام دادن عمل صالح نمی پردازند. همانطور که گفته است:
 وَ لَوْ رُدُّوا لَعَادُوا لِمَا نُهُوا عَنْهُ. (تفسیر قرطبی ۳۵۵/۲۲).

پس با انجام طاعات از عذابش بترسید؛ زیرا هیچ امر غایبی از اعمال شما از او پنهان نیست؛ اگر چه آن را در دل های خود پوشیده نگه دارید.

هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ خَلَائِفَ فِي الْأَرْضِ فَمَنْ كَفَرَ فَعَلَيْهِ كُفْرُهُ وَلَا يَزِيدُ الْكَافِرِينَ
 كُفْرَهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ إِلَّا مَقْتًا وَلَا يَزِيدُ الْكَافِرِينَ كُفْرَهُمْ إِلَّا خَسَارًا ﴿٣٩﴾

او ذاتی است که شما را در زمین جانشین گردانید، پس هر کس کفر ورزد، پس کسی که کافر شود کفرش به زیان خود اوست. و کفر کافران در پیشگاه الله جز بر خشم (پروردگار) نمی افزاید. و کفر کافران جز زیان چیزی نصیب کافران نمی گرداند. (۳۹)

در آیه مبارکه میفرماید: ای انسانها! خداوند ذاتی است که شما را در روی زمین خلیفه ساخت، همان ذاتی است که شما را بعد از عاد و ثمود و ملت های پیشین وارث و جانشین زمین قرار داده است و نسل بعد از نسل و قرن بعد از قرن شما را در جاهای آنان سکنی داد.

«فَمَنْ كَفَرَ فَعَلَيْهِ كُفْرُهُ» پس هر که به الله متعال کافر شود زیان کفرش به خودش بر می گردد و کفر کافران جز کینه و خشم خدا چیزی را برای آنان نمی افزاید.

«وَلَا يَزِيدُ الْكَافِرِينَ كُفْرَهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ إِلَّا مَقْتًا» قتاده در معنی آن می گوید: «شما را امتی پس از امتی و نسلی پس از نسلی جانشین قرار داد». «پس هر کس کفر ورزد» از شما و این نعمت ها را ناسپاسی کند «کفرش به زیان اوست» و این زیان از خود وی به دیگران تجاوز نمی کند «و کافران را کفرشان نزد پروردگارشان جز مقت نمی افزاید».

«مقت» یعنی تحقیر و کینه‌ی شدید، و «خسار» یعنی از دست دادن عمر، که عمر صورت سرمایه‌ی انسان را دارد، هرکس آن را در غیر عبادت خدا سپری کند آن را از دست داده است و به عوض سود، قهر خدا را به دست آورده است، به طوری که به سوی آتش ابدی می‌رود. (البحر المحیط ۳۱۷/۷).

پس از آن مشرکین را به خاطر این که چیزی را پرستش می‌کنند که نه میشوند و نه سود میدهد، توییح کرده و «وَلَا يَزِيدُ الْكَافِرِينَ كُفْرَهُمْ إِلَّا خَسَارًا» و کفر کافران چیزی به آنها نمی‌افزاید جز نابودی و گمراهی و از دست دادن عمر که شر و زیان فراوانی به دنبال دارد.

ابو حیان گفته است: آیه یادآور این است که خدا آنان را به جای ملت‌های پیشین جانشین کرده است، اما آنها متذکر نشده و از حال و وضع پیشینیان تکذیب‌کننده پند و عبرت نگرفتند که چگونه نابود شدند، و حال کافران مایه‌ی عبرت آنها نشد و از گذشتگان پند نگرفتند.

قُلْ أَرَأَيْتُمْ شُرَكَاءَكُمُ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَرُونِي مَاذَا خَلَقُوا مِنَ الْأَرْضِ
أَمْ لَهُمْ شِرْكٌ فِي السَّمَاوَاتِ أَمْ آتَيْنَاهُمْ كِتَابًا فَهُمْ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِنْهُ بَلْ إِنَّ يَعْذُ
الظَّالِمُونَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا إِلَّا غُرُورًا ﴿٤٠﴾

بگو: از [قدرت و تدبیر] معبودانتان که به جای خدا می‌پرستید؟ به من نشان دهید که آنان چه چیزی از زمین آفریده‌اند؟ و یا آنها در آفرینش آسمان‌ها شرکت داشته‌اند؟ یا به آنها کتابی داده‌ایم پس آنها برحجتی از آن قرار دارند؟ بلکه حق این است که ظالمان جز فریب به همدیگر وعده نمیدهند. (۴۱)

ای پیامبر! برای کافران بگو: شریکان شما که به عبادت آن‌ها می‌پردازید، چه چیزی را در زمین آفریده‌اند؟ آیا آن‌ها در آفرینش آسمان‌ها نصیب و حصه‌ای با الله تعالی دارند؟

«أَرُونِي مَا ذَا خَلَقُوا مِنَ الْأَرْضِ» به من نشان دهید که در این جهان چه چیزی را خلق کرده‌اند که شایسته‌ی این پرستش شده‌اند. و شما آنها را می‌پرستید؟
 «أَمْ لَهُمْ شِرْكٌ فِي السَّمَاوَاتِ» یا این که در خلق آسمان شرکت داشته‌اند و به سبب آن شایستگی آن را پیدا کرده‌اند که در عبادت شریک خدا شوند؟
 «أَمْ آتَيْنَاهُمْ كِتَابًا فَهُمْ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِنْهُ» و آیا خداوند متعال به سوی آنان کتابی نازل کرده و با اتکا به دلیلی از جانب او سخن می‌زنند؟ در نتیجه آنها عبادت بت‌ها را با بصیرت و بر مبنای دلیل و برهان انجام می‌دهند؟
 «بَلْ إِنْ يَعِدُ الظَّالِمُونَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا إِلَّا غُرُورًا» چنین نیست، بلکه کافران برای یکدیگر جز غروری عاری از حقیقت و فریبی دور از صداقت نوید نمیدهند.

هیچ یک از موارد یادشده واقعیت ندارد بلکه زعما و رهبران گمراه، فقط به اتباع و پیروان خویش، وعده‌های فریبنده‌ای داده و آنها را با آن وعده‌ها گول می‌زنند و آن وعده‌ها را برایشان می‌آریند در حالیکه آن وعده‌ها همه دروغ‌های بی اساسی است که هیچ حقیقتی ندارد. آن وعده‌ها عبارت از این سخن‌شان به پیروان شان است که: خدایان به شما نفع رسانده، شما را به خدا نزدیک می‌سازند و برای شما نزد او شفاعت می‌کنند.

إِنَّ اللَّهَ يُمْسِكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ أَنْ تَزُولَا وَلَئِن زَالَتَا إِنْ أَمْسَكَهُمَا مِنْ أَحَدٍ مِنْ بَعْدِهِ إِنَّهُ كَانَ حَلِيمًا غَفُورًا ﴿٤١﴾

بی‌گمان خداوند آسمانها و زمین را از زوال نگه می‌دارد، و اگر بخواهند زوال یابند هیچ کس جز او نگاهشان نمی‌دارد، او حلیم و غفور است. (۴۱)
 خواننده گان محترم!

در آیات متبرکه (۴۲ الی ۴۴) در باره مشرکان و سرانجام شان، بحث بعمل آمده است.

وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَئِن جَاءَهُمْ نَذِيرٌ لَّيَكُونُنَّ أَهْدَىٰ مِنَ إِيحَادِي الْأُمَمِ
فَلَمَّا جَاءَهُمْ نَذِيرٌ مَا زَادَهُمْ إِلَّا نُفُورًا ﴿٤٢﴾

و با سختترین قسم‌های خود به الله قسم خوردند که اگر پیامبری انذار کننده به نزد آنها بیاید، حتما نسبت به هر امتی راه یافته‌تر خواهند بود. اما هنگامیکه پیامبری برای آنها آمد جز فرار و فاصله گرفتن (از حق) چیزی بر آنها نیفزود! (۴۲) یعنی کفار مکه مؤکدانه به خدا قسم می خوردند که اگر پیغمبری به میان ایشان بیاید، راهیاب‌ترین ملت‌ها خواهند بود (و در پذیرش دین او، بر همگان پیشی خواهند گرفت). اما هنگامی که پیغمبری (از خودشان برانگیخته شد و) به میان شان آمد، (بعثت او) جز گریز و بیزاری (از حق) چیزی بر آنان نیفزود.

شان نزول آیه ۴۲:

۸۹۹- ابن ابو حاتم از ابن ابو هلال روایت کرده است: قریش همواره میگفتند: اگر پروردگار از بین ما پیامبری مبعوث کند. در میان همه امم از ما فرمان بردارتر و منقادتر به دستورات الهی و همچنان هدایت پذیرتر و استوارتر به تمسک و پیروی از کتاب او نخواهد بود. پس خداوند متعال «وَإِنْ كَانُوا لَيَقُولُنَّ ﴿١٦٧﴾ لَوْ أَنْ عِنْدَنَا ذِكْرًا مِّنَ الْأُولِينَ ﴿١٦٨﴾» (صافات: ۱۶۷-۱۶۸) و [عربهای ناگرویده] می گفتند: اگر در نزد ما خبری از پیشینیان بود «و لَوْ أَنَّا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ لَكُنَّا أَهْدَىٰ مِنْهُمْ (انعام: ۱۵۷)» «اگر کتاب بر ما فرو فرستاده می شد، از آنان راه یافته‌تر بودیم» و «وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَئِن جَاءَهُمْ نَذِيرٌ لَّيَكُونُنَّ أَهْدَىٰ مِنَ إِيحَادِي الْأُمَمِ» را نازل کرد. یهود همواره به واسطه بعثت نبی کریم بر نصاری نصرت و پیروزی می جستند و می گفتند: ما دریافته ایم که پیامبری برانگیخته می شود.

اسْتِكْبَارًا فِي الْأَرْضِ وَمَكْرَ السَّيِّئِ وَلَا يَحِيقُ الْمَكْرُ السَّيِّئُ إِلَّا بِأَهْلِهِ فَهَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا سُنَّتَ الْأَوَّلِينَ فَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَبْدِيلًا وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَحْوِيلًا ﴿٤٣﴾

این نفرت به سبب گردن کشی و تکبر آنان در زمین و نیرنگ زشتشان بود که انجام می دادند. و حيله گری های زشت جز به اهلش بر نمی گردد. پس آیا جز سنت پیشینان را انتظار دارند؟ پس هرگز برای سنت الهی تبدیلی نخواهی یافت. و هرگز برای سنت الهی تغییری نخواهی یافت. (۴۳)

«اسْتِكْبَارًا فِي الْأَرْضِ وَمَكْرَ السَّيِّئِ»: سوگند کافران با حسن نیت و از روی حرص و علاقه به دریافت هدایت صورت پذیرفته بود، بلکه از ستیزه جویی و استکبار بود. آنان با سوگند خویش تدبیر زشتی را سنجیده بودند و فریب مردم را قصد داشتند؛ زیرا ظاهر امر چنین می نمود که به قبول حق حریص اند. اما در حقیقت اهل باطل دروغ بودند؛ از این رو عواقب این تدبیر زشت به خود آنان برگشت و به دیگران ضرری نرساند.

ابو حیان گفته است: سبب نفرت آنها عبارت است از خود بزرگ بینی و نیرنگ زشت؛ یعنی خود بزرگ بینی و نیرنگ زشت، آنان را وادار کرد از حق دوری جویند. و «مکرسیء» عبارت است از تهمت هایی که به پیامبر صلی الله علیه و سلم می بستند و توطئه چینی بر ضد او (البحر المحيط ۳۱۹/۷). الله تعالی در رد آنها گفته است: «وَلَا يَحِيقُ الْمَكْرُ السَّيِّئُ إِلَّا بِأَهْلِهِ وَ كَيْفَ مَكْرُ وَ تَوَطَّئُهُ فَقَطْ دَامِنَ انْجَامِ دَهْنَةٍ وَ تَرْتِيبِ دَهْنَةٍ أَنْ رَأَى كَيْفَ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ كَانُوا أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَ مَا كَانَ اللَّهُ لِيُعْجِزَهُ مِنْ شَيْءٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَ لَا فِي الْأَرْضِ إِنَّهُ كَانَ عَلِيمًا قَدِيرًا ﴿٤٤﴾»

توطئه فقط دامن انجام دهنده و ترتیب دهنده آن را می گیرد.

آیا در زمین سیر و سفر نکرده اند که بنگرند سرانجام کسانی که پیش از ایشان بودند و از ایشان نیرومندتر بودند، چگونه بوده است؟ و هیچ چیز در آسمانها

و زمین از [حیطه قدرت] خداوند نتواند گریخت، چرا که او دانای تواناست. (۴۴)

وَلَوْ يُوَاخِذُ اللَّهُ النَّاسَ بِمَا كَسَبُوا مَا تَرَكَ عَلَى ظَهْرِهَا مِنْ دَابَّةٍ وَلَكِنْ يُؤَخِّرُهُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِعِبَادِهِ بَصِيرًا ﴿٤٥﴾

و اگر خداوند مردمان را به خاطر کار و کردار [ناروای] گرفتار می‌کرد، هیچ جانوری را نمی‌گذاشت، ولی ایشان را تا وقت معینی تأخیر می‌اندازد (و مهلت میدهد)، و چون اجلشان فرارسد، آنگاه خداوند در حق بندگانش بیناست. (۴۵)

«أَجَلٌ مُّسَمًّى»: مدت معین. هدف از آنروز قیامت است.

«فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ»: وقتی که قیامت ایشان فرا رسید. برخی گفته‌اند: مراد از

«أَجَلٌ مُّسَمًّى» و «أَجْلُهُمْ» زمان محدود عمر و سررسید معلوم مدت زندگانی هر کسی است که با مرگ او فرا می‌رسد (سوره: انعام آیه: ۹۳).

در آیه مبارکه میفرماید که الله تعالی انسان را به سبب گناهان و خطاهایی که انجام می‌دهند مجازات کند، از عذابش هیچ خزنده روی زمین نجات نمییابد. اما حق تعالی عذابش را از کافران به تأخیر می‌اندازد و اهل گناه را تا زمانی که در علمش معین و محدود است مهلت می‌دهد. آنگاه که زمان عذاب مجرمان فرا رسید آنان را در حالیکه مستحق مجازات‌اند به عذاب گرفتار می‌کند. او فرمانبرداران و سرکشان را می‌داند و می‌شناسد و هر کدام را بر مبنای اعمالش جزا میدهد. این در حال است که الله تعالی به بندگانش بیناست، کارکردها و اعمال آنان را می‌داند و می‌شمارد و هیچ چیزی از اعمال آنان بر او پوشیده نیست.

و من الله التوفيق

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سوره یس

جزء ۲۲، ۲۳

سوره یس در مکه نازل شده و دارای هشتاد و سه آیه و پنج رکوع است.

وجه تسمیه:

این سوره به «سوره یس» موسوم است؛ کلمه «یس» از (آیه اول این سوره) گرفته شده چون خداوند متعال سوره شریف را با آن افتتاح کرده است و افتتاح سوره با آن نشان دهنده اعجاز قرآن است. و همچنان از حروف مقطعه قرآن است و معانی مختلفی برای آن ذکر شده است.

ارتباط و مناسبت این سوره با سوره فاطر:

ارتباط و مناسبت هر دو سوره را میتوان در نکات ذیل خلاصه و جمع بندی نمود. الف: در آیه ۱۳ سوره فاطر آمده است «و سخر الشمس و القمر.» و در آیه های ۳۷ و ۳۸ سوره یس میخوانیم: «و آیه لهم الیل...»، هر دو برخی از دلایل قدرت الهی را در هستی اثبات می کنند.

ب: در سوره ی فاطر میفرماید: «... کشتی ها را در آن می بینی که موج دریا را می شکافند...» (آیه ۱۲) و در سوره یس میفرماید: «آیتی دیگر برای آنها این است که ذریه ی آنان را در کشتی گرانبار سوار می کنیم» (آیه ۴۱).

فضیلت سوره یس:

در حدیث شریف به روایت ابن عباس رضی الله عنه آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «لوددت انما فی قلب کل انسان من امتی: همانا دوست داشتم که سوره یس در قلب هر انسان از امت من می بود». یعنی: هر یک از افراد امت من آن را حفظ می داشت.

همچنین در حدیث شریف آمده است: «یس را بر مُردگانِتان بخوانید». بدین جهت، ابن کثیر به نقل از برخی علماء فرموده است: «از ویژگی های این سوره یکی این است که در هیچ کار دشواری خوانده نمی شود، جز این که خداوند جلّ جلاله آن کار را آسان می کند، لذا قرائت آن در نزد فرد محتضر (شخص در حالت نزع و جان کندن) نیز سبب نزول رحمت و برکت گردیده و بیرون آمدن روح را بر وی آسان می کند. والله أعلم».

همچنین در حدیث شریف آمده است: «من قرأ یس فی لیلۃ ابتغاء وجه الله عزوجل غفر له: هر کس یس را در شبی به طلب رضای خدای عزوجل بخواند، بر وی آمرزیده شده است».

همچنان پیامبر صلی الله علیه و سلم فرموده است: «هر چیزی قلبی دارد و قلب قرآن عبارت است از سوره یس، آرزو میکنم در قلب یکایک امتم جا بگیرد.» (بزار آن را روایت کرده است).

تعداد آیات، کلمات و حروف سوره یس:

طوری که یاد آور شدیم سوره یس دارای (۸۳) آیات، و به تعداد (۷۳۳) کلمات و به تعداد (۳۰۸۶) حروف می باشد. (لازم به تذکر است که اقوال علماء در تعداد کلمات و حروف سوره یس مختلف بوده که شما می توانید تفصیل این مبحث را در سوره طور تفسیر «احمد» مطالعه فرمایید).

همچنان سوره یس از جمله سوره های است که با حروف مقطعه آغاز میشود، و اولین سوره ای است که با قسم شروع شده است.

محتوای سوره «یس»

طوری که در فوق هم یاد آور شدیم؛ سوره «یس» از جمله سوره های مکی است که به صورت کل سه موضوع اساسی را در بردارد، که عبارتند از:

«ایمان به زنده شدن و حشر، داستان اهل قریه، دلایل و براهین بر یگانگی پروردگار عالمیان».

سوره با قسم به قرآن در مورد درستی وحی و صدق رسالت حضرت محمد صلی الله علیه و سلم آغاز یافته است. بعد از آن بحث کفار قریش را پیش کشیده است که در گردنکشی و گمراهی غرق شده بودند و سرور پیامبران، محمد بن عبد الله را تکذیب می کردند. لذا عذاب و انتقام خداوند متعال آنان را فرا گرفت.

بعد از آن طبق روش قرآن در به کارگیری قصه‌ها برای پند و عبرت، داستان اهل قریه «انطاکیه» را مطرح می کند که پیامبران را تکذیب کردند، تا قریش از عاقبت تکذیب وحی و رسالت بر حذر باشند.

وضع دعوتگر با ایمان، «حیب نجار» را بازگو می کند که قوم خود را اندرز داد، اما او را به قتل رساندند و خداوند متعال او را در بهشت جای داد، ولی الله تعالی به مجرمین فرصت نداد، بلکه فریاد و صدایی شدید و بنیان بر انداز آنها را در ربود و هلاک نمود.

همچنان سوره «یس» دلایل قدرت و یگانگی «خدا» را در این گیتی پر از شگفتی مورد بحث قرار داده، از منظره‌ی سرزمین خشکی که حیات در آن می دمد شروع کرده، آنگاه از منظره‌ی شب که روز از آن جدا می شود و به صورت بسیار تاریک درمی آید سخن گفته است. سپس منظره‌ی آفتاب را مطرح کرده است که به قدرت خداوند متعال در فلک و مدار خود در حرکت است و هرگز از آن تخطی نمی کند. بعد از آن وضع ماه را پیش کشیده است که در منازل خود درجات را می پیماید. بعد از آن کشتی بارگیری شده را مورد بحث قرار داده است که نسل های اولیه‌ی بشر را دربر دارد. تمام اینها دلایل روشن بر قدرت خدای عز و جل می باشند.

بعد از آن سوره به بحث در باره قیامت و خوف و ترس این روز پرداخته و موضوع دمیدن نفخ را پیش کشیده و از نفخه حشر و نشر سخن به میان آورده است که در خلال آن انسان ها از قبر بر می خیزند، و درباره اهل بهشت و اهل دوزخ بحث نموده، و تفاوت مؤمنان و تبهکاران را در آن روز پهراس یادآور شده است که نیکبختان در باغ های پر نعمت مستقر میشوند و شقاوتمندان در درک دوزخ جا می گیرند.

سوره «یس» همچنان با بحث در مورد یک موضوع اساسی، یعنی موضوع «بعث و جزا» و اقامه دلایل و برهان پیرامون تحقق آن خاتمه می یابد.

خواندن سوره «یس» بر مرده (متوفی):

در نزد برخی از مسلمانان یاد آوری چنان است که: (سوره یاسین را بر مرده هایتان بخوانید) و این روایت را از جمله احادیث رسول الله صلی علیه و سلم می شمارد: از جمله میگویند: «إقرأوا علی موتاکم یس» باید گفت این حدیث ضعیف می باشد، و اگر چنانچه حدیث صحیح هم باشد محل و وقت قرائت آن هنگام احتضار و از دنیا رفتن محتضر می باشد، در این هنگام سوره یاسین بر وی خوانده می شود، و اهل علم گویند در آن فائده ای است و آن هم آسان خارج شدن روح از کالبد فرد محتضر می باشد، زیرا در این سوره آیه: «قِيلَ ادْخُلِ الْجَنَّةَ قَالَ يَا لَيْتَ قَوْمِي يَعْلَمُونَ * بِمَا غَفَرَ لِي رَبِّي وَجَعَلَنِي مِنَ الْمُكْرَمِينَ» (۲۶ ۲۷) (به او گفته شد وارد بهشت شو، گفت: ای کاش قوم من می دانستند که پروردگارم مرا مشمول آمرزش و عفو خویش قرار داد و در صف گرامیان جای داد).

ترجمه و تفسیر سوره یس

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

به نام خدای بخشاینده و مهربان

یس ﴿۱﴾

یس [یاسین] (مفهوم این حروف به الله معلوم است).

از حضرت ابن عباس رضی الله عنه روایت شده است که فرمود: «یس: یعنی ای انسان!».

«یس» از جمله حروف مقطعه و طوریکه یاد آور شدیم که: (مفهوم این حروف به الله معلوم است).

همچنان باید گفت که: حروف مقطعه برای معنی وضع نشده بلکه برای ترکیب کلمه می باشد و در عین حال مفسران از این مطلب صرف نظر کرده برای یاسین معانی فرضی نوشته اند از آن جمله یاسین یعنی؛ ای سید، و یا؛ ای سید المرسلین و مانند اینها. نکته دیگر آنکه کفار به قرآن و خود محمد صلی الله علیه وسلم ایمان نداشتند پس چگونه اینجا در مقام اثبات نبوت او به قرآنی قسم خورده که ایشان قبول نداشتند؟ جواب این است که این قسمی است که به صورت ظاهر قسم است ولی در حقیقت دلیلی بر نبوت است زیرا قرآن معجزه و دلیل نبوت است، حق تعالی خواسته بفرماید قسم به این کتابی که روشنگر مطلب نبوت است که تو از مرسلین می باشی، و به اضافه کفار می دانستند که قرآن نزد محمد صلی الله علیه وسلم و مؤمنین بسیار عظمت دارد و به دروغ به آن قسم نمی خورند و لذا اینجا به قرآن قسم یاد کرده. و ذکر صفت حکیم برای قرآن دلالت دارد که سراسر قرآن و همه آیات آن حکمت است (تفسیر تابشی از قرآن).

خواننده گان محترم!

در آیات متبرکه (۱ الی ۱۲) موضوعاتی در باره قرآن کریم، پیامبر و رسالتش، مورد بحث قرار میگیرد.

وَالْقُرْآنِ الْحَکِیمِ ﴿۲﴾

قسم به قرآن پر از حکمت. (۲)

«الْحَکِیمِ»: دارای حکمت و دانش سودمند.

واو در: (والقرآن...) واو قسم است. یعنی: خداوند متعال برای محمد صلی الله علیه وسلم به قرآن حکمت آموز که مملو از حکمت است، قرآنی که الفاظ و معنای آن را مُحکم ساخته و با موجودات حکمت ها، احکام شرعی و براهین، آن را مشرف و بلند مرتبه ساخته است. هدف کلی از این قسم این است تا کسی در این حقیقت که آن حضرت صلی الله علیه وسلم فرستاده الله است شک و تردید نکند.

امام قرطبی میفرماید: قسم به قرآن که: درنظم و معانی استوار است و خللی در آن رُخ نمی دهد. (تفسیر قرطبی ۱۵/۴).

ابو سعود گفته است: یعنی متضمن حکمت است و یا از لحاظ نظم اعجاز انگیزش گویای حکمت است و شگفتی های حکمت را در بردارد. (تفسیر ابو سعود ۲۴۷/۴).

بطور خلاصه باید گفت: که الله تعالی قسم به کتابی یاد نموده است که: نظم و معانی بدیع و محکم و اعجاز انگیز در بردارد و شرایع و احکامش به آخرین درجه بلاغت و رسایی رسیده، و از جانب پروردگار با عظمت به پیامبر صلی الله علیه وسلم وحی شده است.

شأنزول آیات آیه ۱ - ۱۰:

۹۰۰- ک: ابونعیم در «دلائل» از ابن عباس (رض) روایت کرده است: رسول الله صلی الله علیه وسلم (در مسجد الحرام قرآنکریم را به صدای بلند قرائت می کرد. مشرکان قریش از این امر رنجیدند و به دستگیری آن بزرگوار اقدام نمودند. ناگاه دست های آن ها به گردن شان پیچید و بینایی خود را از دست دادند. خدمت رسول الله صلی الله علیه وسلم آمدند و عرض داشتند، ای محمد! تو را به الله و پیوند خویشاوندی سوگند می دهیم. پیامبر دعا کرد و آن حالت از آن ها دور شد. پس: «یس ﴿۱﴾ وَالْقُرْآنِ الْحَکِیمِ ﴿۲﴾ إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِینَ ﴿۳﴾ عَلَی صِرَاطٍ مُسْتَقِیمٍ ﴿۴﴾ تَنْزِیلَ الْعَزِیزِ الرَّحِیمِ ﴿۵﴾ لِنُنذِرَ قَوْمًا مَّا أُنذِرَ آبَاؤُهُمْ فَهُمْ غَافِلُونَ ﴿۶﴾ لَقَدْ حَقَّ الْقَوْلُ عَلَی أَكْثَرِهِمْ فَهُمْ لَا یُؤْمِنُونَ ﴿۷﴾ نازل شد.

ابن عباس (رض) میگوید: از آن گروه یک نفر هم مسلمان نشد. (ابو نعیم «دلائل» ۱۵۳ روایت کرده است، در این اسناد نضر بن عبدالرحمن متروک و اسناد جداً ضعیف است).

۹۰۱- ک: ابن جریر از عکرمه روایت کرده است: ابو جهل گفت: اگر محمد را دیدم چنین و چنان می کنم. پس آیه «إِنَّا جَعَلْنَا فِی أَعْنَاقِهِمْ أَغْلَالًا فَهِيَ إِلَى الْأَذْقَانِ فَهُمْ مُقْمَحُونَ ﴿۸﴾ وَجَعَلْنَا مِنْ بَیْنِ أَیْدِهِمْ سَدًّا وَمِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا فَأَغْشَيْنَاهُمْ فَهُمْ لَا یُبْصِرُونَ ﴿۹﴾ نازل شد. مشرکان می گفتند: محمد اینجاست اما ابو جهل نمی دید و می گفت: کجاست؟ کجاست؟ (طبری ۲۹۰۶۴).

إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِینَ ﴿۳﴾

به تحقیق که تو از جمله پیغمبران هستی. (۳)

یعنی: سو گند به قرآن حکیم که در رسالت تو هیچ گونه شکی نیست. که تو از فرستاده شدگان الله تعالی هستی که باوحی او تعالی به سوی بندگان آمده‌ای. جمله: «إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ» جواب قسم است یعنی ای محمد! به طور یقین تو از جانب پروردگار جهانیان برای هدایت خلق آمده‌ای و جزو پیامبران هستی. و این آیه ردی قاطع بر پندار کفاری است که منکر رسالت آن حضرت صلی الله علیه وسلم است.

ابن عباس (رض) گفته است: کفار قریش میگفتند: تو پیامبر نیستی و خدا تو را نزد ما نفرستاده است. لذا خدا به قرآن عظیم قسم یاد کرده است که محمد از جمله‌ی پیامبران است (مراجعه شود: تفسیر قرطبی ۱۵/۵، طبری این مطلب را از قشیری نقل کرده است.).

عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ﴿٤﴾

بر راه راست قرار داری. (۴)

ای پیامبر! تو بر راه راستینی «بر صراطی مستقیم» تو بر طریقه و منهجی راست و درست قرار داری، یعنی تو بر راه و روشی مستقیم، محکم و استوار یعنی بر راه و روش همان پیامبرانی هستی که قبل از تو در گذشته‌اند.

صراط مستقیم: راه راستی است که در آن هیچ گونه کجی و پیچیدگی‌ای وجود ندارد، بلکه مستقیماً مسافرا را به مطلوب وی برساند.

امام طبری گفته است: یعنی همان طور که قتاده گفته است؛ بر مسلکی از هدایت قرار دارد که کجی در آن موجود نیست و عبارت است از دین اسلام، همچنان که قتاده میگوید (تفسیر طبری ۹۷/۲۲) و نکره آوردن آن برای تفخیم و تعظیم است. (الانتصاف علی الکشاف ۲/۴).

تَنْزِيلَ الْعَزِيزِ الرَّحِيمِ ﴿٥﴾

[این کتاب] فرو فرستاده [خداوند] پیروزمند مهربان است. (۵)

این قرآن هدایت دهنده از جانب پروردگار باعزت نازل شده است که در ملک خود مقتدر است و نسبت به مخلوق خود مهربان است.

هر که با وی زور آزمایی کند قهرش میکند و هر که با وی بستیزد شکستش میدهد. او که از دشمنانش انتقام میگیرد و به کسی که با توبه به سویش باز گردد رحمت می نماید.

درواقعیت باید گفت: سرچشمه نزول قرآن، قدرت و رحمت است و شخصیکه به رهنمود های آن چنگ بزند، بطور یقین به عزت و رحمت نایل میگردد.

لِنُنذِرَ قَوْمًا مَّا أُنذِرَ آبَاؤُهُمْ فَهُمْ غَافِلُونَ ﴿٦﴾

تا قومی را بیم دهی که پدرانشان بیم داده نشده اند پس آنان خود غافل و بی خبرند. (٦)

ای پیامبر! پروردگار سبحان قرآن را بر تو نازل کرده تا به وسیله آن کافران را بیم بدهی منظور از انذار این است که آنها را از عذاب خدا بترساند.

«فَهُمْ غَافِلُونَ»: زیرا آنان از هدایت و ایمان غافلند و در تاریکی شرک و بت پرستی دست و پا می زنند.

«قَوْمًا»: مراد کفار مکه در آغاز نبوت پیغمبر اسلام است.

«مَّا أُنذِرَ»: بیم داده نشده است (سورة: سجده آیه: ٣).

«أَبَاؤُهُمْ»: مراد پدران و نیاکان قریب قریب هم عصر پیغمبر صلی الله علیه وسلم است، والا پدران و نیاکان بعید ایشان توسط انبیاء، از جمله ابراهیم و اسماعیل بیم داده شده است (سورة: فاطر آیات: ٢٤ و ٢٥). (تفسیر نور ترجمه معانی قرآن مصطفی خرمدل).

لَقَدْ حَقَّ الْقَوْلُ عَلَىٰ أَكْثَرِهِمْ فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿٧﴾

یقیناً فرمان عذاب بر بیشترشان محقق و ثابت شده است، به این سبب ایمان نمی آورند. (٧)

به یقین که الله تعالی بر بیشتر کافران عذاب را واجب نمود؛ البته بعد از اینکه حجت را بر آنان اقامه داشت و مطلوب آن را واضح ساخت. اما آنان به حق یقین نکردند و راستی را نپذیرفتند، بلکه به او تعالی کافر شدند و رسولش را تکذیب نمودند.

«لَقَدْ حَقَّ الْقَوْلُ عَلَىٰ أَكْثَرِهِمْ فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿٧﴾» لام پیش در آمد قسم است. یعنی به خدا قسم به سبب اصرار آنان بر کفر و انکار، عذاب دوزخ بر اکثر آن جماعت مشرک مقرر شده است؛ زیرا تحت تأثیر یادآوری و برحذر داشتن قرار نگرفتند، پس به همین سبب به آنچه آورده‌ای ایمان نمی‌آورند. بعد از آن خدا سبب ترک ایمان آنها را بیان کرده و میفرماید:

إِنَّا جَعَلْنَا فِي أَعْنَاقِهِمْ أَغْلَالًا فَهِيَ إِلَى الْأَذْقَانِ فَهُمْ مُقْمَحُونَ ﴿٨﴾

مسلماناً ماطوق‌هایی را بر گردنشان نهاده ایم پس در نتیجه سرهایشان رو به بالا است (و زمین را دیده نمی‌توانند). (۸)

در آیه مبارکه وضعیت یک نفر مشرک را در گمراهی به حال انسانی تشبیه کرده است که زنجیر و غل‌ها در دست دارد و دستش را به گردن آویخته و در همان حال سر را به طرف آسمان گرفته و آن را پایین کرده نمی‌تواند. (تفسیر صفوة التفاسیر).

این بدین معنی است که: در گردن‌هایشان غل‌هایی را قرار داده‌ایم که دست‌هایشان به آن غل‌ها بسته شده است و چون این غل‌ها بین دست‌ها و گردن‌هایشان قرار دارد و محکم بسته شده است لذا آن‌ها به حرکت دادن گردن‌هایشان قادر نیستند. و یا اینکه دست‌های این کافران را نیز از هر خیری به زنجیر بسته و دیدگان آنان را از دیدن هدایت نابینا کرده است؛ از این رو کار خیری را انجام نمیدهند و حق را نمی‌بینند. آنان در چنین حالتی توان این راهم ندارند که گردن‌هایشان را به سوی چپ و راست بگردانند، یا آن‌ها را خم کنند.

در تفسیر جلالین شریف آمده است: این تمثیل است. منظور این است که آنها ایمان را نمی پذیرند و در مقابلش سر خم نمی کنند (تفسیر جلالین ۳/۳۱۸). ابن کثیر گفته است: معنی آیه چنین است: ما این جماعت محکوم به شقاوت را مانند شخصی قرار داده ایم که زنجیری در گردن دارد و دستش در زیر زنج به گردن بسته شده است و (ذقن مفرد «أذقان» و محل تلاقی دو فك است. زنج) به ناچار سر را بالا گرفته و به صورت «مقمح» درآمده است. «مقمح» یعنی آنکه سرش را بالا گرفته است و با ذکر زنجیری که در گردن نهاده می شود از ذکر زنجیری که در دست نهاده می شود بسنده کرده است؛ چون غل به زنجیری که در دست و گردن نهاده می شود معروف است. (تفسیر ابن کثیر ۳/۱۵۵).

ابو سعود در تفسیر خویش: حال آنها را به حال انسانی تشبیه کرده است که زنجیر در گردن دارد.

«فَهِيَ إِلَى الْأَذْقَانِ» زنجیرها به زنج منتهی می شوند، پس فرصت نمی دهند به حق بنگرند و نمی توانند گردن به طرف حق برگردانند. سر را خم نمی کنند، چشمها را می بندند به طوری که تقریباً حق را نمی توانند بینند و یا به طرف سیل کنند. (تفسیر ابو سعود ۴/۲۴۸).

دکتر مصطفی خرمدل مفسر تفسیر نور «ترجمه معانی قرآن» مینویسد: «بَيْنَ أَيْدِيهِمْ»: جلو ایشان.

«مَا خَلْفَهُمْ»: پشت سر آنان.

«سَدًّا...»: خداوند کسانی را که به آینده ننگرند و مستقبل را فراموش سازند، و به گذشته ننگرند و احوال ملت های پیشین را پیش چشم ندارند، به افرادی تشبیه فرموده است که میان دو سدّ عظیم گیر کرده باشند و روبرو و پشت سر

خود را نبینند، و همگون و همسان کوران، راه پیشروی و راه پسروی خود را پیدا نکنند.

«فَأَغْشَيْنَاهُمْ»: بر چشمان شان پرده‌ای کشیده‌ایم (سوره: بقره آیه ۷).

«أَغْلَالٌ»: غل: طوقی که بر گردن نهند «الغلّ: طوق یدخل فی العنق للذلّ و الالم» جمع آن اغلال است.

«أَذْقَانٍ»: زنج‌ها. مفرد آن ذقن است.

«مُقَمَّحُونَ»: قمح: سر بلند کردن. «قمح البعیر: رفع رأسه»، «مقمح» به صیغه مفعول: سر بالا گرفته شده، این کلمه فقط یک بار در قرآن کریم آمده است. باید یاد آور شد که: الله تعالی بر گردن کافران غل و زنجیر می نهد، ولی زمینه نهادن غل و زنجیر (بند کشیدن‌ها و دست بستن‌ها) را کفار شخصاً زمینه سازی می کنند و شرایط آنرا فراهم می نمایند.

وَجَعَلْنَا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدًّا وَمِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا فَأَغْشَيْنَاهُمْ فَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ ﴿٩﴾
و در پیش روی آنها سدّی قرار دادیم، و در پشت سرشان سدّی، قرار داده‌ایم پس بر چشمان آنان پرده‌ای انداخته‌ایم، در نتیجه آنان هیچ نمی بینند. (۹)
خداوند پرده‌ی از تاریکی را در پیش رو و پشت سر آنان ایجاد کرده است؛ یعنی صفت آنان مانند کسی است که با حایلی از پیش رو و از پشت سر در حجاب شده باشد و از اثرش چیزی را نبیند و به راهی هدایت نشود. حق تعالی چشم‌های شان را نابینا ساخته و بینش آنان را محو نموده است. هریک از دشمنان اسلام بدون شک به چنین عذابی گرفتار است؛ از همین جا است که حیرت زده، متردّد و راه گم کرده‌اند.

این آیه نیز تمثیلی است بر مسدود بودن راه ایمان به روی آنان؛ زیرا خدای سبحان به علم ازلی خویش دانسته است که آنان تا دم مرگ شان بر کفر اصرار و پافشاری می کنند. البته این علم ازلی الهی: مجرد شناخت قلبی وی است که عقلاً و در واقعیت امر، اجباری در کار انسان به وجود نمی آورد و بنابر این، او را از ایمان آوردن باز نمی دارد. (تفسیر انوار القرآن: عبد الرؤوف مخلص هروی).

با اینکه قرآن عظیم الشان استوار و حکمت آموز است و رسالت پیامبر صلی الله علیه وسلم قطعی است و راه دین مستقیم است و خداوند قوی و مهربان است، لیکن چون اکثر مردم، غافل، بی ایمان و گرفتار خرافات اند، از هر سو بروند به سدّی محکم و بن بست برخورد می کنند.

خواننده گان محترم!

اگر به فحوای مبارکه دقیق شویم، در خواهیم یافت که؛ جوهر انسانهای لجوج با بسیار دقیق و جالب بیان و ترسیم گرفته شده است. و در میابیم که: اکثریت مردم غافل، به حق گرایش ندارند.

وَسَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أُنذِرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿۱۰﴾

برای ایشان برابر است چه بترسانی، و چه آنها را نترسانی، ایشان ایمان نمی آورند. (۱۰)

ای پیامبر! اگر اهل کفر و سرکشان را چه بیم دهی و چه بیم ندهی برای آنان یکسان است؛ زیرا یادآوری و زنگ خطر و باز دارنده ها برای افرادی که گمراهی، پرده ای تیره بر عقلشان کشیده، و سرکشی و عصیان در قلب شان لانه کرده است، سودی ندارد.

«لَا يُؤْمِنُونَ»: آنها به همین سبب ایمان نمی آورند؛ زیرا بر حذر داشتن، قلب مرده را زنده نمی کند، بلکه فقط قلب زنده آمادگی پذیرفتن ایمان را دارد.

بدین خاطر پیامبر صلی الله علیه و سلم را تسلی داده، و حقیقت سرکش و طغیان نهفته در نهاد آنان را برملا و کشف می سازد.

وجه زیبا است که فرموده اند که: قرآن عظیم الشان مایه ذکر است، اطاعت و پیروی از آن، وسیله یادآوری فراموش شده ها و بیدارگری فطرت خفته انسان است.

إِنَّمَا تُنذِرُ مَنِ اتَّبَعَ الذِّكْرَ وَخَشِيَ الرَّحْمَنَ بِالْغَيْبِ فَبَشِّرْهُ بِمَغْفِرَةٍ وَأَجْرٍ كَرِيمٍ ﴿١١﴾

بیم دادن ات فقط برای کسی ثمربخش است که از قرآن پیروی کند و غائبانه از پروردگار بترسد، پس او را به آموزش و پاداشی نیکو و باارزش مژده ده. (۱۱) ای پیامبر! ترساندن و بیم دادن ات تنها به انسانی فایده میرساند که به کتاب الله ایمان آورد و از آن پیروی کند، به قرآن عظیم الشان عمل نماید و از خداوند رحمان بدون اینکه او را دیده باشد ترس و خوف داشته باشد، و نیز در غیاب مردم، حق تعالی را مراقب خویش بداند. کسی که عملکردش چنین است، او را به آموزشی که گناهان را محو می کند و به پاداش بزرگ حسناتش که بهره مندی از رضای خداوند و داخل شدن به بهشت است مژده بده.

باید یاد آور شد که: رحمت وسیع و همه جانبه پروردگار با عظمت، نباید موجب بی پروایی و بی تفاوتی ما انسان ها شود. باید گفت که: نشانه ایمان و خشیت واقعی، پروا داشتن در نهان است.

إِنَّا نَحْنُ نُحْيِي الْمَوْتَىٰ وَنَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَآثَارَهُمْ وَكُلُّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ ﴿١٢﴾

بی تردید ما مردگان را زنده می کنیم و آنچه را پیش فرستاده اند و [خوبی ها و بدی های] بر جا مانده از ایشان را ثبت میکنیم و همه چیز را در کتابی روشن [که اصل همه کتاب هاست و آن لوح محفوظ است] ضبط کرده ایم. (۱۲)

قبل از همه باید گفت که: بعد از مرگ زندگی دوم یقینی است و در آن تمام مردم معاوضه اعمال خود را مییابند. همچنان فهم شرعی همین است که: انسان، تنها مسئول اعمال خود نیست، بلکه مسئول پیامدهای اعمال خویش نیز میباشد. در این شکی نیست که؛ همه مردگان در روز قیامت دوباره زنده میشوند. باید فراموش نکنند که دوسیه عمل انسان، حتی پس از مرگ تا روز قیامت باز میباشد. و در روز قیامت سروکار ما با الله تعالی است، همچنان نباید فراموش کنیم که: دستگاه محاسباتی پروردگار با عظمت بی نهایت دقیق و همه جانبه است. امام طبری در تفسیر خویش می نویسد: یعنی آنچه را در دنیا اعم از اعمال صالح و ناصالح از پیش فرستاده اند، می نویسیم. و «آثَارُهُمْ» حتی هر قدم که غرض عبادت بسوی مسجد بر داشتیم در این محسابات مورد بررسی قرار میگیرد. (تفسیر طبری ۹۹/۲۲).

ابن کثیر در فهم این آیه مبارکه حدیثی را از جابر بن عبدالله (رض) به شرح ذیل روایت فرموده است: اماکن پیرامون مسجد النبی خالی شد و طایفه بنی سلمه که منازلشان از مسجد دور بود، با استفاده از این موقعیت خواستند تا به نزدیک مسجد نقل مکان کنند. پس این خبر به رسول الله صلی الله علیه وسلم رسید، آن حضرت صلی الله علیه وسلم خطاب به آن ها فرمودند: «إِنَّهُ بَلْغَنِي أَنْكُمْ تَرِيدُونَ أَنْ تَنْتَقِلُوا قُرْبَ الْمَسْجِدِ». «به من خبر رسیده است که شما می خواهید به نزدیک مسجد نقل مکان کنید». گفتند: بلی! این خبر درست است یا رسول الله! فرمودند: «یا بنی سلمه! دیار کم تکتب آثار کم، دیار کم تکتب آثار کم». «ای بنی سلمه! در دیار خود باقی بمانید زیرا نقش قدم هایتان (به سوی مسجد، در زمره حسنات شما) نوشته می شود، در دیار خود باقی بمانید، زیرا نقش قدم هایتان (به سوی مسجد در زمره حسناتتان) نوشته میشود».

پس آن ها بعد از این توصیه رسول اکرم صلی الله علیه وسلم، منازل خود را ترک نکردند.

«وَكُلِّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ ﴿١٢﴾»

و هر چیز و هر امری از امور را در کتابی نوشته یعنی در صحیفه و نامه‌ی اعمال ثبت کرده‌ایم. مانند «يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ» یعنی نامه‌ی اعمالشان که بر اعمال خیر یا شر آنها گواهی می‌دهد.

مجاهد و قتاده گفته‌اند: محل ثبت عبارت است از لوح المحفوظ. (راجع همان است که ما آورده‌ایم که به معنی نامه‌ی اعمال است، و ابن کثیر نیز آن را پسندیده است.)

و ابو حیان گفته است: «وَوَكُتِبُ مَا قَدَّمُوا» یعنی آمار آن را بر می‌داریم و می‌گیریم. از این رو احاطه‌ی علم خود بر اعمال آنان را به کتابت تعبیر کرده است که وسیله‌ی ضبط اشیاء می‌باشد (البحر ۳۲۵/۷).

بعد از آن خدا داستان اهل قریه را که پیامبران را تکذیب کردند و در نتیجه خداوند متعال به وسیله صدایی گوش خراش آنان را به دیار نیستی فرستاده، آورده است و میفرماید:

قصه و داستان اصحاب قریه:

در آیات متبرکه که: (۱۳ الی ۲۷) قصه و داستان اصحاب قریه به بحث گرفته شده است:

وَاضْرِبْ لَهُمْ مَثَلًا أَصْحَابَ الْقَرْيَةِ إِذْ جَاءَهَا الْمُرْسَلُونَ ﴿١٣﴾

برای آنها «اصحاب قریه» را مثال بزن، هنگامی که فرستادگان خدا به سوی آنها آمدند. (۱۳)

ای پیامبر! برای کافران که تو را تکذیب کردند، قصه و حوادث اصحاب قریه «انطاکیه» را که در غرابت و شگفتی بمثابة مثال بر سر زبان های مردم است، برای قومت که تو را تکذیب می‌کنند، مثال بیاور.

بصورت کل در آیه مبارکه آمده است که ای محمد! به مشرکان بگو: من در سلسله پیامبران الهی پدیده نو ظهوری نیستم که برای شما فرستاده شده ایم، بلکه قبل از من نیز فرستادگان الهی به سوی مردم شهرها آمده و آنان را از همان چیزهایی که من شما را از آن بیم می‌دهم، بیم داده‌اند، آن پیامبران علیهم السلام نیز، اصل توحید و یکتا پرستی را تبلیغ کرده‌اند، از حساب روز قیامت بیم داده و به نعمت‌های بهشت جاودان مژده داده‌اند.

امام قرطبی می‌فرماید: هدف از قریه که در آیه مبارکه بدان اشاره شده قریه؛ همانا «انطاکیه» بود. و بنا به قول عموم مفسران خدا سه پیامبر را به نام‌های «صادق»، «مصدق» و «شمعون» نزد آنها فرستاد، و به پیامبران علیهم السلام دستور داد آنها را از گرفتار شدن به سرنوشت اهل قریه که سه پیامبر از جانب خدا برای آنان مبعوث شد، برحذر بدارد. و بنا به قولی آنها قاصدان و پیامبران عیسی علیه السلام بودند. (تفسیر قرطبی ۱۴/۱۵ به استناد جمله «مَا أَنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُنَا» گفته می‌توانیم که آنان فرستادگان عیسی بودند، زیرا چنین گفته در مقابل کسی گفته میشود که خود را پیامبر خدا معرفی کند. در التسهیل نیز چنین آمده است.).

همچنان برخی از مفسران بدین باور اند که: مراد از قریه، همانا قریه است در منطقه «انطاکیه» که در شهرهای قدیم روم موقعیت دارد، و هم اکنون جزو خاک ترکیه و از جمله شهرهای تجاری آن کشور بشمار میرود.

از مجموع آیات متبرکه بر می‌آید که مردم این شهر بت پرست بودند و پیامبران برای دعوت آنها به توحید و مبارزه با شرک آمده بودند.

باید یاد آور شود که: تاریخ گذشتگان، بهترین درس عبرت برای آیندگان بشمار میرود، و بهترین مثال‌ها همانا، مثال‌های واقعی و عینی است نه تخیلی، در این شک نیست که: در بیان داستان، عبرت‌ها مهم است، نه نام قریه، قوم و قبیله، زبان و تعداد افراد آن.

در داستان و سرگذشت کاری انبیاء دیده شده است که: انبیاء به سراغ مردم میرفتند و منتظر نبودند تا مردم به سراغ آنان بیایند.

إِذْ أَرْسَلْنَا إِلَيْهِمُ اثْنَيْنِ فَكَذَّبُوهُمَا فَعَزَّزْنَا بِثَالِثٍ فَقَالُوا إِنَّا إِلَيْكُمْ مُرْسَلُونَ ﴿١٤﴾
زمانی که دو پیامبر را به سوی آنان فرستادیم، پس آن دو را انکار کردند و با پیامبر سومی آنان را تقویت کردیم، پس گفتند: بدون شک ما به سوی شما فرستاده شده‌ایم. (۱۴)

«فَعَزَّزْنَا»: تقویت کردیم. تأیید کردیم.

آنگاه که الله تعالی دونفر از پیامبران را فرستاد تا آنان را به عبادت خداوند یگانه و به ترک شرک دعوت و رهنمایی نمایند، ولی اهل قریه بدون منطق و استدلال هر دو پیامبر را تکذیب کردند، «فَعَزَّزْنَا بِثَالِثٍ» آنها را به پیامبر سوم تقویت کردیم هر سه نفر اهل قریه را خبر دادند که خداوند سبحان ایشان را برای دعوت به سوی توحید فرستاده است.

«فَقَالُوا إِنَّا إِلَيْكُمْ مُرْسَلُونَ» گفتند: ما از جانب الله برای هدایت شما اعزام شده‌ایم. ولی به تأسف گفتند: «قَالُوا مَا أَنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُنَا»: شما بر ما برتری ندارید، و جز افرادی مانند ما چیزی نیستید، پس چگونه خدا به شما وحی کرده است نه به ما؟ «وَمَا أَنْزَلَ الرَّحْمَنُ مِنْ شَيْءٍ» خدا وحی و رسالتی را نازل نکرده است. «إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا تَكْذِبُونَ» ﴿١٥﴾ شما در مورد ادعای رسالت جز جمعی دروغگو، چیزی نیستید.

قابل یادآوری می‌دانم که در تاریخ بشریت دیده میشود که: برخی از انسان‌ها با در نظر داشت اینکه بر وحدانیت الله متعالی معتقد اند ولی با تأسف از نقش انبیاء و نبوت و رسالات انبیاء انکار می‌ورزند، و استدلال می‌آورند که الله تعالی برای ما عقل داده است، و ما ضرورتی به وحی و بصورت کل به انبیا

و رسول نداریم. داشتن این عقیده ناشی از عدم شناخت صحیح الله تعالی سرچشمه می گیرد. طوریکه خداوند متعال در آیه (۹۱ سوره انعام) میفرماید: «وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ إِذْ قَالُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيَّ بَشَرًا مِنْ شَيْءٍ قُلْ مَنْ أَنْزَلَ الْكِتَابَ الَّذِي جَاءَ بِهِ مُوسَى نُورًا وَهُدًى لِلنَّاسِ تَجْعَلُونَهُ قَرَاطِيسَ تُبْدُونَهَا وَتُخْفُونَ كَثِيرًا وَعُلِّمْتُمْ مَا لَمْ تَعْلَمُوا أَنْتُمْ وَلَا آبَاؤُكُمْ قُلِ اللَّهُ ثُمَّ ذَرْهُمْ فِي خَوْضِهِمْ يَلْعَبُونَ ﴿٩١﴾» و (مشرکان) الله را آن چنان که لایق اوست، نشناختند. چون گفتند: الله بر هیچ انسانی چیزی نازل نکرده است، بگو: کتابی را که موسی برای نور و هدایت مردم آورد، چه کسی بر او نازل کرده بود؟ (لیکن) آن را بر ورق ها نوشتید، بخشی از آن را آشکار می سازید ولی اکثر آن را پنهان می دارید. و به شما چیز های آموخته شد که از این پیش نه شما میدانستید و نه پدرانتان میدانستند، بگو: آن الله است که آن را بر من نازل کرده است باز ایشان را بگذار تا در انکار و باطل گویی خود غوطه ور باشند). باید یاد آور شد که: فرستادن پیامبران و کتب آسمانی، لطفی از سوی الله به بندگان است. کسانی که آنان را انکار می کنند، در واقع منکر لطف، رحمت و حکمت الهی اند.

تفسیر انوار القرآن در مورد فرستاده که بسوی قریه انطاکیه توسط عیسی علیه السلام فرستاده شده است مینویسد: «دو فرستاده اول، یوحنا و بولص بودند و سومین فرستاده شمعون بود. یا سومین فرستاده بولص و دو تن اول یوحنا و شمعون بودند.» (تفسیر انوار القرآن: عبد الرؤوف مخلص هروی).

قَالُوا مَا أَنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا وَمَا أَنْزَلَ الرَّحْمَنُ مِنْ شَيْءٍ إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا تَكْذِبُونَ ﴿١٥﴾

گفتند شما جز بشری همانند ما نیستید، و [خدای] رحمان هیچ چیزی نازل نکرده است، شما فقط دروغ میگویید. (۱۵)

اهل قریه سخن پیامبران را رد کردند و برای شان گفتند: شما فقط کسانی مانند ما می باشید و بر ما برتری ندارید پس چگونه خدا به شما وحی کرده است نه به ما؟

و «مَا أَنْزَلَ الرَّحْمَنُ مِنْ شَيْءٍ» خدا وحی و رسالتی را نازل نکرده است. «إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا تَكْذِبُونَ»: شما در مورد ادعای رسالت جز جمعی دروغگو، چیزی پیش نیستید.

واقعیت اینست که: لجاجت، درد بی درمان است. دیده میشود که برای انبیاء علیهم السلام هم اطلاق کذاب و دروغگو میشود و در خطاب به آنها گفته میشود شما در ادعای رسالت خویش دروغ میگویید. این است منطق بی اساس و واهی کفار در هر زمان و هر مکان آنها در برابر پیامبران الهی در پیش گرفتند.

قَالُوا رَبُّنَا يَعْلَمُ إِنَّا إِلَيْكُمْ لَمُرْسَلُونَ ﴿١٦﴾

گفتند: پروردگاران ما می داند که یقیناً ما به سوی شما فرستاده شده ایم. (۱۶) مهم نیست شما بپذیرید یا شما نپذیرید. ما که به وظیفه خود عمل کرده ایم.

وَمَا عَلَيْنَا إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ ﴿١٧﴾

و بر عهده ما جز پیام رسانی آشکار (پیغام الهی، وظیفه دیگری) نیست. (۱۷) یعنی اینکه وظیفه و رسالت انبیاء، روشنگری، تبلیغ و رساندن پیام اشکاری الهی است و ضامن نتیجه نیستند.

هدایت شما در توان ما نیست، بلکه اگر خداوند متعال بخواهد کار اوست. مطمئناً اگر ایمان آوردید نیکبختی از آن شماست و اگر تکذیب کردید شقاوت و بدبختی نصیب شما می شود.

مفسر ابو حیان در تفسیر البحر المحیط مینویسد: این بیان متضمن وعید است.

و بلاغ را به (المیین) توصیف کرده است؛ چرا که «تبلیغ» را با آیات دال بر درستی اعزام و ارسال تبیین کردند. و معجزاتی که در این داستان از آنها استفاده شده است از قبیل بینا کردن کور مادرزاد و شفا دادن ابرص (مریضی جلدی است که بر جسم پوسته ی سفید رنگی پدید می آید، و باعث خارش سخت و دردناک میشود. که بنام پیسی مشهور است.

و زنده کردن مرده، نیز بیشتر «تبلیغ» را واضح تر و روشن تر کرده است. (تفسیر البحر المحیط ۳۲۷/۷).

قَالُوا إِنَّا تَطَيَّرْنَا بِكُمْ لَئِن لَّمْ تَنْتَهُوا لَنَرْجُمَنَّكُمْ وَلَيَمَسَّنَّكُم مِّنَّا عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿١٨﴾

مردم گفتند: البته ما شما را به فال بد گرفته ایم، اگر دست بر ندارید، شما را سنگسار می کنیم، و از ما عذابی دردناک به شما میرسد. (۱۸)

«تَطَيَّرْنَا»: یعنی: شما را فال بد گرفتیم، «طیره»: فال بد. اصل تطیر، فال بد زدن به وسیله پرندگان است، سپس درهرفال بد به کار میرود، لذا است که از «طیر» مشتق شده است «طائر»: فال بد. (ملاحظه شود سوره های: نمل/۴۷، اعراف/۱۳۱)

«لَئِن لَّمْ تَنْتَهُوا»: اگر پایان ندهید. اگر دست نکشید (ملاحظه شود: بقره آیات ۱۹۲ و ۱۹۳ و ۲۷۵، مریم آیه ۴۶).

«نَرْجُمَنَّكُمْ»: رجم: سنگسار و سنگباران کردن.

ملاحظه میکنیم که اتهامات چون: تکذیب «فَكَذَّبُوهُمَا»، تحقیر «تَطَيَّرْنَا بِكُمْ» و تهدید «لَنَرْجُمَنَّكُمْ» و سنگسار از حربه های کاری و دایمی کفار است که در مقابل تمام پیامبران الهی بکار برده شده است.

در این آیه مبارکه، اهل قریه سخن پیامبران صلی الله علیهم السلام را رد کردند و گفتند: ما شما و دعوت ناپسندان به ایمان و ترک پرستش بت‌ها را به فال بد می‌گیریم، اگر از دعوت و بیم دادن ما دست بردار نشوید، ما شما را سنگباران می‌کنیم و حتی به قتل می‌رسانیم و حتی از جانب ماعذاب سختی به شما خواهد رسید. به قولی: هدف شان از سنگسار کردن، کشتن، به قولی: دشنام دادن و به قولی: شکنجه نمودن و عذاب دردناک بود.

مفسران گفته‌اند: علت شگوم گرفتن و نا مبارک پنداشتن پیامبران از جانب آنها این بود که پیامبران آنان را به دینی غیر از دین مرسوم وجود دعوت مینمودند بدین اساس آنها بیگانه و غریب می‌پنداشتند، و از دیدگاه منحرفانه‌ی آنان زشت و نفرت انگیز می‌آمد، از این رو هر کس دعوت به چنین دینی میکرد او را شگوم بد و نا مبارک بحساب می‌آوردند.

و گفتند: «لَئِنْ لَمْ تَنْتَهُوا» اگر از گفته خود و دعوت ما به دین یکتاپرستی و رها کردن دین خود، دست بردارید، «لَتَرْجُمَنَّكُمْ وَ لَيَمَسَّنَّكُمْ مِنَّا عَذَابٌ أَلِيمٌ» ﴿۱۸﴾ شما را تا سرحد مرگ سنگسار میکنیم و به بدترین وجه شما و شکل شما را به قتل میرسانیم.

در آیه مبارکه، ملاحظه میشود که فالگیری و فال زدن، از آداب و رسوم دوران جاهلی است.

و ملاحظه میشود که در طول تاریخ: کسی که فاقد استدلال و منطق میشود به خرافات متوسل می‌شدند.

قَالُوا طَائِرُكُمْ مَعَكُمْ أَئِنْ ذُكِّرْتُمْ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ مُّسْرِفُونَ ﴿۱۹﴾

(پیغمبران) گفتند: شومی و فال بد تان همراهی خودتان است. آیا چون اندرز داده شوید (آن را فال بد میشمارید) نه، بلکه شما قوم اسراف کار هستید. (۱۹)

«طَائِرُكُمْ»: شوم و نحوست شما. بدبختی و تیره روزی تان (نمل آیه: ۴۷، اعراف آیه: ۱۳۱).

«مُسْرِفُونَ»: اسراف پیشگان، متجاوزین از حد در طغیان و کفر و معاصی. پیامبران گفتند: بد فالی شما در خود شما و نتیجه از اعمال بد شما مانند شرک و گناهان تان خلاصه شده و شما را فرا گرفته است.

و این که ما شما را نصیحت می کنیم و شما را به توحید خدا دعوت کنیم، ما را به فال بد و شگوم بد می نگیرید و ما را به سنگباران کردن و عذاب تهدید می کنید؟ در مقابل این تکذیب شماست که سبب شومی و شگوم بد برای شما شده است، نه وجود ما: آیا اگر شما را ما به یاد خدای تعالی انداخته و از او بیمتان می دهیم، چنین می پندارید که ما بر شما شوم و ناخجسته ایم؟ «نه! بلکه حق این است که شما قومی اسرافکارید یعنی: شما قومی هستید که در مخالفت حق از حد در گذشته اید، از آنجا که اسباب برکت را که عبارت از فرستادگان الهی اند، شوم و ناخجسته می پندارید.

در آیه مبارکه ملاحظه میشود که: انحراف فکری مقدمه انحراف عملی است. ریشه همه بدبختی ها در جوامع بشری طغیان و اسراف است، نه ایمان به الله و پیامبران.

وَجَاءَ مِنْ أَقْصَى الْمَدِينَةِ رَجُلٌ يَسْعَى قَالَ يَا قَوْمِ اتَّبِعُوا الْمُرْسَلِينَ ﴿٢٠﴾
مردی (با ایمان) از نقطه دور دست شهر با شتاب فرا رسید، گفت: ای قوم من! از فرستادگان خدا پیروی کنید. (۲۰)
«أَقْصَى»: دورترین نقطه.

«الْمَدِينَةِ»: شهر. مراد همان (الْقَرْيَةِ) در آیه سیزده است که انطاکیه نام دارد.
«رَجُلٌ»: مردی که مؤمن بود و ایمان خود را پنهان می کرد، و در این لحظه

حسّاس به یاری پیغمبران شتافت. گویا نام او (حبیب نجّار) بوده است. از دورترین ناحیه شهر مردی که به او خبر رسیده بود که اصحاب قریه به کشتن و مجازات پیامبران اقدام کردند به عجله آمد و قومش را بر حذر ساخت و گفت: ای قوم! به پیامبران تصدیق کنید و از ایشان پیروی کنید؛ زیرا با شواهدی از جانب پروردگارشان آمدند.

ابن کثیر گفته است: مردم قصد کشتن پیامبران را کردند. آنگاه یک نفر از دورترین نقطه شهر به عجله آمد، تا آنها را از تصمیم خود منصرف نماید. این مرد «حبیب نجار» بود و شغلش ابریشم بافی بود. وی از جمله اهل احسان و صدقه بود و نصف درآمدهش را همیشه صدقه میداد. (مختصر ابن کثیر ۱۵۹/۳) از ابن عباس (رض) روایت است که نام آن مرد «حبیب نجار» بود. (مختصر ابن کثیر ۱۵۹/۳).

شیخ قرطبی گفته است: حبیب مردی جذامی بود. در دورترین نقطه شهر منزل داشت، و مدت هفتاد سال بود که به عبادت بت ها می پرداخت و از آنها التماس می کرد، شاید به او رحم کنند و مصیبتش را بر طرف نمایند. اما التماس را اجابت نکردند. پس وقتی پیامبران را دید و او را به سوی خدا خواندند، گفت: دلیلی دارید؟ گفتند: بله، ما از خدای توانای خود مسألت مینماییم که سلامتی را به شما باز دهد. گفت: این امری است عجیب، من هفتاد سال است از این خدایان التماس میکنم که مرا شفا بدهند، اما نتوانسته‌اند، پس چگونه خدای شما آن را در یک روز شفا میدهد؟ گفتند: آری! خدای ما بر همه چیز قادرست. و این خدایان نه سودی می دهند و نه زیانی می رسانند. او ایمان آورد و آنها از خدا التماس کردند، و خداوند متعال او را شفا داد. پس وقتی قومش قصد کشتن پیامبران را کردند، با عجله خود را

رساند و چیزی را بر زبان آورد که قرآن آن را باز گفته است. (تفسیر قرطبی ۱۸/۱۵، این روایت وهب است که قرطبی آن را ذکر کرده است.)

«قَالَ يَا قَوْمِ اِتَّبِعُوا الْمُرْسَلِينَ ﴿۲۰﴾ گفت: ای قوم! از پیامبران گرامی پیروی کنید که شما را به یگانگی خدا می خوانند. از این جهت گفته است: يَا قَوْمِ که قلب آنها را به دست آورد و آنها را به قبول نصیحت متمایل کند. سپس به عنوان تأکید و بیان سبب، سخن را تکرار کرده و می گوید.

داستان حبیب نجار:

در ترجمه: (آیات ۱۳ الی ۱۷) آمده است: و برای ایشان بزن مثل اصحاب آن قریه را که پیامبرانی برایشان آمدند (۱۳) هنگامی که به سوی ایشان دو رسول فرستادیم پس آن دو را تکذیب کردند پس ایشان را به فرستادن سومی عزیز نمودیم پس گفتند: محققاً ما فرستادگان به سوی شما ایم (۱۴) اهل قریه گفتند: نیستید شما مگر بشری مانند ما و خدای رحمن چیزی نازل نکرده، نیستید شما مگر دروغگویان (۱۵) رسولان گفتند: پروردگار ما میداند که به راستی ما فرستاده شده به سوی شما ایم (۱۶) و نیست برعهده ما مگر رسانیدن آشکار (۱۷). مفسران مینویسند که از فحوای آیات (۱۳ - ۱۷) این سوره طوری معلوم میشود که: این آیات راجع به فرستادن عیسی علیه السلام می باشد که دو رسول فرستاد به شهر انطاکیه، و چون اهل آن ایمان به خدا نداشتند، خدای تعالی آنجا را قریه شمرده و از تمدن دور دانسته، چون آن دو رسول نزدیک به شهر رسیدند مرد پیری را دیدند که گوسفندانی می چراند و نام او حبیب است، بر او سلام کردند، پیر مرد گفت: شما کیستید؟ گفتند: ما دو فرستاده حضرت عیسی می باشیم، او گفت: آیا شما نشانه صدقی همراه دارید؟ گفتند: آری، ما مریض را شفا میدهیم و به اراده خدا کور و برص را خلاص میکنیم،

پیر مرد گفت: من طفل مریضی دارم که سال ها در بستر مریضی افتاده، گفتند: ما را به سوی منزل خود ببر تا از حال فرزندت مطلع شویم، ایشان را به منزل خود برد و ایشان بدن فرزند او را لمس کردند و همان وقت از جا برخاست، این خبر منتشر شد و بسیاری از مریضان را آوردند و به دست ایشان شفا حاصل گردید، تا خبر به پادشاه بت پرست ایشان رسید، پس آن دو رسول را پیش خود خواست و گفت: شما کیستید؟ گفتند: ما فرستاده عیسی علیه السلام میباشیم، آمدیم تو را دعوت کنیم از عبادت بتها به عبادت خدای بینا و شنوا. شاه گفت: برای ما آیا الهی جز اله های خودمان هست؟ گفتند: آری آنکه تو و خدایانت را ایجاد کرده. شاه گفت: شما برخیزید تا فکر کنم در این امر شما. پس مردم، آن دو رسول را در میان بازار شلاق زدند. روزی شاه عبور می کرد ایشان الله اکبر گفتند، شاه غضبناک شد و امر کرد ایشان را حبس کنند و به هریک صد تازیانه بزنند، پس چون ایشان را شلاق زدند و تکذیب کردند، حضرت عیسی علیه السلام «شمعون الصفا» بزرگ حواریون را فرستاد و او آمد با درباریان شاه انس گرفت و معاشرت کرد تا خبر او به شاه رسید و او را خواست و مورد اکرام و انس شاه شد. سپس روزی به شاه گفت: به من خبر رسیده که دو نفر مردی را در زندان کرده و ایشان را زده ای، چون تو را به غیر دین خودت دعوت کردند، آیا شنیدی ایشان چه می گویند؟ شاه گفت: غضب من مانع شد، گفت: اگر صلاح بدانید ایشان را بخوانیم و مطلع شویم چه می گویند؟ پس شاه ایشان را خواست و گفت: چه کس شما را فرستاده؟ گفتند: خدایی که هر چیزی را خلق کرده بدون شریک. شمعون گفت: دلیل شما چیست؟ گفتند: هر چه بخواهی، شاه امر کرد یک غلام بی چشم مادر زادی را آوردند، ایشان دعا کردند تا خدا برای او محل چشمی شکافت و ایشان دو بوندق گل را گذاشتند و بقدرت خدا دو چشمی شد که بدیدند.

ملک تعجب کرد، شمعون به شاه گفت: آیا ممکن است شما نیز از خدایان خود چنین کاری را بخواهید؟ شاه گفت: إله ما نفع و ضرری ندارد، سپس شاه به آن دو رسول گفت: آیا خدای شما قادر است مرده‌ای را زنده کند تا ما به او و شما ایمان آوریم؟ گفتند: إله ما قادر بر هر چیزی است. شاه گفت: مرده‌ای هفت روز است مرده و متعفن شده و برای اینکه پدرش غایب بوده تا حاضر شود او را دفن نکرده‌اند، آن را بیاورید، پس آن دو رسول آشکارا خدا را خواندند و شمعون در سر خدا را خواند تا مرده برخاست و گفت: هفت روزه مرده‌ام و در گودال‌های آتش وارد شدم و من شما را برحذر می‌دارم از این باطل، پس ایمان به خدا بیاورید، چون شمعون دید قول او به شاه اثر کرده شاه را به خدا پرستی دعوت کرد و او با عده‌ای از اهل مملکت ایمان آوردند و عده دیگری به همان کفر و شرک خود ماندند. و در روایتی آمده که آن مرده فرزند شاه بوده و گفت: من در عالم برزخ دیدم دو مردی را که سجده کردند و از خدای تعالی خواستند که من زنده شوم. شاه گفت: ای پسر آیا آن دو نفر را چون بینی می‌شناسی؟ گفت: آری، پس شاه مردم را به صحرا برد و دستور داد همه از جلو فرزند او بگذرند، پس از عده‌ای یکی از آن دو رسول را دید و گفت: این یکی از آن دو نفر است، سپس دیگری را دید و گفت این مرد دومی است. ولی در بعضی از روایات آمده که ایشان ایمان نیاوردند و خواستند پیامبران را به قتل برسانند، چون حبیب نجار مطلع شد از پایین شهر آمد و ایشان را به ایمان دعوت کرد. (مراجعه شود به: بخاری (۱۷۸۸) و مسلم (۶۶۵)).

مفسرأبو الخطاب قتاده بن دعامة بن عکابه الدوسی بَصْرِي میفرماید: حبیب نجار در غاری در دور دست ترین نقطه آن شهر، الله تعالی را عبادت می‌کرد پس چون خبر آمدن پیامبران علیهم السلام را شنید، شتابان آمد تا از دعوت

آنها پشتیبانی کند و بنابراین، «گفت: ای قوم من! از این فرستادگان پیروی کنید» بدین گونه، آن ها را به پیروی از آن پیامبران علیهم السلام تشویق کرد. مفسران می افزایند: حبیب نجار در غار، خدا را پرستش می کرد، شنید افرادی از سوی حضرت عیسی به منطقه انطاکیه وارد شدند نزدشان رفت و پرسید: «آیا در بدل این دعوت خواستار مزدی هستید؟» گفتند: خیر. پس رو به قومش نمود و گفت: «ای قوم من! از فرستادگان [خدا] پیروی کنید! از کسانی پیروی کنید که از شما مزدی نمی خواهند و خود هدایت یافته اند! من چرا کسی را پرستش نکنم که مرا آفریده، و همگی به سوی او بازگشت داده می شوید؟! آیا غیر از او معبودانی را انتخاب کنم که اگر خداوند رحمان بخواهد زبانی به من برساند، شفاعت آنها کمترین فایده ای برای من ندارد و مرا [از مجازات او] نجات نخواهند داد! اگر چنین کنم، من در گمراهی آشکاری خواهم بود! [به همین دلیل] من به پروردگارتان ایمان آوردم پس به سخنان من گوش فراد دهید!»، اما قومش او را با سنگ مورد حمله قرار دادند، سرانجام او را شهید کردند و به او گفته شد: «وارد بهشت شو!» گفت: «ای کاش قوم من می دانستند. که پروردگارم مرا آمرزیده و از گرامی داشتگان قرار داده است!» و ما بعد از او بر قومش هیچ لشکری از آسمان نفرستادیم، و هرگز سنت ما بر این نبود، آنان بعد از کشتن حبیب نجار چندان عمری نکردند تا این که یک صیحه آسمانی آنان را گرفت ناگهان همگی خاموش شدند. (سیوطی، جلال الدین، الدر المنثور فی).

خواننده گان محترم!

در این آیات متبرکه که درسی عبارت ناکمی که در برابر ما قرار دارد همانا حمایت از حق است، حکم شرع اسلام همین است که حمایت از حق، باید با شدت، سرعت، منطوق و عاطفه همراه باشد.

اتَّبِعُوا مَنْ لَا يَسْأَلُكُمْ أَجْرًا وَهُمْ مُهْتَدُونَ ﴿٢١﴾

از کسانی پیروی کنید که پاداشی از شما نمی خواهند و آنان راه یافته اند. (۲۱)
از آن پیامبران صادق و مخلص پیروی کنید که در برابر رسالت و دعوت خویش از شما اجرتی و مزدی نمی خواهند. و آنان بر راه هدایت قرار دارند و در مورد آنچه شما را به سوی می خوانند که عبارت است از یگانگی خدا، دارای بصیرتند.

وَمَا لِي لَا أَعْبُدُ الَّذِي فَطَرَنِي وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ﴿٢٢﴾

آخر چرا کسی را نپرستم که مرا آفریده است و [همه] شما به سوی او بازگشت می یابید. (۲۲).

أَتَّخِذُ مِنْ دُونِهِ آلِهَةً إِنْ يُرِدْنِ الرَّحْمَنُ بِضُرٍّ لَا تُغْنِي عَنِّي شَفَاعَتُهُمْ شَيْئًا وَلَا يُنْقِذُونِ ﴿٢٣﴾

آیا به جای او خدایانی را به پرستش گیرم که اگر خدای رحمان بلایی در حق من اراده کند، شفاعت آنان چیزی را از من دفع نمیکند و نه آنان میتوانند مرا نجات دهند؟ (۲۳)

مفسر تفسیر انوار القرآن در تفسیر این آیه مبارکه می نویسد: در این هنگام قومش از وی پرسیدند: آیا تو هم بر دین ایشان هستی؟ گفت: «و مرا چه شده است که معبودی را نپرستم که مرا آفریده است؟» یعنی: کدام مانع و کدام عامل بازدارنده، جلو رویم وجود دارد تا مرا از پرستش ذاتی که آفریننده من است باز دارد؟ یعنی: همین طور، کدامین مانع شما را از پرستش خدایی که شما را آفریده است، باز می دارد؟ «و همه به سوی او بازگردانده میشوید؟» پس شما را چه شده است که خدای خویش را نمی پرستید درحالیکه بازگشت شما در روز قیامت به سوی اوست و در پیشگاه او مورد محاسبه قرار

میگیرید؟ از جمله در قبال این پاسخی که به ما دادید؛ آن گاه که شما را به سوی حق فراخواندیم؟ (تفسیر انوار القرآن: مؤلف عبدالرؤوف مخلص هروی).

إِنِّي إِذَا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ ﴿٢٤﴾

اگر چنین کنم، بی تردید در گمراهی آشکار خواهم بود. (۲۴)

من اگر غیر خداوند یگانه خدایان دیگری را پرستش کنم و بت ها را به عنوان خدایان بگیرم، در گمراهی واضح، خطای آشکار و دوری از حق به سر خواهم برد.. و بعد از اندرز و تذکر دادن، اسلام خود را اعلام و ایمان خود را علنی کرده و گفت:

إِنِّي آمَنْتُ بِرَبِّكُمْ فَاسْمِعُونِ ﴿٢٥﴾

(به همین دلیل) من به پروردگارتان ایمان آوردم، به سخنان من گوش فرا دهید. (۲۵)

«فَاسْمِعُونِ»: پس از من بشنوید. اگر مخاطب فرستادگان خدا باشد، مراد این است که فردای قیامت شاهد ایمان آوردن وی باشند. و اگر مخاطب سائر مردم باشد، مراد این است که بشنوند و گواه جرأت او باشند، و یا این که سخن وی را بپذیرند و همچون او از پیغمبران پیروی کنند که به سود ایشان است. مرد مؤمن ایمانش را با تمام صراحتی به آنان اعلام می کند که بعد از آن، دیگر جای هیچ گونه شکی در ایمان وی باقی نمی ماند.

مفسران گفته اند: بعد از اینکه به آنها چنان گفت و ایمان خود را علنی کرد، همگی بلافاصله به سوی او هجوم آوردند و او را کشتند، و هیچ کس نبود آزار آنها را از او دفع کند (مختصر ۱۵۹/۳).

امام طبری: در این مورد میفرماید: به روی او پریدند و او را زیر لگد گرفتند تا جان سپرد. و عده ای نیز میگویند: او را تا مرگ سنگ باران کردند. (مختصر ۱۵۹/۳)

برخی از مفسران می نویسند که: آنان او را در زیر لگد های خود خرد کردند. به قولی: هم حتی او را سوزاندند. و برخی می نویسند: او را با اره سر بریدند.

قِيلَ ادْخُلِ الْجَنَّةَ قَالَ يَا لَيْتَ قَوْمِي يَعْلَمُونَ ﴿٢٦﴾

(پس از آنکه او را به شهادت رساندند) به او گفته شد: وارد بهشت شو، گفت: ای کاش قوم من این امر را میدانستند! (۲۶)

بعد از اینکه در راه الله و برای بلند بردن دین او تعالی به شهادت رسید، خدا به او گفت: در مقابل صدق ایمان و نائل آمدنت به شهادت با شهیدان با عزت و سرافرازی و با شادمانی و سرور به بهشت داخل شو.

ابن مسعود گفته است: آنها او را زیر پا گرفتند تا روده هایش از عقب بیرون ریخت. و خدا به او گفت: داخل بهشت شو. آنگاه وارد بهشت شد و از روزی های آن برخوردار شد و خدا ناخوشی و سختی و خستگی و اندوه دنیا را از او دور کرد. (مختصر ۱۶۰/۳).

رسم شهادت در راه دفاع و حمایت از رهبر آسمانی و امر به معروف در تاریخ ادیان ابرهیمی سابقه بس طولانی دارد. و دیده می شود که: میان شهادت و بهشت فاصله ای وجود ندارد.

«قِيلَ»: این سخن، از طرف فرشتگان یا مستقیماً از سوی خدای جهان است. «ادْخُلِ الْجَنَّةَ»: بیشتر آیات قرآن بیان گر این واقعیت است، شهادت و مرگ مؤمن همان است و داخل شدن به بهشت همان. انگار فاصله ای میان بدرود زندگی دنیوی و دخول به بهشت اخروی نیست (سوره های: آل عمران / ۱۶۹، واقعه / ۸۹).

بِمَا غَفَرَ لِي رَبِّي وَجَعَلَنِي مِنَ الْمُكْرَمِينَ ﴿٢٧﴾

که پروردگارم چگونه مرا آمرزید و مرا از جمله گرامیان قرار داده است. (۲۷)

مصطفی خرمدل مفسر تفسیر نور می نویسد: «بِمَا غَفَرَ لِي»: به چه سبب و در برابر چه کاری مرا بخشیده است؟ مراد تحقیر عمل خود و تعظیم مغفرت خدا است. چه غفرانی نصیب کرده است.

مراد اظهار تعجب از الطاف بی حدّ پروردگاری است. بدانچه خدا مرا بخشیده است. خلاصه «مَا» می تواند موصوله و استفهامیه و مصدریه باشد. بعد از اینکه وارد بهشت شد و لذت‌ها و نعمت‌های آن را مشاهده کرد «گفت: ای کاش قوم من این امر را می دانستند که پروردگارم مرا آمرزیده و در زمره گرامیانم قرار داده است».

ابن عباس (رض) میفرماید: «پس او در زندگی و مرگ برای قومش خیرخواهی کرد و بر هدایت آنان حریص بود». (این نظر ابن عباس (رض) است و صاحب کشف گفته است: در حدیث مرفوع آمده است «نصح قومه حیا و میتا» میگوییم: مشهور آن است که این گفته‌ی ابن عباس (رض) می باشد).
ابو سعود گفته است: از این رو آرزو کرد قومش از حال او باخبر شوند که برمبنای روش اولیا با دشمنان شان آنان را به توبه از کفر و ورود به ایمان و کسب ثواب وادار کرده باشد (ابو سعود ۲۵۲/۴).

پایان جزء بیست و دوم

خواننده گان محترم!

در آیات متبرکه (۲۸ الی ۳۲) دنباله‌ی قصه‌ی اصحاب قریه، مجازات تکذیب کنندگان پیامبران مورد بحث قرار داده شده است.

وَمَا أَنْزَلْنَا عَلَى قَوْمِهِ مِنْ بَعْدِهِ مِنْ جُنْدٍ مِنَ السَّمَاءِ وَمَا كُنَّا مُنْزِلِينَ ﴿۲۸﴾

و ما بر سر قوم او، پس از او، سپاهی از آسمان فرو نفرستادیم، (و پیش از این نیز) نازل کننده نبودیم. (۲۸)

«مَا كُنَّا مُنْزِلِينَ»: ما فرودنفرستادیم. مراد این است که حکمت ما اقتضاء نمی‌کرد، یا ایشان در خور این نبودند که فرشتگانی برای نابودیشان نازل کنیم. این آیه مبارکه، تعبیری از تحقیر و کوچک شمردن شأن آنان و ساده شمردن کار تعدییشان است. یعنی: آنان در جایگاهی و مقام قرار نداشتند که ما برای هلاک ساختن شان سپاهی از آسمان نازل کنیم بلکه آنان را با یک بانگ تند و مرگبار نابود ساختیم.

إِنْ كَانَتْ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً فَإِذَا هُمْ خَامِدُونَ ﴿٢٩﴾

(سزای آنان) تنها یک بانگ مرگبار بود، پس به ناگهان خاموش شدند. (۲۹) مؤاخذه و هلاک ساختن کافران جز یک آواز بیش نبود جبرئیل بر آنان برکشید فوراً عموم آنها مردند و بدون حرکت گشتند و نفس های شان سرد شد و مانند آتش خاموش گشتند.

مفسران گفته‌اند: این آیه متضمن تحقیر نابودی آنها می باشد؛ چون آنها حقیرتر و ناچیزتر از آنند که خدا برای نابودیشان فرشتگان را مأمور کند. روایت است: بعد از قتل «حییب نجار» الله متعال بالای آنها غضب نازل نموده و انتقام آنها را تعجیل کرد. به جبرئیل فرمان داد بر آنان فریاد بکشد، او هم بانگ برآورد و همه از دم مردند. پس وسیله نابودی آنها را نعره قرار داد. «إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً»: درس است پر اهمیت اینکه قهر و غضب الهی ناگهانی است، نباید در زندگی خویش غافل شویم.

همچنان در آیه مبارکه درس بزرگی دیگری را ملاحظه فرمودید که: بخاطر ریختن خون یک مؤمن بی گناه و یک مجاهد و مبلغ دینی، مردم یک منطقه نابود و تباه شدند. و ما امروز در جهان که زندگی می کنیم با تمام وضاحت میبینیم که: حکومت های طاغوتی و ابر قدرت هایی که دیروز می گفتند:

«لَتَرْجُمَنَّكُمْ وَ لَيَمَسَّنَّكُمْ مِنَّا عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿١٨﴾» سوره یس «امروز با یک صیحه نابود و بر باد شدند.

يَا حَسْرَةً عَلَى الْعِبَادِ مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ ﴿٣٠﴾
 افسوس بر این بندگان هیچ فرستاده ای بر آنان نیامد مگر آنکه او را استهزاء می کردند. (۳۰)

«يَا حَسْرَةً»: دردا و افسوس! این عبارت بیان گر تعجب از کار بندگان است. آن بندگان تیره روزی که نه تنها گوش هوش به ندای پیغمبران و رهبران آسمانی نمی دهند، بلکه ایشان را به تمسخر می گیرند. افسوس بر حال آنان که پیامبران خدا را تکذیب می کنند و منکر دلایل خدا میشوند. و حسرت به حال آنان، زیرا هیچ پیامبری از نزد پروردگار به منظور فراخوانی آنان به سوی توحید نیامد، مگر اینکه او را به مسخره گرفتند و استهزا کردند. -استهزای انبیا، شیوه دائمی کفار در طول تاریخ بوده است. تمام انبیا از جانب کفار و مشرکین مورد استهزاء قرار گرفتند.

حسره: غم و اندوه و پشیمانی بر یک چیز از دست رفته است. به قولی: این حسرت و دریغی است که فرشتگان بر حال کفار خوردند، هنگامی که آنان پیامبران علیه السلام را تکذیب کردند «هیچ پیامبری بدیشان نمی آمد مگر آن که او را ریشخند میکردند» این است سبب دریغ و افسوس خوردن بر آنان. (تفسیر انوار القرآن).

در حاشیه ی بیضاوی گفته است: آنها مستحق اند که بر خود افسوس بخورند یا بر حالشان افسوس خورده شود؛ چون بزرگی و شدت امر به حدی رسیده است که هر کس حال آنها را بنگرد که پیامبران را مسخره می کنند، به حالشان تأسف می خورد و میگوید: افسوس بر حال آن محرومان که ایمان را به کفر و سعادت را به شقاوت عوض کرده اند. (حاشیه ی شیخ زاده ۱۲۸/۳).

واقعاً باید هم افسوس بر حال آن‌عده از انسانها و افسوس بر حال آن‌عده از اقوام و جوامع خورد که از حال امثال خویش از امتهای گذشته، عبرت نگرفتند. انسان‌ها می‌تواند با اتخاذ موضع‌گیری حق، بحیث فریاد رسان حق مبدل شود، و به پیروی از ارشادت نبوی سعادت‌مند شود.

در ضمن نباید فراموش کرد که: آگاهی و خصوص معلومات از حوادث تلخ تاریخ، انسان را از بسیاری از خطرات بیمه می‌کند.

أَلَمْ يَرَوْا كَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنَ الْقُرُونِ أَنَّهُمْ إِلَيْهِمْ لَا يَرْجِعُونَ ﴿٣١﴾

آیا ندیدند چه بسیار از اقوام را پیش از اینها (به خاطر گناهانشان) هلاک کردیم که دیگر ابداً به (دیوار) اینان باز نگردند؟ (۳۱)

در آیه مبارکه آمده است! آیا کافران به منظور پند گرفتن مشاهده نکردند که خداوند متعال به چه تعداد اهل قرن‌های گذشته را هلاک و نابود ساخته است، و آیا نمیدانند که آن نابود شدگان، بعد از نابودی به این دنیا باز نمیگردند. نمی‌آیند؟ (مختصر ۱۶۱/۳).

این بدین معنی است که از تاریخ گذشتگان باید عبرت گرفت، سنت‌های الهی در تاریخ ثابت است و سرنوشت‌ها به یکدیگر شباهت دارد و دیدن یک صحنه می‌تواند نمونه و عبرت برای صحنه‌های دیگر برای بشریت باشد. در ضمن قابل یادآوری است که؛ نقل حوادث تاریخ، سبب تهدید مجرمان و تسلی پویندگان راه حق است.

درس ذی عبرت در حوادثی که قرآن عظیم الشان بدان اشاره نموده است همین است که نتیجه: استهزا و تمسخر به انبیا هلاکت است. و بعد از قهر الهی راهی برای برگشت و جبران نیست، برای انسان‌های دانشمند و فهمیده است که فرصت‌ها را از دست ندهد.

«أَلَمْ يَرَوْا»: آیا ندیده‌اند؟ مراد از دیدن در اینجا دانستن است (ملاحظه شود سوره های: انعام آیه: ۶، اعراف آیه: ۱۴۸).
«الْقُرُونِ»: ملت‌ها و قبایل (ملاحظه شود: انعام آیه: ۶، یونس آیه: ۱۳، اسراء آیه: ۱۷).

وَإِنْ كُلٌّ لَّمَّا جَمِيعٌ لَدَيْنَا مُحْضَرُونَ ﴿۳۲﴾

و قطعاً همه آنان در پیشگاه ما احضار خواهند شد. (۳۲)
همه اهل قرن‌هایی که خداوند متعال آنان را هلاک و نابود کرد تمام ملت‌های پیشین و آینده بطور قطعی در روز رستاخیز برای حساب و جزا در پیشگاه «احکم الحاکمین» حاضر می‌شوند، و در مقابل اعمال نیک و بدشان به آنان سزا و پاداش داده می‌شود.

ابو حیان می‌فرماید: این جمله بعد از ذکر نابودی آمده است، تا معلوم کند که خدا هلاک شدگان را رها نمی‌کند، بلکه بعد از نابود کردن، گردآوری و حساب و کتاب، سزا و پاداش مقرر است. (البحر المحیط ۳۳۵/۷).
باید گفت که: هلاکت کفار پایان کارشان سزای شان نیست، بلکه آغاز عذاب آنهاست.

خواننده گان محترم!

در آیات متبرکه (۳۳ الی ۴۴) در مورد برخی از آثار قدرت الهی توضیحات بعمل می‌آید:

وَآيَةٌ لَهُمُ الْأَرْضُ الْمَيْتَةُ أَحْيَيْنَاهَا وَأَخْرَجْنَا مِنْهَا حَبًّا فَمِنْهُ يَأْكُلُونَ ﴿۳۳﴾

و این زمین مرده برای آنان نشانه ای [آشکار بر اینکه ما مردگان را در قیامت زنده می‌کنیم] می‌باشد که آن را زنده کردیم و از آن دانه بیرون می‌آوریم که از آن می‌خورند. (۳۳)

تفسیر نور در مورد می نویسد که هدف از: «الْأَرْضُ الْمَيْتَةُ»: زمین خشک کره زمین، پیش از پیدایش حیات، و اشاره به معمای فوق العاده مرموز و پیچیده و شگفت انگیز شروع حیات است که کسی به درستی نمی داند تحت تأثیر چه عواملی در روز نخست موجودات بیجان تبدیل به سلول های زنده شده است. یا اینکه اشاره به زمین های خشک کنونی و مسأله حیات در جهان گیاهان و حیوانات و زنده شدن زمین های مرده است که از یک سو دلیل روشنی است بر اینکه علم و دانش عظیمی در آفرینش این جهان به کار رفته است، و از سوی دیگر نشانه آشکاری از رستاخیز است. (تفسیر نور «ترجمه معانی قرآن» مؤلف: دکتر مصطفی خرمدل).

مفهوم زنده کردن این زمین خشک و بی آب و علف که سرسبزی در آن نیست دلیلی برای گروه کافران است که بر قدرت الله تعالی دلالت می کند و قدرت کامل وی بر زنده کردن مردگان.

خداوند متعال این زمین خشک و به اصطلاح مرده را بعد از فرود آوردن باران از آسمان، با رویاندن سبزیجات زنده می سازد و به وسیله آب، انواع میوه ها و دانه ها از زمین بیرون می شود و انسان و حیوانات از آن ها مستفید می شوند. بناءً ذاتی که زمین را با چنین رویاندنی حیات بخشد، مخلوقات را نیز بعد از مردن آنان زنده می گرداند.

مفسران در تفاسیر خویش می نویسند: مرگ زمین یعنی خشکیدگی آن، و احیا و زنده کردن آن به وسیله باران صورت می گیرد، پس وقتی خدا آب را بر آن نازل کند، تکان می خورد و بالا می آید.

امام قرطبی در تفسیر خویش مینویسد: بدین ترتیب خدا زنده کردن مرده ها را به آنان یادآور شده است و به وسیله زمین و احیای آن و رویاندن نباتات و بار آوردن حبوباتی که از آن تغذیه میکنند و به حیات خود ادامه میدهند، توحید و کمال قدرت خود را به آنان یادآور شده است. (تفسیر قرطبی ۲۵/۱۵).

خواننده گان محترم!

در آیه قبل خواندیم که همه انسانها در روز قیامت زنده میشوند، و نزد خداوند متعال حاضر خواهند شد؛ و این آیه دلیل واضح برمعاد و زنده شدن بعد از مرگ را به بیان می گیرد. یعنی در آیه میفرماید: هر دانه و گیاهی که از زمین می روید، همچون مرده‌ای است که در قیامت از گور بر می خیزد. همچنان بخش عمده‌ای از غذای انسان را دانه های حبوبات گیاهی تشکیل میدهد که دقت در آنها راهی برای خدا شناسی است.

وَجَعَلْنَا فِيهَا جَنَّاتٍ مِنْ نَخِيلٍ وَأَعْنَابٍ وَفَجَّرْنَا فِيهَا مِنَ الْعُيُونِ ﴿٣٤﴾

و در آن باغهایی از درختان خرما و انگور قرار دادیم، و در آن از چشمه های گوناگون روان ساختیم. (۳۴)

پروردگار با عظمت ما در روی زمین دو نوع باغ سر سبز: نخلستان های خرما و باغ های انگوری را به وجود آورد. و «وَفَجَّرْنَا فِيهَا مِنَ الْعُيُونِ ﴿٣٧﴾» و در آن چشمه سارهایی با آب شیرین و رود خانه های جاری در سر زمین های متعدد قرار دادیم.

در قرآن عظیم الشان از جمله همه ای میوه فقط ازدو میوه هر یک انگور و خرما بیش تر نام گرفته شده است، این یا به خاطر نقش غذایی این دو میوه است و یا به خاطر در دسترس بودن آنها یا تنوع گونه های آنها یا بهره گیری از خشک و تر آن دو و یا هم فواید دیگری غذای که در آن وجود دارد. «الْعُيُونِ»: چشمه ها.

لِيَأْكُلُوا مِنْ ثَمَرِهِ وَمَا عَمِلَتْهُ أَيْدِيهِمْ أَفَلَا يَشْكُرُونَ ﴿٣٥﴾

تا از میوه آن و آنچه دست هایشان به عمل می آورد (از این میوه ها و نباتات) بخورند، آیا باز هم شکر نمی گزارند؟ (۳۵)

الله تعالی همه این نعمت‌ها را آفرید تا مردم از میوه‌های آن بخورند و با استفاده از این نعمت‌ها به شکرانش پردازند.

ابن کثیر میفرماید: بعد از اینکه خدا با ایجاد کشت و زراعت بر بندگان منت نهاد، با یادآوری میوه‌ها و انواع و اقسام آن خاطر نشان ساخته است که تمام این نعمات از مهر و رحمت خدا سرچشمه می‌گیرد، نه از زحمت و تلاش و قدرت و توان آنها، لذا میفرماید:

«أَفَلَا يَشْكُرُونَ ﴿٣٥﴾» یعنی آیا در مقابل نعمت‌هایی که به آنها ارزانی داده است، او را سپاسگزار نمی‌شوند؟

و ابن جریر گفته است «ما» به معنی «الذی» است؛ یعنی تا از ثمر آن و نتیجه‌ی زحمت خودشان بخورند؛ یعنی از آنچه کاشته و بر پا داشته‌اند. (مختصر ۱۶۲/۳).

باید یاد آور شد که ذکر نعمت و بیان نعمت‌ها، سبب ایجاد روح شکرگزاری در انسان می‌شود.

سُبْحَانَ الَّذِي خَلَقَ الْأَزْوَاجَ كُلَّهَا مِمَّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ وَمِنْ أَنْفُسِهِمْ وَمِمَّا لَا يَعْلَمُونَ ﴿٣٦﴾

پاک و منزّه است ذاتی که همه‌نر و ماده‌ها را آفریده است، از (قیل) آنچه زمین می‌رویانند و از خود آنان و از چیزهایی که ایشان نمی‌دانند. (۳۶)

الله تعالی بزرگ و با عظمت، ذات پاک و مقدّس است و نام‌های با برکت دارد. او پروردگاری است که انواع گوناگونی از درخت‌ها، میوه‌ها و حبوبات را آفریده است، از جنس انسان مرد و زن را خلق کرده و از سایر مخلوقات و کائناتی که مردم بدان علم ندارند اصناف متعدّدی را پدید آورده است.

واقعاً! پروردگاری که در آفرینش یگانه است، سزاوار است که تنها او عبادت شود و هیچ چیزی به او شریک آورده نشود.

باید گفت: ادای تشکر نشانه رشد انسان می باشد، در غیر آن الله تعالی نیازی به شکر و سپاس ما هم ندارد.

قانون زوجیت در مخلوقات را به ذات الهی سرایت ندهید، او یکتا و بی نظیر است. آفریدن ها و آفریده ها، نشانه‌ی قدرت، اراده و حکمت اوست، نه نشانه‌ی نیاز و وابستگی او تعالی.

و آيَةُ لَهُمُ اللَّيْلِ نَسْلَخُ مِنْهُ النَّهَارَ فَإِذَا هُمْ مُظْلِمُونَ ﴿٣٧﴾

و نشانه ای [از نشانه های قدرت و حکمت ما] برای آنها شب است که روز را از آن برمی کنیم، ناگهان تاریکی آنان را فرا می گیرد. (۳۷)

همچنان در این آیه مبارکه به تعریف یکی دیگر از دلایل کمال قدرت الله تعالی به معرفی گرفته که همانا آفرینش و وجود شب به گونه‌ای روشنایی را از آن میگیریم و آن را از روز جدا می سازیم و مردم در تاریکی و سیاهی تیره‌ای قرار میگیرند،

«نَسْلَخُ»: سلخ: بردن روشنی و آوردن تاریکی به جای آن است. و پیدایش شب و روز کار تصادفی نیست، در همه آن حکمت الهی وجود دارد.

«نَسْلَخُ»: بیرون می کشیم. بر می گیریم. سلخ در اصل به معنی کندن پوست حیوان است. در اینجا به معنی اینکه روشنایی روز را از پیکر سیاه شب میکند، و ظلمت موجود در جو زمین، هویدا می گردد.

علامه شاه ولی الله دهلوی در ترجمه این آیه مبارکه فرموده است: «و روز را از شب مانند پوست می کشیم». «و بناگاه آنان در تاریکی فرو می روند» یعنی: آنان به طور ناگهانی در تاریکی ای فرو می روند که با خیمه زدن آن، چیزی از روشنی روز باقی نمیماند. (تفسیر انوار القرآن: عبد الرؤوف مخلص هروی).

وَالشَّمْسُ تَجْرِي لِمُسْتَقَرٍّ لَهَا ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ ﴿٣٨﴾

وآفتاب [نیز برای آنان نشانه‌ای از قدرت ماست] که همواره به سوی قرار گاهش حرکت میکند. این اندازه گیری توانای شکست ناپذیر و داناست. (۳۸) آفتاب در مداری که خالق لایزال برایش مقدر کرده به حرکت خویش ادامه می دهد از آن تجاوز نمی کند و در طول زمان تا آخرین لحظه آن یعنی روز قیامت از آن تجاوز و تخطی نمی کند. و متوقف نمی شود.

ابن کثیر گفته است: در مورد گفته: «لِمُسْتَقَرٍّ لَهَا» دو نظر موجود است:

اول: این که منظور از قرارگاه، قرارگاه مکانی است که زیر عرش و بعد از زمین قرار دارد؛ چون در حدیث آمده است که: پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «ای ابوذر! آیا میدانی آفتاب کجا غروب میکند؟ می گوید: گفتم: خدا و پیامبر میدانند. فرمود: میرود تا در زیر عرش در مقابل خدا سجده کند...».

دوم: این که منظور از قرارگاه آن عبارت است از خاتمه حرکت و دوران آن در روز قیامت که حرکتش باطل شده و ساکن می ماند و نورش به خاموشی می گراید و دنیا به آخر می رسد.

و (لا مستقر لها) نیز خوانده شده است؛ یعنی قرار و آرام ندارد، بلکه شب و

روز در حرکت است و سستی و توفقی ندارد. (مختصر ۱۶۲/۳)

«ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ ﴿٣٨﴾» یعنی این حرکت و جریان یافتن و دوران منتظم و حساب شده و دقیق، تقدیر خدایی می باشد که در ملک خود مقتدر است و به وضع مخلوقات خود آگاه.

حرکت مقدر و موقت آفتاب از حکمت پروردگار عزیزی صدور یافته که دوستانش را عزت می بخشد و دشمنانش را ذلیل می سازد. او ذات غالبی است که مغلوب نمی شود و خدای دانایی است که همه چیزها را با علم و حکمتش مقدر کرده است.

وَالْقَمَرَ قَدَرْنَا مِنْ مَنَازِلَ حَتَّىٰ عَادَ كَالْعُرْجُونِ الْقَدِيمِ ﴿٣٩﴾

و برای ماه نیز منزل هایی تعیین کرده ایم که (پس از طی کردن آنها) چون شاخه خشکیده که خرمای باز گردد. (۳۹)

یکی از دلایل و براهین که بر قدرت خداوند یگانه قهار دلالت دارد همانا موجودیت ماه است؛ ماهی که خداوند بزرگ برای سیر و حرکتش منازل را مقدر داشته که هر شب به یکی از این منازل جایگزین می شود. که عبارتند از بیست و هشت منزل و آنها را در خلال بیست و هشت شب می پیماید، هر شب در یکی از آنها نزول می کند و از آن تجاوز نمی کند. و وقتی به آخرین منزل می رسد نازک و کمانی می شود.

شهید سید قطب در تفسیر فی ظلال القرآن مینویسد: «آفتاب به دور خود میچرخد، قبلاً گمان می رفت که ثابت است و در جای خود در دوران است. اما اخیراً معلوم شده است که ساکن نیست بلکه عملاً در جهتی معین در فضای لایتناهی با سرعت دوازده مایل در ساعت حرکت دارد. خدا از جریان و مصیرش باخبر است که میگوید: «تَجْرِي لِمُسْتَقَرٍّ لَهَا»، این استقرار نهایی را جز خدا کسی نمی داند... وقتی که حجم آن را یک میلیون برابر زمین تصور کنیم و آن توده‌ی عظیم را در فضا بدون تکیه گاه تصور کنیم، قسمتی از قدرت خدا را در می یابیم که در این عالم هستی با نیروی علم تصرف می کند، و درست گفته است: «ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ».

«حَتَّىٰ عَادَ كَالْعُرْجُونِ الْقَدِيمِ ﴿٣٩﴾» تا به صورت شاخه‌ی خشک نخل، یعنی خوشه‌ی خرما که در موقع خشک شدن کوچک و کمانی میشود، در آید. ابن کثیر گفته است: خدا همان طور که آفتاب را وسیله‌ی شناسایی شب و روز قرار داده است، ماه را نیز وسیله‌ی شناسایی ماهها قرار داده است، و مسیر

و حرکت خورشید و ماه را متفاوت قرار داده است. آفتاب هر روز طلوع و در آخر روز غروب می کند. و در خلال فصول سال و در تابستان و زمستان مطلع و مغرب های متفاوتی دارد که به سبب آن روز دراز و شب کوتاه می شود، و بعد از آن، شب دراز و روز کوتاه می شود. آفتاب ستاره ی نهاری است. ولی خدا ماه را به صورت منازلی مقرر فرموده است که در اولین شب، ماه به شکلی نازک و کوچک و کم نور طلوع می کند. آنگاه در شب دوم نورش افزوده شده و درجه ای بالا می آید، پس از آن هر شب نورش افزایش می یابد تا شب چهارده که نورش به صورت قرص کامل در می آید، بعد از شب چهارده تا آخر ماه کم کم نورش کم می شود تا به صورت عرجون قدیم در می آید. مجاهد گفته است:

یعنی خوشه ی خرما آنگاه که کهنه و خشک و خمیده شود. بعد از آن در اول ماه دیگر دو باره نمایان می شود. (مختصر ۱۶۳/۳).
 «مَنَازِلَ»: ماه در فاصله گردش به دور زمین، و گردش زمین به دور خورشید، از کنار مجموعه هائی از ستارگان می گذرد که منزلگاه های ماه نامیده می شود.
 «عَادَ»: در می آید. این فعل به معنی (صَارَ) است، برمی گردد.
 «الْعُرْجُونِ»: پایه خوشه خرما که پس از چیدن خوشه بر درخت می ماند و زرد رنگ و قوسی شکل است.

«عَادَ كَالْعُرْجُونِ...»: به شکل عرجون در می آید. دوباره همچون عرجون برمی گردد. مراد هلال آخر ماه است که در جانب مشرق نزدیک صبح گاهان ظاهر می شود، خمیده و پژمرده و زردرنگ و نوک های آن رو به پائین. هلال در ربع اول و ربع آخر ماه به همین شکل است. (تفسیر نور: تألیف مصطفی خرمدل).

لَا الشَّمْسُ يَنْبَغِي لَهَا أَنْ تُدْرِكَ الْقَمَرَ وَلَا اللَّيْلُ سَابِقُ النَّهَارِ وَكُلٌّ فِي فَلَكٍ
يَسْبَحُونَ ﴿٤٠﴾

نه برای آفتاب این توان هست که به ماه برسد، و نه شب از روز پیشی میگیرد،
و هر کدام در مداری شناورند. (۴۰)

در این آیه مبارکه به معجزه اشاره نموده میفرماید که: ممکن نیست به ماه
یکجا شود و نورش را نابود کند؛ زیرا برای آن مجرایی غیر از مجرای ماه و
منازلی غیر از منازل ماه مقدر شده است؛ یعنی هر کدام از آفتاب و ماه به وقت
معین و محدودی حرکت می کنند.

امام طبری گفته است: امکان ندارد آفتاب، ماه را دریابد و نورش را زایل کند
و در نتیجه تمام اوقات به صورت شب در آید. (تفسیر طبری ۶/۲۳).
«وَكُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ ﴿٤٠﴾» آفتاب و ماه و ستارگان عموماً در فلک
آسمان می گردند.

حسن گفته است: آفتاب و ماه و ستارگان در فلکی در بین آسمان و زمین قرار
دارند و به چیزی نچسبیده اند، و اگر به چیزی چسبیده بودند حرکت نمی کردند.
(تفسیر طبری ۶/۲۳). منظور آیه عبارت است از بیان قدرت خدا در حرکت
دادن و به گردش در آوردن این عالم با نظمی دقیق. مثلاً آفتاب مدار خود را
دارد و ماه و هر یک از سیارات مدار خود را دارند و در حرکت و دوران از
آن عدول نمی کنند و هیچ یک وارد مدار دیگری نمی شود.

همان طور که قتاده گفته است: «هر یک دارای مرزی معلوم و مقرر است و از
آن تجاوز نمی کند و کوتاه نمی آید». تا زمان خراب شدن عالم فرا میرسد،
آنگاه خدا آفتاب و ماه را در کنار هم قرار می دهد، همان گونه که در (آیه
۹، سوره قیامه) فرموده است: «وَجُمِعَ الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ»، در آن هنگام نظم

به هم می خورد و قیامت برپا می شود، و زندگی انسان بر این کره‌ی خاکی خاتمه می یابد.

سید قطب رحمه الله می گوید: فاصله‌ی بین ستارگان و سیارات بسیار وسیع است. خدای خالق این عالم مقرر داشته است که این فاصله‌ها در بین ستارگان موجود باشد تا از تصادم و برخورد مصون بمانند. حرکت این کرات در فضای بیکران مانند حرکت کشتی‌ها در اقیانوس وسیع است. این کشتی‌ها با وجود بزرگیشان بیش از نقطه‌های شناور در فضای رعب‌انگیز نیستند.

و آیهٔ لَهُمْ أَنَا حَمَلْنَا ذُرِّيَّتَهُمْ فِي الْفُلِّ الْمَشْحُونِ ﴿٤١﴾

و برای آنان نشانه‌ای دیگر [از قدرت و رحمت ما] این [است] که فرزندانشان را در کشتی‌هایی پر [از اجناس و وسایل] حمل کردیم. (۴۱)

مفسران می نویسند که: این نیز برای کافران برهان و دلیلی بر ربوبیت، الوهیت و استحقاق عبودیت خداوند متعال است که او تعالی کسانی از فرزندان آدم علیه السلام را به وسیلهٔ کشتی نوح علیه السلام که اصناف مخلوقات در آن جای گرفته بود از غرق شدن نجات داد تا حیات نوع مخلوقات بعد از طوفان ادامه یابد.

از این رو نگهداری شان از غرق شدن و هدایت آنان به سوی ایمان، احسان الهی برای شان است. (تفسیر المیسر نوشته دکتر عایض بن عبدالله القرنی). در التسهیل آمده است: از این رو ذریت آنها را مخصوصاً ذکر کرده است که امتنان بر آنان را رساتر میرساند و حمل نسل‌های بعد از آنان را تا روز قیامت نیز در ضمن دارد. (التسهیل ۱۶۴/۳).

پروردگار با عظمت آب را طوری در خدمت انسان قرار داده است، که آنان می توانند با ساخت کشتی بر روی آن حرکت کنند و این هم از نشانه‌های قدرت الهی است. همچنان استفاده و استعمال و به کارگیری کشتی‌ها و حیوانات، در آیات متعددی از قرآن عظیم الشان به عنوان نعمت‌های الهی

مطرح شده است، ولی در این آیه مبارکه به عنوان وسیله برای حمل فرزندان آمده تا انسان با عقل و عاطفه نعمت الهی را درک کند.

وَخَلَقْنَا لَهُمْ مِنْ مِثْلِهِ مَا يَرْكَبُونَ ﴿٤٢﴾

و برای ایشان مانند کشتی چیزهایی را آفریده‌ایم که سوار (آن) میشوند. (۴۲)
خداوند متعال برای آنان مانند کشتی نوح کشتی های بزرگ دیگری ساختیم که به وسیله‌ی آنها به دورترین نقطه جهان مسافرت نمایند.

ابن عباس (رض) گفته است: «ما» عبارت است از شتر و سایر سواری دهندگان که در خشکی، صورت کشتی در بحر دارند. (تفسیر قرطبی ۳۵/۱۵)، در اینجا نظری دیگر از ابن عباس (رض) آمده است که منظور از «مِنْ مِثْلِهِ» کشتی های شبیه کشتی نوح است، یعنی کشتی های دیگر را مانند کشتی نوح خلق کرده‌ایم که بر آن سوار میشوند. این نظروشن تراست که بعد از آن گفته است:

وَإِنْ نَشَأْ نُغْرِقْهُمْ فَلَا صَرِيحَ لَهُمْ وَلَا هُمْ يُنْقَدُونَ ﴿٤٣﴾

و اگر بخواهیم آنان را غرق می کنیم در این صورت هیچ فریادرسی برای آنان نخواهد بود، و نجات هم نیابند. (۴۳)

«صَرِيحٌ»: فریادرس. فریاد خواه. در این صورت مصدر به معنی اسم فاعل یعنی صارخ است. صدا و فریاد. در این صورت معنی «فَلا صَرِيحَ لَهُمْ»: چنین است: اصلاً صدا و فریادی نخواهند داشت تا کمک و یاری طلب کنند. یعنی فوراً غرق و در همین لحظه می‌میرند. (تفسیر نور «ترجمه معانی قرآن» دکتر مصطفی خرمدل).
یعنی هر گاه خداوند متعال بخواهد، کشتی ها را یک جا با سر نشینان شان غرق می کند. در آن وقت راه نجات از غرق و پناه گاهی از هلاکت ندارند و خود آنان نیز خویشتن را نجات داده نمی توانند.

إِلَّا رَحْمَةً مِنَّا وَمَتَاعًا إِلَىٰ حِينٍ ﴿٤٤﴾

جز (به جهت) رحمتی از جانب ما و تازمانی معین بهره مند شوند. (۴۴)

مگر آنکه الله تعالی بر آنان رحمت کند، از غرق و هلاکت نجات شان دهد، کشتی های که ابحار در خطر باد قرار گیرند اگر رحمت خدا به دادش نرسد، هر آن در معرض نابودی قرار می گیرد.

انسانها نباید بر قوت خویش بیالد و به قوت انسانی خویش مغرور شود، باید از یاد نه برد که؛ دست خدا در قهر و غضب باز است. اگر قهر خدا سرازیر شود احدی نجات دهنده و داد رس برای شان وجود نخواهد داشت. پس انسان نباید نجات خود را صرف و صرف در سایه‌ی عوامل مادی جستجو نماید.

خواننده گان محترم!

در آیات متبرکه (۴۵ الی ۵۴) بحث در مورد برخی از خصوصیات کافران بعمل می آید:

وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّقُوا مَا بَيْنَ أَيْدِيكُمْ وَمَا خَلْفَكُمْ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ ﴿٤٥﴾

و چون به ایشان گفته شود از آنچه پیش روی شما و از آنچه پشت سرتان است، بترسید، باشد که مشمول رحمت شوید. (۴۵)

«مَا بَيْنَ أَيْدِيكُمْ»: آنچه در پیش رو دارید. مراد کیفر و مجازات دنیوی است.

«مَا خَلْفَكُمْ»: آنچه در پشت سر دارید. مراد عذاب و عقاب اخروی است.

یعنی وقتی به مشرکین گفته شود از قهر و غضب خدا برحذر باشید، و از سرنوشت و مصیبت هایی که به سبب تکذیب پیامبران بر ملت های پیشین آمده عبرت بگیرید و از عذاب آخرت که پشت سر شما قرار دارد، برحذر باشید تا مورد رحمت خدا قرار گیرید. واقعاً هم که برانان چنین گفته می شود، ولی متاسفانه، روی می گردانند و از رحمت خداوند متعال اعراض می کنند.

وَمَا تَأْتِيهِمْ مِنْ آيَةٍ مِنْ آيَاتِ رَبِّهِمْ إِلَّا كَانُوا عَنْهَا مُعْرِضِينَ ﴿٤٦﴾

و هیچ آیتی از آیات پروردگارشان برای آنان نیامده است مگر آنکه از آن رویگردان بوده اند. (۴۶)

«آیات»: آیه‌های کتاب‌های آسمانی و تعلیمات پیغمبران. دلائل و براهین توحید خدا و صدق پیامبران.

«مُعْرِضِينَ»: روی گردانان.

طوری‌که گفته آمدیم؛ از عادت دایمی کفار همین است که هر زمانیکه آیه از قرآن عظیم الشان که برهان حقانیت توحید و حجت روشن راست گویی پیامبران علیهم السلام است. آنرا رد و در مقابل آن غفلت ورزیده اند و آنرا به باد مسخره گرفته اند.

وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ أَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْطَعِمُ مَنْ لَوْ يَشَاءُ اللَّهُ أَطَعَمَهُ إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ ﴿٤٧﴾

و چون به آنان گفته شود: از آنچه که الله به شما روزی داده است انفاق کنید، کافران به مؤمنان می گویند: آیا به کسی طعام بدهیم که اگر الله می خواست به او طعام میداد، شما جز در گمراهی آشکار نیستید. (۴۷)

زمانیکه به کافران گفته شود از آنچه خداوند متعال برای شما از نعمت‌ها احسان کرده نفقه کنید، کفار در مقابل به ریشخند و تمسخر جواب دادند، مانه تنها انفاق نمی کنیم، بلکه طعام هم نمی دهیم:

«قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْطَعِمُ مَنْ لَوْ يَشَاءُ اللَّهُ أَطَعَمَهُ» آیا اموال خود را بر آن بینوایان خرج کنیم که خدا آنان را بینوا کرده است؟

مفسر تفسیر نور داکتر مصطفی خرمدل مینویسد: «أَنْطَعِمُ مَنْ لَوْ يَشَاءُ اللَّهُ أَطَعَمَهُ»: کافران از راه تمسخر به مؤمنان می گفتند: اگر رازق خداوند است، پس چرا از ما می خواهید که به فقیران خوراک دهیم؟ و اگر خدا خواسته است که آنان محروم بمانند، پس چرا ما کسانی را از دارائی خود بهره‌مند سازیم که خداوند ایشان را محروم ساخته است؟ این منطق جاهلانه، علاوه از تمسخر مؤمنان، به آن می ماند که افرادی بگویند: چه ضرورتی دارد که ما

درس بخوانیم، و یا به دیگری درس بدهیم؟ اگر خدا می خواست همه را عالم و با سواد می کرد. (تفسیر نور «ترجمه معانی قرآن»).

ابن عباس (رض) در این مورد میفرماید: در مکه جماعتی بی دین و زندق بودند که اگر به آنها می گفتند: به بینوایان کمکی بکنید و به آنها چیزی بدهید، میگفتند: ما چنین کاری را نمی کنیم، خدا آنها را بینوا کرده و ما روزی آنها را بدهیم؟ (تفسیر قرطبی ۳۷/۱۵، قرطبی میگوید: این جواب را به عنوان استهزا به مومنان داده اند).

منظور آنان رد درخواست مؤمنان بود. استدلال آنان چنین بود که: همان طور که شما می پندارید خدا بر همه چیز قادر است و رازق همه چیز است و فقیران را غذا میدهد، پس چرا از ما می خواهید آنها را غذا بدهیم؟ وطوری تصور داشتند که خزینه و گنجینه های روزی در دست الله تعالی می باشد، و خدای متعال بعضی را غنی و بی نیاز و بعضی را فقیر و بینوا کرده و بدین وسیله از مخلوق امتحان به عمل آورده است تا معلوم شود توانگر چگونه به بینوا توجه دارد و بینوا چگونه صبور و شکیبایی پیشه می کند.

وَيَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْوَعْدُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿٤٨﴾

و میگویند اگر راست میگویند پس این وعده [عذاب] کی خواهد بود (۴۸) کفار، اساساً دلیلی بر انکار قیامت با خود نداشتند، بلکه طرح این سؤالات را که: قیامت چه زمانی است، آن را به طور استهزا مطرح می کردند.

آنان برای مؤمنان می گفتند: ای مؤمنان! اگر در سخن تان مبنی بر این که حشر و نشر و بازخواست و عذاب راستگوی هستید، به طور تمسخر آمیز می گفتند: «مَتَى هَذَا الْوَعْدُ؟»: این وعده کی خواهد بود؟! چرا تاریخی برای روز قیامت تعیین نمی کنند؟ پس قیامت چه وقت می آید؟ ما را از وقت و زمان بر پای قیام آن مطلع سازید. دیده می شود که: کفار برای مشاهده، دیدن و بر پای عذاب،

شتابی همراه با تمسخر دارند.

ولی قرآن عظیم الشان با اطمینان میفرماید که: این ناسپاسی ها، مسیر لطف الله تعالی را تغییر داده نمی تواند.

مَا يَنْظُرُونَ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً تَأْخُذُهُمْ وَهُمْ يَخِصِّمُونَ ﴿٤٩﴾

(اما) جز این انتظار نمی کشند که یک صیحه عظیم (آسمانی) آنها را فرو گیرد در حالیکه مشغول جدال (در امور دنیا) هستند! (۴۹)
(جواب استهزاء ایشان، این است که آنان، چندان) انتظار نمی کشند مگر صدائی را که (ناگهان طنین انداز می گردد و موج آن) ایشان را در بر می گیرد (و نابودشان می گرداند).

کفار باید بدانند زمانیکه قیامت بر پا شود، نه زبان تاب سخن زدن را دارد و نه شما امکان فرار خواهید داشت، برپایی قیامت پس از یک صیحه مرگبار است. به یاد تان باشد که: پایان دنیا و آغاز قیامت در حالی خواهد بود، که با یکدیگر (به معامله و کار و بار روزمره زندگی، سرگرم و) درگیر می باشد.

فَلَا يَسْتَعْجِلُونَ تَوْصِيَةً وَلَا إِلَىٰ أَهْلِهِمْ يَرْجِعُونَ ﴿٥٠﴾

و در آن هنگام نه وصیتی توانند کرد و نه به سوی خانواده شان باز میگردند. (۵۰)
کلمه «تَوْصِيَةً»: (سفارش). نکره است.

نکره آمدن آن، کلمه «تَوْصِيَةً» بیان گر این واقعیت است که حتی فرصت یک سفارش یا کمترین وصیتی در میان نخواهد بود.

ای کافران زمانیکه صور دمیده شود: (این حادثه به قدری سریع و برق آسا و غافلگیرانه است که) حتی توانائی وصیت نمودن و سفارش کردن نخواهند داشت، و حتی فرصت مراجعت به سوی خانواده و فرزندان شان را پیدا نخواهند کرد.

در حدیث آمده است: «قیامت به سرعتی برپا می شود که اگر دو نفر تکه (پارچه) را باز کرده باشند فرصت جمع کردن یا فروش آن را نمی یابند، قیامت به سرعتی می آید که اگر یک نفر سوراخ های حوض خود را با گل بمالد فرصت نمی کند که آب را در آن بریزد، قیامت به سرعتی برپا می شود که اگر یک نفر لقمه ای را به دهان ببرد فرصت خوردن آن را نمی یابد.» (اخراج از بخاری).

وَنُفِّخَ فِي الصُّورِ فَإِذَا هُم مِّنَ الْأَجْدَاثِ إِلَىٰ رَبِّهِمْ يَنْسِلُونَ ﴿٥١﴾

و در صور دمیده شود، ناگاه همه آنان از قبرها به سوی پروردگارشان میشتابند. (۵۱)

«نُفِّخَ»: دمیده شد. هدف از آن نفخه ثانی است که دیگر باره صور برای زنده شدن مردگان زده میشود. (برای بار دوم) در صور دمیده میشود و به ناگاه همه آنان از گورها بیرون آمده و به سوی (دادگاه حساب و کتاب) پروردگارشان شتابان رهسپار می گردند.

امام طبری گفته است: «يَنْسِلُونَ» یعنی به سرعت بیرون می آیند. «نسلان» یعنی به شتاب در راه رفتن. (تفسیر طبری ۱۱/۲۳).

دمیدن در صور:

ابن حجر عسقلانی میفرماید: دیدگاه معروف و مشهور این است که، صاحب صور اسرافیل علیه السلام است. حلیمی در این باره، اجماع را نقل کرده و در حدیث وهب من منبه، بدان تصریح شده است، در روایت بیهقی از ابو سعید و مردویه از ابو هریره و در حدیث طولانی صور، نیز به نام اسرافیل علیه السلام تصریح شده است. (فتح الباری (۱۱/۳۶۸)).

رسول الله صلی الله علیه وسلم بیان می‌دارد که اسرافیل علیه السلام از روزی که آفریده شد، برای دمیدن در صور آماده گشته و همیشه منتظر ابلاغ دستور از سوی الله منان است. در مستدرک حاکم، از ابو هریره (رض) روایت است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «إِنَّ طَرْفَ صَاحِبِ الصُّورِ مُنْدُ وَكُلِّ بِهِ مُسْتَعِدُّ يَنْظُرُ نَحْوَ الْعَرْشِ مَخَافَةَ أَنْ يُؤْمَرَ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْهِ طَرْفُهُ كَأَنَّ عَيْنَيْهِ كَوْكَبَانِ دُرِّيَّانِ» از روزی که مسئولیت دمیدن صور به صاحب صور داده شد، نگاهش را به سوی عرش دوخته است، تا اندکی در دمیدن صور، از فرمان الله تأخیر نشود و او چنان به سوی عرش نگاه می‌کند، که گویی دو چشمش دو ستاره‌ی نورانی هستند». (سلسله الاحادیث الصحیحه (۶۶/۳) شماره (۱۰۷۹)).

در این دوران، که رستاخیز نزدیک‌تر شده است، اسرافیل بیش از پیش خود را برای دمیدن صور آماده کرده است. ابن مبارک در زهد، ترمذی در سنن، ابو نعیم در حلیه، ابو یعلی در مسند و حاکم در مستدرک، از ابو سعید حدری (رض) نقل کرده‌اند که: رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «كَيْفَ أَنْعَمُ وَقَدْ أَنْتَمَ صَاحِبُ الْقَرْنِ الْقَرْنِ وَحَتَّى جِبْهَتَهُ وَأَصْعَى سَمْعَهُ يَنْتَظِرُ أَنْ يُؤْمَرَ أَنْ يَنْفُخَ فَيَنْفُخَ قَالَ الْمُسْلِمُونَ: فَكَيْفَ نَقُولُ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ: قُولُوا حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ تَوَكَّلْنَا عَلَى اللَّهِ رَبَّنَا» حاکم و ذهبی. سلسله الاحادیث الصحیحه (۶۵/۳) شماره (۱۰۷۸) «چگونه خوشحال شوم، حال آن که صاحب شاخ، آن را در دهان گرفته و سرش را پایین آورده و گوش‌هایش را متوجه ساخته و منتظر آن است که فرمان دمیدن صادر شود، تا بدمد مسلمانان عرض کردند: ای پیامبر خدا، چه بگوییم؟ رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: این دعاء را بخوانید: الله ما را بس است و او بهترین حامی و سرپرست میباشد و بر پروردگار خویش توکل کرده‌ایم» (ترمذی این حدیث را حسن گفته و شیخ آلبنی صحت آن را تایید کرده است).

زمان دمیدن در صور:

معروف همین است که: رستاخیز، در روز جمعه برپا می شود. در صحیح مسلم، از ابو هریره (رض) روایت کرده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «خَيْرُ يَوْمٍ طَلَعَتْ عَلَيْهِ الشَّمْسُ يَوْمَ الْجُمُعَةِ فِيهِ خُلِقَ آدَمُ وَفِيهِ أُدْخِلَ الْجَنَّةَ وَفِيهِ أُخْرِجَ مِنْهَا وَلَا تَقُومُ السَّاعَةُ إِلَّا فِي يَوْمِ الْجُمُعَةِ». «بهترین روزی که آفتاب در آن طلوع میکند، روز جمعه است، در روز جمعه آدم آفریده شد و در روز جمعه وارد بهشت شد و در روز جمعه از بهشت بیرون رفت و رستاخیز نیز روز جمعه برپا میشود». (مشکاهة المصابیح (۴۲۷/۱) شماره (۱۳۵۶))

چند بار در صور دمیده می شود؟

بنابر نوشتارهای وارد شده در مورد رستاخیز، اسرافیل علیه السلام دو بار در شیپور می دمند؛ پس از دمیدن نخست، تمام موجودات زنده بیهوش می شوند و پس از دمیدن دوم، همه موجودات زنده می گردند. الله میفرماید: «وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَصَعِقَ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ نُفِخَ فِيهِ أُخْرَىٰ فَإِذَا هُمْ قِيَامٌ يَنْظُرُونَ ﴿٦٨﴾ [الزمر: ٦٨]. «در صور دمیده می شود و تمام کسانی که در آسمان ها و زمین هستند، می میرند، مگر کسانی که الله بخواهد (آنان را تا زمان دیگری زنده بدارد). سپس بار دیگر در آن دمیده می شود، به ناگاه همگی بپا می خیزند و می نگرند».

قرآن، دمیدن نخست را «راجفه» و دمیدن دوم را «رادفه» می نامد؛ الله منان میفرماید: «يَوْمَ تَرْجُفُ الرَّاجِفَةُ ﴿٦﴾ تَتَّبِعُهَا الرَّادِفَةُ ﴿٧﴾ [النازعات: ٦-٧]. «در آن روزی که (برای بار نخست در صور دمیده می شود و) زلزله ای در میگیرد (و همگان می میرند) سپس (بار دوم در صور دمیده می شود و زلزله نخستین) زلزله دیگری به دنبال خواهد داشت».

و در سوره یس، صور اول را «صیحه» نامیده و به وقوع صور دوم، نیز تصریح فرموده است. میفرماید: «مَا يَنْظُرُونَ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً تَأْخُذُهُمْ وَهُمْ يَخِصِّمُونَ» ﴿٤٩﴾ فَلَا يَسْتَطِيعُونَ تَوْصِيَةً وَلَا إِلَىٰ أَهْلِهِمْ يَرْجِعُونَ ﴿٥٠﴾ وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَإِذَا هُمْ مِنَ الْأَجْدَاثِ إِلَىٰ رَبِّهِمْ يَنْسِلُونَ ﴿٥١﴾ [یس: ٤٩-٥١]. این ها تنها منتظر فریادی مرگ بارند که آنان را به یک باره و در حالیکه در غفلت و کشمکش به سر میبرند، در بر میگیرد. پس آن گاه نه توان وصیت کردن دارند و نه نزد خانواده‌ی خویش باز می‌گردند. و در صور دمیده میشود و آن گاه از قبرها به سوی پروردگارشان می‌شتابند.».

علاوه بر آیه‌ی یاد شده، طرفداران این دیدگاه به برخی از روایات، که سه بار دمیدن را می‌رسانند، استناد می‌کنند؛ مانند حدیث صور، که حدیثی است طولانی و طبری آن را تخریح کرده و در آن چنین آمده است: «يُنْفَخُ فِيهِ ثَلَاثُ نَفَخَاتٍ: الْأُولَىٰ نَفَخَةُ الْفَزَعِ، وَالثَّانِيَةُ نَفَخَةُ الصَّعَقِ، وَالثَّلَاثَةُ نَفَخَةُ الْقِيَامِ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ». «پس از آن، سه بار در صور دمیده میشود. نخست نفخه‌ی فزع (هراس)، دوم نفخه‌ی صعق (بیهوشی) و سوم نفخه‌ی بعث (زنده شدن) است، که مردم برای حضور در بارگاه الله، از قبرها برمی‌خیزند.».

آیه‌ی یاد شده (سوره نمل: ٨٧) تصریح نمی‌فرماید که «فزع» دمیدن سوم است. همچنین، از بیان ترس و هراسی که دامن گیر مردم میشود، مستقل بودن دمیدن فزع، برداشت نمیشود. دمیدن نخست، مردم را هنگام مردن دچار هراس و وحشت میکند و دمیدن دوم، پس از زنده شدن و بیرون آمدن از قبرها، موجب ترس و هراس انسان‌ها می‌گردد.

ابن حجر می‌فرماید: تفاوت میان صعق و فزع، بدین معنا نیست که آن دو از دمیدن نخست، به طور همزمان، به وجود نیامده باشند. (فتح الباری (٣٦٩/١١))

در تذکره‌ی قرطبی آمده است: دمیدن فزع، همان دمیدن صعق است؛ چراکه این دو همیشه همراه هم هستند. در آغاز مردم دچار ترس و هراس صدای رستاخیز میشوند، سپس جان جان به جان آفرین تسلیم میکنند. (التذکره قرطبی (۱۸۴))

اما استدلال به حدیث یاد شده، نیز محل اشکال است؛ چون سند حدیث ضعیف و مضطرب است. ابن حجر عسقلانی آن را ضعیف می‌داند و ضعیف بودنش را از بی‌هقی نقل می‌کند. (فتح الباری (۳۶۹/۱۱))
ابن حزم می‌گوید: نفخه‌های روز رستاخیز چهار بار هستند:

۱- نفخه‌ی مردن ۲- نفخه‌ی زنده شدن. با نفخه‌ی دوم همه مردگان زنده میشوند و از قبرها بیرون شده و برای حساب گرد هم می‌آیند ۳- نفخه‌ی فزع و صعق، که با شنیدنش، مردم بیهوش می‌شوند، ولی کسی نمی‌میرد ۴- نفخه‌ی به هوش آمدن و بیرون آمدن از این بیهوشی است. (فتح الباری (۴۴۶/۶))
«ابن حجر، پس از نقل دیدگاه ابن حزم می‌گوید: این که دو نفخه را چهار تا تلقی کرده است، روشن و واضح نیست؛ بلکه ارجح همان دو نفخه است. اما تفاوت گذاشتن میان دو نفخه، برگرفته از حال شنوندگان است؛ با شنیدن نفخه‌ی نخست، همه‌ی زندگان می‌میرند، مگر آنان که به خواست الله استثناء شوند. آن‌ها با شنیدن نفخه، سرگردان می‌شوند و با دمیدن نفخه‌ی دوم، همه‌ی مرده‌ها زنده شده و بی‌هوش‌ها از غفلت و سرگردانی نجات می‌یابند.
«حقیقت را الله بهتر میداند» (فتح الباری (۴۴۶/۶)).

قَالُوا يَا وَيْلَنَا مَنْ بَعَثَنَا مِنْ مَرْقَدِنَا هَذَا مَا وَعَدَ الرَّحْمَنُ وَصَدَقَ الْمُرْسَلُونَ ﴿٥٢﴾

گویند: ای وای بر ما! چه کسی ما را از خوابگاه ما برانگیخت؟ این واقعیتی است که [خدای] رحمان وعده داده بود و پیامبران راست گفته بودند!! (۵۲)

کافران با حسرت و ندامتی که بر آنان مستولی شده می گویند: وای بر ما باد! چه کسی ما را از قبرهای ما بیرون آورد؟ (بیدار کرد و) برانگیخت؟! برای آنان گفته میشود. این همان چیزی است که خداوند بزرگ مهربان وعده داده بود، و فرستادگان (خدا در سخن ها و پیام های خود) راست گفته بودند.

إِنْ كَانَتْ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً فَإِذَا هُمْ جَمِيعٌ لَدَيْنَا مُحْضَرُونَ ﴿٥٣﴾

این جز یک بانگ مرگبار نیست، پس ناگهان همگی آنان نزد ما احضار کرده شوند. (۵۳)

زنده شدن آنها جز یک صدای واحدی بیش نخواهد بود که اسرافیل از جانب خدا بر آنان بانگ بر میدارد (که ایشان را دعوت به خروج از گورها میکند) و ناگهان ایشان در پیشگاه مان (برای محکمه) گرد آورده میشوند و حاضر میگردند.

مفسر صاوی گفته است: این صیحه عبارت است از گفته اسرافیل که میگوید: ای استخوان های پوسیده! و ای اندام های از هم گسیخته و اجزای پراکنده و موهای پاره گشته! خدا به شما امر میکند برای محاکمه و حساب و کتاب گرد هم آید، آنگاه در صور میدمد، آنگاه بلافاصله تمام آنها برای محاسبه در قرارگاه جمع میشوند. (حاشیه صاوی ۳/۳۲۸).

فَالْيَوْمَ لَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا وَلَا تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿٥٤﴾

در این روز به هیچ کس کمترین ظلمی نمیگردد، و جز آنچه را انجام میدادید جزا داده نمی شوید. (۵۴)

در این روز، جزا دادن مردم بر مبنای عدل است و بر هیچ کسی با کم شدن حسنات، یا با زیاد شدن گناهان ستم روا داشته نمی شود. همچنان در آن روز، جزا و پاداشی برای بندگان مقرر داشته نمی شود؛ مگر در برابر عمل خیر یا کار بدی که شخصی آن را انجام دهد یا سبب انجام آن شده باشد.

ابو سعود گفته است: این مطلبی است که در آخرت به آنها گفته می شود، آنگاه که عذاب آماده شده برای خود را می بینند، پس به منظور سر زنش به آنها چنین گفته می شود. (ابو سعود ۲۵۷/۴).

خواننده گان محترم!

بعد از اینکه در آیات متبرکه سر انجام مشرکین را یاد آور شد، حالا در آیات (۵۵ الی ۶۸) سر نوشت و وضع نیکو کاران و پرهیزگار را نیز به بیان میگیرد و میفرماید:

إِنَّ أَصْحَابَ الْجَنَّةِ الْيَوْمَ فِي شُغْلٍ فَاكِهُونَ ﴿۵۵﴾

یقیناً اهل بهشت امروز سخت سرگرم خوشی و شادمانی (در نعمت ها) هستند. (۵۵)

«شُغْلٍ»: سرگرمی عظیم. هر چیز که انسان را به خود مشغول سازد و بی خبر از دیگران کند و موجب فراموشی غم و اندوه انسان شود. تنکیر آن برای تعظیم است.

«فِي شُغْلٍ»: سرگرم سرور و شادمانی، و بهره مند از نعمت های الهی هستند.

«فَاكِهُونَ»: جمع فَاكَةٌ، خوشحال و خندان. بهره مند از نعمت و سرگرم لذت.

سرگرم شوخی و مزاح.

یعنی اینکه اهل بهشت با لذیذترین عیش، بزرگترین نعمت ها و کامل ترین سعادت در تنعم مصروف اند؛ در بهشت، زندگی بدون مرگ، سلامتی بی مریضی، جوانی بی پیری، عزت بی ذلت، نعمت بی محنت، بقا بی فنا، خشنودی بی خشم و انس بی وحشت است.

در بهشت از میوه ها استفاده میکنند و از حوریان بهشتی و از خوردن و آشامیدن و شنیدن نغمه ها لذت می برند.

ابوحیان گفته است: ظاهر این است که شغل عبارت است از نعمت هایی که آنان را به خود مشغول و از همه چیز غافل می کند.

ابن عباس (رض) فرموده است: کام‌گیری از دختران جوان و شنیدن نغمه‌ها آنان را به خود مشغول کرده و نزدیکان و اقوام دوزخی خود را از یاد می‌برند. از آنان نام نمی‌برند تا عیش خود را خراب نکنند. (البحر ۷/۳۴۲).

هُمُ وَأَزْوَاجُهُمْ فِي ظِلَالٍ عَلَى الْأَرَائِكِ مُتَكُونُونَ ﴿٥٦﴾

آنان و همسرانشان در زیر سایه‌هایی [آرام بخش] بر تخت‌هایی [آراسته چون حجله عروس] تکیه می‌زنند. (۵۶)

اهل بهشت و همسرانشان در زیر سایه‌های پر و فراخ و پر برکت بهشت، بر تخت‌های زیبا و راحت بخش تکیه زده‌اند در بهشت دیگر در تنهایی نیست. مسکن بهشتی آرامش بخش است. نشستن بر تخت و چوکی‌ها، به نشستن روی زمین برتری دارد.

«ظلال»: جمع ظلّ، سایه. تنکیر آن برای تعظیم است.

«الأرائك»: جمع أریکه، تخت. اورنگ (سوره کهف آیه ۳۱، انسان آیه ۱۳، مطففین آیات ۲۳ و ۳۵).

«مُتَكُونُونَ»: تکیه کنندگان. لم دهندگان (سوره: کهف آیه ۳۱، زخرف آیه ۳۴).

لَهُمْ فِيهَا فَاكِهَةٌ وَلَهُمْ مَا يَدْعُونَ ﴿٥٧﴾

در آنجا برای آنان میوه‌هاست، و برای آنان هر چه طلب کنند، در اختیارشان خواهد بود. (۵۷)

در بهشت و برای اهل بهشت میوه‌های متنوعی، لذت بخش در آنجا آماده شده در بهشت بهترین تغذیه است در بهشت دیگر محدودیت نیست. همچنان از سایر چیزهای پاکیزه، هر چه بخواهند و اشتها داشته باشند برای‌شان حاضر است. باید یاد آور شود که از فحوای آیه مبارکه بر می‌آید که: معاد جسمانی است. (کلمات میوه و همسر و تخت نشانه آن است که در قیامت با همین جسم زندگی خواهیم کرد).

«فَاكِهَةٌ»: میوه. مراد انواع میوه‌ها است. تنکیر آن برای تفخیم است که بیان گر مرغوبیت و کثرت میوه‌ها است.

سَلَامٌ قَوْلًا مِنْ رَبِّ رَحِيمٍ ﴿٥٨﴾

سلام [بر شما]، این سخنی است از پروردگار مهربان (۵۸) بزرگ‌ترین بهره و بالاترین کرامت برای اهل بهشت وقتی میسر است که خداوند رحمان و رحیم با ایشان سخن و تهنیت میگوید و برای شان با سلام تحیه میفرستد. این سلام از جانب پروردگاری مهربان است که برای شان نعمت ارزانی نموده، رحمت شان کرده و عذاب را از ایشان دفع کرده است، واقعاً در بهشت رضا و سلامی با عظمت از خدا دریافت می شود. که در یافت سلام الهی، از جمله آرزو و خواسته های جنتیان می باشد.

پیامبر صلی الله علیه وسلم میفرماید: خدا آنها را نظاره می کند و آنها او را تماشا می کنند، تا خدا از دید آنها نماند. (اخراج از ابن ابی حاتم. ابن کثیر گفته است: در اسنادش ایرادی است، در مختصر ابن کثیر نیز چنین آمده است. ۱۶۷/۳، و ابن ماجه نیز آن را در سنن خود روایت کرده است.)

وَأَمْتَاؤُا الْيَوْمَ أَيُّهَا الْمُجْرِمُونَ ﴿٥٩﴾

و (فرمان می دهیم) ای مجرمان! امروز (از مؤمنان) جدا شوید. (۵۹) قیامت روز فیصله و جدایی است. در این روز برای کافران گفته میشود: از مؤمنان جدا شوید و همراه شان نباشید؛ چون شما حال دیگر و ایشان حال دیگر دارند.

جدایی گناهکاران از نیکوکاران طبق قانون عدل الهی است، که فرمود: مؤمن و کافر یکسان نیستند: «أَفَمَنْ كَانَ مُؤْمِنًا كَمَنْ كَانَ فَاسِقًا لَا يَسْتَوُونَ» (پس

آیا کسی که مؤمن است مثل کسی است که فاسق است؟ (هرگز چنین نیست، این دو گروه) مساوی نیستند. (آیه: ۱۸ سوره سجده).

شاید هم مراد از جدا شدن، جدایی مجرمین از یکدیگر و تنها شدن و به درد فراق گرفتار شدن باشد، همچون زندان انفرادی در دنیا که مجرمان را از یکدیگر جدا میکند.

قرطبی میفرماید که: درموقع ایستادن برای حساب و هنگامی که دستور میدهند اهل بهشت وارد بهشت شوند، به مجرمان چنین گفته میشود. (تفسیر قرطبی ۱۵/۴۶).

«إمْتَازُوا»: جدا گردید. به کنار روید.

شأن نزول:

روایت شده است که «ابی بن خلف» از بزرگان کفار قریش استخوانی پوسیده را پیش پیامبر صلی الله علیه وسلم و سلم آورد و با دست خود آن را خرد کرد و آنگاه گفت: ای محمد! تو گمان می کنی این استخوان بعد از متلاشی شدن خدا آن را زنده میکند؟ پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: بله! آن را زنده میکند. و بعد از آن تو را هم زنده می کند و به آتش می فرستد.

بدین مناسبت آیه «أَوَلَمْ يَرِ الْإِنْسَانُ أَنَّا خَلَقْنَاهُ مِنْ نُطْفَةٍ فَإِذَا هُوَ خَصِيمٌ مُبِينٌ، وَ ضَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَ نَسِيَ خَلْقَهُ قَالَ مَنْ يُحْيِ الْعِظَامَ وَ هِيَ رَمِيمٌ» نازل شد.

(تفسیر قرطبی ۱۵/۵۸ و البحر المحیط ۳۴۸/۷).

أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ ﴿٦٠﴾

ای فرزندان آدم! آیا به شما عهد (توصیه) نکردم که شیطان را مپرستید که او بی تردید دشمن آشکاری برای شماست؟ (۶۰)

در آیه میر که استفهام معنی توبیخ و سرزنش میدهد و کفار مجرم را توبیخ میکند. یعنی ای بنی آدم! مگر از طریق پیامبران به شما دستور ندادم و توصیه نکردم؟

«أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ»: که از شیطان فرمان نبرید و در معصیت و نافرمانی من از او پیروی نکنید.

«إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ»: علت نهی را بیان میکند. یعنی شیطان دشمن شما میباشد، در دشمنی شیطان باید هیچ گونه شک و شکاکیت داشته باشید، او پدر شما را فریب داد و شما فرزندان کسی هستید که اطاعت شیطان کرد.

باید که انسان، از دو حال نباید خارج باشد، یا بنده الله تعالی است و یا بندگی و اطاعت از شیطان را میکند بر شما واجب نکردم که شیطان را عبادت نکنید و از او فرمان برداری ننمایید؟ زیرا او دشمن آشکار شماست که با شما سخت بغض و کینه دارد.

باید یاد آور شد که: چنین عهد و پیمان و توصیه و دستوری، از طرق مختلف با انسان بسته شده و بدو فرمان داده شده است.

اولاً: توسط پیامبران (ملاحظه شود سوره های: بقره آیه: ۱۶۸، اعراف آیه: ۲۷، یونس آیه: ۲، زخرف آیه: ۶۲).

دوم: توسط عقل. چرا که دلائل و براهین عقلی با زبان گویائی به انسان ها میفهمانند که نباید جز خدا را پرستید و اطاعت کرد.

سوم: از راه فطرت. چرا که انسان ذاتاً یکتا پرست بوده و فطرت سالم، طاعت و عبادت را منحصر به ذات پاک پروردگار می داند.

«لَا تَعْبُدُوا»: مراد از عبادت در اینجا، اطاعت است. چرا که یکی از صورت های عبادت اطاعت میباشد (ملاحظه شود سوره های: توبه آیه: ۳۱، مؤمنون آیه: ۴۷). (تفسیر نور «ترجمه معانی قرآن»).

وَأَنْ اَعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ ﴿٦١﴾

و اینکه مرا عبادت کنید، که این راهی راست است. (۶۱)
در آیه مبارکه علت وهدف نهایی عدم اطاعت از شیطان به بیان گرفته شده
و میفرماید که: همانا شیطان دشمنی آشکاری با شما دارد، پس ای انسان
چگونه از همچو دشمن اطاعت می کند؟ «وَأَنْ اَعْبُدُونِي» و به شما فرمان دادم
که فقط من را پرستید و مرا به یگانگی عبادت کنید و امرم را به جا بیاورید.
این طریقی استوار و راه مستقیمی است که شما را به رضای خدا و بهشت الهی
پیوست میسازد.

«هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ ﴿٦١﴾» این همان دین درست و طریق مستقیم من است.

باید از سرنوشت فریب خوردگان عبرت بگیرید.

وَلَقَدْ أَضَلَّ مِنْكُمْ جِبِلًّا كَثِيرًا أَفَلَمْ تَكُونُوا تَعْقِلُونَ ﴿٦٢﴾

و به راستی او (شیطان) گروهی بسیار از شما را گمراه کرد، پس آیا
نمی فهمیدید. (۶۲)

هر آینه شیطان انسان های زیادی از شما را گمراه کرده است. و آنها را از
برگرفتن راه حق مانع شده است. آیا (تاریخ جباران گمراه پیشین را خواندید،
و آثار سرنوشت گول خوردگان ابلیس را دیدید و) نیندیشیدید؟
امام طبری در تفسیر این آیه مبارکه می نویسد: یعنی شیطان جمع کثیری را از
اطاعت من بازداشته تا جایی که او را پرستیدند. (تفسیر طبری ۱۶/۲۳).

در حدیث شریف آمده است: «چون روز قیامت در رسد، انس و جن و اولین
و آخرین در یک مکان فراخ گرد هم آورده میشوند آنگاه گردنی از آتش
(قسمتی از آن) بر خلائق نمایان میشود و به آنان احاطه میکند، سپس منادی ای
چنین ندا در میدهد: «هَذِهِ جَهَنَّمُ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ ﴿٦٣﴾ أَصَلَوْهَا الْيَوْمَ
بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ ﴿٦٤﴾» (یس: ۶۳-۶۴).

هَذِهِ جَهَنَّمُ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ ﴿٦٣﴾

این همان جهنمی است که به شما وعده داده شده بود. (۶۳)
این آتش افروخته که اکنون در پیش روی شما قرار دارد، همان آتشی است که در دنیا برای تان وعده داده شد. و شما آنها را تکذیب کردید.
امام صاوی گفته است: در حالیکه بر لبه دوزخ قرار دارند، اینچنین مورد خطاب قرار میگیرند و منظور از آن تحقیر و سرزنش بیشتر است. (تفسیر صاوی ۳/۳۲۹).

پروردگار با عظمت ما بارها وعده جهنم را برای کفار داد و آنان بدین هوشدارها اصلاً توجه و باور نکردند. الله تعالی برای دوزخیان اتمام حجت نموده و پیوسته خطر دوزخ را به آنان ابلاغ کرده است.

اصْلَوْهَا الْيَوْمَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ ﴿٦٤﴾

امروز به خاطر کفری که می ورزیدید، به آن در آیید. (۶۴)
«اصْلَوْهَا»: با دوزخ بسوزید و سوزش آنرا بچشید. بدان وارد شوید (المختصر فی تفسیر القرآن، تفسیر صفوة البیان).

کفار و دوزخیان هرگز از آتش جدا نخواهند شد. آنان در دنیا راه کفر را در پیش گرفته بودند، امروز برای شان امر میشود که در آتش در آیید، در قعر آن داخل شوید و از حرارت آن بچشید که این جزای تکذیب و کفر شماست.
الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَىٰ أَفْوَاهِهِمْ وَتُكَلِّمُنَا أَيْدِيهِمْ وَتَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ ﴿٦٥﴾

امروز بردهان هایشان مَهر خاموشی نهیم و دست هایشان با ما سخن میگویند و پاهای شان به اعمالی که همواره مرتکب می شدند، گواهی میدهند! (۶۵)
در روز قیامت اعضای بدن دارای نوعی درک و شعوراند که می توانند بر اعمال که انسان در دنیا مرتکب شده است شهادت دهند، باید گفت که در

قیامت اعضای بدن، تابع اراده انسان نمی باشد، طوریکه یاد آور شدیم: الله تعالی در روز قیامت بر دهن های کافران مهر می نهد؛ چنانکه از سخن زدن باز می ماند، قوی ترین شاهد در محکمه عدل الهی در آن روز، اقرار و اعتراف عامل جرم است، و طوریکه در فوق گفتیم؛ دست ها و پاهاى مجرمین بر اعمال ناپسند و مجرمانه انسانها شهادت می دهند.

ابن جریر طبری از ابو موسی اشعری روایت کرده است: که در روز قیامت کافر و منافق به پای میز محاسبه حاضر می شود و اعمالشان بر آنان عرضه میگردد، اما آنها از در انکار در می آیند و میگویند: بار خدایا! قسم به عزت! فرشته این را بر ضد ما نوشته و ما مرتکب آن نشده ایم.

فرشته میگوید: در فلان روز و فلان جا فلان عمل را انجام ندادید؟ میگویند: نه نکردیم، به خدا قسم! در این موقع مهر سکوت بر دهانشان زده میشود و اعضایشان به سخن می آیند، آنگاه آیه «الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَىٰ أَفْوَاهِهِمْ» را خواند. (تفسیر طبری ۱۷/۲۳).

در حدیث آمده است: «بنده به خدا می گوید: آیا مرا از ستم امان نمی دهی و مانع نمی شوی؟ خدا میفرماید: بله! بنده می گوید: غیر از خودم هیچ گواهی بر خود قبول ندارم. الله میفرماید: امروز کافی است خودت و «کرام الکاتبین» بر تو شهادت دهند. آنگاه مهر سکوت بر دهانش می زند، و به اعضایش گفته میشود به زبان بیایند. اعضا اعمال او را باز میگویند، آنگاه خدا زبان او را باز میکند، و خطاب به اعضایش میگوید: وای بر شما! نابود شدید من برای شما مبارزه می کردم!» (این بخشی است از حدیثی که امام مسلم آن را روایت کرده است).

وَلَوْ نَشَاءُ لَطَمَسْنَا عَلَىٰ أَعْيُنِهِمْ فَاسْتَبَقُوا الصِّرَاطَ فَأَنَّى يُصِرُّونَ ﴿٦٦﴾

و اگر بخواهیم [در همین دنیا] چشم های شان را محو میکنیم، پس به [سوی همان] راه [گمراهی] بر یکدیگر پیشی میگیرند اما چگونه میتوانند ببینند؟ (۶۶).

«طَمَسٌ»: به معنی از بین بردن اثر چیزی است به طور کامل، طوریکه اصلاً وجود نداشته باشد.

«لَطَمَسْنَا»: محو می‌کردیم. از بین می‌بردیم (نساء آیه: ۴۷، یونس آیه: ۸۸، مرسلات آیه: ۸). در اینجا مراد کور کردن و از میان بردن بینائی دیدگان است. «فَأَتَى»: چگونه؟ «فَأَتَى يُبْصِرُونَ»: چگونه میتوانند ببینند؟ یعنی به هیچ وجه نمی‌توانند مسیر خود را ببینند.

در آیه مبارکه آمده است: اگر ما بخواهیم ایشان را (در دنیا مجازات کنیم، می‌توانیم. از جمله) کورشان می‌نمائیم، به گونه‌ای که اگر آنان بخواهند در راه بر یکدیگر پیشی گیرند، به هیچ وجه نتوانند راه را ببینند. ابن عباس (رض) گفته است: یعنی اگر بخواهیم آنها را از درک حق نابینا می‌کنیم و هرگز به راه حق هدایت نمی‌شوند. (تفسیر قرطبی ۱۵/۴۹). این بیان برای قریش تهدید است.

وَلَوْ نَشَاءُ لَمَسَخْنَاهُمْ عَلَىٰ مَكَانَتِهِمْ فَمَا اسْتَطَاعُوا مُضِيًّا وَلَا يَرْجِعُونَ ﴿٦٧﴾
و اگر بخواهیم هر آینه آنان را در جای خود مسخ می‌کنیم [به گونه‌ای] که نه پیش بروند و نه برگردند. (۶۷)

«لَمَسَخْنَاهُمْ»: ایشان را مسخ می‌کردیم. مراد از مسخ، یعنی تغییر دادن از شکلی به شکلی نامناسب و قبیح است، اگر الله تعالی بخواهد خلقت و آفرینش کافران را مسخ و تغییر دگرگون می‌سازد، به طوری که آنها را در جای خود میخ‌کوب می‌شوند. در اینجا بیشتر مراد تغییر و تبدیل انسان زیبا و توانا، به انسان درمانده و بیچاره است. اما مراد از مسخ می‌تواند تبدیل به حیوانات و مجسمه‌های بی روح نیز باشد.

به قولی دیگر معنی این آیه اینست: اگر بخواهیم، آنان را در همان مکانی که در آن مرتکب معصیت شده‌اند، مسخ می‌کنیم. ولی حق تعالی به سبب رحمت گسترده‌ای که بر خلقش دارد، چنین نکرد.

وَمَنْ نُعَمِّرْهُ نُنَكِّسْهُ فِي الْخَلْقِ أَفَلَا يَعْقِلُونَ ﴿٦٨﴾

هر کس را که طول عمر دهیم او را در خلقت دگرگون می‌سازیم، آیا درک نمی‌کنید؟ (۶۸)

«نُعَمِّرْهُ»: تعمیر یعنی طول دادن به عمر تا پیری می‌رسد.

«نُنَكِّسْهُ»: واژگون میکنیم. «تنکیس» یعنی زیرورو کردن چیزی. مراد عقبگرد قوای جسمانی و روحانی انسان است، تا بدانجا که بازگشت کامل انسان به حالات طفولیت انجام میپذیرد، و حرکات و روحيات کودکان در پیران پدیدار میگردد. به عبارت دیگر: پیران، کودکان می‌شوند (ملاحظه شود سوره‌های: حج آیه: ۵، روم آیه: ۵۴).

«الْخَلْقِ»: خلقت. آفرینش. مراد وضع جسمی و روحی است.

در تفسیر انوار القرآن: آمده است. یعنی: به هر کس عمر طولانی‌ای بدهیم، خلقت و رفتارش را دگرگون کرده و او را به حالی معکوس نسبت به حال اولش که نیرومندی و طراوت بود قرار میدهیم، به طوری که به جای قوت، ضعف و به جای جوانی و خرمی، پیری و فرتوتی بر وی مستولی شود. ابن جریر گفته است: منظور استدلال بر این واقعیت است که خدا قادر است کافران را مسخ کند، همان طور که میتواند انسان را پیر و دچار افت کند. (التسهیل ۱۶۶/۳).

خواننده گان محترم!

در آیات متبرکه (۶۹ الی ۷۶) موضوعاتی از نشانه های قدرت پروردگار یکتا و بیان ویژگی های پیامبر صلی الله علیه وسلم مورد بحث قرار میگیرد:

وَمَا عَلَّمْنَاهُ الشِّعْرَ وَمَا يَنْبَغِي لَهُ إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ وَقُرْآنٌ مُبِينٌ ﴿٦٩﴾

و ما به او [پیامبر] شعر نیاموخته‌ایم، و سزاوار او [هم] نیست، این جز اندرز و قرآن مبین نیست. (۶۹)

در آیه مبارکه پروردگار با عظمت ما میفرماید که: ما به محمد شعر نیاموخته‌ایم و شایسته نیست که شاعر باشد؛ زیرا شاعر در وادی‌های باطل فرو میرود، مبالغه میکند، به خیال پردازی دست می‌زند و گاهی دروغ می‌گوید. و حیکه بر آن حضرت صلی الله علیه وسلم نازل شده، جز تذکری برای صاحبان عقل‌های سلیم و فطرت‌های مستقیم چیز دیگری نمیباشد و آیات قرآنی که برای‌شان نازل شده بیانگر احکام، آداب و اخلاق شریعت اسلامی است. امام قرطبی میفرماید: این رد ادعای است که کافران بر پیامبر صلی الله علیه وسلم وارد مینمودند که: محمد شاعر است و آنچه را که آورده است، شعر است و پیامبر نباید شاعر باشد. و قرآن شعر نیست؛ زیرا شعر گفتاری آراسته و موزون و بر خیالات و اوهام مبتنی است، حتی گفته‌اند: «با مزه‌ترین شعر دروغ‌ترین آن است» پس این کجا و قرآن‌کریم کجا که از همگونی کلام و گفته انسان منزّه و مبری است! مردم در مورد مدح و ذم شعر زیاد گفته‌اند: ولی انصاف همان است که شافعی رضی الله عنه گفته است: «شعر گفتار است، گفتار هم نیکو دارد و هم بد و زشت» (تفسیر صفوة التفاسیر محمد علی صابونی).

خواننده گان محترم!

یکی از تهمت‌هایی که به پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم از جانب مشرکین و کفار وارد میشد، علاوه بر ساحر و مجنون و کاهن بودن، تهمت شاعر بودن بود، در حالیکه:

شعر بر خاسته از تخیل است، بر خلاف وحی.

شعر بر خاسته از عواطف و احساسات است، بر خلاف وحی.

شعر آمیخته با اغراق است، بر خلاف وحی.

گرچه قرآن دارای جملاتِ موزون و مقطّع همچون شعر است، اما عنصر اصلی شعر که تخیل است، در قرآن راهی ندارد.

قرآن، جز ذکر نیست. «إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ» ذکر قدرت و قهر خدا، یاد الطاف و نعمت‌های او، یاد عفو و مغفرت او، یاد سنت‌ها و قوانین او، یاد انبیا و اوصیا و اولیای او، یاد از تاریخ‌های پر عبرت، یاد از عوامل عزّت و سقوط امت‌ها، یاد از نیکوکاران و هدایت شدگان، یاد از تبهکاران و کافران و فاسقان و مجرمان و ستمگران و عاقبت آنان، یاد از اخلاص‌ها، ایثارها، شجاعت‌ها، انفاق‌ها، صبرها و پایان نیک آن، یاد از قتل‌ها، شکنجه‌ها، اذیت‌ها، تهمت‌ها، تحقیرها، حق‌کشی‌ها و به استضعاف کشیدن‌ها و عاقبت شوم مستکبران، یاد از اوامر و نواهی و مواعظ و حکمت‌ها، یاد از آفریده‌های آسمانی و زمینی و دریایی، یاد از آینده تاریخ و پیروزی حکومت حقّ و پر شدن جهان از عدل و داد و محکومیت ظلم و ستم، یاد از برزخ (مدت بین فوت و روز آخرت) و معاد (روز رستاخیر و از مرده واپس زنده شدن) و حوادث قبل از قیامت و چگونگی صحنه‌های قیامت و خطرات دوزخ و نعمت‌های بهشتی.

باید گفت در قرآن عظیم الشان، سخن از نفی ارزش شعر نیست، بلکه سخن از نفی شعر از پیامبر صلی الله علیه وسلم است. و در این هیچ جای شکی نیست که الله تعالی از تهمت به انبیاء علیهم السلام دفاع می‌کند.

همانطوریکه در آیه مبارکه آمده است: قرآن، مایه‌ی تذکر و یادآوری است. و قرآن، کلامی روشن و قابل فهم و استدلال است.

لِيُنذِرَ مَنْ كَانَ حَيًّا وَيَحِقُّ الْقَوْلُ عَلَى الْكَافِرِينَ ﴿٧٠﴾

تا کسانی را که [به عقل و هوش و استعداد] زنده اند هشدار دهد، و فرمان عذاب بر کافران محقق و ثابت شود. (٧٠)

«لِيُنذِرَ مَنْ كَانَ حَيًّا»: تا به وسیله این قرآن انسانی را بر حذر بدارد که دارای قلبی زنده و بصیرت و دیدی بینا می باشد؛ و آن عبارتند از مؤمنانی که از آن سود می برند.

«وَيَحِقُّ الْقَوْلُ عَلَى الْكَافِرِينَ»: و تا گفته و کلمه‌ی عذاب بر کافران واجب و مقرر شود؛ (تفسیر ابو سعود ۲۶۱/۴). زیرا آنها همچون مردگان هستند و مطالب مورد خطاب را درک نمی کنند.

امام بیضاوی در تفسیر خویش بیضاوی میفرماید: قرار دادن آنها در مقابل افراد زنده نشان میدهد که آنها به سبب کفر و انحطاط فکری و عدم تأملشان همانند مردگان حقیقی هستند. (تفسیر انوار التنزیل و اسرار التأویل ۱۳۶/۲).

بعد از آن خدا نعمت های خود را به آنها یادآور شده و دلایل قدرت و یگانگی خود را باز گفته است تا از طریق آثارش به شناخت خدای عز و جل راهیاب شوند:

باید گفت که: هشدار های قرآن، مایه تذکر و تنبّه است. و نشانه زنده دلی، پذیرش هشدار های قرآن عظیم الشان است. همچنان قابل یاد آوری است که: هدایت پذیری از قرآن، در انحصار قوم و نژاد خاصی قرار ندارد. و هدف نهایی و کلی از وحی و بعثت انبیاء بیداری و هوشیاری زنده دلان و اتمام حجت با مرده دلان است.

معروف است که: در انسان های قسی القلب و سنگدل حتی کلام الهی هم اثر نمی گذارد. حقیقت هم همین است که کفار و کسانی که حق را نپذیرند مردگانی بیش نیستند. وعده قهر الهی برای کافران، کلام قطعی خداست.

«حَيًّا»: هدف از آنزنده معنوی است که شخص عاقل و اندیشمند و بیدار دل است (ملاحظه شود سوره های: انعام / ۱۲۲، فاطر / ۲۲).

أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّا خَلَقْنَا لَهُمْ مِمَّا عَمِلَتْ أَيْدِينَا أَنْعَامًا فَهُمْ لَهَا مَالِكُونَ ﴿٧١﴾
 آیا ندیده اند که ما از آنچه به قدرت خود انجام داده ایم برای آنان چهار پایانی آفریده ایم که آنان مالکشان هستند. (۷۱)

آیا انسان‌ها ندیدند یعنی: آیا با دیده‌ی عبرت نمی‌نگرند و در باره‌ی آنچه دست‌های ما آن را بدون واسطه و بدون داشتن شریک و یاور برای آنها و به خاطر آنها خلق کرده است از قبیل شتر، گاو، بز و گوسفند نمی‌اندیشند تا به وسیله آن به یگانگی و کمال قدرت ما راه یاب و هدایت شوند؟ چنانکه مالک و متصرف آنها هستند و این فضل و احسانی از جانب پروردگار سبحان است؟ واقعاً از نشانه‌های لطف پروردگار ما انسانها است: در حالیکه انسان در پیدایش حیوانات نقشی ندارد، ولی به اسانی میتوانند مالک آنها می‌شود.

وَذَلَّلْنَاهَا لَهُمْ فَمِنْهَا رَكُوبُهُمْ وَمِنْهَا يَأْكُلُونَ ﴿٧٢﴾
 و چهارپایان را برای آنان رام کردیم که برخی از آنها مرکب سواری آنان هستند و از [گوشت] برخی از آنها تغذیه می‌کنند. (۷۲)
 الله تعالی این چار پایان را برای بندگان رام ساخته است؛ چنانکه از گوشت برخی می‌خورند، از شیر بعضی استفاده می‌کنند، برخی از آنها را مرکب خود می‌سازند و بر بعضی دیگر مال و متاع شان را بار می‌کنند. پس پاک است خداوندی که این‌ها را برای بندگانش عطا کرده و رام ساخته است.
 «ذَلَّلْنَاهَا»: آنها را منقاد و رام کرده‌ایم.

«رَكُوبُهُمْ»: رکوب به معنی مرکب، یعنی وسیله سواری است.

وَلَهُمْ فِيهَا مَنَافِعُ وَمَشَارِبُ أَفَلَا يَشْكُرُونَ ﴿٧٣﴾
 و برای آنان در چهار پایان منفعت‌ها و نوشیدنی‌هاست، پس آیا شکر نمی‌گزارند؟ (۷۳)

یعنی اینکه در آفرینش چهارپایان (حیوانات) برای مردم منفعت های زیادی است، چنان چه از گوشت، شیر پشم، استخوان و موی آنها فایده می برند. «مَشَارِبُ»: جمع مَشْرَبْ به معنی مشروب؛ مانند مَأْكُلْ به معنی مَأْكُول؛ نوشیدنی ها. مراد شیرها است.

وَاتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ آلِهَةً لَعَلَّهُمْ يُنصَرُونَ ﴿٧٤﴾

و به جای خدا معبودانی انتخاب کرده اند به امید آنکه [به وسیله آنها] ایشان مدد کرده شوند. (٧٤)

مشرکین غیر از خداوند متعال خدایانی را از سنگ و چوپ مانند مجسمه ها ساختند آنها پرستش و عبادت میکردند، به امید اینکه آنان را یاری دهند در حالیکه این مجسمه ها ناشنوا و بی زبان بودند؛ فریاد را نمیشنوند و درخواست را اجابت کرده نمی توانسند.

واقعیت هم همین است که: شرک و بت پرستی، کفران نعمت های الهی است. و جزای کسیکه به جای مطالعه در نعمت ها و شکر الهی به سراغ بت ها برود، احضار برای ورود به دوزخ است.

لَا يَسْتَطِيعُونَ نَصْرَهُمْ وَهُمْ لَهُمْ جُنْدٌ مُحْضَرُونَ ﴿٧٥﴾

[ولی بتان] نمی توانند آنان را یاری کنند و آنانند که برای [بتان] چون لشکری احضار شده هستند. (٧٥)

این خدایان مزعوم به هیچ وجه قدرت نصرت و یاری شرکین را ندارند. نه به طریق شفاعت و نه به طریق یاری رساندن. کافران با بت هایی که به عبادت آنها می پرداختند در روز قیامت به حضور الله تعالی برای عذاب شدن حاضر آورده می شوند و در این هنگام بعضی از بعضی دیگر براءت می جویند.

قتاده میفرماید: در دنیا شرکین به خاطر بت ها قهر و کین دیگران را در دل میگیرند، و انگهی بت ها برای آنان سودی نمی آورند و شری را از آنان دفع

نمیکنند، بلکه فقط بت هستند و بس، و مشرکین انگار خدمتگزار آنها میباشند. (این نظری است که طبری آن را ترجیح داده است. تفسیر طبری ۲۰/۲۳).
و قرطبی گفته است: آنها این همه آیات قدرت ما را مشاهده می کنند، آنگاه به غیر از ما خدایانی اتخاذ می کنند که توانایی انجام دادن چیزی را ندارند و کافران از آنها حمایت و محافظت میکنند. بدین ترتیب همچون سربازان آنها هستند در صورتی که بت ها نمی توانند آنان را یاری دهند. (تفسیر قرطبی با کمی اختصار ۱۵/۵۶).

فَلَا يَحْزُنُكَ قَوْلُهُمْ إِنَّا نَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَمَا يُعْلِنُونَ ﴿٧٦﴾

پس گفتار آنان تو را غمگین نگرداند که ما آنچه را پنهان و آنچه را آشکار می کنند می دانیم. (۷۶)

«فَلَا يَحْزُنُكَ قَوْلُهُمْ»: از این که تو را تکذیب می کنند افسرده خاطر مشو، و از اینکه تو را به شاعری و سحر متهم می کنند، غمگین مباش. بدین وسیله خاطر پیامبر صلی الله علیه و سلم را تسلی داده است.

در این جای شکی نیست که دشمنان در پنهان و آشکار مصروف دسیسه و توطئه ها هستند ولی الله تعالی میفرماید: «إِنَّا نَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَمَا يُعْلِنُونَ» از پنهان و نهاد آنها آگاه است، و از گفتار و اعمال ظاهری آنها اطلاع دارد و به خاطر آن، آنها را مجازات می دهد. در این هیچ جای شکی نیست که الله بر همه چیز آگاه است.

«قَوْلُهُمْ»: مراد سخنان مبنی بر الحاد و انکار خدا، و تکذیب و تقبیح پیغمبر است. خواننده گان محترم!

در آیات (۷۷ الی ۸۳) موضوعاتی دلایل اثبات زنده شدن دوباره به بحث گرفته میشود:

أَوَلَمْ يَرَ الْإِنْسَانَ أَنَّا خَلَقْنَاهُ مِنْ نُطْفَةٍ فَإِذَا هُوَ خَصِيمٌ مُّبِينٌ ﴿٧٧﴾

آیا انسان ندید (نمیداند) که ما او را از نطفه ای بی ارزش آفریدیم، و او (چنان صاحب قدرت و شعور و نطق شد که) به مخاصمه آشکار برخاست! (۷۷)
در آیه مبارکه میفرماید که: آیا انسان منکر روز قیامت و منکر زنده شدن بعد از مرگ، (با چشم عقل و دیده بینش ننگریسته است و) ندیده است که ما او را از نطفه ناچیزی یعنی نطفه خلق کرده ایم که از مجرای ناپاکی بیرون می آید؟ بعد از آن احوالش ترقی یافت تا انسانی گردید، سپس به شخص منکر و ستیزه جویی تبدیل شد از در دشمنی در می آید و به انکار و تکذیب حشر و نشر می پردازد. به تکذیب و انکار الله تعالی می پردازد که: قادر است انسان را از نطفه خلق کند آیا قادر نیست باری دیگر به هنگام حشر او را زنده کند؟

همچنان در جمله: «أَوَلَمْ يَرَ الْإِنْسَانَ...» بیان نموده پست ترین مقام بشر و بالاترین مقامی که بشر برای خود قائل است، یعنی این بشری را که ما از نطفه پستی که اجزاء مشابه آن را به جوارح و اعضا مختلفه در آوریم چون به مقام نطق و اراده رسید به خصومت با ما پرداخت و انکار قدرت ما در معاد می کند و برای ما و قدرت ما مثلی می زند، در حالیکه مثل او دانی و ادنی می باشد و برای خدا مثل اعلی است، زیرا قدرت خدا را نباید با قدرت خود قیاس کند، قدرت خدا از نیستی به اراده «کن» ایجاد می کند.

شان نزول آیه ۷۷:

۹۰۴- حاکم به قسم صحیح از ابن عباس (رض) روایت کرده است: عاصی بن وائل حضور رسول الله صلی الله علیه وسلم (استخوان پوسیده ای را آورد و ریزریز کرد و گفت: ای محمد! آیا این زنده می شود؟ رسول الله گفت: آری، خدا این را زنده می کند، و تو را هم می میراند و دوباره زنده می کند و هم به

آتش سوزان جهنم واردت می کند. پس آیه «أَوَلَمْ يَرِ الْإِنْسَانُ أَنَّا خَلَقْنَاهُ مِنْ نُطْفَةٍ» تا آخر سوره نازل شد (حاکم ۲ / ۴۲۹ روایت کرده، حاکم و ذهبی به شرط بخاری و مسلم این را صحیح میدانند. طبری ۲۰۲۴۳ از سعید بن جبیر به قسم مرسل روایت کرده است. «احکام القرآن» ۱۸۸۲ و «زاد المسیر» ۱۲۰۴).
 ۹۰۵- ابن ابوحاتم از چند طریق از مجاهد، عکرمه، عروه بن زبیر و سدی به همین معنی روایت کرده است که آن شخص را اُبی بن خلف گفته اند.
 (طبری ۲۹۲۴۰ از مجاهد به قسم مختصر روایت کرده است و این مرسل است و طبری ۲۹۲۴۲ از قتاده و واحدی در «اسباب نزول» ۷۲۱ از ابو مالک به قسم مرسل روایت کرده اند. خلاصه: از چند وجه آمده که این آیه به شان عاصی و ابن خلف است. بناءً اصل محفوظ است، اگر چه مفسرین در تعیین یکی از این دو مضطر بند - والله اعلم - به «الجامع لأحكام القرآن» ۵۱۸۱ / ۰، «فتح القدير» ۲۱۰۳ و «زاد المسیر» ۱۲۰۸).

وَصَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَنَسِيَ خَلْقَهُ قَالَ مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَهِيَ رَمِيمٌ ﴿٧٨﴾

و (این انسان منکر قیامت) برای ما مثالی آورد و آفرینش خود را فراموش کرد. گفت: چه کسی این استخوان ها را در حالیکه پوسیده اند، دوباره زنده میکند؟ (۷۸)

«الْعِظَامُ»: جمع عَظْم، استخوانها.

«رَمِيمٌ»: پوسیده و فرسوده.

«نَسِيَ خَلْقَهُ»: جمله کوتاهی است که پاسخ کاملی برای پرسش هر فرد بیخبری است که قدرت خدا را با قدرت مردم همسان بداند و درباره آفرینش خود از خاک نیندیشد.

در آیه مبارکه آمده است که: شخص منکر، از روز حشر برای الله تعالی و

رسولش مثلی را ارئه نماید. و به فکر خویش بعید میدانند که خدا بعد از مرگ دوباره انسان را خلق کند، او قدرت الله تعالی آن را مانند قدرت انسان تشبه نموده، از اصل نشأتش غفلت ورزیده و با انکار از زنده شدن بعد از مرگ گفته است: کی استخوان ها را آنگاه که بپوسد و پارچه پارچه شود زنده مینماید؟ انسان خلقت خود را فراموش کرده است که ما او را از نطفه‌ای ناچیز خلق کرده و روح را در آن دمیدیم.

مفسر صاوی گفته است: یعنی سخنانی آورده است که در غرابت و شگفتی صورت مثل را دارد؛ چون قدرت ما را با قدرت خلق مقایسه کرده است. (تفسیر صاوی ۳/۳۳۱).

«قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ»: ای محمد! به عنوان سرزنش و ساکت کردن به آن کافر بگو: هرآنکه آن را از نیستی ایجاد کرده است باز او را خلق و زنده می‌کند، و شخصی که بار اول آن را ابداع کرده است، آن را زنده می‌کند. پس آنکه قدرت آغاز را دارد، قدرت اعاده را نیز دارد. «وَهُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ» (۷۹): و او می‌داند چگونه خلق و ابداع کند، پس زنده کردن اجساد بعد از فنا و نابودی بر او مشکل نیست.

خواننده گان محترم!

باید یاد آور شد که: ریشه‌ی بسیاری از اشکالات در مورد قدرت خداوند رحمان، توجه نکردن به نمونه‌های مشابه و فراموش کردن سوابق است. طوریکه یاد آور شدیم انسان حتی خلقت خود را که از نطفه به وجود آمده به باد فراموشی می‌سپارد.

منکران روز قیامت هیچگونه برهان منطق برای ادعا خویش ندارند، هر چه را مطرح می‌کنند بی اساس و بی بنیاد است.

دیده می‌شود که دین مقدس اسلام به چه حد و اندازه به انسانها آزادی قایل

است: این آزادی تا سرحدی است که: منکران الله وروز قیامت با کمال شهامت در برابر رهبر مسلمانان با صراحت حرف می زند و استدلال خویش که بنیاد هم ندارد مطرح می کند.

البته باید گفت که سؤال کردن هیچگونه ممانعتی ندارد، ولی بدی در این است که برخی سوالات دارای انگیزه های لجوجانه و مغرورانه است. مشکل اساسی در برخی از سوالات عقیدتی اینست که ما انسان ها قدرت انسانی خویش را با قدرت الهی مقایسه میکنیم که به تأسف غیر عادلانه و غیر انصافانه میباشد.

قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ وَهُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ ﴿٧٩﴾

بگو: همان ذاتی که بار اول آنها را آفریده است دوباره زنده می گرداند و او به هر آفرینشی داناست. (٧٩)

ای پیامبر! به عنوان سرزنش و ساکت کردن به آن کافر بگو: این استخوانهای پوسیده و پارچه پارچه را کسی زنده می کند که بار اول به وجود آورده است و زنده کردن بعد از مرگ، از پدید آوردن چیزی از عدم آسان تر است. او تعالی به همه مخلوقاتش داناست و از گفتار و کردار آنان چیزی بر او پوشیده نیست.

با تمام قوت باید گفت: آنقدرت آغاز را دارد، قدرت اعاده را نیز دارد. «وَهُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ»: و او می داند چگونه خلق و ابداع کند، پس زنده کردن اجساد بعد از فنا و نابودی بر او مشکل نیست. ابن کثیر میفرماید: «یعنی او می داند که استخوان ها در کجای زمین پاشان و پراکنده شده اند».

معاد به دو چیز نیاز دارد: یکی قدرت خدا در آفریدن دوباره انسان ها و دیگری علم او به عملکرد مردم. این آیه به هر دو اشاره میکند؛ «أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ» نشانه ی قدرت او و «هُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ» نشانه ی علم اوست.

الَّذِي جَعَلَ لَكُم مِّنَ الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ نَارًا فَإِذَا أَنتُم مِّنْهُ تُوقِدُونَ ﴿٨٠﴾
 همان ذاتیکه برای شما از درخت سبز آتش آفرید، و شما به وسیله آن آتش
 میافروزید. (۸۰)

الله ذاتی است که با قدرت خود از درخت سرسبز، آتش سوزنده را خلق کرده است، انجام دادن مقصود بر او مشکل و ممتنع نیست و زنده کردن استخوان های پوسیده و خلقت دوباره آنها او را ناتوان و درمانده نمی کند. (تفسیر طبری ۲۱/۲۳).

ابو حیان گفته است: خدای متعال مطلبی جالب تر و عجیب تر از خلق انسان از نطفه را به آنها یادآور شده است که عبارت است از به وجود آوردن چیزی از ضد آن، و آن عبارت است از روشن کردن آتش از درخت سبز. آب آتش را خاموش می کند اما با وجود این آتش از چیزی بیرون می آید که شامل آب است. عرب ها آتش را از شاخه ی گیاهان روشن می کنند. و در مثل آنها آمده است «در هر چیز آتش هست، و شاخه ی گیاهان با عظمت و ممتازند». (البحر ۷/۳۴۸).

مفسر تفسیر نور «ترجمه معانی قرآن» می نویسد:

«الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ»: درخت سبز. این تعبیر بیان گر این واقعیت است که تنها درختان سبز و زنده می توانند عمل کربن گیری و ذخیره کردن نور آفتاب را انجام دهند.

«نَارًا»: مراد انرژی ذخیره شده آفتاب بر اثر فتوسنتز در چوب های درختان است که بر اثر اصطکاک و مالش، به صورت جرقه الکتریسیته ظاهر می شود و باعث روشن شدن آتش می گردد، یا با سوزاندن چوب ها، انرژی نهان در آنها آزاد می شود، و نور و حرارت اندوخته و پنهان در ذرات پیکره درختان، دیگر بار به صورت روشنایی و گرما جلوه گر می آید. (تفسیر نور).

أُولَئِكَ الَّذِينَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِقَادِرٍ عَلَىٰ أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ بَلَىٰ وَهُوَ
الْخَلَّاقُ الْعَلِيمُ ﴿٨١﴾

آیا کسی که آسمانها و زمین را آفرید قدرت ندارد همانند آنها (انسانهای خاک شده) را بیافریند؟ آری! (قادر است) و اوست آفریننده دانا. (۸۱)
آن ذاتی که آسمان و زمین را با آن حجم بزرگ و عظمت خلق کرده است قادر نیست اجساد انسان را بعد از نابودی دوباره خلق کند؟ بدون شک تواناست. الله تعالی به حکمتش همه مخلوقات را آفریده است، به آفریده هایش داناست، به امور پوشیده و آشکارشان آگاه است و هیچ امر پوشیده‌ای از او مخفی نیست. کار او خلق کردن است، چه در دنیا و چه در قیامت.
«أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ»: این که به گونه سابق و به شکل پیشین بسازد و بیافریند.
«الْخَلَّاقُ»: صیغه مبالغه خالق است. آفریدگار.

إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ ﴿٨٢﴾
هرگاه الله آفریدن چیزی را بخواهد کار او تنها این است که به او می‌گوید:
موجود شو، پس بی‌درنگ موجود می‌شود. (۸۲)

هیچ چیز برای خدای عز و جل مشکل و سخت نیست؛ هر لحظه که انجام کاری، انفاذ امری، یا آفرینش چیزی را اراده کند، برایش می‌گوید: (کُنْ پیدا شو) پدید می‌آید. همه امور آفرینش و تقدیر، زندگی و مرگ، زنده کردن و برانگیختن به همین طریق تحقق می‌یابد. هر وقت چیزی را اراده کند، بدون هیچ‌گونه تلاش و خستگی به وجود می‌آید، و مستلزم هیچ‌گونه تکلیف و تلاشی نمی‌باشد.

مفسران می‌افزایند؛ الله متعال حتی نیاز و ضرورتی به گفتن کلمه «كُنْ» هم ندارد، زیرا این خود نیاز است و در شأن او نیست، بنابراین مراد از کلمه «كُنْ» همان اراده و حکم اوست.

تحقق فرمان و اراده‌ی الهی زمان نمیخواهد، به اصطلاح مثل یک چشم به هم زدن است. «وَمَا أَمْرُنَا إِلَّا وَاحِدَةٌ كَلَمْحٍ بِالْبَصَرِ»: (و فرمان ما جز یک فرمان نیست (آن هم بسیار سریع) مانند یک چشم بر هم زدن.) (سوره قمر آیه: ۵۰). برای خداوند متعال، آفرینش همه اشیا یکسان است. خداوند در آفرینش هستی، نه وسیله می خواهد نه کمک و نه کسی که موانع را بر طرف کند. و میان اراده‌ی خدا و انجام کار فاصله‌ای نیست. «كُنْ فَيَكُونُ».

فَسُبْحَانَ الَّذِي بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ﴿۸۳﴾
پس منزّه و پاک است خدایی که (ملک و) ملکوت هر موجود به دست (قدرت) او و بازگشت شما همه خلایق به سوی اوست. (۸۳)
«مَلَكُوتُ»: مالکیت و حاکمیت. کشور عظیم. قدرت تصرف فراوان.

همه سرچشمه‌ی هستی به دست اوست و هم بازگشت همه چیز به سوی اوست. خداوند بزرگ از گفته‌های مشرکان منزّه است، از عیب و ناتوانی پاک است و از شرک و شریکان بالاتر است. او مالک همه کائنات، تصرف کننده در همه مخلوقات و تقدیر کننده حادثات است.

هیچ کسی در آفرینش با او منازعه نمی کند و هیچ انسانی در حکم با او شریک نیست. معجزه‌های او شگفت آور، نشانه هایش آشکار، قدرتش بی نهایت و نعمت هایش کامل است.

و سرانجام تمام خلایق برای حساب و جزاء در روز قیامت به سوی او بر میگردند. تا اعمال خوب و بدشان را جزا و پاداش دهد. در خاتمه از الله متعال مسألت داریم که ما را از شر بدکاران، مصؤن بدارد و به نور معرفت خود دل های مان را تابناک فرماید.

و من الله التوفیق

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سوره صافات

جزء ۲۳

سوره صافات در مکه نازل شده و دارای یکصد و هشتاد و دو آیه و پنج رکوع می‌باشد.

وجه تسمیه:

این سوره به جهت افتتاح با سوگند الهی به فرشتگانی که به همانند صفوف نماز گزاران در آسمان به صف ایستاده اند، به «صافات» (به صف ایستادگان) مسمی گردیده است.

موضوع آن همچون سایر سوره های مکی، عنایت به ساختن عقیده در نهاد انسانها و پاکسازی آنان از شائبه های شرک در همه صور و اشکال آن است. یادداشت:

وقتی آیه ی «والصافات صفا» نازل شد و مسلمانان دیدند که خداوند به صفهای به هم پیوسته و منظم فرشتگان در وقت عبادت و بندگی، سوگند میخورد، به اشاره ی پیامبر صلی الله علیه وسلم صفهای منظم و مرتبی را در وقت نماز هم چون دانه های مروارید در رشته کشیده شده، تشکیل می دادند و با تمام وجود خود بر بندگی خالق هستی می پرداختند.

نامگذاری سوره:

این سوره به نام «سوره ی صافات» موسوم است تا بندگان را با حال و هوای ملکوت اعلی و فرشتگان پاک آشنا سازد که هیچگاه از عبادت خدا فروگذار نیستند: «يُسَبِّحُونَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ لَا يَفْتُرُونَ»، و وظایف محول به آنها را بیان میکند.

تعداد آیات، کلمات و حروف سوره:

طوری‌که گفتیم تعداد آیات این سوره به: (۱۸۲) صد و هشتاد و دو آیه می‌رسد، تعداد کلمات آن به: (۸۶۷) کلمه می‌رسد، و تعداد حروف آن به: (۳۹۰۳) سه هزار و نهصد و سه حرف می‌رسد.

یادداشت:

تفصیل معلومات در مورد تعداد (آیات، کلمات و حروف قرآن عظیم الشان) را می‌توانید در سوره طور تفسیر احمد مطالعه فرمایید.

ارتباطات سوره صافات با سوره قبلی:

- ۱- خداوند متعال سوره یس را به ذکر قیامت و روز بعث پایان داده و سوره صافات را مانند آن به ذکر بعث شروع نموده است.
- ۲- سرآغاز این سوره و پایان سوره ی قبلی، هر دو به قدرتمندی مطلق هستی بخش اشاره می‌کنند.
- ۳- ترتیب این سوره پس از سوره ی پیشین، همانند اعراف پس از انعام و شعراء پس از فرقان، در بیان احوال گذشتگان است.
- ۴- این سوره، بیان مجمل احوال مؤمنان و کافران را در سوره ی پیشین، تفسیر میکند.

سایر خصوصیات خاصه این سوره:

سوره صافات اولین سوره از قرآن عظیم الشان است که اولین آیات آن با سوگندها شروع می‌شود، سوگندهایی پر معنا و اندیشه انگیز، سوگندهایی که فکر انسان را همراه خود به جوانب مختلف این جهان می‌کشاند، و آمادگی برای پذیرش حقایق می‌دهد.

محتوای سوره صافات:

طوری‌که یاد آور شدیم؛ سوره صافات از جمله سوره‌های مکی است که به اصول عقیده اسلامی یعنی «توحید، وحی، وبعث و جزا» می‌پردازد و مانند دیگر

سوره‌های مکی استحکام و تثبیت ستون‌های ایمان رامحور خود قراردادده است. و به ساختن زیربنای عقیده و زدودن درون‌ها از شرک و آلودگیها میپردازد. - سوره صافات با بحث در مورد فرشتگان نیکوسرشت آغاز شده است که در نماز راست می‌ایستند، یا بال‌هایشان را در انتظار فرمان الله تعالی راست میگیرند، و ابر به هر جا که خدا بخواهد سوق میدهند. آنگاه در باره «أجنه» به بحث پرداخته و آنها را به وسیله‌ی شهاب ثاقب در معرض رجم قرار میدهد، و بدین ترتیب اساطیر و افسانه‌های جاهلیت را رد میکند که معتقد بودند در بین خدا و اجنه قرابت برقرار است.

همچنان در سوره صافات در باره زنده شدن و جزا داد سخن بحث بعمل آمده و موضوع را که: مشرکین منکر آن بودند و آنرا بعید می‌دانستند.

- در سوره صافات داستان «مؤمن و کافر» را یادآور شده و گفتگوی دایر در بین آنها را در دنیا متذکر شده است، آنگاه نتیجه و سرانجام هر یک از آن دو را خاطر نشان ساخته که عبارت است از استقرار دائمی مؤمن در بهشت، و اقامت ابدی کافر در دوزخ و آتش.

- در سوره داستان بعضی از پیامبران را پیش کشیده و از قصه‌ی نوح علیه السلام شروع کرده و بعد از آن قصه حضرت ابراهیم و سپس داستان حضرت اسماعیل و بعد از آن قصه حضرت موسی علیه السلام و هارون و بعد از آن داستان الیاس و لوط را مطرح کرده است. و داستان ایمان و امتحان را در حادثه ذبح اسماعیل و ماجرای رؤیای ابراهیم خلیل، به تفصیل بیان کرده است که به ذبح فرزندش مأمور شد و از جانب خدا قربانی آمد. و بدین وسیله کیفیت اجرا و تسلیم در برابر احکم الحاکمین را به مؤمنان یاد داده است.

سوره صافات با بیان نصرت و یاری پیامبران و اولیاء در دنیا و آخرت از جانب خدا خاتمه یافته و نشان داده است که سرانجام نیکو از آن پرهیزگاران است.

ترجمه و تفسیر سوره صافات

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خدای بخشاینده و مهربان

وَالصَّافَّاتِ صَفًّا ﴿١﴾

قسم به آن گروهی از فرشتگان که (هنگام عبادت خدا یا شنیدن فرمان او) صف بسته می ایستند. (۱)

پروردگار با عظمت این سوره را با یاد کردن قسم به بعضی از مخلوقات خود افتتاح کرده و بدین ترتیب عظمت قدرت و منزلت آنها را ابراز داشته، و بندگان را به بزرگی قدر و مقام آنها متوجه گردانیده است.

الصافات: جمع صافه، به صف ایستادگان، صف بستگان. «وَالصَّافَّاتِ صَفًّا» معنی آن چنین است: به گروه های از فرشتگان قسم می خورم که در نماز راست قامت ایستاده یا در انتظار دریافت فرمان الله، بالها را راست گرفته اند. ابن مسعود (رض) فرموده است: آنها عبارتند از فرشتگانی که در آسمان برای عبادت و ذکر صف می بندند.

در حدیث شریف آمده است: «مگر مانند فرشتگان در مقابل پروردگار خود صف نمی بندید؟ گفتیم: چگونه یا رسول الله؟ فرمود صف های اول را تکمیل می کنند و در صف به هم چسبیده می ایستند» (امام مسلم آن را در صحیح خود روایت کرده است، ملاحظه شود مختصر ابن کثیر ۱۷۴/۳).

به منظور نشان دادن مقام والایی و کثرت و فراوانی عبادت فرشتگان به آنها قسم یاد کرده است. آنها با وجود عظمت خلقت و بلندی مقام شان هیچگاه از عبادت الله فروگذار نیستند، و همان طور که مؤمنان در نماز صف می بندند،

آنها برای عبادت، با خشوع و فروتنی صف میگیرند و خدای مقتدر را پرستش میکنند، خدای ذوالجلالی که تمام خلایق در مقابلش سر تعظیم فرو می بندند، و گردن فرازان در هیبت و جبروتش خم میگردد. از جمله‌ی آنان حاملان عرش با عظمت و فرشتگان پاک هستند.

توجه:

قسم در محاورات برای تاکید است که اکثر در مقابل کفار استعمال میشود ولیکن در بسا اوقات محض برای اینکه مضمونی را مهتم بال شان ظاهر کنند نیز استعمال میکنند - و از تتبعو تفکر در قسم های قرآن حکیم، ظاهر میشود که مقسم به عموماً به طور شاهد و یا دلیل مقسم علیه میباشد. (تفسیر کابلی) خواننده گان محترم!

در آیات متبرکه (۱ الی ۲۱) در باره موضوعاتی: صفات خدای جهانیان یکی بیش نیست، آراستن آسمان به زیور ستارگان، اثبات رستاخیز و... بحث بعمل آمده است.

فَالزَّاجِرَاتِ زَجْرًا ﴿۲﴾

قسم به آن فرشته هایی که (شیاطین را) سخت می رانند. (۲) و نیز قسم به فرشتگانی که ابرها را به اذن و اراده پروردگار هر سو که خدا بخواهد می رانند و سوق می دهند.

«الزَّاجِرَاتِ»: باز دارندگان. منع کنندگان. هدف از آنفرشتگان است که شیاطین را از استراق سمع باز می دارند و ابرها را بدینجا و آنجا می رانند. و یا اینکه مراد رزمندگانی است که دشمنان را از تجاوز به حریم اسلام باز می دارند، و یا اینکه مراد داعیان و عالمانی است که بی دینان را از تجاوز به قرآن و قوانین اسلام به دور می دارند و مردمان را از منکرات نهی می کنند. (تفسیر انوار القرآن).

«زجر» به معنی سوق دادن و تشویق کردن است. باید گفت که بر علماء، دانشمندان و صالحین است که عوامل که موجب فساد، گناه و شرارت در جامعه می گردد، نقش خویش در مورد اداء نمایند. در ضمن باید یاد آور شد که: انرژی گرفتن از یاد الله تعالی یا از طریق تلاوت قرآن «فَالْتَالِيَاتِ ذِكْرًا» و دفاع از حریم حق «فَالزَّاجِرَاتِ» همراه با نظم و آماده باش، «وَالصَّافَاتِ صَفًا» ضرورت یک نظام الهی است. انجام هر کاری باید با کیفیتی عالی همراه باشد. بهترین نظم، «صَفًا» بهترین قدرت، «زَجْرًا» و بهترین یاد خدا. «ذِكْرًا» است.

فَالْتَالِيَاتِ ذِكْرًا ﴿٣﴾

قسم به تلاوت کنندگان ذکر (همه کتب آسمانی یا آیات قرآن). (۳)
«التَّالِيَاتِ»: تلاوت کنندگان. هدف از آن فرشتگانی است که کتاب های آسمانی را بر پیغمبران خدا تلاوت می نموده اند. یعنی قسم به فرشتگانی که آیات الله تعالی را بر پیامبران می خوانند، و خود به ثناخوانی و ستایش و سپاسگزاری و تقدیس ذات خدا می پردازند. «ذِكْرًا»: هدف کتاب های آسمانی و از جمله قرآن است (ملاحظه شود سوره های: نحل آیات ۴۳ و ۴۴، انبیاء آیات ۴۸ و ۱۰۵).

إِنَّ إِلَهُكُمْ لَوَاحِدٌ ﴿٤﴾

که بی تردید معبود شما یگانه است. (۴)
یعنی قسم به فرشتگانی که دارای چنین صفاتی هستند، خدایی را که انسان! می پرستید یگانه و تنها می باشد و شریک، مانند و همتا ندارد. مفسر کبیر جهان اسلام مقاتل بن سلیمان (۱۵۰ هـ) میفرماید: کافران مکه میگفتند: آیا محمد خدایان را یکی قرار داده است؟ یک خدا چگونه به این

همه مخلوق میرسد؟ آنگاه الله تعالی به عنوان تشریف و احترام به ملائک سوگند یاد کرد. (تفسیر قرطبی ۱۵/۶۲).

بعد از آن خدای متعال معنی یگانگی و الوهیت را بیان کرده و میفرماید: «رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا» (آیه: ۵ صافات) همان خدای یکتا که آفریننده آسمان ها و زمین است و هر چه بین آنهاست و آفریننده. زیرا وجود آنها با این شیوه و نظم شگفت انگیز، از واضح ترین و روشن ترین دلایل بر وجود و یگانگی خدا می باشد.

رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَرَبُّ الْمَشَارِقِ ﴿۵﴾

پروردگار آسمان ها و زمین و آنچه میان آنهاست، و پروردگار مشرق ها. (۵) او خداوندی است که فقط وی آفریدگار آسمان ها و زمین، آفریدگار موجودات زمین و آسمان، آفریدگار مواضع طلوع آفتاب و آفریدگار ماه و ستارگان ثابت و سیار است.

در این هیچ جای شکی نیست که؛ همه هستی تحت تربیت و رشد الهی میباشد، ما نباید برای هر چیزی ربی به تراشیم، زیرا که پروردگار همه هستی یکی بیش نیست.

إِنَّا زَيْنَا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِزِينَةِ الْكَوَاكِبِ ﴿۶﴾

ما آسمان این دنیا را به زیور ستارگان آراسته ایم. (۶)

«زینا»: آراستیم، زینت بخشیدیم. به یقین که خداوند آسمان دنیا را با ستارگان پرفروغ و روشن زینت داده و آراسته ایم، که به صورت دانه های جواهر درخشان به نظر می آیند.

باید گفت که: آفتاب، و نور آن، نقش مؤثری در زندگی انسان و سایر مخلوقات الهی دارد. و تزئین آسمان ها، پرتوی از ربوبیت الهی است.

در این هیچ شکی نیست، زینت و زیبایی یک اصل است. آفریده های الهی همه زیباست گرایش به زینت و زیبایی، از تمایلات فطری انسان است و قرآن آن را مورد تأیید قرار داده است.

وَحَفِظًا مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ مَّارِدٍ ﴿٧﴾

و آن را از هر شیطان خبیثی حفظ کردیم. (۷)

«مَارِدٍ» نافرمان، سرکش، نافرمان و متمرّد.

و نیز آن را از نفوذ هر شیطانی نافرمان و متمرّد و از اطاعت خدا بیرون رفته، محفوظ نگاه داشته ایم.

مفسر قتاده بن دعامة سدوسی بصری، میفرماید: ستارگان به سه هدف خلق شده اند: رجم شیطان، و ایجاد روشنایی برای راهیابی، و زینت آسمان دنیا.

(تفسیر قرطبی ۱۵/۶۴).

همچنان و ابو حیان (محمد بن یوسف بن علی بن یوسف بن حیان الأندلسی) فرموده است: آسمان دنیا را مخصوصاً ذکر کرده است؛ چون با چشم مشاهده میشود و تنها به وسیلهی ستارگان از نفوذ شیاطین به آسمان ها جلوگیری میشود. (البحر ۳۵۲/۷).

از فحوای آیه مبارکه معلوم میشود که: در عالم بالا اسراری است که شیاطین به فکر دستبرد زدن به آنها هستند، ولی قادر به انجام آن نیستند.

درضمن باید گفت که: جنّ و شیاطین جنّی قدرت دستیابی به غیب را دارند، اما از آن منع شده اند.

لَا يَسْمَعُونَ إِلَى الْمَلَأِ الْأَعْلَى وَيُقَذِفُونَ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ ﴿٨﴾

به [اسرار] ملأ اعلی گوش نتوانند داد و از هر سو به آنان (شهاب) پرتاب

میشود. (۸)

طوری که در فوق متذکر شدیم که: در عالم بالا اسراری است که شیاطین به فکر دستبرد زدن به آنها میباشند، ولی قادر به انجام و دسترسی به آن نمیشد، یعنی شیاطین نمی‌توانند به فرشتگان مستقر در عالم بالا گوش فرا دهند و استراق سمع کنند. و اگر قصد نفوذ و قصد گوش دادن در «الْمَلَأِ الْأَعْلَى» در آسمان را بکنند، فرق نمیکند از هر جهت که؛ صورت گیرد، «وَيَقْدُفُونَ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ» با شهاب و سنگ‌های آسمانی رجم و رانده می‌شوند. تابیدن ترتیب شیاطین نتواند به هیچ ازوحی و سخنان فرشتگان عالم دسترسی یابد.

خواننده گان محترم!

طوری که یاد آور شدیم که: شیاطین نمی‌توانند به ملا اعلی گوش فرادهند. مفسرین در باره موضوع در تفاسیر خویش مینویسند که: «الْمَلَأِ الْأَعْلَى»: عالم بالا، ساکنان آسمان، جمع برتر، فرشتگان والامرتبه، بزرگان والامقام. فرشتگان را به سبب آن ملا اعلی نامیدند که ایشان ساکنان آسمان‌ها هستند و اما انس و جن، ملا اسفل‌اند چرا که ساکنان زمین می‌باشند.

بنابراین، در آیه مبارکه بیان شد که: شیاطین این قدرت و توانمندی را ندارند که به سخنان اهلی ملا اعلی گوش فرا دهند، و اگر احیاناً قصد نفوذ را بکنند، با شهاب‌ها مورد هدف قرار میگیرند و رجم می‌شوند. در مورد «شهاب‌ها» ابن کثیر می‌نویسد که: شهاب‌ها؛ اجزایی جدا شده از پیکره‌های ستارگانند، نه همه ستارگان است.

برای دقت بیشتر الله تعالی در تمام موارد از اشیاء به خاطر نام میبرد تا فهم این مفاهیم را برای ذهنیت محدود بشری آسان سازد ورنه از کیف و کان و

جزئیات و نوع بکار گیری وسایل برای ان پروردگار به صورت لایتناهی و با انواع مختلف وجود دارد که ذهن انسان در درک همه جزئیات شان به یقین مقصر است.

قابل تذکر است: که ذکر جزء و اراده کل، و ذکر کُل و اراده جزء، در کلام عرب شیوه شناخته شده ای است. «و از هر سو به راندن سخت پرتاب میشوند» یعنی: شیاطین - چنانچه بخواهند به منظور استراق سمع به آسمان ها صعود کنند - از هر جانبی از جوانب آسمان به وسیله شهاب ها مورد هدف قرار می گیرند و با این هدف قرار گرفتن است که از مقصود خود دور ساخته شده و طرد و دفع می گردند.

«لَا يَسْمَعُونَ»: در اصل (لَا يَسْمَعُونَ) است. نمیتوانند دزدکی گوش فرا دهند. «الْمَلَائِكَةُ الْأَعْلَى»: گروه برتر. مراد ملائکه کرام و فرشتگان والا مقام عالم بالا است.

«يَقْدِفُونَ»: رانده می شوند به سوی شان تیراندازی می شود. رجم می گردند.

دُحُورًا وَلَهُمْ عَذَابٌ وَاصِبٌ ﴿٩﴾

آنها به شدت به عقب رانده می شوند، و برای آنان عذابی همیشگی است. (۹)

«دُحُورًا» (دحر): راندن، تار و مار کردن، دور انداختن، طرد کردن.

«يُدْحَرُونَ دُحُورًا»: یعنی اینکه شیاطین توانمندی آنها بیابند که: وحی را بشنوند، طرد و رانده می شوند و عذاب درد آور، همیشگی و سختی برای شان در آتش دوزخ آماده است. (سوره: نحل آیه: ۵۲).

امام طبری میفرماید: یعنی طرد و رانده می شوند. از «دحر» به معنی دفع و دور کردن است. (تفسیر طبری ۲۳/۲۷).

«وَلَهُمْ عَذَابٌ وَّاصِبٌ»: و در آخرت عذابی مستمر و دایمی که هیچ انقطاعی ندارد، خواهند داشت.

«وَّاصِبٌ»: یعنی عبارت از عذاب همیشگی، پیوسته، سخت دردناک است که در آخرت می باشد، غیر از آن عذابی که در دنیا از هدف قرار گرفتن با شهاب ها دارند. (تفسیر صفوای التفاسیر محمد علی صابونی).

إِلَّا مَنْ خَطِفَ الْخَطْفَةَ فَأَتْبَعَهُ شِهَابٌ ثَاقِبٌ ﴿١٠﴾

مگر آنکه شیطانی خبری را [دزدانه و] با سرعت بریاید [و فرار کند] که در این صورت گلوله ای آتشین و شکافنده او را دنبال می کند. (۱۰) «شِهَابٌ» شهاب ها و سنگ های آسمانی مأموران الهی هستند که با هدف پرتاب می شوند نه تصادفی و بی هدف.

«ثَاقِبٌ» بسیار سوزنده که تا عمق استخوان نفوذ می کند.

تفسیر المیسر نوشته دکتر عایض بن عبدالله القرنی در تفسیر خویش «تفسیر المیسر» مینویسد: مگر شیطانی که کلمه ای از وحی را به سرعت دزدی کند و آن را به دیگری خبر دهد. باز نفر دوم به سوم خبر دهد و همچنین به دیگران انتقال یابد. گاهی پیش از اینکه خبر را به دیگری برساند، شهاب او را میسوزاند، اما برخی اوقات پیش از اینکه او را شهاب بسوزاند خبر را انتقال می دهد و به تدریج این امر را به کاهنان می رسانند و کاهنان با آن صدها دروغ را علاوه مینمایند. (تفسیر المیسر، نوشته دکتر عایض بن عبدالله القرنی).

همچنان سایر مفسران در مورد می نویسند: شیطان خبیث از آنچه که در عالم بالا جریان دارد شمه ای می رباید، اما در موقع فرود آمدن به زمین شهابی آن را دنبال کرده و می سوزاند. امام قرطبی فرموده است: شهابی که برای رجم شیطان به کار می رود، از جمله ی ستارگان ثابت نیست؛ چون ستاره ی ثابت

حرکت می کند اما حرکتش قابل رؤیت نیست، در صورتی که حرکت این شهاب ها دیده می شود (تفسیر قرطبی ۱۵/۶۸)

در حدیث متبرکه هم به این موضوع اشاره شده که مضمون احادیث صحیح عبارت است از: قبل از اسلام، شیاطین به منظور استراق سمع به سوی آسمان بالا می رفتند و چون خداوند متعال به امری از امور زمین حکم میراند، اهالی آسمان راجع به آن گفت و گو میکردند و شیطانی که تا نزدیک شان آمده بود، آن سخن را می شنید و سپس آن را به شیطانی که پایین تر از وی بود القا می کرد و چه بسا که شهاب او را بعد از آنکه سخن را القا کرده بود، می سوزانید و چه بسا هم نمی سوزانید. آنگاه شیاطین این سخن را به سوی کاهنان القا می کردند پس آن ها با آن سخن صد دروغ را در آمیخته و به خورد مردم می دادند و جاهلان تمام آن سخنان را باور می کردند. اما آنگاه که خداوند متعال آیین اسلام را نازل کرد، آسمان به شدت مورد حراست قرار گرفت به طوری که هیچ شیطانی دیگر نمی تواند از تیررس شهاب ها بگریزد. آری! خداوند متعال بدین گونه وحی خویش را از دستبرد شیاطین حفظ نمود.

«خَطِيفٌ»: ربود. با سرعت بر گرفت. دزدکی گوش فرا داد معنی مجازی خَطِيفٌ، استماع خبر و استراق سمع است.

«الْخَطِيفَةُ»: به سرعت و پنهانی ربودن، به سرعت قاپیدن

«اتَّبَعَ»: به معنی (تَبِعَ)، یعنی دنبال کرد. تعقیب کرد.

«شِهَابٌ»: رعد و برق آسمان.

«ثاقِبٌ»: سوراخ کننده. مراد سوزاننده است. یعنی شهابی که دل فضای ظلمانی و بدن شیطان متمرّد را سوراخ می کند. یا اینکه جوّ (هوا و

فضاء) را می سوزاند و شیطان متمرّد را آتش می زند. (تفسیر نور ترجمه معانی قرآن دکتر مصطفی خرمدل) باید گفت: برای شیاطین مطلع شدن از اسرار بالا به قدری مهم است که با آنکه از هر سو مورد هدف قرار می گیرند باز هم به صورت دزدانه به استراق سمع دست می زنند. همان طوری که قرآن عظیم الشان میفرماید: «فَاتَّبَعَهُ شِهَابٌ ثَاقِبٌ» - ۱۰ شیاطین موجوداتی قابل رؤیت و هدف گیری هستند. مبارزه با شیاطین فرضیه الهی بوده، باید با شیاطین جامعه برخورد قوی و شکست ناپذیری داشته باشیم. و اضافه باید کرد که: شیاطین موجوداتی مکلف و مورد کیفر و بازخواست خداوند هستند.

فَاسْتَفْتِهِمْ أَهْمُ أَشَدُّ خَلْقًا أَمْ مَنْ خَلَقْنَا إِنَّا خَلَقْنَاهُمْ مِنْ طِينٍ لَازِبٍ ﴿۱۱﴾

پس از منکران معاد پرس آیا آفرینش آنان دشوارتر است یا آفرینش چیزهایی که (در کائنات) آفریده ایم؟ بدون شک ما ایشان را از گلی چسبنده آفریده ایم. (۱۱)

«فَاسْتَفْتِهِمْ»: از منکران حشر پرس. یعنی از ایشان نظر بخواه. مراد از استفتاء در اینجا تنها اطلاع از دیدگاه ایشان است و بس. والا رأی آن انفاقد ارزش است.

«خَلْقًا»: نیرومندتر در آفرینش، در آفرینش سخت تر و دشوارتر.

«لَازِبٍ»: چیز لزج و چسبنده ای است که به دست می چسبد.

در این آیه مبارکه میفرماید: از کفار منکر رستاخیز «پرس: آیا آنان در آفرینش سخت ترند یا کسانی که آفریده ایم».

یعنی کدام یک از لحاظ ساختمان و بنیه قوی تر است؟ آیا آنها قوی ترند یا آسمانها و زمین و موجودات مابین آنها، از قبیل فرشتگان و مخلوقات عظیم و شگفت انگیز؟

مفسر و مؤرخ مشهور اسلام ابن جریر طبری میفرماید: از این رو آن را به چسبندگی توصیف کرده است که خاک مخلوط با آب است. و نیز فرزند

آدم از خاک و آب و آتش و هوا ساخته شده است. و وقتی خاک با آب مخلوط شود به صورت گلی چسبناک در می آید. (تفسیر طبری ۲۸/۲۳).

شان نزول آیه:

در بیان سبب نزول آمده است: آیه کریمه درباره اشدبن کلد (که او را به سبب شدت و نیرومندی بدنش «اشد» نامیدند) و امثال وی نازل شد که به تنومندی پیکر و نیرومندی اعضای خویش سخت مغرور بودند.

بَلْ عَجِبْتَ وَيَسْخَرُونَ ﴿١٢﴾

بلکه تو (از انکار منکران) تعجب کردی و آنها هم به تمسخر پرداختند. (۱۲) ای پیامبر! آنچه که درباره حقیقت معاد می گویی، تو را به ریشخند و تمسخر میگیرند. در حالیکه آنان همه آثار و قدرت روشن را هم مشاهده میکنند، تعجب میکنی، و در همان حال آنها تو و سخنان تو را در این مورد مسخره می کنند. مفسر شیخ ابوسعود (محمد بن محمد بن مصطفی عمادی متوفای ۹۸۲) میفرماید: یعنی از قدرت الله در خلقت این خلائق عظیم، و اینکه آنها زنده شدن را انکار میکنند، تعجب میکنی، و آنها از تعجب تو و اینکه زنده شدن را مقرر میداری، تو را مسخره کرده و از عملکرد تو تعجب می کنند. (ابو سعود ۲۶۶/۴).

«یستسخرون:» دیگران را به مسخره کردن فرا می خوانند، یکدیگر را به ریشخند کردن می خوانند

«عَجِبْتَ وَيَسْخَرُونَ»: تو در پرتو دلائل متعددی، بر قدرت خدای متعال برای ایجاد معاد، در شگفتی، و ایشان معاد را مسخره می دانند و صحبت تو درباره معاد و شگفت تو از کارشان را به تمسخر می گیرند. در این هیچ جای شکی نیست که: گاهی دشمن به جای قبول حق، حقیقت و منطق، دست به تمسخر زده، و منطق رسا را هم مسخره میکنند. و با تمام صراحت باید گفت که: تمسخر و به بازی گرفتن مقدسات، مقدمه کفر و انکار حقایق است.

وَإِذَا ذُكِّرُوا لَا يَذْكُرُونَ ﴿١٣﴾

و چون پند داده شوند عبرت نمی گیرند. (۱۳)
و آنگاه که کافران به وحی الهی (قرآن عظیم الشان) نصیحت می شوند، از و
از آنچه که در آن است فایده نمی گیرند و در معناهای آن نمی اندیشند؛ زیرا
در غفلت به سر می برند و از حق رو گردان اند.

«ذُكِّرُوا»: پند داده شدند (سوره های: ۵۷، مائده / ۱۳، فرقان / ۷۳).

«لَا يَذْكُرُونَ»: یاد آور نمی گردند. متذکر و منتفع نمی شوند.

وَإِذَا رَأَوْا آيَةً يَسْتَسْخِرُونَ ﴿١٤﴾

چون معجزه ای را ببینند به ریشخند می پردازند. (۱۴)
زمانیکه معجزات رسول الله صلی الله علیه وسلم را مشاهده کنند، از جمله
«شَقُّ الْقَمَرِ» و به زبان آمدن درخت و سنگ، به تمسخر می پردازند و به قولی
معنی (یستسخرون) این است: که نه تنها خودشان به تمسخر دست میزنند،
بلکه از دیگران نیز درخواست می کنند تا پیامبر صلی الله علیه وسلم را مورد
تمسخر قرار دهند.

«آيَةً»: دلیل و برهان. معجزه.

«يَسْتَسْخِرُونَ»: دیگران را به مسخره کردن دعوت می کنند. و به اصطلاح در
سخریه مبالغه و زیاده روی می کنند.

وَقَالُوا إِن هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ ﴿١٥﴾

و می گویند: این جز جادویی آشکار نیست. (۱۵)
کفار میگویند آن چیزی را که برای ما آورده ای جز سحری آشکار چیزی
دیگری نیست.

مفسر الامام أبو حیان در البحر مینویسد: (هذا) اشاره است به خوارق اعجاز انگیزی که توسط حضرت محمد صلی الله علیه و سلم آورده شد. (البحر ۳۵۵/۷).

أَإِذَا مِتْنَا وَكُنَّا تُرَابًا وَعِظَامًا أَأَنْتَا لَمَبْعُوثُونَ ﴿١٦﴾

آنها می گویند آیا هنگامی که ما مردیم و خاک و استخوان شدیم بار دیگر برانگیخته خواهیم شد! (۱۶)

کافران می گویند: زمانیکه ما بمیریم، جسد های ما خاک شود، استخوان های ما بپوسد و پارچه پارچه شود، دوباره زنده می گردیم و از قبر های خویش برانگیخته می شویم؟ در اینجا ملاحظه می شود که:

استفهام برای انکار و استهزا آمده که از عادت همیشگی کافران در طرح سؤالات و نشر عقاید فاسد خویش از آن استفاده می کردند.

در آیه مبارکه ملاحظه نمودیم که: مشرکان، بصورت مطلق دست به انکار قیامت می زنند و حتی زنده شدن نیاکان خویش را و یا اینکه خودشان بعد از مرگ دوباره زنده میشوند هم بعید می شمارند، به تمام وضاحت باید گفت: که به هیچ صورت: خاک شدن انسان، مانعی برای زنده شدن دوباره ی او نیست، در ضمن باید گفت: که ایجاد قیامت برای خداوند آسان است، مشرکان در مورد انکار از روز قیامت و حشر منطق و استدلال صحیحی به همراهی خود ندارند، همیشه به جای استدلال فقط استبعاد استفاده می کنند.

أَوْ آبَاؤُنَا الْأَوَّلُونَ ﴿١٧﴾

و آیا پدران پیشین ما [هم برانگیخته میشوند؟] (۱۷)

مفسر جاری الله زمخشری در مورد این آیه مبارکه می نویسد: یعنی آیا پدران ما نیز زنده می شوند؟ شگفتی و تعجب بیشتری را در بردارد. منظور آنها این

است که پدران قدیمی ترند، بنابر این زنده شدنشان بیشتر بعید به نظر می آید.

(تفسیر کشاف ۳۰/۴)

قُلْ نَعْمُ وَأَنْتُمْ دَاخِرُونَ ﴿۱۸﴾

بگو آری، همه شما زنده می شوید، در حالیکه شما ذلیل خواهید بود. (۱۸)

«دَاخِرُونَ» جمع داخر، انسان های زار و زبون و خوار و پست، فروتنان. یعنی به آنها بگو: بله، بعد از آن که خاک شدید شما هم زنده می شوید در حالیکه خوار و ذلیل می باشید.

انکار لجوجانه مشرکین از قیامت سبب خواری و ذلت شان در روز قیامت است. باید متذکر شد که: بر پا شدن قیامت دفعی است نه تدریجی، و حالت مشرکین در این روز طوریکه گفته آمدیم؛ حیران و پریشان به حال زار خود نظاره کردند.

«دَاخِرُونَ»: جمع داخر، خوار و پست. ذلیل و فرمانبردار (ملاحظه شود سوره های: نحل آیه ۴۸، نمل آیه ۸۷، غافر آیه ۶۰).

فَإِنَّمَا هِيَ زَجْرَةٌ وَاحِدَةٌ فَإِذَا هُمْ يَنْظُرُونَ ﴿۱۹﴾

همانا (قیامت) یک صدای مرگبار است، پس ناگهان آنان صحنه قیامت را مینگرند. (۱۹)

یعنی: زنده شدن پس از مرگ با یک نعره تندی از اسرافیل علیه السلام است که در صور با نفخه ای می دمدم و یکباره مرده ها از قبر شان بر خواسته و در میدان محشر می ایستند و به یکدیگر نگاه می کنند. و به نظاره صحنه های هولناک قیامت و عذابی میپردازند که خدای متعال بر کفار مقرر داشته است. شیخ قرطبی در مورد می نویسد: الزجره یعنی بانگ، و آن، دمیدن دوم است. از این رو به «زَجْرَةٌ» موسوم گشته است که صورت هی کردن و راندن شتر و

فیل و گله را دارد. (تفسیر قرطبی ۷۲/۱۵).

وَقَالُوا يَا وَيْلَنَا هَذَا يَوْمُ الدِّينِ ﴿٢٠﴾

و می گویند: ای وای بر ما! این روز جزاست! (۲۰)

و کافران در آن هنگام میگویند: یاویلنا: ای وای بر ما، هلاکت و زیان بر ما باد! این همان روز حساب است که در دنیا به ما وعده داده شد، اما به آن تکذیب کرد. آنگاه ملائک بر سیبل تویخ و سرزنش به آنها می گویند:

هَذَا يَوْمُ الْفَصْلِ الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تُكَذِّبُونَ ﴿٢١﴾

(بلی) این همان روز جدایی (حق از باطل) است که آن رادروغ میپنداشتید. (۲۱) فرشتگان آنان را با این سخن پاسخ می دهند؛ این همان روزی است که میان خلائق حکم و فیصله الهی صادر می شود و روزی است که شما در دنیا بدان تکذیب کرده و از آن انکار می نمودید.

«الفصل»: روز جدایی، روز حکم، قضا و فیصله است زیرا در آن، میان نیکوکار و بدکار جدایی و فاصله افکنده می شود.

مفسر شیخ ناصرالدین عبدالله بیضاوی میفرماید: «فصل» یعنی قضاوت و جدا کردن نیکوکار از بدکار. (تفسیر بیضاوی ۱۳۸/۲).

«الفصل»: قضاوت و حکم، سخن قاطعانه و نهائی در حل و فصل کشمکش بین دو طرف دعوا است. و جدائی میان حق و باطل. «يَوْمُ الْفَصْلِ»: مراد روز قیامت است.

خواننده گان محترم!

در آیات متبرکه (۲۲ الی ۶۱) بحث در باره اینکه مشرکان در روز قیامت مورد سؤال قرار میگیرند، سزای آنان و مکافات مؤمنان مخلص، توضیح و بیان گردیده است.

احْشُرُوا الَّذِينَ ظَلَمُوا وَأَزْوَاجَهُمْ وَمَا كَانُوا يَعْبُدُونَ ﴿٢٢﴾

[آن گاه ندا رسد: ظالمان و هم ردیفان آنان و معبودهایی را که همواره به جای الله می پرستیدند، گرد آورید. (۲۲)]

الله تعالی به فرشتگان هدایت می دهد که: کافران را با شریکان باطل و خدایان ساختگی که به عبادت شان می پرداختند گردهم آورید. و هر شخص را فرد را با همنوع و همکیش خود در کنار هم قرار دهید.

قرطبی می فرماید: زناکار با زناکار، و شراب خوار با شراب خوار، و دزد با دزد کنار هم قرار می گیرند. (تفسیر قرطبی ۷۳/۱۵) وی این قول را به حضرت عمر خطاب رضی الله عنه نسبت داده است.

ضحاک می گوید: «ازواج آنان؛ همراهان و هم پیوندان شان از شیاطین پس هر کافری با شیطان خود محشور می شود. همچنین گنهکاران با یکدیگر محشور می گردند لذا زناکاران با هم سلکان شان، رباخواران با همدیگر، شرابخواران با همدیگر و همین گونه هر گروهی با هم جنسان خود گرد آورده می شوند...».

همچنان ابن عباس (رض) در این مورد فرموده است: ستمکاران را با همسران کافرشان گردهم آورید. و نیز از او نقل است که منظور افراد نافرمان مانند آنها می باشد. (این دو قول را صاحب «بحر المحیط» از ابن عباس (رض) نقل کرده است، ۳۵۶/۷).

معبودهای باطل نه تنها گره گشا نیستند بلکه خود نیز گرفتارند. انسان ها بدبخت که در روز قیامت با بت های بی جان محشور شود. همچنان باید گفت: کسی که هدایت الهی را در دنیا نپذیرد، در قیامت به دوزخ هدایت می شود. در نهایت امر همانا؛ پایان شرک و کفر دوزخ است.

مِنْ دُونِ اللَّهِ فَأَهْدُوهُمْ إِلَى صِرَاطِ الْجَحِيمِ ﴿٢٣﴾

که به جز خدا می پرستیدند، و همه را به راه دوزخ راهنمایی کنید. (۲۳)

ای فرشتگان! کافران را با شریکان باطل و خدایان ساختگی آنان به شدت و با توبیخ به سوی آتش سوق دهید. یعنی راه دوزخ را به آنها نشان دهید و آنها را به سوی روانه کنید.

وَقَفُّوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْتُولُونَ ﴿٢٤﴾

و آنان را متوقف کنید که ایشان بازخواست کردنی هستند. (۲۴)

ای فرشتگان! کافران را با خدایان باطل آنان پیش از وارد شدن به بهشت در راه متوقف کنید و نگه دارید؛ زیرا خداوند متعال با توبیخ و تهدید از اعمالی که در دنیا انجام دادند و از سخنانی که گفتند از آنان سؤال می کند. یعنی آنان را برای حساب متوقف سازید، و سپس بعد از حساب، به سوی دوزخ برانید.

در حدیث شریف به روایت ابن مسعود (رض) آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «لا تزول قدما ابن آدم يوم القيامة من عند ربه حتي يسأل عن خمس: عن عمره فيم أفناه، وعن شبابه فيم أبلاه، وعن ماله من أين اكتسبه وفيم أنفقه، وماذا عمل فيم علم». قدمهای فرزند آدم در روز قیامت از نزد پروردگارش دور ساخته نمی شود تا از پنج چیز مورد سؤال قرار نگیرد:

۱- از عمر خویش که در چه چیزی آن را فنا کرده است.

۲- از جوانی اش که در چه راهی آن را کهنه و فرسوده کرده است.

۳- از مال خویش که از کجا آن را به دست آورده است.

۴- از این که مال خویش را در چه راهی خرج کرده است.

۵- و از علم خویش که در آن چه عملی کرده است.

مَا لَكُمْ لَّا تَنصُرُونَ ﴿٢٥﴾

[به آنان گویند:] شما را چه شده که یکدیگر را [برای رهایی از عذاب] یاری

نمی دهید؟ (۲۵)

«لَا تَنَاصِرُونَ»: همدیگر را یاری نمی دهید. اصل آن (لَا تَتَنَاصِرُونَ) است. در حین گرفتاری به عذاب برای آنان گفته می شود که شما را چه شده است با وجود اینکه همه در اینجا حاضرید به یکدیگر کمک نمی رسانید؟ در حالیکه در دنیا یار و یاور همدیگر بودید؟ مفسران میفرمایند: این بیان به سخنان ابو جهل در روز بدر اشاره دارد که گفته بود: «ما همه به یاری یکدیگر می پردازیم». (تفسیر قرطبی ۱۵/۷۴).

خواننده گان محترم!

از فحوای آیه مبارکه معلوم میشود که: در قیامت، مجرمان نمی توانند هیچ یاری و کمکی به یکدیگر برسانند، در این هیچ جای شکی نیست که: مجرمین در قیامت خود را تبرئه می کنند و گناه خود را به گردن دیگران می اندازند. باید یاد آور شد که در روز قیامت، هیچ کس حاضر نیست گناه و جرم دیگران را به عهده خود گیرد.

بَلْ هُمْ الْيَوْمَ مُسْتَسْلِمُونَ ﴿۲۶﴾

[نه] بلکه امروز آنان امروز تسلیم اند. (۲۶)

واقعاً هم کافران در روز قیامت ذلیل و سر به زیر و تسلیم شدگانند و از غلبه و یاری رساندن ناتوانند و مالک رساندن نفع و ضرری برای خویشان نیستند.

«مُسْتَسْلِمُونَ»: افراد منقاد و مطیع.

وَأَقْبَلْ بَعْضُهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ يَتَسَاءَلُونَ ﴿۲۷﴾

و بعضی از آنان به بعضی دیگر روی کرده و از هم سؤال می کنند. (۲۷)

بعضی از کافران به برخی دیگر در روز قیامت رو می آورند و یکدیگر را لومه و سرزنش و ملامت می سازند و حتی با یکدیگر به مخاصمه می پردازند. مفسر شیخ ابو سعود در تفسیر خویش: (ارشاد العقل السليم الى مزايا الكتاب الكريم) مینویسد: به طریق توییح و خصومت از هم می پرسند و جدل میکنند. (تفسیر ابو سعود ۴/۲۶۸).

«يَتَسَاءَلُونَ»: از همدیگر بازخواست می کنند. به گونه کشمکش و سرزنش از یکدیگر سؤالاتی می کنند و همدیگر را مقصّر وضع موجود قلمداد می نمایند.

قَالُوا إِنَّكُمْ كُنْتُمْ تَأْتُونَنَا عَنِ الْيَمِينِ ﴿٢٨﴾

[پس پیروان گمراه به رهبران گمراه کننده] میگویند: همانا شما از راه خیرخواهی به سوی ما می آمدید، [ولی کارتان جز فریب و نیرنگ نبود!] (۲۸) یعنی شما از هر جهت می آمدید و باطل را برای ما آراسته و مزین می کردید و با قوی ترین دلایل ما را از تبعیت از راه حق باز می داشتید (ابن کثیر این قول را از سدی نقل کرده است و اظهر نیز همان است)

برخی از مفسران در تفسیر این آیه مبارکه میفرمایند: از چپ و راست به نزد ما آمده و ما را و سوسه میکرديد و بر در پیش گرفتن راه انحراف تشویق می نمودید. (در فی ضلال این معنی آورده شده است. و با این که از جهت لغت سند و مدرکی ندارد اما لطیف است.)

«عَنِ الْيَمِينِ»: از طریق خیر خواهی و دلسوزی. از راه دین. از راه قدرت. هدف این است که شما گفتید: ما خیرخواه شما هستیم، و دینی که دارید حق است، و با زور و ادار به گمراهی مان کردید. (تفسیر نور ترجمه معانی قرآن دکتر مصطفی خرمدل).

قَالُوا بَلْ لَمْ تَكُونُوا مُؤْمِنِينَ ﴿٢٩﴾

(آنها در جواب) میگویند: [ما را تقصیری نیست] بلکه خود شما اهل ایمان نبودید. (۲۹)

سرکردگان کفر برای ناتوانان می گویند: آن طوری که شما می گوید نیست؛ ما شما را به گمراهی و ادار نکردیم، و شما را از ایمان مانع نشدیم، بلکه خود کافر شدید و به میل و اختیار خودتان ایمان نیاوردید.

ابن کثیر گفته است: یعنی موضوع آن طور که شما گمان می برید نیست، بلکه قلب و نهاد خودتان منکر ایمان و پذیرای کفر و نافرمانی بود. (مختصر ابن کثیر ۱۷۷/۳).

وَمَا كَانَ لَنَا عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ بَلْ كُنْتُمْ قَوْمًا طَٰغِينَ ﴿٣٠﴾

و ما را بر شما هیچ تسلطی نبود، بلکه شما خود قوم طغیان گر و سرکش بودید. (۳۰)

یعنی ما هیچ زور و قدرتی نداشتیم که شما را از هدایت باز داریم، بلکه شما خودتان از حد تجاوز کردید و با قبول کفر بر خویشتن اسراف ورزیدید. باید گفت که: زمینه و عامل انحراف، از درون منحرفان است نه بر اثر فشار که از بیرون آورده شده باشد.

«سُلْطَانٍ»: سلطه و قدرت. مراد زور و اجبار است.

فَحَقَّ عَلَيْنَا قَوْلُ رَبِّنَا إِنَّا لَذٰئِقُونَ ﴿٣١﴾

و حکم پروردگار ما در حق ما تحقق یافت، بی گمان ماچشنده (طعم عذاب) خواهیم بود. (۳۱)

«فَحَقَّ عَلَيْنَا...»: فرمان الله تعالی در باره ما محقق گشت که ما گمراها نباید روز قیامت عذاب را بچشیم.

«إِنَّا لَذٰئِقُونَ» ما بدون تردید این عذاب را می چشیم.

فَأَغْوَيْنَاكُمْ إِنَّا كُنَّا غٰوِينَ ﴿٣٢﴾

و ما شما را بدین سبب گمراه کردیم همانگونه که خود گمراه بودیم. (۳۲) و سبب گمراهی و کفرتان به خداوند شدیم. از آن رو که پیش از شما گمراه بودیم، شما هم با پذیرش کفر از ما پیروی کردید و همه ما زیانمند شدیم.

«غٰوِينَ»: گمراهان (سوره های: اعراف آیه: ۱۷۵، حجر آیه: ۴۲، شعراء آیات ۹۱ و ۹۴).

فَإِنَّهُمْ يَوْمَئِذٍ فِي الْعَذَابِ مُشْتَرِكُونَ ﴿٣٣﴾

پس در حقیقت آنان در آن روز در عذاب شریک یکدیگرند. (۳۳)
 آنها در روز قیامت در عذاب شریکند، همان طور که در گمراهی شریک بودند. اما همان طوریکه فرموده است: «وَلَنْ يَنْفَعَكُمُ الْيَوْمَ إِذْ ظَلَمْتُمْ أَنْكُمُ فِي الْعَذَابِ مُشْتَرِكُونَ»، امروز هیچ چیزی سودی به حالشان ندارد. و به هر گروهی بخشی از جزا داده میشود؛ همچنان که در کفر و گمراهی در دنیا شریک و سهم بودند.

إِنَّا كَذَلِكَ نَفْعَلُ بِالْمُجْرِمِينَ ﴿٣٤﴾

ما این چنین با مجرمان می‌کنیم. (۳۴)
 سنت الهی درباره کافران و بدکاران این است که کارهای بدشان را جزا میدهد و از آنان انتقام می‌گیرد.

«كَذَلِكَ نَفْعَلُ بِالْمُجْرِمِينَ»: اینگونه با مجرمان رفتار میکنیم.

واقعاً هم سنت عدل الهی نسبت به مجازات مجرمان یکسان است. ریشه عذاب، جرم انسان هاست.

إِنَّهُمْ كَانُوا إِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ يَسْتَكْبِرُونَ ﴿٣٥﴾

زیرا آنان چنین بودند که هر زمان به آنان میگفتند: معبودی بر حق جز الله (یگانه)، تکبر می‌کردند. (۳۵)

آری! زمانیکه کافران به سوی کلمه لا اله الا الله و به سوی پذیرش و تحقیق معنی این کلمه و عمل به مقتضایش فرا خوانده می‌شدند نافرمانی می‌کردند، و تکبر می‌کردند و خود را بزرگ می‌دانستند.

وَيَقُولُونَ أَأَنْتَ لَتَأْتِكُنَّ آلهتنا لشاعر مجنون ﴿٣٦﴾

و میگفتند: آیا معبود های خود را به خاطر (سخن) شاعری دیوانه ترک گوئیم؟ (۳۶)

وقتی کافران به سوی توحید فرا خوانده می شدند، می گفتند: «آیا ما به خاطر گفته شاعری دیوانه» که در خیال خویش سیر می کند و سخنان درهم و برهمی می گوید «ترک کننده معبودان خود باشیم؟» منظور شان از شاعر دیوانه، پیامبر است. الله تعالی در جواب آنها فرمود:

بَلْ جَاءَ بِالْحَقِّ وَصَدَقَ الْمُرْسَلِينَ ﴿٣٧﴾

(چنین نیست که آنها پنداشتند) بلکه (محمد صلی الله علیه وسلم پیغمبر بزرگی است که برای تعلیم و هدایت خلق عالم) با برهان روشن حق آمد و (حجت و معجزاتش) صدق پیغمبران پیشین را نیز اثبات کرد. (۳۷)

یعنی موضوع بر طبق افترای آنها نیست، «بلکه او حق را آورده» یعنی: پیامبر صلی الله علیه وسلم، قرآنی را که مشتمل بر توحید، وعده و وعید و دیگر امور حق است، آورده، «و پیامبران را تصدیق کرده است» همچنان محمد صلی الله علیه وسلم توحید و اسلام و حق درخشان و مطالبی همانند مطالب پیامبران پیشین را آورده است.

الإمام أبو حیان میفرماید: مشرکان یگانگی و رسالت را با هم انکار نموده و سخن خود را با گفته‌ی «شاعر مجنون» مخلوط کردند؛ زیرا شاعر فهم و درایتی دارا می باشد که به وسیله‌ی آن معانی شگفت انگیز را به نظم می کشد و آن را در قالب کلمات زیبا و بدیع شکل می دهد، ولی دیوانه چنین قدرتی را ندارد، از این رو گفته‌ی آنها خلط و هزیان است (تفسیر البحر ۳۵۷/۷).

باید گفت از فحوای آیات متبرکه معلوم میشود که: تعالیم همه انبیا یکی است و تمام انبیا مردم را به توحید و حق دعوت می کردند و پیامبر اسلام محمد صلی الله علیه وسلم نیز آنان را تصدیق می کرد. و در این هیچ جای شکی نیست که سزای کسانی که از روی علم و آگاهی، قرآن عظیم الشان را شعر و پیامبر را مجنون بحساب می آورد، به عذاب دردناک مبتلا میشود.

یادداشت:

در آیه مبارکه (۳۶) خواندیم: «و می گفتند: آیا معبود های خود را به خاطر (سخن) شاعری دیوانه ترک گوئیم؟» در این مورد باید گفت که: آوردن «شاعر و مجنون» با هم ضد و نقیض هستند: شاعر از روی درک و اندیشه - که زاده یعقل است - شعر می سراید؛ در صورتی که دیوانه از این خصوصیت محروم است.

چرا پیامبر بزرگوار اسلام را شاعر خطاب می کردند؟

چون سخنانش آن به قدری در قلب و روان انسان اثر گذار بود و عواطف و احساسات انسان را به خود جذب می کرد و می ربود، که گویا آهنگین ترین شعر را زمزمه می کند، حال آنکه گفتارش هرگز شعر نبود؛ بلکه سخنی والاتر و بالاتر از شعر؛ یعنی، کلام دلنشین و شیوای آفریدگار بود.

و نیز بدین سبب او را دیوانه می نامیدند؛ چون رنگی محیط شرک آلود را به خود نمی گرفت و در برابر عقاید خرافی جامعه، قاطعانه ایستاده بود که گمراهان، این ویژگی را جنون و دیوانگی بحساب می آوردند، در صورتی که مهمترین ارزش کار پیامبر صلی الله علیه وسلم، همین ایستادگی در برابر کفر و شرک و خرافات بود.

پیامبر صلی الله علیه وسلم بمتابه خاتم الانبیا با توحیدی دور از آلودگی و خالص و نور درخشان و روشن، که همان حق است و سایر پیامبران بر آن اجماع کرده بودند، نزد مردم آمد و ابدان نامه اش شعر بود و نه در وجود مبارکش دیوانگی احساس می شد. این سخنان یاره ی دشمنان، تقلیدی از پیشینیان مشرک بود که پیامبران خود را به شیوه های گوناگون، متهم میکردند و می آزردهند. [فصلت/۴۳].

پس ای کافران و ای بی باوران و مشرکان به دلیل سرپیچی از حق و بی باوری به پیامبر و کتابهای آسمانی، باید کیفر سخت را - که موافق کردار زشت شماست - بچشید و بدانید که خدا به کسی ستم روا نمی دارد. [کهف/۱۹، فصلت/۴۶].

إِنَّكُمْ لَذَائِقُو الْعَذَابِ الْأَلِيمِ ﴿٣٨﴾

شما حتماً عذاب دردناک را خواهید چشید. (۳۸)

ای کافران! به یقین که شما به سبب کفر، تکذیب و ستیزه جویی خود با الله و رسولش طور قطعی از عذاب درد آور و الیم دوزخ را خواهید چشید.

وَمَا تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿٣٩﴾

و جز آنچه که همواره انجام می دادید، سزا داده نمی شوید. (۳۹)

عذابی را که اکنون می چشید، به سبب اعمال بدی است که در دنیا انجام داده اید و الله تعالی بر شما هیچ ظلم روا نداشته است.

مفسر صاوی گفته است: چون کیفر بد با بدی همسان است، به عکس پاداش نیک که چند برابر است (تفسیر صاوی ۳/۳۳۷).

إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلِصِينَ ﴿٤٠﴾

به جز بندگان مخلص الله. (۴۰)

قبل از همه باید گفت: در قیامت سزای متناسب و برابر برای خلاف کاران در نظر گرفته میشود، ولی برای بندگان برگزیده خدا فراتر از عملکردشان، اجر و ثواب و بخشش در نظر گرفته و اعطا می گردد.

«مُخْلِصِينَ»: باید یاد آور شد که: آنچه سبب برگزیدگی انسان نزد پروردگار متعال می گردد، همانا بندگی است. اشخاصیکه بی آلائش باشند، کسانی که خداوند ایشان را از نقائص پاکیزه و و منزّه کرده است و تمام همّ و غمّ (غم)

واندوه) خویش را صرف طاعت الله تعالی نموده اند. (ملاحظه شود سوره های: یوسف آیه ۲۴، صفحه ۴۶).

اما بندگان راستکار و مخلص و موحد الله، که در عبادت شان اخلاص مند اند، عذابی نمی بینند و در محاسبه و بازخواست جدلی ندارند، بلکه خدا از گناهان آنان در می گذرد و در مقابل عمل نیکی که انجام داده اند ده برابر تا هفت صد برابر پاداش دارند. آنگاه پاداش آنها را یادآور شده و میفرماید:

أُولَئِكَ لَهُمْ رِزْقٌ مَّعْلُومٌ ﴿٤١﴾

برای آنها (بندگان مخلص) روزی معین و خاص است. (۴۱)

یعنی: برای این گروه مخلص، برای آن راد مردان نیکو سرشت بامدادان و شامگاهان در بهشت روزی دارند. همان گونه که در جای دیگری از قرآن عظیم الشأن میفرماید: «وَلَهُمْ رِزْقُهُمْ فِيهَا بُكْرَةً وَعَشِيًّا» (آیه ۶۲ سوره مریم) و این روزی در نیکویی، پاکیزگی و عدم انقطاع خود، معلوم و مقرر است و آن‌ها صبح و شام از آن برخوردار می شوند.

مفسر ابو سعود گفته است: رزق و روزی بهشتیان خصوصیت های معلوم و مشخصی دارد از قبیل شکل و صورت زیبا، طعم لذیذ و دلچسب و رایحه‌ی دل انگیز. (ابو سعود ۲۶۸/۴) و در ذیل به تعریف و تفسیر رزق اهل جنت پرداخته میفرماید:

فَوَاكِهٌ وَهُمْ مُكْرَمُونَ ﴿٤٢﴾

(برایشان انواع) میوه هایی [گوناگون] در حالیکه مورد اکرام خواهند بود. (۴۲)
فواکه: یعنی اینکه در جنت انواع مختلف میوه بوده و خوردن همه انواع میوه‌ها برای جنتیان میسر می باشد، در ضمن خصوصیت و مزه این میوه‌ها گوارتر این و پاکیزه‌ترین چیزی است که ایشان می خورند و لذیذترین چیزی است که نفس هایشان بدان میل و رغبت دارد. دیده می شود که برای اهل جنت هم،

کامیابی مادی و هم امتیازات معنوی به وفرت و در کنار هم قرار دارد. الله تعالی نصیب ما بگرداند.

فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ ﴿٤٣﴾

در باغ‌های پر نعمت (بهشت). (۴۳)

این گروه که ابرارند، در بهشت‌های پر از نعمت جاودان و دایمی، در نشست گاهی با کرامت و به جوار خداوند رحمان و رحیم همیشه جایگزین می‌باشند.

عَلَى سُرُرٍ مُتَقَابِلِينَ ﴿٤٤﴾

در حالیکه بر تخت‌هایی روبه روی یکدیگر [تکیه زده اند]، (۴۴)

ایشان به منظور انس و اُلفت با یک دیگر و زیادت لذت‌یابی از نعمت‌ها، بر تخت‌های بهشت روبروی یک دیگر قرار می‌گیرند.

«سُرُرٍ»: جمع سریر، تخت‌ها.

«مُتَقَابِلِينَ»: رو به روی همدیگر.

يُطَافُ عَلَيْهِمْ بِكَأْسٍ مِنْ مَعِينٍ ﴿٤٥﴾

با جامی از باده ناب پیرامونشان به گردش درمی‌آیند. (۴۵)

بعد از ذکر خوردنی‌های اهل جنت، اشاره‌ی به نوشیدنی جنتیان نموده می‌فرماید: برای گروه ابرار در مجالس انس و خوشنودی، جام‌هایی از شراب طهور از جویبارهای جوشیده از چشمه‌ساران بهشت، از آنها پذیرایی می‌کنند. این نعمت ماندگار نه تمام می‌شود و نه قطع می‌گردد. باید گفت: کامیابی در بهشت محدود به جهت خاصی نیست، بلکه نعمت‌ها از هر سو گرد جنتیان چرخانده می‌شود.

«قَدَحٍ» ظرف خالی است که هرگاه پر شود به آن «کأس» گویند و گاهی

کلمه كأس گفته می‌شود ولی مراد از آن شراب است نه ظرف آن.

«مَعِينٍ»: جاری. یعنی رود خانه روان. هدف چشمه سار جاری شراب است که بیان گر فراوانی و بی درد سری نگهداری در خُمره ها و بی زحمت تهیه و خرید و فروش، و مصون از کهنگی و تباهی است (ملاحظه نماید سوره: واقعه/۱۸).

امام صاوی گفته است: شراب بهشت این چنین توصیف شده است؛ زیرا مانند آب جوشیده از چشمه جاری است. (تفسیر صاوی ۳/۳۳۷).
ابن عباس (رض) گفته است: در قرآن هر جا «کأس» به کار رفته است منظور شراب است، و معین یعنی جاری (تفسیر طبری ۲۳/۳۴).
حسن بصری (رح) گفته است: «شراب بهشتی سپیدتر از شیر است و لذتی عجیب و بی مانند دارد».

يَبِيضَاءَ لَذَّةٍ لِلشَّارِبِينَ ﴿٤٦﴾

شرابی که سفید و درخشنده و لذتبخش برای نوشندگان است. (۴۶)
این شراب، سفید رنگ و برای مصرف کنندگان لذت بخش است و هر کس آن را بنوشد از آن لذت فراوانی می برد.
«يَبِيضَاءُ»: سفید رنگ. صفت (کأس) است. و علما می افزایند که رنگ سفید از رنگ های بهشتی است که نشانه‌ی روشنی، زیبایی، صحت و خوشایند و دلنواز است.

«لَذَّةٍ»: لذیذ. خوشگوار. این کلمه مؤنث (لَذَّةٌ) به معنی (لذیذ) و یا اینکه مصدر است و برای مبالغه به عنوان وصف به کار رفته است.
صفت دوم (کأس) است. (تفسیر نور ترجمه معانی قرآن دکتر مصطفی خرمدل) در هیچ جای شکی نیست که در جنت هم نعمت؛ معنوی وهم نعمت ها ولذت های جسمی مربوط به شکم و شهوت، وجود دارد.

لَا فِيهَا غَوْلٌ وَلَا هُمْ عَنْهَا يُنْزَفُونَ ﴿٤٧﴾

شرابی که نه در آن مایه فساد عقل است نه موجب مستی می‌گردد. (۴۷)
 در تعریف شراب می‌فرماید که خصوصیات این شراب اینست که: چیزیکه عقل
 آنان را ببرد و مختل کند در آن نیست و مانند شراب دنیا آنها رامست نمیکند.
 «نه در آن غولی است» یعنی: نه آن شراب عقل هایشان را از بین برده و تباه
 می‌گرداند و نه از آن تکلیف و دردسری به سراغ شان می‌آید.
 ابن کثیر می‌گوید: «قول صحیح از مجاهد است که مراد از (غول)، درد شکم
 میباشد.» «و نه ایشان از آن به بد مستی می‌افتند» زیرا الله تعال آفات و مضراتی
 (چون دردسر، مستی و دیگر آفات و امراض) را که در شراب دنیا متصور است،
 از شراب بهشت نفی کرده است.

ابن کثیر می‌افزاید:

الله شراب بهشت را از آفاتی که در شراب دنیا است از قبیل سردرد و شکم
 درد و زوال عقل، پاک و منزّه کرده است. شراب بهشت طعمش مانند رنگش
 نیکو می‌باشد. منظور از «غَوْلٌ» گفته ابن عباس (رض) سردرد است. و قتاده
 گفته است: سردرد و شکم درد است. (مختصر ۱۷۹/۳).

وَعِنْدَهُمْ قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ عَيْنٌ ﴿٤٨﴾

در نزدشان زنان بزرگ چشم است که (جز به شوهر خود) به هیچ کس
 ننگرند. (۴۸)

یعنی: در نزد گروه ابرار در باغ‌های پر نعمت بهشت زن‌های زیبا روی هستند
 که فقط بر همسران خویش چشم دارند و غیر آنان را نمی‌خواهند.
 «عَيْنٌ» جمع عیناً: زنی است که چشمانی درشت و زیبا داشته باشد، نه چشمان
 درشت بی‌قواره و ناموزون.

علاوه بر عفت دارای چشمانی درشت و زیبا می باشند. طبری میفرماید: یعنی چشمانی درشت و زیبا دارند. جمع «عیناء» یعنی زن درشت چشم و زیبا و باجمال. «عین» یعنی زیباترین نوع چشم. (تفسیر طبری ۳۶/۲۳)

کلمه «بَيْضٌ» جمع «بیضه» به معنای تخم شتر مرغ است که رنگ آن سفید و درخشنده و کمی متمایل به زردی است که حیوان آن را زیر پر خود میپوشاند تا غبارآلود نشود. عرب، زنان زیبا را به آن تشبیه می کند.

«وَعِنْدَهُمْ قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ» در کنار آنها حورالعین قرار دارند، که از روی عفت و پاکدامنی نظر خود را فقط به شوهران خود اختصاص می دهند، و از بس که با حیا و آزرماند دیگری را نگاه نمی کنند. ابن عباس (رض) گفته است: «قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ» یعنی عقیفانی که به غیر از شوهران خود کسی را نگاه نمی کنند. (مختصر ۱۷۹/۳).

كَأَنَّهُنَّ بَيْضٌ مَّكْنُونٌ ﴿٤٩﴾

(از شدت سفیدی) گویا آنان تخم های (شتر مرغ) هستند که (در زیر پروبال آن) پنهان شده اند.

طوری که یاد آور شدیم الله تعالی زنان رعنا و دلربای بهشتی را به تخم شتر مرغ تشبیه میکند که شتر مرغ آن را به وسیله پر خویش از باد و غبار محفوظ میدارد، زنان بهشتی مانند شتر مرغ هستند که نه دست و نه چشمی بدان افتاده است. رنگ چهره حوران بهشتی، سپید متمایل به زردی است و این زیباترین رنگ در میان زنان است. اعراب، زنان سپید زیبا روی را به تخم های شتر مرغ تشبیه میکنند.

فَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ يَتَسَاءَلُونَ ﴿٥٠﴾

پس برخی از آنان به برخی دیگر رو کرده از [حال] یکدیگر می پرسند. (۵۰)

یعنی: اهل بهشت به یک دیگر رو می آورند و از روزهای گذشته شان در دنیا می پرسند که چگونه خداوند متعال آنان را از عذاب نجات داد و با بهره بزرگی کرامت بخشید.

همچنان آنان دور هم نشسته و در مورد وقایع دنیا به بحث می پردازند، نعمت های خود را یاد آور می شوند، و وضع و حال دنیا و ثمر و نتیجه ایمان را به یاد می آورند، و این نمایانگر عیش و عشرت کامل آن ها در بهشت است که فارغبال در سایه ساران نعمت و لذت، به گفت و گوی هم می نشینند.

قَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ إِنِّي كَانَ لِي قَرِينٌ ﴿٥١﴾

گوینده ای از آنان می گوید: همانا من [در دنیا] هم نشینی داشتم. (۵۱)
یکی از جمع گروه ابرار نیکوکار که در بهشت قرار دارد می گوید: به راستی من در دنیا دوست و رفیقی داشتم که منکر زنده شدن بعد از مرگ بود.
«قَرِينٌ»: همنشین. دوست.

يَقُولُ أَأِنَّكَ لَمِنَ الْمُصَدِّقِينَ ﴿٥٢﴾

که می گفت: آیا تو (به روز آخرت) از باور کنندگان هستی؟ (۵۲)
رفیقی که خودش از روز قیامت و زنده شدن بعد از مرگ انکار می کرد؛ در ضمن از من سؤال می کرد آیا شما به زنده شدن و جزاء ایمان داری؟

أِذَا مِتْنَا وَكُنَّا تُرَابًا وَعِظَامًا أَأَنَّا لَمَدِينُونَ ﴿٥٣﴾

آیا زمانی که ما مردیم و به خاک و استخوان ها تبدیل شویم (دو باره زنده شده) سزا و جزا می بینیم؟ (۵۳)

«لَمَدِينُونَ»: جمع مدین، بازخواست و بازجوئی شدگان.

کفار همیشه مصروف طرح همچو سؤالات بودند و می گفتند! آیا بعد از اینکه بمیریم و استخوان های ما پوسیده و به خاک تبدیل شود، دو باره زنده

خواهیم شد، و آیا در برابر اعمال که در این دنیا انجام داده ایم، مورد محاسبه و محاکمه قرار خواهیم گرفت؟ طرح این نظریات و سوالات را آنان بر سبیل تعجب و تکذیب و دور دانستن مطرح می ساختند.

قَالَ هَلْ أَنْتُمْ مُطَّلِعُونَ ﴿٥٤﴾

(سپس) می گوید: آیا شما (جنتیان) می توانید (از حال او) خبری بگیرید؟ (۵۴) آن شخص مؤمن به برادران بهشتی خود می گوید: «آیا شما اطلاع دارید» که آن کافر هم اکنون کجاست؟ بیایید به اهل دوزخ سری بزنیم تا آن همنشین خود را که این سخن را به من میگفت، به شما نشان دهم که در دوزخ چه جایگاهی دارد؟.

از فحوای آیه مبارکه معلوم می شود که جنتیان می توانند از وضع و حالات که دوزخیان در آن موقعیت دارد، اطلاع حاصل نمایند، دیده می شود که منکرین در قعر دوزخ قرار دارند. خداوند متعال میفرماید:

فَاطَّلَعَ فِرَآءُ فِي سَوَاءِ الْجَحِيمِ ﴿٥٥﴾

پس خود او به دوزخ سر می کشد و هم نشینش را وسط دوزخ می بیند. (۵۵) اینجاست که جنتیان به جستجو رفیق کافرش می شود، رفیق منکر دیروز دنیوی خویش را که به عذاب دردناک و آتش سوزان گرفتار است ناگهان او را در وسط جهنم می بیند!

«سَوَاءٍ»: وسط. (ملاحظه شود سوره: دخان آیه ۴۷). این آیه و آیات دیگری در قرآن عظیم الشان بیان گر این واقعیت است که در قیامت قدرت دید فوق العاده ای به جنتیان عطاء می شود که فاصله مکانی برای ایشان چندان مطرح نیست (سوره: اعراف آیه ۴۴) و مطالب و مقاصد هم بدون ثغور و حدود است (سوره: انبیاء آیه ۱۰۲، فصلت آیه ۳۱، زخرف آیه ۷۱، واقعه آیه ۲۱، مرسلات آیه ۴۲). (تفسیر نور ترجمه معانی قرآن دکتر مصطفی خرمدل).

قَالَ تَاللَّهِ إِنْ كِدْتَ لَتُرْدِينِ ﴿٥٦﴾

به او گوید: قسم به الله که نزدیک بود مرا (همچون خود) هلاک گردانی. (۵۶)
او برای رفیق کافر اش می گوید: سوگند به خدا که نزدیک بود با زینت دهی
باطل، مرا هم گمراه سازی و با خود به آتش دوزخ داخل نمایی.

وَلَوْلَا نِعْمَةُ رَبِّي لَكُنْتُ مِنَ الْمُحْضَرِينَ ﴿٥٧﴾

و هرگاه نعمت پروردگارم نبود من هم به دوزخ (نزد تو) از حاضر شدگان
بودم. (۵۷)

«الْمُحْضَرِينَ»: کسانی که فرشتگان ایشان را در میان دوزخ گرد آورده اند
(ملاحظه شود سوره: روم آیه ۱۶، سبأ آیه ۳۸، یس آیات ۳۲ و ۵۳ و ۷۵،
قصص آیه ۶۱).

در این آیه مبارکه می فرماید: اگر فضل و کرم الله تعالی مرا بر ایمانم ثابت
نگاه نمی داشت، اگر پروردگار با عظمت هدایت و ایمان به من رحمت و
احسان نمی کرد، و یا اگر رحمت الهی بر من نمی بود و بر دین مقدس اسلام
مفتخر نمی شدم، و یا هم اگر قرآن و سنت رسول الله صلی الله علیه وسلم را
رهنمایی عمل خویش قرار نمی دادم، اکنون در آتش در کنار تو بوده و در
عذاب دوزخ مثل تو می سوختم.

خواننده گان محترم!

در این هیچ جای شکی نیست که اشخاص فاسد و گمراه همیشه تلاش و سعی
خویش را برای فاسد کردن سایر انسان ها به خرچ می دهند، واقعاً فضل و
مرحمت الهی است که انسان را از شر این مفسدین نجات می دهد. اگر یک
لحظه لطف الهی بر انسان قطع شود، سقوط انسان در همچو منجلاب های
مفسده حتمی است.

شاید هم برخی از انسانها مخلص بنابر اشتباهات انسانی تا لب سقوط در منجلاب با مفسدین ندانسته و یا هم خطاء، آنان را همراهی کند، ولی مطمئن هستیم که لطف الهی آنان را از شر آنان نجات می دهد.

در ضمن باید یاد آور شد که: همینکه انسان از اسیب پذیری مفسدین نجات یابد، این هم در ذات خویش یک نعمت بزرگی الهی به شمار می رود.

﴿أَفَمَا نَحْنُ بِمَيِّتِينَ﴾ (۵۸)

(و از خوشحالی گوید) آیا دیگر ما را مرگی نخواهد بود؟ (۵۸)

یعنی اینکه آن شخص مؤمن به گفت و گو با همنشینان بهشتی خود بازگشته و از روی شوق می گوید: «آیا ما دیگر نمی میریم» و جاودانه در ناز و نعمت و نوازش بهشت قرار داریم؟ و سپاسگزاری از نعمت ها و کرم خدا را نیز در ضمن دارد.

﴿إِلَّا مَوْتَنَا الْأُولَىٰ وَمَا نَحْنُ بِمُعَذَّبِينَ﴾ (۵۹)

جز همان مرگ اول (که در دنیا مردیم) و دیگر هیچ رنج و عذابی بر ما نخواهد بود؟ (۵۹)

البته این کلام واستدلال شخصی مؤمن است که روی خوشحالی و شادمانی و نعمت بزرگی بهشت برین الله تعالی نصیب شان فرموده است می گویند. البته او این سخن را چنان می گوید تا آن همنشین کافرش در دوزخ بشنود و روحاً بر عذابش افزوده شود.

«مَوْتَنَا الْأُولَىٰ»: مرگ پیشین ما.

از فحوای جمله «إِلَّا مَوْتَنَا الْأُولَىٰ» معلوم میشود، که در جنت دیگر مرگ و نیستی در میان نیست، بر خلاف جهنم، که مجرمان در اثر عذاب می میرند و دوباره زنده می شوند.

جمله «وَمَا نَحْنُ بِمُعَذِّبِينَ» میرساند که: مؤمنان گنهکار، ابتدا به جهنم می‌روند و سپس به بهشت. زیرا عذاب پس از بهشت معنا ندارد.

إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ﴿٦٠﴾

یقیناً این کامیابی بزرگی است (که نصیب ما شده است). (۶۰)

«الْفَوْزُ الْعَظِيمُ»: پیروزی بزرگ. رستگاری سترگ.

باید گفت که: سالم ماندن انسان در محیط‌های فاسد، کاری ممکن ولی مشکل است.

«لَهُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ» همانا نجات از دوستان بد در دنیا و عذاب دوزخ در آخرت، رستگاری بزرگ است.

بناءً کوشش و سعی به عمل‌آریم تا کارهای انسان در دنیا باید برای رسیدن به هدفی عالی و رستگاری بزرگ باشد و گرنه حسرت و خسارت است.

با تمام صراحت باید گفت: که ایمان به تنهایی کافی نیست، عمل لازم است.

لِمِثْلِ هَذَا فَلْيَعْمَلِ الْعَامِلُونَ ﴿٦١﴾

برای چنین (نعمتی) عمل‌کنندگان باید کار کنند. (۶۱)

برای اینکه مؤمن مسلمان برای نعمت کریمانه، نایل شود، باید همه تلاش، سعی و کوشش خویش را بخرچ دهد. و برای به دست آوردن چنین کامیابی بزرگ، باید عمل‌کنندگان عمل کنند زیرا تجارت سودآور این است، نه عمل برای دنیای زوال‌پذیر و ناپایدار. باید در زندگی دنیا به انجام عبادات پردازند و کوشش نمایند تا این مراتب بلند را حاصل کنند.

مفسران می‌نویسند که: آیات شریف به داستان دو شریک اشاره می‌کند که هشت هزار درهم داشتند، یکی از آنان خداپرست بود و در تجارت و امور دنیوی کوتاه می‌آمد، و آن یکی در اندیشه‌ی افزودن مال و ثروت بود، و از

شریکش جدا شد. و هر وقت خانه یا کنیز یا باغ و عقاری می خرید، آن را به رخ رفیق با ایمانش می کشید. و به وسیله کثرت مال بر او فخر فروشی میکرد، و شخص با ایمان هر وقت چنین می شنید به میزان آن صدقه می داد، تا در بهشت قصری خریداری کند. (شما می توانید این داستان را در تفسیر طبری ۳۸/۲۸ و مختصر ابن کثیر ۱۸۱/۳ به تفصیل ذکر شده است).

خواننده گان محترم!

بعد از ذکر حال واحوال نیکان و نعمت های که برای شان داده می شود، در آیات (۶۲ الی ۷۴) به داستان اشرار و عذاب و آتش تهیه شده برای آنان پرداخته، تا تفاوت بین دو گروه مشخص گردد. پس از آن قصه «نوح» علیه السلام و قصه «ابراهیم» علیه السلام و پند و اندرز مکنون در آن دو را برای اهل عبرت باز می نماید:

أَذْلِكَ خَيْرٌ نُزُلًا أَمْ شَجَرَةُ الزَّقُّومِ ﴿۶۲﴾

آیا این [بهشت جاودان پُر نعمت] برای پذیرایی بهتر است یا درخت زقوم؟ (۶۲) در این آیه مبارکه میفرماید: آیا پذیرایی و مهمان داری با نعمت های بهشت بهتر است یا با ثمر درخت زقوم که در جهنم قرار دارد؟ کدام یک بهتر و برتر است؟ میوه ها و ثمر لذیذ، خوراک بهشتیان، و زقوم، غذای اهل آتش است. منظور از آن توبیخ کفار است.

«الزَّقُّوم»: نام درختچه بدبو و تلخ مزه ای است که در سر زمین تهامه می روید و شیرهای دارد که اگر به بدن انسان بخورد، ورم می کند. (تفسیر نور ترجمه معانی قرآن خرمدل)

همان طوری که گفتیم: اهل دوزخ به تناول درخت بد مزه زقوم مجبور ساخته میشوند، که آنان آنرا به سختی می خورند، که این همان میهمانی و ضیافت آنان می باشد.

«نُزُلٌ»: آماده کردن غذا و نوشیدنی برای پذیرایی از کسی است که از مسافرت به خانه کسی می آید، فرق نمی کند مهمان باشد و یا غیر مهمان.

إِنَّا جَعَلْنَاهَا فِتْنَةً لِلظَّالِمِينَ ﴿٦٣﴾

بدون شک ما آن را مایه درد و رنج ظالمان قرار دادیم. (۶۳)

ما درخت زقوم را برای گمراهان و ستمکاران عقوبتی و مایهٔ بلا و عذاب قرار داده‌ایم. با اجبارشان بر خوردن آن در دوزخ یا ما آن را مایه آزمون ستمکاران قرار داده‌ایم که وجود آن را در دنیا انکار می کنند.

«فِتْنَةٌ»: زحمت و محنت. رنج و عذاب. مراد این است که دوزخیان و ادار به خوردن چنین درخت بدبو و تلخی می شوند به جای اینکه وسیله راحت باشد، باعث عذاب و رنج بیشتر می‌گردد. ممکن است (فِتْنَةٌ) را به معنی آزمایش دانست. در این صورت اشاره به این است که زقوم در دنیا وسیله آزمایش است، چرا که کافران گفته و می‌گویند: مگر درخت در آتش می‌روید؟! (تفسیر نور ترجمه معانی قرآن دکتر مصطفی خرمدل).

مفسران گفته اند: وقتی کفار نام زقوم را شنیدند، گفتند: درخت چگونه در آتش می‌روید در صورتی که آتش درخت را می سوزاند؟ ابو جهل به یارانش می‌گفت: آیا می دانید زقوم چیست؟ زقوم یعنی بادام زمین و خرما، آنگاه برای آنان بادام زمین و خرما آورد و می‌گفت: بیاید زقوم بخورید، این همان زقومی است که محمد(ص) ما را از آن می ترساند. (تفسیر طبری ۴۱/۲۳).

إِنَّهَا شَجَرَةٌ تَخْرُجُ فِي أَصْلِ الْجَحِيمِ ﴿٦٤﴾

آن درختی است که در قعر دوزخ می روید (۶۴)

طوری‌که یاد آور شدیم پروردگار با عظمت در باره درخت زقوم، می‌فرماید که این درخت در قعر دوزخ می رویاند؛ رویدن درخت زقوم در قعر دوزخ برای بی باوران آزمونی است. آنان می‌گویند: چگونه درخت در میان آتش به

بار می آید، حال آن که درخت در آتش میسوزد؟! اما اکنون چیزهایی میبینیم که در آتش نمی سوزد. پس برای خداوند بسیار آسان است که در درون آتش درخت برویاند. پروردگار با عظمت ما قدرت آنرا دارد که: دو چیز ضدّ یک دیگر، یعنی سر سبزی و آتش را باهم جمع گرداند. قابل یادآوری است: شجره ی ملعونه که در سوره ی [إسراء/۶۰]. تذکر یافته همان درخت زقوم است.

«تَخْرُجُ»: بیرون می دمد. می روید.

«أَصْلُ»: قعر، ته.

اسباب نزول آیه ۶۴:

۹۰۶- ک: ابن جریر از قتاده روایت کرده است: ابو جهل می گفت: این رفیق شما گمان می کند که در بین آتش دوزخ درخت است. در حالیکه آتش درخت را می سوزاند. به خدا سوگند ما زقوم را به جز خرما و مسکه نمی دانیم. چون آن ها از وجود درخت در قعر جهنم تعجب کردند. خدای عزوجل آیه «إِنَّهَا شَجَرَةٌ تَخْرُجُ فِي أَصْلِ الْجَحِيمِ» (۶۴) را نازل کرد (طبری ۲۹۳۹۸ روایت کرده مرسل و ضعیف است).

۹۰۷- و از سدی به همین معنی روایت کرده است (تفسیر طبری، جلد ۲۳، صفحه ۶۳).

طَلْعُهَا كَأَنَّهُ رُءُوسُ الشَّيَاطِينِ ﴿٦٥﴾

خوشه ها و شکوفه آن مانند سر های های شیاطین است. (۶۵)

یعنی: بار و بر آن درخت، از نهایت زشتی و قباح، به منظر کله های شیاطین میماند.

زمانیکه شکل میوه چنین باشد، مطمئناً مزّه و طعمش چه قدر بد خواهد بود. ابن کثیر در این مورد میفرماید: از این جهت آن را به سرهای شیاطین تشبیه کرده است (هر چند که آن میوه برای مخاطبان آشنا و شناخته شده نیست) که زشتی منظر شیاطین در نهاد انسان مستقر است. (مختصر ابن کثیر ۱۸۲/۳).
 برخی از مفسرین میفرمایند که: مراد از «شیاطین» در اینجا، مارهایی هستند که بر سر خود تاجی دارند و از جمله بدشکل ترین مارها می باشند.
 «طَلْعُهَا»: طلع، شکوفه. نخستین میوه‌ایکه بر درخت ظاهر می شود (سوره های: أنعام آیه ۹۹، شعراء آیه ۱۴۸).

«رُؤُوسُ شَيَاطِينٍ»: نماد نهایت زشتی قیافه است که بر اساس انعکاسات ذهنی انسان ها ترسیم می گردد. (تفسیر نور ترجمه معانی قرآن).

فَإِنَّهُمْ لَأَكِلُونَ مِنْهَا فَمَالٌ تُونَ مِنْهَا الْبُطُونَ ﴿٦٦﴾

اهل دوزخ از آن درخت (خبثت) آن طور می خورند که شکم ها پر میسازند. (۶۶)

«مَالٌ تُونَ»: پُر کنندگان.

کافران که در جهنم بسر می برند، به سبب شدت گرسنگی مجبور آند از آن تناول کنند و از آن بخورند تا شکمشان پُر می شود، و یا به خوردن از آن مجبور ساخته می شوند تا شکم هایشان از آن پر می شود پس غذا و میوه آنان (به جای روزی بهشت) این هست. و در ضمن این مجازاتی برای بحساب میاید. در حدیث شریف آمده است: «اگر تنها یک قطره از زقوم در دریاهاى دنیا ریخته شود، زندگی تمام انسان ها خراب و مختل می شود، پس حال آنکه آن را میخورد باید چگونه باشد». (ترمذی آن را روایت کرده و گفته است: حسن صحیح است).

همچنان در روایتی دیگری آمده است: «از خداوند متعال پروا کنید به حق پروا داشتن از وی زیرا اگر قطره‌ای از زقوم به دریا‌های دنیا بچکد، قطعاً زندگی را بر اهل زمین تباه میگرداند پس چگونه است حال کسیکه زقوم غذای وی باشد؟». این همه مثال‌های و کیفیت برای نزدیک ساختن به فکر، فهم انسانی است که مسلم به جزییات کیف و کان آن خود الله تعالی میداند.

بلی خداوند متعال کیفیت نوشیدنی و خوردنی اهل دوزخ را به نحوی نزدیک به فهم بشری بیان ساخت و در آیه بعدی ذکری از نوشیدنی‌های بعمل آورده میفرماید:

ثُمَّ إِنَّ لَهُمْ عَلَيْهَا لَشَوْبًا مِنْ حَمِيمٍ ﴿٦٧﴾

سپس روی آن آب داغ متعفن می نوشند. (۶۷)

بعد از اینکه دوزخیان از خوردن درخت زقوم سیر می شوند، تشنگی بر آنان غلبه میکند، مخلوطی از آب بی‌نهایت داغ را سر می‌کشند و با خوراک مخلوط می‌گردد، و بدین ترتیب و به منظور شدت بخشیدن به عذاب آنها تلخی زقوم و حمیم جمع می‌شود.

«لَشَوْبًا»: شوب، آلوده. آمیخته. مراد آلوده به زردابه و خونابه است.

(غرض مزید معلومات مراجعه شود به سوره‌های: ص آیه ۵۷، نبأ آیه ۲۵، حاقه آیه ۳۶).

«حَمِيمٍ»: آب داغ و جوشان. (نگاه: انعام آیه ۷۰، یونس آیه ۴، حج آیه ۱۹).

در ضمن باید یاد آور شد که برای اجتناب از غذاهای دوزخی برای دوزخیان نه راه فراری است و نه راه طفره رفتن. دوزخیان به حدی گرسنه هستند که از بدترین غذا شکم‌های خود را پُر می‌کنند.

ثُمَّ إِنَّ مَرْجِعَهُمْ لَإِلَى الْجَحِيمِ ﴿٦٨﴾

سپس بازگشت شان حتماً به سوی دوزخ است. (۶۸)

باید گفت که دوزخیان مانند جنتیان دارای، خوردنی ها و آشامیدنی های میباشد، که این نوشیدنی ها و خوردنی ها، نه تنها لذیذ و خوش مزه نیستند، بلکه بد شکل و بد مزه و آزار دهنده نیز می باشد.

بعد از اینکه دوزخیان آب جوش را نوشیدن، از نوشیدن آب جوش و خوردن درخت زقوم آنان را دوباره به قعر دوزخ بر می گردانند، این بدین معنی است که دوزخیان پس از خوردن زقوم، آنان را برای نوشیدن آب جوش به محل آن وارد می سازند، و بعد از نوشیدن دوباره به دوزخ بر می گردانند.

مقاتل گفته است: حمیم در خارج از دوزخ قرار دارد، آنها را برای نوشیدن آن بیرون می برند و سپس آنها را به دوزخ بر می گردانند. و ابو سعود گفته است: زقوم و حمیم وسیله پذیرایی بوده که قبل از ورود به آتش به آنان داده میشود (ابو سعود ۲۷۱/۴).

دکتر مصطفی خرمدل مفسر تفسیر نور «ترجمه معانی قرآن» می نویسد:

«مَرَجِعُهُمْ»: رجوع و برگشت ایشان. مراد این است که دوزخیان برای خوردن زقوم به قعر دوزخ برده می شوند (سوره: صافات آیه ۶۴) و برای نوشاندن آب داغ و سوزان به مکان دیگری که قرآن روشن فرموده است (رحمن آیه ۴۴)، سپس هر کسی را به جایگاه عذابش بر می گردانند.

از فحوای مجموع آیات مبارکه معلوم می شود که: آب جوش (حمیم) در موضعی خارج از دوزخ (جحیم) قرار دارد.

قابل یاد دهانی می دانم که:

- دوزخیان نیز همچون بهشتیان، خوردنی و آشامیدنی دارند، اما نه تنها لذیذ و دلپسند نیست بلکه بد شکل و بد مزه و آزار دهنده است.

- برای فرار و عدم تناول از غذاهای دوزخی نه راه فراری است و نه راه عدم تناول.

- دوزخیان به قدری گرسنه هستند که از بدترین غذا شکم خود را پر می کنند.
- فکر نه کنید که: عذاب های قیامت برای کفار مقطعی باشد، بلکه دوزخ قرارگاه ابدی کفار است.

از فحوای آیه مبارکه بر می آید طوریکه برخی از مفسران نوشته اند: «ثُمَّ إِنَّ مَرْجِعَهُمْ لَإِلَى الْجَحِيمِ» (شاید دوزخیان را برای خوراندن و نوشاندن زقوم و حمیم به جایی می برند و دوباره آنها را به محل اول بر می گردانند).

إِنَّهُمْ أَلْفَوْا آبَاءَهُمْ ضَالِّينَ ﴿٦٩﴾

چرا که آنها پدرانشان را گمراه یافتند. (۶۹)

در مورد اینکه آنان چرا سزاوار سزای سخت گردیدند، همین است که آنان در حالیکه پدران خویش را گمراه یافتند، با آنها از روی تقلید - و نه از روی هیچ گونه حجتی - به آنان اقتداء و از آنها پیروی نمودند.

فَهُمْ عَلَىٰ آثَارِهِمْ يُهْرَعُونَ ﴿٧٠﴾

پس با اینحال با سرعت به دنبال پدرانشان شتابان می روند. (۷۰)

«عَلَىٰ آثَارِهِمْ»: در راه ایشان. به دنبال آنان (سوره های: مائده آیه ۴۶، کهف آیه ۶).

«يُهْرَعُونَ»: به شتاب رانده میشوند. به سرعت روانه می گردند. (سوره: هود آیه ۷۸).

یعنی طوریکه در آیه فوق متذکر شدیم آنها از پدران خویش با تمام شتاب پیروی کردند، مجاهد میفرماید: پیروی کردن آنها را به دویدن تشبیه کرده است، مانند آن که به سرعت به سوی چیزی می شتابد.

وَلَقَدْ ضَلَّ قَبْلَهُمْ أَكْثَرُ الْأَوَّلِينَ ﴿٧١﴾

البته پیش از آنان اکثر پیشینیان (نیز) گمراه شدند. (۷۱)

«الْأُولَى»: پیشینان، گذشتگان.

در آیه مبارکه پروردگار با عظمت به بیان این واقعیت می پردازد یعنی: پیش از کُفار این اُمت «بیشتر پیشینان» از اُمت های گذشته «گمراه شدند» بر اثر همان تقلید کورکورانه و عدم نگرش و اندیشه درست.

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا فِيهِمْ مُنذِرِينَ ﴿٧٢﴾

و به راستی ما در میان آنان هشدار دهندگانی فرستاده بودیم. (۷۲)
یعنی در میان این اقوام پیامبرانی زیادی اعزام داشتیم که آنها را از عذاب برحذر می داشتند و می ترساندند، و حق را برای شان بیان می داشتند، اما این امر در آنان هیچ تأثیری بجای نگذاشت و هیچ سودی به حال شان بوجو نیامد، و به گمراهی و کج روی خویش ادامه دادند و در آن فرورفتند.

«مُنذِرِينَ»: بیم دهندگان. مراد پیغمبرانی است که آنان را به مسؤولیت هایشان آشنا می کردند و ایشان را از فرجام شرک و کفر و بدکرداری و بیدادگری و تقلید کورکورانه از دیگران بیم می دادند. (تفسیر نور ترجمه معانی قرآن، دکتر مصطفی خرمدل).

فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُنذِرِينَ ﴿٧٣﴾

پس با تأمل بنگر سرانجام بیم داده شدگان چگونه بود؟ (۷۳)
یعنی ای محمد! بنگر، بیندیش و تفکر کن که انجام سرنوشت کافران، و تکذیب کنندگان چگونه بود. آیا آنها را نابود نکردیم سرانجام شان چیزی جز آتش دوزخ نبوده و نیست. و آنها را مایهی پند و عبرت و ضرب المثلی برای جهانیان شدند!؟

إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلِصِينَ ﴿٧٤﴾

به استثنای بندگان مخلص ما. (۷۴)

اما نه آن بندگانی که در عبادت خویش اخلاص ورزیدند و تنها از خداوند متعالی اطاعت نمودند، حق تعالی ایشان را به فضل و رحمتش مخصوص ساخت و به بهشتش کرامت بخشید.

خواننده گان محترم!

در آیات متبرکه (۷۵ الی ۸۲) به داستان و قصه «نوح علیه السلام» پرداخته میشود، طوری که می فرماید:

وَلَقَدْ نَادَانَا نُوحٌ فَلَنِعْمَ الْمُجِيبُونَ ﴿۷۵﴾

و به راستی نوح ما را به فریاد خواند (و ما دعای او را اجابت کردیم)، و چه خوب اجابت کننده ای هستیم. (۷۵)

«لام» در آیه مبارکه «وَلَقَدْ نَادَانَا نُوحٌ فَلَنِعْمَ الْمُجِيبُونَ» مقدمه قسم است. یعنی قسم به خدا نوح به ما پناه آورد و بعد از این که قومش او را تکذیب کردند از قومش مأیوس شد از ما یاری خواست، «أَنْتِي مَغْلُوبٌ فَأَنْتَصِرُ» [قمر: ۱۰]. «پروردگارا! من مغلوب هستم پس یاریم کن». یعنی: دعای او را به نیکوترین وجه اجابت کردیم و قومش را به وسیله طوفان هلاک گردانیدیم و ما چه نیک اجابت کننده بودیم. در این هیچ جای شکی نیست که الله تعالی؛ بهترین پذیرنده دعاست؛ زیرا او بهترین دوست و نیکوترین یاری کننده ای است.

واقعیت امر اینست که مردان الهی هیچ وخت به بن بست نمی رسند و هنگامی که کار بر آنان سخت شود و به مشکل مواجه شوند، با دعا و استمداد از پروردگار با عظمت استمداد حل مشکل می نمایند.

مفسر بزرگ جهان اسلام صاوی در تفسیر خویش می نویسد: خدای متعال در این سوره هفت قصه را آورده است: قصه نوح، قصه ابراهیم، قصه اسماعیل ذبیح، قصه موسی و هارون، قصه الیاس، قصه لوط و قصه یونس. تمام این

داستان ها و قصه ها رابه منظور تسلی خاطر حضرت محمد صلی الله علیه وسلم و برحذر داشتن افراد کافر آورده است. (تفسیر صاوی ۳/۳۴۰).

وَجَعَلْنَا مِنْ أَهْلِ الْكَرْبِ الْعَظِيمِ ﴿٧٦﴾

و او و خانواده اش را از اندوه بزرگ رهائی بخشیدیم. (۷۶)

«الْكَرْبِ»: غم و اندوه (سوره های: أنعام آیه: ۶۴، أنبیاء آیه: ۷۶).

الله تعالی هم نوح علیه السلام، و خانواده اش را، یعنی هم کسانی را که از اهلش مؤمن بودند همه را از اذیت کافران و از هلاکت و تباهی (همانا غرق) شدن نجات داد. در تفسیر انوار القرآن آمده است: تعداد آنان به هشتاد نفر زن و مرد می رسید و در نتیجه به فوز و فلاح دنیا و آخرت نایل آمدند. (تفسیر انوار القرآن: عبد الرؤوف مخلص هروی).

وَجَعَلْنَا ذُرِّيَّتَهُ هُمُ الْبَاقِينَ ﴿٧٧﴾

و [تنها] نسل او را (روی زمین) باقی گذاشتیم. (۷۷)

الله تعالی به نوح علیه السلام احسان کرد و کرامت بخشید. طوریکه بعد از نابود شدن قوم نوح ذریت و نسل نوح در سرزمین باقی ماندند. ابن عباس (رض) گفته است: تمام ساکنان کره ی زمین از ذریت و نسل نوح میباشند. (البحر المحيط ۷/۳۶۴).

در التسهیل آمده است: چون بعد از این که مردم در طوفان غرق شدند و نوح و همراهانش در کشتی نجات یافتند، انسان ها از نسل سه فرزند او یعنی سام و حام و یافت متولد شدند. (التسهیل ۳/۱۷۲).

۱- سام: که پدر اعراب و فارس و روم است.

۲- حام: که پدر سیاه پوستان است.

۳- یافت: که پدر ترکان، اهالی خزر و یاجوج و ماجوج از اقوام چین و ژاپن و مانند آن هاست. (تفسیر انوار القرآن: عبد الرؤوف مخلص هروی).

دکتر مصطفی مفسر تفسیر نور «ترجمه معانی قرآن» می نویسد:

«ذُرِّيَّتُهُ...»: برخی، از این آیه چنین برداشت کرده‌اند که تمام نسل بشر بعد از نوح، از دودمان او به وجود آمده و تمام نژادهای روی زمین به فرزندان وی منتهی می شوند. اما مؤمنان دیگری در خدمت نوح بودند، و قاعدتاً از ایشان هم فرزندانی باقی مانده است (سوره: هود آیه: ۴۰). همچنین چه بسا طوفان نوح بخش بزرگی از معموره زمین را فرا گرفته باشد (التفسیر القرآنی للقرآن) مگر در بخش‌های دیگر مردمانی نبوده‌اند و زاد و ولد نداشته‌اند؟ به هر حال، چه این باشد و چه آن، مسأله مهمی نیست.

وَتَرَكْنَا عَلَيْهِ فِي الْآخِرِينَ ﴿٧٨﴾

و برای او در میان ملت‌های آینده یادگار و نام نیک به جا گذاشتیم. (۷۸)

پروردگار سبحان و تعالی برای نوح علیه السلام در دنیا ذکر خیر و ستایش نیکویی را ماندگار ساخت؛ ذکر و یاد خیر او را تا روز قیامت پایدار کردیم یعنی: جهانیان پیوسته بر او ثنای نیک میگویند و برای او دعا کرده و درود و رحمت میفرستند و چون از او یاد کنند، میگویند: «سلام بر نوح» به قولی: این سلامی است از سوی خداوند متعال بر نوح. یعنی: سلام از جانب ما بر نوح در میان جهانیان باد!

«الْآخِرِينَ»: آیندگان. مراد ذکر جمیل و نام نیکو دعای خیر برای او است که بر زبان همه پیروان ادیان آسمانی جاری می‌گردد (ملاحظه شود سوره‌های: مریم آیه: ۵۰، شعراء آیه: ۸۴).

سَلَامٌ عَلَى نُوحٍ فِي الْعَالَمِينَ ﴿٧٩﴾

سلام و تحیت بر نوح (خدا پرست) در میان عالمیان باد. (۷۹)

از جانب الله تعالی رحیم و رحمان امن و سلامتی برای نوح علیه السلام میسر است و از اینکه توسط آیندگان به بدی یاد شود محفوظ است؛ بلکه همه جهانیان او را به خوبی ستایش می نمایند.

«سَلَامٌ عَلٰی نُوحٍ...»: اگر کلمه (سَلَامٌ) خیر مبتدای محذوف (هُوَ) باشد، جمله اخباری است و معنی آن در بالا گذشت.

و اگر (سَلَامٌ) مبتدا بشمار آید، جمله انشائی و برای دعا است و معنی چنین است: درود خدا تا قیامت بر نوح باد.

«فِي الْعَالَمِينَ»: در میان همه جهانیان. مراد تا پایان عمر انسان ها و نهایت دنیا است. (تفسیر نور ترجمه معانی قرآن).

خواننده گان محترم!

در قرآن عظیم الشان در آیات متعددی حضرت نوح علیه السلام بمثابه پیامبر که فضیلت های خاصی خود را داشت و اینکه نمونه مقاوت بود، و زندگی آن برای پیامبر صلی الله علیه وسلم سبب دل گرمی و آرامش بوده، مطرح شده است. واقعاً هم حضرت ابراهیم علیه السلام دارای خصوصیات خاص خود که از جمله میتوان گفت:

- حضرت نوح علیه السلام اولین پیامبر اولوالعزم است که به عنوان شیخ الأنبياء نامیده شده است.

- نوح(ع) تنها پیامبری است که مدت رسالتش در قرآن مطرح شده است.

- سلام خداوند متعال به نوح علیه السلام دارای خصوصیت خاصی بوده و عبارت «فِي الْعَالَمِينَ» به آن اضافه شده است.

- نوح علیه السلام پیامبری است که حتی یکی از فرزندانش و همسرش با او مخالف بودند و به او ایمان نیاوردند.

إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ ﴿٨٠﴾

به راستی ما نیکوکاران را این گونه ثواب می دهیم. (۸۰)

یعنی: ما کسی را که در سخن و عملش نیکوکار، به احسان و نیکوکاری

معروف و بر آن پایدار و ثابت قدم باشد، و در عبادت پروردگارشان راستکار باشند کرامت می بخشیم.

إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ ﴿٨١﴾

به راستی او از بندگان مؤمن ما بود. (۸۱)

در واقعیت نوح علیه السلام از بندگان راستکار و اخلاصمند خداوند بزرگ بود. نوح علیه السلام در بندگی الله تعالی مخلص بود، و ایمان و یقینش کامل بود. در حاشیه‌ی بیضاوی گفته است: به منظور نشان دادن والایی قدر و منزلت ایمان و اصالت امرش، این اکرام و فضل را مبتنی بر احسان قرار داده و سپس احسان را مبتنی بر ایمان قرار داده است تا شکوه و اصالت امر ایمان را نمایان سازد. و دنیا را از نسل او پر کرده است، تا یادش بر سر زبان جهانیان جاویدان بماند. (شیخ زاده ۱۵۷/۳).

ثُمَّ أَغْرَقْنَا الْآخِرِينَ ﴿٨٢﴾

سپس دیگران را غرق کردیم. (۸۲)

در آیه مبارکه آمده است، آن‌عه از کافران که به نوح علیه السلام ایمان نیاوردند، تا آخرین نفر غرق کردیم. به طوری که آثار و نام و نشانی از آنان باقی نماند.

خواننده گان محترم!

بعد از ختم داستان وقصه نوح علیه السلام اینک در آیات (۸۳ الی ۱۱۳) داستان حضرت ابراهیم علیه السلام و شکستادن بتها و بحث ذبح حضرت اسماعیل علیه السلام مورد بیان قرار میگیرد. طوریکه میفرماید:

وَإِنَّ مِنْ شِيعَتِهِ لِإِبْرَاهِيمَ ﴿٨٣﴾

و به راستی ابراهیم از پیروان نوح بود. (۸۳)

در آیه مبارکه میفرماید: همانا ابراهیم خلیل از جمله افرادی است که بر سنت و روش نوح علیه السلام بودند، و طریقه، روش و آیین او را در پیش گرفت. وی از جمله و از کسانی بود که با نوح علیه السلام در دعوت به سوی الله تعالی و یگانگی وی موافقت کرد، و بصورت کل وی از جمله یاران و هواداران با وفا او به به شمار می رفت.

شیخ ناصرالدین عبدالله بیضاوی مفسر تفسیر بیضاوی میفرماید: «بعید نیست که شریعت این دو پیامبر اولوالعزام الهی در همه فروع دین، یا در غالب آن ها، نیز یکی بوده باشد». وی میافزاید: فاصله بین نوح و ابراهیم علیهم السلام دوهزار و ششصد و چهل سال بود. در این فاصله دو پیامبر از جانب الله تعالی مبعوث شدند، که عبارت بودند از «هود» و «صالح» علیهما السلام. (تفسیر بیضاوی ۱۴۱/۲)

«شِيعَةَ»:

اصل کلمه «شِيعَةَ» به معنی پیروان و یاران است و هر گروهی که بر امری گرد آمده و بر آن متفق شوند، آن ها برای آن امر «متشيع» هستند. دکتر مصطفی خرمدل مفسر تفسیر نور «ترجمه معانی قرآن» در مورد «شِيعَةَ»: مینویسد: «شِيعَةَ»: یعنی پیرو، دنباله رو. وهدف از آن پیروی و دنباله روی، تداوم خط فکری و مکتبی است. به عبارت دیگر: انبیاء، همه مبلغان یک مکتب و استادان یک دانشگاه هستند، و توحید و عدل و تقوا و اخلاص و بسیاری دیگر از کردارهای پسندیده و خصال حمیده، تغییر ناپذیر و شیوه متبّع همه فرستادگان خدا بوده است.

إِذْ جَاءَ رَبُّهُ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ ﴿٨٤﴾

هنگامی که با قلب سلیم به پیشگاه پروردگارش آمد. (۸۴)

بعد از اینکه ابراهیم علیه السلام با (قلب سلیم) یعنی دلی پاک از هر اعتقاد باطل و اخلاق بد، با قلبی پاک و مصفا و خالص و خالی از شک و تردید به سوی الله رو آورد.

قلب سلیم:

«سَلِيمٍ»: سالم. پاک از شرک. «قَلْبِ سَلِيمٍ»: (سوره: شعراء آیه ۸۹).
طوری که در فوق تذکر دادیم «قلب سلیم» عبارت از قلب است که از شک و شرک پاک و منزّه بوده، و به منظور کسب رضای پروردگار با عظمت، برای خلقتش خیر خواه باشد. ابن عباس (رض) میفرماید: «قلب سلیم قلبی است که به لاله الا الله گواهی دهد».

إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ مَاذَا تَعْبُدُونَ ﴿٨٥﴾

وقتی که به پدر و قوم خود گفت: چه چیزی را می پرستید؟ (۸۵)
«مَاذَا»: این ها چه چیزند؟ سؤال، جنبه تحقیر بت ها و ناپسند شمردن کار پدر را دارد.

یعنی بعد از اینکه حضرت ابراهیم علیه السلام با انکار و به عنوان توبیخ و سرزنش به پدرش، آزر و قومش گفت: چه مفهومی دارد که شما این بت ها را عبادت می کنید در حالیکه به شما نفع ضرری رسانده نمی توانند؟!
بدین ترتیب ابراهیم علیه السلام انکار و سرزنش خود را اعلام داشته است.

أَفَنُكَا آلِهَةً دُونَ اللَّهِ تُرِيدُونَ ﴿٨٦﴾

آیا به جای خدا معبودان دروغین را می خواهید. (۸۶)
حضرت ابراهیم علیه السلام «به پدر و قومش گفت» سرزنش کنان و معترض گفت: آیا شما خدایان ساختگی و موهومی را عبادت می کنید و از عبادت پروردگاری که جز او معبود بر حقی وجود ندارد و تنها او مستحق عبادت است رو می گردانید؟

شیخ قرطبی در معنی «إفك» میفرماید که: «افك یعنی بدترین دروغ که هرگز پایدار نیست و همیشه آشفته می باشد. (قرطبی ۹۲/۱۵).

همچنان دکتر مصطفی خرمدل مفسر تفسیر نور «ترجمه معانی قرآن» مینویسد: «إفكاً»: دروغ محض. کثیف ترین دروغ (ملاحظه شود سوره های: نور آیات ۱۱ و ۱۲، فرقان آیه ۴، سبأ آیه ۴۳، احقاف آیه ۱۱، عنکبوت آیه ۱۷).

«أَفِكَاءَ إِلَهَةٍ»: همزه برای استفهام توییخی است. کلمه «إفكاً» می تواند مفعول به و کلمه «إِلَهَةٍ» بدل، و یا این که (إفكاً) مفعول له و (إِلَهَةٍ) مفعول به باشد. در صورت اخیر، معنی آیه چنین میشود: آیا محض دروغ، معبودهائی جز خدا را خواستارید؟

فَمَا ظَنُّكُمْ بِرَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿٨٧﴾

پس گمانتان در باره پروردگار جهانیان چیست؟ (۸۷)

یعنی درباره پروردگار جهانیان چه گمانی دارید؟ آیا گمان می برید وقتی غیر او را پرستش کنید، شما را بدون عذاب و کیفر رها می کند؟ طبری گفته است: یعنی ای قوم! اگر غیر خدا را پرستش کنید و در محضر او حاضر شوید، خداوند با شما چه کار می کند؟ (تفسیر طبری ۴۵/۲۳).

فَنظَرَ نَظْرَةً فِي النُّجُومِ ﴿٨٨﴾

سپس نگاهی به ستارگان انداخت. (۸۸)

حضرت ابرهیم علیه السلام بعد از اینکه به خاطر پرستش غیر خدا آنان را توبیخ و سرزنش کرد، خواست به آنها نشان دهد که بت های را که آنان مصروف عبادت شان است سود و زیانی رسانده نمی تواند! و خواست در خلوت آنها را بشکند. تلاش کرد و در فکر حیلۀ شد، که برای شرکت در مراسم جشن با آنها همراهی نکند. لذا مانند عادت آنها که ستاره شناس بودند به آسمان نگاه کرد، و به آنها وانمود کرد که ستاره نشان می دهد فردا مریض

خواهد شد. آنگاه گفت: اگر با شما بیرون بیایم مریض خواهیم شد. این حيله دروغ به شمار نمی رود، بلکه از جمله حيله هایی است که برای نیل به مقصود شرعی جایز است.

طوری که میگویند: «مصلحت دروغ را جایز میدارد»، پس دروغی مصلحت آمیز به از راستی فتنه انگیز. یا منظورش این بود از این که آنها بت را پرستش میکنند قلبش مریض است. (تفسیر قرطبی ۹۳/۱۵).

مصطفی خرمدل مفسر تفسیر نور «ترجمه معانی قرآن» می نویسد «نَظَرَ نَظْرَةً...»: نگاه ابراهیم به ستارگان آسمانی، جنبه مطالعه در اسرار آفرینش بود، هر چند ایشان آن را نگاه «منجمانه» می پنداشتند.

مفسران در باره نگریستن ابراهیم علیه السلام به ستارگان گفته اند: نگاه ابراهیم علیه السلام به ستارگان، به منظور تعظیم و تقدیس آن ها نبود چنان که قومش این کار را می کردند بلکه هدف او این بود تا با این نگاه، در آن ها این ذهنیت را القاء کند که او هم آنچه را که آن ها در باره ستارگان می دانند، میداند و در امور خود بر ستارگان تکیه می کند. پس این نگاه وی صرفاً حيله ای بود که او اندیشید. یا قصد وی از این کار، تأمل در کائنات و آسمان بود. چنان که قتاده میگوید: «اعراب برای شخصی که در حال تفکر است و زمانی دراز در فکر و اندیشه فرو رفته، می گویند: نظر فی النجوم: در ستارگان نگریست»، یعنی: بسیار در فکر فرو رفت.

خلاصه اینکه: نگریستن ابراهیم علیه السلام به ستارگان و این سخن وی که: «من مریضم»، از باب «توریه» بود. یعنی: او از این سخن هدفی مخصوص به خود داشت ولی در عین حال خواست که آن ها از آن چیز دیگری غیر از آنچه او اراده داشت، برداشت کنند تا بدین وسیله بتواند نقشه خود را در مورد بتانشان به اجرا گذارد. شایان ذکر است که دروغ گفتن به منظور «توریه» و

«تعریض» مباح است چنانکه در حدیث شریف آمده است: «إن فی المعاریض لمنذوحة عن الکذب». «بی گمان در سخن های سربسته، گریزگاهی از دروغ است». (تفسیر انوار القرآن).

توریه چیست؟

«توریه» یعنی: این که انسان از سخن خود منظوری داشته باشد که با ظاهر کلام مخالف است. توریه به دو شرط جایز است:
اول: این که کلمه، احتمال آن را داشته باشد.

دوم: این که ظلمی در آن صورت نگیرد. پس اگر شخصی بگوید: [لا أنام إلا علی وتَد] من نمی خوابم مگر بر روی میخی. [وتد] چوبی است که به دیوار زده میشود و وسایل به آن آویزان می کنند. شخص بگوید منظورم از میخ، کوه است، این توریه درست است؛ چون کلمه احتمال آن را دارد و در آن بر کسی ظلم هم نشده است.

اگر کسی بگوید: [والله لا أنام إلا تحت السقف] سوگند به خدا که بجز زیر سقف در جایی دیگر نمی خوابم، سپس بالای سقف بخوابد و بگوید منظورم از سقف آسمان بوده است، این درست است، چون آسمان هم سقف نامیده میشود. چنان که خداوند متعال میفرماید: «وَجَعَلْنَا السَّمَاءَ سَقْفًا مَحْفُوظًا [۳۲]: انبیاء]» [و آسمان را سقفی حفاظت شده قرار داده ایم].

اگر توریه برای ستم کردن بر کسی به کار رود جایز نیست؛ مانند کسی که حقی از انسانی را بگیرد و سپس پیش قاضی برود و مظلوم گواه نداشته باشد؛ آنگاه قاضی از گیرندهء حق بخواهد که سوگند بخورد که چیزی با تو نیست، و او سوگند بخورد والله او نزد من چیزی ندارد، آن وقت قاضی به نفع او حکم کند. سپس وقتی مردم در این مورد با او حرف بزنند و بگویند که به

دروغ قسم خورده ای و قسم دروغ انسان را به دوزخ می برد، چنان که پیامبر میفرماید: [مَنْ حَلَفَ عَلَيَّمِينَ صَبْرًا لِيَقْتَطَعَ بِهَا مَالَ امْرِيٍّ مُسْلِمٍ وَهُوَ فِيهَا فَاجِرٌ لَقِيَ اللَّهَ وَهُوَ عَلَيْهِ غَضَبَانٌ].

حيله و فریب یا کید در اسلام:

قبل از همه باید گفت که: حيله و فریب و نیرنگ و پیمان شکنی در شریعت اسلام حرام است، چنانکه الله متعال انسان فریبکار را مورد سرزنش قرار داده میفرماید: «إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الَّذِينَ كَفَرُوا فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ*الَّذِينَ عَاهَدتَّ مِنْهُمْ ثُمَّ يَنْقُضُونَ عَهْدَهُمْ فِي كُلِّ مَرَّةٍ وَهُمْ لَا يَتَّقُونَ» (سوره انفال ۵۶).

یعنی: به یقین، بدترین جنبنندگان نزد خدا، کسانی هستند که کافر شدند و ایمان نمی آورند، همان کسانی که با آنها پیمان بستنی؛ سپس هر بار عهد و پیمان خود را می شکنند؛ و (از پیمان شکنی و خیانت) پرهیز ندارند.

و در حدیث صحیحی از ابو هریره رضی الله عنه آمده که گفت: «أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَرَّ عَلَى صَبْرَةَ مِنْ طَعَامٍ. فَأَدْخَلَ يَدَهُ فِيهَا، فَنَالَتْ أَصَابِعَهُ بِلَالًا. فَقَالَ: يَا صَاحِبَ الطَّعَامِ مَا هَذَا؟ قَالَ: أَصَابَتْهُ السَّمَاءُ، يَا رَسُولَ اللَّهِ! قَالَ: أَفَلَا جَعَلْتَهُ فَوْقَ الطَّعَامِ حَتَّى يَرَاهِ النَّاسُ؟ ثُمَّ قَالَ: مَنْ غَشَّ فَلَيْسَ مِنَّا» صحیح الترمذی (۱۳۱۵). یعنی: رسول خدا صلی الله علیه وسلم از کنار کوپه‌ی گندم (انباشته برای فروش) گذشت، دستش را در گندم‌ها فرو برد، انگشتانش خیس شد، خطاب به فروشنده فرمود: «این (تری) چیست؟» (او) گفت: ای رسول خدا! باران باریده و تر شده است، فرمود: «پس چرا آن (گندمهای خیس) را ظاهر نکردی تا مردم ببینند؟ سپس فرمود: «هر کس اهل تقلب و فریب باشد از ما مسلمانان نیست».

همچنان درباره خیانت و عهد شکنی فرمودند: «إِنَّ الْعَادِرَ يَنْصَبُ لَهُ لُؤَاءَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ فَيَقَالُ: هَذِهِ غَدْرَةُ فُلَانٍ بِنِ فُلَانٍ». متفق علیه (یعنی: «در روز قیامت برای هر خیانت کار و پیمان شکنی پرچم و علامت مشخصی تعیین می گردد (و برای مردم معلوم و مشخص می شوند) و اعلام می شود که این پیمان شکن، فلان پسر فلان است».

و عبدالله پسر عمرو گوید: پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود: «أَرْبَعٌ مِّنْ كُنَّ فِيهِ كَانَ مُنَافِقًا خَالِصًا، وَمَنْ كَانَتْ فِيهِ خَصْلَةٌ مِّنْهُنَّ كَانَتْ فِيهِ خَصْلَةٌ مِّنَ النِّفَاقِ حَتَّى يَدَّعَهَا: إِذَا أَوْثَمِنَ خَانَ، وَإِذَا حَدَّثَ كَذَبَ، وَإِذَا عَاهَدَ غَدَرَ، وَإِذَا خَاصَمَ فَجَرَ». متفق علیه

یعنی: «چهار صفت هستند که اگر همه آن در کسی موجود باشند آن شخص منافق کامل است، و کسی که یکی از این خصلتها را داشته باشد تا وقتی که آن را ترک می نماید یک صفت منافق در او موجود است، این چهار صفت عبارتند از:

- ۱- هرگاه به عنوان ایمن قرار داده شود، خیانت کند.
- ۲- به هنگام سخن گفتن دروغ بگوید.
- ۳- هر وقت عهد و پیمانی ببندد، آن را نقض کند.
- ۴- به هنگام عداوت و دشمنی از حق تجاوز کند و به دروغ و دسیسه و نسبتهای نادرست متوسل شود.

با وجود حرام بودن مکر و خیانت و غدر در اسلام، اما فریب دادن کافر در حال جنگ جایز است، چنانکه جابر بن عبدالله رضی الله عنه گوید: پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود: «الْحَرْبُ خُدْعَةٌ». یعنی: «جنگ با کافران مشتمل بر فریب و تاکتیک می باشد (و با فریب و تاکتیک باید آنان را شکست داد)». بخاری (۳۰۲۹) و مسلم (۵۸).

امام نووی رحمه الله گفته: «علمای اسلاف اتفاق نظر دارند که فریب کفار در جنگ هرگونه که امکان داشته باشد جایز است، مگر آنکه فریب موجب نقض پیمان یا امان شود که در اینحالت جایز نیست».

پس اسلام غدر و پیمان شکنی و خیانت را حرام گردانیده و پیمان شکستن از جمله خدعه و فریب جایز در جنگ محسوب نمیشود، چراکه نقض عهد و خیانت از صفات مسلمین نیست، حتی اگر پیمان را با کفار بسته باشند خود را ملتزم به اجرای عهدنامه میکنند مگر آنکه طرف مقابل غدروپیمان شکنی کند. ولی علمای اسلام فرمودند: بکار بستن حيله برای دفع ظلم و یا استیفا یا ستیلا بلندی و برتریحق، مباح است، یعنی اگر ستاندن حق جز به کمک حيله ممکن نباشد و در آن حيله ضرری متوجه دیگران نگردد، استفاده از آن مباح است. مثلاً کارمندی که در یک شرکت اشتغال داشته و اکنون صاحبان شرکت حقوق و دستمزد او را نمیدهند و حتی در فکر آن هستند که دستمزد ماهیانه اش را الغاء کنند، اگر این کارمند از طریق های مشروع دیگر نتواند حق خود را بستاند، برایش جایز است که از حيله برای گرفتن حقس استفاده کند بشرطیکه دیگران از حيله او متضرر نگردند.

امام ابن قیم رحمه الله در «زادالمعاد» می گوید: «اگر قرار باشد کسی با دروغ گفتن به حق (پای مال شده اش) دست یابد، برای او جایز است که با نفس خود و دیگری دروغ گوید، بشرطی که آن دروغ موجب ضرر به دیگران نشود». البته استفاده از توریه بجای دروغ بهتر است، و توریه یعنی گفتن کلامی که دو معنی داشته باشد، مخاطب از ظاهر کلام معنایی برداشت کند اما گوینده معنای دیگری در باطن آن سخن در نظر دارد.

امام نووی در «ریاض الصالحین» باب (آنچه از دروغ رواست) میگوید: «بدانکه اگر چه اصل دروغ حرام است، ولی در بعضی حالات و روی شرط هائی رواست که در کتاب «اذکار» ذکر نمودم که فشرده آن این است که سخن وسیله ایست برای بیان مقاصد و هر مقصد نیکی که رسیدن به آن بدون گفتن دروغ ممکن باشد، دروغ گفتن در آن حرام است و اگر رسیدن به آن بدون دروغ گفتن، ممکن نباشد، دروغ جائز و رواست.

پس اگر مقصود او مباح باشد، دروغ گفتن، هم مباح است و اگر واجب باشد، دروغ گفتن، واجب است.

هرگاه مسلمانی از ظالم و ستمگری که می خواهد او را بکشد، یا مالش را بگیرد، پنهان شد، یا مالش را پنهان نمود و از شخصی در باره وی سؤال شد، واجب است که دروغ بگوید و آنرا مخفی بدارد.

همانطور هرگاه نزد او مالی به و دیعت نهاده شده باشد و ظالمی بخواهد که آن را بگیرد، واجب است که دروغ گفته آن را پنهان بدارد.

و محتاط تر در این موارد این است که توریه کند، و معنای توریه این است که از عبارتش مقصد صحیحی را در نظر داشته باشد که نسبت به آن دروغگو نیست، هر چند در ظاهر لفظ و نسبت به آنچه که مخاطب آن را می فهمد، دروغگو است. و هرگاه توریه را گذاشته و عبارت دروغی را ذکر نمود، در این حال حرام نمی باشد. و علماء برای روا بودن دروغ گفتن در این حال به حدیث ام کلثوم استدلال جسته اند، که گفت: از رسول الله صلی الله علیه وسلم شنیدم که میفرمود: کذاب کسی نیست که در میان مردم اصلاح می آورد، پس خبری را می رساند، یا خبری را می گوید.

و مسلم رحمه الله در روایتش افزوده که ام کلثوم رضی الله عنها گفت: و نشنیدم در چیزی از آنچه مردم می گویند، رخصت داده باشد، مگر در سه چیز: جنگ، و آشتی در میان مردم، و سخن مرد به همسرش و سخن همسر به شوهرش». پایان نقل قول از کتاب ریاض الصالحین.

در اینجا برای فهم بیشتر موضوع یک ماجرای قرآنی را ذکر می کنیم؛ وقتی که یوسف علیه السلام در مصر به مقام و فرمانروایی رسید، و هنگامی که یعقوب علیه السلام فرزندانش را برای آوردن آذوقه به مصر روانه کرد، یعقوب علیه السلام فرزند محبوبش بنیامین را به دیگر فرزندانش توصیه نمود که از او مراقبت کنند، فرزندان یعقوب هم به او قول دادند که از او حفاظت نمایند، وقتی که به مصر رسیدند و یوسف علیه السلام خواست که بنیامین را از چنگ بردارانش درآورد و نزد خود نگهدارد، مجبور شد که از حيله ای برای رسیدن به مقصودش استفاده کند، برای این کار او چون می دانست در شریعت یعقوب علیه السلام جریمه دزدی اینست که دزد را یکسال به بردگی بگیرند، لذا حيله ای بکار بست تا بنیامین دزد تلقی شود و بدین طریق بنیامین را از چنگ برادرانش خلاص کند و یکسال نزد خودش نگهدارد، (داستان به تفصیل اش در سورة یوسف آیات: ۵۶-۷۶). تذکر رفته است.

لذا یوسف علیه السلام با بکار بستن یک حيله کاری کرد که بنیامین بعنوان جریمه و سزای دزدی اسیر شود و او با اینکار برادرش بنیامین را نزد خود نگهداشت و از دست برادران حسودش نجات داد.

فَقَالَ إِنِّي سَقِيمٌ ﴿٨٩﴾

و با قومش گفت که من مریضم (و نتوانم به جشن عید بتان آیم). (۸۹)
قابل تذکر است که گفتن این بهانه که حضرت ابراهیم علیه السلام برای قومش پیش کرد که: من مریض هستم از جمله عذری است که؛ در آن تعریضی وجود دارد.

دکتر مصطفی خرمدل مفسر تفسیر نور «ترجمه معانی قرآن» مینویسد:

«سَقِيمٌ»: مریض «إِنِّي سَقِيمٌ»: هدف ابراهیم، مریضی روح و آزار دل از پندارگرایی و اوهام پرستی مردم، و برداشت ایشان از سخن او بیماری ظاهری بود. به این ترتیب عذر خود را از عدم شرکت در جشن سالیانه ایشان خواست. گویا سحرگاهان غذاهائی در کنار بت‌ها می نهادند تا متبرک شود، و خودشان از شهر بیرون می رفتند. شامگاهان از مراسم صحرا بر می گشتند و از آن خوراکی‌ها می خوردند.

فَتَوَلَّوْا عَنْهُ مُدْبِرِينَ ﴿٩٠﴾

قوم از او دست کشیده برگشتند. (۹۰)

قوم ابراهیم علیه السلام او را تنها گذاشته و همه باهم به مراسم عید خود رفتند.

فَرَاغَ إِلَى آلِهِمْ فَقَالَ أَلَا تَأْكُلُونَ ﴿٩١﴾

پس شتابان و نهان به سوی معبود هایشان رفت و (مسخره کنان) گفت: آیا نمی‌خورید؟ (۹۱)

«رَاغٌ»: مخفیانه و شتابان رفت.

ابراهیم علیه السلام در غیاب قوم خود به سرعت و شتاب به سوی بت‌های قومش رفت و به گونه استهزا و تمسخر برای آن‌ها گفت: و به طور نهانی به سوی معبودانشان رفت «و گفت» خطاب به آن بتان از روی استهزا و تمسخر: «آیا چیزی نمی‌خورید؟» چرا از این غذایی که مشرکان برای شما گذاشته‌اند، و خود به جشن خویش رفته‌اند؟ نمی‌خورید.

ابن کثیر گفته است: بعد از این که آنها بیرون رفتند، ابراهیم به نهانی و سرعت خود را به آنها رساند. (تفسیر ابن کثیر ۱۸۵/۳).

مَا لَكُمْ لَّا تَنْطِقُونَ ﴿٩٢﴾

شما را چه شده است که حرف نمی‌زنید؟ (۹۲)

در آیه مبارکه آمده است که ابراهیم علیه السلام می دانست که آن‌ها جماداتی بیش نیستند و به سخن گفتن قادر نمی باشند.

گفت: «مَا لَكُمْ»: شما را چه شده است؟ که گپ نمیزند، و چرا به سؤالات من جواب نمی دهید، اگر توان سخن گفتن را دارید؟

الإمام أبو حیان میفرماید: پیشنهاد خوردن و درخواست سخن گفتن را ابراهیم علیه السلام به عنوان تمسخر و استهزا مطرح کرده است؛ زیرا آنها از پرستندگان پست تر بودند؛ چون آنان به عکس بت‌ها هم خوراک می‌خوردند و هم سخن می‌گفتند. (البحر المحيط ۷/۳۶۶).

فَرَاغَ عَلَيْهِمْ ضَرْبًا بِالْيَمِينِ ﴿٩٣﴾

پس با دست راست بر آنها ضربه محکم وارد کرد. (۹۳)

ابراهیم علیه السلام بعد از اینکه به سوی بت‌ها رفت، و به تمام قوت و شدت بر سر آنان می‌کوفت. در مورد اینکه آنان را چر با دست راست خویش میزد، اینست که قوت و نیروی انسان در دست راست وی بیشتر و زدن با آن شدیدتر است.

امام بیضاوی میفرماید: مقید کردن آن به «يَمِينٍ» برای نشان دادن زور و قدرت ابراهیم علیه السلام است؛ چون نیرومندی ابزار کار نشان دهنده‌ی عکس‌العمل تند و شدید است. (تفسیر بیضاوی ۲/۱۴۲).

قرطبی میفرماید: حضرت ابراهیم علیه السلام زدن را به «يَمِينٍ» اختصاص داده است؛ چون دست راست قوی‌تر است و با آن می‌توان بشدت ضربه خویش را بر بت‌ها وارد نماید. (تفسیر قرطبی ۱۵/۹۴).

سپس ضربه‌ای محکم با دست راست و با توجه بر پیکر آنها فرود آورد (و همه را جز بت بزرگ در هم شکست) جز بت بزرگ را که تفصیل داستان آن در سوره «أنبياء» آمده است. مصطفی خرمدل در تفسیر نور «ترجمه معانی قرآن» می‌نویسد:

«رَاغَ عَلَيْهِمْ»: از بالا بر آنها فرو کوفت.

«بِالْيَمِينِ»: با دست راست. با قدرت و قوت (سوره: زمر / ۶۷).

«رَاغَ عَلَيْهِمْ ضَرْبًا»: کلمه (ضَرْبًا) می تواند مفعول مطلق (رَاغَ) به اعتبار معنی باشد. چرا که معنی چنین است: «ضَرْبَهُمْ ضَرْبًا». یا اینکه مصدر است و در معنی اسم فاعل است: «رَاغَ عَلَيْهِمْ ضَارِبًا». و یا این که مفعول له و معنی آن چنین است: برای زدن به سراغ شان رفت.

فَأَقْبَلُوا إِلَيْهِ يَزْفُونَ ﴿٩٤﴾

پس مردم شتابان به سوی او روی آوردند. (۹۴)

بعد از اینکه قوم اطلاع حاصل نمودند با عجله و شتاب و قهر و غضب، غرض گرفتن انتقام در حالیکه یک دیگر را می زدند به سوی او آمدند، زیرا دانستند که او این کار را بر سر آن ها آورده است! و گفتند:

وای بر تو! ما آنها را می پرستیم و تو آنها را می شکنی؟ توییخ کنان در جواب آنها گفت:

محاكمه حضرت ابراهیم علیه السلام:

بعد از حضور ابراهیم علیه السلام در جمع مردم اولین سوالی که برایش مطرح کردند «أَنْتَ فَعَلْتَ هَذَا بِالْهَيْتَانِ يَا اِبْرَاهِيمُ ﴿٦٢﴾» (سوره الانبیاء: ۶۲) (گفتند: آیا تو ای ابراهیم این کار را بر سر خدایان ما آورده ای؟).

ابراهیم علیه السلام از حکمت کار گرفت، و جواب حکیمانه برای شان ارایه داشت و گفت: «قَالَ بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَذَا فَسَلُّوهُمْ إِنْ كَانُوا يَنْطِقُونَ ﴿٦٣﴾» (الأنبياء: ۶۳) (بلکه این [بت] بزرگشان آن [کار] را کرده است، که اگر سخن میگویند از آنان پرسید). با پیش کردن جواب منطقی توانست که غفلت شان را بیدار کند. در این وخت آنان در، خطاب به یک دیگر گفتند: «إِنَّكُمْ أَنْتُمْ الظَّالِمُونَ ﴿٦٤﴾» (الأنبياء: ۶۴) (آنان به خود آمدند) و به خویشان گفتند: شما

حقیقتاً ستمگرید.) زیرا بت‌ها را بدون حافظ و نگهبان رها کرده‌اید تا به این درد مبتلا شوند و کسی که به آن‌ها ایمان ندارد آنان را از بین ببرد. بعد از چند لحظه فکر شان به هوش آمد و گفتند: «لَقَدْ عَلِمْتَ مَا هَؤُلَاءِ يَنْطِقُونَ ﴿٦٥﴾» (الأنبياء: ٦٥) (تو می دانستی این‌ها سخن نمی گویند.) تو که می دانی این‌ها چیزی نمی گویند چگونه ما را به سؤال از آن‌ها فرا می خوانی درحالی‌که خود می دانی جامد و کر هستند و توان شناخت پیرامون خود را ندارند اینجا بود که حضرت ابراهیم علیه السلام از فرصت استفاده کرده گفت: «قَالَ أَتَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُكُمْ شَيْئًا وَلَا يَضُرُّكُمْ ﴿٦٦﴾ أَفَ لَكُمْ وَلِمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ ﴿٦٧﴾» (الأنبياء: ٦٦-٦٧) (گفت: آیا به جای خدا چیزهایی را می پرستید که کمترین سود و زیانی به شما نمی رسانند وای بر شما و وای بر چیزهایی که به جای خداوند می پرستید آیا نمی فهمید؟) چون مفتضح شدند و راه علاجی فرا رویشان نماند گفتند: «قَالُوا حَرِّقُوهُ وَانصُرُوا ءَالَهُتَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ فَعِلِينَ ﴿٦٨﴾» (الأنبياء: ٦٨) (گفتند: اگر می خواهید کاری کنید ابراهیم را سخت بسوزانید و خدایان خویش را مدد و یاری دهید.)

(رسالة: پیغمبری و پیغمبران در قرآن کریم شیخ علی صابونی).

قَالَ أَتَعْبُدُونَ مَا تَنْحِتُونَ ﴿٩٥﴾

ابراهیم گفت: آیا رواست که شما چیزی به دست خود تراشید و آن را پرستش کنید؟ (٩٥)

ابراهیم علیه السلام با تمام شجاعت قوت از آنان پرسید: آیا بت‌هایی را عبادت می کنید که به دست خود آنها را تراشیده و خود آنها را ساخته‌اید؟ و چگونه چیز خود ساخته می تواند معبود باشد؟

«تَنْحِتُونَ»: می تراشید (سورة: اعراف / ٧٤، شعراء / ١٤٩).

وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ وَمَا تَعْمَلُونَ ﴿٩٦﴾

و حال آنکه خداوند شما را و چیزهایی را که بر سر آنها کار میکنید، آفریده است. (٩٦)

شما چگونه عبادت خالق لایزال را ترک میکنید و مخلوق را پرستش میکنید؛ در حالیکه که خداوند عز و جل خود شما و عمل شما و تمام موجودات و همه چیز را هستی بخشیده است.

ابن جوزی گفته است: به نظر بعضی از مفسران (ما) مصدری است، پس یعنی خدا شما و اعمال شما را خلق کرده است و به نظر آنها این آیه در مورد خلق اعمال انسان اساس و قاعده به شمار می آید. و به نظر بعضی (ما) موصول است و به معنی «الذی» است، پس یعنی شما و بت‌هایی را که ساخته‌اید خلق کرده است. و این دیدگاه به سیاق کلام مناسب تر و در اتمام حجت بر بت پرستان قوی تر است. (التسهیل ١٧٣/٣).

قَالُوا ابْنُوا لَهُ بُنْيَانًا فَأَلْقُوهُ فِي الْجَحِيمِ ﴿٩٧﴾

گفتند: برای او چهار دیوار بزرگی (مانند کوره) بسازید و او را در جهنمی از آتش بیفکنید! (٩٧)

«بُنْيَانًا»: ساختمان (ملاحظه شود سوره های: توبه / ١٠٩ و ١١٠، نحل / ٢٦، کهف / ٢١). در اینجا مراد چهار دیواری است.

«الْجَحِيمِ»: آتش عظیم و سوزان و وشعله گر، در ضمن «الْجَحِيمِ»: یکی از نام های دوزخ است.

بعد از اینکه ابراهیم علیه السلام آنان را با دلیل و منطق قوی مغلوب ساخت، قوم ابراهیم علیه السلام غرض مجازات وی به مشوره پرداختند، در نتیجه به این فیصله رسیدند که او را در آتش به سوزاند، بناءً آتش دانی از سنگ ساختند و آن را از هیزم پر کردند آنگاه هیزم را آتش زدند، و حضرت ابراهیم را در آتش انداختند.

ابراهیم علیه السلام به آتش انداخته می شود:

طوریکه در فوق یادآور شدیم بعد از پایان محاکمه، خواستند بعنوان عتاب و جزا او را بسوزانند. اما درین فکر میکردند که چگونه؟ ایشان مقرر کردند و لازم دانستند که در آتش شعله ور سوزان انداخته شود تا باعث تسکین آلام ایشان گردد. از اینجا و آنجا شروع به جمع آوری هیزم نمودند تا آن ها را آتش زده، ابراهیم علیه السلام را فدای خدایان خود نمایند تا آنجا که عده از زنان مریض نیز نذر می کردند اگر شفا یابند به جمع آوری هیزم پردازند. بعد از جمع آوری هیزم های زیاد آن ها را آتش زدند، چون آتش برافروخت ابراهیم (علیه السلام) را در آن انداختند لیکن خداوند بلافاصله دستور داد «يُنَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَيَّ اِبْرَاهِيمَ ﴿٦٩﴾ [الأنبياء: ٦٩] (ما به آتش دستور دادیم که ای آتش سرد و سالم باش بر ابراهیم). بدین وسیله معجزه ی بزرگ خدایی به وقوع پیوست و آتش سوزان (به امر خدا) آن چنان سرد گردید که ابراهیم علیه السلام در بحبوحه های آن احساس سرما می کرد و کید دشمنان خدا به سوی خودشان برگشت. (ملاحظه شود رساله: پیغمبری و پیغمبران در قرآن کریم، از: شیخ علی صابونی).

فَارَادُوا بِهِ كَيْدًا فَجَعَلْنَاهُمُ الْأَسْفَلِينَ ﴿٩٨﴾

نمرودیان قصد مکر و ستمش کردند ما هم آنان را خوار و نابود ساختیم (و آتش را بر او گلستان کردیم). (٩٨)

«کیدا»: «کید»: نیرنگ. چاره اندیشی. در اینجا طرح نابودی ابراهیم علیه السلام و نقشه برچیدن اثرات تبلیغ قوی و عملی او مراد است.

«الأسفلين»: پستان و خواران. به زیر افتادگان و شکست خوردگان.

طوری که در آیه فوق تذکر یافت: قوم ابراهیم علیه السلام برای کشتن ابراهیم علیه السلام حيله و نیرنگ به کار برند، ولی ما او را از آتش نجات دادیم، آتش به فرمان ما بر او سرد و سلامتی بخش شد و کمترین تأثیر سوئی هم در او نکرد. و آن را به صورت مرد سالم در آوردیم اما خداوند متعال آنان را خوار و زیانمند ساخت؛ چون نیرنگشان در مورد ابراهیم علیه السلام اجرا و کارگر نشد.

مناظره حضرت ابراهیم علیه السلام و نمرود:

ابراهیم علیه السلام در زمانی زندگی میکرد که: مردم در اوج گمراهی و شرک اعتقادی بسر می بردند. در زمان او پادشاهی جبار و متمد، که ادعای ربوبیت را داشت ظهور کرده و یکی از چهار پادشاه مشهور جهان آن وقت بود. زیرا گفته اند: چهار نفر (دو مسلمان و دو کافر) همه ی دنیا را در تسخیر خویش داشتند، مسلمانان ذوالقرنین و حضرت سلیمان علیه السلام پسر داوود و از کافران نمرود و بختنصر بوده اند، غیر از این چهار نفر کسی همه دنیا را فتح نکرده است، بلکه کشوری یا چند کشور را در اختیار داشته اند مانند فرعون که فرمانروای سرزمین مصر بود.

مؤرخین می نویسند: نمرود ۴۰۰ سال حکمرانی کرد طی این مدت اهل طغیان و جبروت تکبر و سرکشی بود ادعای خدایی داشت با حضرت ابراهیم علیه السلام به مناظره پرداخت چون ابراهیم علیه السلام بر او وارد شد پرسید:

خدای تو کیست؟

آیا غیر از من خدایی داری؟

حضرت ابراهیم خلیل الله در کلامی برگرفته از ایمان و منطق به او جواب داد و گفت: «رَبِّيَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ» (البقره: ۲۵۸)

(پروردگار من کسی است که زنده می گرداند و می میراند.) او پروردگار قادری است که می تواند انسان را از عدم به وجود آورد او را می میراند بعد او را زنده می کند پس زنده کردن و میراندن، از مظاهر قدرت الله تعالی است. نمرود به شنیدن این سخن بعد از تمسخر بر او خندید و گفت: «أَنَا أَحْيِي وَأُمِيتُ» (البقره: ۲۵۸) (او گفت: منم زنده می گردانم و می میرانم.) یعنی آنچه را خدای تو میتواند انجام دهد منم قادر بر انجام آن می باشم. ابراهیم علیه السلام گفت: چطور؟

فوراً به نگهبان امر داد دو زندانی بیاوردند که هر دو محکوم به اعدام بودند دستور داد سر یکی را از تن جدا کردند و دیگری را آزاد کرد، او به این عمل حماقت خویش میخواست درمقابل خدا و قدرت او ابراهیم علیه السلام قدرت نمایی کند و احیاء و اماته را که هر دو جزو صفات ویژه خالق اند به خود نسبت دهد.

چون ابراهیم علیه اسلام بیعقلی و حقارت او را دید متوجه امر دیگری شد که اصلاً نمرود را توان احتجاج و لجاجت در آن نبود گفت: «فَإِنَّ اللَّهَ يَأْتِي بِالشَّمْسِ مِنَ الْمَشْرِقِ فَأْتِ بِهَا مِنَ الْمَغْرِبِ» (البقره: ۲۵۸) (الله تعالی آفتاب را از مشرق بر می آورد تو آن را از مغرب در آور.) با این حجت و دلیل او را مبهوت کرد، زیرا اگر خدا است باید توان ایجاد تغییر در نظام آفرینش را داشته باشد و مسیر طلوع و غروب آفتاب را بتواند تغییر دهد. و این چنین حق پیروز و باطل شکست خورد.

سدی «ابومحمد اسماعیل بن عبدالرحمان»، معروف به سدّی کبیر، میفرماید: این مناظره بین ابراهیم و نمرود در روز خروجش از آتش بوده است. (ملاحظه شود رساله: پیغمبری و پیغمبران در قرآن کریم، از: شیخ علی صابونی).

وَقَالَ إِنِّي ذَاهِبٌ إِلَىٰ رَبِّي سَيَّهْدِينِ ﴿٩٩﴾

و[ابراهیم] گفت من رونده به سوی پروردگارم هستم، او مرا راهنمایی خواهد کرد. (۹۹)

ابراهیم علیه السلام، بعد از اینکه الله تعالی او را از آتش و نیرنگ آنها نجات داد، از میان قوم خود هجرت کرد قوم که کفر به خدای سبحان و تکذیب پیامبران علیه السلام، کردند، یعنی گفت: من از شهر خود کوچ و هجرت از وطن کافران به وطنی که به عبادت و طاعت او تعالی پرداخته بتوانم یعنی به جایی هجرت می‌کنم که خدای من مرا به هجرت به سوی آن فرمان داده و آن سرزمین شام، وی آنها را (کافران) را به حال خود رها کرد.

مقاتل گفته است: ابراهیم علیه السلام اولین انسانی بود که با سارا به سرزمین شام کوچ کرد. (تفسیر قرطبی ۹۷/۱۵).

این آیه دلیل بر وجوب هجرت از جایی است که انسان مؤمن به برپا داشتن شعائر دین خود در آنجا قادر نیست.

این آیه به مشروعیت هجرت از دار کفر به سوی دار اسلام دلالت دارد؛ البته آنگاه که شخص مؤمن توان انجام عبادت الله تعالی را نداشته باشد.

داستان مهاجرت ابراهیم علیه السلام به مصر:

بعد از اینکه قحطی و خشک سالی سراسر شام و فلسطین را فرا گرفت. ابراهیم علیه السلام با همسرش سارا که زنی بسیار صاحب حسن و جمال بود به مصر هجرت کرد، یکی از جاسوسان بدسرشت به پادشاه ستمگر مصر خبر داد که مردی آمده و زنی آن چنانی همراه دارد، این پادشاه یکی از امرای عرب به نام سنان پسر علوان بود عادتش بر این بود هرگاه می‌شنید که مردی زنی زیبا همراه دارد آن را از او غصب میکرد چون ابراهیم علیه السلام وارد مصر گردید، این ستمگر خواست سارا را از او بدست آورده و مورد تجاوز قرار

دهد این بود که ابراهیم علیه السلام را به نزد خود فراخواند و پرسید: این زن چه نسبتی با تو دارد؟ ابراهیم علیه السلام گفت: خواهرم است و منظورش خواهر دینی بود «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ» [الحجرات: ۱۰]. (فقط مؤمنان برادران همدیگرند.) ابراهیم را از نزد خود بیرون کرد چون به نزد سارا برگشت گفت: اگر این ستمگر بفهمد تو همسر من هستی تو را از من می‌گیرد لذا اگر از تو سؤال کرد تو خواهر دینی من هستی چون در روی زمین غیر از من و شما مسلمانی وجود ندارد، پادشاه ستمگر دنبال او شخصی فرستاد چون او را نزد پادشاه بردند و بر او وارد گردید مفتون زیبایی او شد در مورد ابراهیم علیه السلام از او سؤال کرد گفت: من خواهر او هستم پادشاه ستمگر نسبت به او قصد بدی داشت به سوی او دست دراز کرد که او را به طرف خود جذب کند دستش از حرکت بایستاد و دچار اضطراب چنانی شد که نزدیک بود از شدت ترس بمیرد. گفت: از خدا بخواه مرا شفا دهد کاری به شما ندارم و زیانی به تو نمی‌رسانم.

سارا دعا کرد شفا یافت چون به حالت قبلی برگشت دوباره قصد تجاوز و تعدی نمود، برای بار دوم دستش خشک و بی حرکت شد دوباره از او خواست از خدا دعا کند خوب شود برایش دعا کرد شفا یافت، پادشاه به سوی نگهبانان در بانگ برآورد که این شیطان است که به نزد من آورده‌اید نه انسان. دستور داد او را آزاد کنند و کنیزی به او بخشید. که نامش هاجر بود. وقتی سارا را نزد پادشاه بردند ابراهیم به اقامه نماز و راز و نیاز با خدا مشغول گردید و از خدا خواست شر ستمگری از همسرش دفع کند چون برگشت ابراهیم علیه السلام با اشاره‌ی دست پرسید چه بر سرش آمده؟ گفت: خداوند شر و فتنه ستمگر را از من دفع کرد و هاجر را به کنیزی من در آورد. (داستان را بخاری و مسلم روایت کرده‌اند.) حضرت ابو هریره گوید: این است مادر

شما ای فرزندان آب آسمان (ملت عرب)، که خداوند به عنوان احترام خلیلش (ابراهیم علیه السلام) او را از شر پادشاه ستمگر حفظ نمود. (ملاحظه شود رساله: پیغمبری و پیغمبران در قرآن کریم شیخ علی صابونی).

رَبِّ هَبْ لِي مِنَ الصَّالِحِينَ ﴿١٠٠﴾

پروردگارا! مرا (فرزندی) که از صالحان باشد عطا کن. (۱۰۰)

«الصَّالِحِينَ»: شایستگان (ملاحظه شود سوره های: انبیاء / ۷۲ و ۸۶).

«رَبِّ هَبْ لِي مِنَ الصَّالِحِينَ»: بعد از آن ابراهیم علیه السلام به حضور پروردگارش دعا کرد پروردگارا! فرزندی از صالحان به من عطا فرما که در غربت انیس و همدم باشد. که مرا بر انجام طاعتت یاری کند و به جای قومم، در غربت مونس باشد.

پروردگارا! فرزند صالحی عطا فرما تا علم و دعوت را از وی به ارث برد.

ابن کثیر گفته است: منظورش فرزندان مطیع بود که جانشین قوم و عشیرتش بشوند که آنها را ترک گفته بود (ابن کثیر ۱۸۶/۳).

فَبَشِّرْهُ بِبُحْلَامٍ حَلِيمٍ ﴿١٠١﴾

پس او را به پسری بردبار مژده دادیم. (۱۰۱)

خداوند متعال دعای ابراهیم علیه السلام را قبول و استجاب کرد. او را به پسری بردبار مژده داد، فرزندی که بزرگ می شود و در بزرگی حلیم و بردبار می گردد.

طوری که یاد آور شدیم حضرت ابراهیم علیه السلام به فرزند پسری مژده داده شد که در خورد سالی هوشیار و در همه امورش با برکت بود.

ابو سعود گفته است: بدین وسیله خدا سه مژده را به او داده است: مژده داد که پسر است و به سن رشد میرسد و با حلم و حوصله خواهد بود؛ چون صغیر

به «حلم» متصف نمیشود. چه حلمی با حلم او برابری میکند که وقتی پدرش به او پیشنهاد ذبح و قربانی شدن کرد، گفت: «پدر جان! آنچه را به تو امر می شود انجام بده، به خواست خدا مرا از شکیبایان خواهی یافت» (تفسیر ابو سعود ۲۷۳/۴). و جمهور مفسران بر این نظرند پسری که مژده‌ی تولدش داده شد عبارت بود از «اسماعیل»؛ چون خدا بعد از خاتمه‌ی قصه‌ی ذبیح فرموده است: «وَبَشِّرْنَاهُ بِإِسْحَاقَ نَبِيًّا مِنَ الصَّالِحِينَ» و مژده‌ی تولد اسحاق را به او دادیم که پیامبری از صالحان خواهد بود. پس این بیان نشان می دهد که ذبیح، اسماعیل است. (در کتاب «النبوة و الأنبياء» از مؤلف تفصیل و دلیل موضوع را در صفحه‌ی ۷۳ بخوانید و به ابن کثیر ۱۸۶/۳ مراجعه کنید که حاوی بحثی لطیف است).

ابن کثیر میفرماید: «این فرزند، اسماعیل علیه السلام است زیرا او اولین پسری است که ابراهیم علیه السلام به آن مژده داده شد و او (به اتفاق مسلمین و اهل کتاب) از اسحاق بزرگ‌تر است بلکه در نص کتاب شان است که ابراهیم علیه السلام در زمان تولد اسماعیل علیه السلام، هشتادوشش سال و در زمان تولد اسحاق نودونه سال داشت». (تفسیر انوار القرآن: عبد الرؤوف مخلص هروی).

اسماعیل علیه السلام:

بعد از اینکه ابراهیم علیه السلام همراه همسرش سارا و کنیزش هاجر از مصر به فلسطین مهاجرت کرد. چون سارا عقیم بود و از تنهایی و بی فرزندی شوهرش ابراهیم علیه السلام رنج می برد و خود نیز به عمری رسیده بود که انتظار حامله‌گی نداشت زیرا عمرش از هفتاد تجاوز کرده بود. سارا کنیز خود را به ابراهیم علیه السلام بخشید و از او خواست بر او وارد شود شاید خداوند فرزندی به او عنایت کند که در دوران پیری کمک و معین پدر باشد، ابراهیم

علیه السلام تسلیم نظر او شد و چون با هاجر ازدواج کرد، فرزند زیبایی برای او به دنیا آورد که همان اسماعیل علیه السلام است و رسول الله صلی الله علیه وسلم از سلاله پاک او می‌باشد. بعد از پیدا شدن این فرزند درون و روان ابراهیم آسوده گشت زیرا به عمر ۸۶ سالگی رسیده بود.

فَلَمَّا بَلَغَ مَعَهُ السَّعْيَ قَالَ يَا بُنَيَّ إِنِّي أَرَى فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ فَانظُرْ مَاذَا تَرَى
قَالَ يَا أَبَتِ افْعَلْ مَا تُؤْمَرُ سَتَجِدُنِي إِن شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّابِرِينَ ﴿١٠٢﴾

هنگامی که (فرزندش) در کار و کوشش به سنی رسید که می‌توانست با او بایستد، (پدر) گفت: فرزندم! من در خواب دیده‌ام که من تو را ذبح می‌کنم، پس بنگر که چه می‌بینی و نظرت چیست [اسماعیل علیه السلام] گفت پدر جان آنچه فرمانت داده‌اند، انجام بده، که به زودی مرا به خواست خداوند، از شکیبایان خواهی یافت. (۱۰۲)

بعد از اینکه اسماعیل علیه السلام به سن و سالی رسید که توانمندی کار و بار را با پدر خویش دارد، یعنی اینکه اسماعیل جوان شد، و کمک رسان پدر خویش گردید، مفسران گفته‌اند: یعنی به سن سیزده سالگی رسید پدرش برای او گفت: «قَالَ يَا بُنَيَّ إِنِّي أَرَى فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ» از جانب پروردگاره خواب دیدم و مرا به ذبح تو مأمور ساخته است.

ابن عباس (رض) می‌فرماید: رؤیای پیامبران وحی است و این ایه را خواند. و محمد بن کعب گفته است: در حال خواب و بیداری از جانب خدا به پیامبران وحی می‌آمد؛ زیرا چشمان پیامبران به خواب می‌رود اما قلوب آنها به خواب نمی‌رود. (تفسیر قرطبی ۱۵/۱۰۲).

«فَانظُرْ مَاذَا تَرَى» رأی تو در این باره چیست؟

ابن کثیر میفرماید: از این جهت پسرش را با خبر کرد که کار بر او آسان تر باشد و صبر و حوصله و عزم و اراده‌اش را در مورد اطاعت از فرمان الله بیازماید. (مختصر ۱۸۶/۳).

اگر سؤال بعمل آید: که چرا در مورد امری که از جانب الله تعالی قطعی است، با او مشاوره کرد؟ در جواب باید گفت: حضرت ابراهیم علیه السلام با اسماعیل علیه السلام مشاوره نکرد که به نظر او عمل کند، بلکه به این منظور با او مشاوره کرد که او را از خواب خود مطلع بسازد، و به او ثبات قلب بدهد و او را بر صبر و شکیبایی استوار کند و به او قوت قلب بدهد. از این رو به نیکوترین وجه به او جواب داد:

«قَالَ يَا أَبَتِ افْعَلْ مَا تُؤْمَرُ سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّابِرِينَ» اسماعیل گفت: پدر جان! فرمان الله را در مورد ذبح عملی کن، «ان شاء الله مرا از شکیبایان خواهی یافت» بر ذبح، یا بر قضای پروردگار متعال. و این جواب انسانی است که تحمل و صبر و امتثال امر و رضایت به قضای خدا به او عطا شده است.

مفسرین میفرمایند که ابراهیم علیه السلام در شب «ترویه» در خواب دید که گوینده‌ای به وی میگوید: «الله تعالی تو را به ذبح فرزندت فرمان می‌دهد». زمانی که صبح شد، در این فکر فرو رفت که آیا این خواب از جانب الله تعالی است، یا از سوی شیطان؟

باز چون شب فرا رسید، بار دیگر خوابی مانند آن دید، در این هنگام متیقن شد که آن خواب از جانب خدای سبحان و تعالی است. سپس در شب سوم نیز خوابی مانند آن دید پس در این هنگام بر ذبح فرزندش مصمم گشت. بدین جهت، این ایام سه‌گانه را ایام «ترویه»، «عرفه» و «نحر» یعنی: «تفکر»، «شناخت» و «قربانی» نامیدند.

البته فرزندی که ابراهیم علیه السلام به ذبح آن مأمور شد، اسماعیل علیه السلام است زیرا بشارت به پسر حلیم، مربوط به وی می باشد و بیان ذبح وی نیز به دنبال این بشارت آمده است، سپس بعد از بیان اینهاست که در آیه (۱۱۲) بشارت به تولد اسحاق مطرح می شود. همچنین از دلایلی که اثبات می کند، ذبیح اسماعیل علیه السلام است نه اسحاق، این است که در تورات آمده است: «ای ابراهیم! فرزند آغازین یکدانه خود اسحاق را ذبح کن». در حالی که اسحاق فرزند آغازین ابراهیم علیه السلام و فرزند یکدانه وی نیز نبود بلکه فرزند آغازین و یکدانه وی اسماعیل بود پس ملاحظه میشود که کلمه «اسحاق» از افزوده های اهل کتاب و تحریف های آنان است. و چون ابراهیم علیه السلام فرزندش را برای ذبح آماده کرد و از خدای خویش اطاعت نمود، حق تعالی به وی فرزند دیگری نیز ارزانی کرد که همان اسحاق علیه السلام است. (تفسیر انوار القرآن).

ابن کثیر میفرماید: «گروهی از اهل علم برآند که ذبیح اسحاق علیه السلام است... اما من گمان نمی کنم که این برداشت، جز از منابع علمای اهل کتاب، از جای دیگری نشأت گرفته باشد... زیرا یهودیان با اعراب بر سر این فضل که پدرشان اسماعیل علیه السلام ذبیح خدا باشد، حسد ورزیدند لذا در تورات دست برده و کلمه اسحاق را بدان افزودند، همان گونه که در روایات تأریخی و حتی در بعضی از احادیث رسول اکرم صلی الله علیه وسلم نیز دست بردند تا بدانجا که این گونه برداشت میان بعضی از صحابه نیز سرایت کرد.

همچنین از دلایلی که اثبات می کند: ذبیح، اسماعیل است، این فرموده رسول اکرم صلی الله علیه وسلم است: «انا ابن الذبیحین: من فرزند دو ذبیح هستم». که یکی از آن ها جدشان اسماعیل علیه السلام و دیگری پدرشان عبدالله است؛ زیرا عبدالمطلب نذر کرده بود که چنانچه خداوند متعال برایش حفر چاه

زمزم را آسان سازد، یا فرزندان او را به ده تن برساند، یکی از فرزندانش را قربانی نماید. پس چون خداوند کار حفر زمزم را بر وی آسان ساخت، میان فرزندانش قرعه انداخت که یکی از آن ها را ذبح کند و قرعه به نام عبدالله برآمد. سر انجام به جای ذبح عبدالله، صد شتر فدیة داد.

فَلَمَّا أَسْلَمًا وَتَلَّهُ لِلْجَبِينِ ﴿١٠٣﴾

پس چون (پدر و پسر) هردو (به امر الله) گردن نهادند و (ابراهیم) فرزندان را به پیشانی بر زمین خواباند. (۱۰۳)

زمانیکه ابراهیم و اسماعیل علیهما السلام هردو «أَسْلَمًا»: تسلیم قضا و قدر الهی شدند و فرمان الله را پذیرفتند، و ابراهیم فرزند خود اسماعیل را بر جبینش بر زمین خواباند تا ذبح کند؛ «وَ تَلَّهُ لِلْجَبِينِ» یعنی او را روی شکم خواباند. یعنی: ابراهیم، اسماعیل علیهم السلام را بر پیشانی اش به خاک خواباند تا در هنگام ذبح چهره اش را نبیند که مبادا قلبش بر فرزند دلبندهش به رقت آید. یادآور میشویم؛ محلی که ابراهیم علیه السلام خواست تا فرزندان را در آن ذبح کند، قربانگاه منی در محل رمی جمرات بود. به قولی: این محل در شام بود. (تفسیر انوار القرآن).

وَنَادَيْنَاهُ أَنْ يَا إِبْرَاهِيمُ ﴿١٠٤﴾

و او را نداء کردیم که ای ابراهیم! (۱۰۴)

خداوند متعال ابراهیم علیه السلام را در آن حالت هولناک و بزرگ مخاطب قرار داد و ندایش کرد: ای ابراهیم! مأموریت خود را انجام دادی و با خواباندن فرزندان برای ذبح مقصود روایت حاصل شد.

روایت شده است که چندین بار کارد را به تندی بر گلویش کشید اما آن را نبرید.

امام صاوی میفرماید: حکمت این امر عبارت است از این که الله تعالی ابراهیم علیه السلام را به عنوان دوست برگرفت، پس وقتی از خدا تمنای فرزند کرد و خدا فرزند را به او عطا کرد، فرزند مورد علاقه و محبت ابراهیم علیه السلام قرار گرفت، آنگاه الله فرمان ذبح فرزند محبوبش را داد، تا پاکی و صفای دوستیش نمایان شود. لذا ابراهیم علیه السلام فرمان خدا را به جا آورد و محبت خدا را بر محبت فرزند ترجیح داد.

ابن عباس (رض) گفته است: وقتی ابراهیم علیه السلام قصد ذبح پسرش را کرد و او را خواباند، پسر گفت: پدر جان! دست و پایم را ببند تا مضطرب نشوم و دست و پانزمنم، و لباس هایت را جمع کن تا به خون من آغشته نشوند و مادرم آن را نبیند و افسرده خاطر شود. و تیغ را تیز کن و به سرعت آن را بر گلویم بکش تا مرگ بر من آسان شود، و وقتی نزد مادرم بازگشتی سلام من را به او برسان، و اگر خواستی می توانی لباس مرا به او بدهی که شاید مایه‌ی تسلی خاطرش شود. ابراهیم علیه السلام گفت: فرزند دلبندم! در مورد اجرای فرمان خدا چه نیکو یآوری می باشی! (تفسیر صاوی ۳/۳۴۳).

قَدْ صَدَّقْتَ الرُّؤْيَا إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ ﴿١٠٥﴾

خوابت را تحقق دادی [و فرمان پروردگارت را اجرا کردی]، به راستی ما نیکوکاران را این گونه پاداش می دهیم [که نیت پاک و خالص شان را به جای عمل می پذیریم]. (۱۰۵)

ای ابراهیم! به راستی که آنچه را پروردگار متعال به تو در خواب فرمان داده بود انجام دادی.

ای ابراهیم! رؤیای خود را راست ساختی و آن را به حقیقت و راستی پیوستی. خداوند متعال ابراهیم علیه السلام را به صرف عزمش بر ذبح فرزندش هر چند که او را ذبح نکرد راست کننده رؤیایش معرفی کرد زیرا او تمام مقدمات

کار ذبح را فراهم کرد و عملاً هم آنچه را که در امکان وی بود، در این راستا انجام داد. (تفسیر انوار القرآن).

إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْبَلَاءُ الْمُبِينُ ﴿١٠٦﴾

به یقین این همان آزمایش روشن بود. (۱۰۶)

در حقیقت چنین امری فرمان الهی بر ابراهیم علیه السلام به ذبح فرزندش امتحان و آزمایشی سخت و آشکار بود، چنان که جز صاحبان عزم به انجام چنین کاری استقامت نمی کنند.

وَفَدَيْنَاهُ بِذَبْحٍ عَظِيمٍ ﴿١٠٧﴾

و ما اسماعیل را در برابر قربانی بزرگی [از ذبح شدن] رها نیدیم (۱۰۷)
خداوند متعال به عوض اسماعیل علیه السلام گوسفند قوچ بزرگی را فدیة داد تا ابراهیم علیه السلام آن را به جای فرزندش ذبح کند و در نتیجه این امر از جمله سنت های مؤکد در عید قربان شد.

ابن عباس (رض) میفرماید: قوچی بزرگ که چهل سال در بهشت چریده بود.
(تفسیر ابن کثیر ۱۸۷/۳).

قابل یاد آوری است: که نزد جمهور علماء قربانی برای واجد شرایط آن سنت است اما ابو حنیفه (رح) میگوید: «قربانی بر اشخاص مقیم متمکن از اهالی شهرها واجب است و بر مسافر واجب نیست». همچنین احناف با این آیه بر اثبات این حکم استدلال کرده اند که: اگر کسی نذر کرد که فرزندش را ذبح کند، بر وی ذبح گوسفندی لازم می شود.

وَتَرَكْنَا عَلَيْهِ فِي الْآخِرِينَ ﴿١٠٨﴾

و در میان آیندگان برای او [نام نیک] به جا گذاشتیم. (۱۰۸)

یعنی: برای ابراهیم علیه السلام در میان اُمتهایی که پس از وی می آیند، نام و آوازه نیک باقی گذاشتیم.

سَلَامٌ عَلٰى اِبْرَاهِيْمَ ﴿١٠٩﴾

درود و سلام بر ابراهیم باد! (۱۰۹)

تحفه مبارک، سلامتی از همه آفات و امان از هر ترسناکی نثار ابراهیم علیه السلام باد که خلیل خداوند رحمان بود.

كَذٰلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِيْنَ ﴿١١٠﴾

ما نیکوان را این چنین پاداش نیکو می دهیم. (۱۱۰)

همانطوریکه خداوند متعال ابراهیم علیه السلام را به خاطر حسن پذیرش فرمانش پاداش عطا کرد، به همه بندگانی که دستورش را به وجه نیکو پذیرند پاداش نیکو عطا می نماید.

اِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِيْنَ ﴿١١١﴾

بی تردید او (ابراهیم) از بندگان مؤمن ما بود (۱۱۱)

واقعاً هم ابراهیم علیه السلام از بندگان راستکار و اخلاصمند خداوند متعال؛ از بندگانی که به گونه شایسته از او تعالی اطاعت کردند.

سلسله نسب حضرت ابراهیم علیه السلام:

ابراهیم پسر تارح، پسر ناحور، پسر ساروغ... نسبتش به سام پسر نوح می رسد. فاصله بین او و نوح بیشتر از هزار سال است، این نسب را مؤرخان به نقل از تورات ذکر کرده اند، اما در قرآن کریم آمده که اسم پدرش آزر بوده که این یکی، قول صحیح و معتمد می باشد، زیرا به عقیده مسلمانان تحریف به تورات و انجیل راه یافته و نمی توان بر تمامی منقولات آن ها اعتماد کرد.

لیکن جای تعجب است که بعضی از مفسرین به اعتماد بر منقولات این مؤرخین نام پدر ابراهیم را تارح ذکر کرده و گفته اند: آزر کاکای او بوده است آنچه ایشان را وادار به این سخن کرده اینک: حضرت ابراهیم ابو الانبیاء بوده و پسندیده نیست فردی همچو او از پدری مشرک بدنی آمده باشد، اما

این مسئله هیچ خللی در قدر و منزلت او ایجاد نمی کند، چون هدایت بدست خداست هر که را بخواهد هدایت و هر کس را بخواهد گمراه می کند. همسر فرعون مؤمن بود اما پسر نوح کافر از دنیا رفت و این امر منجر به تنقیص قدر انبیاء نشد.

رسول الله صلی الله علیه وسلم تصریح فرموده که: پدر ابراهیم علیه السلام آزر بوده است.

در حدیث بخاری منقول از رسول الله صلی الله علیه وسلم آمده است: «حضرت ابراهیم علیه السلام در روز قیامت پدر خود (آزر) را ملاقات میکند در حالیکه غبار و سیاهی صورت او را پوشانیده، ابراهیم به او میگوید: نگفتم: مرا نافرمانی نکن؟ می گوید که: امروز تو را نافرمانی نمی کنم. ابراهیم گوید: خدایا تو وعده داده بودی در روز قیامت مرا شرمنده نکنی و چه شرمندگی از این شرم آورتر است که پدرم دور از رحمت تو باشد؟ خداوند گوید: من بهشت را بر کافرین حرام کرده ام. سپس به ابراهیم گوید: به زیر پاهایت بنگر. نگاه می کند جنازه خون آلودی مشاهده میکند که در آتش انداخته میشود» (رجوع کنید به صحیح البخاری).

این حدیث صریح است در اینکه اسم پدر ابراهیم آزر بوده است و این مطلبی صحیح است که باید آن را بپذیریم.

مفسران کثیر (رح) میفرماید: «وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ لِأَبِيهِ عَازَرَ اتَّخِذْ أَسْمَاءَ إِلَهَةً» [الأنعام: ۷۴]. (و بدانگاه که ابراهیم به پدر خود آزر گفت: آیا بت های را به خدایی می گیری.) این آیه به صراحت نام پدر ابراهیم را آزر دانسته، جمهور نسب شناسان از جمله ابن عباس (رض) بر این هستند که نام پدرش تارح و به گفته تورات تارخ بوده، و گفته اند: لقب بتی که آذر پرستش می کرد تارح بوده است. ابن جریر طبری گوید: قول اصح اینکه اسم پدرش آزر بوده و

احتمال دارد دو اسم بنام آزر و تارح یا یک نام و یک لقب داشته است و الله اعلم. (البدایة والنهاية جلد ۱ صفحه ۱۴۲).

کنیه ابراهیم علیه السلام:

ابن عساکر به نقل از عکرمه گوید: ابراهیم مکنی به (ابوالضیفان) یعنی پدر مهمانان بود. گویم: این کنیه را از آنجا به او داده‌اند که مهمانان بسیار به خانه او می‌آمدند و هر کس به خانه او می‌آمد مورد احترام و تکریم فراوان واقع می‌شد، بسیار سخی بود برای مهمانان گوسفند و گاو و شتر سر می‌برید. ابن جریر به نقل از سدی گوید: «ابراهیم طعام فراوانی به مردم و مهمانان می‌داد...» قرآن داستان مهمانان ملائک را که برای هلاک قوم لوط آمده بودند بازگو میکند. در راه خود به سوی قوم لوط بر ابراهیم گذر کردند تا مزدهی عطای یک پسر از سوی خداوند به او بدهند چون ایشان را بدید گمان کرد انسان هستند گوساله‌ای برای آنان سر برید چون غذا، پیش آن‌ها آورد از آن نخوردند. از آنها در ترس و شک افتاد و با حذر و خوف به آن‌ها مینگریست. بدو خبر دادند که نترسد ملائکه هستند. (آیات ۲۴ - ۲۸ سورة الذاریات).

تولد حضرت ابراهیم علیه السلام:

بعضی از مؤرخین می‌گویند: ابراهیم علیه السلام در غوطه‌ی دمشق (ساحه‌ای سرسبز و حاصل خیز جنوبی دمشق) منطقه غوطه‌ی دمشق در دهی بنام برزه، واقع در کوه قاسیون به دنیا آمده اما قول مشهور نزد اهل سیر و تاریخ این است که در بابل (سرزمین کلدانیان) در عراق چشم به جهان گشود. ابن کثیر بعد از نقل قول اول می‌گوید: صحیح این است که در بابل چشم به جهان گشوده و انتساب او به منطقه غوطه شام از این جهت برده که وقتی به منظور کمک به برادر زاده‌اش (لوط علیه السلام) به آنجا آمد در آنجا به اقامه‌ی نماز برخاسته است.

ابراهیم علیه السلام در زمانی به دنیا آمد که ۷۵ سال از عمر پدرش گذشته بود. او فرزند بزرگ آزر بود و بعد از او ناحور و هاران به دنیا آمدند، هاران پدر لوط علیه السلام است با این حساب، لوط علیه السلام برادر زاده‌ی ابراهیم علیه السلام است. اما مؤرخان اهل کتاب عقیده دارند ابراهیم علیه السلام فرزند وسط آزر است و هاران در زمان حیات پدرش در سرزمین مادریش که همان سرزمین کلدانین (سر زمین بابل) است، از دنیا رفته است. اما قول اصح، قول اول است.

ابراهیم علیه السلام در جوانی با زنی به نام «سارا» ازدواج کرد. سارا عقیم بود ابراهیم علیه السلام با همسر و پدرش از سرزمین عراق به سر زمین فلسطین هجرت کرد و در منطقه حران (شهری در شام) اقامت گزید. مردم آنجا ستاره پرست بودند و به وقت عبادت رو به قطب شمال می ایستادند و به پرستش هفت ستاره همت می گماشتند و بر هر دری از درهای هفتگانه‌ی دمشق هیئتی از یکی از این ستاره ها را نصب کرده بودند و برای ستارگان جشن و قربانی بر پا می کردند.

در آن زمان جز ابراهیم و همسر و برادر زاده‌اش لوط تمامی مردم جهان بت پرست بودند. ابراهیم خلیل با این شرارت به مبارزه برخاست و این گمراهی را باطل اعلام کرد خداوند از بچه گی حجت بالغه و قاطع به او ارزانی داشته بود، دارای اراده قوی و دید بصیر و روشن بود با قومش به مناظره بر می خاست و با آنها مجادله و مناظره میکرد و با برهان قاطع به رد نظریات ایشان می پرداخت کسی را یارای مقاومت با او (در مقام احتجاج) نبود.

موضوع دروغ‌های سه گانه:

اما موضوعی که در سنت رسول الله آمده و ظاهر آن اشاره به معصوم نبودن حضرت ابراهیم، علی نبینا دارد. رسول الله صلی الله علیه وسلم میفرماید: «حضرت ابراهیم جز در سه مورد مرتکب دروغگویی نشده. دو مورد آن

درباره‌ی ذات خدا بود (یعنی در قرآن ذکر شده است). اول آنگاه که فرمود: «من مریض هستم» و دوم وقتی فرمود: «بلکه بت بزرگتر آن‌ها این کار را با آن‌ها کرده» و سوم وقتی همراه با همسرش حضرت سارا خاتون بر طاغوتی گذر کرد. بدو گفتند: مردی به اینجا آمده و زن بسیار زیبایی همراه دارد. پادشاه ستمگر شخصی را بدنبال ابراهیم علیه السلام فرستاد و پرسید این زن با توجه نسبتی دارد؟ فرمود: خواهرم است.

پس به سوی خانواده‌اش برگشت و گفت: اگر این ظالم بداند تو همسر من هستی بر من غلبه کرده و تو را از من خواهد گرفت اگر از تو پرسید: بگو: خواهر من هستی.

در واقع تو خواهر دینی منی چون بر این کره خاکی جز من و شما موحد دیگری وجود ندارد. طاغوت بدنبال سارا فرستاد او را به نزدش آوردند حضرت ابراهیم به اقامه نماز مشغول گردید. چون سارا به نزد طاغوت درآمد خواست به او نزدیک شود، زمین او را تا زانو بگرفت. گفت: از خدا طلب کن رهایم کند خطری از جانب من تو را تهدید نخواهد کرد... حضرت سارا برایش دعا کرد و آزاد گردید... دوباره قصد تعرض نمود... زمین شدیدتر از دفعه قبل او را بگرفت... گفت: برایم دعا کن آزاد شوم... زبانی از طرف من به تو نخواهد رسید. برایش دعا کرد، آزاد گردید، سپس بر دربان خود بانگ برآورد و گفت: این چیست که به نزد من آورده‌اید او انسان نیست بلکه شیطان است. بعد هاجره را به عنوان خادم بدو بخشید و رهایش کرد. به نزد حضرت ابراهیم برگشت او هنوز در نماز ایستاده بود. با دست اشاره کرد کیست؟ گفت: منم سارا خداوند کید آن کافر را به سینه‌ی خود او کوبید و هاجر را به عنوان خادم به من بخشید... ابو هریره گوید: این است مادر شما ای فرزندان آب آسمان (ای ملت عرب)» (روایت از بخاری و مسلم).

در این حدیث مطلبی که دال بر عدم عصمت باشد وجود ندارد. چون رسول الله صلی الله علیه وسلم حقیقت معنای دروغ را از این سه کذب اراده نکرده بلکه مقصود این است که ابراهیم در این سه مورد خبرهایی داده، که ظاهر آن‌ها دروغ می‌نمود اما در حقیقت و نفس الامر چیزی دیگری منظور داشت وقتی فرمود: «إِنِّي سَقِيمٌ ﴿٨٩﴾» [الصافات: ٨٩] و «قَالَ بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَذَا» [الأنبياء: ٦٣] در واقع قصد نوعی استهزاء و تمسخر به آن‌ها و خدایان ایشان داشت زیرا از جمله‌ی «من مریض هستم» معنای مجازی را قصد کرد که من از پرستش خدایان دروغین شما که نمی‌بینند و نمی‌شنوند مریض هستم... زیرا چنانچه انسان از نظر جسمی مریض می‌شود از نظر روحی نیز مریض می‌شود. مخصوصاً وقتی ببیند که قومش در جهالت و گمراهی سرگردان گشته‌اند آن‌ها را به هدایت فراخواند اما به فراخوانی او گوش ندادند و بر گمراهی خویش بیشتر پافشاری کردند.

جمله «بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ» نیز در واقع دروغ نبود بلکه برهان قاطع و حجت دافعه‌ای بود که بر قومش اقامه نمود. وقتی از او پرسیدند: چه کسی این بت‌ها را شکستانده؟ از باب تمسخر و استهزاء به ایشان و بت‌هایشان به سوی بت بزرگ اشاره کرد. و چون دید ایشان از جواب او در تعجب فرو رفته‌اند.

جواب ساکت کننده‌ای به آنها داده گفت: «فَسَلُّوهُمْ إِنْ كَانُوا يَنْطِقُونَ ﴿٦٣﴾» از آنها (بت‌ها) سؤال کنید اگر سخن می‌گویند؟

اما خطاب او به همسرش سارا، (تو خواهر منی) منظورش خواهر ایمانی و اعتقادی بود چنانچه خداوند می‌فرماید: «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ» [الحجرات: ١٠]. «منحصراً مؤمنان با هم برادرند» و مقصودش برادری نسبی نبود چون همسرش بود نه خواهر... و تمامی این‌ها را از باب تعریض بگفت نه دروغ شایسته توبیخ،

و رسول خدا فرموده: «دهان گشودن به دروغ در مقام تعریض هیچ اشکالی ندارد». یعنی «در تعریض چیزی وجود دارد که مانع افتادن مسلمان در دام دروغ حرام می شود.

با توجه به این تفسیر میتوان گفت: سخن ابراهیم در هیچیک از موارد سه گانه فوق الذکر دروغ عمدی تلقی نمیشود تا در عصمت او اخلال وارد کند بلکه نوعی تعریض مباح بوده است. «وَاللَّهُ يَقُولُ الْحَقَّ وَهُوَ يَهْدِي السَّبِيلَ ﴿٤﴾» (الأحزاب: ٤). (رساله: پیغمبری و پیغمبران در قرآن کریم شیخ علی صابونی).

وَبَشِّرْنَاهُ بِإِسْحَاقَ نَبِيًّا مِنَ الصَّالِحِينَ ﴿١١٢﴾

و ما او را به اسحاق که پیامبر و از شایستگان بود مژده دادیم (١١٢) پروردگار با عظمت به ابراهیم علیه السلام را به فرزند دیگری اسحق بشارت داد، فرزندی که هم پیامبر و هم از شایستگان است، به عنوان پاداشی بر طاعت وی برای خداوند متعال که برای ابراهیم علیه السلام که؛ در برابر پایداری، انجام اوامر پروردگار و تسلیم به حکم مولایش که همانا ذبیح اسماعیل بود، به وی عطا شده.

ابن عباس میفرماید: در موقع ولادتش مژدهی پیامبری او را داد و نیز وقتی پیامبر شد، مژده را دریافت کرد. (تفسیر ابن کثیر ١٨٩/٣).

نسب حضرت اسحاق علیه السلام:

او اسحاق پسر ابراهیم علیه السلام و مادرش سارا است. او دومین فرزند ابراهیم است. ملایکه‌ی اطهار تولد او را مژده دادند. انبیای بنی اسرائیل از نسل او بوجود آمده‌اند و نبوت در ذریه‌ی ابراهیم (اسحاق و اسماعیل) متمرکز گشته است. «وَجَعَلْنَا فِي ذُرِّيَّتِهِ النُّبُوَّةَ» [العنكبوت: ٢٧]. (پیغمبری را در نسل و ذریه‌ی ابراهیم قرار دادیم).

رسالت حضرت اسحاق علیه السلام:

قول راجح اینکه اسحاق به سوی کنعانی ها (در سرزمینی که آنها سکونت داشتند) (شام و فلسطین) و در محیطی که ابوالانبیاء ابراهیم علیه السلام میزیست، مبعوث گردید. رسالت او به سوی قومی بود که در میان آنها زندگی می کرد.

وَبَارَكْنَا عَلَيْهِ وَعَلَىٰ إِسْحَاقَ وَمِن ذُرِّيَّتِهِمَا مُحْسِنٌ وَظَالِمٌ لِّنَفْسِهِ ﴿١١٣﴾
و به او و به اسحاق برکت بخشیدیم، و از نسل آن دو (بعضی) نیکو کار و (بعضی) آشکارا بر خود ظالم بودند. (۱۱۳)

«و بَارَكْنَا عَلَيْهِ وَعَلَىٰ إِسْحَاقَ» الله تعالی برکت و شاستگی را بر ابراهیم و اسحق علیهما السلام فرود آورد

«وَمِن ذُرِّيَّتِهِمَا مُحْسِنٌ وَظَالِمٌ لِّنَفْسِهِ مُبِينٌ» در بین نسل آنها افراد نیکوکار و افراد تبهکار قرار دارد. گروهی نیکوکار که از پروردگارشان می ترسند و گروهی دیگر که با شرک و گناهان بر خویشان ستم روا می دارند.

برخی در تفسیر این آیه می نویسند که هدف اینست که: فرزندان آن دو تن را بسیار گردانیدیم، به طوری که بیشتر انبیا علیهم السلام از نسل اسحاق هستند، همچون ایوب و شعیب علیهما السلام «و از زاد و ولد آن دو، برخی نیکوکار و برخی آشکارا به خود ستمکار بودند»

خداوند متعال با این جمله، به بیان این حقیقت می پردازد که بودن نسل انسانها از این عنصر و نژاد شریف و از این دودمان مبارک، هیچ سود و نفعی به حالشان ندارد بلکه آنچه برایشان سودمند است، اعمال خودشان می باشد، نه نسب و نژاد پدرانشان چنان که یهود و نصاری نیز - با وجود آنکه از تبار اسحاق هستند - لیکن به این ورطه آشکار از گمراهی و فساد در افتاده اند.

(تفسیر انوار القرآن (جلد سوم) عبدالرؤوف مخلص هروی)

امام طبری میفرماید: «محسن» یعنی مؤمن، و «ظالم لنفسه» یعنی کافر (تفسیر طبری ۵۷/۲۳).

و ابو حیان گفته است: آیه متضمن وعید برای یهود و ذریت ابراهیم و اسحاق است که به محمد ایمان نیاوردند و نیز نشان میدهد که از انسان نیکو، ناپاک متولد میشود. و این امر برای نیکوکار عیب و نقص به شمار نمیآید. (البحر ۳۷۲/۷).

خواننده گان محترم!

بعد از اینکه داستان ابراهیم خلیل الله و قصه ذیعبرت و تاریخی ذبح به بیان گرفته شد، اینک به تعقیب آن در آیات (۱۱۴ الی ۱۴۸) داستان و قصه های بعضی از پیامبران از جمله داستان حضرت موسی و هارون، الیاس و یونس و لوط مطرح مییابد که در این قصه ها پند و عبرت بزرگی نهفته است.

وَنَجَّيْنَاهُمَا وَقَوْمَهُمَا مِنَ الْكُرْبِ الْعَظِيمِ ﴿١١٥﴾

و هر دو را با قومشان از بلای بزرگ (فرعونیان) نجات دادیم. (۱۱۵)

خداوند متعال حضرت موسی و هارون علیهما السلام و قوم همراه شان را از شرّ بنی اسرائیل، یعنی از غرق شدن، از برده گی، شکنجه و آزار و از اینکه فرزندان شان را به قتل میرسانند، و زنان شان را زنده نگه می داشتند، نجات داد.

وَنَصَرْنَاهُمْ فَكَانُوا هُمُ الْغَالِبِينَ ﴿١١٦﴾

و آنان را یاری دادیم تا ایشان غالب آمدند (۱۱۶)

در آیه مبارکه آمده است که: پروردگار با عظمت موسی علیه السلام و هارون علیه السلام و قوم شان رایاری کرد، یعنی آنان را بر دشمنانشان- یعنی قبطی ها- غالب و چیره کردیم، و بعد از این که مدت ها زیر دست و محکوم آنها بودند، آنان را بر قبطی ها و فرعونیان غالب و چیره کردیم. و دین شان تعالی حاصل کرد.

وَآتَيْنَاهُمَا الْكِتَابَ الْمُسْتَبِينَ ﴿١١٧﴾

و هر دو را کتاب بسیار روشنگر عطا کردیم (۱۱۷)

«المُسْتَبِينَ» یعنی: روشن و آشکار و رسا و بلیغ در بیان خویش. الله تعالی برای موسی و هارون علیهما السلام تورات را عطاء کرد که در بیان، عقاید و احکام بلیغ و رسا و حدود و احکامش کامل در آن بیان شده بود. یعنی تورات را به آنها دادیم.

وَهَدَيْنَاهُمَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ ﴿١١٨﴾

و هر دو را به راه راست (خدا پرستی) هدایت کردیم. (۱۱۸)

الله تعالی موسی و هارون علیهما السلام را به سوی راه راست، راهی که هیچ کجی و انحرافی نداشت هدایت و رهنمایی کرد.

طبری گفته است: آن راه عبارت است از اسلام که بر مبنای آن پیامبران مبعوث شده اند. (تفسیر طبری ۵۸/۲۳).

وَتَرَكْنَا عَلَيْهِمَا فِي الْأَخْرَبِ ﴿١١٩﴾

برای آن دو در ملت های آینده نام نیک باقی گذاشتیم. (۱۱۹)

خداوند بزرگ برای موسی و هارون علیهما السلام در قرن های آینده برای همیشه نام نیک و تمجید و تعریف آنان را جاودانه و پایدار کرد.

سَلَامٌ عَلَىٰ مُوسَىٰ وَهَارُونَ ﴿١٢٠﴾

سلام بر موسی و هارون. (۱۲۰)

سلام از سوی ما و از سوی فرشتگان و انس و جن تا همیشه ایام، نثار بر موسی و هارون علیهما السلام باد. یعنی در میان امتهای واپسین «نام نیک» و ثنا و صفت ستوده «به جای گذاشتیم» که تا جهان باقی است، از ایشان به نیکی یاد میشود.

إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ ﴿١٢١﴾

ما نیکوکاران را این گونه ثواب می دهیم. (۱۲۱)

همانطوریکه خداوند متعال برای موسی و هارون علیهما السلام پاداش اعمال نیکوی‌شان را عطا کرد، به همانگونه همه بندگانی را که در طاعت‌شان اخلاص داشته باشند پاداش می‌دهد.

إِنَّهُمَا مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ ﴿١٢٢﴾

زیرا هر دو از بندگان خاص با ایمان ما بودند. (۱۲۲)

به راستی که موسی و هارون علیهما السلام از بندگان صاحب یقین پروردگار و راسخ در ایمان‌شان بودند.

وَإِنَّ إِلْيَاسَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ ﴿١٢٣﴾

و بی تردید الیاس از پیامبران بود. (۱۲۳)

«إِلْيَاسَ»:

حضرت الیاس علیه السلام یکی از پیامبران بنی اسرائیل، پسر یاسین، نواسه هارون علیهم السلام که در سرزمین بعلبک و غیره تبلیغ می‌کرد. و الله تعالی به وسیله رسالت و نبوت برایش شرف و کرامت بخشید.

مفسر شیخ ابو سعود (محمد بن محمد بن مصطفی عمادی متوفای ۹۸۲) در تفسیر خویش به نام ارشاد العقل السليم الى مزایا الكتاب الکریم می‌فرماید: الیاس بن یاسین از جمله نواسه دختری هارون، برادر حضرت موسی بود. (تفسیر ابو سعود ۲۷۶/۴).

ابن کثیر درباره وی دو رأی را نقل می‌کند: «اول اینکه او همان ادريس عليه السلام است. دوم اینکه او الیاس فرزند نسی فرزند فنحاص است که خداوند متعال او را بعد از حزقیل نبی در میان بنی اسرائیل به نبوت برانگیخت آن‌گاه که آنان بتی به نام «بعل» را به پرستش گرفته بودند و الیاس آنان را به سوی توحید حق تعالی دعوت و از پرستش ماسوای آن نهی کرد.

در تفسیر نور آمده است: «إِلْ يَاسِينَ»: تلفظ دیگر الیاس است. همچون سیناء و سینین که هر دو نام سرزمین معینی است. یا ابراهیم و ابراهام، میکال و میکائیل و... دیگر اینکه در آیه ۱۳۲ میفرماید: إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ. ضمیر مفرد به کار رفته است که مرجع آن الِ یاسین است. از سوی دیگر، در همین سوره، در آیات: سَلَامٌ عَلٰی نُوحٍ ﴿٧٩﴾ سَلَامٌ عَلٰی اِبْرَاهِيمَ ﴿١٠٩﴾ سَلَامٌ عَلٰی مُوسٰی وَ هَارُونَ ﴿١٢٠﴾ سلام صدر سخن آیه‌ها به همان پیغمبری برمی‌گردد که مذکور است. بنابر این در اینجا هم سلام بر الیاس است و بس نه پیروان الیاس، یعنی الیاسیها. به عبارت دیگر ال یاسین، جمع الیاسی نبوده تا بعد از تخفیف «الیاسین» شده باشد، همان گونه که برخی معتقدند.

آیا حضرت الیاس علیه السلام زنده هست؟

مورّخین و مفسّرین این مسئله را که حضرت الیاس علیه السلام زنده است یا وفات نموده اند، اختلاف رای دارند. در تفسیر مظهری (جلد ۸ صفحه ۱۴۱) به حواله علامه بغوی روایتی طولانی بیان شده است و در آن آمده است که حضرت الیاس علیه السلام را بر اسب طلایی رنگی سوار کرده بر آسمان برده اند، و اوهم مانند حضرت عیسی علیه السلام در آسمانها زنده است. (تفسیر مظهری).

همچنان علامه سیوطی از ابن عساکر و غیره چندین روایت نقل کرده است که از آنها هم معلوم می‌شود که حضرت الیاس علیه السلام زنده است، از کعب احبار منقول است که چهار پیغمبر تا هنوز زنده هستند. دونفر در زمین به نامهای حضرت خضر و حضرت الیاس و دونفر در آسمانها به نامهای حضرت عیسی و حضرت آدریس علیهم السلام (در منشور صفحه ۲۸۲ - ۲۸۵ جلد ۵).

تاجایی که بعضی چنین مدعی هستند که حضرت خضر و حضرت الیاس در هر سال در ماه رمضان در مقام بیت المقدس جمع می شوند و روزه می گیرند. (تفسیر قرطبی جلد ۱۵ صفحه ۱۱۶).

و در باره ی آنها می نویسد: «وهومن الاسرائیلات التي لاتصدق ولا تكذب بل الظاهران صحتها بعيدة» (البدایه والنهایه جلد ۱ صفحه ۳۳۸) و نیز فرموده است که چندین روایات از آنها نقل کرده که با حضرت الیاس ملاقات به عمل آمده است اما همه آنها قابل اطمینان نیستند، یا از این جهت که سند آنها ضعیف است و یا از این جهت که افرادی که این روایت به آنان منسوب شده است مجهول می باشد. (البدایه والنهایه جلد ۱ صفحه ۲۳۹).

در ظاهر چنین معلوم میشود که نظریه رفع الیاس به آسمان ها ما خود از اسرائیلات است، چنانکه در بائبل آمده است، که او جلو می رفت و صحبت میکرد تا ببیند، گاری ها و اسب های طلایی آنها را از هم جدا کردند و «ایلیاه» در اثر گرد و بادی به آسمان ها رفت. (سلاطین ۲- ۱۱).

بنابر این، این عقیده در یهود انتشار یافته بود که حضرت الیاس بار دوم به زمین می آیند، چنانکه وقتی که حضرت یحیی علیه السلام مبعوث شد آنها در این اشتباه قرار گرفتند که او حضرت الیاس است، در انجیل یوحنا آمده است که آنها از او پرسیدند که تو کیستی؟ آیا تو «ایلیاه» نیستی؟ (واضح باد که در بائبل نام حضرت الیاس، ایلیاه آمده است) او گفت نه خیر. (یوحنا ۲۱۰۰۱).

چنین معلوم می شود که این قبیل روایات از کعب احبار و وهب بن منبه که از علمای ماهر علوم اهل کتب بودند، در میان مسلمانان انتشار یافته است و گرنه در قرآن و حدیث هیچ دلیلی در این مورد وجود ندارد، که از آن زنده ماندن

یا رفتن الیاس به آسمانها ثابت شود، فقط روایتی در مستدرک حاکم آمده است که آن حضرت علیه السلام در راه تبوک با حضرت الیاس ملاقات کرده است، اما این روایت به تصریح محدثین موضوع است، و علامه ذهبی فرموده است که «بل هو موضوع قبح الله من وضعه وما کنت احب ولا اجوز آن الجهل یبلغ با لحاکم الی ان یصح هذا» (در منشور جلد ۵ صفحه ۲۸۶) بلکه این حدیث موضوع است، نفرین خداوند بر کسی باد که این حدیث را جعل کرده است، من فکر نمی کردم که شخصی مانند حاکم نسبت به این مورد تا این حد نا آگاه باشد، که این حدیث را صحیح قرار بدهد.

خواننده گان محترم!

در یکی از روزها؛ از امام بخاری در مورد اینکه آیا خضر و الیاس زنده هستند؟ سوالی بعمل آمده: امام بخاری در جواب فرمودند که چطور میشود آنها زنده باشند در صورتیکه پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرموده است: «هیچ کس از آنهايي که الآن بر روی زمین زنده هستند بعد از صد سال آینده زنده خواهد بود».

خداوند متعال در قرآن میفرماید: «وَمَا جَعَلْنَا لِبَشَرٍ مِّن قَبْلِكَ الْخُلْدَ أَفَإِن مَّتَّ فَهُمْ الْخَالِدُونَ» (سوره الانبیاء: ۳۴)،

یعنی (و ما برای هیچکس قبل از تو زندگی جاویدان را قرار ندادیم، مگر اگر تو بمیری ایشان جاویدان خواهند ماند؟).

پیامبر صلی الله علیه و سلم در حدیثی فرموده است که «والذی نفسی بیده لو کان موسی حیا ما وسعه إلا أن یتبعنی " یعنی» (قسم به کسی که جان من در دست اوست اگر موسی زنده بود او چاره ای جز پیروی از من را نداشت) پس اگر خضر زنده بود و نبی بود بهتر از موسی نمی بود و اگر زنده بود و

ولی بود بهتر از ابوبکر نمی بود پس بهر صورت چاره ای جز پیروی از پیامبر صلی الله علیه و سلم را نداشت.

اگر از آنهایی که اعتقاد به زنده بودن خضر هستند پرسید که زنده بودن و پنهان بودن او در دشت ها و کوه ها چه منفعتی برای مسلمین دارد جواب شان چه خواهد بود؟ پس حکمت زنده بودن او چیست؟

پس با ادله شرعی و نقلی و عقلی فوق الذکر معلوم میشود که خضر علیه و الیاس علیه السلام فوت کرده است. لذا بر مسلمانان است تا در بابت سکوت اختیار نمایند و در باره اسرائیلات به تعلیم آن حضرت صلی الله علیه و سلم عمل نمایند. یعنی اینکه نه آنها را تکذیب نمایند و نه آنها را تصدیق. والله سبحانه و تعالی اعلم.

إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ أَلَا تَتَّقُونَ ﴿١٢٤﴾

وقتی که به قومش گفت: آیا (از الله) نمی ترسید؟ (۱۲۴)

زمانیکه الیاس علیه السلام به قوم خود (بنی اسرائیل) گفت: آیا از پرستش غیر خدا نمیترسید؟ تا فقط او را مورد پرستش قرار دهید، و با اخلاص عبادت، ترک شرک و معاصی و یگانه شناختن الله تعالی تقوای الهی را در پیش گیرید.

أَتَدْعُونَ بَعْلًا وَتَذَرُونَ أَحْسَنَ الْخَالِقِينَ ﴿١٢٥﴾

آیا بت «بعل» را می پرستید و بهترین آفرینندگان را رها می کنید؟! (۱۲۵)

در این آیه مبارکه به قوم میفرماید: شما چگونه آیا این بت بنام «بعل» را پرستش می کنید، و عبادت و پرستش پروردگار خود یعنی نیکوترین خالقان را رها می نمایید؟!

در حالیکه او احسن الخالقین است، موجودات را از عدم آفریده و بعد از مردن زنده می گرداند، در آفرینش استحکام بخشیده و صنع نیکو دارد؟

«بعل» نام آن بتی است که مردم شام در عصر الیاس آن را می پرستیدند و سپس پرستش آن میان بنی اسرائیل نیز معمول شد.

قرطبی میفرماید: «بعل» به معنای پروردگار است. و شهر آنها به نام «بعلبک» در لبنان منسوب به این بت می باشد. (تفسیر قرطبی ۱۱۶/۱۵).

اللَّهُ رَبُّكُمْ وَرَبُّ آبَائِكُمُ الْأُولِينَ ﴿١٢٦﴾

الله را، که پروردگار شما و پروردگار پدران پیشین شماست. (۱۲۶) عبادت و پرستش بهترین خالق را که آفریدگار و روزی دهنده شماست آنرا رها می کنید.

فَكَذَّبُوهُ فَإِنَّهُمْ لَمُحْضَرُونَ ﴿١٢٧﴾

پس او را تکذیب کردند. پس بدون شك آنان (در دوزخ) احضار خواهند شد. (۱۲۷).

إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ ﴿١٢٨﴾

مگر آن بندگان خداوند که اخلاص یافته اند. (۱۲۸) به جز آنعده از بندگانی از قوم الیاس که ایمان به الله داشته باشند، آنعده از بندگان که عبودیت و پرستش را تنها برای او خالص ساخته باشند. و در طاعتش صداقت داشتند به یقین که خداوند متعال با فضل و کرمش چنین اشخاصی را قطعاً از عذاب نجات می دهد.

وَتَرَكْنَا عَلَيْهِ فِي الْآخِرِينَ ﴿١٢٩﴾

و برای او در ملت های آینده نام نیک باقی گذاشتیم. (۱۲۹) و تا روز قیامت نام نیک و تمجید از الیاس علیه السلام را بر قرار داشتیم. (تفسیر جلالین ۳/۳۴۶).

سَلَامٌ عَلَىٰ آلِ يَاسِينَ ﴿١٣٠﴾

سلام بر آل یاسین. (۱۳۰).

هدف از «الیاسین» الیاس است و «یا» و «نون» به آن اضافه شده است، چرا که اسمی اعجمی است. و نظیر آن است: طور «سینا» و طور «سینین». همچنان مفسران میفرمایند هدف از «إِلْيَاسِينَ الْيَاسِ» مؤمنان همراهش میباشند. و به عنوان تغلیب با او جمع شده‌اند.

طبری میفرماید: ال یاسین نام الیاس می باشد؛ چون گفته می شود: الیاس و آل یاسین، مانند میکال و میکائیل، و الیاس دو نام دارد، پس به «الیاس» و «إل یاسین» موسوم است. (تفسیر طبری ۶۱/۲۳).

«سلام علی آل یاسین» یعنی: سلام بر او و بر اهل دینش که به پیام حقش ایمان آوردند.

إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ ﴿١٣١﴾

ما نیکوکاران را این گونه ثواب می دهیم. (۱۳۱)

إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ ﴿١٣٢﴾

بی تردید او از بندگان مؤمن ما بود. (۱۳۲)

وَإِنْ لُوْطًا لَّمِنَ الْمُرْسَلِينَ ﴿١٣٣﴾

و بی تردید لوط از پیامبران بود. (۱۳۳)

لوط علیه السلام:

لوط علیه السلام از جمله پیامبران می باشد که الله تعالی وی را به هدایت قوم خود به اهالی شهر «سدوم» به پیامبری فرستاد.

بصورت کل ذکر لوط در سوره های الأعراف، هود، الحجر، الشعراء و النمل و غیره به میان آورده شده است.

لوط پسر هاران پسر تارح یعنی آذر است. بدین وسیله نسبت او به ابراهیم علیه السلام میرسد. لوط علیه السلام برادر زاده‌ی ابراهیم علیه السلام بود و خداوند

او را در زمان ابراهیم علیه السلام مبعوث فرمود، در داستان ابراهیم علیه السلام بیان کردیم که ابراهیم (ع) و هاران و ناحور برادر و همگی از آذر بودند. لوط علیه السلام به ابراهیم علیه السلام ایمان آورد. روش هدایت او را در پیش گرفت. «فَأَمِنَ لَهُ لُوطٌ وَقَالَ إِنِّي مُهَاجِرٌ إِلَىٰ رَبِّي إِنَّهُ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿٢٦﴾ [العنكبوت: ٢٦]. (لوط به ابراهیم ایمان آورد (ابراهیم) گفت: من به سوی پروردگارم هجرت می‌کنم چرا که او مقتدر و حکیم است. بعد همراه او از عراق هجرت کرد و در همه‌ی سفرها همراه او بود. و طوریکه در فوق هم یاد آور شدیم خداوند او را به سوی اهل سدوم که در منطقه کشور فعلی اردن است، مبعوث کرد و بین او و قومی که در میان آن‌ها مبعوث گردیده بود هیچ رابطه‌ی نسبی وجود نداشت چون عضو قبیله نبود. بر خلاف صالح و هود و شعیب که از میان قبایل خود مبعوث گردیده بودند. شاید عبارت قرآنی: «وَلُوطًا إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ» [الأعراف: ٨٠]. (لوط را فرستادیم و او به قوم خود گفت:...) اشاره به این واقعیت باشد، زیرا نگفته از میان خود آن‌ها مبعوث گشته است. (پیغمبری و پیغمبران در قرآن کریم شیخ علی صابونی تاریخ طبع (عقرب) ١٣٩٤ شمسی، ١٤٣٦ هجری).

إِذْ نَجَّيْنَاهُ وَأَهْلَهُ أَجْمَعِينَ ﴿١٣٤﴾

به خاطر بیاور زمانی را که او و خانواده‌اش، همگی را، نجات دادیم. (١٣٤) خداوند متعال لوط علیه السلام مؤمنان همراه و اهل و اولادش را از عذاب سخت و از مجازاتش سالم نگهداشت.

إِلَّا عَجُوزًا فِي الْغَابِرِينَ ﴿١٣٥﴾

مگر پیر زنی که در میان آن قوم باقی ماند (و به سرنوشت آن‌ها گرفتار شد). (١٣٥)

یعنی اینکه همسر لوط کافر بود، و ایمان نیاورد و از زمره ماندگاران در عذاب و نابودشدگان درآمد.

همسر لوط عليه السلام:

همسر لوط عليه السلام به دليل اينکه به خداوند واحد ايمان نداشت، با هلاک شدگان به هلاکت رسيد و عذابی که بر قوم فرود آمد دامنگير او نيز شد، و اينکه او همسر يک پيامبر است، سودی به حال او نبخشيد. زيرا الله تعالى وعدهی هلاکت همه کافران را داده بود و او هم از جمله آن ها بود: «فَأَنجَيْنَاهُ وَأَهْلَهُ إِلَّا أُمَّرَأَتَهُ كَانَتْ مِنَ الْغَابِرِينَ ﴿٨٣﴾ [الأعراف: ٨٣]. (پس لوط و مؤمنان بر او و خانوادهی را نجات داديم مگر همسرش را که او از جملهی نابود شوندگان گرديد).

علامه مفسر عبدالرحمن بن احمد سهيلي اندلسی (٥٠٨-٥٨١ق)، مينويسد: نام همسر لوط «والهه» بود و لوط با دو دخترش از هلاکت نجات پيدا کرد. برخی از تاريخ نويسان مينويسند: بحر ميت که اکنون به بحر لوط معروف است و قبل از حادثه نابودی قوم لوط وجود نداشته است و بر اثر زلزله هايی که آنرا سرنگون و زيرو رو کرد به طرزی که عمق آن چهارصد متر از سطح بحر بيشتر گرديد، به وجود آمده است. کاوش گران آثار شهرها و روستاهای قوم لوط را در اطراف بحر يافته اند.

ابن کثير ميفرمايد: خداوند سرزمين اين ملت را به بحر گنديده و بدبو تبديل کرد نه آبش قابل استفاده است و نه سرزمين اطراف آن و اين درس عبرتی برای همه آيندگان است و نشانهای از قدرت و عظمت خداوند به شمار ميرود که اين چنين از ستم کاران و وناسپاس انتقام می گيرد (برای معلومات مزيد مراجعه شود به تفسير ابن کثير).

ثُمَّ دَمَّرْنَا الْآخَرِينَ ﴿١٣٦﴾

سپس ديگران را هلاک کرديم. (١٣٦)

بعد از اینکه پروردگار با عظمت تکذیب کنندگان قوم لوط را به شدیدترین و فجیع ترین وجه هلاک و نابود ساخت. دهات و قریجات آن زیر ور گردید، سنگ هایی از نوع سجیل بر آنان بارانیدیم، از این رو قرآن عظیم الشان آن را به (دمرنا) بیان ساخت، همه این سزا برای آنان واقع شد، و در ضمن مایه عبرت جهانیان گردانید.

وَإِنَّكُمْ لَتَمُرُّونَ عَلَيْهِمْ مُصْبِحِينَ ﴿١٣٧﴾

و البته شما صبحگاهان بر سرزمین ایشان عبور می کنید. (۱۳۷)
ابن کثیر میفرماید: «خداوند متعال شهرشان را به دریاچه گندیده و متعفن تبدیل کرد که منظری بس زشت و آبی بس بد بو و بد مزه دارد، که این دریاچه، به نام «بحیره لوط» مشهور است و نزدیک شرق اردن قرار دارد.»
(تفسیر ابن کثیر).

وَبِاللَّيْلِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ ﴿١٣٨﴾

و نیز گاهی در شب عبور می کنید، آیا تعقل نمی کنید؟ (۱۳۸)

وَإِنْ يُؤْنَسَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ ﴿١٣٩﴾

و البته یونس از پیغمبران بود. (۱۳۹)

یونس علیه السلام:

داستان یونس علیه السلام، ششمین و آخرین داستان است که در آیات (۱۳۹) - (۱۴۸) این سوره تذکر یافته است:

مبحث یونس علیه اسلام بصورت کل در چهار سوره (سوره های نساء، انعام، یونس و صافات) با ذکر نام و در سوره ی انبیاء با لقب ذی النون و در سوره ی قلم با لقب صاحب الحوت آمده تذکر یافته است.

سلسله نسب حضرت یونس علیه السلام:

مؤرخین در سلسله نسب تنها بر این متفق اند که نام او یونس بن متی است و گفته اند: متی مادر یونس بوده و در میان انبیاء جز او و حضرت عیسی کسی به

مادرشان نسبت داده نشده است. اهل کتاب او را (یونان بن امتای) نام می‌برند. یونس علیه السلام از بنی اسرائیل است و نسبش به بنیامین یکی از اولاد یعقوب علیه السلام می‌رسد و بنیامین برادر شفیق یوسف علیه السلام بود.

دعوت حضرت یونس علیه السلام:

خداوند متعال او را به سوی مردم نینوا در منطقه موصل عراق فرستاد زیرا مردم آن دیار گرفتار بت پرستی شده و عبادت بتان در میان آن‌ها رواج پیدا کرده بود. بت پرستش میکردند که «عشتار» نام داشت.

حضرت یونس از شام به منطقه موصل مهاجرت کرد مردم آن دیار را به خدا پرستی دعوت نمود ولی چون بیشتر ملت‌ها و اقوام به دعوت وی پاسخ مثبت ندادند. (ملاحظه شود سوره سبأ آیه ۳۴)

حضرت یونس مرتب مشغول دعوت و تبلیغ آن‌ها بود آن‌ها را به یکتا پرستی و عبادت خداوند دعوت می‌کرد ولی جز گوش‌های ناشنوا و دل‌های به غلاف پوشیده شده پاسخی از ایشان دریافت نکرد سرانجام از دست ایشان به تنگ آمد و آن‌ها را در صورت ایمان نیاوردن به عذاب تهدید کرد. چون نافرمانی و سرکشی آن‌ها به درازا کشید خشمگینانه از میان آن‌ها خارج شد و آن‌ها را به عذاب خدا بعد از سه روز تهدید کرد، چنین پیدا است که آن‌ها نیز در مقابل وی را تهدید به کشتن کردند و او را تعقیب نمودند. سرانجام از میان آن‌ها خارج شد و قبل از اینکه خداوند به او دستور هجرت بدهد فرار کرد و از میان آن‌ها رفت و گمان برد که خداوند او را به خاطر این خروج عجولانه مؤاخذه نخواهد کرد و در تنگنا قرار نخواهد داد.

سرنوشت یونس علیه السلام در درون شکم ماهی:

سرنوشت یونس بعد از خروج از شهر، چون از میان قومش خارج شد به ساحل بحر رفت، به امر خدا یک ماهی عظیم الجثه او را بلعید. ماهی وی را به قعر دریا فرو برد تا به امر خداوند هم او را تأدیب کند هم از وی نگهداری و

حفاظت به عمل آورد. او در قعر بحر و در بطن ماهی مشغول تسبیح و استغفار و راز و نیاز با خداوند خود بود و می گفت: «لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ ﴿۸۷﴾ [الانبیاء: ۸۷]. (خدایی جز او نیست پاکی و بی عیبی سزاوار توست و من از جمله‌ی ستمگران بودم).

خداوند دعای او را استجابت فرمود و از غم و نگرانش برهانید، سپس به ماهی دستور داد او را به کنار دریا (به هوای آزاد) بیاندازد و در حالیکه علیل و مریض و ناتوان بود از شکم ماهی به خارج پرتاب شد. او سه شبانه روز در شکم ماهی بماند.

بعد از اینکه حضرت یونس علیه السلام توان راه رفتن را در خود یافت به میان قومش بازگشت و آن‌ها را مؤمن به خدا و توبه کننده یافت منتظر بازگشت او بودند تا دستورات وی را پیروی کنند و امر او را عملی نمایند. تا زمانیکه خدا میخواست در میان آن‌ها ماند و به تعلیم و تربیت آنها پرداخت آنها را به راه راست و هدایت خداوند ارشاد میفرمود: خداوند در زمان اقامت یونس و بعد از وی نیز (برای زمانی) امنیت و اطمینان به قوم نینوا (موصل) بخشید. بعد چون به فساد و گمراهی روی آوردند خداوند کسانی بر آن‌ها مسلط کرد که تمدن آن‌ها را به نابودی کشانید، چنانکه احادیث و روایات تاریخی آن را نقل می کنند تا عبرت گیرندگان از آن درس عبرت بگیرند.

بناءً به روایت منقول از ابن عباس (رض) تعداد نفرات قوم یونس ۱۲۰ هزار بوده است. ابن عباس (رض) در این روایت از این آیه استفاده کرده که: «وَأَرْسَلْنَاهُ إِلَىٰ مِائَةِ أَلْفٍ أَوْ يَزِيدُونَ ﴿۱۴۷﴾ [الصافات: ۱۴۷]. (یونس کم کم بهبودی یافت) و او را به سوی جمعیت یک صد هزار نفری یا بیشتر فرستادیم. (پیغمبری و پیغمبران در قرآن کریم شیخ علی صابونی تاریخ طبع (عقرب) ۱۳۹۴ شمسی، ۱۴۳۶ هجری)

إِذْ أَبَقَ إِلَى الْفُلْكِ الْمَشْحُونِ ﴿١٤٠﴾

وقتی که به سوی کشتی پر از مردم پناه برد. (۱۴۰)

«أَبَقَ»: گریخت. این کلمه بیشتر برای گریختن بندگان از پیش صاحبانشان به کار می رود. اینجا مراد ترک کردن قوم و قبیله بدون اجازه پروردگار است.

فَسَاهَمَ فَكَانَ مِنَ الْمُدْحَضِينَ ﴿١٤١﴾

پس در قرعه کشی شرکت کرد و از بازندگان شد. (۱۴۱)

«سَاهَمَ»: در قرعه کشی شرکت کرد.

«الْمُدْحَضِينَ»: مغلوبان. قرعه به نام ایشان در آمدگان. فرو انداختگان.

بعد از اینکه کشتی به اثر طوفان و امواج بحر به خطر غرق شدن مواجه شد، ملوانان برای نجات کشتی در میان مسافران سوار بر کشتی قرعه انداختند تا به منظور سبک ساختن کشتی و قرار گذاشتند؛ هر که قرعه به نامش آمد به بحر انداخته شود، در این حین قرعه به نام یونس علیه السلام بر آمد، و او را به بحر پرتاب کردند.

فَالْتَمَمَهُ الْحُوتُ وَهُوَ مُلِيمٌ ﴿١٤٢﴾

پس آن ماهی بزرگ او را بلعید، و او در خور ملامت بود. (۱۴۲)

«الْحُوتُ»: نوعی ماهی بزرگ. «مُلِيمٌ»: گناه کار. مستحق سرزنش. کسی که کاری کند یا حرفی بزند که سزاوار سرزنش و درخور لومه شود.

فَلَوْلَا أَنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُسَبِّحِينَ ﴿١٤٣﴾

و اگر او از زمره تسبیح کنندگان نبود. (۱۴۳)

«الْمُسَبِّحِينَ»: عبادت کنندگان (ملاحظه شود سوره های: صافات / ۱۶۶). دعا کنندگان (نگاه: انبیاء / ۷۹، نور / ۴۱، سجده / ۱۵).

اگر یونس علیه اسلام در طول زندگی خویش از جمله تسبیح گویان و ثنا

خوانان نبود، و بسیار عبادت نمی کرد و نیز با تسبیحش به دوام ذکر در شکم ماهی ادامه نمی داد و نمیگفت: «لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ»، در شکم ماهی تا زمانی که قیامت به وقوع پیوستی و مردم زنده می شدند ماندگار می شد.

لَلْبَيْتِ فِي بَطْنِهِ إِلَى يَوْمِ يُعْتُونَ ﴿١٤٤﴾

در شکم آن تا روزی که مردمان برانگیخته شوند به سر می برد. (۱۴۴)
«لَبَيْتَ»: ماند. «إِلَى يَوْمِ يُعْتُونَ»: تا روزی که برانگیخته شوند. مراد مدفون شدن برای همیشه است. چرا که او در دل ماهی و ماهی در دل زمین تا روز رستاخیز دفن می شوند.

عطاء گفته است: خدای متعال به ماهی الهام کرده بود که شکم تو را برای یونس زندان قرار داده ایم، اما او را خوراک تو قرار نداده ایم. از این رو سالم مانده بود، و هیچ تغییری بر او عارض نشده بود. (تفسیر ابو سعود ۲۷۷/۴).
در حدیث شریف آمده است: «دعای ذوالنون در شکم ماهی «لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ» بود، هرگز هیچ مسلمانی به آن در امری دعا نمی کند، جز این که دعایش مورد اجابت قرار می گیرد».

فَبَدَّنَاهُ بِالْعَرَاءِ وَهُوَ سَقِيمٌ ﴿١٤٥﴾

باز او را (پس از چندین روز) از بطن ماهی به صحرای خشکی افکندیم در حالی که مریض و ناتوان بود. (۱۴۵)
«بَدَّنَاهُ»: او را انداختیم. او را افکندیم. مراد این است که کاری کردیم که ماهی او را از دهان خود پرت کند.

«الْعَرَاءِ»: سرزمین برهوت و خالی از درخت و گیاه و ساختمان.

«سَقِيمٌ»: مریض.

وَأَنْبَتْنَا عَلَيْهِ شَجَرَةً مِنْ يَقْطِينٍ ﴿١٤٦﴾

و بر بالای [سر] او درختی از [نوع] کدو رویانیدیم. (۱۴۶)

خداوند متعال میفرماید، برای یونس علیه السلام در حالیکه در صحرا بود، بر سر او بوته کدو رویانیدیم تا بر او سایه افکند و او را از حرارت آفتاب مصون بدارد. و حتی از میوه اش بخورد.

در حدیث شریف آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم کدو را دوست داشتند و میفرمودند: «این درخت برادر من، یونس است».

«یقطین» درخت کدو است که دارای برگ های پهن است. ابن جوزی گفته است: از این جهت بوته ی کدو را یاد آور شده است که برگ هایش انبوه و خنک و پر سایه می باشند و مگس بدان نزدیک نمی شود؛ زیرا وقتی یونس از بحر بیرون آمد، پوست بدنش مگس را تحمل نمی کرد. (التسهیل ۱۷۶/۳) و این امر ناشی از تدبیر و حکمت و لطف خدا بود. و بعد از اینکه حالش بهبود یافت طوریکه در فوق هم یاد آور شدیم الله تعالی او را نزد قومش باز گرداند. ابن کثیر میفرماید: «فواید کدو بی نهایت زیاد است که از آن جمله میتوان: - سرعت رویدن اش (به سرعت سبز و می دود).

- سایه افکندن برگ های آن به سبب بزرگی و طراوت و نرمی ای که دارد.

- اینکه مگس به آن نزدیک نمیشود.

- اینکه میوه آن تغذیه نیکو دارد.

- اینکه خام و پخته با مغز و پوست خورده می شود».

وَأَرْسَلْنَاهُ إِلَى مِائَةِ أَلْفٍ أَوْ يَزِيدُونَ ﴿١٤٧﴾

و او را به سوی یکصد هزار [نفر از ساکنان نینوا] یا بیشتر روانه کردیم. (۱۴۷)

فَأَمَّنُوا فَمَرَّعْنَاهُمْ إِلَى حِينٍ ﴿١٤٨﴾

آنگاه ایمان آوردند و ما نیز آنان را تا مدتی بهره مند ساختیم. (۱۴۸)

زمانیکه یونس علیه السلام به پیش قوم خویش رسید، قوم هم بعد از آنکه نشانه های نبوت وی را مشاهده کردند، به او ایمان آوردند، و قومش او را تصدیق کردند و متابعتش نمودند. در نتیجه خداوند متعال ایشان را تا آخر مدّت عمرهای شان از نعمت هایش بهره مند ساخت. و الله تعالی عذاب را از آنان برداشت (التسهیل ۱۷۶/۳).

خواننده گان محترم!

بعد از اینکه در این سوره مبارکه مبحث در باره پیامبران به آخر رسید، در (آیات ۱۴۹ الی ۱۷۰) درباره تکذیب کنندگان کفار مکه و برجیده شدن عقاید مشرکان، بحث بعمل می آید طوری که میفرماید:

فَاسْتَفْتِهِمُ أَلِرَبِّكَ الْبَنَاتُ وَلَهُمُ الْبُنُونَ ﴿۱۴۹﴾

پس از مشرکان پرس آیا پروردگارت را دختران و آنان را پسران است. (۱۴۹) ای پیامبر! از قومت پرس: که چگونه دختران را که از آنها بد می برند به خداوند متعال و پسران را که دوست دارند به خود نسبت می دهند، این تحکم باطل و بی عدالتی در حکم چیست؟

یعنی این چگونه حکمی است! که آنان جنس ادنی را - که به پندارشان دخترانند - به الله تعالی و جنس اعلی و اولی را - که به پندارشان پسرانند - به خود نسبت میدهند؟ آیا این منتهای جهل و حماقت نیست؟

«الْبَنَاتُ»: مراد فرشتگان است که بنا به عقیده تباه خود میگفتند: فرشتگان دختران خدایند (سوره های: بقره آیه ۱۱۶، نحل آیه ۵۷، نجم آیه ۲۷). البتّه پسر و دختر در پیشگاه الله متعال ارزش یکسان دارند و معیار شخصیت هر دو پاکی و تقوا است. ولی استدلال قرآن در اینجا به اصطلاح از باب «ذکر مسلماتِ خصم» است که مطالب طرف را بگیرند و به خود او باز گردانند. نظیر این معنی (سوره: نجم آیه ۲۲).

أَمْ خَلَقْنَا الْمَلَائِكَةَ إِنَاثًا وَهُمْ شَاهِدُونَ ﴿١٥٠﴾

یا آنکه ما فرشتگان را اناث آفریده‌ایم و ایشان شاهد بوده‌اند؟ (۱۵۰)
ای پیامبر! از کافران بپرس: آیا در روزی که خداوند متعال فرشتگان را (به گمان آنان) دختر آفرید حضور داشتند و اکنون بر مبنای معرفتی شهادت می‌دهند؟ یعنی آیا وقتی فرشتگان پاک سرشت را خلق کردیم، آنها شاهد بودند که مافرشته‌ها را مؤنث قرار دادیم تاچنین دروغ و بهتانی را سر کرده‌اند.

أَلَا إِنَّهُمْ مِنْ أَفْكِهَمُ لَيَقُولُونَ ﴿١٥١﴾

آگاه باشید! که آنان (از جهل خود) بر خدا دروغی بسته و می‌گویند. (۱۵۱)
«مِنْ أَفْكِهَمُ»: بنا به دروغ‌های زشت خود. تنها از روی خیال پردازیهای خود.
در این آیه مبارکه اعلام میدارد که ای مردم!

آگاه باشید این مشرکان به دروغ و افتراء به خداوند فرزند و ذریت نسبت می‌دهند. افترای بزرگ و خیال‌های ناپسندی استوار است.

وَلَدَ اللَّهُ وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ ﴿١٥٢﴾

الله فرزندی آورده! ولی آنها قطعاً دروغ می‌گویند! (۱۵۲)
ابو سعود گفته است: آیه استثناف است و به منظور ابطال نظر و مذهب فاسد آنان آمده است، به این معنی که اساس آن جز بر دروغ روشن و افترای ناپسند مبتنی نیست و در این مورد اصلاً دلیلی ندارند. (ابو سعود ۲۷۸/۴).

أَصْطَفَى الْبَنَاتِ عَلَى الْبَنِينَ ﴿١٥٣﴾

آیا [الله] دختران را بر پسران ترجیح داده است؟
«مِنْ أَفْكِهَمُ»: بنا به دروغ‌های زشت خود. تنها از روی به هم بافته‌ها و خیال پردازی‌های خود.

مَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ ﴿١٥٤﴾

شما را چه شده است، چگونه حکم و فیصله می‌کنید؟ (۱۵۴)

این حکم و این پندار شما نادرست است و الله تعالی از آنچه می گوئید، پاک و منزه می باشد. زیرا دختران را که خود دوست ندارید به خداوند پاک نسبت داده‌اید و پسران را که مورد پسندتان است به خویشتن نسبت می دهید.

أَفَلَا تَذَكَّرُونَ ﴿١٥٥﴾

آیا عبرت نمی گردید؟ (۱۵۵)

آیا نمی دانید که روا نیست برای الله تعالی فرزندی باشد؛ آیا فاقد تمییز و درک هستید که خطاء بودن این گفتار را نمی فهمید؟ زیرا او بی نیاز است، کسی را نزاده، از کسی زاده نشده و برایش همتایی وجود ندارد. ابو سعود گفته است: آیا به بداهت عقل متوجه بطلان این گفتار نمی شوید که در عقل هر انسان با خرد و ابلهی نقش بسته است؟ (ابو سعود ۲۷۸/۴).

أَمْ لَكُمْ سُلْطَانٌ مُّبِينٌ ﴿١٥٦﴾

آیا شما دلیل روشنی در این باره دارید؟ (۱۵۶)

در این آیه مبارکه توبیخی دیگر است که میفرماید: آیا برهان و دلیلی روشن و برهانی واضحی برای درستی ادعای خویش در دست دارید که دختران را به خداوند بزرگ نسبت می دهید؟

فَأْتُوا بِكِتَابِكُمْ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿١٥٧﴾

پس اگر راست می گوئید کتابتان را بیاورید. (۱۵۷)

یعنی اگر شما در گفتار خویش صادق هستید و راست می گوئید، کتابتان را، کتابی نازل شده آسمانی خویش را که بر درستی ادعا و گمان شما گواهی میدهد، ارائه بدهید. و این حجت را برای شما ثابت گرداند زیرا آنچه میگوئید، نمیتواند تکیه گاه عقلی داشته باشد بلکه عقل به طور کلی آنرا جایز نمی داند. در آیه مبارکه منظور بیان ناتوانی آنها می باشد و نشان می دهد که در گفتار غلط خود سندی شرعی و منطقی و عقلی در دست ندارند.

وَجَعَلُوا بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْجَنَّةِ نَسْبًا وَلَقَدْ عَلِمَتِ الْجِنَّةُ إِنَّهُمْ لَمُحْضَرُونَ ﴿١٥٨﴾
 میان الله و جن، نسبتی قایل شدند، در صورتی که جنیان به خوبی می دانند که
 [روز قیامت برای محاسبه] احضار خواهند شد. (۱۵۸)

در آیه فوق قرآن عظیم الشأن افسانه دیگر مشرکین مورد بحث قرار میدهد
 و آن اینکه آنها گمان میکردند که خدای سبحان با آنچه رابطه دارد و از
 ازدواج خدا با آنچه، فرشتگان متولد شده‌اند.

«وَجَعَلُوا بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْجَنَّةِ نَسْبًا» مشرکان در بین الله تعالی و آنچه خویشاوندی
 و نسب قرار داده‌اند. آنها میگویند: خدا آنچه را نکاح کرده و از این ازدواج
 فرشتگان متولد شدند. (سبحانه و تعالی عن ما يقول الظالمون علوا کبیرا) خدا
 کاملاً از آنچه ستمکاران میگویند پاک و مبرا میباشد. بعد از آن گمان کردند
 فرشتگان مؤنث می باشند و دختران خدا هستند.

شان نزول آیه ۱۵۸:

۹۰۸- جویبر از ضحاک از ابن عباس (رض) روایت کرده است: آیه «وَجَعَلُوا
 بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْجَنَّةِ نَسْبًا...» در باره سه قبیله از قریش: سلیم، خزاعه و جهینه نازل
 شده است.

۹۰۹- بیهقی در «شعب الایمان» از مجاهد روایت کرده است: بزرگان قریش
 می گفتند: فرشتگان دختران خدا هستند. ابوبکر صدیق گفت: پس مادرشان
 کیست؟ گفتند: آنها دختران بزرگان جن هستند. پس الله: وَلَقَدْ عَلِمَتِ الْجِنَّةُ

إِنَّهُمْ لَمُحْضَرُونَ ﴿١٥٨﴾ را نازل کرد.

سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُونَ ﴿١٥٩﴾

خدا ذات پاکش از این اوصاف که (از جهل) به او نسبت میدهند منزّه
 است. (۱۵۹).

خداوند بزرگ از اوصافی که دشمنان کافرش او را بدان وصف می کنند منزّه و مقدّس است، بلکه او تعالی تنها و تنها به اوصافی موصوف است که خویشتن را بدان وصف کرده یا پیامبرش او را بدان توصیف نموده است.

إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلِصِينَ ﴿١٦٠﴾

به جز بندگان مخلص الله (که او را به شایستگی توصیف می کنند). (۱۶۰)

فَأِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ ﴿١٦١﴾

و بی تردید شما و آنچه را می پرستید. (۱۶۱)

«در حقیقت شما» ای کافران، آنچه که می پرستید به عبادت و پرستش آن بت ها و تماثل ها مصروف هستید. هیچ کس را گمراه گر نیستید مگر کسی را که به دوزخ در آمدنی است یعنی: جز کسی را که در علم الهی رفته و او برای وی مقدر کرده است که به جهنم واردش کند و آنان کسانی اند که بر کفر خود پای فشارند. (تفسیر انوارالقرآن: عبد الرؤوف مخلص هروی).

مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ بِفَاتِنِينَ ﴿١٦٢﴾

هرگز نمی توانید کسی را با فتنه و فساد از راه الله منحرف سازید. (۱۶۲)

إِلَّا مَنْ هُوَ صَالٍ الْجَحِيمِ ﴿١٦٣﴾

جز آن کس را که (خودش) مایل باشد که وارد دوزخ گردد. (۱۶۳)

«صَالٍ»: مخفف صالی، کسی که با آتش بسوزد. از ماده (صلی) که سوختن با آتش است (سوره: مریم/ ۷۰، انشقاق/ ۱۲). (تفسیر نور).

وَمَا مِنَّا إِلَّا لَهُ مَقَامٌ مَعْلُومٌ ﴿١٦٤﴾

و هیچ یک از ما فرشتگان نیست مگر اینکه برای او مقامی معین است. (۱۶۴)

یعنی: فرشتگان می گویند: هیچ فرشته ای از ما نیست جز اینکه در آسمان ها برای پرستش خدای سبحان جایی معلوم و معین دارد. این اعتراف فرشتگان به

عبودیت در پیشگاه خدای سبحان، برای رد پندارهای پرستشگران خویش است. در حدیث شریف آمده است: «هیچ جایی در آسمان دنیا نیست جز اینکه بر آن فرشته‌ای در حال سجده، یا قیام قرار دارد». (تفسیر انوار القرآن:

عبدالرؤوف مخلص هروی)

وَإِنَّا لَنَحْنُ الصَّافُّونَ ﴿١٦٥﴾

و در حقیقت ماییم که [برای انجام فرمان خدا] صف بسته ایم. (۱۶۵)

شان نزول آیه ۱۶۵:

۹۱۰- ابن ابوحاتم از یزید بن ابومالک (روایت کرده است: مردم در ابتدا پراکنده نماز می خواندند. پس آیه «وَإِنَّا لَنَحْنُ الصَّافُّونَ» (۱۶۵) نازل شد و به مسلمانان دستور داد به صفوف منظم نماز بخوانند.

۹۱۱- ابن منذر نیز از ابن جریج به همین معنی نقل کرده است.

وَإِنَّا لَنَحْنُ الْمُسَبِّحُونَ ﴿١٦٦﴾

و البته این مائیم که تسبیح گویانیم. (۱۶۶)

فرشتگان در ادامه میگویند: ماییم که خدای سبحان را از هر وصف ناشایست منزّه و مبرا می دانیم و به عظمت و کبریا می ستاییم، و در هر وقت و زمان او را تسبیح گو و ثناخوانیم.

در التسهیل آمده است: گفته‌ی فرشتگان متضمن جواب افرادی است که آنها را دختران و شرکای خدا می دانستند؛ زیرا خود فرشتگان به بندگی و فرمانبری خود اعتراف کرده و خدای عز و جل را تنزیه نموده‌اند. (التسهیل ۱۷۷/۳).

وَإِنْ كَانُوا لَيَقُولُونَ ﴿١٦٧﴾

و هرچند مشرکان می گفتند. (۱۶۷)

لَوْ أَنَّ عِنْدَنَا ذِكْرًا مِنَ الْأَوَّلِينَ ﴿١٦٨﴾

اگر نزد ما کتابی چون کتاب های آسمانی پیامبران پیشین بود. (۱۶۸)

«ذِكْرًا»: مراد کتابی، همچون کتاب های آسمانی انبیاء است (ملاحظه شود سوره های: اعراف آیات ۶۳ و ۶۹، حجر آیات ۶ و ۹، انبیاء آیات ۲ و ۲۴ و ۵۰). «الْأُولَیْنَ»: (حجر آیات ۱۰ و ۱۳، فاطر آیه ۴۳، شعراء آیات ۲۶ و ۱۳۷ و ۱۸۴ و ۱۹۶).

یعنی: اگر کتابی از کتاب های پیشینیان چون تورات و انجیل بر ما نازل میشد «بی شک از بندگان اخلاص یافته خداوند میشدیم» یعنی: بی گمان پرستشمان را برای او خالص ساخته و به او کفر نمی ورزیدیم.

لَكُنَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلِصِينَ ﴿١٦٩﴾

بی تردید از بندگان خالص شده خدا می شدیم. (۱۶۹)

یعنی ما به پروردگار خویش ایمان می آوردیم و در عبادت و طاعت مولای خویش اخلاص می ورزیدیم.

فَكْفَرُوا بِهِ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ ﴿١٧٠﴾

ولی [وقتی قرآن آمد] به آن کافر شدند و زودی (نتیجه کفر خود را) خواهند دانست. (۱۷۰)

خواننده گان محترم!

در آیات (۱۷۱ الی ۱۸۱) به بحث در باره تأیید پیامبران و وعده ی پیروزی به آنان پرداخته میشود طوری که میفرماید:

وَلَقَدْ سَبَقَتْ كَلِمَتُنَا لِعِبَادِنَا الْمُرْسَلِينَ ﴿١٧١﴾

و البته وعده نصرت ما در باره بندگان فرستاده ما قبلاً ثبت و صادر شده است. (۱۷۱)

«سَبَقَتْ كَلِمَتُنَا»: فرمان ما از پیش صادر شده است. فرمان ما از پیش این گونه رفته است، وعده ی ما پیشی گرفته است. کلمتنا: سخن ما، فرمان ما.

إِنَّهُمْ لَهُمُ الْمَنْصُورُونَ ﴿١٧٢﴾

البته ایشانند که نصرت یافتگانند. (۱۷۲)

«الْمَنْصُورُونَ»: یاری شدگان، پیروز شوندگان.

وَإِنَّ جُنْدَنَا لَهُمُ الْغَالِبُونَ ﴿١٧٣﴾

و همیشه لشکر ما (بر دشمن) غالبند. (۱۷۳)

«الْغَالِبُونَ»: ظفرمندان. پیروزمندان. (سوره: مجادله آیه ۲۱). یادآوری: وعده خداوند مبنی بر پیروزی لشکر اسلام و غلبه مؤمنان، یک وعده مشروط است؛ نه مطلق. مشروط به بندگان حقیقی و لشکریان راستین خدا بودن و تلاش در مسیر الهی با افکار و برنامه های آسمانی.

مفسران گفته اند: نصرت و پیروزی خدا برای مؤمنان محقق است، اما اینکه در بعضی از معارک شکست خورده اند به این قاعده خللی وارد نمی کند؛ زیرا اساس و قاعده بر پیروزی و نصرت است، و در بعضی موارد یا به سبب تقصیر خود مغلوب می شوند و یا اینکه صورت آزمایش و امتحان را دارد. (صفوة التفاسیر محمد علی صابونی)

فَتَوَلَّ عَنْهُمْ حَتَّىٰ حِينٍ ﴿١٧٤﴾

پس تا مدتی از آنان روی بگردان. (۱۷۴)

«فَتَوَلَّ عَنْهُمْ»: ایشان را به حال خود بگذار. از آنان روی بگردان و صبر داشته باش (سوره های: نساء / ۸۱، انعام / ۹۱). «حَتَّىٰ حِينٍ»: تا زمانی. مراد تا زمانیکه به تو اجازه جنگ می دهیم و تو را بر آنان چیره و پیروز می گردانیم و ننگ شکست و رسوائی بدی شان می چشانیم.

وَأَبْصِرْهُمْ فَسَوْفَ يُبْصِرُونَ ﴿١٧٥﴾

و (عناد و سرکشی) آنان را بنگر، پس به زودی خودشان هم خواهند دید. (۱۷۵)
انتظار بکش و مراقب باش که به زودی خداوند متعال با آنان چه می کند. خود آنان نیز حتماً انجام اعمال و جزای کفر خویش را خواهند دید.

أَفَبِعَذَابِنَا يَسْتَعْجِلُونَ ﴿١٧٦﴾

آیا آنها برای عذاب ما عجله می کنند؟! (۱۷۶)

«يَسْتَعْجِلُونَ»: شتابزده خواستارند. زود فرا رسیدن را میخواهند مراد از عذاب مذکور در آیه، عذاب دنیوی (سوره: سجده / ۲۸) و عذاب آخروی است (سوره: یونس آیه ۴۸، انبیاء آیه ۳۸، نمل آیه ۷۱، سبأ آیه ۲۹، یس آیه ۴۸).

شأن نزول آیه ۱۷۶:

۹۱۲- جویر از ابن عباس (رض) روایت کرده است: مشرکان گفتند: ای محمد! عذابی که همواره ما را از آن می ترسانی به ما نشان بده و به شتاب بیاور، پس خدای بزرگ آیه «أَفَبِعَذَابِنَا يَسْتَعْجِلُونَ ﴿١٧٦﴾» را نازل کرد. این روایت به شرط بخاری و مسلم صحیح است.

فَإِذَا نَزَلَ بِسَاحَتِهِمْ فَسَاءَ صَبَاحُ الْمُنْذَرِينَ ﴿١٧٧﴾

پس چون (عذاب ما) به ساحت آنان نازل شود، پس بیم داده شدگان چه بامداد بدی خواهند داشت! (۱۷۷)

در آیه مبارکه آمده است: یعنی آن را بعید ندانند؛ چون وقتی عذاب گریبان تکذیب کنندگان را گرفت، چه بد روزی را شروع می کنند و چه بامدادان بدی را خواهند داشت. عذاب را به لشکری تشبیه کرده است که در بامدادان به آنها حمله ور شده و ریشه‌ی آنها را بر می کند.

نزل بساحتهم: به خانه‌ی آنان فرود آمد، به در آنان آمد. ساء: بدشد، بد است. «صَبَاحُ»: در نزد اعراب، عبارت است از هجومی که در هنگام صبح زود، انجام می گیرد.

مؤرخان می نویسند: مسلمانان وقتی به جنگ خیبر رفتند؛ شب، در اطراف قلعه‌های آن جا به استراحت پرداختند و سحرگاهان خود را برای جنگ آماده کردند و پس از ادای نماز صبح، سوار شدند و به طرف قلعه‌ها به راه افتادند.

مردم خبیر تا آن لحظه از نزدیک شدن مسلمانان، بی خبر بودند و با بیل و داس و سبد و سایر وسایل زراعتی به سوی کشتزارها میرفتند. ناگهان لشکر مسلمانان را دیدند و به خانه هایشان باز گشتند و گفتند: «محمد. سوگند به خدا، محمد و سپاهش آمدند.» پیامبر فرمود: «الله اکبر، خبیر سقوط میکند. ما هر گاه بر ملتی وارد شویم و از هشدارها پند نگیرند؛ بد سحر گاهی دارند.» «فَإِذَا نَزَلَ بِسَاحَتِهِمْ فَسَاءَ صَبَاحُ الْمُنْذِرِينَ». (تفسیر فرقان، شیخ بها الدین حسینی)

وَتَوَلَّ عَنْهُمْ حَتَّىٰ حِينٍ ﴿١٧٨﴾

و تا مدتی از آنان روی بگردان. (۱۷۸)

ای پیامبر! از کافران صرف نظر کن تا مهلتی که برای آنان داده شده بگذرد و هنگام عذاب شان فرا رسد.

وَأَبْصِرْ فَسَوْفَ يُبْصِرُونَ ﴿١٧٩﴾

و وضع کارشان را ببین، آنها نیز به زودی (محصول اعمال خود را) میبینند. (۱۷۹)

انتظار بکش و مراقب باش که خداوند بزرگ به زودی با آنان چه می کند، خود آنان نیز عاقبت کارها و نتیجه اعمال خویش را خواهند دید.

همان طوریکه در آیات (۱۷۴ و ۱۷۵) خواندیم، اشاره به شکست و رسوائی حتمی دنیوی کافران، و پیروزی و والائی قطعی دنیوی مؤمنان دارد، و آیه های ۱۷۸ و ۱۷۹ بیان گر مجازات و کیفر سخت الهی و ناکامی و بدبختی قطعی اخروی افراد بی دین و ایمان است.

سُبْحَانَ رَبِّكَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ ﴿١٨٠﴾

پروردگارت که دارای عزت است از آنچه او را به آن توصیف میکنند، منزّه است. (۱۸۰)

وَسَلَامٌ عَلَى الْمُرْسَلِينَ ﴿١٨١﴾

و سلام و تحیت الهی بر رسولان گرامی او باد. (۱۸۱)

وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿١٨٢﴾

و حمد و ستایش مخصوص خداوندی است که پروردگار عالمیان است. (۱۸۲)
و در خاتمه سپاس و ستایش الله را لایق است که پروردگار تمام خلائق است
و از توصیف ناپسند کفار پاک و منزّه است، که در این سوره اقوال ناپسند
فراوانی را از آنها نقل کرده است.

بدین ترتیب سوره با تنزیه و تقدیس الله پاک (آیات ۱۸۰ تا ۱۸۲) پایان مییابد:
از احادیث متبرکه که فضیلت خواندن این آیات بعد از نماز و ختم مجلس ثابت
است بناءً علیه فواید این سوره را بر همین آیات متبرکه ختم میکنیم خداوند!
جميع مؤمنان مخلص را تا آخر بر همین عقیده محکم دار «سبحان ربك رب
الغزة عما يصفون و سلام على المرسلين والحمد لله رب العلمين»

و من الله التوفيق

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سوره ص

جزء ۲۳

سوره «ص» در مکه نازل شده و دارای هشتاد و هشت آیه و پنج رکوع میباشد.

وجه تسمیه:

سوره «ص» سی و هشتمین سوره قرآن عظیم الشأن و از جمله سوره های مکی که در جزء بیست و سوم جای گرفته است.

تلفظ نام این سوره:

«صاد» به سکون دال «صاد» و فتح «صاد» یا کسره آن «صاد»، بدون تنوین یا با تنوین. و قرائت آن به کسر بدون تنوین ضعیف است. این حرف از حروف مقطعات است و این حرف و امثال آن از حروف مقطعه ابتدای سوره ها، از رموزی است که خداوند متعال علم آنها را به خودش اختصاص داده است.

نامگذاری سوره:

نام گذاری این سوره به نام «صاد» به دلیل وجود حرف مقطعه «ص» در ابتدای آن است.

این سوره به علتی به سوره ی «ص» موسوم است زیرا یکی از حروف هجا میباشد تا به اعجاز قرآن اشاره کند، و آن اینکه این کتاب اعجاز آمیز از این حروف ترکیب یافته است که خداوند متعال به وسیله ی آن، اولین و آخرین را به مبارزه طلبیده است.

تعداد آیات، کلمات و حروف سوره:

سوره «ص» طوریکه گفتیم دارای ۸۸ آیه، ۷۳۵ کلمه و ۳۰۶۱ حرف می باشد.

یادداشت:

تفصیل معلومات در مورد تعداد (آیات، کلمات و حروف قرآن عظیم الشان) را می توانید در سوره طور تفسیر احمد مطالعه فرمایید.

ارتباط سوره «ص» با سوره قبلی:

سوره «ص» در حقیقت مُکْمَلِی برای سوره صافات است، و طبقه بندی مطالبش شباهت زیادی با سوره صافات دارد، و از این نظر که سوره مکی است تمام خصوصیات این سوره ها را در زمینه بحث از مبداء و معاد و رسالت پیامبر اسلام صلی الله علیه وسلم در بر دارد. این مبادی را با مطالب حساس دیگری آمیخته، و در مجموع معجونی شفاء بخش برای همه جویندگان راه حق فراهم ساخته است.

یادداشت:

آیات (۲۴ و ۲۵) «سوره ص» دارای سجده تلاوت میباشد. شما میتوانید معلومات تفصیلی در مورد حکم سجده تلاوت را در سوره النجم تفسیر احمد مطالعه فرمایید.

محتوای سوره «ص»:

طوریکه قبلاً هم یاد آور شدیم سوره ص در مکه نازل شده است و محور آن همان محور سوره های مکی است که عبارت است از پرداختن به اصول عقاید اسلامی میباشد.

- سوره با قسم یاد کردن به قرآن معجزه گر و مُنَزَّل بر پیامبر «امی» آغاز میابد. قرآن عظیم الشان شامل اندرزهای رسا و اخبار شگفت انگیز است، و خداوند متعال به قرآن قسم یاد کرده است که قرآن حق است و محمد صلی الله علیه و آله و سلم پیامبر است.

- موضوع و محور اصلی این سوره درباره پیامبر صلی الله علیه وسلم و دعوت شان به توحید و اخلاص با کتابی است که الله تعالی بر او نازل کرده است و توسط مشرکین مورد انکار قرار گرفته است، به بحث می پردازد.

طوری که مشرکین از دعوت حق پیامبر صلی الله علیه وسلم به توحید و یگانگی خدا، شگفت زده میشوند. «أَجْعَلُ الْآلِهَةَ إِلَهًا وَاحِدًا إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عَجَابٌ؟» - بعداً از آن سرنوشت و عاقبت ستمکاران و تبهکاران پیشین را برای کفار مکه مثال زده که در تکذیب و گمراهی راه افراط را پیش گرفتند، و عذاب و آزاری را یادآور میشود که به سبب فساد و تبهکاریشان آن را دیدند و چشیدند.

- در این سوره به منظور تسلی خاطر پیامبر صلی الله علیه وسلم در برابر استهزاء و تکذیب کفار مکه و برای تخفیف آلام و اندوهش، به نقل داستان ۹ نفر از پیامبران گرامی از جمله داستان حضرت داوود علیه السلام و فرزندش، حضرت سلیمان علیه السلام، پرداخته است که خدای متعال پیامبری و پادشاهی را با هم به او عطا کرد. الله تعالی و امتحان و آزمایش آنان را مطرح میکند. بعد از آن به یادآوری آزمایش حضرت ایوب، حضرت اسحاق، حضرت یعقوب، حضرت اسماعیل و حضرت ذالکفل می پردازد. بدین ترتیب سنت خدا را در زمینهی آزمایش پیامبران و برگزیدگان به صورتی سریع و مختصر بیان کرده است.

- سوره «ص» به دلایل قدرت و یگانگی خداوند متعال در این گیتی و به آفرینش شگفت انگیز او در این جهان اشاره کرده است، و بدین ترتیب خاطر نشان می کند که این عالم هستی بیهوده خلق نشده است، و منزلگاهی دیگر لازم است تا نیکوکار و تبهکار پاداش خود را بگیرند.

- همچنان در این سوره در مورد خلقت انسان و مقام والای او و سجده کردن فرشتگان برای آدم؛ داستان شیطان و آدم علیه السلام، قسم شیطان براغواي بشر؛ و در نهایت تهدید همه دشمنان لجوج و تسلی پیامبر اسلام صلی الله علیه وسلم است.

- همچنان این سوره با بیان وظیفه اساسی پیامبر که وظیفهی تمام پیامبران نیز هست، خاتمه یافته است.

ترجمه و تفسیر سوره «ص»

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خدای بخشاینده و مهربان

ص وَالْقُرْآنِ ذِي الذِّكْرِ ﴿١﴾ ﴿١﴾

ص. (مفهوم این حرف به الله تعالی معلوم است) قسم به قرآنی که صاحب مقام ذکر (و عزت و شرافت و پند آموز عالمیان، قسم به قرآن که پر از نصیحت است) که آنچه کُفار در مورد انکار رسالت شما می گویند درست نیست، و یا هم قسم به قرآنی که دارای شرف و مکانت بلند پایه می باشد).
ابن عباس (رض) گفته است: «ذِي الذِّكْرِ» یعنی دارای شرف است (مختصر ۱۹۶/۳).

صاد؛ از جمله حروف مقطعات است و طوریکه در فوق هم یاد آور شدیم خداوند متعال به معنایش داناتر می باشد؛ هرچند می دانیم که معنای ارزنده دارد. الله پاک به کتاب بزرگش که در آن موضوعاتی چون موعظه بندگان، یادآوری از روز بازگشت، نصیحت و تشویق به توشه گیری و آمادگی برای روز رستاخیز آمده سوگند یاد کرده است.

شأن نزول آیات ۱ - ۸:

۹۱۳- احمد، ترمذی، نسائی و حاکم به قسم صحیح از ابن عباس (رض) روایت کرده اند: ابوطالب مریض شد بزرگان قریش به عیادتش رفتند و نبی کریم صلی الله علیه وسلم نیز در آن وقت به عیادت او رفت. آن ها از پیامبر به نزد ابو طالب شکوه و شکایت کردند.

گفت: ای برادر زاده! از قومت چه می خواهی؟

آن حضرت فرمودند: از آن ها می خواهم که یک کلمه را به زبان بیاورند تا در پرتو آن تمام عرب از آن ها فرمان برداری کند و عجم خراجگزارشان گردد فقط یک کلمه.

ابو طالب گفت: آن کلمه کدام است؟

پیامبر فرمود: لا إله إلا الله: خدایی نیست جز خدای یکتا.

آن ها گفتند: تنها یک خدا، این یک امر شگفت انگیز و عجیب است. آنگاه آیه «ص وَالْقُرْآنِ ذِي الذِّكْرِ ﴿١﴾ بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي عِزَّةٍ وَشِقَاقٍ ﴿٢﴾ كَمْ أَهْلَكْنَا مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ قَرْنٍ فَنَادَوْا وَكَلَّتِ حِينٍ مَنَاصٍ ﴿٣﴾ وَعَجِبُوا أَنْ جَاءَهُمْ مُنْذِرٌ مِنْهُمْ وَقَالَ الْكَافِرُونَ هَذَا سَاحِرٌ كَذَّابٌ ﴿٤﴾ أَجْعَلُ الْآلِهَةَ إِلَهًا وَاحِدًا إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عُجَابٌ ﴿٥﴾ وَانطَلَقَ الْمَلَأُ مِنْهُمْ أَنْ امشُوا وَاصْبِرُوا عَلَى آلِهَتِكُمْ إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ يُرَادُ ﴿٦﴾ مَا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي الْمِلَّةِ الْآخِرَةِ إِنْ هَذَا إِلَّا اخْتِلَاقٌ ﴿٧﴾ أَنْزَلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ مِنْ بَيْنِنَا بَلْ هُمْ فِي شَكٍّ مِنْ ذِكْرِي بَلْ لَمَّا يَدُوقُوا عَذَابَ ﴿٨﴾ در باره آنها نازل شد.

۲- احمد ۱ / ۲۲۷، ابویعلی ۲۵۸۳، ترمذی ۳۲۳۲، نسائی در «تفسیر» ۴۵۶، حاکم ۲ / ۴۳۲، بیهقی ۹ / ۱۸۸، واحدی در «شأن نزول» ۷۲۲ از ابن عباس (رض) روایت کرده اند. حاکم و ذهبی این را صحیح می دانند. این حدیث دارای متابع است که نسائی ۴۵۷ و احمد ۲ / ۳۶۲ آورده اند. حاکم ۲ / ۴۳۲ روایت کرده و به شرط مسلم صحیح می شمارد و ذهبی هم با او موافق است. «زاد المسیر» (۱۲۱۲).

خواننده گان محترم!

در آیات متبرکه (۱ الی ۱۶) گفتگویی در مورد عقاید مشرکان و اشاره ای به احوال ملل دروغ پرداز پیشین، بحث بعمل آمده است.

بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي عِزَّةٍ وَشِقَاقٍ ﴿٢﴾

بلکه کافران (که منکر اویند) در مقام غرور و سرکشی و عداوت حق هستند. (۲) یعنی اینکه کافران در نخوت و تکبر فرو رفته‌اند و با پیامبر صلی الله علیه وسلم سر دشمنی و مخالفت را در پیش گرفته‌اند.

مفسر کبیر جهان اسلام شیخ ناصرالدین عبدالله بیضاوی میفرماید که: کافران به سبب یافتن خللی در قرآن راه کفر را پیش نگرفته‌اند، بلکه به سبب تکبر و خود بزرگ بینی در مقابل حق، به قرآن کافرند و به دلیل مخالفت با الله و پیامبر به آن کافرند (تفسیر بیضاوی ۱۴۶/۲).

«عِزَّةٌ»: تکبر.

«شِقَاقٌ»: مخالفت با حق و حقیقت.

مفسر تفسیر کابلی میفرماید: این قرآن ذیشان عالی مرتبه (که مملو از نصائح است و بطریق نهایت موثر مردم را براه هدایت و معرفت رهنمونی میکند) به آواز بلند شهادت می‌دهد که انکار بعض مردم از صداقت قرآنی و انحراف آنها از رسالت محمد صلی الله علیه وسلم رسول ربانی چنین معین دارد که در تعلیم و تفهیم قرآن قصوری موجود است و یا آن حضرت صلی الله علیه وسلم در تبلیغ و تبیین آن (معاذالله) مقصر است بلکه سبب اصلی انکار و انحراف آنها این است که این مردم به غرور و نحو تجاهلان و مخالفت معاندانه گرفتار اند اگر ازین گرداب بر آیند میتوانند جاده روشن حق و صداقت را ببینند.

كَمْ أَهْلَكْنَا مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ قَرْنٍ فَنَادَوْا وَلَاتَ حِينِ مَنَاصٍ ﴿٣﴾

چه بسیار اقوامی را که پیش از آنها هلاک کردیم و به هنگام نزول عذاب فریاد می زدند، ولیکن وقت نجات گذشته بود! (۳)

مفسر شیخ ابو سعود (محمد بن محمد بن مصطفی عمادی متوفای ۹۸۲) در تفسیر خویش میفرماید: آیه مبارکه مردم مکه را به سبب کفر و تکبرشان تهدید می کند و مصیبت وارده بر اقوام قبل از آنها را به آنان یاد آور میشود (تفسیر ابو السعود بانام ارشاد العقل السلیم الی مزایا الکتاب الکریم صفحه: ۲۸۱/۴).

«مناص»: فرار، نجات.

«لاحین مناص»: اینک وقت گریز نیست. اکنون زمان نجات نمی باشد.

وَعَجِبُوا أَنْ جَاءَهُمْ مُنْذِرٌ مِنْهُمْ وَقَالَ الْكَافِرُونَ هَذَا سَاحِرٌ كَذَّابٌ ﴿٤﴾

آنها تعجب کردند از اینکه بیم دهنده ای از خودشان به سویشان آمده است. و کافران گفتند: او ساحری دروغگوست. (۴)

کفار مکه می گفتند: معجزاتی را که محمد صلی الله علیه وسلم آورده است سحر است.

«كَذَّابٌ»: یعنی در ادعای پیامبری بسیار دروغ میگوید (العیاذ بالله).

أَجْعَلِ الْآلِهَةَ إِلَهًا وَاحِدًا إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عَجَابٌ ﴿٥﴾

آیا خدایان [متعدد] را خدای واحدی قرار داده این واقعا چیز عجیبی است. (۵) اولین اقدام پیامبر صلی الله علیه وسلم این بود که نفی معبودهای دروغین و اثبات خدای یکتاست آغاز کرد محمد صلی الله علیه وسلم اعلام داشت: خدا فقط یکی است، و شریک ندارد. و اعلام این شعار برای مردم بسیار عجیب و شگفت انگیز بود، و برای اکثر مردم، دست برداشتن از عقاید دیرینه و توجه به افکار جدید سخت و دشوار و غیر باور کننده بود.

با تأسف باید گفت: گاهی باطل چنان به اوج و قدرت خود می رسد که؛ سخن حق سخنی عجیب و در زیاتر از موارد، غیر قابل قبول واقع می گردد.

ابن کثیر گفته است: مشرکین یگانگی الله را انکار کرده و از رها کردن شرک و شریک قرار ندادن برای خدا در شگفت می شدند. آنها پرستش بت ها را از پدران خود یاد گرفته بودند و پرستش بت ها در دل آنها جا گرفته بود، لذا وقتی پیامبر صلی الله علیه و سلم آنها را به ترک کردن بت ها و یگانگی خدا فرا خواند، این کار را بسی بزرگ دانسته و از آن در شگفت شدند و گفتند: آیا خدایان را فقط در یکی منحصر می داند، این امر بسیار عجیب است. (مختصر ۱۹۷/۳).

طوری که ملاحظه میشود در بسیاری از حالات؛ عقاید باطل چنان اوج و قدرت میگیرد که سخن حق سخنی عجیب و غیر قابل قبول برای شان معلوم میشود. ملاحظه نمودیم که رهبران کفار، برای نفوذ کلام خود، اول خودشان به انحراف می روند و بعد به دیگران سفارش رفتن می کنند. «عُجَابٌ»: به چیز بسیار عجیب گویند.

«انطلاق»: به معنای رفتنی است که با جدایی از فردی همراه باشد.

«اختلاق»: به معنای ساختگی بودن چیزی است که سابقه نداشته باشد، یعنی اینها را از خود بافته و پرداخته و خلق کرده است.

وَأَنْطَلِقَ الْمَلَأُ مِنْهُمْ أَنْ امْشُوا وَاصْبِرُوا عَلَى آلِهَتِكُمْ إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ يُرَادُ ﴿٦﴾
 سران و اشراف شان به راه خود رفتند و گفتند که بروید و بر [عبادت] خدایان خود شکیبایی را پیشه کنید، بی گمان این (مقاومت) همان چیزی است که از شما خواسته می شود. (۶)

«إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ يُرَادُ»: این دسیسه، توطیه و امری است تدبیر شده، محمد میخواهد در پناه آن شما را از دین پدران تان منصرف و خود بر شما آقایی و باداری کند.

در دستور و پرنسیب سران و اشراف کار همین است که: برای نفوذ کلام خود، اول خودشان دست به انحراف می زنند، و بعداً به دیگران دستور به رفتن به آن میگردند.

در مقابل دسیاس و توطیه کفار هوشیار باشیم و کفار را باید از گفتار و رفتارشان بشناسیم:

- اولین پلان و دسیسه کفار همانا شبهه افگنی و فتنه جویی در بین انسان ها و مجتمعات اسلامی است.

- کفار با تمام توان و نیروی خویش کوشش بعمل می آورند، تا مردم را از شنیدن حق دور نگاه دارند.

- کوشش بعمل می آورند تا به جای دعوت به تفکر، دعوت به تعصب و مقابله در مورد حق را در جامعه زنده قوت بخشیده و عام سازند.

- کفار همه سعی و تلاش خویش را به خرج می دهند تا بر آیین نیاکان خود و یا طرح آیین دیگران در برابر اسلام زنده نگهدارد.

- کفار برای دعوت دیگران از گرایش های آنان سوء استفاده می کنند.

مَا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي الْمِلَّةِ الْآخِرَةِ إِنْ هَذَا إِلَّا اخْتِلَاقٌ ﴿٧﴾

ما چنین چیزی در آیین اخیر (دین قریش یا دین نصرانیت) نشنیده ایم این آیین جز آیین دروغ و ساختگی نیست. (۷)

قبل از همه باید گفت که: آنان گفتند ما چنین چیزی را از نصرانیان که دین آنان آخرین دین است، شنیده ایم، آنها به تثلیث و سه گانگی اعتقاد دارند، نه به یگانگی. پس محمد چگونه گمان می برد که خدا یکی است؟

«الْمِلَّةِ الْآخِرَةِ»: ادیان دیگری. هدف از آن ادیان اهل کتاب، از جمله دین مسیحیت است که معتقد به تثلیث می باشند. و یا هم هدف از آن دین پدری

شان که همانا بت پرست قریشیان است که ایشان را دیده و زمان ایشان نسبت به زمان نیاکانشان، واپسین بشمار است.

همچنان حضرت ابن عباس (رض) میفرماید: منظور آنها از «الْمِلَّةِ الْآخِرَةِ» دین نصرانی است.

و مجاهد و قتاده میفرماید: منظور شان از دین قریش است. یعنی در دینی که از پدران خود دریافت کرده ایم چنین چیزی نیست. بناءً از در انکار و اعتراض با محمد صلی الله علیه وسلم پیش رفتند، در آمدند و گفتند: «إِنَّ هَذَا إِلَّا اخْتِلَاقٌ» چیزی که محمد آن را ادعا می کند جز دروغ و افترا چیزی پیش نیست. پس از این که در بین آنان حضرت محمد صلی الله علیه وسلم به وحی اختصاص یافته است، از در انکار و اعتراض در آمدند و گفتند:

أَنْزَلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ مِنْ بَيْنِنَا بَلْ هُمْ فِي شَكٍّ مِنْ ذِكْرِي بَلْ لَمَّا يَدُوقُوا عَذَابَ ﴿٨﴾

آیا از میان همه ما قرآن بر او نازل شده است؟ بلکه ایشان از یاد من در شک و شبهه اند، یا هنوز عذاب مرا نچشیده اند (که این چنین گستاخانه سخن میگویند). (۸)

کافران از فرود آمدن وحی از جانب الله تعالی بر پیامبر صلی الله علیه وسلم در شک و تردید قرار داشتند. و بین خود می گفتند: چرا قرآن بر محمد نازل میشود نه بر ما، در صورتی که در بین ما هستند اشخاصی که نسبت به او ثروتمندترند و ریاست شان از او بالاتر است؟!

مفسر زمخشری در تفسیر خویش می نویسد: آنها اختصاص یافتن شرف نبوت را به محمد صلی الله علیه وسلم انکار کرده و این انکار بیانگر حسد و کینه ای بود که در سینه ی آنان، در مورد اعطای شرف نبوت به حضرت میجوشید. (تفسیر کشاف ۴/۵۶).

«بَلْ هُمْ فِي شَكٍّ مِنْ ذِكْرِي»: انکار ذکر از طرف آنها از علم و آگاهی ناشی نیست، بلکه آنها در مورد آن شک دارند، از این رو کافر شده‌اند. و در ضمن شک برخی کفار در رسالت پیامبر اسلام، برخاسته از شک در اصل امکان نزول وحی هم است که نزد شان وجود داشت. و از جانب دیگر اینان که روی احکام دین بهانه می گرفتند، در حقیقت اصل دین را قبول نداشتند.

و طوری که در فوق هم یاد آور شدیم: ریشه‌ی برخی از انکارها، همانا مریضی حسد شان بود، که می گفتند؛ (چرا او پیامبر شد و ما پیامبر نشویم).

«بَلْ لَمَّا يَدُوُّوا عَذَابٍ»: یعنی سبب شک و تردید شان این است که تاکنون عذاب الهی را نچشیده‌اند،

«لَمَّا يَدُوُّوا»: از این رو رسالتش را حقیر شمردند، و اگر به عذاب الهی گرفتار می شدند به هیچ وجه به کتاب الهی تکذیب نمی کردند، به قرآن یقین حاصل می کردند و ایمان می آوردند.

از جانب دیگر باید گفت که: برای اکثر مردم، دست برداشتن از عقاید دیرینه و توجه به افکار جدید سخت و شگفت آور هم باشد.

أَمْ عِنْدَهُمْ خَزَائِنُ رَحْمَةِ رَبِّكَ الْعَزِيزِ الْوَهَّابِ ﴿٩﴾

مگر خزانه های رحمت پروردگار توانای شکست ناپذیر و بخشنده ات نزد آنان است [که منصب نبوت را به هر کس که دلشان خواست ببخشند؟] (۹)

در این آیه مبارکه؛ انکار مشرکین را در مورد اختصاص یافتن حضرت محمد صلی الله علیه و سلم به نبوت را وانکار مینمایند، ولی سخت در اشتباه اند، با خود طوری فکر می کنند که: کلید و گنجینه های رحمت و عطایای الله تعالی آنان در اختیار دارند و به اصطلاح خود را صاحب صلاحیت آن می دانند و به هر کی بخواند آنرا عطا بدارند. و یا اینکه از هر که بخواهند آنرا دوباره بگیرند.

عبد الله بن عمر بیضاوی (م ۶۹۱ق)، در تفسیر خویش: «أنوار التزیل و أسرار التأویل، مشهور به «تفسیر بیضاوی» مینویسد: منظور این است که نبوت عطیه‌ای است از جانب خدا و آن را به هر کسی از بندگان که بخواهد عطا میکند؛ زیرا او الْعَزِيزُ است؛ قدرتمندی است که مغلوب نمیشود، و «الْوَهَّابُ» است؛ یعنی آن که به هر کس هر چه بخواهد می‌بخشد. (بیضاوی ۱۴۶/۲).

أَمْ لَهُمْ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا فَلْيَرْتَقُوا فِي الْأَسْبَابِ ﴿۱۰﴾

آیا فرمانروایی آسمانها و زمین و آنچه میان آن دو است از آن ایشان است؟ پس اگر چنین است با وسایل و اسباب بالا روند. (۱۰)

آیا کافران به امور آسمانها و زمین سیطره دارند و در رحمت و روزی دادن، صاحب حکم‌اند؛ یعنی به هر که اراده کنند می‌بخشند و از هر که بخواهند باز می‌دارند؟ اگر چنین است پس به راه‌هایی که به آسمان منتهی می‌شود بالا روند و فرشتگان را از فرود آوردن قرآن بر پیامبر صلی الله علیه وسلم بازدارند. در این آیه مبارکه کفار را به باد سرزنش و توبیخ شدید می‌گیرند. طوریکه زمخشری (۲۷ رجب ۴۶۷ - ۹ ذیحجه ۵۳۸ هـ) در تفسیر کشاف مینویسد: اگر صلاحیت تدبیر امور خلایق را دارند و اگر حق تصرف در تقسیم و بخشش رحمت را دارند، و اگر حکمت و درایت را به میزانی دارند که فرد شایسته‌ی نبوت را از فرد ناشایست تشخیص دهند، از زینی بالا بروند که آنان را به عرش می‌رساند، تا بر آن مستقر شوند، و به تدبیر امور عالم پردازند، و وحی را بر برگزیده‌ی خود نازل کنند. که البته این یک سرزنش بی‌نهایت شدید می‌باشد. (این نظر زمخشری و اختیار ابن عطیه است.) (تفسیر کشاف ۴/۵۷).

«فَلْيَرْتَقُوا»: پس بالا بروند و صعود کنند.

«الأسباب»: جمع سَبَب، ریسمان. وسیله. مراد ابزار و ابواب و طرق صعود است (ملاحظه شود سوره های: حج آیه ۱۵، انعام آیه ۳۵، اسراء آیه ۴۲).

جُنْدٌ مَا هُنَالِكَ مَهْزُومٌ مِنَ الْأَحْزَابِ ﴿۱۱﴾

اینان لشکری ناچیز و اندک از گروه های شکست خورده هستند. (۱۱)
یعنی کافران، لشکری هستند که به تکذیب رسالت می پردازند، و بر ضد محمد صلی الله علیه و سلم گرد آمده اند، طولی نمی کشد که شکست خورده و پا به فرار می نهند بنابر این به گفته ها و تبلیغات اهمیت ندهید و بخصوص به هذیان های آنان اصلاً توجه هم نکنید. همان طوریکه؛ امت های تکذیب کننده پیشین شکست خوردند و مغلوب شدند. اینها هم شکست می خورند.
در ضمن باید گفت: که شک دونوع است یکی هم شک: طبیعی و دیگری هم شک تعمّدی. در شک طبیعی انسان به دنبال فهم یک حقیقت است، ولی تا هنوز علم اش به آن نرسیده است. این شک، امری مثبت و از امور طبعی فکر بشری است.

ولی با تأسف باید گفت که در برخی از موارد انسان چیزی را خوب می داند، ولی خود را عمداً به شک متصل نموده و تجاهل میکند و دیگران را نیز به شک می اندازد تا حقیقت آشکار نگردد. که بدترین مواردی از شک است، که در طول تاریخ بشری بسیاری از انسانها بدان آغشته اند.
خواننده گان محترم!

باید یاد آور شد؛ با در نظر داشت اینکه دشمنان، دارای قوت و تشکیلاتی منظمی باشند ولی در مقابل حق، نه عددی هستند، «جُنْدٌ ما» نه قدرتی بزرگی هستند، و بطور یقین مهزم به شکست اند، در طول تاریخ تجربه شده است که: احزاب غیر الهی محکوم به شکست و انقراض اند.
«جُنْدٌ»: سپاه ناچیز. گروهک. تنوین آن برای تحقیر است.

«هُنَالِكَ»: آنجا. مراد مکه است.

«مَهْزُومٌ»: شکست خورده.

كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَعَادٌ وَفِرْعَوْنُ ذُو الْأَوْتَادِ ﴿١٢﴾

پیش از این مشرکان هم قوم نوح و طایفه عاد (قوم هود) و فرعون (و فرعونیان) صاحب لشکر و قدرت (پیغمبران ما را) نیز تکذیب کردند. (۱۲)
«قَبْلَهُمْ»: پیش از قوم قریش.

«ذُو الْأَوْتَادِ»: دارای میخ ها. مراد از اوتاد، بناهای بلند و کوه ماندی است که همچون میخ بر دل زمین نشسته است. (سوره: نباء آیه ۷).

وَتَمُودُ وَقَوْمُ لُوطٍ وَأَصْحَابُ الْأَيْكَةِ أُولَئِكَ الْأَحْزَابُ ﴿١٣﴾

و نیز قوم تمود و قوم لوط و اصحاب ایکه همان احزاب کفر و شرک اند، (که پیغمبران را تکذیب کردند). (۱۳)

إِنْ كُلِّ إِلَّا كَذَبَ الرُّسُلَ فَحَقَّ عِقَابٌ ﴿١٤﴾

که هر یک از اینان پیامبران را تکذیب کردند، پس عقوبت [من بر آنان] محقق و ثابت شد. (۱۴)

ملاحظه می نمایم: تکذیب یک پیامبر به منزله تکذیب همه پیامبران است.

یعنی تمام آن احزاب و ملت های که هر یک پیامبران خود را تکذیب کرد.
«فَحَقَّ عِقَابٌ» در نتیجه کیفر من بر آنان ثابت و مقرر شد.

وَمَا يَنْظُرُ هُوَلَاءَ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً مَا لَهَا مِنْ فَوَاقٍ ﴿١٥﴾

اینها (با این اعمالشان) انتظاری نمی کشند مگر صدای مرگبار را که پس از آن هیچ مهلتی به اندازه دوشیدن شتر نباشد. (۱۵)

مشرکان و کفار مکه جز یک صدای سخت و شدید انتظار نمی کشند که اسرافیل در صور میدمد و آنها بی هوش می شوند.

«مَا لَهَا مِنْ فَوَاقٍ» آن صدای سخت و شدید توقف و تکراری ندارد. ابن عباس (رض) گفته است: یعنی برگشتی ندارد. (تفسیر طبری ۸۴/۲۳) و مفسران گفته‌اند: یعنی وقتی این صدای شدید بیاید، حتی یک لحظه و به اندازه‌ی یک «فواق» تأخیر ندارد.

فواق عبارت است از فاصله بین دو نوبت دوشیدن شتر، پس صیحه و فریاد شدید در وقت مقرر و بدون تقدیم و تأخیر فرامی‌رسد. زمخشری گفته است: منظور این است که فقط یک نفخه می‌باشد، نه دوباره میشود و نه تکرار میگردد. (کشاف ۴/۵۹)

«صَيْحَةً وَاحِدَةً»: یکی از عذاب‌های دنیوی خداوند است. برای تفصیل مفهوم «صَيْحَةً»: (مراجعه شود سوره‌های: هود آیات ۶۷ و ۹۴، حجر / ۷۳ و ۸۳، مؤمنون / ۴۱، یس آیات ۲۹ و ۴۹ و ۵۳). یعنی صیحه یکباره همه جا و همگان را فرا میگیرد و درها به روی انسان‌ها بسته میشود. نه رهایی از آن ممکن است و نه پشیمانی سودی دارد و نه فریادها به جایی می‌رسد.

وَقَالُوا رَبَّنَا عَجِّلْ لَنَا قِطْنَا قَبْلَ يَوْمِ الْحِسَابِ ﴿١٦﴾

و کافران (به تمسخر و غرور) گفتند: ای خدا، حساب‌نامه اعمال ما را تعجیل کن و پیش از روز حساب انداز. (۱۶)

در این آیه مبارکه کفار مکه به طریق مسخره آمیز و ریشخند می‌گفتند: خدایا! اگر قضیه چنان است که محمد می‌گوید، سهم و نصیب ما را از عذابی که وعده داده‌ای قبل از فرا رسیدن روز قیامت تعجیل نما. مفسران گفته‌اند: همان گونه که در جایی دیگر از قرآن، الله متعال در رابطه با آنان می‌گوید: «وَيَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ»، این را نیز به صورت استهزا گفته‌اند.

«قَطَّنَا»: بهره و نصیب ما را. سهمیه و قسمت ما را. نامه نوشته ما را با توجه به اینکه معنی «قَطَّ» صحیفه مکتوبه، یعنی کاغذی که چیزی بر آن نگارند، مفهوم آیه چنین میشود: پروردگارا نامه اعمال ما را پیش از روز جزا به دست ما برسان، تا آن را بخوانیم و ببینیم که ما چه کاره‌ایم (ملاحظه شود: المختصر فی تفسیر القرآن، روح المعانی).

خواننده گان محترم!

تکذیب پیامبران، سنت همیشگی معاندان و دشمنان در طول تاریخ بوده است در آیه متذکره به سرنوشت شوم امت‌های شش تن از انبیای قبل از اسلام اشاره بعمل آمده است، تا باشد که کفار زمان پیامبر صلی الله علیه وسلم از این حوادث عبرت بگیرند و هم پیامبر و مؤمنان به این حقیقت پی ببرند که: تکذیب انبیاء سابقه دیرینه در تاریخ بشریت دارد و چیز جدیدی نیست.

از جمله قوم نوح در آب غرق شدند، «فَأَخَذَهُمُ الطُّوفَانُ» (عنکبوت، ۱۴). خداوند آنان را با طوفانی موج ساز در بحر گرفتار کرد.

قوم عاد که حضرت هود را تکذیب کردند به وسیله‌ی طوفان شد و سخت از پای درآمدند، «فَأُهْلِكُوا بِرِيحٍ صَرْصَرٍ عَاتِيَةٍ» (حاقه، ۶). با بادی پر صدا، سرد و طغیانگر هلاک شدند.

قوم فرعون در امواج نیل هلاک شدند، «أَغْرَقْنَا آلَ فِرْعَوْنَ» (بقره، ۵۰). ما آل فرعون را غرق کردیم.

قوم ثمود که حضرت صالح را تکذیب کردند با صیحه‌ای آسمانی نابود شدند، «إِنَّا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ صَيْحَةً وَاحِدَةً فَكَانُوا كَهَشِيمِ الْمُحْتَظِرِ» (قمر، ۳۱). با صیحه‌ای آنگونه نابودشان کردیم که به صورتی که مانند خار و خاشاک خرد شده در آغل چهار پایان است در آمدند.

قوم لوط با زلزله و سنگ‌های آسمانی، «إِنَّا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ حَاصِبًا» (قمر، ۵۴).
ما با فرستادن سنگ هلاکشان کردیم.

اصحاب‌ایکه که حضرت شعیب را تکذیب کردند باصاعقه به هلاکت رسیدند.
«فَأَنتَقِمْنَا مِنْهُمْ» (حجر، ۷۹). ما از آنان انتقام گرفتیم.

باید متذکر شد که: بیان تاریخ پر عبرت گذشتگان، نمونه‌ای روشن از ذکر
بودن قرآن است که در آیه‌ی اول خواندیم: در این هیچ جای شکی نیست که:
تکذیب یک پیامبر به منزله تکذیب همه پیامبران است. روز قیامت، روز
حساب و محاسبه است.

کافران، تهدیدهای الهی را به تمسخر و استهزا می گرفتند و به اثر این غرور و
لجاجت، انسان‌ها است که به استقبال خطر بروند.

خواننده گان محترم!

در آیات متبرکه (۱۷ الی ۲۶) مبحث داستان وقصه‌ی حضرت داوود علیه
السلام به بیان گرفته میشود.

اصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَاذْكُرْ عَبْدَنَا دَاوُودَ ذَا الْأَيْدِ إِنَّهُ أَوَّابٌ ﴿۱۷﴾

بر آنچه می گویند صبر کن و داوود بنده ما را که دارای امکانات [متعدد] بود
به یاد آور، بنده ما داود صاحب قدرت و توبه کار [به سوی خدا] بود. (۱۷)
«الْأَيْدِ»: قدرت و قوت.

«ذَالْأَيْدِ»: دارای سلطه و قدرت. مراد قدرت جسمانی، و توانائی انجام طاعت
و عبادت، و سلطه کامل در سیاستمداری و مملکت‌داری است.

«أَوَّابٌ»: کسی که بسیار به الله پناه ببرد و برگردد. کسی که از آنچه خدا از
آن خوشش نمی آید دست بکشد و به سوی آنچه خدا از آن خوشش می آید
برگردد (ملاحظه شود سوره: اسراء / ۲۵).

«اصْبِرْ عَلٰی مَا يَقُولُونَ»: ای محمد! در مقابل تکذیب آنان شکبیا باش که به طور یقین الله تو را بر آنان کامیاب و پیروز می گرداند.

مفسر صاوی در «حاشیة الصاوی علی تفسیر الجلالین» میفرماید: این آیه متضمن تسلی خاطر پیامبر صلی الله علیه و سلم و تهدید کفار است. (صاوی ۳/۳۵۳).

«وَ اذْکُرْ عَبْدَنَا دَاوُدَ ذَا الْاَلْبَیْدِ» بنده ما داوود، همان پیامبر شاکر و شکبیا را یاد آور باش که در دین و بدن توانا بود.

در حدیث شریف آمده است که داوود علیه السلام یک روز را روزه می گرفت و روز دیگر را می خورد، نصف شب را می خوابید و یک سوم آن را به قیام می گذراند و باز یک ششم آن را می خوابید و چون با دشمن روبرو می شد، هرگز پا به فرار نمی گذاشت.

همچنین در حدیث شریف آمده است: «داوود علیه السلام عابدترین بشر بود». «اِنَّهُ اَوْابٌ»: «هر آینه او اواب بود» اواب: کسی است که از هر چه خداوند متعال آن را ناپسند می دارد، بازگشته و به سوی آنچه که دوست دارد، باز می گردد. به پیشگاه خدا رو می آورد و توبه می کرد البته فقط کسی این توان را دارد که در دین نیرومند باشد.

الإمام أبو حیان، محمد بن یوسف بن علی بن یوسف بن حیان الأندلسی میفرماید: از آنجایی که گفته مشرکین استهزا به دین بود، خدا به پیامبر صلی الله علیه و سلم دستور داد که در مقابل آزار آنها صبور باشد. و داستان و قصه «داوود، سلیمان و ایوب» و غیره را باز گفته است که در مقابل مشکلاتی که با آن روبرو شدند شکبیا بودند تا اینکه الله تعالی فراخی و اسانی را در کارشان فراهم کرد و بهترین سر انجام یافتند، پس تو نیز آنچه صبور باش، و سرانجام کارت بهترین سرانجام می شود. (البحر ۷/۳۹۰).

در این سوره مبارکه به تاریخ و سرگذشت نه نفر از انبیاء علیهم السلام اشاره به عمل آمده است که از جمله داستان سه نفر از این انبیا نسبتاً به تفصیل و شش نفر آن به طور اجمال مطرح و بیان گردیده است. اولین شخصیت از این انبیاء حضرت داود علیه السلام است که با ده کمال ستایش گردیده است.

- نمونه صبر برای پیامبر اسلام صلی الله محمد صلی الله علیه وسلم است:

«اصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَ اذْكُرْ عَبْدَنَا دَاوُدَ ﴿١٧﴾».

- بندگی خداوند. «عَبْدَنَا»

- بازگشت به خدا و انابه‌های پی در پی. «إِنَّهُ أَوَّابٌ»

- قدرت داشتن. «إِنَّا سَخَّرْنَا الْجِبَالَ مَعَهُ».

- تسخیر کوه‌ها و هم‌نوایی آنها با او. «يُسَبِّحُنَا مَعَهُ».

- عرضه‌ی پرندگان بر او. «وَ الطَّيْرَ مَحْشُورَةً».

- هم‌نوایی آنها در انابه با او. «كُلُّ لَّهُ أَوَّابٌ».

- حاکمیت و حکومت. «شَدَدْنَا مُلْكَهُ».

- حکمت الهی. «آتَيْنَاهُ الْحِكْمَةَ».

- داوری حق و فیصله دادن به اختلافات. «فَصَلِّ الْخِطَابَ».

قابل تذکر است که: در قرآن عظیم الشأن، در چندین آیه از پرندگان سخن به میان آمده است، از جمله:

اول: در داستان: حضرت ابراهیم و زنده شدن چهار پرنده. «فَخُذْ أَرْبَعَةً مِّنَ

الطَّيْرِ» (بقره، ۲۶۰). که پرندگان وسیله آشنایی با توحید و معادشناسی قرار میگیرند.

دوم: یکی از معجزات حضرت عیسی ساختن مجسمه‌ای از یک پرنده بود که با دمیده شدن نفس حضرت حیات گرفت. «أَنِّي أَخْلُقُ لَكُمْ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَأَنْفُخُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْرًا» (مائده، ۱۱۰).

سوم: در این آیه پرنده‌گان هم نوا با داوود میشوند. «وَ الطَّيْرَ مَخْشُورَةً» چهارم: هدهد که برای سلیمان خبر آورد و نامه رسانی کرد. «أَذْهَبَ بِكِتَابِي هَذَا فَأَلْقَاهُ إِلَيْهِمْ» (سوره نمل آیه ۲۸).

پنجم: پرنده‌گان منطق دارند و انبیا آنرا میدانند. «عَلِمْنَا مَنْطِقَ الطَّيْرِ» (نمل، ۱۶). ششم: پرنده‌گانی که وسیله‌ی نابودی دشمنان میشوند. «وَ أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ طَيْرًا أَبَابِيلَ» (سوره: فیل آیه ۳).

ششم: پرنده‌گان، تسبیح و نماز آگاهانه دارند. «كُلُّ قَدْ عَلِمَ صَلَاتَهُ وَ تَسْبِيحَهُ» (نور، آیه ۴۱).

زندگی نامه داوود علیه السلام:

بعد از وفات حضرت موسی علیه السلام «یوشع» پسر «نون» جانشین او گردید. «یوشع» بنی اسرائیلی‌ها را روانه خاک فلسطین کرد. اولین شهری را که تصرف کردند «اریحا» یا اورشلیم بود.

بعد از وفات حضرت «یوشع» مدت ۳۵۶ سال قوم بنی اسرائیل پادشاهی نداشتند ولی چند نفر از خودشان را به عنوان سرپرست انتخاب کردند. ولی فلسطینی‌ها، عمالقه و آرامی‌ها آنها را مورد ستم قرار می‌دادند، حتی در یک جنگ بنی اسرائیلی‌ها شکست خوردند و دارایی و فرزندانشان اسیر شدند.

تابوتی که تورات در آن بود نام آن تابوت عهد بود بنی اسرائیلی‌ها طبق معمول آن را به جهت تیمن و برکت آن، در هر جنگی آن را با خود حمل میکردند. اتفاقاً در جنگی آن را از دست دادند و به دست دشمن افتاد و یهودی‌ها در این مورد بسیار ناراحت شدند.

در سال ۱۰۴۰ قبل از میلاد عیسی، معتمدان بنی اسرائیلی ها پیش «صموئیل» که یک پیغمبر بود رفتند و گفتند: پادشاهی را برای ما انتخاب کن تا اینکه از او اطاعت کنیم و در زمان جنگ از فرمان او پیروی کنیم. طوریکه (درایه ۲۴۶ سوره بقره) داستان آن تذکر رفته است:

«داوود علیه السلام» یکی از پیغمبران بنی اسرائیل است که در فاصله سال های ۹۷۰-۱۰۳۳ قبل از میلاد مسیح می زیسته است. نام پدر حضرت داوود «یسی» بوده است. پدرش یهودی بوده است و در شهر بیت اللحم زندگی کرده و هم در آنجا وفات فرموده است و عمر او در حدود صد سال بوده است سی و سه پسر داشته است که یکی از آنها حضرت داوود بوده است و هر سه پسرش در جنگ طالوت با جالوت شرکت داشته‌اند، چنانکه جالوت به وسیله حضرت داوود به هلاکت رسید و در نهایت بعد از مرگ طالوت مردم حضرت داود را به جای طالوت انتخاب کردند.

حضرت داوود علیه السلام غیر از این که سلطان وقت بود، دارای مقام نبوت بود و کتاب آسمانی او «زبور» نام دارد.

روزی حضرت داوود علیه السلام سوابق بزرگواری وصف ناپذیر حضرت ابراهیم علیه السلام، حضرت اسحاق علیه السلام و حضرت یعقوب علیه السلام را مطالعه می کرد در دل خود گفت: خدایا این بزرگواران به وسیله چه طاعت و عبادتی بدین درجه ممتاز رسیده‌اند؟ خداوند حضرت داوود را مورد عتاب قرار داد و بر او وحی کرد و فرمود: ای داود من این شخصیت‌ها را به چنان درد و ابتلائی گرفتار کردم که قابل تحمل برای هر کس نیست ولی ایشان بر این مصیبت‌ها صبر جمیل را نشان دادند تا به این درجه عظیمی رسیدند.

حضرت داوود علیه السلام گفت: من هم می توانم چنین صبوری را بر ابتلا داشته باشم. بعداً حضرت جبرئیل نازل شد و گفت: ای داوود بسیار آسوده

بودی ولی خودت را به مصیبت گرفتار کردی پس خودت را برای صبر کردن بر مصیبت آماده کن. گویا حضرت داوود علیه السلام در حدود ۹۹ همسر داشته است. یک پسر به نام «اوریا» پسر حنان به دختری به نام سابغ دختر شائع علاقه داشت و میخواست با او ازدواج کند تقدیر الهی حضرت داوود علیه السلام لشکری را برای جهاد آماده کرد و با توجه به اینکه این پسر علاقه به جهاد داشت شرکت کرد ولی مدت زیادی گذشت آن جوان پیدا نشد و هیچ کس او را ندید و از طرفی حضرت داوود علیه السلام هنگامی که آن دختر را میبیند و گویا این زن مادر حضرت سلیمان است. (تفصیل در: زندگانی پیامبران، استاد محمد شلماش میترجم احمد نور بخش، طبع (عقرب) ۱۳۹۴ شمسی، ۱۴۳۶ هجری، ۱۴۳۷ قمری).

عبادت حضرت داوود علیه السلام:

مفسرین در باره عبادت و انا به حضرت داوود علیه السلام می نویسند: داوود علیه السلام بسیار انا به می کرد و در همه امور زندگی به خداوند روی می آورد و این توجه دائمی سبب قدرت او بود. و در این هیچ جای شکی نیست که: انسان در اثر تکامل معنوی می تواند طبیعت را با خود همراه کند. «سَخَّرْنَا الْجِبَالَ مَعَهُ»

همچنان یکی از عمل انقلابی داوود علیه السلام که: در آیه ۲۵۱ سوره بقره بدان اشاره شده آمده است «وَقَتَلَ دَاوُدُ جَالُوتَ...» آن همه الطاف الهی را به دنبال داشت. «سَخَّرْنَا الْجِبَالَ مَعَهُ... شَدَدْنَا مُلْكَهُ وَ آتَيْنَاهُ الْحِكْمَةَ» - در ضمن قابل تذکر است که: حضرت داوود، از جمله پیامبرانی است که نبوت و سلطنت را با یکدیگر داشته است. «شَدَدْنَا مُلْكَهُ - وَ آتَيْنَاهُ الْحِكْمَةَ»

داستان طالوت:

بعد از وفات موسی و هارون علیهما السلام، یکی از پیغمبران بنی اسرائیل (یوشع بن نون) سرپرستی بنی اسرائیل را بعهدہ گرفت. یوشع آنها را وارد فلسطین (سرزمین مقدس) نمود زیرا قبلاً در زمان موسی بدان وعده داده شده بودند. اوسرزمین رامیان آنها تقسیم نمود و تا وفات کرد مسئولیت رهبری آنها بعهدہ داشت. بعد از وفات یوشع مسئولیت رهبری آنها به مدت ۳۵۶ سال به قضاتی از آنها واگذار گردید. این مقطع زمانی رادوران حکومت قضات مینامند.

در این مقطع ضعف و سستی به بنی اسرائیل روی آورد و معاصی و منکرات در میان شان رواج پیدا کرد. از شریعت روگردان شدند. بت پرستی وارد صفوف ایشان گردید. در نتیجه خداوند اقوام و ملت های پیرامون را بر آنها مسلط گردانید. عمالقه و آرامیون و فلسطینی ها بر آنها تاختند و در هر جنگی که میان آنها و دشمنانشان در میگرفت بیشتر گرفتار شکست میشدند تا پیروزی.

مورخین می نویسند که: طالوت، نه از نسل نبوت بود و نه از نسل پادشاهی، بلکه چوپان یا دباغی بود فقیر، و در بنی اسرائیل سنت بر آن بود که پیامبران از سبط «لاوی» و پادشاهان از سبط «یهودا» بر می خاستند و چون طالوت از تبار هیچ یک از این دو سبط نبود - انوارالقرآن [بنی اسرائیل از پذیرش تولیت و امارت وی سر باز زدند. (مراجعه شود سوره بقره آیه ۲۴۷)

طالوت به عنوان پادشاه بنی اسرائیل تعیین گردید، خداوند او را تایید کرد و تابوتی را که از آنها ستانده بودند به وی بازگردانید. لشکریانی قوی و شدید برگزید و آنها را جهت جنگ با دشمن از شهر خارج کرد. در میان راه زمانی که مسیر فراوانی طی کرده و به شدت تشنه بودند. گذرشان بر رودخانه ای افتاد. طالوت آنها را امتحان کرد و گفت: کسی حق ندارد از این آب بنوشد مگر به مقدار یک مشت. این عمل امتحانی بود تا اندازه ی اراده و توان آنها را دریابد. (مراجعه شود به سوره بقره ۲۴۹)

جز تعداد قلیلی از این لشکر عظیم (که بنا به قولی که سدی نقل کرده ۸ هزار نفر بودند) با او ماندند، همگی از آب مذکور نوشیدند. ۳۱۹ نفر با او باقی ماندند و بقیه را که فاقد اراده‌ی قوی بودند با خود نبرد و از لشکر اخراج کرد. با این عده‌ی قلیل به جنگ با بت پرستان فلسطینی رفت. فرمانده لشکر دشمن، شخصی بنام جالوت بود که بسیار خشن و شدید به نظر می آمد و مردم از او می ترسیدند بنی اسرائیل ترسیدند و گفتند: توان رو یا رویی با جالوت را نداریم. (سوره بقره آیه ۲۴۹)

جالوت مبارزه طلبی کرد. جوان کوچکی بنام داود به جنگ او رفت. داود از سبط یهودا بود و چون کم سن بود، اصلاً به نظر نمی رسید که فرد کم سن و سالی همچو او در میان جنگجویان وجود داشته باشد. چون رو در روی جالوت قرار گرفت، او را مورد تمسخر قرار داد و گفت: بر گرد من نمیخواهم تو را بکشم، داود در جواب گفت: ولی من قصد دارم تو را بکشم. بعد مبارزه میان آنها شروع شد و داود جالوت را کشت. بدنبال آن لشکریانش شدیدترین شکست را خوردند و داود پیروز گشت. «فَهَزَمُوهُمْ بِأَذْنِ اللَّهِ وَقَتَلَ دَاوُدَ جَالُوتَ وَآتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ وَالْحِكْمَةَ وَعَلَّمَهُ مِمَّا يَشَاءُ» (بقره: ۲۵۱).

یعنی: سپس به فرمان خدا ایشان را شکست دادند و داود جالوت را کشت و خداوند حکومت و حکمت بدو بخشید و از آنچه می خواست بدو یاد داد. بعد از این روی داد، نام داود در میان بنی اسرائیل درخشیدن گرفت و پیروزی‌های پی در پی توسط وی نصیب بنی اسرائیلیان گشت و خداوند بنی اسرائیل را بعد از ذلت و پستی دوباره عزت بخشید.

بعد از وفات طالوت بنی اسرائیل بر بیعت با این جوان (داود) اتفاق حاصل کردند و او را بعنوان پادشاه خود برگزیدند. در آن هنگام عمرش از ۳۰ سال

تجاوز نمی کرد با عدل و دادگری بر قوم خود حکمرانی می کرد و سیاست اعمال مساوات را میان ایشان در پیش گرفت و احکام تورات را بر آنها تطبیق فرمود. تا اینکه خداوند زبور را بر وی فرستاد که یکی از کتب چهارگانه‌ی آسمانی است. (منبع: پیغمبری و پیغمبران در قرآن کریم؛ مؤلف: شیخ علی صابونی، مترجم: محمد ملازاده).

و خداوند متعال در انتهای این داستان چنین پیامبر صلی الله علیه وسلم را خطاب قرار میدهد: «وَلَوْلَا دَفَعُ اللَّهُ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ وَلَكِنَّ اللَّهَ ذُو فَضْلٍ عَلَي الْعَالَمِينَ * تِلْكَ آيَاتُ اللَّهِ تَتْلُوهَا عَلَيْكَ بِالْحَقِّ وَإِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ». (سوره بقره: ۲۵۲).

«و اگر خداوند، بعضی از مردم را به وسیله بعضی دیگر دفع نمی کرد، زمین را فساد فرامی گرفت، ولی خداوند نسبت به جهانیان، لطف و احسان دارد. اینها، آیات خداست که به حق، بر تو می خوانیم؛ و تو از رسولان (ما هستی)». قابل تذکر است که طالوت پیامبر برگزیده خداوند نبود، بلکه فرد صالحی بود که خداوند متعال بواسطه‌ی پیامبرش به مردم خبر داد که طالوت را بعنوان فرمانده لشکر خود پذیرا شوند، یعنی خداوند متعال او را بعنوان فرمانده برگزید ولی وی را پیامبر نکرده بودند. و پیامبرشان، طالوت را از طرف خداوند به عنوان فرمانروای آنها تعیین کرد تا در این کار آنها را فرماندهی نماید، کسی که فرماندهی و رهبری را خوب انجام می دهد.

إِنَّا سَخَّرْنَا الْجِبَالَ مَعَهُ يُسَبِّحْنَ بِالْعَشِيِّ وَالْإِشْرَاقِ ﴿١٨﴾

همانا ما کوه‌ها را مسخرورام کردیم تا شبان‌گاه و هنگام برآمدن آفتاب تسبیح گویند. (۱۸)

در این آیه مبارکه مبحث مسخر گردیدن کوه‌ها برای داوود علیه السلام و اینکه از صبح تا شام با او تسبیح گویند آمده است. تسبیح کوه‌ها امری است

حقیقی و برای حضرت داوود علیه السلام از جمله معجزه وی به شمار می رفت. طوریکه الله تعالی در (آیه ۱۰ سوره سبأ) میفرماید: «وَلَقَدْ آتَيْنَا دَاوُدَ مِنَّا فَضْلًا يَا جِبَالُ أَوِّبِي مَعَهُ وَالطَّيْرَ...». (و همانا داوود را از سوی خود فضیلتی دادیم (و گفتیم: ای کوه‌ها! با او (در تسبیح خدا) هم نوا شوید و (ای) پرندگان! (همراهی کنید).

وَالطَّيْرَ مَحْشُورَةً كُلٌّ لَهُ أَوَّابٌ ﴿١٩﴾

پرندگان را نیز دستجمعی مسخر او کردیم (تا همراه او تسبیح خدا گویند) و همه اینها بازگشت کننده به سوی او بودند. (۱۹)

در آیه متبرکه بر مطیع کردن پرندگان به حضرت داوود علیه السلام ذکر بعمل آمده است که: در اطراف آن جمع می شدند، و مصروف تسبیح خوانی میشدند و به امرش منقاد بودند. طوریکه کوه ها و پرندگان به عبادت خدا می پرداختند و او را تقدیس کرده و تسبیح خوان بودند.

ابن کثیر گفته است: پرندگان همزمان با تسبیح داود، تسبیح نموده و کلمات او را تکرار میکردند. در هوا توقف نموده و با او تسبیحات را زمزمه میکردند. و همچنین کوه‌های سر به فلک کشیده ذکر و تسبیحات او را باز می گفتند و با پیروی از او تسبیح خوان بودند. قتاده گفته است: «أَوَّابٌ» یعنی مطیع و فرمانبردار. (مختصر ۱۹۹/۳).

«مَحْشُورَةً»: گرد آمده و جمع آوری شده.

«كُلٌّ لَهُ أَوَّابٌ»: همگی فرمانبردار داود بودند و به سوی او برمی گشتند.

جملگی فرمانبردار خدا و خاضع در برابر مشیت الله بودند و هستند (ملاحظه شود: سوره: انبیاء آیه: ۷۹).

وَشَدَدْنَا مُلْكَهُ وَأَتَيْنَاهُ الْحِكْمَةَ وَفَصَّلَ الْخِطَابِ ﴿٢٠﴾

و فرمانروایی و سلطنت او را استوار داشتیم و به او حکمت و قدرت قضاوت

عادلانه دادیم. (۲۰)

پروردگار با عظمت برای داوود علیه السلام پادشاهی با هیبت و شکوه و با وسایل و لشکر، نیرومند اعطا ساخت، و او را با نبوت و علم و با سخن فیصل که حسن خطابه و عدالت در حکم را شامل بود کرامت بخشید.

«شَدَدْنَا»: تقویت کردیم و استحکام بخشیدیم. پا برجای و استوار نمودیم.

«مُلْكُهُ»: شاهی و حکومت او را. مملکت و کشور او را.

«الْحِكْمَةَ»: شناخت اسرار اشیاء و اصابت در گفتار و کردار (ملاحظه شود سوره: آل عمران آیه: ۴۸).

«وَ فَصَّلَ الْخِطَابِ»: و گفتاری روشن و واضح به او دادیم که هر شنونده‌ای آن را می فهمید. (طبری گفته است: «فَصَّلَ الْخِطَابِ» یعنی گفتار و حکم و خطبه‌ی فیصله دهنده).

مجاهد میگوید: «فصل الخطاب» عبارت از نفوذ فیصله بخش در کلام و حاکمیت و داوری است، که این تمام سخنان وی را شامل می شود.

شیخ قرطبی در باره «فصل الخطاب» فرموده است: یعنی تعبیری که حق و باطل را از هم جدا می سازد. (تفسیر قرطبی ۱۶۲/۱۵).

مفسران در تفاسیر خویش می نویسند که: پادشاهی و سلطنت داود استوار بود و مملکت را با عزم و اراده و حکمت اداره می کرد. و در کنار حکمت و نیرومندی، رأیش قاطع و بدون شک و تردید بود. و چنین سیاستی نهایت کمال حکمت را نشان می دهد.

وَهَلْ أَتَاكَ نَبَأُ الْخَصْمِ إِذْ تَسَوَّرُوا الْمِحْرَابَ ﴿٢١﴾

و آیا ماجرای داد خواهان به تو رسیده است، وقتی که بر دیوار عبادتگاه (داود) بالا شدند (و بر او فرود آمدند). (۲۱)

معنی و مفهوم آیه مبارکه که بطور استفهام برای ایجاد شگفتی و تشویق شنونده به شنیدن مطالبی است که به او گفته می‌شود همین است که: ای محمد! آیا خبر آن جماعت به شما رسیده است که با هم در نزاع بودند و در موقع اشتغال داود به طاعت و عبادت، مسجد او را در بر گرفتند؟

«الْخَصْمِ»: دشمن. مفرد و مثنی و جمع و مذکر و مؤنث در آن مساوی است و در اینجا مراد طرفین دعاوی است.

«تسوروا»: از دیوار بلند بالا رفتند.

میگویند که الله تعالی؛ دو فرشته را به هیأت دو خصم به سوی داوود علیه السلام فرستاد که او را متوجه و متنبه به خطایی گردانند که از وی سر زده بود تا توبه کند. آن دو فرشته از بالای دیوار محراب عبادت و نمازش نزد وی فرود آمدند.

از ابن عباس (رض) روایت شده است که فرمود: «داوود علیه السلام زن اوریا - یکی از فرماندهانش - را در حال غسل دید و دل بسته و شیدای وی شد پس شوهرش را در جنگ پیش افکند تا به قتل رسید آن گاه چون عده وی سپری شد، از وی خواستگاری کرد و او را به عقد خویش درآورد. بعداً آن دو فرشته، از دیوار محل عبادت وی بالا آمده و قضیه‌ای را پیش وی افکندند که در کتاب الله حکایت آن را میخوانیم. و داوود علیه السلام سجده کنان بر زمین افتاد پس خداوند متعال بر او آمرزید و توبه‌اش را پذیرفت». اما ابن کثیر میگوید: «مفسران در اینجا داستانی (نظیر روایت یاد شده ابن عباس (رض) را نقل کرده‌اند که بیشتر آن برگرفته از اسرائیلیات است و حدیثی در این مورد به ثبوت نرسیده است و هر چند ابن ابی حاتم در این باب حدیثی را روایت کرده است، اما سند آن حدیث صحیح نیست پس بهتر آن است که به صرف خواندن این داستان بسنده کنیم و حقیقت آن را به خداوند متعال موکول نماییم زیرا

قرآن حق است و آنچه که قرآن متضمن آن می‌باشد، نیز حق است. بعضی دیگر از علمای اسلام نیز - همانند ابن کثیر - منکر صحت این داستان شده و گفته‌اند: «آن دو تن که از دیوار محراب بر داوود علیه السلام بالا آمدند، دو فرشته نه بلکه دو بشر بودند که حقیقتاً درباره گوسفندان خویش باهم دعوی و مرافعه داشتند. (حق نیز همان است که ابن کثیر فرموده است: زیرا چنین عملی از پیامبر خدا داوود علیه السلام بسیار بعید است و چنین روایتی از رسول الله ص به ثبوت نرسیده و به احتمال بسیار از اسرائیلیات و منابع اهل کتاب است.)»

إِذْ دَخَلُوا عَلَى دَاوُودَ فَفَزِعَ مِنْهُمْ قَالُوا لَا تَخَفْ خَصْمَانِ بَغَى بَعْضُنَا عَلَى بَعْضٍ فَاحْكُم بَيْنَنَا بِالْحَقِّ وَلَا تُشْطِطْ وَاهْدِنَا إِلَى سَوَاءِ الصِّرَاطِ ﴿٢٢﴾

چون بر داوود (ناگهانی) وارد شدند پس او از آنان ترسید، گفتند: مترس! ما دو مدعی هستیم که یکی از ما بر دیگری ظلم کرده است، پس در میان ما به حق و عدل فیصله و داوری کن، و ظلم روا مدار و ما را به راه راست راهنمایی فرما. (۲۲)

«وَلَا تُشْطِطْ»: از حق دور مشو. دور از حقیقت مگو.

مفسران می‌فرمایند بعد از اینکه از بالای حصار و دیوار نزد او رفتند، در نتیجه داود از آنها بیمناک و در هراس شد.

داوود گفت: که چرا بدون اجازه داخل عبادتگاه شده اید و چرا از دروازه وارد نشدند، و در زمانی وارد شدند که داود آن را به عبادت اختصاص داده بود. «قَالُوا لَا تَخَفْ خَصْمَانِ بَغَى بَعْضُنَا عَلَى بَعْضٍ» گفتند: از ما نترس، ما دو

نفر متخاصم هستیم که بعضی به دیگری ظلم روا داشته است.

«فَاحْكُم بَيْنَنَا بِالْحَقِّ وَ لَا تُشْطِطْ» در بین ما به عدالت قضاوت کن، و در صدور حکم جور و ستم روا مدار. «وَ اهْدِنَا إِلَى سَوَاءِ الصِّرَاطِ» و ما را به راه راست و حق هدایت نما.

ابن کثیر میفرماید: «داؤود علیه السلام هدایت فرموده بود که؛ در آن روز کسی نزد وی نیاید و او را در خلوت عبادتش تنها بگذارند پس بناگاه با دو تن که به شکلی غیر عادی از دیوار بالا آمدند روبرو شد و از این حالت غیرعادی هراسید. «گفتند: نترس، ما دو طرف دعوا هستیم که یکی از ما بر دیگری ستم کرده است پس میان ما به حق داوری کن و جور نکن» یعنی: در حکم و فیصله خویش، از حق دور نشو «و ما را به راه راست راهنمایی کن» یعنی: در این قضیه ما را به سوی حق راهنمایی کرده و بر حق و ادارمان کن. (تفسیر انوار).

إِنَّ هَذَا أَخِي لَهُ تِسْعٌ وَتِسْعُونَ نَعْجَةً وَلِيَ نَعْجَةً وَاحِدَةً فَقَالَ أَكْفَلْنِيهَا وَعَزَّنِي فِي
الْخِطَابِ ﴿٢٣﴾

این برادر من است، نود و نه میش دارد و من یک میش دارم، گفته است: این یکی را هم به من واگذار. و در گفتگو مرا مغلوب ساخت. (۲۳)
برخی از مفسران بدین عقیده اند که: منظور از گوسفند، زن است. پس معنی آن چنین می شود؛ او نود و نه زن دارد و من فقط یک زن دارم.
«فَقَالَ أَكْفَلْنِيهَا» گفت: آن را به من بده و آن را تحت تکفل من قرار بده.
«وَعَزَّنِي فِي الْخِطَابِ» و در خصومت بر من غلبه یافته و چیره شده است و در سخنوری بر من فشار آورده و سخت گرفته و بر من چیره شده است. یعنی: برادرم بر من در دعوی غالب آمده زیرا در طرح حجت از من تواناتر است.
«قَالَ لَقَدْ ظَلَمَكَ بِسُؤَالِ نَعَجَتِكَ إِلَىٰ نَعَاجِهِ» داؤود گفت: قطعاً او را در مطالبه‌ی میش تو برای اینکه میش های خودش یک صد میش بشوند به تو ظلم کرده است. (تفسیر صفوة التفاسیر محمد علی صابونی).
«نَعْجَةً»: گوسفند. میش.

«أَكْفَلْنِيهَا» یعنی کفالت و سرپرستی آن را به من واگذار. آن را بهره من گردان. مراد به تملک او در آوردن آن گوسفند و دادن آن بدو است و از ماده (کفل) به معنی سرپرستی، یانصیب (ملاحظه شود: نساء آیه: ۸۵، حدید آیه: ۲۸). «عَزَّيْ» از عزت به معنای غلبه است. یعنی مرا مغلوب کرده است و بر من چیره شده است.

جمله «أَكْفَلْنِيهَا» یعنی کفالت آن را به من واگذار و این کنایه از بخشش و هدیه است و «عَزَّيْ» از عزت به معنای غلبه است.

قابل یاد آوری است که: انسان ذاتاً، حریص و زیاده طلب است و هیچ وخت از مال دنیا سیر نمی شود. در مفهوم کلمه «أَكْفَلْنِيهَا» (بر خلاف نظریه برخی از علماء است که معتقدند که؛ آزادی در رسیدن به شهوات و غرایز را وسیله آرامش می دانند و می گویند: انسان همین که سیر شد آرام می شود.

در ضمن باید گفت: آنده اشخاصیکه قصد و نیت تصاحب حق دیگران را در سر میپرووراند، مقدمات حقوقی و استدلالی کار خودراهم برای محکمه از قبل آماده میسازند. طوریکه این فهم را در داستان داوود علیه السلام مطالعه نمودیم.
 قَالَ لَقَدْ ظَلَمَكَ بِسُؤَالِ نَعَجْتِكَ إِلَىٰ نَعَاجِهِ وَإِنَّ كَثِيرًا مِّنَ الْخُلَطَاءِ لَيَبْغِي بَعْضُهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَقَلِيلٌ مَّا هُمْ وَظَنَّ دَاوُودُ أَنَّمَا فَتَنَّاهُ فَاسْتَغْفَرَ رَبَّهُ وَخَرَّ رَاكِعًا وَأَنَابَ ﴿٢٤﴾

(داوود) گفت: بی شک او با درخواست اینکه میشت (را به او بدهی تا آن را) با میش های خود اضافه کند به تو ظلم و ستم کرده است. و حقا که بسیاری از شریکان به همدیگر ظلم می کنند، مگر آنانی که ایمان آورده و کارهای نیک انجام داده اند ولی چنین کسانی بسیار اندک و کم هستند. پس داود دانست که ما او را آزموده ایم، بنابر این، از پروردگار خویش آمرزش خواست و به سجده افتاد و توبه و انابه کرد (۲۴)

ابو حیان گفته است: مفسران در مورد این قصه چیزهایی را یادآور شده‌اند که با مقام و منزلت پیامبران تناسب ندارد و آن را به طور کلی کنار نهادیم. و آنچه از ظاهر آیه درک می‌شود این است: آنانکه محراب را محاصره کرده بودند، انسان بوده و از غیر راه معمولی نزد او رفته بودند. و در غیر وقت نشستن به قضاوت وارد شده بودند. و چون تک و تنها برای عبادت در محراب بود، ترسید او را ترور کنند، پس وقتی معلوم شد برای فیصله آمده‌اند و دو نفر آنها برای داد خواهی نمایان شدند-همان طور که در قرآن آمده است- از آن گمان از خدا طلب بخشودگی کرد. و در مقابل خدای عز و جل سر سجده را بر زمین نهاد. و ما به طور یقین می‌دانیم و ایمان داریم که پیامبران از خطا و تبهکاری معصوم و دورند؛ زیرا اگرچنین امری را جایز بدانیم، دیگر شرایع باطل گشته و به گفته آنان اطمینان نخواهیم داشت.

«الْخُلَطَاءِ»: جمع خَلِيط. آمیزشکاران. آمیزگاران. شرکاء. مراد آشنایان و شریکانی است که با هم سر و کار دارند و اغلب اموال یا احشام خود را با هم می‌آمیزند.

«رَاكِعًا»: کرنش کنان. سجده کنان. خاشعانه (سوره: بقره آیه ۴۳، آل عمران آیه ۴۳، مائده آیه ۵۵). تعبیر «رَاكِعًا»: یا به خاطر آن است که رکوع مقدمه سجده بوده و یا اینکه به معنی خود سجده است، چرا که رکوع و سجود هر دو به معنی انحناء و خمیدن است، و گاهی هم به معنی مطلق خشوع و خضوع می‌باشد.

«أَنَابَ»: از کرده خویش پشیمان شد و برگشت. توبه کرد. کرده داود، شتاب در صدور حکم قضاء بر اثر وضوح موضوع، و یا گمان بردن کشتن خود توسط طرفین دعاوی، و خوف بیجا از بندگان با وجود حضور یزدان بود. (تفسیر نور: خرمدل)

درس و عبرت قرآنی همین است که انسان و بخصوص حکام نباید در اصدار حکم و فیصله عجولانه و بر اساس شنیدن سخن یکی از طرفین حکم نماید. طوریکه ملاحظه شد؛ حضرت داؤود علیه السلام با شنیدن نظر یک طرف دعوا قضاوت کرد و فرمود:

«لَقَدْ ظَلَمَكَ» و به همین دلیل بود که از پروردگار خویش عذر خواست.

خواننده گان محترم!

برخی از مفسران در ذکر داستان حضرت داؤود علیه السلام مرتکب اشتباهی بزرگ شده‌اند و در تفسیرهای خود بدون تحقیق و بررسی دقیق، اقوالی را از اهل کتاب آورده‌اند که سند و بنیان ندارد و نباید به آن اعتماد کرد؛ زیرا جزو قصه و اخبار اسرائیلیان می باشند که با روح و مبنای عقیده‌ی اسلامی در مورد «عصمت پیامبران» منافات دارند. از جمله این اخبار پرحیله و نیرنگ روایتی است در مورد عشق حضرت داؤود به زن یکی از فرماندهان سپاه خود که خلاصه آن چنین است: «روزی داؤود در پشت بام منزل خود گردش می کند. زنی را در حالت حمام گرفتن می بیند، و عاشق آن می شود، این زن همسر یکی از فرماندهان سپاه او به نام «اوریا» بود. داؤود می خواهد آن زن آزاد شود و با او ازدواج کند. پس شوهری را به جنگ می فرستد و بیرق قوماندانی سپاه را به او می دهد و فرمان پیشروی به وی صادر می کند، و پیروز می شود. چندین بار او را به میدان جنگ می فرستد تا سرانجام کشته می شود و داؤود با زنش ازدواج می کند. تا آخر دروغ ها و افتراها از این قبیل می نویسند. ابن کثیر گفته است: بسی از مفسران اخبار و قصه هایی را نقل کرده‌اند که جز و اسرائیلیات می باشند. و بعضی آنها بدون شک، کذب و دروغ محض اند.

امام بیضاوی گفته است: این که گفته‌اند: حضرت داود چندین بار «اوریا» را به میدان فرستاد و به او دستور پیشروی داد تا کشته شد و با زنش ازدواج کرد، دروغ و افترا و ناروا می باشد، از این رو حضرت علی رضی الله عنه گفت: هر کس داستان حضرت داود را مانند قصه گویان بازگوید، او را یک صد و شصت تازیانه می زنم که حد دروغ بستن به پیامبران همان است. و درست این قصه آن است که محققان و پیشوایان و دانشمندان تفسیر آورده‌اند که عبارت است از: حضرت داود علیه السلام قسمتی از وقت را به امور ملک و مملکت اختصاص داده بود. و قسمتی را به قضاوت و رسیدگی به اختلافات مردم، و بخش آخر آنرا در خلوت و با خواندن ذکر و تسبیح و ثنا در محراب و عبادت سپری می کرد. در موقع خلوت هیچ کس نزد او نمی رفت. تا از محراب خارج می شد. اما روزی با دو نفر که محراب را محصور کرده بودند روبرو شد. داود از آنها بیمناک شد و در دل خود قرار گذاشت تا آنها را بزند، اما آن دو او را مطمئن و آرام کردند و گفتند: ما دو نفریم که با هم اختلاف داریم. و یکی از آنها مشکل و خواست خود را آن طور که در قرآن است، بیان کرد و مسأله، نشان دهنده‌ی ظلم علنی، و غیر قابل تحمل و تأویل بود. از این رو داود به محض شنیدن این ظلم آشکار، بدون توجه به گفته‌ی طرف دیگر، حکم او را صادر کرد. و از طرف دیگر درخواست بیان نکرد و به دلیل او گوش نداد. و گفت: «با درخواست گوسفندت به تو ظلم کرده است... تا آخر، آنگاه خدا او را مورد عتاب قرار داد و به او تذکر داد که قاضی باید بعد از شنیدن اظهارات طرف دیگر حکم صادر کند. در تفسیر البحر ۳۹۳/۷، به اختصار. حقیقت بر ملا و درخشان همین است و دین خدا بر آن قرار دارد. در مورد می توانید به: تفسیر کبیر امام فخر رازی مراجعه کنید و دلایل دقیق در مورد مطالعه فرماید. (تفسیر کبیر ۱۸۹/۲۶).

قابل یاد آوری است: اعراب از زن نیز کنایتاً به «نعجه» تعبیر کرده و زنان را به گاوهای ماده تشبیه میکنند. از این روی کسانی که داستان زن «اوریا» را مطرح میکنند، میگویند: آن دو فرشته این داستان را به منظور تنبیه داوود علیه السلام و متوجه ساختن وی به اشتباهش مطرح کردند زیرا او در عین حالیکه خودش ده‌ها زن آزاد داشت، به زن اوریا نیز چشم دوخته بود. پس مرادشان از «نعجه»، زن اوریا بود.

و چنان که گفتیم، مفسران این داستان را رد کرده و آن را از داستان‌های اسرائیلی شناخته‌اند.

امام شوکانی میگوید: «گناه داوود علیه السلام این بود که آن فرماندهش را در جنگ‌ها پیش فرستاد تا کشته شود و بعداً زنش را به نکاح گیرد. پس او کشته شد و داوود علیه السلام زنش را به نکاح گرفت. پس خدای متعال او را متوجه این گناهش گردانید و با فرستادن فرشتگانش به سوی وی، تلویحاً این معنی را به وی رساند تا آمرزش خواهی کند و از این خطایش توبه کند پس داوود علیه السلام آمرزش خواست و توبه وی پذیرفته شد». البته رأی ابن کثیر در مورد اسرائیلی بودن این داستان قبلاً بیان شد.

علما درباره اینکه آیا سجده در این آیه، سجده تلاوت است یا خیر؟ اختلاف نظر دارند. علمای احناف و مالکی‌ها بر آنند که اینجا، جای سجده تلاوت است ولی شافعی‌ها و حنبلی‌ها بر آنند که اینجا جای سجده شکر است، نه سجده تلاوتی که به آن در قرآن امر شده است. (برای تفصیل موضوع مراجعه شود به تفسیر انوار القرآن)

یادداشت:

آیات متبرکه (۲۴ و ۲۵): چنانکه از حدیث بر می آید، از جمله آیات سجده تلاوت است.

فَغْفَرْنَا لَهُ ذَلِكَ وَإِنَّ لَهُ عِنْدَنَا لَزُلْفَىٰ وَحُسْنَ مَآبٍ ﴿٢٥﴾

(پس ما این قضاوت عجزلانه) را بر او بخشیدیم و او نزد ما دارای مقام والا و آینده نیک است. (۲۵)

«وَإِنَّ لَهُ عِنْدَنَا لَزُلْفَىٰ» خداوند متعال برای داود علیه السلام گنااهش را آمرزید و توبه‌اش را پذیرفت او را برگزید و مقربش ساخت و برایش نیکوترین جایگاه را در بهشت های پر از نعمت مهیا نمود.

«زُلْفَىٰ»: قربت و کرامت است، که بعد از بخشیدن گناه داوود علیه السلام به وی ارزانی شد. حسن ماب: حسن بازگشت و سرانجام نیک، یعنی رسیدن به بهشت است.

«وَ حُسْنَ مَآبٍ» و در آخرت سرانجامی نیکو، یعنی رسیدن به بهشت است.
يَا دَاوُودُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَىٰ فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنَّ الَّذِينَ يَضِلُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا نَسُوا يَوْمَ الْحِسَابِ ﴿٢٦﴾

ای داود! ما تو را در زمین خلیفه ساخته ایم، پس به حق در میان مردم حکم کن، و از هوای نفس پیروی مکن که تو را از راه الله منحرف می سازد، بی گمان آنانکه از راه الله منحرف می شوند، برای شان عذاب سخت است به خاطر آنکه روز حساب را فراموش کردند. (۲۶)

«يَا دَاوُودُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ» «ای داوود! ما تو را در زمین خلیفه گردانیدیم» یعنی به داوود علیه السلام گفتیم: ما تو را بر روی زمین خلیفه خوبش گردانیدیم، یا تو را خلیفه و جانشین پیامبران پیش از تو گردانیدیم تا به معروف امر و از منکر نهی کنی «پس میان مردم به حق» یعنی: به عدالت «حکم کن» که این عدالت، عبارت از تعمیم حکم الله تعالی در میان بندگانش میباشد.

ابو حیان گفته است: اینکه خدای متعال داود را در سرزمین جانشین کرده است بر مکانت و قرب و برگزیدن او علیه السلام دلالت دارد. و گفته‌ی آنهاپی را رد می‌کند که مطلب و امری نالایق به مقام نبوت او نسبت داده‌اند. در حدیث شریف آمده است: «إِنَّ أَحَبَّ النَّاسِ إِلَى اللَّهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَأَقْرَبَهُمْ مِنْهُ مَجْلِسًا إِمَامٌ عَادِلٌ، وَإِنْ أَبْغَضَ النَّاسَ إِلَى اللَّهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَأَشَدَّهُمْ عَذَابًا إِمَامٌ جَائِرٌ». «بی‌گمان محبوبترین مردم نزد خداوند متعال در روز قیامت و نزدیکترین آنان به وی از روی مقام و منزلت، فرمانروای عادل است و بی‌گمان منفورترین مردم در نزد خداوند در روز قیامت و سخت‌ترین آنها از روی عذاب، فرمانروای ستمگر است».

این آیه زمامدار را از داوری و قضاوت در حوادث و رویدادها، با اتکا به علم شخصی‌اش نهی میکند.

ابوبکر صدیق (رض) میفرماید: «اگر مردی را در حال ارتکاب حدی از حدود خدای متعال ببینم، او را بدان مورد مؤاخذه قرار نمی‌دهم تا دیگری غیر از من بر آن امر شهادت دهد».

در حدیث شریف به روایت ابوداود و دیگران آمده است که: رسول الله صلی الله علیه وسلم اسبی خریدند اما فروشنده منکر فروش آن به ایشان شد ولی رسول الله صلی الله علیه وسلم در این رابطه فقط با تکیه بر علم خویش به نفع خود حکم نکردند بلکه فرمودند: «چه کسی برای من شهادت می‌دهد؟ خزیمه برخاست و گواهی داد آن‌گاه به آن قضیه حکم کردند».

ابن عباس (رض) نیز روایت کرده است که: «رسول الله صلی الله علیه وسلم (در قضا یا و دعاوی) با سوگند منکر، یا آوردن یک شاهد از سوی مدعی، حکم صادر می‌کردند». (تفسیر انوارالقران).

ابن کثیر روایت کرده است که ابو زرعه وارد مجلس ولید بن عبد الملک شد. ولید به او گفت: تو که قرآن را خوانده و آن را فهمیده به من بگو: آیا خلیفه مورد باز خواست قرار می گیرد؟ گفت: یا امیر المؤمنین! جوابت را بگویم؟ گفت: بگو، در امان الله هستی. ابو زرعه گفت: ای امیر مؤمنان! آیا تو در نزد الله گرامی تر هستی یا داؤود علیه السلام، به خدا خلافت و نبوت را با هم به او عطا کرده بود، سپس در کتابش او را تهدید کرده و فرمود: «يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَىٰ فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ»، پس اندرز نیکویی شد.. (تفسیر صفوة التفاسیر محمد علی صابونی).

خواننده گان محترم!

آیات متبرکه (۲۷ الی ۲۹) موضوعاتی در باره اثبات قیامت، مکافات و مجازات را مورد بحث قرار میدهد.

وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا بَاطِلًا ذَلِكَ ظَنُّ الَّذِينَ كَفَرُوا فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنَ النَّارِ ﴿٢٧﴾

و ما آسمان و زمین و آنچه را که میان آنهاست، بیهوده نیافریده ایم، این گمان کافران است، پس وای بر آنان که کافرنند از آتش (دوزخ). (۲۷)

«وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا بَاطِلًا» در این آیه مبارکه بیان شد که: این عالم هستی و مخلوقات شگفت انگیزش را بیهوده خلق نکرده ایم. بلکه آنرا براساس حکمت بزرگی آفریده است. و در این هیچ جای شکی نیست که: در جهان بینی الهی، آفرینش هدفدار است. اما در بینش غیر الهی، آفرینش بی هدف است.

«ذَلِكَ ظَنُّ الَّذِينَ كَفَرُوا»: اینخلقت بیهوده‌ی جهان هستی و طبق پندار کافران بازی و بیهوده نیست. زیرا آنان گمان‌های بدی به حق تعالی دارند، به آیات الهی کافر شدند و پیامبرش را تکذیب کردند. و به زنده شدن و نشر باور ندارند.

«فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنَ النَّارِ»: وای به حال کافران از عذاب آتش! بعد از آن به خاطر این گمان بد آنها را توییح کرده و میفرماید:

أَمْ نَجْعَلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَالْمُفْسِدِينَ فِي الْأَرْضِ أَمْ نَجْعَلُ الْمُتَّقِينَ كَالْفُجَّارِ ﴿٢٨﴾

آیا کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده اند مانند مفسدان در زمین قرار می‌دهیم؟ یا پرهیزگاران را مانند بدکاران قرار می‌دهیم؟ (۲۸) منظور این است که در حکمت خدا نیک و بد و نیک‌مرد و گنهگار و پاک و ناپاک یکسان نیستند. پس آیه متضمن استدلال بر تحقق وقوع حشر و جزا و پاداش و کیفر است، و نیز متضمن وعده و وعید است. ابن کثیر گفته است: خدای متعال اعلام داشته است که یکسان قرار دادن مؤمنان و کفار از عدالت و حکمت خدا دور است.

وقتی موضوع چنین باشد، پاداشی لازم است که مطیع و فرمانبر از آن بهره‌مند گردد و نافرمان و تبه‌کار به کیفر عملش نایل آید. و عقل سلیم حکم می‌کند که پاداش و معاد لازم است؛ زیرا ستمگر گردنکش را می‌بینم که ثروت و فرزندان و نعمت‌هایش در افزایش است و بدون این که کیفری ببیند مرگش فرا می‌رسد، و از طرفی دیگر انسان مطیع و مظلوم را می‌بینیم که از زحمت و تلاش خود نان می‌خورد و ثمر رنجش را ستمگر می‌برد و می‌میرد. پس باید عدل و حکمتی از جانب خدای حکیم مقرر باشد که انتقام این را از آن

بگیرد. وقتی این امر (به هر علت) در دنیا مقدور نشود، باید برای رسیدگی به این ستم و شکیبایی، قرارگاهی باشد، و آن عبارت است از منزلگاه آخرت. (مختصر ۲۰۲/۳). پس از آن هدف از نزول قرآن را بیان کرده است که عبارت است از عمل کردن به دستورات آن و اندیشیدن در آن:

كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ مُبَارَكٌ لِيَدَّبَّرُوا آيَاتِهِ وَلِيَتَذَكَّرَ أُولُو الْأَلْبَابِ ﴿٢٩﴾

این کتابی است پر برکت که بر تو نازل کرده ایم تا در آیات آن تدبیر کنند و خردمندان عبرت گیرند. (۲۹).

«كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ مُبَارَكٌ» یعنی قرآن عظیم الشان که آن را بر تو نازل کرده ایم کتابی است با عظمت و گرانقدر که در امور دینی و دنیوی حاوی خیرات و منافی فراوان است.

«لِيَدَّبَّرُوا آيَاتِهِ» آن را بر تو نازل کردیم تا بندگان در آیاتش بیندیشند و درباره محتوایش فکر و عقل خود را به کار اندازد، و اسرار و حکمت های والایش را دریابند.

«وَلِيَتَذَكَّرَ أُولُو الْأَلْبَابِ» و تا دارندگان عقل سالم از این قرآن پند و اندرز بگیرند. واقعیت امر همین است: کسانی که از قرآن متذکر نمی شوند، بی عقل اند. در این هیچ جای شک نیست که: قرآن، مطابق عقل و منطوق است، لذا اهل عقل با تدبیر در آن به احکام و رموزش پی می برند. با تمام وضاحت باید بیان داشت که در قرآن، امری مخالف عقل را نمیتوان یافت.

معارف قرآن عظیم الشان پایان ناپذیر است. این که به همه دستور تدبیر میدهد نشان آن است که هر کس تدبیر کند به فهم جدید علمی دست مییابد.

حسن بصری گفته است: قسم به خدا هیچ کس با حفظ و از بر کردن حروف و ضایع کردن و زیر پا نهادن حدودش، آن را نفهمیده و درک نکرده است. تا

جاییکه یک نفر که گفته بود: به خدا قرآن را تمام خوانده‌ام و حتی یک حرف آن را نینداخته‌ام، گفته است: خدا می‌داند تمامش را انداخته و احکامش را زیر پا نهاده است و قرآن هیچ تأثیری بر اخلاق و رفتار وی نهاده است. (تفسیر کشاف ۷۰/۴).

الهی پروردگارا! ما را از زمره‌ی اشخاصی قرار بده که قرآن را خوانده و آن را فهمیده و بدان عمل می‌کنند.

«الْأَلْبَابِ» یعنی عقل‌ها، مفرد آن لب است و لب یعنی هسته و پالفته و خلاصه‌ی هر چیزی. از این رو عقل به لب موسوم گشته است. الصَّافِنَاتُ اسب‌هایی که روی سه پا و گوشه سم پای چهارم ایستاده‌اند. جمع صافن است. فراء گفته است: صافن در زبان عرب به معنی اسب ایستاده و غیره می‌باشد. الْجِيَادُ تندرو در دویدن، پیشتاز. مبرد گفته است: جیاد جمع جواد به معنی سریع و تندرو می‌باشد. «انسان جواد» یعنی آدمی که دست و دل باز و سخی است. «تَوَارَتْ»: نهان شد.

«رُخَاءً»: نرمش یا مطیع و رام.

«الْأَصْفَادِ» زنجیر آهنین. غل، مفرد آن صفد است. در حدیث آمده است:

خواننده گان محترم!

در آیات متبر که (۳۰ الی ۴۰) درباره سلیمان علیه السلام بحث بعمل آمده است.

وَوَهَبْنَا لِدَاوُدَ سُلَيْمَانَ نِعْمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ ﴿٣٠﴾

و سلیمان را به داود بخشیدیم، چه نیکو بنده ای بود به راستی او بسیار رجوع کننده [به خدا] بود. (۳۰)

خداوند سبحان فرزندی صالح را به نام سلیمان به داود عطا کردیم، و به او نبوت دادیم. تا با آن خورسند شود.

اما ابن کثیر میفرماید: «خداوند متعال داوود علیه السلام را به عنوان پیامبر به سلیمان علیه السلام عطا کرد، و گرنه داوود جز سلیمان فرزندان دیگری نیز داشت زیرا او دارای صد زن آزاد بود».

مفسران مینویسند که: منظور از «هبه» در اینجا اعطای نبوت است که فرموده است: «و وَرَثَ سُلَيْمَانَ دَاوُدَ» یعنی در نبوت وارث او شد، و گرنه داود غیر از سلیمان فرزندان بسیار داشت.

سپس حق تعالی سلیمان علیه السلام را ستوده و می فرماید: «نِعْمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ» نیکو بنده بود سلیمان و بسیار توبه کار و ستایشگر بود.

حضرت سلیمان علیه السلام:

حضرت سلیمان علیه السلام فرزند حضرت داود علیه السلام است. زمانیکه حضرت داود علیه السلام وفات فرمود حضرت سلیمان جانشین او گردید. خداوند متعال (در آیه: ۳۶ سوره ص) میفرماید: «فَسَخَّرْنَا لَهُ الرِّيحَ تَجْرِي بِأَمْرِهِ رُخَاءً حَيْثُ أَصَابَ» ﴿۳۶﴾ (پس باد را برای او مسخّر و رام کردیم که به فرمان او هر جا که می خواست نرم و آرام روان می شد).

باد برابر فرمانش به هر کجا که می خواست آرام حرکت می کرد و همچنین خداوند میفرماید: به زیر فرمان سلیمان در آوردیم همه بناها و غواصان دیو را و همچنین گروه جن در اختیار حضرت سلیمان بوده‌اند چنان که خداوند میفرماید: «وَمِنَ الْجِنِّ مَن يَعْمَلُ بَيْنَ يَدَيْهِ بِإِذْنِ رَبِّهِ» [سبأ: ۱۲]. «و گروهی از جن به اذن پروردگارش نزد او کار می کردند».

و در ادامه آیه قرآن میفرماید: جنیان هر چه سلیمان می خواست برایش درست می کردند از قبیل پرستشگاه‌های عظیم، مجسمه ها، ظرف های بزرگ غذا خوری همانند حوض ها و دیگ های ثابت که از بزرگی قابل جابه جایی نبود.

لشکریان سلیمان از جن و انس و پرنده برای او گردآور گشتند و همه آنان به یکدیگر ملحق و در نزد هم نگاشته شدند. آنگاه حرکت کردند تا رسیدند به دره مورچگان، مورچه‌ای گفت: ای مورچگان به لانه‌های خود بروید تا سلیمان و لشکریانشان بدون این که متوجه باشند شما را پایمال نکنند. حضرت سلیمان از سخن آن مورچه تبسم کرد و خندید و گفت: پروردگارا چنانکه که پیوسته سپاسگزار نعمت‌هایی باشم که به من و پدر و مادرم ارزانی داشته‌ای و مرا توفیق عطا فرما تا کارهای نیکی را انجام دهم که تو از آنها راضی باشی و مرا در پرتو مرحمت خود از زمره بندگان شایسته‌ات گردان.

زمانیکه بر سلیمان علیه که سمبول قدرت و عظمت بود مرگ را مقرر داشتیم، جنیان را از مرگ نیاگاهانید مگر موریانه و چوب خواره‌هایی که مدت‌ها بود به عصای سلیمان رخنه کرده بودند و عصا او را می‌خوردند.

هنگامی که سلیمان در میان جنیان بر عصای خود تکیه زده بود و کارهای ایشان را می‌پایید فرو افتاد، فهمیدند که اگر آنان از غیب مطلع می‌بودند و در عذاب خوارکننده بیگاری و اسارت باقی نمی‌ماندند و راه خود را در پیش می‌گرفتند. مسجد بیت‌المقدس به فرمان حضرت سلیمان و به وسیله جنیان ساخته شد.

إِذْ عَرَضَ عَلَيْهِ بِالْعَشِيِّ الصَّافِنَاتُ الْجِيَادُ ﴿٣١﴾

به خاطر بیاور هنگامی را که عصرگاهان اسبان چابک تندرو را بر او عرضه داشتند. (۳۱)

امام فخررازی می‌فرماید: اسب‌ها به دو وصف توصیف شده‌اند: اول، صفت «صفون» که بیانگر برتری و خوبی اسب است.

دوم، «جیاد» یعنی بسی تندرو و چابک. منظور این است که در حالت ایستادن و حرکت به خوبی و کمال موصوفند. در وقت ایستادن آرام و ساکن در جای خود توقف می کنند و در موقع حرکت سریع و تندرو میباشند. (تفسیر کبیر ۲۰۴/۲۶) اسب صافن، اسبی است که بر یکی از دو دست خود می ایستد و دست دیگرش را بالا نگهداشته و گوشه سم آن را بر زمین می گذارد و بدین گونه است که این اسب بر یک دست و دو پای خود ایستاده است، که این امر، نشانه نشاط و چابکی آن می باشد.

«بِالْعَشِيِّ» عشی: از وقت ظهر یا عصر تا آخر روز است.

«الْحَيَادُ»: جمع جواد، به اسبی گفته می شود که بسیار دهنده و تیزرو باشد.

فَقَالَ إِنِّي أَحْبَبْتُ حُبَّ الْخَيْرِ عَنْ ذِكْرِ رَبِّي حَتَّى تَوَارَتْ بِالْحِجَابِ ﴿٣٢﴾

پس گفت: واقعا من این اسبان را به خاطر پروردگارم دوست دارم (من میخواهم از آنها در جهاد استفاده کنم او همچنان به آنها نگاه می کرد) تا آنکه اسبان از دیده های او پنهان شدند. (۳۲)

مفسران گفته اند: هزاران اسب را که از پدرش برایش به میراث مانده بود به او نشان دادند. در موقع عصر در مقابل او به رژه درآورده شدند، زیبایی و تندروی و محبت آنها او را از ذکر خدا غافل کرد، تا آفتاب غروب کرد.

«حَتَّى تَوَارَتْ بِالْحِجَابِ» تا آفتاب غروب کرد و از دید ناپدید شد. یعنی چنان غرق این تماشا گردید که نماز عصر وی فوت شد، بناگاه به خود آمد و گفت: من دوستی و محبت اسبان را بر ذکر پروردگارم - یعنی بر نماز عصر -

ترجیح دادم!

«حُبُّ الْخَيْرِ»: اصل خیر به معنی مال بسیار است.

در حدیث شریف به روایت عائشه (رض) آمده است: «سلیمان علیه السلام دارای اسب های بالدار بود».

ابن کثیر نقل می کند: «اسب‌هایی که سلیمان علیه السلام را از نماز عصر باز داشتند، بیست هزار رأس بودند. او می افزود: ولی قطعاً مسلم است که سلیمان علیه السلام نماز عصر را به قصد ترک نکرد بلکه آن را به فراموشی ترک کرد چنان که در غزوه خندق رسول الله صلی الله علیه وسلم چنان گرفتار مبارزه با دشمن بودند که نماز عصر ایشان فوت شد و آن را بعد از غروب قضا آوردند».

رُدُّوْهَا عَلَيَّ فَطَفِقَ مَسْحًا بِالسُّوقِ وَالْأَعْنَاقِ ﴿٣٣﴾

[سپس گفت] آنها را به نزد من باز گردانید آنگاه به دست کشیدن بر ساقها و گردنهای آنها پرداخت. (۳۳)

سلیمان امر کرد: اسپان یادشده‌ای که بر او عرضه شده بود، دوباره عرضه شوند و بگذرند «فَطَفِقَ مَسْحًا بِالسُّوقِ وَالْأَعْنَاقِ» به منظور تقرب به الله متعال شروع کرد به ذبح و قطع کردن پای آنها و چون آنها او را از یاد خدا غافل کرده بودند، باید گوشت آنها خوراک بینوایان بشود.

«رُدُّوْهَا»: اسب‌ها را برگردانید.

«طَفِقَ مَسْحًا»: شروع به دست کشیدن و مالش دادن کرد.

«السُّوقِ»: جمع ساق، ساق‌های پا.

«الأَعْنَاقِ»: جمع عُنُق، گردن‌ها.

حسن گفته است: وقتی اسب‌ها برگشت داده شدند، گفت: نه، به خدا مرا از یاد خدا غافل نخواهید کرد، آنگاه دستور ذبح آنها را داد.

و سدی نیز چنین گفته است: (از ابن کثیر روایت است که سلیمان به عنوان محبت و نوازش به یال و کفل آنها دست کشید. ابن جریر این قول را پذیرفته است. و نظر حسن بصری و سدی ظاهرتر و روشن تر است که با شمشیر

گردن و پی آنها را زد؛ چون او را از اطاعت خدا غافل کرده بودند. از این رو خدا باد را که سریعتر از اسب است و از آن بهتر است به عوض اسب‌ها به او داد. (تفسیر صفوة التفاسیر).

برخی از مفسران میگویند: سلیمان علیه السلام برای نوازش و ارجگذاری به اسب‌ها و اطمینان یافتن از احوال آن‌ها بر ساق و پیشانی آن‌ها دست می‌کشید؛ زیرا آن اسب‌ها وسیله جهاد در راه الله تعالی بودند.

صاحب تفسیر «المنیر» میفرماید: «معنی این نیست که سلیمان علیه السلام اسب‌ها را به قصد قربت نزد الله، پی کرده و سربریده باشد زیرا این امر که اسب‌های بی‌گناه مورد مجازات قرار گیرند، لایق مقام نبوت نیست». این قول از ابن عباس (رض) نیز نقل شده است.

ولی ابن کثیر قول به ذبح اسب‌ها را ترجیح می‌دهد و این نظر بیشتر مفسران است. بعضی از قائلان به ذبح میگویند: ذبح آن اسب‌ها اشکال شرعی‌ای به همراه نداشت زیرا - چنانکه روایت شده - در شریعت سلیمان ذبح آن‌ها به قصد قربت مباح بود و او گوشت آن اسب‌ها را نیز صدقه کرد، که خداوند متعال در عوض، باد را به تسخیر وی درآورد.

وَلَقَدْ فَتَنَّا سُلَيْمَانَ وَأَلْقَيْنَا عَلَى كُرْسِيِّهِ جَسَدًا ثُمَّ أَنَابَ ﴿٣٤﴾

و قطعاً ما سلیمان را آزمودیم و بر تخت او جسدی بیفکنیم، باز به سوی (الله) روی آورد و توبه کرد. (۳۴)

در آیه مبارکه از امتحانی دیگری یاد آوری به عمل آمده است که از حضرت سلیمان علیه السلام به عمل آمد و سپس از آن لغزش توبه کرد و برگشت. شاید این امتحان همان باشد که در صحیح از ابو هریره روایت شده است که پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «سلیمان گفت: امشب با هفتاد زن نزدیکی

میکنم. هر یک از آنها اسب سواری مجاهد در راه الله می آورد، و نه گفت: این شاء الله، آنگاه با آنها نزدیکی کرد، اما هیچ یک از آنها فرزندی نه زاید جز یکی آن هم انسانی ناقص زاید. قسم به ذاتی که جانم در قبضه قدرت او قرار دارد، اگر می گفت: به خواست الله، تمام آنها جهادگر می زاییدند و سواره در راه خدا جهاد می کردند» (بخاری این حدیث را آورده اما نگفته است تفسیر آیه می باشد. پس ممکن است تفسیر آن باشد و ممکن است نباشد).

ابن کثیر گفته است: «بعضی از مفسران آثار و اخبار زیادی را از سلف آورده اند که اکثر یا تمام آنها از اسرائیلیات دریافت شده اند و بسی از آنها به شدت نامأنوس و نفرت انگیزند» (ابن کثیر آورده است: آنچه بعضی از علاقمندان به روایات ضعیف و حکایات اسرائیلی پیرامون فتنه و آزمایش سلیمان آورده اند که قرآن به اختصار بدان اشاره کرده است، تماما خرافات و اباطیل است و دانشمندان محقق آن را مردود دانسته اند. از جمله عجیب ترین روایات اینکه ابن ابی حاتم آورده است: سلیمان می خواست به قضای حاجت بنشیند، انگشترش را به «جراده»، محبوب ترین زنش داد، شیطان به صورت سلیمان نزد جواده رفت و انگشتر را خواست. جواده گمان برد که سلیمان است، انگشتر را به او داد، همین که شیطان انگشتر را در انگشت کرد انس و جن و شیاطین مطیع او شدند. چنین روایات و حکایاتی اساسی ندارند و مردودند و ابن کثیر و فخر رازی و بیضاوی و نسفی آن را رد کرده اند).

امام فخر رازی گفته است: منظور از فتنه و آزمایش مذکور در آیه شریف ناراحتی و آزمایش جسمی بود؛ زیرا سلیمان علیه السلام به مرضی سخت مبتلا شد که بر اثر آن ناتوان و ضعیف شد، حتی بر اثر شدت بیماری به صورت جسدی در بستر درآمد. وی میگوید: عرب درباره ی انسان ضعیف و رنجور

میگویند: «إِنَّه لَحَمِ عَلِيٍّ وَضَمُّ وَجَسْمِ بِلَا رُوحٍ». بعد از آن به حالت تندرستی برگشت (برای تفصیل موضوع مراجعه شود به تفسیر کبیر ۲۰۸/۲۶)

قَالَ رَبِّ اغْفِرْ لِي وَهَبْ لِي مُلْكًا لَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ مِنْ بَعْدِي إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ ﴿٣٥﴾

پروردگارا! مرا بیامرز و حکومتی به من ببخش که بعد از من سزاوار هیچ کس نباشد؛ یقیناً تو بسیار بخشنده ای. (۳۵)

حضرت سلیمان علیه السلام دست به در بار الله تعالی بلند نمود و دعا کر که: پروردگارا! خطای صادر شده از من را ببخشای و ملکی گسترده و فراخ و پادشاهی بزرگی عطا به من عطا فرما که بعد از من هیچ کس آن را نداشته باشد، و هیچ کس با من شریک نباشد تا به سبب این فرمانروایی خارق العاده، دارای معجزه ای بزرگ شوم «إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ» «بی گمان تو وهاب هستی»، تو عطای فراگیر و احسان بزرگ داری و بسیار بخشنده ای. و در این هیچ جای شکی نیست که: بخشش گسترده و پی در پی مخصوص ذات پروردگار با عظمت است.

«مُلْكًا»: حکومت. سلطنت. «لَا يَنْبَغِي»: نسزد. سزاوار و درخور نباشد.

فَسَخَّرْنَا لَهُ الرِّيحَ تَجْرِي بِأَمْرِهِ رُخَاءً حَيْثُ أَصَابَ ﴿٣٦﴾

پس باد را برای او مسخر و رام کردیم که به فرمان او هر جا که می خواست به آرامی سیر می کرد. (۳۶)

«رُخَاءً»: نرم و آرام.

«أَصَابَ»: قصد کرد، اراده کرد

الله تعالی میفرماید: دعای سلیمان علیه السلام را پذیرفتیم و برایش پادشاهی را که خواسته بود عطا کردم «فَسَخَّرْنَا لَهُ الرِّيحَ» و باد را برایش رام ساختیم.

«تَجْرِي بِأَمْرِهِ رُخَاءً حَيْثُ أَصَابَ» چنانکه با شدت و سرعت موافق امرش به هر جایی که اراده می‌کرد به آرامی و پاکی جریان پیدا می‌کرد. یعنی: آن باد، چنان بادی نرم و ملایم بود که نه اشیا را به جنبش و تکان وا می‌داشت و نه توفانی می‌شد بلکه در عین نیروی بزرگ وزش و سرعت حرکت خود، نرم و ملایم و راحت بخش بود و روان می‌شد: «هرجا که تصمیم می‌گرفت» یعنی: هرجا و در هر کشور و سرزمینی که سلیمان علیه السلام قصد سفر می‌کرد، باد او را به سوی آن سرزمین حمل می‌نمود. (شما توانید آیه ۱۲ سوره سبا را در این مورد مطالعه فرمایید).

وَالشَّيَاطِينِ كُلِّ بِنَاءٍ وَغَوَاصٍ ﴿٣٧﴾

و شیاطین را مسخر او ساختیم، هر معمار و غوطه خور از آنها را. (۳۷) همچنان شیاطین را پروردگار با عظمت در خدمت حضرت سلیمان علیه السلام تحت فرمان و اطاعت اش قرار داد که از آنان در کاری ساختمانی تعمیرات بزرگ و شکفت انگیز مورد استفاده قرار می‌گرفت و بعضی را برای آوردن در و مرجان دریاها، در غواصی به کار می‌گماشت. باید یاد آور شد که: انسان علاوه بر قدرت تسلط بر انسان‌های دیگر و طبیعت، قدرت تسلط بر جن و شیاطین را نیز دارا می‌باشد.

وَآخِرِينَ مُقَرَّبِينَ فِي الْأَصْفَادِ ﴿٣٨﴾

و دیگر شیاطین را که با غل و زنجیر به هم بسته بودند [در سلطه او در آوریم تا نتوانند در حکومت او فتنه و آشوب برپا کنند]. (۳۸) و برخی دیگری از این شیاطین را که (نافرمان متمرّد بودند و از کار سر باز میزدند، یا در کار خود خلاف، سرکشی و تجاوز می‌کردند) در غل و زنجیر بسته بود و به سبب کفر و تمردشان از فرمان سلیمان به زنجیر کشیده شده بودند. «مقرّبین»: بسته شده به همدیگر.

«الأصفاد»: جمع صفا، غل و زنجیر.

هَذَا عَطَاؤُنَا فَامْنُنْ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسَابٍ ﴿٣٩﴾

(و به سلیمان گفتیم:) این بخشش بی حساب ماست، به هر کس میخواهی (و صلاح می بینی) ببخش و از هر کس میخواهی امساک کن و حسابی بر تو نیست. (۳۹)

به حضرت سلیمان علیه السلام گفتیم: از ملک و فرمانروایی عظیمی که خواستار آن شدی، فرمانروایی ای به وسعت تسلط بر باد و دیوان؛ دو پدیده شگفت آسایی که عقلها را خیره می کند «آن را ببخش یا برای خود نگهدار» یعنی: ما این ملک و مکتت را به تو عطا کردیم پس به هر که می خواهی ببخش و از هر که می خواهی بازدار «بی حساب» بی آن که در این بخشش یا باز داشتن، با تو حساب به عمل آید. یعنی: به تو گفته نمی شود که: چه مقدار داده ای و چرا داده ای، یا چرا باز داشته و چرا نگهداشته ای؟

در حدیث شریف آمده است که: چون رسول الله صلی الله علیه وسلم مخیر ساخته شدند میان اینکه «بنده ای فرستاده» باشند یا «پیامبری فرمانروا» که به هر کس بخواهند بی حساب و گناهی بدهند و از هر که خواهند بی حساب و گناهی بازدارند؛ آن حضرت صلی الله علیه وسلم بعد از مشورت با جبرئیل علیه السلام منزلت اول را انتخاب کردند زیرا چنانکه ابن کثیر نقل کرده - این منزلت نزد خداوند متعال برتر و والاتر است. (تفسیر انوار القرآن، جلد سوم) عبدالرؤوف مخلص هروی

وَإِنَّ لَهُ عِنْدَنَا لَزُلْفَىٰ وَحُسْنَ مَّآبٍ ﴿٤٠﴾

بی تردید او (سلیمان) نزد ما تقرب و منزلتی بلند و سرانجامی نیکو دارد. (۴۰) «زُلْفَى»: قُربت، مقام و منزلت، پایه و درجه (سوره های: سبأ: آیه ۳۷، سوره ص، آیه ۲۵).

«حُسْنُ مَثَابٍ»: (سوره های: آل عمران آیه ۱۴، رعد آیه ۲۹، ص آیه ۲۵).

خواننده گان محترم!

در آیات متبرکه (۴۱ الی ۴۴) از قصه حضرت ایوب علیهم السلام ذکری بعمل می آورد.

وَأَذْكُرُ عَبْدَنَا أَيُّوبَ إِذْ نَادَى رَبَّهُ أَنِّي مَسَّنِيَ الشَّيْطَانُ بِنُصْبٍ وَعَذَابٍ ﴿٤١﴾
و بنده ما ایوب را یاد کن، هنگامی که پروردگارش را فریاد داد که شیطان [به سبب رنج و شکنجه ای که دچارش هستم] مرا سرزنش و شماتت می کند [تا از رحمت تو دلسردم کند]. [۴۱]

داستان ایوب علیه السلام سومین داستان این سوره مبارکه است که در آن میفرماید: ای محمد! پیامبر بزرگوار حضرت ایوب یاد آور و بنده‌ی صالح ما، ایوب علیه السلام را یاد آور باش که به انواع بلا یا مبتلا شد اما در برابر بلا صبر نمود و با اخلاص مندی به پروردگارش دعا، و صبر را پیشه کرد. «إِذْ نَادَى رَبَّهُ أَنِّي مَسَّنِيَ الشَّيْطَانُ بِنُصْبٍ وَعَذَابٍ» آنگاه که با تضرع و التماس و زاری خدایش را خواند و گفت: شیطان مرا به رنج و عذاب و دردی شدید مبتلا کرده است.

مفسران میفرمایند که: به عنوان ادب مصیبت را به شیطان نسبت داده است. و گرنه تمام امور خیر و شر در قبضه قدرت و اختیار الله تعالی بزرگ قرار دارد. ایوب به مصیبت مالی و خانوادگی و بدنی مبتلا بود و مدت هژده سال را در بلا به سر برد.

در جمله «أَرُكُّضُ بِرِجْلِكَ» به حضرت ایوب علیه السلام گفتیم: با پایت زمین را بزنی، آن را زدی، چشمه آبی گوارا و زلال جوشید.

«هَذَا مُغْتَسَلٌ بَارِدٌ وَ شَرَابٌ» به او گفتیم: این آبی است که با آن شستشو میشود، و از آن میشود نوشید. آنگاه خود را به آن بشست و مصیبت ظاهری بدنش برطرف شد، و از آن نوشید و تمام مریضی های داخل بدنش بهبود یافت. ابو حیان گفته است: «هَذَا مُغْتَسَلٌ» یعنی این آبی است که با آن میشود شستشو کرد.

«وَ شَرَابٌ»: یعنی آبی قابل شرب است. پس با شستن ظاهر بدنت بهبود می یابد و با نوشیدن باطنت بهبود پیدا می کند. اما جمهور بر آنند که دو چشمه جوشید. از یکی نوشید و با دیگری خود را شست و شفا یافت. (البحر ۴۰۱/۷).

داستان زندگی حضرت ایوب علیه السلام:

حضرت ایوب علیه السلام یکی از پیامبرانی است که خداوند چهار بار در قرآن عظیم الشان از وی نام برده است. حضرت ایوب علیه السلام پسر «عیص» پسر حضرت «اسحاق» پسر حضرت «ابراهیم س» است. محل تولدش ولایت شام بوده است. خداوند بزرگ مال و ثروت و دارایی زیادی را به او عطا فرموده بود. همسرش دختر حضرت یوسف علیه السلام به نام «رحمه» بوده است.

حضرت ایوب علیه السلام به اندازه ای دارای زهد و تقوا و بخشش و سخاوت بود که حتی مورد حسادت فرشتگان قرار گرفت و از طرفی هم به سبب چنین فضایی که حضرت ایوب داشت شیطان به اندازه ای ناراحت و غمگین بود که همیشه در صدد انحراف او بود چنانکه خداوند میفرماید: «وَأَذْكُرُ عَبْدًا أَيُّوبَ إِذِ نَادَىٰ رَبَّهُ أَنِّي مَسَّنِيَ الشَّيْطَانُ بِنُصْبٍ وَعَذَابٍ ﴿٤١﴾ [ص: ۴۱]. «و بنده ما ایوب را یاد کن، هنگامیکه پروردگارش را ندا داد که شیطان [به سبب رنج و شکنجه ای که دچارش هستم] مرا سرزنش و شماتت می کند [تا از رحمت تو دلسردم کند]».

با اراده الهی در حدود هفت سال به مرض جذام مبتلا گردید. شیطان فرصت را غنیمت شمرد و وسوسه را در دل همسرش رحمه انداخت و به حضرت ایوب علیه السلام گفت چرا در این حال و وضعیتی که داری از خدا نمی خواهی که ترا شفا دهد. حضرت ایوب علیه السلام از این سخن ناراحت شد و قسم یاد کرد و فرمود: اگر شفا یافتم صد دره به تو می زنم. و بعداً فرمود: دیگر من از تو انجام هیچ کاری را برای خودم نمی خواهم. حضرت ایوب علیه السلام تنها ماند و چون خود را تنها دید کسالتش هم شدیدتر می شد، در حال گریه و زاری از خدا خواست که به او شفا بدهد. چنانکه خداوند میفرماید: «وَأَيُّوبَ إِذِ نَادَىٰ رَبَّهُ أَنِّي مَسَّنِيَ الضُّرُّ وَأَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ ﴿۸۳﴾ فَاسْتَجَبْنَا لَهُ فَكَشَفْنَا مَا بِهِ مِن ضُرٍّ» [الأنبياء: ۸۳-۸۴]. (و ایوب را [یاد کن] هنگامی که پروردگارش را ندا داد که مرا آسیب و سختی رسیده و تو مهربان ترین مهربانانی. (۸۳) پس ندایش را اجابت کردیم و آنچه از آسیب و سختی به او بود برطرف نمودیم). به وسیله حضرت جبرئیل راه بهبودی و دوی شفادهنده را به او یاد دادیم و گفتیم پای خود را به زمین بکوب هنگامی که چنین کرد چشمه آبی بر جوشید. بدو پیام دادیم این آبی است که هم برای شست و شوی تنت مفید است و هم برای نوشیدن گوارا و سودمند است هنگامی که با آب چشمه خود را شست از این مرض نجات یافت و بهبودی حاصل کرد و بعداً حضرت ایوب علیه السلام از کلبه ویرانه اش بیرون آمد و شروع به گردش کرد ناگاه زنی را روی پلی یافت که گریه و فریاد و ناله و زاری سر می داد از او پرسید چه چیزی برای شما رخ داده است؟ آن زن گفت شوهرم در حدود هفت سال است که به مرض جذام گرفتار شده است و نام او ایوب است. حضرت ایوب گفت هنگامی که سالم بود و به این مرض مبتلا نشده بود شبیه چه کسی بود، آن زن گفت: شبیه تو بود. حضرت ایوب گفت: من ایوب هستم و خدا مرا از

این مرض نجات داده است و به من شفا بخشیده است. آن زن هم گفت: من رحمه همسر تو هستم بالاخره به دیدار یکدیگر شاد شدند خدا را شکر کردند و به کلبه خود برگشتند. «وَوَهَبْنَا لَهُ أَهْلَهُ وَمِثْلَهُم مَّعَهُمْ رَحْمَةً مِنَّا وَذِكْرًا لِّأُولِي الْأَلْبَابِ ﴿٤٣﴾ [ص: ۴۳]. «و خانواده‌اش را [که در حادثه‌ها از دستش رفته بودند] و مانندشان را همراه با آنان به او بخشیدیم تا رحمتی از سوی ما و تذکری برای خردمندان باش.»

مریضی و تکلیف ایوب علیه السلام بهبود و به جای اولاد و اموالی که از دست داده بود دو چندان بدو عطا کردیم، محض مرحمتان در حق ایوب علیه السلام و تذکری است از صبر و شکیبایی برای خردمندان، تا همچون ایوب شکیبا و امیدوار به لطف و فضل خدا باشند و در حوادث و مشکلات رشته صبر جمیل را از دست ندهند.

حضرت ایوب علیه السلام چون قبلاً قسم یاد کرده بود که: زنش را تازیانه بزند و می‌خواست صد تازیانه به او بزند خداوند بزرگ حضرت جبرئیل را پیش ایوب فرستاد و فرمود به او بگو، «وَخُذْ بِيَدِكَ ضِغْثًا فَاصْرِبْ بِهِ وَلَا تَحْنُتْ ۗ إِنَّا وَجَدْنَاهُ صَابِرًا نُّعَمِّ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ ﴿٤٤﴾» [ص: ۴۴]. بسته‌ای از چوب‌های «و [به او گفتیم: چون سوگند خورده‌ای که همسرت را برای اینکه تو را در امور معنوی ناراحت کرده بود، صد دره بزنی] با دست بسته‌ای ترکه خشک برگیر و همسرت را با آن بزنی، و قسمت را مشکن. بی تردید ما او را شکیبا یافتیم. چه نیکو بنده‌ای! یقیناً بسیار رجوع کننده به سوی ما بود.»

ارْكُضْ بِرِجْلِكَ هَذَا مُغْتَسَلٌ بَارِدٌ وَشَرَابٌ ﴿٤٢﴾

[به او گفتیم: [با پایت به زمین بکوب، (تا از زیر پایت چشمه‌ای جاری کنیم)، این چشمه آبی است برای شستو، آبی سرد و نوشیدن است. (۴۲)]

خداوند متعال ایوب علیه السلام را دستور داد که پای خویش را بر زمین بزن و از اثر آن آب سرد و زلالی فواره کرد تا ایوب علیه السلام از آن بخورد و خود را شستشو دهد.

خداوند متعالی در نتیجه درد وجودش را دور ساخت و از مریضی نجات یافت و غم و غصه اش را به شادمانی مبدل ساخت.

«أَرْكُضُ»: بکوب. «أَرْكُضُ بِرِجْلِكَ»: پای خود را به زمین بکوب.

«مُغْتَسِلٌ»: آبی که در آن خود را بشویند.

«شَرَابٌ»: نوشیدنی.

«بَارِدٌ»: سرد، خنک.

خواننده گان محترم!

اگر به عمق داستان عبرت انگیز حضرت ایوب علیه السلام نظر به اندازیم، با تمام وضاحت در می یابیم که صبر بر مشکلات و سختی ها و شکر گذاری درگاه الهی در بدترین شرایط سختی و مصیبت، راهی برای گشایش درهای رحمت خداوند است و این ماجرا فقط مختص زمان حضرت ایوب علیه السلام نیست، زیرا خداوند در قرآن کریم مقصود از بازگشت این مواهب را رحمت الهی بر او و یادآوری به عابدان می داند.

ایوب علیه السلام همانند سایر پیامبران به هنگام دعا برای رفع مشکلات طاقت فرسا نهایت ادب را در پیشگاه الله تعالی به کار می برد، حتی تعبیری که بوی شکایت بدهد نمی کند، تنها می گوید: من گرفتار مشکلاتی شده ام و تو «ارحم الراحمین» هستی، حتی نمی گوید: مشکلم را برطرف کن زیرا می داند او بزرگ است و رسم بزرگی را می داند.

«وَأَيُّوبَ إِذْ نَادَى رَبَّهُ أَنِّي مَسَّنِيَ الضُّرُّ وَأَنْتَ أَرْحَمُ الرَّحِيمِينَ» (انبیاء ۸۳)
 فَاسْتَجَبْنَا لَهُ فَكَشَفْنَا مَا بِهِ مِنْ ضُرٍّ وَءَاتَيْنَاهُ أَهْلَهُ وَمِثْلَهُمْ مَعَهُمْ رَحْمَةً مِّنْ عِنْدِنَا
 وَذِكْرَىٰ لِلْعَابِدِينَ (سوره انبیاء ۸۴) (و ایوب را (یاد کن) هنگامی که
 پروردگارش را ندا داد که: مرا آسیب و سختی رسیده و تو مهربان ترین
 مهربانانی. (سوره انبیاء ۸۳).

پس ندایش را اجابت کردیم و آنچه از آسیب و سختی به او بود برطرف و
 خانواده‌اش را (که در حادثه‌ها از دستش رفته بودند) و مانندشان را همراه با
 آنان به او عطا کردیم که رحمتی از سوی ما و مایه پند و تذکری برای
 عبادت‌کنندگان بود. (سوره انبیاء ۸۴)

اگر به محتوای این آیات متبرکه توجه نماید: درمی‌یابیم که انسان هیچگاه
 نباید از رحمت خداوند متعال نا امید باشد و در سخت‌ترین و بدترین شرایط
 هم خداوند میتواند با گوشه چشمی همه مشکلات و مصیبت‌ها را به راحتی و
 رحمت تبدیل کند. همان‌گونه که برای حضرت ایوب علیه السلام این اتفاق
 رخ داد.

وَوَهَبْنَا لَهُ أَهْلَهُ وَمِثْلَهُمْ مَعَهُمْ رَحْمَةً مِنَّا وَذِكْرَىٰ لِأُولِي الْأَلْبَابِ ﴿٤٣﴾

و ما از رحمت خویش خانواده‌اش را به او بخشیدیم و مانند آنها را به ایشان
 افزودیم تا پندی برای خردمندان باشد. (۴۳)

قرآن عظیم الشان در این آیه مبارکه میفرماید: «وَوَهَبْنَا لَهُ أَهْلَهُ وَمِثْلَهُمْ
 مَعَهُمْ» الله تعالی بدن ایوب علیه السلام را شفا داد و مریضی‌اش را شفا داد، به
 او کرامت عطا کرد و خانواده، همسران و فرزندان را بدو باز بخشید.

امام رازی گفته است: نزدیکترین تعبیر این است که خداوند متعال با اعاده‌ی
 تندرستی و مال و نیرویش، او را از ازدیاد نسل و چند برابر شدن خانواده بهره

مند کرد. و از حسن نقل است که بعد از مردن، خدا آنان را زنده کرد. (تفسیر کبیر ۲۱۵/۲۶).

و ابو حیان گفته است: جمهور بر آنند که خدا مردگان خانواده‌ی او را زنده کرد و مریضان را بهبود داد و پراکنندگان او را جمع کرد. (البحر ۴۰۱/۷).
خواننده گان محترم!

در مورد اینکه در مقابل آزمایش ایوب علیه السلام در مورد آزمایش الله تعالی صبر زیادی کرد و در آخر همه چیزهای که از دست رفته اش دوباره اعاده شد، (آن سه چیز را که از دست داده بود یکی هم ثروت، و دیگری صحت و سلامتی که هر دو به او پس داده شد ولی فرزندانش که به وسیله ی زلزله مردند به او پس داده شد یا نه؟) نظر شرعی و قرآنی در مورد چه است؟

قرآن عظیم الشان در مورد ایوب علیه السلام میفرماید: «فَاسْتَجَبْنَا لَهُ فَكَشَفْنَا مَا بِهِ مِنْ ضُرٍّ وَآتَيْنَاهُ أَهْلَهُ وَمِثْلَهُمْ مَعَهُمْ رَحْمَةً مِّنْ عِنْدِنَا وَذِكْرًا لِلْعَابِدِينَ» (الأنبياء: ۸۵) (پس دعای او را اجابت نمودیم و رنجی را که به او رسیده بود، برطرف کردیم و خانواده اش و همانندشان را همراه با آنان به او عطا کردیم تا رحمتی از جانب ما و تا پندی برای عبادت پیشگان باشد).

همچنان در آیه (ص ۴۳) خواندیم: «وَوَهَبْنَا لَهُ أَهْلَهُ وَمِثْلَهُمْ مَعَهُمْ رَحْمَةً مِّنَّا وَذِكْرًا لِأُولِي الْأَلْبَابِ» (ص: ۴۳) (و خانواده اش را به او بخشیدیم و مانند آنان را همراه آنها از سر رحمتی از نزد خویش و تا پندی برای خردمندان باشد).
اما در مورد برگرداندن اهل و فرزندانش، مفسرین چند نظر دارند که مختصراً بدین نظریات اکتفا می کنیم:

- برخی از مفسرین میفرمایند: خدای عزوجل بعد از آنکه آنها را میرانده بود، مجدداً زنده شان گردانید.

- برخی میفرمایند: خدای عزوجل آنها را پس از پراگنده ساختن شان، دوباره جمع کرد.

- و برخی دیگری بدین عقیده اند که: مراد این است که دو برابر کسانی که خدای عزوجل آنان را میرانده بود، از نو برای وی متولد شدند پس بنابر این تفسیر، خداوند آن مردگان را زنده نساخت.

«رَحْمَةً مِنَّا» به خاطر صبر و اخلاصش به او رحم کردیم.

«وَ ذِكْرِي لَأُولِي الْأَلْبَابِ» و تا برای دارندگان عقل و خرد، و روشن اندیشان پند و عبرت گردد. ابن کثیر گفته است: یعنی تا برای خردمندان یادآوری باشد، و بدانند که سرانجام صبر و شکیبایی فرج و گشایش است. (مختصر ۳/۲۰۵).
«وَ خُذْ بِيَدِكَ ضِغْتًا فَاضْرِبْ بِهِ وَ لَا تَحْنُتْ» و به او گفتیم: یک دسته سبزه بلند را بردار و با آن زنت را بزن تا به قسمت وفا کرده باشی و سوگندت شکسته نشود.

مفسران گفته‌اند: ایوب قسم خورده بود که وقتی از مریضی بهبودی یابد یک صد تازیانه به زنش بزند. علت آن این بود که در زمان مریضی ایوب را خدمت و پرستاری می کرد. اما بعد از اینکه مصیبت شدت یافت و زمان آن طولانی شد، شیطان او را وسوسه کرد که تا کی صبر می کنی؟ آنگاه در حالی که قلباً نگران بود نزد ایوب آمد و گفت: تا کی این بلا و مصیبت را تحمل کنم؟ ایوب از این سخن برآشفته و قسم خورد اگر خدا به او شفا عطا کند یک صد تازیانه به او بزند. از این رو خدا به او دستور داد یک دسته ترکه‌ی نازک را بردارد که شامل یک صد ترکه باشد، و با آن یک ضربه به او بزند و به قسم خویش وفا کند. و بدین ترتیب رحم و لطف خدا شامل حال او و همسرش که از او پرستاری کرده و در مقابل مصیبت او شکیبا بود، شد. و این

امر برای پرهیزگاران و مطیعان فرمان خدا، گشایش و راه خروج است. از این جهت خداوند میفرماید: «إِنَّا وَجَدْنَاهُ صَابِرًا» همانا ما او را آزمایش کردیم و او را در مقابل مشکلات و ناگواری‌ها صبور یافتیم. «نِعْمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ» (آیه: ۴۴ سوره صاد) چه نیکو بنده‌ایست ایوب! به راستی او توبه‌کار بود.

در حدیث شریف آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «بلاى نبی خدا ایوب، هجده سال بر وی طول کشید تا بدانجا که خویش و بیگانه او را ترک کردند، جز دو مرد که از مخصوص‌ترین برادران دینی‌اش بودند و صبح و شام احوال وی را می‌پرسیدند. پس روزی یکی از آن دو تن به رفیقش گفت: آیا میدانی؛ به خدا سوگند که ایوب مرتکب گناهی شده است که هیچ‌یک از جهانیان مرتکب آن نگردیده! رفیقش پرسید: مگر او چه گناهی کرده است؟ گفت: آخر هجده سال است که خداوند متعال بر وی رحم نکرده که این رنجوری و درد را از وی بردارد! پس چون آن دو نزد ایوب علیه السلام رفتند، آن مرد شکیبایی نکرد تا سخن رفیقش را به او نگوید. ایوب علیه السلام گفت: من از آنچه تو می‌گویی چیزی نمی‌دانم، جز اینکه خداوند متعال می‌داند [که من برای او چنان خاشع و مطیع بودم] که وقتی از نزد دو تن که باهم کشمکش می‌کردند، می‌گذشتم و هر دو نام متعالی را می‌بردند، به خانه ام بازگشته و از جای آن‌ها کفاره می‌دادم، از آنجا که دوست نداشتم نام خداوند متعال جز در حق یاد شود. سپس رسول اکرم صلی الله علیه وسلم افزودند: چنان بود که ایوب علیه السلام در آن مریضی خویش به قضای حاجت می‌رفت و چون از قضای حاجت فارغ می‌گشت، زنش دست وی را گرفته او را به خانه می‌آورد. روزی ایوب علیه السلام در حاجت خویش دیر ماند و زنش را فرخواند که وی را برگرداند زیرا در این هنگام بود که خداوند متعال بر او وحی فرستاد که: (پایت را به

زمین بزن، اینک این شستن گاهی است سرد و نوشیدنی) «آیه بعد». و چون زنش از دیرکرد وی نگران شد و رفت تا بنگرد که چرا دیر کرده است، بناگاه دید که ایوب علیه السلام درحالی به سوی او می آید که الله تعالی رنج و درد و علت همه را از تن وی برطرف ساخته و او بر نیکوترین صورت خویش است. پس چون زنش او را دید [شناختش] و گفت: هان! الله تعالی به تو برکت دهد، آیا نبی خدا - این رنجو رمبتلا - را دیده‌ای، سوگند به خدای توانا که من مردی را مانند تو شبیه‌تر به وی ندیده‌ام، هنگامی که سالم بود! ایوب علیه السلام گفت: بدان که من خود، همان ایوب هستم. ایوب علیه السلام دو ظرف داشت: ظرفی برای گندم و ظرفی برای جو. پس الله تعالی دو ابر را فرستاد، یکی از آنها بر سر ظرف گندم آمد و در آن طلا ریخت و از آن لبریزش کرد و ابر دیگر در ظرف جو طلا ریخت و آن را از طلا لبریز ساخت.»

در حدیث شریف آمده است: «أشد الناس بلاء الأنبياء ثم الصالحون ثم الأمثل فالأمثل، يبتلي الرجل علي حسب دينه، فإن كان في دينه صلبا اشتد بلاءه.»

«سخت‌ترین مردم در ابتلا انبیا علیه السلام اند، سپس صالحان و سپس شخص بر حسب دین خویش مرتبه به مرتبه مورد ابتلا قرار می‌گیرد پس اگر در دین وی استواری و صلابتی بود، ابتلایش سخت‌تر است.»

واقعاً دقیق فرموده اند که: صبر تلخ است ولیکن عاقبت و میوه شیرین دارد. واز یاد نباید برد که پناه و تضرع به درگاه الهی سرچشمه صبر است.

صابرین قبل از حساب و کتاب وارد جنت میشوند:

روایت شده است که در روز قیامت زمانیکه مردم همه را برای محاسبه و تصفیه حساب جمع می‌کند، منادی ندا می‌زند: صابران کجایند تا بی حساب وارد جنت شوند؟

گروهی از مردم بر می‌خیزند. فرشتگان که آنان را می‌بینند می‌گویند: به کجا می‌روید ای فرزندان آدم؟

می‌گویند: به بهشت.

فرشتگان می‌گویند: قبل از حساب؟

می‌گویند: بله.

فرشتگان از آنان می‌پرسند: شما کی هستید؟

می‌گویند: صابران.

فرشتگان می‌پرسند: صبر شما چه بود؟

می‌گویند: بر طاعت خدا صبر کردیم و در برابر معصیت و گناه الله صبر کردیم تا این که خداوند جان ما را گرفت.

فرشتگان می‌گویند: شما چنان هستید که گفتید. وارد بهشت شوید که چه زیباست پاداش عمل‌کنندگان.

خداوند متعال در این باره با زیبایی خاصی می‌فرماید: «إِنَّمَا يُوَفَّى الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ» (سوره الزمر: ۱۰) (جزاین نیست که صابران اجرشان را بدون حساب کاملاً).

وَخُذْ بِيَدِكَ ضِغْثًا فَاضْرِبْ بِهِ وَلَا تَحْنُتْ إِنَّا وَجَدْنَاهُ صَابِرًا نِعْمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ ﴿٤٤﴾

و [به او گفتیم: چون قسم خورده ای که همسرت را برای اینکه تو را در امور معنوی ناراحت کرده بود، صد تازیانه بزنی] (دستور دادیم) که دسته‌ای از شاخه‌های باریک را بگیر و (او را) با آن بزن (تا بدن همسرت آزرده نشود) و سوگند خود را مشکن، ما ایوب را صابر یافتیم، چه بنده خوبی بود بی‌گمان او بسیار توبه کار بود. (۴۴)

«وَ خُذْ بِيَدِكَ ضِغْتًا فَاضْرِبْ بِهِ وَلَا تَحْنُتْ» و به او گفتیم: یک دسته سبزه (از ساقه های چوبهای نازک، یا ساقه خرما، و یا ساقه های گندم و یا ساقه گیاهان و همانند آن) را بگیر و (او را) با آن بزن، و سوگند خود را مشکن. (و با کمترین اذیت و آزاری قسم خویش را به مرحله اجرا در آور). تا از یک طرف به قسمت وفا کرده باشی و از جانب دیگر قسمت شکسته نشود. مفسران گفته اند: ایوب علیه السلام قسم خورده بود که وقتی از مریضی صحت یاب شود، یک صد تازیانه به زنش بزند. علت آن این بود که در زمان مریضی ایوب علیه السلام را خدمت و پرستاری می کرد. اما بعد از اینکه مصیبت شدت یافت و زمان آن طولانی شد، شیطان او را وسوسه کرد که تا کی صبر می کنی؟ آنگاه در حالی که قلباً نگران بود نزد ایوب آمد و گفت: تا کی این بلا و مصیبت را تحمل کنی؟ ایوب علیه السلام از این سخن برآشفته و قسم خورد اگر خدا به او شفا عطا کند یک صد تازیانه به او بزند. از این رو خدا به او دستور داد یک دسته سبزه نازک را بردارد که شامل یک صد شاخه سبز باشد، و با آن یک ضربه به او بزند و به سوگندش وفا کند. و بدین ترتیب رحم و لطف خدا شامل حال او و همسرش که از او پرستاری کرده و در مقابل مصیبت او شکایا بود، شد. و این امر برای پرهیزگاران و مطیعان فرمان خدا، گشایش و راه خروج است. از این جهت خداوند میفرماید: «إِنَّا وَجَدْنَاهُ صَابِرًا» همانا او را آزمایش کردیم و او را در مقابل مشکلات و ناگواری ها صبور یافتیم. «نِعْمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ» چه نیکو بنده ایست ایوب! به راستی او توبه کار بود.

نظریات فقها در ۱۰۰ تازیانه حضرت ایوب علیه السلام:

در مورد اجراء حدود اسلامی به گونه‌ای که در آیه است، یا باید آن را خاصّ شریعت ایوب علیه السلام و مرحمتی در حق او دانست، و یا این که چنین حکمی را در مورد افراد سفید ریشان و یاه هم در مورد مریضان در حالات که در مریضی سخت قرار داشته باشند، مختص ساخت. در غیر آن اجراء حدّ زنا و تهمت و قسم و غیره با بسته‌ای از ساقه‌ها و رشته‌ها و دست‌های از چوبهای نازک، یعنی تعطیل حدود الهی، و چنین کاری مجاز نیست (ملاحظه شود: تفسیر قاسمی).

احناف می‌گویند: اگر کسی قسم یاد کرد که فلان کس را صد تازیانه می‌زند آن گاه دسته‌ای از شاخک‌های چوب را که تعداد آن‌ها صد عدد بود گرفت و با آن، فرد مورد نظرش را زد، قسم خویش را راست ساخته و کفاره‌ای بر وی نیست زیرا خداوند متعال این کار را برای ایوب علیه السلام رخصت داد. البته این حکم در حق کسی است که مریض و علیل است و توان تحمل ضربات تازیانه را ندارد.

همچنین شافعی‌ها و حنبلی‌ها گفته‌اند: اقامه حد بر مریضیکه شفای وی امید نمی‌رود، با زدن صد شاخک بر وی در یک‌بار، جایز است.

احناف و حنبلی‌ها در این باره به این امر استناد کرده‌اند که شریعت انبیای پیشین علیه السلام شریعت ما نیز هست. شافعی‌ها که به این قاعده قایل نیستند، در این حکم به حدیثی که در سنت نبوی ثابت شده، استناد کرده‌اند. اما مالکی‌ها گفته‌اند: این حکم فقط رخصتی مخصوص به پیامبر خدا ایوب علیه السلام بود.

خواننده گان محترم!

در آیات متبرکه (۴۵ الی ۵۴) در رابطه به حضرت ابراهیم علیه السلام و سلاله اش بحث بعمل می آید.

وَأَذْكُرُ عِبَادَنَا إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ أُولِي الْأَيْدِي وَالْأَبْصَارِ ﴿٤٥﴾

و بندگان ما ابراهیم و اسحاق و یعقوب را یاد کن که همه (در انجام رسالت) صاحب اقتدار و بصیرت بودند. (۴۵)

ای پیامبر و ای فرستاده من! آن پیامبران گرامی و نیک سیرت را به یاد بیاور و به آنها متابعت کن، آنها که در عبادت و بصیرت در دین نیرومند بودند. یعنی: آنها در طاعت حق صاحب نیرو و توان و در شناخت اسرار دین و غیر آن، صاحب بصیرت بودند. یا آنها ولی نعمت مردم بودند با احسانی که به آنها می کردند زیرا آنها به مردم مصدر خیر شده و بس نیکی می کردند. و بصورت کل آنان با نیرومندی در منع منکرات می کوشیدند و در انجام امور معروف بینایی داشتند.

طوریکه امام طبری میفرماید: که آنان در عبادت دارای نیرو و دارای خرد و بصیرت بودند. (تفسیر طبری ۱۰۹/۲۳)

«وَالْأَبْصَارِ»: بینشها در علم و دین است.

إِنَّا أَخْلَصْنَاهُمْ بِخَالِصَةٍ ذِكْرَى الدَّارِ ﴿٤٦﴾

البته ما آنان را با خلوصی خاصی که یاد آور سرای آخرت بود خالص کردیم. (۴۶)

یعنی خصلتی بزرگ و خالص را به آنها اختصاص دادیم که عبارت است از عدم توجه شان به دنیا، و در مقابل به منزل گاه پایدار آخرت توجه داشتند.

مُجَاهِدُ بْنُ جَبْرِ (۱۰۴ - ۲۱ هـ) ۷۲۲ - ۶۴۲ م) مفسر کبیر جهان اسلام میفرماید: آنان را طوری بار آورده‌ایم که برای آخرت تلاش کنند و جز آن هدفی نداشته باشد. (تفسیر ابن کثیر ۳/۲۰۶).

«أَخْلَصْنَاَهُمْ»: ایشان را برگزیدیم. آنان را اختصاص دادیم. بدی شان ویژگی بخشیدیم.

«الدَّارِ»: سرا. به طور مطلق مراد سرای آخرت است. گوئی غیر از آن، سرائی وجود ندارد و دنیا جز گذرگاهی به سوی آن نیست.

وَإِنَّهُمْ عِنْدَنَا لَمِنَ الْمُصْطَفَيْنِ الْأَخْيَارِ ﴿٤٧﴾

به یقین آنان در پیشگاه ما از برگزیدگان و نیکان اند. (۴۷)

در آیه مبارکه گفته شده است که: بطور یقین این تعداد از پیامبران نیکوکار در نزد خداوند متعال اند و از بهترین و محترم ترین مردم اند، که حق تعالی ایشان را به نبوت برگزید و به رسالت اختیار نمود.

«الْمُصْطَفَيْنِ»: جمع مُصْطَفَى، نخبگان و برگزیدگان.

«الْأَخْيَارِ»: جمع خَیْر، خوبان و نیکان. (تفسیر نور خرم دل).

وَإِذْ كُرِّ إِسْمَاعِيلَ وَالْيَسَعَ وَذَا الْكِفْلِ وَكُلٌّ مِنَ الْأَخْيَارِ ﴿٤٨﴾

و اسماعیل و الیسع و ذوالکفل را یاد کن و همه از نیکان اند. (۴۸)

الله تعالی به پیامبر صلی الله علیه وسلم در آیه متذکر میفرماید که: ای محمد! همان پیامبران گرامی را نیز یاد آور باش که عموماً از نیک مردان بارگاه خدا بودند. و سیرت شان زیباترین سیرت هاست، هر یک خیر اندیش، نیکوکار و هدایتگر بودند، الله تعالی ایشان را به تبلیغ رسالتش برگزیده بود و بهترین صفات را برای شان عطا کرده بود. پس از آنها پیروی کن و در صبر و تحمل در راه خدا به آنان اقتدا کن.

زندگی حضرت اسماعیل علیه السلام:

حضرت ابراهیم علیه السلام هیچ فرزندی از سارا خاتون نداشت و تمایل داشت که از او فرزند صالحی داشته باشد. آیه «رَبِّ هَبْ لِي مِنَ الصَّالِحِينَ ﴿۱۰۰﴾» [الصافات: ۱۰۰] یعنی حضرت ابراهیم فرمود: خدایا فرزند صالحی را به من بده. حضرت ابراهیم علیه السلام و هاجر خاتون با هم ازدواج کردند و هاجر خاتون حامله گردید بعد از گذشت زمان معمول وضع حمل کرد و پسری زائید و او را به نام اسماعیل نامگذاری کردند.

در این هنگام حضرت جبرئیل آمد و برای حضرت ابراهیم علیه السلام وحی آورد که هاجر خاتون و پسرش را اسماعیل به ولایت حجاز ببرد و حضرت ابراهیم علیه السلام به فرمان خداوند آنها را به محل بیت الله الحرام در حجاز برد. وحی آمد که ای ابراهیم علیه السلام آنها را در اینجا بگذار و حضرت ابراهیم علیه السلام آنها را در آنجا گذاشت و خودش به طرف فلسطین برگشت. «رَبَّنَا إِنِّي أَسْكَنْتُ مِنْ ذُرِّيَّتِي بِوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ عِنْدَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ رَبَّنَا لِيُقِيمُوا الصَّلَاةَ فَاجْعَلْ أَفْئِدَةً مِنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ وَارْزُقْهُمْ مِنَ الثَّمَرَاتِ لَعَلَّهُمْ يَشْكُرُونَ ﴿۳۷﴾» [سوره ابراهیم: ۳۷].

«حضرت ابراهیم هنگام مفارقت و جدا شدن از هاجر خاتون همسرش و اسماعیل پسرش فرمود: پروردگارا من بعضی از فرزندانم را به فرمان تو در یک سرزمین بدون کشت و زرع در کنار خانه تو که تجاوز و بی توجهی نسبت به آن حرام ساخته‌ای سکونت داده‌ام، خداوندا تا اینکه نماز را بر پای دارند پس چنان کن که دل های گروهی از مردمان برای زیارت خانهات متوجه آنان گردد و ایشان را از میوه ها و محصولات سایر کشور ها بهره مند فرما شاید که از الطاف و عنایات تو با نماز و دعا سپاسگزاری کنند».

بعداً حضرت اسماعیل به عنوان پیامبر مبعوث گردید. حضرت ابراهیم علیه السلام و پسرش به دستور خداوند ساختمان کعبه الله را بنا کردند و به صورت زیارتگاه حجاج در آمد.

«الْيَسَعُ»:

«الْيَسَعُ»: نام یکی از انبیاء بنی اسرائیل است و بعضی معتقدند که او همان یوشع بن نون است. برخی هم او را همان ایلسین که ایلس باشد میدانند. ذکر نام آن در قرآن فقط در دوجا آمده است، یکی در سوره انعام، و دیگری در همین سوره، ولی در هیچ از این سوره احوال و زندگی نامه او به تفصیل بیان نشده، فقط اسم آن در فهرست انبیا علیهم السلام ذکر یافته است.

برخی بدین باور اند که: «یسع، خضر است. و برخی دیگر بدین باور اند که او از اصحاب ایلس است و آن دو، قبل از یحیی و عیسی - علیهما السلام زندگی میکردند.

ذَالْكَفْلِ:

«ذوالکفل» پیامبر نبود بلکه مردی از بنی اسرائیل بود که از هیچ معصیتی پرهیز نمی کرد پس توبه کرد و خدای متعال بر او آمرزید.

تعداد از مفسران بدین باور اند که: «ذَالْكَفْلِ»: نام یکی از انبیاء بنی اسرائیل است که سر پرستی مریم را به عهده گرفت و زکریا نام دارد.

ابن کثیر میگوید: «از سیاق آیات که پیرامون داستان های انبیا علیه السلام است، چنین بر می آید که ذوالکفل هم پیامبر بوده است. والله اعلم.

مجاهد میگوید: «ذوالکفل متکفل آن شد که به امور قومش قیام نموده و در میان شان به عدالت حکم کند، از این جهت او را ذوالکفل نامیدند».

هَذَا ذِكْرٌ وَإِنَّ لِلْمُتَّقِينَ لَحُسْنَ مَآبٍ ﴿٤٩﴾

این یک یادآوری است، و برای پرهیزگاران بازگشت نیکوئی است. (۴۹)

«هَذَا ذِكْرٌ»: سیره پیامبران گرامی که آن را برای شما بازگفتیم یاد نیک آنها در دنیا می باشد و شرف و آبرویی است که همیشه در کنار آنها قرار دارد. وَ إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ لَحُسْنَ مَآبٍ ﴿٤٩﴾ و هر یک از پرهیزگاران از خدا ترس و مطیعان فرمان پیامبران، عاقبت و سرانجامی نیکو دارد. سپس آن را تفسیر کرده و میفرماید:

جَنَّاتٍ عَدْنٍ مُّفْتَحَةً لَهُمُ الْأَبْوَابُ ﴿٥٠﴾

باغهای جاودان (در بهشت) در حالیکه درهایش به روی آنان گشوده است. (۵۰) باغ هایی برای اقامت در منزلگاه ابدی دارند که دروازه های آنها در انتظار ورود آنان باز است.

امام رازی گفته است: فرشتگان مأمور باغ ها وقتی مؤمنان را می بینند، دروازه ها را به رویشان می گشایند و به آنها سلام می دهند. پس آنها در حالی وارد میشوند که فرشتگان به نیکوترین حال و زیباترین وضع آنها را در بر میگیرند. (تفسیر کبیر ۲۶/۲۲۱)

مُتَّكِنِينَ فِيهَا يَدْعُونَ فِيهَا بِفَاكِهَةٍ كَثِيرَةٍ وَشَرَابٍ ﴿٥١﴾

در حالیکه در آنجا بر تخت ها تکیه می زنند و میوه های فراوان و نوشیدنی مورد دل خواهشان را در آنجا می طلبند. (۵۱)

جنتیان در حالیکه بر کرسی های نرم تکیه زده اند، انواع میوه ها و بسان پادشاهان دنیا و از آنچه اشتها دارند از خوشمزه ترین غذاها، نیکوترین نوشیدنی ها و گواراترین میوه ها و نوشابه های رنگارنگ می طلبند. ابن کثیر گفته است: هر وقت بخواهند می یابند و هر نوعی را آرزو کنند، خدمتکاران آن را برایشان می آورند. (مختصر ۳/۲۰۷).

مفسر صاوی احمد بن محمد صاوی (۱۱۷۵-۱۲۴۱ق) میفرماید: بسنده کردن به درخواست میوه نشان می دهد که هدف آنها در بهشت فقط عبارت است از تفکه و لذت بردن نه تغذیه و شکم پر کردن؛ زیرا در بهشت گرسنگی وجود ندارد. (حاشیه الصاوی علی تفسیر الجلالین فی التفسیر القرآن الکریم ۳/۳۶۱).

«مُتَّكِينٌ»: تکیه زندگان.

«يَدْعُونَ»: می طلبند.

«كَثِيرَةٌ»: فراوان. مراد انواع میوه های فراوان و نوشیدنی های گوناگون است.

وَعِنْدَهُمْ قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ أَثْرَابٌ ﴿۵۲﴾

و نزد آنان زنانی است که فقط به شوهرانشان عشق می ورزند، و با شوهرانشان هم سن و سال اند. (۵۲)

در کنار جنتیان، زن های زیباروی و بسیار پسندیده قرار دارند که جز به شوهران خود به کسی دیگری نگاه نمی کنند، در سن و سال با هم برابرند و عفت و زیبایی را در خود جمع کرده اند.

«اتراب»: یعنی همسن و سال، یا برابر در حسن و زیبایی.

مجاهد میگوید: «اتراب، همسالانی هستند که با همدیگر دوست و صمیمی میباشند، نه نسبت به یک دیگر نفرتی دارند و نه میان خود رشک و هم چشمی ای زیرا محبت و دوستی میان هم سن و سالان پایدارتر است».

«قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ»: (ملاحظه شود سوره: صافات/۴۸). همسرانی که به خاطر جمال شوهران خود و عشق بدانان تنها به آنها چشم دوخته اند. همسرانی که با جمال و زیبایی خود چشم شوهران شان را به خود جلب و ایشان را دل باخته خویش نموده اند.

«أَثْرَابٌ»: جمع تَرَب، افراد همسن و سال (سوره های: واقعه آیه ۳۷، نبأ آیه ۳۳).

یعنی همه همسران هم سنّ و سال بوده گوئی جملگی در یک زمان آفریده شده اند. همگی همسران و جملگی شوهران، جوان وهم سنّ و سال اند. (تفسیر نور).

هَذَا مَا تُوعَدُونَ لِيَوْمِ الْحِسَابِ ﴿٥٣﴾

این همان ثوابی است که برای روز حساب به شما وعده داده می شد. (۵۳)
این نعمت و پاداش ابرار است که همین اکنون در دنیا برای شان وعده شده و خداوند متعال و عده اش را عملی میکند. این وعده، پرهیزگاران را به دریافت نعمت های پروردگار در روز قیامت منتظر می سازد.

إِنَّ هَذَا لَرِزْقُنَا مَا لَهُ مِنْ نَفَادٍ ﴿٥٤﴾

این همان رزق معین از جانب ماست که تمامی ندارد. (۵۴)
نعمت های اعطا شده برای اهل جنت دارایی خصوصیتی است که؛ به نهایت نمی رسد، قطع نمی شود و کم نمی گردد.

در تفسیری الظلال آمده است: این دیدگاه با دو چشم انداز شروع می شود که در اجزا و نشان و شکل کاملاً متفاوت و در نقطه مقابل هم قرار دارند؛ چشم انداز پرهیزگاران که سرانجام نیکو دارند، و چشم انداز نافرمانان سرکش که بدترین عاقبت را دارند. اما گروه اول باغ های بهشتی دارند که دروازه هایشان به روی آنان باز است. و تکیه گاه راحت و لذت خوردن و نوشیدن دارند، و همچنین لذت داشتن حوریان جوان را دارند، که با وجود «جوانی قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ» نیز هستند؛ یعنی کنجکاو نیستند و نگاه نمی کنند. تمام آنها جوان و در یک سن قرار دارند. و این متاعی است پایدار و روزی پایان ناپذیر از جانب خداوند متعال.

خواننده گان محترم!

در آیات متبرکه ذیل (۵۵ الی ۶۴) جدال و مجازات طغیانگران سیاه بخت مورد بحث قرار گرفته است.

هَذَا وَإِنَّ لِلطَّاعِينَ لَشَرَّ مَأَبٍ ﴿٥٥﴾

این (پاداش پرهیزگاران است) و البته برای سرکشان سرانجام بدی است. (۵۵)
 آیه مبارکه در سزای اهل دوزخ و کافران میفرماید: «وَإِنَّ لِلطَّاعِينَ لَشَرَّ مَأَبٍ»
 برای کافران که؛ از اوامر الله تعالی طغیان، تمرد و سرپیچی کردند و با انجام
 کفر و گناه از حد می گذرند، و به تکذیب پیامبران پرداختند سرانجام و
 عاقبتی بسیار بدی برای شان درپیش گرفته می شود، طوریکه میفرماید:

جَهَنَّمَ يَصْلَوْنَهَا فَبئسَ الْمِهَادُ ﴿٥٦﴾

دوزخ که در آن وارد می شوند و چه بد آرامگاهی است. (۵۶)
 برای دوزخیان واقعاً آرامگاهی بدی است.

هَذَا فَلْيَذُوقُوهُ حَمِيمٌ وَغَسَّاقٌ ﴿٥٧﴾

این آب داغ و زردآب دوزخیان است که آن را باید بچشند. (۵۷)
 «حَمِيمٌ»: آب جوشی است که در نهایت غلیان و جوشش قرار دارد.
 «غَسَّاقٌ»: چرکاب و زردابی است که از پوست های دوزخیان سیلان می کند
 و سرازیر می شود. به قولی: غساق آبی است که سردی کشنده ای دارد، در
 مقابل حمیم که داغی آن کشنده است.
 مفسر تفسیر کابلی مینویسد: بعضی گفته اند که مراد از «غساق» ریم زخم های
 دوزخیان و آرایش آنهاست که در آن زهر مارها و کژدم ها ممزوج میباشد، و
 در نزد بعضی «غساق» به معنی آبی است که بی انتها سرد باشد و از نوشیدن
 آن بینهایت اذیت برسد گویا کاملاً ضد «حمیم» میباشد والله اعلم.
 در حدیث شریف آمده است: «اگر دلوی از غساق در دنیا ریخته شود، تمام
 اهالی دنیا را گندیده و متعفن می سازد».

وَأَخْرُ مِنْ شَكْلِهِ أَزْوَاجٌ ﴿٥٨﴾

و عذاب های دیگری از همان نوع برای آنان است. (۵۸)

همچنان برای دوزخیان در جنب آب جوشان، زرد آب خوردن زقوم انواع دیگری از عذاب‌ها در انتظارشان است.

حسن بصری (رح) گفته است: «برای دوزخیان انواع و اقسامی از عذاب؛ همانند زمهریر، سموم، نوشیدن آب جوش و خوردن زقوم تا غیر این‌ها از اشیای مختلف و متضاد است».

هَذَا فَوْجٌ مُّقْتَحِمٌ مَّعَكُمْ لَا مَرْحَبًا بِهِمْ إِنَّهُمْ صَالُوا النَّارِ ﴿٥٩﴾

(به سران کفر گویند): این گروهی (از پیروان شما) اند که همراهی شما وارد (دوزخ) می‌شوند، خوش آمدید برای آنان نیست؛ چون آنان وارد دوزخ شدند. (۵۹)

به این ترتیب، خدای سبحان از انقطاع مودت و محبت میان کفار در آخرت خبر داده و روشن می‌سازد؛ هر گروه گروه دیگر را دشنام می‌دهد، مودتی که در دنیا میان آن‌ها بوده است، در آخرت به عداوت تبدیل می‌گردد. سپس رؤسایشان در ادامه می‌گویند: «زیرا آنان» یعنی: پیروان ما «داخل آتش می‌شوند» چنانکه ما به آن وارد شده‌ایم و مستحق آنند؛ چنانکه ما سزاوار آن گردیده‌ایم.

قَالُوا بَلْ أَنْتُمْ لَأَمْحَقُونَ لَنَا فَبِئْسَ الْقَرَارُ ﴿٦٠﴾

[پیروان به پیشوایان] گویند: بلکه بر شما خوش آمدید مباد چون شما عذاب را بر ما پیش کردید، پس بد جای قرار است دوزخ. (۶۰)

مفسران در تفسیر این آیه مبارکه می‌فرمایند: وقتی پیروان وارد جهنم میشوند، با جمله «لَا مَرْحَبًا بِكُمْ» با آنها روبرو میشوند؛ یعنی در اینجا گشایش و خیری نبینید! همان‌طور که خدا فرموده است: «كُلَّمَا دَخَلَتْ أُمَّةٌ لَعْنَتْ أُخْتَهَا». سلام دوزخیان همین است. در چنین موقعیتی و بر مبنای گفته‌ای که می‌گوید: «سلام دوزخیان عبارت است از زدن دردناک»، وارد شدگان جهنم به آنها می‌گویند:

«بَلْ أَنْتُمْ لَا مَرْحَبًا بِكُمْ». بدین ترتیب به جای سلام و درود، دوزخیان با لعنت و نفرین و ناسزا گفتن یکدیگر روبرو می‌شوند.

قَالُوا رَبَّنَا مَنْ قَدَّمَ لَنَا هَذَا فَرِزْدُهُ عَذَابًا ضِعْفًا فِي النَّارِ ﴿٦١﴾

گویند پروردگارا! هر کس ما را دچار این سرنوشت ساخته است، عذابش را در آتش دوزخ دو چندان بیفزای. (۶۱)

«قَالُوا رَبَّنَا مَنْ قَدَّمَ لَنَا هَذَا فَرِزْدُهُ عَذَابًا ضِعْفًا فِي النَّارِ» این نیز از گفته‌های پیروان است. جهنمیان از پروردگار خویش می‌طلبند که: الهی! عذاب سران ما چند برابر کند که باعث این عذاب برای ما شده‌اند.

«رَبَّنَا مَنْ قَدَّمَ لَنَا هَذَا فَرِزْدُهُ عَذَابًا ضِعْفًا» امام بیضاوی در تفسیر این آیه می‌فرماید: یعنی دو برابر این به عذابش بیفزای و آن را دو برابر کن. (تفسیر بیضاوی ۱۵۱/۲).

وَقَالُوا مَا لَنَا لَا نَرَى رِجَالًا كُنَّا نَعُدُّهُمْ مِنَ الْأَشْرَارِ ﴿٦٢﴾

و (اهل دوزخ با یکدیگر) گویند: چرا مردانی را که ما آنان را اشرار می‌شمردیم (در اینجا، در آتش دوزخ) نمی‌بینیم. (۶۲)

سرکردگان و رهبران کفار گمراه می‌گویند: چرا ما آن‌ها را از افراد را در آتش جهنم نمی‌بینیم که در دنیا ما آن‌ها را اشرار خطاب می‌کردیم. منظورشان مؤمنان است.

ابن عباس (رض) می‌فرماید: منظور آنها یاران محمد صلی الله علیه وسلم است. ابو جهل می‌گوید: بلال کجاست؟ صهیب کجا و عمار کجاست؟ آنها در بهشت جا دارند. وای به حال ابو جهل که پسرش عکرمه ایمان آورد و مادرش مسلمان شد و برادرش مسلمان شد و خود او کافر مرد. (قرطبی ۲۲۴/۱۵).

ابن کثیر میفرماید: این اخبار کفار است که در آتش قرار دارند. آنها در جستجوی اشخاصی اند که؛ گمان می‌کردند گمراه اند، و منظور آنان مؤمنان است. ابو جهل میگوید: چه شده بلال و صهیب و عمار و فلان و فلان را نمی‌بینیم؟ این برای نمونه است و گرنه تمام کفار همین حال را دارند و معتقدند که مؤمنان داخل آتش می‌شوند. پس وقتی کفار وارد آتش میشوند سراغ مؤمنان را می‌گیرند، اما آنها را نمی‌یابند. (مختصر ۲۰۷/۳).

أَتَّخَذُوا نَاهُمْ سِخْرِيًّا أَمْ زَاغَتْ عَنْهُمْ الْأَبْصَارُ ﴿٦٣﴾

آیا ما آنان را به ناحق به ریشخند گرفته‌ایم [و اکنون اهل بهشت اند]؟ و یا [در دوزخ اند و] دیدگان ما به آنان نمی‌افتد؟! (۶۳)

امام بیضاوی در تفسیر این آیه مبارکه می‌نویسد: بدین وسیله خود را سرزنش کرده و به خود اعتراض می‌کنند که مؤمنان را به تمسخر گرفته بودند. انگار می‌گویند: مگر آنها در اینجا در آتش نیستند؟ یا اینکه چشمان ما از دیدن آنها ناتوان است و ما آنها را نمی‌بینیم؟ (تفسیر بیضاوی ۱۵۱/۲).

ابن کثیر در تفسیر خویش مینویسد: «دوزخیان خود را به امر محالی تسلی کرده و می‌گویند: شاید مؤمنان نیز با مادر دوزخ هستند، لیکن چشمان ما بر آنها نیفتاده است».

إِنَّ ذَلِكَ لَحَقٌّ تَخَاصُمُ أَهْلِ النَّارِ ﴿٦٤﴾

این گفتگو و مجادله اهل دوزخ حتمی و واقع شدنی است. (۶۴)

«لَحَقٌّ»: مراد از حقیقت داشتن، وقوع و تحقق این خصومت و جدال است.

«تَخَاصُمٌ»: ستیزه و پرخاش. خبر مبتدای محذوف و تقدیر چنین است:

«هُوَ تَخَاصُمٌ». و جمله (تَخَاصُمُ أَهْلِ النَّارِ) بیان (ذَلِكَ) است.

امام فخر رازی میفرماید: از این جهت الله تعالی این سخنان را تخاصم نامیده است که گفته رؤسا: «لَا مَرْحَبًا بِهِمْ» و سخنان پیروان: «بَلْ أَنْتُمْ لَا مَرْحَبًا بِكُمْ» مخاصمه و نزاع است. (تفسیر کبیر ۲۲۳/۲۶).

خواننده گان محترم!

در آیات متبرکه (۶۵ الی ۷۰) به برخی از دلایل صداقت و راستی پیامبر صلی الله علیه وسلم اشاراتی بعمل آمده است.

قُلْ إِنَّمَا أَنَا مُنذِرٌ وَمَا مِنِّ إِلَهٍ إِلَّا اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ ﴿٦٥﴾

بگو: من فقط بیم دهنده ام، و هیچ معبودی جز خدای یگانه قهار نیست. (۶۵)
در این آیه مبارکه میفرماید: ای محمد! به آن مشرکان بگو: من فقط از جانب خدای پروردگار جهانیان پیامبری هستم که اگر ایمان نیاورید شما را از عذاب برحذر می دارم و می ترسانم. نه ساحرم و نه شاعرم و نه کاهن.

«وَمَا مِنِّ إِلَهٍ إِلَّا اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ» پروردگار و معبودی جز خدای یگانه و یکتا و مقتدر ندارید. پروردگار که؛ خداوند غالب «قهار» و قوی ای که بر همه چیز مسلط و بر همه خلقش قاهر و غالب است. بنابر این بندگی برای کسی جز او سزاوار نمی باشد.

«مُنذِرٌ»: بیم دهنده.

«الْقَهَّارُ»: غالب بر هر کس، و چیره بر هر چیز.

یعنی هر چیز به حضور او مغلوب و مرغوب است آسمان و زمین و آنچه در میان آنهاست در حیطه تصرف و اقتدار اوست تا هر زمانی که بخواهد آنها را قائم میدارد و هر وقتیکه بخواهد تخریب و فنا میکند کسرا توان آن نیست که ید قدرت او را از تصرف در امور کائنات کوتاه سازد و هیچکس را مجال نیست که از مؤاخذها و جانب در برد و نیز کسی را چنین قدرت نیست که بخش ایشلام حد و داورام حدود سازد.

رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا الْعَزِيزُ الْغَفَّارُ ﴿٦٦﴾

پروردگار آسمان ها و زمین و آنچه میان آن دو است (ذات) شکست ناپذیر و بسیار آمرزنده است. (۶۶)

پروردگار ذاتی است که در پادشاهی‌اش عزیز و غالب است؛ یعنی هر که از او بترسد عزت‌ش می‌دهد و هر که با او دشمنی ورزد خوارش می‌سازد، گناه توبه‌کنندگان را می‌آمرزد و خطاهای رجوع‌کنندگان را می‌پوشاند.

امام رازی در تفسیر کبیر می‌فرماید: وقتی یادآور شد که (قهار) است بیم و هراس ایجاد می‌شود، پس به دنبال آن چیزی را آورده است که بر امید و ترغیب دلالت دارد. و سه صفت دال بر رحمت و کرم را ذکر کرده است که عبارتند از: رب، عزیز و غفار. رب نشان دهنده‌ی تربیت و احسان است. عزیز نشان می‌دهد که بر همه چیز تواناست و هیچ چیز او را در مانده نمی‌کند. و غفار انسان را ترغیب و تشویق می‌کند که به فضل و کرم و ثوابش امیدوار باشد. پس اگر انسان هفتاد سال بر کفر بماند و سپس توبه کند، خدا به رحمت خود تمام گناهان او را می‌بخشاید، و نامش را از دفتر گناهکاران پاک می‌کند، و او را به مقام نیک مردان میرساند. (تفسیر کبیر ۲۶/۲۲۴).

قُلْ هُوَ نَبَأٌ عَظِيمٌ ﴿٦٧﴾

بگو: این یک خبر بزرگ است. (۶۷)

«نَبَأٌ»: خبر مهم و سرگذشت قابل توجه (ملاحظه شود سوره‌های: انعام/۳۴ و ۶۷، اعراف / ۱۷۵).

ای پیامبر! برای کافران بگو: این کتاب بزرگ، یعنی قرآن کریم خبر عظیم الشان و بزرگ مقداری را با خود آورده است. خبر بزرگی است درباره سرنوشت مؤمنان و کافران و سعادت و شقاوت دنیوی و اخروی ایشان.

أَنْتُمْ عَنْهُ مُعْرِضُونَ ﴿٦٨﴾

که شما از آن روی میگردانید. (۶۸)

ای کافران! شما از قرآن غافل هستید؛ از ایمان به این کتاب دوری جستید و از عمل به احکامش رو می‌گردانید.

مَا كَانَ لِيَ مِنْ عِلْمٍ بِالْمَلَأِ الْأَعْلَى إِذْ يَخْتَصِمُونَ ﴿٦٩﴾

من از ملاء اعلی هنگامی که [درباره آفرینش آدم] با همدیگر گفتگو می کنند، هیچ خبری ندارم. (۶۹)

اگر وحی بر من نازل نمی شد، من از کجا از اختلاف ملائک در مورد خلق آدم خبر داشتم؟

ابن جوزی گفته است: منظور استدلال بر نبوت حضرت محمد صلی الله علیه وسلم است؛ چون اموری را اعلام کرد که قبلاً آن را نمی دانست. اشاره به خصومت ملائک بر اساس مطالبی است که در داستان آدم علیه السلام آمده است، آنگاه که خدا به آنها گفت: «من در زمین جانشین قرار میدهم». (التسهیل ۱۸۹/۳)

إِنْ يُوحَى إِلَيَّ إِلَّا أَنَّمَا أَنَا نَذِيرٌ مُبِينٌ ﴿٧٠﴾

به من وحی نمی شود جز برای اینکه بیم دهنده ای آشکارم. (۷۰)
یعنی: من پیش از آنکه به سویم وحی شود، در مورد آنچه که فرشتگان درباره آن باهم گفت و گو می کردند، علم و آگاهی ای نداشتم.

یادآور می شویم؛ جدالی که میان فرشتگان روی داد، در باره آدم علیه السلام بود - چنانکه آیات بعدی مفید این معنی است «به من جز در این باب که هشدار دهنده ای آشکار هستم، وحی فرستاده نمی شود» و من هیچ سلطه ای ورای آنچه حق تعالی به من عنایت کرده است و هیچ فرشته ای در اختیار ندارم و مأموریت من اعمال سلطه و استبداد، یا تحکیم نفوذ خویش با زور و اجبار نیست.

خواننده گان محترم!

در آیات متبرکه (۷۱ الی ۸۵) نگاهی به آفرینش آدم علیهم السلام، دشمنی ابلیس با نوع بشر و گمراه کردنشان اشاراتی بعمل آمده است.

إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِّنْ طِينٍ ﴿٧١﴾
 [یاد کن] هنگامی را که پروردگارت به فرشتگان گفت: همانا من آفریننده
 بشری از گل هستم. (۷۱)
 «إِذْ قَالَ رَبُّكَ...»: بیان گفتگویی است که در ملاء اعلی و عالم بالا صورت
 گرفته است.
 «بَشَرًا»: هدف از آن آدم است.
 «طِينٍ»: گل.

بغاوت ابلیس:

قبل از همه باید گفت که: ابلیس با اختیار خود به عبادت خداوند می پرداخت
 تا جایی که خداوند او را در میان فرشتگان خود قرار داد با وجود اینکه ابلیس
 از جنس ملائکه نبود و بلکه او جن بود.
 اما شیطان هنگامی که الله تعالی آدم را خلق نمود و دستور داد تا همه برای
 آدم سجده ی اکرام ببرند، همه جز او سجده بردند و شیطان دلیل کار خود را
 بر مبنای قیاسی باطل که خداوند او را از آتش آفریده و انسان را از گل و
 آتش برتر از گل است و من برتر از اویم، تکبر ورزید و از فرمان خدا برای
 سجده بر آدم، سرپیچی کرد که این فرمان، خود نوعی امتحان برای این
 موجود مختار بود و با اختیار مسیر شر و عواقب خشم و غضب الله تعالی بر
 اطاعت نکردنش، خود را به ورطه سقوط کشانید:

«إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِّنْ طِينٍ * فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ
 رُّوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ * فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ * إِلَّا إِبْلِيسَ اسْتَكْبَرَ
 وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ * قَالَ يَا إِبْلِيسُ مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِإِي
 دِي أَسْتَكْبَرْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْعَالِينَ * قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِّنْهُ خَلَقْتَنِي مِن نَّارٍ وَخَلَقْتَهُ مِن

طِينٌ * قَالَ فَاخْرُجْ مِنْهَا فَإِنَّكَ رَجِيمٌ * وَإِنَّ عَلَيْكَ لَعْنَتِي إِلَيَّ يَوْمَ الدِّينِ»
(سوره ص آیات ۷۱-۷۸)

یعنی: به خاطر بیاور هنگامی را که پروردگارت به فرشتگان گفت: «من بشری را از گل می آفرینم! هنگامی که آن را نظام بخشیدم و از روح خود در آن دمیدم، برای او به سجده افتید!»

در آن هنگام همه فرشتگان سجده کردند، جز ابلیس که تکبر ورزید و از کافران بود! گفت: «ای ابلیس! چه چیز مانع تو شد که بر مخلوقی که با قدرت خود او را آفریدم سجده کنی؟! آیا تکبر کردی یا از برترین ها بودی؟! (برتر از اینکه فرمان سجود به تو داده شود!)» گفت: «من از او بهترم؛ مرا از آتش آفریده‌ای و او را از گل!» فرمود: «از آسمان ها (و صفوف ملائکه) خارج شو، که تو رانده در گاه منی! و مسلماً لعنت من بر تو تا روز قیامت خواهد بود!» بنابراین ابلیس از روی استکباری که کرد مورد غضب الهی قرار گرفت و این تکبر کردن او با میل و اختیارش بود و قطعاً عواقب سربلندی از فرمان الهی جز غضب او را در پی نخواهد داشت ولی باز ابلیس بدلیل تکبری که داشت حاضر نگردید تا فرمان الهی را اجرا نماید و در عوض غضب الهی را انتخاب کرد. و لذا ابلیس از میان مقربین و همراهی با فرشتگان به پایین رانده شد تا به همگان نشان داده شود که لازمه اختیار آن است که مختار همیشه در حالت بیم و امید به سر برد و هیچ گاه از خود مطمئن نباشد و همیشه از ذات الهی استمداد کند.

فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ ﴿۷۲﴾

پس زمانی که اندامش را درست و نیکو نمودم و از روح خود در او دمیدم، پس (همه) سجده کنان به او بیفتید. (۷۲)

و ای فرشتگان! چون آدم را به صورت بشری مصور ساختم و اجزای وی را برابر و استوار گردانیدم؛ بدنش را قوام بخشیدم، و خلقتش را کامل نمودم، «و

در آن از روح خود دمیدم» یعنی: از روحی که مالک آن هستم و غیر من مالک آن نیست و به این ترتیب، او را بعد از آن که حیاتی در وی نبود و جماد بی‌جانی بود، زنده گردانیدم. «سجده کنان برای او درافتید» این دستور به فرشتگان، سجده تحیه و شادباش آن‌ها برای آدم است، نه سجده عبادت. به فرشتگان گفته که برایش به گونه‌ی احترام و اکرام سجده کنید، نه برای عبادت و تعظیم؛ زیرا عبادت جز برای خداوند رحمان و رحیم سزاوار نیست و شریعت اسلام سجده به پیشگاه غیر پروردگار یگانه را حرام داشته است.

فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ ﴿٧٣﴾

پس فرشتگان جملگی به آدم سجده کردند. (٧٣)
یعنی فرشتگان با اطاعت از الله تعالی، به منظور بزرگداشت آدم، همه برایش سجده کردند و هیچ‌کس از فرشتگان از این فرمان تخلف نوزید.

إِلَّا إِبْلِيسَ اسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ ﴿٧٤﴾

مگر ابلیس که تکبر ورزید و از کافران شد. (٧٤)
در آیه مبارکه آمده است که ابلیس از فرمان الله تعالی امتناع ورزید و از سجده بردن برای آدم ابا نمود و به زمره‌ی کافران درآمد.
ابن کثیر گفته است: فرشتگان کلاً فرمان الله را به جا آوردند، جز ابلیس، و جنس آن از جنس ملائک نبود، بلکه از جنس جن بود.

این نظر صحیح است که جنس شیطان از جن بود نه از فرشته. نظر حسن بصری نیز همین است که: حتی یک لحظه از ملائک نبود، و این چیزی است که نفس و نهاد به آن قانع و آسوده می‌شود، و نصوص نیز بر آن دلالت دارد. که فرموده است: «كَانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ» پس طبیعت و سرشتش به او خیانت کرد و از سجده بردن برای آدم امتناع ورزید و با خدای عز و جل به مخاصمه برخاست و ادعا کرد که از آدم بهتر است. در نتیجه کافر شد و خدا او را از رحمت و مکان انس و محضر مقدس خود محروم کرد و بیرون راند.

قَالَ يَا إِبْلِيسُ مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِإِيْدِيَّ أَتَكْبُرُتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْعَالِيْنَ ﴿٧٥﴾

[خدا] فرمود: ای ابلیس! تو را چه چیزی از سجده کردن بر آنچه که با دستان قدرت خود آفریدم، بازداشت؟ آیا تکبر کردی یا از بلند مرتبه گان هستی؟ (۷۵) الله تعالی برای ابلیس گفت: ای ابلیس! چه امری تو را از سجده بردن برای آنکه من خودم او را بدون واسطه پدر و مادر خلق کردم مانع شد؟ آیا بر آدم کبر ورزیدی، یا در برابر امر خداوند تکبر نمودی؟

شیخ قرطبی میفرماید: هر چند خدا خالق همه چیز است، اما خلق آدم را به عنوان احترام به خود نسبت داده است. همان طور که روح و بیت و ناقه و مسجد را به خود نسبت داده است و مردم را به چیزی مخاطب قرار داده که آن را می شناسند.

«أَسْتَكْبِرُتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْعَالِيْنَ» آیا همین حالا متکبر شده‌ای و از سجده امتناع می ورزی یا قبلاً هم در مقابل خدا گردنکش بودی؟ از این جهت که از سجده بردن سر باززد او را توبیخ کرده است.

قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ ﴿٧٦﴾
(ابلیس) گفت: من از او بهترم مرا از آتش آفریده ای و او را از گل آفریده ای. (۷۶)

ابلیس با سرکشی از امر پروردگارش چنین جوابی را ارایه داشت: آنچه مرا از سجده کردن برای آدم باز داشت آن بود که من از او بهتر و برتر هستم؛ یعنی اصل من از اصل او کرامت بیشتر دارد، از آن رو که مرا از آتش و او را از گل آفریدی و آتش از گل بهتراست.

به هر حال، آنچه مسلم است، الله تعالی آدم را به شرفی مشرف و به کرامتی مکرم ساخت که شرف و برتری عناصر به هیچ وجه با آن برابری نمی تواند

کرد؛ این شرف آن است که خداوند متعال آدم علیه السلام را به دست بلاکیف خویش آفرید و در وی از روحی که آفریده بود، دمید و به او علم و حکمت عنایت کرد.

ماجرای داستان سجده به آدم علیه السلام:

بهرتر است داستان سجده به آدم علیه السلام از آیه (۷۲ این سوره) مورد بحث قرار دهیم طوریکه قرآن عظیم الشأن میفرماید: «إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِّن طِينٍ * فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِن رُّوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ * فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ * إِلَّا إِبْلِيسَ اسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ * قَالَ يَا إِبْلِيسُ مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِإِيدِي أَسْتَكْبَرْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْعَالِينَ * قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِّنْهُ خَلَقْتَنِي مِن نَّارٍ وَخَلَقْتَهُ مِن طِينٍ»

در تفسیر انوارالقرآن آمده: «آن گاه که پروردگارت به فرشتگان گفت: من آفریننده بشری از گل هستم» مراد از «بشر» در آیه کریمه، آدم علیه السلام و نسل وی اند. البته مجادله فرشتگان در این باره بود که چه کسی در زمین خلیفه ساخته می شود.

«پس» ای فرشتگان! «چون او را استوار برداختم» یعنی: چون آدم را به صورت بشری مصور ساختم و اجزای وی را برابر و استوار گردانیدم؛ «و در آن از روح خود دمیدم» یعنی: از روحی که مالک آن هستم و غیر من مالک آن نیست و به این ترتیب، او را بعد از آن که حیاتی در وی نبود و جماد بی جانی بود، زنده گردانیدم «سجده کنان برای او درافتید» این دستور به فرشتگان، سجده تحیه و شادباش آنها برای آدم است، نه سجده عبادت.

«پس فرشتگان سجده کردند» یعنی: پروردگار متعال آدم علیه السلام را آفرید و در او از روح خویش دمید آنگاه فرشتگان برای او سجده کردند «تمامشان همه یکسره» و یکپارچه سجده کردند و هیچ فرشته‌ای از آنان باقی نماند، جز این که سجده کرد.

در (کلهم اجمعون) دو تأکید است؛ تأکید اول: (کلهم) برای افاده عمومیت و تأکید دوم: (اجمعون) برای افاده اجتماع و یکجا بودن آنها در سجده در یک وقت و یک زمان می باشد.

«جزابلیس» که متصف به اوصاف فرشتگان و در عداد ایشان بود «که استکبار ورزید» یعنی: از روی جهل به این حقیقت که این سجده در واقع فرمان بردن و طاعت از حق تعالی است، از سجده کردن برای آدم سرکشی کرد و سر باز زد «و» استکبار وی، استکبار کفر بود، بدین جهت بود که: «از کافران شد» با مخالفت و سرپیچی از امر الله تعالی و سرکشی از طاعت وی.

الله متعال فرمود «ای ابلیس! چه چیز تو را باز داشت از این که برای چیزی که با دستان خود آفریدم سجده کنی؟» یعنی: چه چیز تو را از سجده کردن برای آدم برگرداند و بازداشت در حالیکه این خود من بودم که با دستان بلاکیف خود بی هیچ واسطه‌ای - چون پدر و مادر - عهده دار آفرینش وی شدم؟ به کار بردن این تعبیر، تشریف و گرامیداشتی برای آدم است، و گرنه خداوندا عهده دار و متولی امر آفرینش هر مخلوقی است.

«آیا استکبار ورزیدی یا از جمله بلند مرتبگان بودی؟» یعنی: ای ابلیس! آیا هم اکنون از سجده کردن استکبار ورزیدی، یا پیوسته از گروهی بوده‌ای که از این کار تکبر می‌ورزند؟ یا معنی این است: آیا هم اکنون - بی آنکه سزاوار آن باشی - از سجده کردن ابا ورزیدی، یا اینکه تو به راستی از متکبران بلند مرتبه و مستحق برتری جویی از طاعت خدا هستی و از این رو، از سجده کردن ابا ورزیدی؟ این استفهام مفید توییح است «گفت: من از او بهترم» ابلیس لعین در حق خود چنین ادعا کرد که از آدم بهتر است و این سخن وی متضمن این معنی است که: سجده فاضل برای مفضول نیکو نیست. «مرا از آتش آفریده‌ای و او را از گل» و به پندار وی، عنصر آتش از عنصر گل برتر بود.

البته این پندارش از جهاتی مردود است که بیان این جهات، در همین تفسیر شریف گذشت.

به هر حال، آنچه مسلم است، خداوند آدم علیه السلام را به شرفی مشرف و به کرامتی مکرم ساخت که شرف و برتری عناصر به هیچ وجه با آن برابری نمی‌تواند کرد؛ این شرف آن است که خداوند آدم علیه السلام را به دست بلاکیف خویش آفرید و در وی از روحی که آفریده بود، دمید و به او علم و حکمت عنایت کرد.

حال بنا به تفسیر آیات متوجه خواهیم شد که سجده برای الله تعالی نبوده است بلکه برای آدم بوده و همچنین دریافتیم که سجده از باب عبادت نبوده بلکه از جهت تکریم آدم علیه السلام بوده است.

و نیز اگر به آیه ی آخر توجه کنید یعنی: «قَالَ يَا إِبْلِيسُ مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِإِيْدِي أَسْتَكْبَرْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْعَالِينَ * قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِّنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَّارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ» (الله تعالی گفت: «ای ابلیس! چه چیز مانع تو شد که بر مخلوقی که با قدرت خود او را آفریدم سجده کنی؟! آیا تکبر کردی یا از برترین ها بودی؟!») ابلیس گفت: «من از او (آدم) بهترم؛ چرا که مرا از آتش آفریده‌ای و او را از گل!» این امر به روشنی آشکار میشود که ملائکه بر آدم سجده بردند نه الله تعالی، زیرا در این آیه شیطان یا ابلیس علت سجده نبردن را برتری خود نسبت به آدم می‌داند یعنی اشاره دارد به اینکه ابلیس برای آدم سجده نبرد چون خود را از او برتر می‌دانست و از این نکته برای ما واضحتر می‌شود که سجده برای آدم بوده نه الله تعالی.

قَالَ فَاخْرُجْ مِنْهَا فَإِنَّكَ رَجِيمٌ ﴿٧٧﴾

(الله تعالی) فرمود از آنجا بیرون شو که تو رانده شده‌ای. (۷۷)
پروردگار با عظمت برای ابلیس گفت: از بهشت بیرون شو؛ زیرا تو از رحمت

دور گشتی و از بهشت محروم شده‌ای.
یعنی ابلیس که در بهشت با فرشتگان مصاحبت و مجالست داشت اکنون را
نده شد.

«مِنْهَا»: از جنت. از آسمان. از جماعت فرشتگان.

«رَجِيمٌ»: مطرود از درگاه رحمت و کرامت خدا. رانده شده از میان صفوف
فرشتگان (ملاحظه شود سوره های: آل عمران آیه ۳۶، حجر آیات ۱۷ و ۳۴،
نحل آیه ۹۸).

آیا شیطان معلم ملائکه بود؟

در مورد اینکه شیطان معلم ملائکه باشد هیچ گونه دلیلی از کتاب الله و سنت
صحیح رسول الله صلی الله علیه وسلم وجود ندارد. همانطوریکه در آیات ۷۱-
۷۷ این سوره تذکر یافت: «و به خاطر بیاور هنگامی را که پروردگارت به
فرشتگان گفت: «من بشری را از گل می آفرینم! هنگامی که آن را نظام
بخشیدم و از روح خود در آن دمیدم، برای او به سجده افتید!» در آن هنگام
همه فرشتگان سجده کردند، جز ابلیس که تکبر ورزید و از کافران بود!
گفت: «ای ابلیس! چه چیز مانع تو شد که بر مخلوقی که با قدرت خود او را
آفریدم سجده کنی؟! آیا تکبر کردی یا از برترینها بودی؟! (برتر از اینکه
فرمان سجود به تو داده شود!)» گفت: «من از او بهترم؛ مرا از آتش آفریده‌ای
و او را از گل!» فرمود: «از آسمان ها (و صفوف ملائکه) خارج شو، که تو
رانده درگاه منی!

بنابر این بر اساس قولی، ابلیس از میان ملائک مقرب رانده شد و بعد ها نیز از
بهشت خارج شد. چنانکه علامه سعدی در تفسیر خود نوشته: «قَالَ فَأَخْرُجُ
مِنْهَا» خداوند متعال به ابلیس گفت: از آسمان و جایگاه ارزشمند بیرون برو،
«فَإِنَّكَ رَجِيمٌ» چرا که تو مطرود و رانده شده از رحمت الهی هستی.

و میفرماید: «وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ كَانَ مِنَ الْجِنِّ» (کهف ۵۰) یعنی: به یاد آرید زمانی را که به فرشتگان گفتیم: «برای آدم سجده کنید» آنها همگی سجده کردند جز ابلیس که از جن بود. و از این آیه می توان به این مطلب پی برد که ابلیس در میان ملائک بوده است ولی هیچیک از نصوص قرآنی به این امر اشاره نکرده اند که ابلیس معلم ملائک بوده باشد. بنابر این ما نیز این ادعای باطل را مردود می دانیم و به همه ی مسلمانان تابع کتاب و سنت می گوئیم که از باورها و اعتقادات بدون دلیل دوری و حذر نمایید.

وَإِنَّ عَلَيْكَ لَعْنَتِي إِلَى يَوْمِ الدِّينِ ﴿٧٨﴾

و حتماً لعنت من تا روز قیامت بر خواهد بود. (۷۸)

ای ابلیس! لعنت های پی در پی الله تعالی بر تو تا روز قیامت ادامه دارد و تو مطرود و سنگسار شده باقی خواهی ماند.

یعنی در پاداش اعمال تو تا روز قیامت به تو لعنت افزوده شده میرود چون روز قیامت بر پا گردد عذاب آنروز غیر ازین خواهد بود طوریکه الله متعال میفرماید: «لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكَ وَ مِمَّنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ أَجْمَعِينَ ﴿٨٥﴾» لعنت های اینجا مقابل لعنت آنجا هیچ است.

قَالَ رَبِّ فَأَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ ﴿٧٩﴾

(ابلیس) گفت: پروردگارا! مرا تا روزیکه مردم برانگیخته میشوند، مهلت ده. (۷۹) ابلیس به الله تعالی عرض می دارد ای پروردگارم! مرا نمیران و وفاتم را تا مردم از قبر های شان بیرون می شوند به تأخیر انداز تا آنان را به فتنه اندازم. و باید دانست که خداوند عادل است و ذره ای ظلم روا نمی دارد و هیچکس را بدون آگاهی و دلیل مورد عذاب و عقاب قرار نمی دهد. ابلیس نافرمانی

کرد و از در مقابله با خداوند در آمد و واضح است که چنین موجودی نمیتواند در بهشت جای گیرد؛ و با اجابت خواسته های شیطان از سوی خداوند بود که او تهدید های خود را بیان کرد و سخن از فریب نوع آدم و نشستن بر سر راه مستقیم خداوندی و کشاندن انسان ها به بیراهه از راه وعده و فریب و آرزوهای طولانی و... را داد؛ و خداوند در مقابل وعده کرد که جهنم را از پیروان او پر خواهد کرد:

«قَالَ رَبِّ فَأَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ يَبْعَثُونَ * قَالَ فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنظَرِينَ * إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ * قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ * إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ * قَالَ فَالْحَقُّ وَالْحَقُّ أَقُولُ * لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكَ وَمِمَّن تَبِعَكَ مِنْهُمْ أَجْمَعِينَ» (سوره

ص آیات متبرکه که ۷۹-۸۵). یعنی: گفت: «پروردگارا! مرا تا روزی که انسانها برانگیخته می شوند مهلت ده!» فرمود: «تو از مهلت داده شدگانی، ولی تا روز و زمان معین!» گفت: «به عزت سوگند، همه آنان را گمراه خواهم کرد، مگر بندگان خالص تو، از میان آنها!» فرمود: «به حق سوگند، و حق می گویم، که جهنم را از تو و هر کدام از آنان که از تو پیروی کند، پر خواهم کرد!»

پس اگر دقت نمائیم عواقب اعمال شیطان معلوم بود، یعنی مورد لعنت قرار گرفتن ابلیس که این آیه قبل از سوگند شیطان به اغوای بشر بود (سوره ص آیه: ۷۸) و در انتها هشدار الله تعالی به جهنمی ساختن پیروان شیطان.

خلاصه اینکه؛ عناد و خود خواهی شیطان او را از توبه باز داشت، به دلیل این که وقتی خدا به فرشتگان فرمان داد تا برای آدم سجده کنند، او به جای فرمان برداری نافرمانی کرده و برای توجیه نافرمانیش متکبرانانه دست به بهانه جوئی زد در حالیکه عواقب نافرمانی الله تعالی چیزی جز بدست آوردن غضب الهی بر خود نخواهد بود، و لذا وقتی خود خواهی، عناد، نافرمانی و اصرار شیطان

بر عصیان صورت گرفت و او با وجود اینکه می دانست چه عواقبی در انتظارش است، حاضر به توبه نبود، و خدا به او فرمود: «تو رانده شده ای» یعنی از رحمت من رانده شدی «و لعنت من تا روز قیامت بر تو خواهد بود».

آیا روزی خواهد آمد که شیطان توبه کند؟

این یک فرض محال است، که روزی بیاید که شیطان توبه کند: زیرا ابلیس دیگر مورد لعن الله متعال قرار گرفته است، چنانکه میفرماید: «وَإِنَّ عَلَيْكَ اللَّعْنَةَ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ» (حجر ۳۵). یعنی: و لعنت (و دوری از رحمت حق) تا روز قیامت بر تو خواهد بود!.

وکسی که مورد لعن قرار گرفته یعنی آنکه از رحمت دائمی و ابدی الله متعال محروم خواهد شد، لذا شیطان هرگز توفیق توبه را پیدا نمی کند، زیرا توبه خود نعمت و رحمتی از جانب خداوند متعال است که به بندگانش داده میشود، ولی الله متعال شیطان را از رحمت ابدی خود محروم ساخته است، وعده داده که او را عذاب خواهد داد: طوریکه در آیات: ۷۰ - ۸۵ این سوره) با تمام دقت و وضاحت بیان شده است: «قَالَ فَالْحَقُّ وَالْحَقُّ أَقُولُ * لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكَ وَمِمَّن تَبِعَكَ مِنْهُمْ أَجْمَعِينَ» (ص ۷۹-۸۵) یعنی: خداوند فرمود: «به حق سوگند، و حق میگویم، که جهنم را از تو و هر کدام از آنانکه از تو پیروی کند، پر خواهم کرد».

و خداوند متعال برخلاف وعده اش عمل نمی کند: «إِنَّ اللَّهَ لَا يَخْلِفُ الْمِيعَادَ» (آل عمران ۹). یعنی: همانا خداوند، از وعده خود، تخلف نمی کند.

و لذا شیطان هرگز موفق به توبه نمی شود و خداوند درباره آن خبر داده است که او بر کفر باقی خواهد ماند، بنابراین نباید بر اساس تحلیل های ذهنی نادرست خود یک فرضیه را پیش پای خود بگذارید و بعد بخواهید بر طبق

فرض محال خود، نتیجه گیری نمایید و بعد سوالی در ذهنتان ایجاد کنید که از اساس اشتباه است.

قَالَ فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ ﴿٨٠﴾

(الله) فرمود: همانا تو از مهلت داده شد گانی. (۸۰)

الله تعالی برای ابلیس گفت: من مدت عمر تو را به تأخیر انداختم. تأخیر عمر ابلیس، ابتلا و امتحانی برای بندگان است تا راستگویی و دروغگویی از هم باز شناخته شوند.

إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ ﴿٨١﴾

تا زمانی معین و معلوم (قیامت). (۸۱)

به قولی: دلیل اینکه ابلیس تا روز رستاخیز مهلت خواست، این بود که از مرگ نجات یابد زیرا اگر او تا روز رستاخیز مهلت می یافت، نمی مرد پس خداوند متعال او را مهلت داد اما نه تا روز رستاخیز بلکه تا روز «صعق» که روز مرگ همه مخلوقات است.

قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ ﴿٨٢﴾

(ابلیس) گفت: به عزت و جلال تو قسم که همگی آنان را گمراه می‌کنم. (۸۲) در آیه مبارکه درمی‌یابیم که در بسیاری اوقات یک گناه، مقدمه‌ی مرتکب شدن گناهان بزرگتری میشود. (بطور مثال ملاحظه نمودیم که شیطان به ارتکاب یک گناه سجده نکردن بر آدم، مقدمه‌ای برای گناه اغفال مردم میشود). با تمام وضاحت باید که: خطر و سوسه‌های ابلیس باید جدی بگیریم زیرا او قسم یاد کرده است که: همه را به نحوی از انحا گمراه کند).

إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ ﴿٨٣﴾

مگر از میان آنان، آن بندگان را که اخلاص یافته اند. (گمراه ساخته نمیتوانم). (۸۳)

قَالَ فَالْحَقُّ وَالْحَقُّ أَقُولُ ﴿٨٤﴾

(الله) فرمود: به حق سوگند و کلام من حق و حقیقت است. (۸۴)
خداوند جز حق نمی گوید. (مقدم شدن کلمه «حق» بر «اقول» نشانه‌ی آن است
که او جز حق نمی گوید). «وَالْحَقُّ أَقُولُ».

لَأْمَلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكَ وَمِمَّنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ أَجْمَعِينَ ﴿٨٥﴾

که بی تردید دوزخ را از تو و آنان که از تو پیروی کنند، از همگی پر خواهم
کرد. (۸۵)

یعنی: دوزخ را از کسانی از نسل آدم نیز که از تو - هنگامی که به سوی
گمراهی و ضلالت فراشان میخوانی - اطاعت کنند، پر می کنم. بدین گونه،
خداوند متعال سوگند یاد می کند که ابلیس و پیروانش را به دوزخ وارد
خواهد کرد تا بدانجا که دوزخ از آنان پر و انباشته شود.

خواننده گان محترم!

در آیات متبرکه (۸۶ الی ۸۸) به داعی، دعوت، معجزه‌ی قرآن عظیم الشان
اشاره بعمل آمده می فرماید:

قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ وَمَا أَنَا مِنَ الْمُتَكَلِّفِينَ ﴿٨٦﴾

بگو مزدی بر این [رسالت] از شما طلب نمی کنم و من از کسانی نیستم که
چیزی از خود بسازم و به خدا نسبت دهم. (۸۶)

تکلف: تصنع و خود سازی است. یعنی من از متکلفان نیستم تا چیزی بگویم
که به آن علم ندارم و در نتیجه، بدون حق و از سر ساخته کاری و دروغ
پردازی، دعوی وحی و رسالت کنم، یا شما را به سوی چیز دیگری که
خداوند متعال مرا به دعوت به سوی آن فرمان نداده است، دعوت نمایم.

در حدیث شریف آمده است: «آیا شما را از اهل بهشت آگاه نکنم؟ اصحاب گفتند: چرا، ما را آگاه کنید یا رسول الله! فرمودند: آنان رحم کنندگان در میان خویش هستند. باز فرمودند: آیا شما را از اهل دوزخ آگاه نکنم؟ اصحاب گفتند: چرا، ما را آگاه گردانید یا رسول الله! فرمودند: آنان ناامیدان دل مرده روغگوی متکلف هستند». همچنین در حدیث شریف آمده است: «أنا وصالحوأمتی برآء من التکلف». «من وشایستگان امت من از تکلف بیزاریم».

إِنَّ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ ﴿٨٧﴾

این (قرآن) جز پندی برای جهانیان نیست. (۸۷)

وَلَتَعْلَمَنَّ نَبَأَهُ بَعْدَ حِينٍ ﴿٨٨﴾

و حتماً خبر (حق بودن) آن را بعد از مدتی خواهید دانست. (۸۸)

خواننده گان محترم!

از آیات متبرکه (۸۶ الی ۸۸) حال داعی را که پیامبر گرامی است، به تصویر میکشد که چگونه پاک دلانه و از روی اخلاص و نیت بی غلوغ شد اندیشه‌ی رهایی انسان‌ها از نابسامانی هاست. از این رو، به تمام صراحت اعلام میدارد که مندر برابر تبلیغ دین الله متعال از هیچکس مزد و مکافات نمیخواهم، کسی را فریب نمی‌دهم، بر خدا دروغ نمی‌بندم، این قرآن، پند و اندرز و راهنمای همگان است و انسان خردمند، درستی آنرا شهادت و گواهی میدهد. ای کافران! به زودی آنگاه که اسلام نصرت یابد و بت‌ها نابود شود، و نیز در آن هنگام که مجازات روز قیامت فرا رسد و عذاب شما را فراگیرد، مرتبه بلند، راستی و درستی پیام قرآن را در خواهید یافت.

و من الله التوفیق

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
سوره الزمر
جزء ۲۳

سوره زمر در مکه نازل شده، و دارای هفتاد و پنج آیه و هشت رکوع می باشد.

وجه تسمیه:

این سوره به دلیلی به نام سوره «زمر» مسمی گردیده، چون الله تعالی در (آیات ۷۱ - ۷۲)، از گروه کفار گمراه و نابکار را به خواری، حقارت و زبونی و گروه مؤمنان و در آیه های ۷۳ تا ۷۵ پایان سوره از دسته ها و گروه های مؤمنان سعادت مند، با احترام، اجلال و اکرام یاد کرده. و در آیه مبارکه «۷۱ - ۷۳» نام کلمه «زمر»: یعنی گروه ها. تذکر یافته است.

همچنان تعداد از مفسران میگویند نام دیگر این سوره «عُرف» (عُرف جمع عُرفه و غربه بمعنای اتاق) و منظور از آن اتاق های بهشتی است که در آیه بیستم «... لَهُمْ عُرفٌ مِنْ فَوْقِهَا عُرفٌ مَبْنِيَةٌ...» این سوره بدان ذکر بعمل آمده است. در حدیث شریف به روایت عائشه (رض) آمده است: «رسول الله صلی الله علیه وسلم پشت سر هم روزه می گرفتند تا بدانجا که می گفتیم: دیگر نمیخواهند که بخورند. و پشت سرهم می خوردند تا بدانجا که می گفتیم: دیگر نمی خواهند که روزه بگیرند. و ایشان در هر شب، سوره های «اسراء» و «زمر» را تلاوت می کردند».

تعداد آیات، کلمات و حروف سوره:

طوریکه در فوق هم متذکر شدیم که: سوره (زمر) از جمله سوره های مکی بوده بجز دو آیه آن هریک: «قُلْ يُعْبَدِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَيَّ أَنفُسِهِمْ»، و

دیگری هم: «وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ» ، امام سخاوی طی روایتی میفرماید که: این سوره بعد از سوره (سبأ) و پیش از سوره (مؤمن) نازل شده است. این سوره دارای (۸) هشت رکوع، و (۷۵) هفتاد و پنج آیت، و (۱۱۸۴) یک هزار و یک صد و هشتاد و چهار کلمه، و (۴۹۶۵) چهار هزار و نه صد و شصت و پنج حرف، و (۲۲۸۹) دو هزار و دو صد و هشتاد و نه نقطه می باشد. این سوره از نظر حجمی جزو سوره های مثنائی و در حدود نیم جزء قرآن عظیم الشان می باشد.

سوره های مثنائی: عبارت از آن سوره هایی است که عدد آیات آنها زیر صد قرار دارد و نزدیک بیست سوره اند. از این جهت مثنائی گفته میشوند که قابل تکرارند و به جهت کوتاه بودن بیش از یک مرتبه تلاوت می شوند.

یادداشت:

تفصیل معلومات در مورد تعداد (آیات، کلمات و حروف قرآن عظیم الشان) را می توانید در سوره طور تفسیر احمد مطالعه فرمایید.

ارتباط و مناسبت سوره زمر با سوره قبلی:

این سوره با سوره ی ص از دو جهت با هم ارتباط و پیوند دارند:

- ۱- پایان سوره ی ص در توصیف قرآن میگوید: «إِنَّ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ ﴿٧٨﴾» و سر آغاز این سوره «تَنْزِيلُ الْكِتَابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ ﴿١﴾» میباشد. که امر نشان میدهد که گویا، هر دو آیه، یکی میباشد.
- ۲- پایان سوره ی ص، سخن از پیدایش آدم علیه السلام و نیمه ی نخست این سوره نیز از احوال آفرینش از مبدأ تا معاد است و با آفرینش آدم در سوره ی پیشین پیوند می خورد.

موضوع و محتوای سوره زمر:

طوریکه در فوق هم متذکر شدیم سوره «زمر» در مکه نازل شده؛ محتوای اصلی این سوره را «عقیده‌ی توحید» تشکیل می‌دهد. دل‌ها را از هر گونه شک و شبه‌های، خالی می‌گرداند، میدان یگانه پرستی را فراهم می‌آورد و به پیامبر دستور می‌دهد که در دین با اخلاص باشد. شبهه و بت پرستی آن سیاه بختان مشرک و توسل و شفاعت جویی به بتها و امثال آنها را در هم میکوبد. به دلایل توحید مانند: آفرینش آسمان‌ها و زمین، شب و روز، رام کردن ماه و آفتاب و... اشاره می‌کند.

در سوره مبارکه از پیامبر صلی الله علیه وسلم می‌خواهد که دین خود را خالص کرده و اعتنایی به خدایان مشرکان نکند و به آنان اعلام کند که مأمور به توحید و اخلاص در دین است.

برشمردن عبادت‌های خالصانه و این نکته که انسان معمولاً در مواقع نیاز، اضطراب و درماندگی به خداوند متعال روی می‌آورد؛ ولی متأسفانه حالتی در زندگی انسان می‌آید ورُخ می‌دهد، که همین انسان دچار غفلت می‌شود.

در این سوره مبارکه با بحث درباره‌ی قرآن عظیم الشان یعنی «معجزه‌ی کبری»، و دائمی و ابدی محمد صلی الله علیه و سلم، شروع شده و به پیامبر صلی الله علیه و سلم هدایت فرموده است که در دین الله تعالی اخلاص داشته باشد. والله عز و جل را از تشابه با مخلوقات منزّه بدارد. و یادآور شبهه مشرکان در پرستش و شفیع قرار دادن بت‌ها شده است. و با دلیل قاطع آن را رد کرده است.

همچنان در این سوره، دلایل و براهینی را بر یگانگی الله تعالی، پروردگار جهانیان اقامه کرده است، دلایل مکنون و مضمّر در خلق آسمان‌ها و در

تاریکی ارحام را یادآور شده است که عموماً دلایلی قاطع بر قدرت و یگانگی خدا میباشند.

همچنان در این سوره موضوع عقیده را به روشنی مورد بحث قرار داده و از منظره زیانمندی کفار تبهکار در منزلگاه آخرت پرده برداشته است، که در آنجا انواع عذاب می چشند و زبانه های آتش از بالا و پایین آنها را فرا میگیرد. سوره «زمر» با آوردن مثالی تفاوت بزرگ بین آنانکه یک خدا را می پرستند و آنانکهخدایان متعدد را پرستش می کنند، خدایانی که نه می شنوند و نه جوابی میدهند، توضیح می دهد. آن مثال عبارت است از مثال بردهای که افراد متخاصم مالک او می باشند، و بردهای که مالک او فقط یکی است.

سپس حال مشرکین را بیان کرده که وقتی توحید خدا را می شنوند، قلبشان منقبض می گردد و وقتی یادی از طاغوت ها را میشنوند شاد و خندان میشوند. **طاغوت:** به معنی هر آن چیز یا کسی است که به جای الله متعال در مقام پرستش قرار گیرد. طبق این تعریف، جز الله واحد هر موجودی همچون شیطان، بتها، یا هر مصداق دیگری که به عنوان معبود واقع شوند طاغوت محسوب می شود.

در سوره مبارکه بخصوص در آیه مشهور این سوره (آیه ۵۳) به بندگان توصیه میکند هرگز از رحمت خداوند متعال ناامید نشوند. آیات باطراوت و شیرین و خوش بیان، بندگان را به توبه و رجوع به پیشگاه پروردگار متعال خود فرا میخواند تا قبل از اینکه ناگهان مرگشان فرا رسد و یا از خود غافل شده و ناگهان به عذاب گرفتار آیند، در پیشگاه پروردگار خود به توبه بپردازند، که اگر در آن موقع توبه کنند و پشیمان شوند، توبه و پشیمانی بر ایشان سودی ندارد.

هكذا درین سوره با یادآوری نفخه مرگ و بعد از آن نفخه‌ی حشر و نشر و پیامد های هول انگیز آخرت و شداید آن، سوره خاتمه می یابد، و در باره‌ی حشر اکبر سخن گفته است که در آن پرهیزگاران به صورت دست جمعی به سوی بهشت روانه میشوند. و مجرمان و اشرار دست جمعی در مقابل چشمان پیامبران و صدیقین و شهدای نیکو سرشت به سوی دوزخ روانه می شوند، و تمام هستی رو به سوی خداوند متعال دارد و سپاس و ستایش او را به جا می آورد و در مقابل امر و فرمانش فروتن و فرمانبردار است. (بنقل از: تفسیر صفوة التفاسیر محمد علی صابونی).

ترجمه و تفسیر سوره الزمر

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خدای بخشاینده و مهربان

تَنْزِيلُ الْكِتَابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ ﴿١﴾

کتابی است که از طرف الله عزیز و حکیم نازل شده است. (۱)
این کتاب (عظیم الشأن قرآن) از جانب خدای مقتدر حکیم نازل گردیده است. احکام این کتاب یقیناً انتشار و نفاذ مییابد و حکیم است بنا بران هیچ کتاب دنیا با خوبی ها و حکمت های آن مقابله کرده نمیتواند. الکتاب: قرآن.
خواننده گان محترم!

در آیات متبرکه (۱ الی ۴) موضوعاتی در مورد عظمت قرآن عظیم الشأن، عبادت خالص و بدون ریا برای پروردگار با عظمت به بحث قرار داده شده است:

ایمان داشتن به کتب آسمانی:

ایمان عبارت است از: اقرار به زبان و اعتقاد به قلب و عمل به جوارح است که با طاعت و عبادت نور ایمان از لحاظ کیفیت زیاد و با گناه و معصیت از لحاظ کیفیت کاهش مییابد.

خداوند متعال در سوره (الأنفال، آیات: ۲ - ۴) میفرماید: «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ ﴿٢﴾ الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ ﴿٣﴾ أُولَٰئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا» (مؤمنان تنها آنانند که چون خداوند یاد شود، دل هایشان ترسان گردد و چون آیاتش بر آنان خوانده شود بر ایمان شان بیفزاید و بر پروردگارشان توکل میکنند، کسانی که نماز می گذارند و از آنچه به آنان روزی داده ایم انفاق می کنند، اینان همان مؤمنان راستین هستند).

ایمان زبان:

عبارت از ذکر ودعا و امر به معروف و نهی از منکر و تلاوت قرآن و غیره است.

ایمان قلب:

مانند اعتقاد به وحدانیت خداوند متعال، و ربوبیت، و الوهیت، و أسماء و صفات او تعالی و وجوب عبادت خدای یکتا که شریک و مانندی ندارد و آنچه که از نیات و مقاصد در ذیل آن داخل می گردد، کما اینکه اعمال قلبی نیز در مسمای ایمان داخل اند. مانند محبت برای خدا، ترس از خدا، توبه و انابت به بارگاه خدا و توکل بر خدا و غیره، و همچنین اعمال جوارح مانند نماز و روزه و بقیه ارکان اسلام و جهاد فی سبیل الله و طلب علم و غیره از همین قبیل می باشد.

ایمان به کتب آسمانی:

در ارکان ایمان آمده است که: ایمان به خدا، ایمان به فرشتگان خدا، ایمان به کتب آسمانی، ایمان به پیامبران علیهم السلام ایمان به روز رستاخیز و ایمان به تقدیر اعم از خیر و شر آن. چنانکه خداوند متعال میفرماید: «لَيْسَ الْبِرُّ أَنْ تُوَلُّوا وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ ءَامَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّ» (سورة البقرة: ۱۷۷). «نیکی آن نیست که رویتان را به سوی مشرق و مغرب آورید، بلکه نیکوکار آن کسی است که به خدا و روز قیامت و فرشتگان و کتاب و پیامبران ایمان آورد».

بناءً ایمان داشتن بر کتب آسمانی از جمله ارکان پنچگانه دین مقدس اسلام است، بر مسلمانان است که بر همه کتب آسمانی که از جانب الله تعالی بر پیامبران (علیهم الصلاة والسلام) نازل گردیده ایمان بیاورند. (تورات و انجیل و زبور و قرآن) علاوه از این ها صحائف دیگری نیز از جانب پروردگار نازل

شده که ما تفصیل آن را نمی دانیم، هر چه از سوی الله تعالی نازل شده ما به آن ایمان داریم و هر چه در آنها درج بوده حق میدانیم. طوریکه پروردگار با عظمت ما میفرماید: «وَقُلْ ءَامَنْتُ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنْ كِتَابٍ» (سورة الشوری: ۱۵). (و بگو ای پیامبر به همه کتاب هایی که خدا نازل کرده ایمان آورده ام). «نَزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ وَأَنْزَلَ التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ ﴿۳﴾ مِنْ قَبْلِ هُدًى لِلنَّاسِ وَأَنْزَلَ الْفُرْقَانَ» (سورة آل عمران: ۳-۴). «خدا آن ذاتی است که کتاب را بر تو به حق نازل کرد که تصدیق کننده کتاب های پیش از خود است و تورات و انجیل را نیز قبل از این برای هدایت مردم نازل کرده است همچنین فرود ورده قرآن را». و میفرماید: «وَأَنبَأْنَا دَاوُدَ زُبُورًا ﴿۱۶۳﴾» (سورة النساء: ۱۶۳). «و به داود زبور را عطاء کردیم».

مصون بودن قرآن از هر گونه تحریف و تبدیل:

در این شک نیست که قرآن عظیم الشان وحی از جانب خداوند متعال بوده، الله که در پادشاهی اش عزیز و غالب است، هر کس که از وی اطاعت کند عزتت می دهد و هر که از او نافرمانی کند خوار و ذلیل اش می سازد. قرآن عظیم الشان که از هر گونه تحریف و تبدیل مصون و محفوظ میباشد، تا به روز قیامت به همان صورتی که نازل شده دست نخورده باقی خواهد ماند. خداوند متعال دیگر کتب آسمانی را حفاظت نکرده بدین جهت میبینیم که دچار کمی و بیشی و تحریف و تبدیل شده است. عوامل مختلف و نزد الله تعالی است اما یک علت همان است که این کتب و صحف در زمان و وقت خود آدای رسالت کردند و آخرین کتاب آسمانی قرآن کریم است که خود الله تعالی به حفاظت آن تعهد کرد. اینکه این کتب و صحف در وقت شان از حمایت الله تعالی و حفاظت آن برخوردار بوده اند بحث است مستقل که درین جاء موضوع بحث مانیت.

در قرآن کریم تصریح حق و باطل موجود است و تشخیص این دو از یکدیگر بطور کلی بدون هدایت الله تعالی با حواس محدود انسانی ناممکن است. خداوند حکیم و توانا میفرماید: «إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ ﴿٩﴾» (الحجر: ۹) «همانا قرآن را ما نازل کرده‌ایم و البته ما خود آن را حفاظت کننده‌ایم». و میفرماید «وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتَابِ وَمُهَيِّمًا عَلَيْهِ» [المائدة: ۴۸]. «ما کتاب را بر تو فرود آوردیم تصدیق کننده کتاب‌هایی که پیش از وی بودند و نگهبان بر آنان».

تعریف قرآن کریم:

قرآن عبارت است از کلام الله تعالی که آن را با الفاظ و معانی آن به وسیله وحی بصورت تدریجی به زبان عربی بر خاتم پیامبران محمد صلی الله علیه وسلم نازل کرده است که انس و جن از آوردن آن عاجز اند. این کتاب با عظمت در صحیفه‌ها نوشته شده و با تواتر به ما نقل شده و تلاوت آن عبادت می‌باشد.

الله متعال وحی را که بر پیامبر گرامی اش محمد صلی الله علیه وسلم فرو فرستاده؛ قرآن نامیده است، طوریکه میفرماید: «إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ تَنْزِيلًا ﴿٢٣﴾» [الإنسان: ۲۳].

«ای پیامبر! یقیناً ما قرآن را بر تو تدریجاً نازل کردیم».

ویژه گی قرآن کریم این است که همیشه خوانده و تلاوت می شود و هیچگاه ترک نمی شود.

همچنان الله متعال قرآن را کتاب نامیده است، چنانکه میفرماید: «إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ» [النساء: ۱۰۵]. (یقیناً (این) کتاب را بحق بر تو نازل کردیم). زیرا از شأن قرآن کریم این است که نوشته شود و رها نشود.

همچنان الله تعالى قرآن کریم را با اسما و صفات دیگری نیز وصف نموده از جمله «فرقان» «ذکر» «هدی» «نور» «شفاء» «حکیم» «موعظه» و غیره صفاتی که دلالت بر عظمت قرآن کریم و کمال رسالت آن دارد.

و کلمه «مصحف» از «صحف» یعنی صحیفه ها گرفته شده که بر روی آن قرآن کریم نگاشته شده است و این نام را اصحاب کرام بر قرآن کریم گذاشته اند چون این واژه دلالت بر کتابی دارد که قرآن کریم در صفحات آن نگاشته شده است.

قرآن کریم وحی الهی است که جبریل علیه السلام آن را بر قلب پیامبر اکرم - صلی الله علیه وسلم فرود آورده چنانکه الله متعال میفرماید: «وَإِنَّهُ لَنَزِيلُ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿١٩٢﴾ نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ ﴿١٩٣﴾ عَلَيَّ قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنذِرِينَ ﴿١٩٤﴾ بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ ﴿١٩٥﴾» [الشعراء: ١٩٢-١٩٥]. (و یقیناً این (قرآن) نازل شده (از جانب) پروردگار جهانیان است. (١٩٢) روح الامین (جبرئیل) آن را فرود آورده است. (١٩٣) بر قلب تو، تا از بیم دهندگان باشی. و (١٩٤) (آن را) به زبان عربی روشن (نازل کرد) (١٩٥).

قرآن عظیم الشان یگانه وسیله هدایت برای تمامی بشریت است:

ما به این امر ایمان داریم که خداوند قرآن کریم را برای هدایت تمامی افراد بشر نازل فرموده تا بوسیله آن به سعادت دنیا و آخرت نایل آیند. قرآن کتابی است که عقل ها را شستشو می کند، دل ها را صیقل می دهد، اعمال و احوال را اصلاح می کند و اجتماع بشری را با کامل ترین نظام، و به بهترین وجه ممکن منظم می کند. و لاجرم هر کس با آن مخالفت کند در بدترین گمراهی بشر خواهد برد.

«وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتَابِ وَمُهَيْمِنًا عَلَيْهِ»
[المائدة: ۴۸]. «ما کتاب را بر تو فرود آوردیم تصدیق کننده کتاب های که پیش از وی بودند و نگهبان بر آنان».

«الرَّحْمَةُ كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ» [ابراهیم: ۱]. «این کتابی است که ما آن را بر تو نازل کرده ایم تا مردم را از تاریکی ها برهانی و بسوی نور رهبری کنی».

«فَالَّذِينَ ءَامَنُوا بِهِ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنزِلَ مَعَهُ ۗ أُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» [الأعراف: ۱۵۷]. «پس آنانی که به پیامبر ایمان آورند و از او حمایت کردند و او را یاری نمودند و از نوری که با او نازل شده پیروی کردند همین هایند رستگاران».

- رسول الله صلی الله علیه وسلم، در خطبه معروف شان - در حجة الوداع فرمودند: (من در میان شما چیزی را گذاشتم که اگر به آن چنگ بزنی هرگز گمراه نخواهید شد کتاب الله). (صحیح مسلم: این حدیث با الفاظ دیگری نیز روایت شده است، در بعضی روایت آمده است که دو چیز در میان شما گذاشتیم که اگر به آن دو چنگ بزنی هرگز گمراه نخواهید شد کتاب خدا و سنت خودم، و در بعضی روایات نیز بجای سنت عترت ذکر شده است).

ایمان به سنت رسول الله، ایمان به قرآن کریم است!

اصولاً سنت پیامبر اسلام محمد صلی الله علیه وسلم بیان و توضیح برای قرآن کریم است، و از لوازمات ایمان به قرآن ایمان داشتن به این امر است که هر آنچه از پیامبر اسلام محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم ثابت شده حق است، و از جانب خداوند متعال آمده است، و اینکه عمل کردن به سنت عمل کردن به قرآن است، و ترک سنت ترک قرآن، لذا ارشاد خداوندی است که:

«وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا» [الحشر: ۷]. «آنچه پیامبر به

شما می دهد بگیریید و از آنچه شما را باز می دارد باز بایستید».

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِن تَنَزَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِن كُنتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ

خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا ﴿٥٩﴾» [النساء: ۵۹].

«ای اهل ایمان، از خدا و پیامبر و اولیای امورتان اطاعت کنید و چنانچه در امری نزاع و اختلاف کردید اگر به خدا و روز آخرت ایمان دارید آن را به خدا و پیامبر راجع کنید زیرا که این بهتر است از نگاه عاقبت نیکوتر».

«وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلًّا مُّبِينًا ﴿٣٦﴾» [الأحزاب:

۳۶]. «و هیچ مرد مسلمان و زن مسلمان در کاری که خدا و رسولش حکم کنند، اختیاری از خویش ندارند، و کسی که از خدا و پیامبر نافرمانی کند برآستی که به گمراهی آشکاری گرفتار شده است».

پروردگار ما عزیز است، کلام مبارک اش نیز عزیز و نفوذ ناپذیر است و هیچ منطقی توان مقابله و نفی آنرا ندارد.

قرآن کریم، وسیله عزت مسلمانان و آگاهی آنان است. نزول کتاب و بیان مغفرت و هشدار الهی، همه در مسیر کمال انسان و رسیدن به خداست.

قرآن هم کتاب است و هم قانون، برخوردار از الطاف الهی، در سایه کتاب آسمانی میسر می شود.

انکار از سنت رسول الله صلی الله علیه وسلم، مایه قهر الهی است!

قرآن عظیم الشأن سرپیچی از دستورات و فرامین و سنت رسول اکرم صلی علیه وسلم را موجب قهر، خشم و عقاب الهی بر می شمرد، طوریکه قرآن عظیم الشأن در این مورد میفرماید:

- «لَا تَجْعَلُوا دُعَاءَ الرَّسُولِ بَيْنَكُمْ كَدُعَاءِ بَعْضِكُمْ بَعْضًا قَدْ يَعْلَمُ اللَّهُ الَّذِينَ يَتَسَلَّلُونَ مِنْكُمْ لِوَاذًا فَلِيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ أَنْ تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ أَوْ يُصِيبَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿٦٣﴾» [النور: ٦٣] «دعوت پیامبر را در میان خود مانند دعوت بعضی از شما از بعضی دیگر قرار ندهید، خدا کسانی از شما را که برای [بی‌اعتنایی به دعوت پیامبر] با پنهان شدن پشت سر دیگران آهسته از نزد او بیرون می‌روند می‌شناسد. پس باید کسانی که از فرمانش سرپیچی می‌کنند، بر حذر باشند از اینکه بلایی [در دنیا] یا عذابی دردناک [در آخرت] به ایشان رسد».

- «مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ وَمَنْ تَوَلَّىٰ فَمَا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ حَفِيظًا ﴿٨٠﴾» [النساء: ٨٠] «هر که از پیامبر اطاعت کند، در حقیقت از خدا اطاعت کرده و هر که روی برتابد [حسابش با ماست]. ما تو را بر آنان نگهبان [اعمالشان که به طور اجبار از فسق و فجور حفظ شان کنی] نفرستادیم».

أمت و پیروی از سنت رسول الله صلی الله علیه وسلم!

نباید فراموش کرد که؛ امت اسلامی بعد از نزول وحی قرآنی و سنت رسول الله صلی الله علیه وسلم عمل بدان را واجب دانسته و تا به امروز بر اهمیت سنت و پیروی از آن اتفاق نظر دارند، و هیچ مسلمانی در مقام غیر قابل تعویض سنت شکی نداشته و نباید هم شک داشته باشند. طوریکه قرآن عظیم الشان می‌فرماید:

- «... وَمَا أَتَاكُمْ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ ﴿٧﴾» (سوره الحشر: ٧) (... و آنچه که پیغمبر به شما بدهد آن را بگیرید و از آنچه که شما را از آن منع می‌کند اجتناب ورزید. و از الله بترسید چون الله سخت عقوبت دهنده است.)

- «قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ فَإِن تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْهِ مَا حُمِّلَ وَعَلَيْكُمْ مَا حُمِّلْتُمْ وَإِن تُطِيعُوهُ تَهْتَدُوا وَمَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلْغُ الْمُبِينُ ﴿٥٤﴾» [النور: ٥٤]

«بگو: خدا را [در همه امور] اطاعت کنید و این پیامبر را نیز اطاعت کنید؛ پس اگر روی بگردانید [زیانی متوجه پیامبر نمی شود، زیرا] بر او فقط آن [مسئولیتی] است که بر عهده اش نهاده شده و بر شما هم آن [مسئولیتی] است که بر عهده شما نهاده شده است. و اگر او را اطاعت کنید هدایت می یابید. و بر عهده این پیامبر جز رساندن آشکار [پیام وحی] نیست».

- «لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا ﴿٢١﴾» (الأحزاب: ٢١) «یقیناً برای شما در [روش و رفتار] رسول الله صلی الله علیه وسلم الگوی نیکویی است، برای کسی که همواره به الله و روز قیامت امید دارد؛ و الله را بسیار یاد می کند».

حدیث و قرآن همگام و همراه یکدیگر!

حدیث پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم همانطور که اشاره شد، در ترتیب قانون گذاری همراه و همگام با قرآن کریم است. برای درک حکم شریعت مفتی و مجتهد اول در قرآن جستجو می کند، اگر حکم ثابت و واضحی در آن نه یافت فوراً و متصلاً به سنت رجوع می کند. مجمل حکم در قرآن کریم و تفصیلی عملی آن در سنت رسول الله صلی الله علیه وسلم جستجو میشود. دقیقاً همان چیزیکه رسول الله صلی الله علیه وسلم، یاران و شاگردانش را بر آن تربیت می کردند.

آن حضرت محمد صلی الله علیه وسلم چون معاذ بن جبل (رض) را بحیث قاضی به سوی یمن گسیل داشتند، از او پرسیدند چگونه حکم می کند؟ ایشان گفتند: بر اساس آنچه در کتاب الله است قضاوت می کنم. پیامبر صلی الله علیه

وسلم پرسیدند: اگر در کتاب الله نبود؟ ایشان گفتند: به سنت رسول الله صلی الله علیه وسلم رجوع می‌کنم. پیامبر پرسیدند: اگر در سنت رسول الله نیافتی؟ ایشان گفتند: با دقت و تیزبینی اجتهاد می‌کنم! پیامبر خوشحال شده.

إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ فَاعْبُدِ اللَّهَ مُخْلِصًا لَهُ الدِّينَ ﴿٢﴾

بی تردید ما این کتاب را به حق و درستی به سوی تو نازل کردیم، پس خدا را در حالیکه اعتقاد و ایمان را برای او [از هرگونه شرکی] خالص می‌کنی، عبادت کن. (۲)

«بِالْحَقِّ»: در برگیرنده حق. فرمان دهنده به حق (ملاحظه شود سوره های: آل عمران آیه ۳، نساء / ۱۰۵، مائده / ۴۸). الله تعالی در این آیه مبارکه؛ همه آنچه در قرآن عظیم الشان است (از اثبات توحید، نبوت و معاد گرفته تا انواع احکام و تکالیف) را حق و حقیقت معرفی داشته است، می‌فرماید: «پس الله را در حالیکه دین خود را برای او پاک و خالص می‌داری - عبادت کن» پروردگارت رایگانه بشناس، عبادت را برای او خالص گردان و دیگری رابه او شریک نساز.

مفهوم دین چیست؟

«الدِّينَ»: معنای لفظی دین در این اینجا به معنای طاعت و عبادت است که شامل پای بندی به تمام احکام دینی است. (ملاحظه شود سور های: اعراف آیه ۲۹، یونس آیه ۲۲، عنکبوت آیه ۶۵، لقمان آیه ۳۲، بینه آیه ۵). با در نظر داشت اینکه، تعریف دقیق و همه جانبه دین خیلی مشکل است ولی با آنهم علماء دین را در چوکات ادیان ابراهیمی بشرح ذیل تعریف و معرفی داشته اند.

دین: عبارت از عبادت و طاعت است و رأس و اساس دین، عقیده به توحید خداوند متعال و نفی شرک از وی می‌باشد.

طوری که یاد آور شدیم: دین عبارتست از مجموعه تعالیم و دستورالعمل هایی که الله تعالی به وسیله وحی و با واسطه پیامبران برای تأمین سعادت همه جانبه انسان ها فرستاده است و معمولاً این ادیان با یک دسته اعمال سمبلیک و رمزی همراه است که بعضی از اعمال و احکام آن، اگر چه در بدن صورت میگیرند (مانند غسل، وضوء، سجده و...) اما لزوماً معطوف به احکام بدن نیستند، بلکه منظور از آنان امور فوق ماده و بدن اند.

دین کلمه است عربی که در لغت به معنای اطاعت و جزا و... آمده، و اصطلاحاً به معنای اعتقاد به آفریننده ای برای جهان و انسان، و دستورات عملی متناسب با این عقاید می باشد. از اینرو، کسانی که مطلقاً معتقد به آفریننده ای نیستند و پیدایش پدیده های جهان را تصادفی، و یا صرفاً معلول فعل و انفعالات مادی و طبیعی می دانند «بی دین» نامیده می شوند.

اما کسانی که معتقد به آفریننده ای برای جهان هستند هر چند عقاید و مراسم دینی ایشان، توأم با انحرافات و خرافات باشد «با دین» شمرده می شوند. وبر این اساس، ادیان موجود در میان انسانها به حق و باطل، تقسیم می شوند، و دین حق عبارتست از: آئینی که دارای عقاید درست و مطابق با واقع بوده، رفتارهایی را مورد توصیه و تأکید قرار دهد که از ضمانت کافی برای صحت و اعتبار برخوردار باشند.

اصول و فروع دین:

با توجه به توضیحی که درباره مفهوم اصطلاحی دین، داده شد روشن گردید که هر دینی دست کم از دو بخش تشکیل می گردد:

اول: عقیده یا عقایدی که حکم پایه و اساس و ریشه ی آن را دارد.

دوم: دستورات عملی که متناسب با آن پایه یا پایه های عقیدتی و برخاسته از آنها باشد. بنابر این، کاملاً بجاست که بخش عقاید در هر دینی «اصول» و

بخش احکام عملی «فروع» ان دین نامیده شود چنانکه دانشمندان اسلامی، این دو اصطلاح را در مورد عقاید و احکام اسلامی بکار برده اند.

«مُخْلِصًا»

از نظر معنای لغوی، کلمه «مُخْلِصٌ»، اسم فاعل از باب افعال، از مصدر اخلاص، و به معنی - خالص کننده - است. و کلمه «مُخْلِصٌ»، اسم مفعول از باب افعال، از همان مصدر به معنای - خالص شده - می باشد.

اخلاص: آن است که بنده با عملش تنها رضای خدای سبحان را مدنظر داشته و هیچ چیز دیگری از آن، مقصود وی نباشد.

شأن نزول آیه مبارکه ۲:

جویر از ابن عباس (رض) در شأن نزول این آیه کریمه روایت کرده است که فرمود: این آیه در باره سه قبیله عامر، کنانه و بنی سلمه نازل شد که بتان را پرستش کرده و فرشتگان را دختران خدا می پنداشتند و می گفتند: ما این بتان را جز برای این نمی پرستیم که ما را با قربی مخصوص، به خدا نزدیک کنند.

أَلَا لِلَّهِ الدِّينُ الْخَالِصُ وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَىٰ إِنَّ اللَّهَ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ فِي مَا هُمْ فِيهِ يَخْتَلِفُونَ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ كَاذِبٌ كَفَّارٌ ﴿۳﴾

آگاه باشید دین خالص مخصوص الله است و کسانی که به جای او دوستانی گرفته‌اند (می گویند): ما آنان را عبادت نمی کنیم مگر برای آنکه ما را به الله نزدیک کنند. البته الله روز قیامت میان آنها در آنچه اختلاف داشتند فیصله خواهد کرد. یقیناً الله آن کس را که دروغگو و کفران کننده است هرگز هدایت نمی کند. (۳)

«لِلَّهِ الدِّينُ الْخَالِصُ»: تنها عبادت بی شائبه از کفر و شرک، خدا پسند و مقبول الله است. تنها خدا، طاعت و عبادت خالصانه می گردد و بس.

«زُلْفِي» نزدیک شدن و در «أُزْلِفَتِ الْجَنَّةُ لِلْمُتَّقِينَ» یعنی بهشت برای پرهیزگاران نزدیک شد، نیز به همین معنی است.

عبادت چیست؟

کلمه عبادت در قرآن عظیم الشأن بصورت کل (۲۷۵) بار ذکر گردیده است. عبادت از ریشه «عَبَدَ» و به معنای پرستش و اطاعت خاشعانه و نهایت خضوع است. از ریشه عبد دومصدر عبودیت و عبادت مشتق شده است. این دو اصطلاح در عبری و عربی مورد استفاده قرار گرفته، و دارایی یک معنی می باشد.

عبادت و پرستش در سه دین ابراهیمی (یهودیت، مسیحیت و اسلام) بعنوان یک اصل جدایی ناپذیر برشمرده می شود که در هر سه دین به عنوان یکی از اولویت ها بر آن تأکید شده است.

عبادت را علماء به حبل متین محکمی و مستحکم در حیات فردی و اجتماعی و حتی سیاسی انسان معرفی داشته است.

انسان از طریق عبادت با پروردگار خویش مرتبط میشود. انسان با عبادت صادق در رحمت پروردگار قرار میگیرد، و از یاد نه برید که با انجام وادا عبادت به عزت کامل میرسد. و جان وروحش را در معرض رحمت پروردگار قرار میدهد.

«وما خلقت الجن و الإنس إلا ليعبدون» (سوره الذاریات: آیه ۵۶) جن و انس را نیافریدیم مگر برای اینکه مرا پرستش کنند» یعنی هدف از خلقت که رسیدن انسان به کمال مطلق باشد، تنها از راه عبادت میسر میگردد.

پیامبر صلی الله علیه وسلم میفرماید: «این دین محکم و متین است. پس با ملایمت در آن در آید و عبادت خدا را بر بندگان خدا با کراهت تحمیل

نکنید که در این صورت مانند سوار درمانده‌ای هستید که نه مسافت را پیموده و نه مرکبی به جا گذاشته است).

افراط و زیاده روی در عبادت موجب خستگی روح و بی رغبتیم و من نسبت به عبادت و گریز از آن می شود.

عبادت:

عبادت اسم جامعی است که تمام آنچه را که پروردگار با عظمت ما دوست می دارد و به آن خوشنود می گردد، در بر می گیرد اعم از عقاید و اعمال قلوب و اعمال جوارح و همه اعمالی که بنده را به الله نزدیک میساز.

بنابر این همه آنچه که خداوند در کتابش و سنت رسولش حضرت محمد صلی الله علیه وسلم مشروع قرار داده در تعریف عبادت داخل است.

عبادت انواع مختلفی دارد، بعضی عبادات قلبی اند، مانند ارکان ششگانه ایمان، ترس، رجاء، توکل، رغبت، رهبت و غیره، و بعضی عبادات ظاهری است، مانند: نماز و زکات، روزه، حج.

عبادت صحیح نمی شود مگر اینکه بر دو اصل مبتنی باشد:

اول: اینکه عبادت خالص برای الله تعالی انجام گیرد و به او شریک آورده نشود. این معنای گواهی دادن لا اله الا الله است.

چنانکه الله تعالی میفرماید: «إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ فَاعْبُدِ اللَّهَ مُخْلِصاً لَهُ الدِّينَ، أَلَا لِلَّهِ الدِّينُ الْخَالِصُ وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى إِنَّ اللَّهَ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ فِي مَا هُمْ فِيهِ يَخْتَلِفُونَ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ كَاذِبٌ كَفَّارٌ.» (سورة الزمر) (ما این کتاب را که در برگرفته حق و حقیقت است، بر تو فرو فرستادیم. خدا را پرستش کن و پرستش خود را خاص برای او گردان. هان! تنها طاعت و عبادت خالصانه

برای الله است و بس. کسانی که جز خدا سرپرستان و یاوران دیگری را بر میگیرند، گویند ما آنان را پرستش نمیکنیم مگر بدان خاطر که ما رابه خداوند نزدیک گردانند، بی گمان خداوند بین آنان در (بارۀ) آنچه که در آن اختلاف می ورزند داوری می کند، خداوند کسی را که دروغگوی ناسپاس است هدایت نمی کند.

و میفرماید: «وَمَا أُمْرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ حُنَفَاءَ وَيُقِيمُوا الصَّلَاةَ وَيُؤْتُوا الزَّكَاةَ وَذَلِكَ دِينُ الْقِيَمَةِ. آیه ۵ سُوْرَةُ الْبَيِّنَةِ». (درحالیکه به ایشان دستور داده نشده بود مگر اینکه مخلصانه و حقگرایانه خدا را پرستند و نماز بر پا دارند و زکات پردازند و این است آیین راستین).

دوم: پیروی از رسول الله صلی الله علیه وسلم به این شکل که بنده مثل پیامبر صلی الله علیه وسلم عمل کند بدون اینکه چیزی از آن کم کند یا به آن بیفزاید، و این به اساس و معنای گواهی محمد رسول الله است. لذا میفرماید: «قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ آيَةٌ ۳۱ سُوْرَةُ آلِ عِمْرَانَ» (بگو اگر خدا را دوست می دارید از من پیروی کنید تا خداوند شما را دوست بدارد و گناهان شما را برایتان ببامرز).

و میفرماید: «وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا آيَةٌ ۷ سُوْرَةُ الْحَشْرِ»

(و آنچه رسول (خدا) به شما بدهد، آن را بگیرید. و از آنچه که شما را از آن باز دارد اجتناب کنید).

و میفرماید: «فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا - آيَةٌ ۶۵ سُوْرَةُ النَّسَاءِ». (سوگند به پروردگارت، (در حقیقت) ایمان نیاورند، مگر آنکه در

اختلافی که بین آنان در گرفت، تو را داور کنند. آنگاه از آنچه حکم کردی، در خود هیچ دلتنگی نیابند و کاملاً گردن نهند).

فطری بودن عبادت:

مفسران و علماء در تحقیقات خویش میگویند که: عبادت، نوعی رابطه است که بین انسان و معبود او تحقق پیدا می کند. یکی از اصیل ترین تجلیات روح و مهم ترین ابعاد وجود انسان، حسّ پرستش و نیاز به عبادت است.

پرستش و عبادت، در وجود انسان ریشه عمیقی دارد و همه پیامبران در رسالت خویش به انسان تعلیم میدهند که باید عبادت الله را بکنند. بدین اساس عبادت به مفهوم و طریق واقعی کلمه آمده است و قرآن عظیم الشان با صراحت تام میفرماید: «ای انسان، ربّ خود و پروردگارت را پرست که او تو و جهانیان را آفریده است و زمام امور شان را به دست دارد».

تشویق به عبادت:

سراسر آیات قرآنی، تشویق و ترغیب به عبادت است و گاه در ضمن این کار، به حکمتی از حکمت های عبادت هم اشاره می شود. بطور مثال، در آیه ای می خوانیم: «ای مردم، پروردگارتان را که شما و مردمان پیش از شما را آفریده است، عبادت کنید».

اثرات عبادت و بندگی الله (ج)

برای پی بردن به تأثیر عبادت و نیایش در تهذیب نفس و پرورش فضایل اخلاقی، قبل از هر چیز باید با مفهوم و حقیقت عبادت آشنا شد.

گرچه بحث در باره حقیقت عبادت گسترده است و علمای جلیل القدر در تفسیر، احادیثی، اخلاق و فقه مباحث متعددی علمی، انجام داده اند، اما در یک اشاره کوتاه چنین میتوان گفت: برای یافتن حقیقت عبادت باید به کلمه «عبد» و مفهوم آن که ریشه اصلی عبادت است، توجه نمود.

«عبد» از نظر لغت به انسانی گفته می شود که سر تا پا تعلق به مولا و صاحب خود دارد؛ اراده اش تابع اراده او، و خواستش تابع خواست اوست؛ در برابر او خود را مالک چیزی نمی داند و در اطاعت او سستی به خود راه نمی دهد. بنابراین، عبودیت اظهار آخرین درجه خضوع در برابر کسی است که همه چیز از ناحیه اوست و به خوبی میتوان نتیجه گرفت که تنها کسی میتواند «معبود» باشد که نهایت انعام و اکرام را کرده است و او کسی جز الله (ج) نیست! به عباره دیگر، «عبودیت» نهایت اوج تکامل روح یک انسان و قُرب او به الله تعالی است، و عبودیت تسلیم مطلق در برابر ذات پاک اوست؛ عبادت تنها رکوع و سجود و قیام و قعود نیست، بلکه روح عبادت تسلیم بی قید و شرط در برابر کمال مطلق و ذات بی مثالی است که از هر عیب و نقص مبرا است.

بدیهی است چنین عملی بهترین انگیزه توجه به کمال مطلق و پرهیز از هرگونه آلودگی و ناپاکی است؛ چرا که انسان سعی می کند خود را به معبود خویش نزدیک و نزدیکتر سازد تا پرتوی از جلال و جمال او در وجودش ظاهر شود که گاه از آن تعبیر به «مظهر صفات خدا شدن» می کنند.

شأن نزول آیه ۳:

۹۱۴- جویبر از ابن عباس (رض) روایت کرده است: سه قبیله، عامر، کنانه و بین سلمه بت پرست بودند و فرشتگان را دختران خدا می دانستند و میگفتند: ما این بت ها را جز برای این که هر چه بیشتر ما را به خدا نزدیکتر نمایند پرستش نمی کنیم. پس این آیه در باره آن ها نازل شد. (مواخذ: اسباب نزول قرآن کریم، لباب المنقول فی اسباب النزول: تألیف جلال الدین سیوطی)

لَوْ أَرَادَ اللَّهُ أَنْ يَتَّخِذَ وَلَدًا لَأَصْطَفِيَ مِمَّا يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ سُبْحَانَهُ هُوَ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ ﴿٤﴾

اگر [بر فرض محال] خدا می خواست برای خود فرزندی بگیرد، حتما از آنچه که می آفریند، چیزی را که می خواست، اختیار می کرد. او پاک و منزّه است (از این که فرزندی داشته باشد) او خداوند واحد قهار است. (۴) در التسهیل آمده است: خدا خود را از اتخاذ فرزند تنزیه کرده آنگاه خود را به یگانگی توصیف کرده است؛ چون وحدانیت با اتخاذ فرزند منافات دارد؛ زیرا اگر دارای فرزند باشد باید از جنس خود او باشد، در صورتی که خدای متعال جنس ندارد؛ زیرا یگانه می باشد. و خود را به قهار توصیف کرده است، تا دلیلی باشد بر نفی شریک او انباز؛ چون همه چیز زیر سلطه‌ی خدا قرار دارد، پس چگونه جایز است مخلوق شریک او بشود؟! (التسهیل ۱۹۱/۳).

قاهر و قهار:

چنانچه بارها ذکر شده و آمده است الله تعالی در پهلوی رحمن و رحیم که هر آغاز را به بسم الله الرحمن الرحیم میکنیم، الله تعالی جبار و قهار هم است. نام «قهار» بصورت کل در ۶ آیه از قرآن عظیم الشأن ذکر یافته است، ولی لفظ «قاهر» در دو آیه از قرآن عظیم الشأن آورده شده است: اولاً در (آیه ۱۸ سورة الأنعام) که میفرماید: «وَهُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ ۚ وَهُوَ الْحَكِيمُ الْخَبِيرُ». (و اوست که بر بندگان خود مسلط و چیره بوده و او حکیم آگاه است.) و باز در (آیه ۶۱ سورة الأنعام) میفرماید: «وَهُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ ۚ وَيُرْسِلُ عَلَيْكُمْ حَفَظَةً» (و او بر بندگانش چیره است و نگهبانانی از فرشتگان) بر شما می فرستد.

«قَهَّار» صیغهٔ مبالغهٔ «قاهر» است، به معنای ذاتی که بر تمامی موجودات غلبه دارد و همهٔ مخلوقات تحت تسلط و فرمان او هستند و مواد و عناصر عالم بالا و پایین در برابر قدرت و ارادهٔ او، سر فرود آورده اند، هر اتفاقی به اجازهٔ او واقع می شود، آنچه الله بخواهد می شود و آنچه نخواهد صورت نمی پذیرد، تمامی مخلوقات ناتوان و محتاج به الله هستند و مالک هیچ منفعت و ضرر و هیچ خیر و شری برای خودشان نیستند. اینکه الله قَهَّار است، مقتضی کمال حیات و کمال عزت و کمال قدرت اوست.

ثبوت این صفت برای الله، دلیلی از دلایل وحدانیت و یگانگی او در الوهیت، و بطلان شرک و انتخاب شریک برای الله است.

خواننده گان محترم!

طوریکه قبلاً بیان شد که نام مبارک «قَهَّار» در ۶ آیه از قرآن کریم بیان شده و در تمامی موارد، با نام «الله» و «واحد» آمده است:

مورد اول: الله میفرماید که یوسف علیه السلام در ابطال شرک و بیان فساد آن و گمراهی مشرکان، به دو رفیقش که با او در زندان بودند، چنین گفت: «يُصْحَبِي السِّجْنِ ءَأَرْبَابٌ مُتَفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمْ اللَّهُ الْوَحِيدُ الْقَهَّارُ ﴿٣٩﴾ مَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا أَسْمَاءُ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَءَابَاؤُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَنٍ إِنْ أَحْكَمُ إِلَّا لِلَّهِ أَمْرٌ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ» [یوسف: ۳۹-۴۰]

«ای رفیقان زندانی من! آیا معبودان پراکنده (متعدد) بهترند یا الله یکتای قَهَّار؟ شما به جای الله (چیزی را) نمی پرستید مگر نام هایی را که خود و نیاکانتان به آن ها داده اید. الله هیچ دلیلی بر (اثبات) آن ها نازل نکرده است، فرمانروایی تنها از آن الله است. فرمان داده که جز او را نپرستید؛ این است دین راست و استوار، ولی بیشتر مردم نمی دانند.»

سیدنا یوسف با گفتن عبارت: «أَرَبَابُ»، بطلان شرک را برایشان آشکار و روشن ساخت؛ یعنی خدایان ناتوان و ضعیفی که مالک هیچ ضرر و نفعی نیستند و نمی توانند چیزی ببخشند یا منع کنند - که شامل درختان، سنگ ها، فرشتگان، مردگان و... می شود- بهترند یا ذاتی که دارای صفات کمال و ویژگی های جلال است؟! پروردگاری که در ذات، صفات و افعالش یگانه و بی همتا است، قهاری که تمامی اشیا و موجودات تحت قدرت و پادشاهی او قرار دارند.

مورد دوم: در سیاق بطلان کار مشرکان، که بت ها و خدایانی را شریک الله متعال می دانند، با وجود اینکه آن ها مالک هیچ نفع و ضرری حتی برای خود نیستند، و این مشرکان عبادت پروردگار یگانه و قهار و خالص گردانیدن دین برای او را ترک می کنند، چنانکه الله - میفرماید:

«قُلْ مَنْ رَبُّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ قُلِ اللَّهُ قُلْ أَفَاتَّخَذْتُمْ مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ لَا يَمْلِكُونَ لِأَنْفُسِهِمْ نَفْعًا وَلَا ضَرًّا قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ أَمْ هَلْ تَسْتَوِي الظُّلُمَاتُ وَالنُّورُ أَمْ جَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ خَلَقُوا كَخَلْقِهِ فَتَشَبَّهُهُ خَلْقُهُ عَلَيْهِمْ قُلِ اللَّهُ خَلِقُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ» [الرعد: ۱۶]

«ای پیامبر! به مشرکان) بگو: پروردگار آسمان ها و زمین کیست؟ بگو: الله. (سپس به آن ها) بگو: آیا به جای او، اولیا (و معبودانی) برگزیده اید که مالک سود و زیان خود نیستند؟! بگو: آیا نابینا و بینا برابرند؟! یا تاریکی ها و نور یکسان است؟! آیا آنان شریکانی برای الله قرار داده اند که همچون آفرینش او آفریده اند، پس (این) آفرینش (ها) بر آنها مشبه شده است؟! بگو: الله آفریننده هر چیزی بوده و او یگانه پیروز است.»

ابن سعدی در تفسیر آیه فوق، درحالیکه شیوه دلالت نام «قاهر» بر بطلان شرک را توضیح می دهد، چنین می آورد: «بدون تردید یگانگی و قهر و غلبه فقط از آن الله است، زیرا هر مخلوقی تحت تسلط و قدرت مخلوقی بالاتر از خود قرار دارد و آن مخلوق غالب نیز تحت قدرت مخلوق دیگری است و این زنجیره ادامه دارد تا اینکه به بالاترین مخلوق و سپس به الله یگانه و قهار می رسد. بنابر این قهر و غلبه و توحید متلازم یکدیگر و از آن الله هستند. پس با دلیل عقلی و با توجه به مفهوم قاهر، مشخص گردید که آنچه مشرکان غیر از الله می خوانند، هیچ قدرت و تصرفی در آفرینش مخلوقات ندارند و از این رو عبادت آن ها باطل است.» (تیسیر الکریم الرحمن، ص ۴۱۵).

مورد سوم: در جایکه الله تعالی کافران مشرک را تهدید به هلاکت و عذاب در روزی که در برابر پروردگار یگانه و قهار حاضر شوند، می کند، که با زنجیر هایی از آتش بسته شده اند و لباسی از قیر بر تن دارند و آتش چهره هایشان را می پوشاند. در قرآن کریم آمده است: «يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّمَوَاتُ وَبَرَزُوا لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ ﴿٤٨﴾ وَتَرَى الْمُجْرِمِينَ يَوْمَئِذٍ مُّقْرَنِينَ فِي الْأَصْفَادِ ﴿٤٩﴾ سَرَابِيلُهُمْ مِّنْ قَطْرَانٍ وَتَغْشَىٰ وُجُوهُهُمُ النَّارُ ﴿٥٠﴾ لِيَجْزِيَ اللَّهُ كُلَّ نَفْسٍ مَّا كَسَبَتْ إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ» [ابراهیم: ۴۸-۵۱]

«روزی که (این) زمین به زمین دیگر و آسمان ها (به گونه ای دیگر) مبدل میشود و آنان (همگی) به پیشگاه الله یکتای قهار، ظاهر و آشکار) میشوند. و در آن روز مجرمان را (دست و پا) به هم بسته در غل ها میبینی. جام هایشان از قطران است و چهره هایشان را آتش (جهنم) می پوشاند. تا الله هر کس را به (سزای) آنچه کرده است، کیفردهد. همانا الله سریع الحساب (زودشمار) است.».

مورد چهارم: در سیاق اثبات اینکه الوهیت فقط مخصوص و شایسته الله است:

«قُلْ إِنَّمَا أَنَا مُنذِرٌ وَمَا مِن إِلَهٍ إِلَّا اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ ﴿٦٥﴾ رَبُّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا الْعَزِيزُ الْغَفُورُ» [ص: ۶۵-۶۶] «(ای پیامبر!) بگو: به درستی که من فقط یک هشدار دهنده‌ام و هیچ معبودی (به حق) جز الله یکتای قهار نیست. پروردگار آسمان‌ها و زمین و آنچه میان آن دو است؛ (آن) پیروزمند آمرزنده».

ابن سعدی در تفسیر آیه مذکور می‌گوید: «این اثبات و تأییدی بر الوهیت الله است با این برهان و دلیل قاطع؛ یعنی یگانگی الله و قهر و غلبه او بر هر چیز، زیرا قهر و غلبه ملازم یگانگی است و امکان ندارد که دو قهار وجود داشته باشد و از لحاظ غلبه یکسان باشند. بنابر این ذاتی که بر تمامی اشیا غلبه دارد، همان پروردگار یگانه‌ای است که همتا و همانندی ندارد و شایسته است که به تنهایی عبادت شود، همان گونه که به تنهایی قاهر و قهار است.» (تیسیر الکریم الرحمن، صفحه ۷۱۶).

مورد پنجم: اسم مورد بحث، در سیاق تنزیه و پاکی پروردگار از داشتن شریک، آمده است: «وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مِن دُونِهِ أَوْلِيَاءَ مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَىٰ إِنَّ اللَّهَ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ فِي مَا هُمْ فِيهِ يَخْتَلِفُونَ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ كَذِبٌ كَفَّارٌ ﴿٣﴾ لَوْ أَرَادَ اللَّهُ أَن يَتَّخِذَ وَلَدًا لَأَصْطَفَىٰ مِمَّا يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ سُبْحٰنَهُ هُوَ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ» [سوره الزمر آیات: ۳-۴]

«و کسانی که به جای او معبودان (و اولیایی) گرفتند (و گفتند: این‌ها را نمی‌پرستیم جز برای اینکه ما را به الله نزدیک کنند، بی گمان الله متعال (روز قیامت) میان آنان در آنچه اختلاف داشتند، داوری میکند. الله آن کسی را که دروغگوی ناسپاس است، هدایت نمیکند. اگر (به فرض محال) الله میخواست فرزندی بگیرد، قطعاً از میان آنچه می‌آفریند، چیزی را که میخواست بر می‌گزید. او پاک و منزّه است. او الله یکتای قهار است.»

مورد ششم: در سیاق تهدید مشرکان در روزی که برای حضور در برابر پروردگار یگانه و قهار آماده میشوند، که هیچ یک از اعمال و امور شان بر الله پوشیده و پنهان نمیماند. الله متعال میفرماید: «يَوْمَ هُمْ بَرْزُونَ لَّا يَخْفَىٰ عَلَيَّ اَللّٰهُ مِنْهُمْ شَيْءٌ لَّمِّنَ اَلْمَلِكِ اَلْيَوْمِ لِلّٰهِ اَلْوَحْدِ اَلْقَهَّارِ ﴿١٦﴾ اَلْيَوْمِ تُجْزَىٰ كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ لَا ظَلَمَ اَلْيَوْمَ اِنَّ اَللّٰهَ سَرِيْعُ اَلْحِسَابِ» (سوره غافر آیات: ۱۶-۱۷) روزی که (همه) آنان آشکار شوند، چیزی از آنها بر الله پوشیده نخواهد ماند، (الله میفرماید): امروز فرمانروایی از آن کیست؟ (آنگاه خودش میفرماید): از آن الله یگانه قهار است. امروز هر کس به (موجب) آنچه کرده است، پاداش داده میشود. امروز هیچ ستمی نیست، بیگمان الله زود شمار است.»

«اَلْقَهَّارِ»؛ یعنی پروردگاری که بر تمامی موجودات مسلط و غالب است، مخلوقات در برابر او خاضع و فرمانبردارند؛ بویژه در آن روزی که چهره‌ها در برابر ذات زنده و باقی پروردگار، متواضع و فروتن گردند.

همه موارد ششگانه‌ای که بیان شد، به روشنی بیانگر تلازم و وابستگی میان دو اسم «واحد» و «قهار» است و بنابر این آفریدگار واحد و یگانه، قطعاً قهار، و پروردگار قهار، قطعاً و حتماً واحد و یکتاست و این مطلب، بدون تردید شرک و انتخاب خدایان را باطل و رد می‌کند.

ابن قیم (رح) در اثبات این معنا میگوید: «قهار قطعاً واحد است، زیرا اگر همتایی داشته باشد و بر آن غالب نباشد، که به طور کلی قاهر نمی‌شود. و اگر بر آن چیره شود، که همتایش نیست و از این رو، قهار واحد و یگانه است.» (الصّواعق المرسله، ج ۳، ص ۱۰۳۲).

با این توضیح، تلازم میان توحید و ایمان به نام مبارک «قهار» روشن می‌گردد و کسی که اقرار به یگانگی الله در قهر و غلبه کند، باید در عبادت نیز او تعالی

را یگانه بداند و فقط او را عبادت کند و بر این اساس، فساد شرک اثبات می‌گردد، زیرا چگونه امکان دارد که مخلوق آفریده شده از خاک، همتا و همانند پروردگار جهانیان باشد؟! و چگونه امکان دارد که مخلوقات مغلوب و مقهور، با پروردگار یگانه و قهار یکسان باشند؟! الله - از آنچه آنان شرک می‌ورزند و توصیف می‌کنند، مبراً و برتر است. (مواخذ: رساله شناخت و

شرح معانی اسماء الله؛ تألیف: عبدالرزاق بن عبدالمحسن البدر) ابن قیم (رح) میگوید: «هر کس الله تعالی را با اسماء و صفات و افعالش بشناسد، قطعاً او را دوست خواهد داشت.» (الجواب الکافی، صفحه ۹۹).

«الْوَّاحِدُ الْقَهَّارُ» ظاهراً وقتی کلمه «واحد» وصف خدا آید نظر به عدد است یعنی یکی است و دو تا یا بیشتر نیست.

بصورت کل باید گفت که: خداوند نه فرزند واقعی دارد «لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُوَلَدْ»، نه فرزند خوانده.

و طوری که در آیه مبارکه خواندیم: «لَوْ أَرَادَ اللَّهُ أَنْ يَتَّخِذَ وَلَدًا» اگر قرار باشد که خداوند متعال برای خود فرزندی را العیاذ بالله انتخاب نماید، بناءً از میان بهترین‌ها انتخاب می‌کند نه از سنگ و چوب و کلوخ و سایر جمادات.

در ضمن داشتن و خواستن فرزند نشانه نیاز است والله تعالی منزّه از آن میباشد. مفسرین مینویسند که: اگر فرزند حقیقی باشد نشانه جسم بودن، تجزیه پذیری، شبیه داشتن و همسر داشتن خداست، درحالی که او واحد است. او تجزیه پذیر نیست و همسر و شبیه ندارد. «وَ هُوَ الْوَاحِدُ».

و اگر فرزند انتخابی باشد، فرزندگیری نشانه نیاز جسمی یا انس روحی است، در حالی که او قهار است. «هُوَ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ».

خواننده گان محترم!

در آیات متبرکه که (۵ الی ۷) به دلایل عظمت و کمال قدرت و بی نیازی، نشان یکتایی پروردگار با عظمت اشاره بعمل آمده است.

خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ يُكْوِّرُ اللَّيْلَ عَلَى النَّهَارِ وَيُكْوِّرُ النَّهَارَ عَلَى اللَّيْلِ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ يَجْرِي لِأَجَلٍ مُّسَمًّى أَلَا هُوَ الْعَزِيزُ الْغَفَّارُ ﴿٥﴾
آسمانها و زمین را به حق آفریده است، شب را بر روز و روز را بر شب می پیچد و آفتاب و ماه را مسخر کرده است و هر یک تا مدتی معین در حرکتند. آگاه باشید او قادر بخشنده است. (۵)

«بِالْحَقِّ»: به حق نه به مزاق و عبث. یعنی آفرینش دارای نظم و نظام شگرف و مقصد و هدف بزرگی است، و زندگی بازیچه نیست.

«يُكْوِّرُ» می پیچد، روی هم قرار میدهد. یکور الیل. «يُكْوِّرُ اللَّيْلَ عَلَى النَّهَارِ وَ يُكْوِّرُ النَّهَارَ عَلَى اللَّيْلِ» کنایه از پشت سر هم و پیاپی آمدن شب و روز است. (سوره تکویر آیه ۱).

یعنی شب را پرده و پوشش روز و روز را پرده و پوشش شب قرار می دهد. بسان لباس شب را بر روز و روز را بر شب می پیچاند.

شیخ قرطبی در تفسیر این آیه مبارکه میفرماید: تکویر شب و روز یعنی شب را روپوش روز قرار می دهد تا روشنائیش برود، و روز را پردهی شب قرار میدهد تا تاریکی آن برود. این نظر از قتاده نقل شده است. (تفسیر صفوه التفاسیر مؤلف محمد علی صابونی).

شیخ قرطبی در فهم جمله «وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ» آیه مبارکه مینویسد که: به خاطر منافع بندگان آنها را مطیع و رام کرده است. (تفسیر قرطبی ۵/۲۳۵).

«كُلٌّ يَجْرِي لِأَجَلٍ مُّسَمًّى» هر یک از آنها تا مدتی که برای خدا معلوم است، حرکت و جریانش ادامه دارد، پس روز قیامت هنگام در هم پیچیده شدن آفتاب و تیره گشتن ستارگان، آن زمان منقضی می شود.

«يُكْوَرُ»:

«يُكْوَرُ» (تکویر) طوریکه در فوق هم متذکر شدیم؛ «يُكْوَرُ» یعنی پیچاندن و لوله کردن. «کور العمامة» یعنی عمامه را پیچید. همچنان «يُكْوَرُ» به معنی این آمده است که: یعنی خداوند زمین را کروی آفریده است و به دور خود به گردش انداخته است، و بر اثر این گردش، قسمتی از کره زمین روز و قسمتی شب است، و گوئی از یک سو نوار سفید بر سیاه، و از سوی دیگر نوار سیاه بر سفید پیچیده میشود. و طوریکه در فوق یاد آور شدیم که چرا که مصدر «يُكْوَرُ» (تکویر) است که به معنی پیچیدن عمامه و دستار به دور سر است.

«أَجَلٌ مُّسَمًّى»: اجل، در لغت دو معنا دارد: یکی مدت معین و دیگری آخر مدت، در مفردات راغب (ملاحظه شود سورة های: رعد آیه ۲، لقمان آیه ۲۹، فاطر آیه ۱۳).

خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ ثُمَّ جَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَأَنْزَلَ لَكُمْ مِنَ الْأَنْعَامِ ثَمَانِيَةَ أَزْوَاجٍ يَخْلُقْكُمْ فِي بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ خَلْقًا مِّنْ بَعْدِ خَلْقٍ فِي ظُلُمَاتٍ ثَلَاثٍ ذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَهُ الْمُلْكُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَآئِي تُصْرَفُونَ ﴿٦﴾

او شما را از نفس واحدی آفرید، سپس همسرش را از همان نفس آفرید و (از خزانه قدرت خود) از چهار پایان هشت نوع برای شما آفرید. او شما را در شکم های مادرانتان در میان تاریکی های سه گانه آفرینشی پس از آفرینش دیگر می آفریند. این است خداوند پروردگار شما، که حکومت (در عالم هستی) از آن او است هیچ معبودی جز او وجود ندارد با اینحال چگونه از راه حق منحرف می شوید؟! (۶)

«نَفْسٍ وَاحِدَةٍ»: شخص واحدی. یک تن. مراد ابو البشر، آدم علیه السلام است. (ملاحظه شود سورة های: نساء آیه ۱، انعام آیه ۹۸، اعراف آیه ۱۸۹).

«ثُمَّ»: برای تأخیر زمانی نیست بلکه برای تأخیر بیان است. (تفسیر نور: خرمدل)
 «جَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا»: همسر او را از جنس او آفرید. (ملاحظه شود سوره های:
 نساء آیه ۱، اعراف / ۱۸۹).

«أَنْزَلَ»: خلقت بخشید. بیافرید. (ملاحظه شود سوره های: اعراف آیه ۲۶،
 حدید آیه ۲۵).

«ثَمَانِيَةَ أَزْوَاجٍ»: (ملاحظه شود سوره: انعام آیه: ۱۴۳).

«خَلَقًا مِّنْ بَعْدِ خَلْقِ»: مراد تطورات جنین و تحولات عجیب آن در مراحل
 مختلف است.

«ظُلُمَاتٍ ثَلَاثٍ»: چه بسا مراد ظلمت شکم مادر، و ظلمت رحم، باشد. یا مراد
 لایه های جنینی (اِكْتُوْدِرْمٌ و مِزُوْدِرْمٌ و اِنْدُوْدِرْمٌ) باشد. (تفسیر نور).

خلقت از نفس واحد:

خلقت از نفس واحد مختصراً قرار ذیل است:

۱- اولین آفرینش آدم علیه السلام بدون وجود پدر و مادر.

۲- سپس آفرینش حوا از تن آدم.

۳- سپس آفرینش سایر بشر از آن دو.

«وَأَنْزَلَ لَكُمْ مِنَ الْأَنْعَامِ ثَمَانِيَةَ أَزْوَاجٍ» (و برای شما از چهار پایان هشت قسم) نر
 و ماده از شتر و گاو و گوسفند و بز «فرو فرستاد» که در این فرموده حق تعالی:
 «وَمِنَ الْأِبِلِ اثْنَيْنِ وَمِنَ الْبَقَرِ اثْنَيْنِ» [الأنعام: ۱۴۴] و در فرموده وی: «مِّنَ الضَّأْنِ
 اثْنَيْنِ وَمِنَ الْمَعْزِ اثْنَيْنِ» [الأنعام: ۱۴۳] بیان شده است. (ملاحظه شود سوره
 انعام/۱۴۳).

«يَخْلُقُكُمْ فِي بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ خَلْقًا مِّنْ بَعْدِ خَلْقٍ» «شما را در شکم های
 مادرانتان می آفریند؛ آفرینشی پس از آفرینشی دیگر» اولاً آن را به شکل نطفه،

سپس به خون بسته آنگاه به گوشت پاره‌ای متطور میسازد، سپس در او استخوان می‌آفریند و آن گاه بر استخوان‌ها گوشت می‌پوشاند و طی نمودن مراحل این آفرینش شما: «در تاریکی‌های سه‌گانه» یعنی: در تاریکی شکم، تاریکی رحم و تاریکی تخم‌دان است لذا حق تعالی آفرینش شما را در تاریکی میان سه پرده، سامان میدهد.

پرده‌های سه‌گانه - چنانکه اطبا می‌گویند - عبارت است از: غشای منباری، خربون و غشای لفافی. پس ای انسان‌ها! بدانید که تاریک ساختن جایگاه آفرینش شما، ما را از آن باز نداشت که آفرینشتان را به نیکویی و زیبایی انجام دهیم «این است الله پروردگار شما، فرمانروایی» حقیقی در دنیا و آخرت «از آن اوست» و دیگران را هیچ مشارکتی در این فرمانروایی نیست.

إِنْ تَكْفُرُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنْكُمْ وَلَا يَرْضَىٰ لِعِبَادِهِ الْكُفْرَ وَإِنْ تَشْكُرُوا يَرْضَهُ لَكُمْ وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ ثُمَّ إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَأُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ ﴿٧﴾

اگر کفران کنید خداوند از شما بینواز است، لیکن کفر را برای بندگانش نمی‌پسندد؛ و اگر سپاس‌گزاری کنید، آن را برای شما می‌پسندد. و هیچ کس بار گناه دیگری را بر نمی‌دارد، باز بازگشت همه شما به سوی پروردگارتان است،

پس شما را به آنچه می‌کردید خبر میدهد. چون او به راز دلها داناست. (۷)
از فحوای آیه مبارکه بر می‌آید که: هیچ کسی گناه کسی دیگر را بردوش گرفته نمی‌تواند، و این بدین معنی است که: نتیجه نیکویی و بدی هر شخصی به خودش میرسد، بعد از آن به سوی حق تعالی باز می‌گردید تا در روز قیامت از شما حساب بگیرد، از اعمال‌تان خبر دهد و مطابق آن برای شما جزا و سزای را مقرر دارد. او تعالی به اسرار نهانی، به امور مخفی در ضمائر و پنهان در سینه‌ها بصورت مطلق باخبر است.

«إِنْ تَكْفُرُوا»: اگر کافر شوید. اگر ناشکری و کفران نعمت کنید «الْكَفْرَ»: الحاد و بی دینی. ناشکری و کفران نعمت.

«إِنْ تَشْكُرُوا»: اگر شکر نعمت به جای آورید و سپاسگزار الطاف خداوندی باشید. شکر، علاوه از شکر نعمت اصطلاحی، کنایه از ایمان و فرمانبرداری از دستورات خدا هم می باشد.

«لَا تَزِرُ...»: (ملاحظه شود سوره های: انعام آیه ۱۶۴، اسراء آیه ۱۵، فاطر آیه ۱۸).

«ذَاتِ الصُّدُورِ»: (سوره های: آل عمران آیات ۱۱۹ و ۱۵۴، مائده آیه ۷، انفال آیه ۴۳).

خواننده گان محترم!

در آیات (۸ الی ۹) موضوعاتی؛ ناسازگاری کفران و بی باوران و پایداری اهل ایمان مورد بحث قرار میگیرد.

وَإِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ ضُرٌّ دَعَا رَبَّهُ مُنِيبًا إِلَيْهِ ثُمَّ إِذَا خَوَّلَهُ نِعْمَةً مِنْهُ نَسِيَ مَا كَانَ يَدْعُو إِلَيْهِ مِنْ قَبْلُ وَجَعَلَ لِلَّهِ أَنْدَادًا لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِهِ قُلْ تَمَتَّعْ بِكُفْرِكَ قَلِيلًا إِنَّكَ مِنْ أَصْحَابِ النَّارِ ﴿۸﴾

هنگامی که انسان را زیانی رسد پروردگارش را می خواند، در حالیکه با توبه روی به درگاه او آورده است، باز چون نعمتی از سوی خود به او ببخشد آن (مصیبتی) را که به خاطر رفع آن به درگاه او دعا می کرد، فراموش می کند و برای الله شریکانی قرار میدهد تا (خود و دیگران را) از راه او گمراه سازد.

بگو چند روزی از کفرت بهره گیر، البته تو از دوزخیان هستی. (۸)

«الْإِنْسَانَ»: مراد از ذکر جنس، بعضی از افراد است. مانند: «إِنَّ الْإِنْسَانَ لَطُلُومٌ كَفَّارٌ» (ابراهیم آیه ۳۴). «ضُرٌّ»: گزند. زیان و ضرر مالی و بدنی. (ملاحظه شود:

سوره های: یونس آیه ۱۲، نحل آیات ۵۳ و ۵۴، مؤمنون آیه ۷۵، روم آیه ۳۳).

«مُنِيْبًا»: توبه کنان. برگردنده با تضرع و زاری. حال است.

«نَسِي مَا»: خدا را فراموش می کند. در این صورت (مَا) به معنی (مَنْ) و برای تفخیم و تعظیم است. گزند و بلا را فراموش میکند. دعا کردن و به فریاد خواستن را از یاد میبرد. در این صورت (مَا) مصدریه است (ملاحظه شود: تفسیر آلوسی).
 أَمَّنْ هُوَ قَانَتْ آنَاءَ اللَّيْلِ سَاجِدًا وَقَائِمًا يَحْذَرُ الْآخِرَةَ وَيَرْجُو رَحْمَةَ رَبِّهِ قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ ﴿٩﴾

آیا (مشرکی که اوصافش را بیان کردیم بهتر است یا) کسی که در اوقات شب سجده کنان و ایستاده به عبادت مشغول است در حالیکه از آخرت میترسد و به رحمت پروردگارش امید دارد؟ بگو: آیا آنانیکه می دانند و آنانیکه نمی دانند برابرنند؟ تنها صاحبان عقل و خرد پند می گیرند. (۹)
 در آیه قبلی از اشخاصی یادآوری به عمل آمد که اصحاب آتش بودند، ولی در این آیه مبارکه به توضیح مؤمنان می پردازد.

در آیه قبلی اشاره به آنکه از اشخاصی می نماید که: تنها به هنگام مصیبت الله تعالی به یاد شان می آید، ولی زمانیکه مصیبت از پیش شان دفع می شود و به رفاه و آسایش دست میبندد، باز الله را فراموش می کنند. ولی تعلیمات الهی و قرآنی همین است که مؤمن باید همواره دریاد الله باشد، فرق نمی کند که در حالت رفاه قرار دارد و یا هم در حالت سختی.

همچنان در آیه مبارکه: منظور از علم، مکتب، پوهنتون، مراکز تعلیمی و اکادمیک نیست، بلکه هدف از علم در این آیه کسانی اند که: مصروف قیام لیل و عبادت شبانه می باشند.

طوریکه با زیبای خاصی میفرماید: «رَبِّهِ قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ» (بگو: آیا کسانی که میدانند با کسانی که نمی دانند، برابرنند؟) یعنی همانطوریکه عالمان و جاهلان برابرنیستند همچنین عابدان و عاصیان برابر نیستند.

ابو حیان می گوید: «در آیه مبارکه دلالتی است بر فضیلت قیام شب و این که قیام شب از قیام روز برتر است». وهم می گوید: «آیه کریمه دلالت می کند بر این که کمال انسان در این دو مقصود محصور است: علم و عمل».

«قانت»: کسی است که بر طاعت مداومت ورزد و شخص مطیعی که با خشوع و خضوع نماز و دعای خود را طول می دهد (ملاحظه شود سوره های: بقره آیه ۱۱۶ و ۲۳۸، آل عمران آیه ۱۷، نساء آیه ۳۴، نحل آیه ۱۲۰). «آناء»: (ملاحظه شود سوره های: آل عمران آیه ۱۱۳، طه آیه ۱۳۰).

شأن نزول آیه ۹:

۹۱۵- ابن ابی حاتم به نقل از ابن عمر و ابن سعد و جویری از ابن عباس روایت کرده است: آیه «أَمَّنْ هُوَ قَانِتٌ آنَاءَ اللَّيْلِ سَاجِدًا وَقَائِمًا يَحْذَرُ الْآخِرَةَ وَيَرْجُو رَحْمَةَ رَبِّهِ...» در باره عثمان بن عفان، عمار بن یاسر، ابن مسعود و سالم دوست ابو حذیفه (رض)، نازل شده است. (اسباب نزول قرآن کریم، لباب المنقول فی أسباب النزول: تألیف جلال الدین سیوطی مراجعه شود).

خواننده گان محترم!

بصورت کل باید گفت آن عبادتی دارای ارزش واهمیت است که تداوم داشته باشد. همچنان در جمله «يَحْذَرُ، يَرْجُو» آیه مبارکه این فهم عالی را می‌رساند، که اشخاص خدا پرست، هم از آخرت ترس و خوف دارد و هم به رحمت الهی امیدوار می باشد.

خواننده گان محترم!

در آیات (۱۰الی ۲۰) موضوعاتی اندرز دادن به مؤمنان، اشاره به شرک، پرهیزگاری و اخلاص، دوری از آلودگی و خبایث آنها، مورد بحث قرار میگیرد.

قُلْ يَا عِبَادِ الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا رَبَّكُمْ لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةٌ وَأَرْضُ
اللَّهِ وَاسِعَةٌ إِنَّمَا يُوَفِّي الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ ﴿١٠﴾

بگو: ای بندگان مؤمنم! از پروردگارتان بترسید. برای کسانی که در این دنیا
اعمال شایسته انجام داده اند، پاداش نیکی است و زمین الله فراخ است، البته به
صابران پاداششان به طور کامل و بی حساب داده می شود. (۱۰)

«لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةٌ»: کسانی که نیکی کنند، علاوه از
آخرت در همین جهان نیکی عظیمی می بینند (ملاحظه شود سوره های: نحل
آیات ۳۰ و ۱۲۲، غافر آیه ۵۱). برای کسانی که در این جهان نیکی کنند، در
آخرت نیکی عظیمی است. تفسیر اول درست تر به نظر می رسد. چرا که نقطه
مقابل نیکوکاران، بدکارانند که در هر دو جهان بدی می بینند (ملاحظه شود
سوره های: بقره آیات ۸۵ و ۱۱۴، آل عمران آیه ۵۶، رعد آیه ۳۴). پس باید
که نیکوکاران نیز در هر دو جهان نیکی بینند.

«بِغَيْرِ حِسَابٍ»: (ملاحظه شود سوره های: بقره آیه ۲۱۲، آل عمران آیات ۲۷
و ۳۷، نور آیه ۳۸، ص / ۳۹).

در حدیث شریف به روایت حسین (رض) آمده است که فرمود: از جدم رسول
الله صلی الله علیه وسلم شنیدم که فرمودند: «أد الفرائض تكن من أعبد الناس،
وعليك بالقنوع تكن من أغني الناس، يا بني، إن في الجنة شجرة يقال لها:
شجرة البلوي، يؤتي بأهل البلاء فلا ينصب لهم ميزان ولا ينشر لهم ديوان،
يصب عليهم الأجر صبا».

«فرزند عزیزم! فرایض را ادا کن تا از عابدترین مردم باشی و قناعت پیشه کن
تا از توانگرترین مردم باشی. فرزند عزیزم! همانا در بهشت درختی است که
آن را درخت بلوی می نامند: اهل بلا [در روز قیامت] احضار می شوند پس نه
میزان (ترازویی) برایشان برپا می شود و نه دفتر و دیوان (حسابی) برایشان نشر

و پخش می‌گردد. بلکه مزد و پاداش بر آنان به ریختنی (بی حساب) ریخته میشود. سپس آن حضرت صلی الله علیه وسلم این آیه مبارکه را تلاوت فرمودند: «إِنَّمَا يُؤَفِّي الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ» (الزمر: ۱۰).

حضرت امام مالک فرموده است که مراد از «صابرین» در این آیه مبارکه کسانی هستند که بر مصائب، رنج و غم دنیا صبر کننده هستند، و بعضی فرموده اند که مراد از «صابران» کسانی هستند که جلو نفس خود را از معاصی گرفته صبر کنند.

قُلْ إِنِّي أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ اللَّهَ مُخْلِصًا لَهُ الدِّينَ ﴿١١﴾

بگو: به من حکم شده که الله را پرستش کنم در حالیکه دینم را برای او خالص نمایم. (۱۱)

«مُخْلِصًا لَهُ الدِّينَ»: (ملاحظه شود سورة های: اعراف آیه ۲۹، یونس آیه ۲۲، عنکبوت آیه ۶۵، لقمان آیه ۳۲، زمر آیه ۲).

از نظر معنای لغوی، کلمه «مخلص»، اسم فاعل از باب افعال، از مصدر اخلاص، و به معنی -خالص کننده- است. و کلمه «مخلص»، اسم مفعول از باب افعال، از همان مصدر به معنای -خالص شده- می باشد. دقت و بررسی در آیات قرآن نشان میدهد که کلمه مخلص، بیشتر در مواردی به کار رفته است، که انسان در مراحل نخستین تکامل، و در حال خود سازی بوده است؛ و هنوز به تکامل لازم نرسیده است. چنان که قرآن عظیم الشأن میفرماید: «فَإِذَا رَكِبُوا فِي الْفَلَكِ دَعَوْا... مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ» هنگامی که بر کشتی سوار می شوند الله را با اخلاص میخوانند. (عنکبوت آیه ۶۵). «فَاعْبُدَا... مُخْلِصًا لَهُ الدِّينَ» (پس الله را پرستش کن و دین خود را برای او خالص گردان. (زمر ۲)).

در قرآن کریم «مخلص» به کسی گفته میشود، که بعد از مدتی جهاد با نفس، و طی مراحل معرفت و ایمان، به تعالی میرسد و از نفوذ و سوسه های شیاطین، مصونیت پیدا می کند. و این مقامی است با عظمت، که توأم با بیمه الهی از لغزشها و انحراف هاست. بندگان مخلص، به حکم مقام بندگی و عبودیت خود در برابر ذات اقدس الهی، خود را مالک چیزی نمی دانند، جز آنچه خدای رحمان می خواهد، اراده نمی کنند. و جز آنچه او می طلبد، انجام نمیدهند. به حکم مخلص بودن، خداوند آنان را برای خویش برگزید. و آنان نیز تعلق خاطری به غیر ذات پاک خداوند، ندارند. زرق و برق دنیا و پاداش های اخروی، دل آنها را مشغول نمی کند، و در دل آنها چیزی جز خدا نیست.

وَأْمُرْتُ لِأَن أَكُونَ أَوَّلَ الْمُسْلِمِينَ ﴿١٢﴾

و مامورم که اولین (کس از) مسلمانان باشم. (۱۲)

«أَكُونَ أَوَّلَ الْمُسْلِمِينَ»: این جمله از آیه مبارکه به دو معنی عمده توضیح گردیده است:

الف: اولین مسلمانان و پیروان دین اسلام باشم. یعنی در آنچه مردم را بدان می خوانم، خودم پیشوا، و پیش قدم و نمونه بوده و در طاعت و عبادت و تلاش در راه پیش برد مقاصد دین اسلام، بهترین دیگران باشم.

ب: من اولین شخص از تسلیم شوندگان اوامر خالق لایزال در حرکت با کاروان ایمان به قافله سالاری پیغمبران باشم (ملاحظه شود سوره های: انعام آیه ۱۶۳، نمل آیه ۹۱).

قُلْ إِنِّي أَخَافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ ﴿١٣﴾

بگو: من اگر نافرمانی پروردگارم کنم از عذاب روز بزرگ قیامت (او) می ترسم. (۱۳)

خواننده گان محترم!

در آیه «قُلْ إِنِّي أُمِرْتُ أَنْ أُعْبِدَ اللَّهَ مُخْلِصًا لَهُ الدِّينَ» (۱۱ سورة زمر) خواندیم (بگو: به من حکم شده که الله را پرستش کنم در حالیکه دینم را برای او خالص نمایم). این بدین معنا است که: در محکمۀ عدل الهی، انبیاء علیهم السلام با سایرین هیچگونه فرقی و تفاوتی ندارند.

قُلِ اللَّهُ أَعْبُدُ مُخْلِصًا لَهُ دِينِي ﴿١٤﴾

بگو: من تنها خدا را میپرستم، در حالیکه دینم را برای او خالص می کنم. (۱۴)
فَاعْبُدُوا مَا شِئْتُمْ مِنْ دُونِهِ قُلْ إِنَّ الْخَاسِرِينَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ وَأَهْلِيهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَلَا ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ ﴿١٥﴾

پس (شما مشرکان) هر چه را که می خواهید به جای او پرستش کنید. بگو: زیانکاران حقیقی کسانی هستند که خود و خانواده خود را در روز قیامت خساره مند سازند. آگاه باش، این است همان زیان آشکار. (۱۵)
«خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ»: (ملاحظه شود سورة های: انعام آیات ۱۲ و ۲۰، اعراف آیات ۹ و ۵۳).

«أَهْلِيهِمْ»: أَهْلُونَ و أَهْلِينَ، جمع أَهْل است. اهل و عیال و خویشان و وابستگان (ملاحظه شود سورة: مائده آیه ۸۹).

«خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ»:

هدف از خسارت نفس همان از دست دادن سرمایه های وجودی و استعداد هایی است که با آنها می توان به سعادت ابدی رسید.

در قرآن عظیم الشان آیات متعددی در باره «خسارت خود» وجود دارد. تعبیر «خسروا انفسهم» در قرآن عظیم الشان هشت بار تکرار شده است. از جمله دو بار در سورة انعام طوریکه میفرماید: «الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ فَهُمْ لَا

يَوْمُنُونَ» (خود باختگان کسانی اند که ایمان نمی آورند.) و یا میفرماید: «وَمَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ فِي جَهَنَّمَ خَالِدُونَ» (مومنون ۱۰۳) (و کسانی که پله میزان (اعمال) شان سبک باشد، آنان به خویشتن زیان زده و همیشه در جهنم می مانند).

باید متذکر شد که در فهم قرآن عظیم الشأن؛ خسارت واقعی و اصلی، خسارت مالی نیست بلکه ضرر زدن به خود است. در قرآن عظیم الشأن دو بار آمده که: «إِنَّ الْخَاسِرِينَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ وَأَهْلِيهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَلَا ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ» (زمر ۱۵ و شوری ۴۵) (زیان کاران در حقیقت کسانی اند که به خود و خانواده و بسته گان شان در روز قیامت زیان رسانده اند. (یا می رسانند).

نباید فراموش کرد: که سود و زیان واقعی در قیامت است. که الله تعالی ما را از خسران آن نگاه دارد.

خسارت نفس چیست؟

مهم ترین سرمایه ما روح ما است که باید در این دنیا و به وسیله بدن به کسب معارف و فضایل مشغول باشد و اگر این طور نکرد و به جای خیر به شر رو آورد از دیدگاه قرآن کریم خود را تباه کرده و در برابر چیزی به دست نیآورده است.

تعدادی از اشخاص در روز قیامت در مورد خودشان، حقیقت انسانی خود دچار خسارت می شوند و به اصطلاح خود را خواهند باخت.

مسلماً معنای خود باختگی، این نیست که انسان کشته شود و جانش از بین برود و یا آسیب ببیند چرا که قرآن بحث خود باختگی را در روز قیامت مطرح می کند و نیک می دانیم که در آن روز بحث مرگ وجود ندارد.

«وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ» (سوره عنکبوت ۶۴) (و زندگی حقیقی همانا [در] سرای آخرت است).

همچنین روشن است که مراد از خسارت نفس، آسیب هایی که مربوط به بدن و جسم انسان میشود، نمیباشد چرا که قرآن این موضوع را با ایمان نیاوردن مرتبط میکند «الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ».

هدف از این تعبیر بلند قرآنی این است که گروهی از انسان ها در طول زندگی نه تنها سودی به دست نمی آورند بلکه به سرمایه اصلی که همان جان خویشتن باشد آسیب می رسانند.

قرآن مجید در جریان معامله با خداوند متعال «إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ» (توبه ۱۱۱)

- مسأله خریدن جان انسان مؤمن را مطرح می کند و خدا را خریدار خود انسان که عبارت از همان روح اوست معرفی می کند.

اگر پذیرفتیم که همه در جریان یک تجارت بزرگ جهانی قراردادیم که «هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ تِجَارَةٍ تُنْجِيكُمْ مِّنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ» (سوره صف ۱۰) آیا شما را بر تجارتی راه نمایم که شما را از عذابی دردناک می رهاوند؟

و راه موفقیت و کسب سود در این تجارت ایمان و عمل صالح است که «إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ * إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَّصَوْا بِالْحَقِّ وَتَوَّصَوْا بِالصَّبْرِ» (عصر ۲ و ۳) واقعاً انسان دست خوش زیان است، مگر کسانی که گرویده و کارهای شایسته کرده؛ روشن می شود که کسانی که متاعی غیر از ایمان و عمل شایسته آورده اند در این تجارت ورشکست شده اند. لَهُمْ مِنْ فَوْقِهِمْ ظُلَلٌ مِنَ النَّارِ وَمِنْ تَحْتِهِمْ ظُلَلٌ ذَلِكَ يُخَوِّفُ اللَّهَ بِهِ عِبَادَهُ يَا عِبَادِ فَاتَّقُونِ ﴿۱۶﴾

برای آنان از بالای سرشان و از زیر پایشان سایبان هایی از آتش است، این عذابی است که خدا بندگانش را به آن بیم می دهد ای بندگانم! از من بترسید. (۱۶)

«ظُلِّلٌ»: جمع ظُلَّة، سایبان‌ها. مراد طبقات و چین‌ها و لایه‌های متراکم آتش است (ملاحظه شود سوره‌های: بقره آیه ۲۱۰، لقمان آیه ۳۲، اعراف آیه ۱۷۱، شعراء آیه ۱۸۹).

یعنی: طبقات و چترهایی از آتش است. طبقات زیرین‌شان را نیز «ظلل»: سایبان» نامید زیرا طبقات زیرین هم بر دوزخیان سایه می‌افکند، چه در هر طبقه از طبقات دوزخ گروهی از گروه‌های کفار قرار دارند و هیچ طبقه‌ای از وجودشان خالی نیست.

درکات دوزخ:

درکات دوزخ از نظر شدت گرما و نوع عذابی که الله متعال برای اهل آن در نظر گرفته است، متفاوت می‌باشد. الله متعال می‌فرماید: «إِنَّ الْمُنْفِقِينَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ وَلَنْ تَجِدَ لَهُمْ نَصِيرًا ﴿١٤٥﴾» (النساء: ۱۴۵). «بی‌گمان منافقان در پایین‌ترین درکه‌ی دوزخ هستند و هرگز یابوری برای آنان نخواهی یافت». اصطلاح «الدرك» در زبان عربی به هر چیز رد پایین و «الدرج» به هر چیز رده بالا گفته می‌شود. بنابراین برای بهشت و دوزخ و درجات و برای دوزخ، واژه‌ی درک و درکات به کار می‌رود. دوزخ به هر اندازه که پایین‌تر باشد، به همان میزان حرارت و عذابش شدیدتر است. منافقان بهره‌ی بیشتری از آتش دوزخ دارند؛ به همین خاطر در درک اسفل دوزخ قرار می‌گیرند. (التذکره، قرطبی: ص (۳۸۲) و التخویف من النار، ابن رجب: صفحه (۵۰)

گاهی به مراتب دوزخ «درجات» نیز اطلاق می‌گردد. الله متعال در سوره‌ی انعام، پس از ذکر بهشتیان و دوزخیان می‌فرماید: «وَلِكُلِّ دَرَجَةٍ مِّمَّا عَمِلُوا» [الأنعام: ۱۳۲]. «و هر یک - از نیکوکاران و بدکاران - به اندازه‌ی کارهایشان درجاتی دارند».

«أَفَمَنْ أَتَّبَعَ رِضْوَانُ اللَّهِ كَمَنْ بَاءَ بِسَخَطِ مَنْ اللَّهِ وَمَأْوَاهُ جَهَنَّمُ وَيَسَّ الْأَمِيرُ ﴿١٦٢﴾ هُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ اللَّهِ وَاللَّهُ بِمَا يَعْمَلُونَ ﴿١٦٣﴾»

[آل عمران: ۱۶۲-۱۶۳]. «آیا کسی که جویای رضای الله باشد، مانند کسی

است که سزاوار خشم الله میگردد و جایگاهش دوزخ است؟ و چه بد فرجامی است! آنان نزد الله درجات متفاوتی دارند. و الله به کردارشان بیناست.»

عبدالرحمن بن زید بن مسلم میگوید: درجات بهشت به بلندی و درکات دوزخ به پستی میروند.

از برخی سلف نقل شده است که: مؤحدین گناهکار که وارد دوزخ میشوند، در درک نخست، یهود در درک دوم، نصارا در درک سوم، صابئین در درک چهارم، مجوس در درک پنجم، مشرکان در درک ششم و منافقان در درک هفتم قرار دارند.

در برخی کتابها نام آن درکات نیز وارد شده است: درک اول: جهنم، درک دوم: لظی، درک سوم: حطمه، درک چهارم: سعیر، درک پنجم: سقر، درک ششم: جحیم و درک هفتم هاویه نام دارد.

این گونه تقسیم بندی و نام گذاری صحت ندارد و ثابت نیست. دیدگاه راجح و صحیح آن است که نام های یاد شده مانند: جهنم، لظی، حطمه... نام هایی برای دوزخ هستند، نه این که هر کدام نام بخشی از دوزخ باشند. البته این مطلب که مردم به لحاظ کفر و گناهان خود، مراتب گوناگونی دارند، درست است.

البته خبر دادن از این عذاب سختی که خواه ناخواه بر دوزخیان آمدنی است، برای آن است که بندگان از نافرمانی اوامر حق تعالی امتناع ورزند.

و ذکر «این» طبقات و لایه های چندگانه دوزخ «همان سزای است که الله تعالی میخواهد بندگان خویش را به آن بیم می دهد» تا به او ایمان آورده و از او پروا بدارند:

و این همه تنبهاات و هشدارها هم از جمله نعمت الهی است تا مردم به عذاب وی غافلگیر نشوند. (مواخذ: بهشت و دوزخ: تألیف: دکتر عمر سلیمان اشقر).
 وَالَّذِينَ اجْتَنَبُوا الطَّاغُوتَ أَنْ يَعْبُدُوهَا وَأَنَابُوا إِلَى اللَّهِ لَهُمُ الْبُشْرَىٰ فَبَشِّرْهُ
 عِبَادِ ﴿١٧﴾

کسانی که از عبادت طاغوت اجتناب کردند و به سوی خداوند روی آوردند برای شان مژده است، پس بندگانم را مژده ده. (۱۷).
 «الطَّاغُوتَ»: از طغیان است به معنی تجاوز از حد. منظور از طاغوت بتان و شیاطین و هر معبودی جز خدا گفته می شود، از قبیل بت و انسان و سنگ میباشد (ملاحظه شود در سوره های: بقره آیات ۲۵۶ و ۲۵۷، نساء آیات ۵۱ و ۶۰ و ۷۶، مائده آیه ۶۰، نحل آیه ۳۶).

«طَّاغُوتَ» بر واحد و جمع اطلاق شده و طوریکه یاد آور شدیم به پرستش بتان و شیطانها را در بر می گیرد.
 از فهم کلی این آیه مبارکه با وضاحت معلوم می گردد که: از اوصاف مؤمنان و بندگان خالص الهی همانا پرهیز از طاغوت هاست. و در ضمن باید یاد آور شد که: اجتناب از طاغوت، مقدمه توجّه به الله است. و باید گفت که: شرط توبه، دوری از طاغوت است و اطاعت از طاغوت مانع انابه و توبه است.
 «أَنَابُوا»: با توبه و استغفار به سوی خدا برگشتند.

«الْبُشْرَىٰ»: مژده. بشارت (ملاحظه شود سوره های: بقره آیه ۹۷، آل عمران آیه ۱۲۶، یونس آیه ۶۴).

«عِبَادِ»: بندگان من در اصل (عبادی) بوده و یاء حذف شده و کسره به جای آن است.

«الطَّاغُوتَ» از طغیان است به معنی تجاوز از حد. منظور از طاغوت معبود غیر خدا از قبیل بت و انسان و سنگ می باشد.

مبحث کوتاه در باره طاغوت:

طوریکه در فوق هم تذکر دادیم که «طاغوت»: هر آنچه که به غیر از الله تعالی عبادت شود، او طاغوت است، چه بوسیله‌ی نماز، یا روزه، یا نذر، یا ذبح، یا پناه بردن به او در اموری که به الله تعالی اختصاص دارد مانند: دفع ضرر یا جلب منفعت یا بجای قرآن و سنت در اختلافات او را حکم و داور قرار دهند و مانند این‌ها... (همه طاغوت هستند). منظور از طاغوت در آیه‌ی فوق به هر چیزی جز قرآن و سنت گفته می‌شود که برای داوری و قضاوت به آن مراجعه کنند، (که شامل) قوانین و برنامه‌های ساخته و پرداخته‌ی بشر است. یا رسم و رسوم ارثی و یا سران قبایل است (که طبق رای و نظر خود) بین مردم داوری می‌کنند. یا هرچه رهبر یک حزب و گروه تشخیص دهد و اعلام بدارد و یا یکی از کاهنان و فالگیران اظهار کند.

به این ترتیب روشن می‌شود که: قوانین و برنامه‌هایی که بشر از خود ساخته است تا مردم برای داوری به آن مراجعه کنند در واقع شبیه شریعت الهی در پذیرفتن است و در معنای طاغوت داخل است. البته هر کس بجز الله مورد عبادت مردم قرار گیرد و راضی نباشد مانند: پیامبران و صالحان، به این‌ها طاغوت گفته نمی‌شود. بلکه طاغوت همان شیطان جنی و انسانی است که آنان را به این عمل دعوت داده و آن را برایشان زیبا جلوه داده است.

دوم: منظور از اراده در آیه‌ی: «يُرِيدُونَ أَنْ يُتَحَاكَمُوا إِلَيَّ الْطَّاغُوتِ» (نساء/۶۰) همان است که با عمل، قرائن و نشانه‌هایی که بیانگر قصد و اراده‌ی فرد است، همراه باشد، به دلیل این آیه‌ی بعدی که میفرماید: «وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا إِلَىٰ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَإِلَىٰ الرَّسُولِ رَأَيْتَ الْمُنَافِقِينَ يَصُدُّونَ عَنْكَ صُدُودًا» ﴿٦١﴾ (وهنگامی که به آن‌ها گفته شود: «به سوی آن‌چه الله نازل

کرده و به سوی پیامبر صلی الله علیه وسلم بیاید منافقان را می بینی که از تو اعراض و رویگردانی می کنند). «نساء آیه ۶۱»
و نیز شأن نزول این آیه را که ابن کثیر و دیگر مفسران ذکر کرده اند، (ابن کثیر ۵۲۰/۱) بیانگر همین معناست. پیروی کردن از حکم صادره دلیل رضایت فرد است و به این ترتیب اشکال فردی که می گوید: اراده، امری باطنی است و نمی تواند بر فرد حکمی صادر کرد مگر زمانی که از باطن فرد اطلاع داشته باشیم و این امری غیر ممکن است؛ بر طرف می شود.

شأن نزول آیات ۱۷ - ۱۸:

۹۱۹- جوبیر به سند خود از جابر بن عبدالله روایت کرده است: چون خدای متعال آیه

«لَهَا سَبْعَةُ أَبْوَابٍ لِّكُلِّ بَابٍ مِنْهُمْ جُزْءٌ مَّقْسُومٌ ﴿۴۴﴾» «دوزخی که دارای هفت در است و بر هر دری تعدادی از آن ها تقسیم شده اند» (سورة حجر: ۴۴) را نازل کرد. مردی از انصار حضور نبی کریم (آمد و گفت: ای رسول خدا! من هفت برده دارم و در برابر هر در آن یکی از بردگان خود را آزاد کردم. پس در باره او «فَبَشِّرْ عِبَادِ ﴿۱۷﴾ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ وَالَّذِينَ اجْتَنَبُوا الطَّاغُوتَ» نازل شد.

۹۲۰- ابن ابی حاتم در باب شأن نزول این آیه از زید بن اسلم (رض) روایت کرده است که فرمود: این آیه در باره سه تنی نازل شد که در جاهلیت نیز (لااله الاالله) می گفتند و به توحید خداوند متعال معترف و مقرر بودند، آن ها عبارت بودند از: عمرو بن نفیل، ابوذر غفاری و سلمان فارسی. (جداً ضعیف است، طبری ۳۰۱۰۸ از ابن وهب روایت کرده این مرسل است. عبدالرحمن بن زید بن اسلم متروک و متن جداً منکر است. واحدی در «اسباب نزول»

۷۲۴ ذکر کرده و ابن کثیر در «تفسیر» ۴ / ۹۵ بدون سند آورده و می گوید: این آیه همه کسانی را که از عبادت بت ها اجتناب کردند و خاص خدا را پرستیدند شامل و به دنیا و آخرت به آن ها بشارت است. «زاد المسیر» (۱۲۲۴). (مأخذ: اسباب نزول قرآن کریم، لباب المنقول فی اسباب النزول: تألیف جلال الدین سیوطی).

همچنان از جابر بن عبدالله در باب شأن نزول این آیه روایت شده است که فرمود: چون آیه «لَهَا سَبْعَةُ أَبْوَابٍ» در وصف بهشت نازل شد، مردی از انصار نزد رسول الله (ص) آمد و گفت: یا رسول الله! من هفت تن برده دارم و اینک برای هر دری از درهای بهشت، برده ای را آزاد کردم. پس آیه: «فَبَشِّرْ عِبَادِ ﴿۱۷﴾ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ» (سورة الزمر آیه: ۱۷) درباره وی نازل شد.

ابواب دوزخ:

پروردگار با عظمت ما برای دوزخ هفت دروازه آفرید. «وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمَوْعِدُهُمْ أَجْمَعِينَ ﴿۴۳﴾ لَهَا سَبْعَةُ أَبْوَابٍ لِّكُلِّ بَابٍ مِنْهُمْ جُزْءٌ مَّقْسُومٌ ﴿۴۴﴾» (الحجر آیات: ۴۳-۴۴). «بی گمان دوزخ میعادگاه همه ی آنان است. دوزخ، هفت دروازه دارد و هر دروازه، سهم مشخصی از پیروان ابلیس دارد».

مفسر کبیر جهان اسلام ابن کثیر در تفسیر آیه فوق میفرماید: روی هر یک از دروازه های دوزخ، نام برخی از پیروان شیطان نوشته شده است. آنان باید از همان دروازه وارد شوند. - الله متعال ما را از عذاب آن پناه دهد- هر یک از دوزخیان بر حسب اعمال خود، از یک دروازه وارد می شود و در جایگاه ویژه ی خود قرار می گیرد.

همچنان در تفسیر (ابن کثیر: (۱۶۴/۴) آمده است: که از علی (رض) روایت شده است: دروازه های دوزخ طبقه های مختلفی دارند که روی همدیگر قرار

گرفته‌اند. و نیز از ایشان روایت شده است که: دوزخ هفت دروازه دارد که بر روی یکدیگر قرار گرفته‌اند. ابتدا دروازه‌ی نخست پُر میشود، سپس دروازه‌ی دوم، سپس سوم، تا این که همگی پُر می‌شود.

ابتدا دروازه‌های جهنم باز میشود و سپس کافران وارد آن میشوند. در قرآن کریم چنین آمده است: «وَسِيقَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلَىٰ جَهَنَّمَ زُمَرًا ۖ حَتَّىٰ إِذَا جَاءُوهَا فُجِئَتْ أَبْوَابُهَا وَقَالَ لَهُمْ خَزَنَتُهَا أَلَمْ يَأْتِكُمْ رُسُلٌ مِّنكُمْ يَتْلُونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِ رَبِّكُمْ وَيُنذِرُونَكُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَٰذَا قَالُوا بَلَىٰ وَلَكِنْ حَقَّتْ كَلِمَةُ الْعَذَابِ عَلَىٰ الْكَافِرِينَ ﴿٧١﴾» (سوره الزمر آیه: ۷۱). «و کافران گروه گروه به سوی دوزخ رانده می‌شوند و چون به دوزخ می‌رسند، درهایش گشوده می‌شود و نگهبانانش به آن‌ها می‌گویند: آیا پیامبرانی از خودتان به سوی شما نیامدند که آیات پروردگارتان را بر شما می‌خواندند و شما را برای دیدار امروزتان هشدار می‌دادند؟ می‌گویند: آری. ولی فرمان عذاب، بر کافران قطعی و ثابت گشت». پس از این اعتراف، به آنان گفته می‌شود: «قِيلَ ادْخُلُوا أَبْوَابَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا فَبِئْسَ مَثْوًى لِّلْمُتَكَبِّرِينَ ﴿٧٢﴾» (سوره الزمر: ۷۲). «بدیشان گفته می‌شود: از دروازه‌های دوزخ وارد شوید و جاودانه در آن بمانید؛ پس جایگاه متکبران چه بد است!». سپس تمامی دروازه‌های دوزخ بسته میشود و گناهکاران هیچ گونه امیدی به بیرون رفتن از آن ندارند. الله متعال میفرماید: «وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِنَا هُمْ أَصْحَابُ الْأَشْمَةِ ﴿١٩﴾ عَلَيْهِمْ نَارٌ مُّؤَصَّدَةٌ ﴿٢٠﴾» (سوره البلد آیات: ۱۹-۲۰). «و کسانی که به آیات ما کفر ورزیدند، تیره‌روز و بدبخت اند. حلقه‌ای از آتشی فراگیر بر آنان گماشته شده است».

ابن عباس (رض) «مؤصدة» را به دروازه‌های بسته تفسیر کرده است. مجاهد میگوید: «اصد الباب» در لهجه‌ی قریش به معنای «در را بست» میباشد. (تفسیر ابن کثیر: ۲۹۸/۷).

الله متعال در سوره‌ی همزه میفرماید: «وَيْلٌ لِّكُلِّ هُمَزَةٍ لُّمَزَةٍ ﴿١﴾ الَّذِي جَمَعَ مَالًا وَعَدَّدَهُ ﴿٢﴾ يُحَسِبُ أَنَّ مَالَهُ أَخْلَدَهُ ﴿٣﴾ كَلَّا لَيُنْبَذَنَّ فِي الْحُطَمَةِ ﴿٤﴾ وَمَا أَدْرَاكَ مَا آلِ حُطَمَةَ ﴿٥﴾ نَارُ اللَّهِ أَلْوَقَدَةُ ﴿٦﴾ الَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى الْأُودَةِ ﴿٧﴾ إِنَّهَا عَلَيْهِمْ مُّوَصَّدَةٌ ﴿٨﴾ فِي عَمَدٍ مُّمَدَّدَةٍ ﴿٩﴾» [الهمزة: ۱-۹]. «وای بر هر عیب جوی مسخره‌گری! همان کسی که مالی فراهم آورد و - همواره - آن را شمرد. می‌پندارد که ثروتش، او را جاودانه میسازد. هرگز! بی‌گمان در عذاب شکننده‌ی دوزخ افکنده خواهد شد. و تو چه می‌دانی که عذاب شکننده‌ی دوزخ چیست؟ آتش برافروخته‌ی الهی است. آتشی که به دل‌ها میرسد. بی‌گمان این آتش حلقه‌ای و فراگیر بر آنان گماشته شده است. در ستون‌هایی بلند و کشیده».

ابن عباس (رض) میگوید: «فِي عَمَدٍ مُّمَدَّدَةٍ ﴿٩﴾» به معنای دروازه‌های بسته شده است. قتاده میگوید: در قرائت ابن مسعود (رض) چنین آمده است: «إِنَّمَا عَلَيْهِمْ مُّوَصَّدَةٌ بِعَمَدٍ مُّمَدَّدَةٍ»: «آن آتشی ایشان را در بر میگیرد، که سر پوشیده و در بسته است در حالیکه آنان به ستون‌های بلند و کشیده بسته میشوند.» (تفسیر ابن کثیر: ۳۶۸/۷)

عطیه می‌گوید: آن ستون‌ها از آهن هستند. مقاتل می‌گوید: «دروازه‌ها بر روی آنان به هم می‌چسبند، سپس با میخ‌های آهنین محکم می‌شوند. «ممدده» صفت برای «عمد» است. یعنی ستون‌هایی که دروازه‌ها به وسیله آن بسته شده‌اند، بلند و کشیده هستند و این‌گونه ستون‌ها از ستون‌های کوتاه محکم‌تر می‌باشند. (التخویف من النار، ابن رجب، صفحه: ۶۱)

دروازه‌های دوزخ، پیش از وقوع قیامت، گاهی باز و گاهی بسته می‌شوند. رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده است که دروازه‌های دوزخ در ماه رمضان بسته می‌شوند. از ابو هریره (رض) روایت شده است که رسول الله

صلی الله علیه وسلم فرمود: «إِذَا جَاءَ رَمَضَانَ فَتُفْتَحُ أَبْوَابُ الْجَنَّةِ وَغُلِّقَتْ أَبْوَابُ النَّارِ وَصُفِّدَتِ الشَّيَاطِينُ وَمَرَدَّةُ الْجِنِّ» «با فرا رسیدن رمضان، دروازه‌های بهشت باز و دروازه‌های دوزخ بسته میشوند. شیاطین و جن‌های سرکش نیز به زندان انداخته میشوند». (صحیح بخاری: (۱۸۹۸، ۱۸۹۹) و صحیح مسلم: (۱۰۷۹).

امام ترمذی حدیثی را از ابوهریره (رض) به شرح زیر آورده است: «إِذَا كَانَ أَوَّلُ لَيْلَةٍ مِنْ رَمَضَانَ صُفِّدَتِ الشَّيَاطِينُ وَمَرَدَّةُ الْجِنِّ، وَغُلِّقَتْ أَبْوَابُ النَّارِ فَلَمْ يُفْتَحْ مِنْهَا بَابٌ، وَفُتِحَتْ أَبْوَابُ الْجَنَّةِ فَلَمْ يُغْلَقْ مِنْهَا بَابٌ» «در شب اول رمضان، شیاطین و جن‌های سرکش در زنجیر بسته می‌شوند و دروازه‌های دوزخ بسته خواهند شد و حتی یک دروازه هم باز نمی‌شود و دروازه‌های بهشت باز می‌شوند و حتی یک دروازه هم بسته نمی‌شود». (سنن ترمذی: (۶۸۲) آلبانی آن را در صحیح سنن ترمذی: (۵۴۹)، آورده است). (مأخذ: بهشت و دوزخ: تألیف: دکتر عمر سلیمان اشقر).

الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَأُولَئِكَ هُمْ أُولُو الْأَلْبَابِ ﴿١٨﴾

کسانی که سخن را (به دقت) می‌شنوند و از نیکوترین آنها پیروی می‌کنند، ایشانند که الله هدایت شان کرده و ایشانند همان خردمندان. (۱۸) «الْقَوْلَ»: مراد هر گونه سخن و گفتاری است. چرا که این آیه بیان‌گر آزاد اندیشی مسلمانان و انتخاب‌گری ایشان در مسائل مختلف است. به مؤمنان اجازه می‌دهد سخنان دیگران را مطالعه و بررسی کنند و اهل تحقیق باشند. «يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ» به فهم کلی باید گفت: کلام و سخن که فاقد حُسن و جمال باشد، شایسته استماع و شنیدن را هم ندارد.

جذاییت کلام تنها در صلابت و استحکام آن نیست، بلکه باید کلام از عمق جان برخاستن و به گونه لطیف و دلنشین بر زبان جاری کردن نیز شرط دیگر

جذابیت کلام است. این خصوصیت به خصوص برای کسانی است که در وقت سخن گفتن با مردم سخن دلنشین بیان نمایند که تسخیر کنند قلوب باید و به اعماق جان و قلب مردم نفوذ کنند. در ضمن باید یاد آور شد که نه باید تنها به خوب بودن قانع شویم، بلکه باید در جستجوی، بهتر بودن باشیم. و قابل تذکر است که: هدایت الهی را تنها کسانی دریافت می کنند که برای دست یابی به حقیقت وقت بگذارند و به سخنان حق هم گوش فرا دهند.

أَقْمَنَ حَقٌّ عَلَيْهِ كَلِمَةُ الْعَذَابِ أَفَأَنْتَ تُنْقِذُ مَنْ فِي النَّارِ ﴿١٩﴾

آیا کسی که فرمان عذاب بر او محقق و ثابت شده [راه گریزی از آن دارد؟] آیا کسی را که در آتش است، تو نجات میدهی؟ (۱۹)

«حَقٌّ»: ثابت و واجب شده است. (ملاحظه شود سورة های: اعراف آیه ۳۰، حج آیه ۱۸، ص آیه ۱۴).

«كَلِمَةُ الْعَذَابِ»: فرمان عذاب (ملاحظه شود سورة های: یونس آیه ۳۳ و ۹۶، نحل آیه ۳۶).

«أَقْمَنَ... أَفَأَنْتَ...»: تکرار استفهام برای تأکید انکار و نفی است. یعنی اصلاً نمی توانی. «تُنْقِذُ»: نجات می دهی و می رهانی. «تُنْقِذُ»: انقاذ: نجات دادن و خلاص کردن.

باید گفت: برخی انسان ها با عناد و لجاجت خود، روزنه های عفو الهی را به روی خویش می بندند. و باید با تمام قوت درک نمایند که همین انحراف، در حقیقت آتش است.

مفسرین می نویسند که: هدف این آیه را: همانا تسلیت گفتن و دلجویی از رسول الله صلی الله علیه وسلم است زیرا رسول الله صلی الله علیه وسلم به ایمان آوردن قوم خود سخت مشتاق بودند پس الله تعالی با این آیه به ایشان فهماند که: هر کس قضای الهی بر وی سبقت گرفته و وعده عذاب بر وی ثابت و

لازم شود، ایشان نمی توانند وی را از عذاب برهانند؛ به این که وی را در دنیا مؤمن گردانیده، یا در روز قیامت از دوزخ بیرونش آورند. یعنی: ای پیامبر صلی الله علیه وسلم! پس هیچ علت و انگیزه‌ای برای این امر وجود ندارد که تو خود را از اندوه ایمان نیاوردنشان هلاک گردانی.

لَكِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ لَهُمْ غُرَفٌ مِّنْ فَوْقِهَا غُرَفٌ مَّبْنِيَةٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَعَدَّ اللَّهُ لَا يَخْلِفُ اللَّهُ الْمِعَادَ ﴿٢٠﴾

ولی کسانی که از پروردگارش پروا داشتند، برای آنان قصر های است که بالای یکدیگر ساخته شده‌اند و از زیر آنها نهر ها روان است. خدا این وعده را داده است؛ و الله وعده‌اش را خلاف نمی کند. (۲۰)

یعنی این وعده پروردگار برای دوستان اوست که حتماً واقع شدنی است؛ زیرا الله به وعده خویش وفا می کند.

«غُرَفٌ»: منازل برافراشته و خانه های سر به فلک کشیده. بالاخانه ها و کاخ ها (سوره: فرقان / ۷۵).

«مَّبْنِيَةٌ»: ساخته شده.

طوری که در آیه قبلی خواندیم برای دوزخیان در دوزخ درکاتی است که مطابق به سزای شان در آن جابجا می شوند، در این آیه مبارکه برای معیشت جنتیان قصر های است، که یکی بالای دیگری ساخته شده اند و در زیر این قصر های جنتی جوی های است که جریان دارد، که جاری بودن این جوی بار ها، در زیر این قصر ها نشانه کمال به جت و خرمی و فزونی صفا و رونق آن هاست.

باید گفت: که در بشارت و وعده های الهی هیچگونه خلافی نیست، ولی در هشدار و وعید های خدا شاید عفو و لطفی پیش آید و به آنها عمل نشود.

دگرگونی های این دنیا، مایه ی عبرت خردمند است:
 أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَلَكَهُ يَنَابِيعَ فِي الْأَرْضِ ثُمَّ يُخْرِجُ بِهِ زَرْعًا
 مُخْتَلِفًا أَلْوَانُهُ ثُمَّ يَهِيَجُ فَتَرَاهُ مُصْفَرًّا ثُمَّ يَجْعَلُهُ حُطَامًا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرًا لِأُولِي
 الْأَلْبَابِ ﴿٢١﴾

آیا ندانسته ای که خدا از آسمان آبی فرود می آورد، پس آن را به صورت چشمه ها در زمین راه داد، باز به وسیله آن انواع سبزه زارها و کشت زارها را با رنگ های گوناگون می رویاند، باز خشک می شود و آن را زرد رنگ میسینی، باز آنها را کاه و خاشاک می گرداند. البته در این امر برای خردمندان پند و عبرت است. (۲۱)

«سَلَكَهُ»: آن را داخل و مستقر می گرداند (ملاحظه شود سوره های: مدثر آیه ۴۲، شعراء آیه ۲۰۰، مؤمنون آیه ۲۷).

«يَنَابِيعَ»: جمع يَنْبُوع، چشمه ها. هدف از آن منبع ها و ذخایر آب زیر زمینی است. منصوب به نزع خافض است و در اصل چنین است: «فِي يَنَابِيعَ». یا این که حال است و به معنی آبهای جَهَنده و جوشنده از زمین است (روح المعانی). «مُخْتَلِفًا أَلْوَانُهُ»: در رنگ های گوناگون. دارای انواع جوراجور.

«يَهِيَجُ»: ازاضداد است و به دو معنی آمده است: خشک می گردد. می بالد و جوش و خروش بر میدارد (ملاحظه شود تفسیر صفوه البیان. التفسیر القرآنی للقرآن). «مُصْفَرًّا»: زرد رنگ (ملاحظه شود سوره: روم آیه ۵۱).

«حُطَامًا»: گیاه خشکیده و خرد و پرپر شده.

«ذِكْرًا»: تذکر و بیدار باش. درس عبرت (ملاحظه شود سوره های: انعام آیات ۶۸ و ۶۹ و ۹۰، اعراف آیه ۲، هود آیات ۱۱۴ و ۱۲۰).

دین اسلام و آینده نگری:

برنامه ریزی، محاسبه، آینده نگری و سنجش عواقب و پیامد ها، از عوامل موفقیت انسان است. هر کاری بازتابی دارد و هر عملی عکس العملی. تدبیر آن است که پیش از هر اقدام، نسبت به ضرورت آن، شیوه عمل، آثار و نتایجش فکر شود.

خیلی از ندامت ها، محصول نسنجیده کار کردن است. در انتخاب شغل، در گزینش دوست و شریک و همسر، در سرمایه گذاری در یک طرح اقتصادی، آنچه از حسرت و پشیمانی جلوگیری می کند، محاسبه همه جوانب و تصمیم درست و سنجیده و عاقلانه است.

اگر سخن گفتن را نیز یک عمل به شمار آوریم (که چنین است) فکر پیش از سخن و تأمل قبل از گفتار و اندیشیدن در عواقب حرفی که می زنیم نیز نوعی تدبیر در کلام است و از ندامت های بسیاری جلوگیری می کند. تنظیم دخل و خرج و ایجاد موازنه بین درآمد و مخارج نیز، نمونه ای از تدبیر در معیشت است.

کارهای بی حساب و نقشه و اقدام های عجولانه و بدون عاقبت اندیشی به ندامت می انجامد.

آنچه جلوی ای کاشهای بعدی را می گیرد و مانع شکل گیری نطفه حسرت و افسوس می شود، مال اندیشی و دورنگری و غلبه بر شتابزدگی و عجله است. انسان ها و حوادثی که در اطراف آنها رخ می دهد، با زمان معنا و مفهوم پیدا میکند. بر این اساس، انسان ها و رخداد های اطراف آن ها به ابعاد گذشته، حال و آینده قابل انجام هستند. آینده انسان قابل دسترسی نیست؛ اما می توان با بررسی گذشته و تلفیق آن با زمان حال، نمای کوچکی از آینده را پیش

خود ترسیم کرد. بر همین اساس ادیان آسمانی با دست مایه قرار دادن توان انسان ها، اولاً؛ آن ها را به آینده خوش بین کرده یعنی آینده تاریخ بشر را مثبت و آفتابی ارزیابی نموده اند. ثانیاً؛ با تعلیمات و حیاتی به کیفیت رخداد آینده و ظهور منجی و تشکیل حکومت جهانی توسط او و همچنین به گسترش رفاه، آسایش، معنویات و در یک کلام گسترش عدالت به معنای واقعی در همه ابعاد زندگی انسان ها اعم از فردی و اجتماعی، پرداخته اند.

آینده نگری در تعالیم با عظمت اسلام از جایگاه بلندی برخوردار است. قرآن عظیم الشان به پیروان خود توصیه اکید می کند که عاقبت اندیش باشند و مغرور منافع زود گذر دنیا نشوند، بلکه آخرت را در نظر داشته باشند، و طوری عمل کنند که در آخرت سعادت مند گردند.

خواننده گان محترم!

در آیات (۲۲ الی ۲۶) موضوعی در باره اینکه: قرآن، دریچه ی دلها را به سوی نور و رحمت سوق میدهد، مورد بحث قرار گرفته است.

أَفَمَنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ فَهُوَ عَلَى نُورٍ مِنْ رَبِّهِ فَوَيْلٌ لِلْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ مِنْ ذِكْرِ اللَّهِ أُولَئِكَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ ﴿۲۲﴾

آیا کسی که الله سینه اش را برای (پذیرش) اسلام گشوده است و او از سوی پروردگارش از نوری برخوردار است (چون سنگدلان است؟) پس وای بر آنها که قلبهائی سخت در برابر ذکر خدا دارند، آنها در گمراهی آشکارند. (۲۲) «شَرَحَ صَدْرَهُ»: توضیح و تفصیل شرح صدر را در: سوره های: انعام آیه ۱۲۵، طه آیه ۲۵). مطالعه فرماید.

«عَلَى نُورٍ»: دارای نور هدایت است (ملاحظه شود سوره های: مائده آیات ۴۴ و ۴۶، نور آیه ۴۰، حدید آیه ۲۸)

«الْقَاسِيَةِ»: سخت و سنگین (ملاحظه شود سوره های: مائده آیه ۱۳، حج آیه ۵۳).

خواننده گان محترم!

در آیه مبارکه اشاره به یک اصلی علمی بعمل آمده است، و آن عدم برابری بین شخصیکه از سوی الله از نوری برخوردار باشد و بین کسانیکه که گمراه شده باشند. این بدین معنی کسیکه هدایت شده، قلب اش گشایش یافته و آباد از طاعت است و با یقین و هدایت همراه است. اما شخص که گمراه و منحرف، از حق روگردان است و در گمراهی و حیرت به سر می برد. پس هلاکت به تمام و کمال بر سنگ دلانی باد که هم خود از یاد الله تعالی رو گردان اند و هم دیگران را از راه او تعالی باز می دارند، آری! این گروه از راه هدایت دور افتاده اند، به حق توفیق نمی یابند و در امور خیر استقامت ندارند.

در حدیث شریف به روایت ابن مسعود (رض) آمده است: ما اصحاب از رسول الله صلی الله علیه وسلم پرسیدیم که خداوند متعال فرموده است: «أَفَمَنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ»، پس ای رسول الله! سینه انسان مؤمن چگونه انشراح می یابد و گشاده می گردد؟ رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «چون نور به قلب وارد شد، قلب باز می شود و انشراح می یابد». گفتیم یارسول الله! نشانه این انشراح چیست؟ فرمودند: «الإِنَابَةُ إِلَيَّ دَارِ الْخُلُودِ وَالتَّجَافِي عَنْ دَارِ الْغُرُورِ وَالإِسْتِعْدَادُ لِلْمَوْتِ قَبْلَ نَزْوَلِهِ». (رواه الحاكم فی المستدرک والبيهقي فی شعب الايمان، روح المعانی)

«نشانه این انشراح: رجوع و انابت به سوی سرای جاودانگی، آرامش یافتن و جا خالی کردن از سرای فریب و غرور و آمادگی برای مرگ قبل از فرود آمدن آن است». «و در نتیجه او» به سبب این گشادگی و انشراح صدر «برخوردار از نوری از جانب پروردگارش می باشد؟» که آن نور، عبارت از نور معرفت و راهیابی به سوی حق است که بر وجود وی فیضان می کند.

آری! آیا این انسانی که سینه‌اش سینای معرفت شده و قلبش برای حق باز و گشاده گشته، مانند کسی است که دلش - به سبب گزینش و انتخاب بدوی - سخت گردیده و در تاریکی‌های گمراهی و بلیات جهالت فرورفته و در آن دست و پا می‌زند؟ هرگز نه! پس در این آیه، صنعت ایجاز به کار رفته و در آن یک جمله محذوف است زیرا سیاق آیه بر جمله محذوف دلالت می‌کند. آیه (۲۴) نیز همانند آن است.

«پس وای بر کسانی که دل‌هایشان از یاد کردن الله سخت است» آن‌ها همه کسانی‌اند که قلب‌شان سخت و خشن شده و پذیرش ذکر الله تعالی را نه پذیرفته و قساوت یافته است؛ ذکری که شایسته است تا سینه‌ها برای آن باز گردند و انشراح یابند.

در حدیث شریف به روایت ابن عمر (رض) آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «لا تکثروا الکلام بغیر ذکر الله، فان کثرة الکلام بغیر ذکر الله قسوة للقلب وإن أبعد الناس من الله القلب القاسی». «به غیر ذکر الله تعالی بسیار سخن نگوئید زیرا سخن گفتن بسیار در غیر ذکر الله تعالی، قسوت و سختی‌ای برای قلب است و قطعاً دورترین مردم از الله کسی است که قلبی سخت داشته باشد».

همچنین در حدیث شریف قدسی به روایت ابی سعید خدری (رض) آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «قال الله تعالی: اطلبوا الحوائج من السمحاء فإني جعلت فيهم رحمتي ولا تطلبوها من القاسية قلوبهم فإني جعلت فيهم سختي». «خداوند متعال فرمود: حوائج و نیازمندی‌های خود را از اشخاص نرم‌دل و بخشاینده طلب کنید زیرا من رحمت خویش را در ایشان قرار داده‌ام و آن را از افراد سنگدل نخواهید زیرا من خشم خویش را در ایشان قرار داده‌ام». «اینانند که در گمراهی آشکار هستند».

در حدیث شریف به روایت ابو هریره (رض) آمده است که فرمود: به آن حضرت گفتیم یا رسول الله! ما چون شما را می بینیم دل هایمان نرم می شود و از اهل آخرت می گردیم اما وقتی از شما جدا می شویم، دنیا ما را خوش می آید و زنان و فرزندانمان را می بوییم. رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «اگر شما در همه احوال بر همان حالی قرار داشته باشید که نزد من بر آن قراردارید، قطعاً فرشتگان با دست های شان با شما مصاحفه می کنند و در خانه هایتان به دیدارتان می آیند و اگر شما گناه نکنید، قطعاً خدای متعال مردمی را می آورد که گناه کنند تا بر آنان پیامرزد». گفتیم: یا رسول الله! به ما از بهشت بگوئید که ساختمان آن چیست؟ فرمودند: «خشتی از طلا و خشتی از نقره است، سنگ فرش آن مشک تیزبوی، سنگریزه آن مروارید و یاقوت و خاک آن زعفران است، هرکس به آن در آید متنعم می شود و در رنج نمی افتد، جاودانه می شود و نمی میرد، نه جامه وی کهنه می شود و نه جوانی وی از بین می رود. سه کس اند که دعای آنها رد نمی شود: امام (زاممدار) عادل، روزه دار تا آن گاه که افطار کند و دعای مظلوم...».

اللَّهُ نَزَلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتَابًا مُتَشَابِهًا مَثَانِي تَقْشَعِرُّ مِنْهُ جُلُودُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ ثُمَّ تَلِينُ جُلُودُهُمْ وَقُلُوبُهُمْ إِلَيَّ ذِكْرَ اللَّهِ ذَلِكَ هُدْيَ اللَّهِ يَهْدِي بِهِ مَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ ﴿٢٣﴾

خداوند بهترین سخن را نازل کرده، کتابی که آیاتش (از نظر لطف و زیبایی و عمق محتوا) همانند یکدیگر است، (از شنیدن آن) پوست های آنانکه از پروردگارشان می ترسند به لرزه می افتد، باز پوست ها و دل هایشان با یاد الله نرم می شود. این هدایت الهی است که هر کس را بخواهد با آن راهنمایی میکند، و هر کس را خداوند گمراه سازد راهنمایی برای او نخواهد بود! (۲۳)

«أَحْسَنَ الْحَدِيثِ»: زیباترین کلام و بهترین سخن، که همانا قرآن عظیم الشأن است. «مُتَشَابِهًا»: همگون و همسان. مراد این است که جملگی قرآن از

لحاظ لفظی و معنوی همگون در اعجاز است. در سراسر قرآن، الفاظ به نهایت اعلیٰ زیبا و بجا به کار رفته‌اند، و معانی بدون کمترین تناقض و تضاد استعمال شده‌اند. «مَثَانِي»: جمع مَثْنِي، مکرر. هدف این است که: احکام و مواعظ و قصص و غیره در موارد متعدّد به شکل های متفاوت و صورت های مختلف در قرآن عظیم الشان تکرار شده‌اند تا خوب فهم و در مغزها جایگزین شوند. یا این که مَثْنِي به معنی دو تا و جفت یکدیگر است. یعنی مسائل و مطالب مقابل یکدیگر در قرآن آمده است که در هر دو بخش اعجاز قرآن پیدا و هویدا است. از قبیل: ایمان و کفر. حق و باطل، هدایت و ضلالت، خیر و شرّ، حسنات و سیئات، بیم و امید.

«تَقْشَعْرُ»: بر خود می لرزد.

«تَلِينُ»: نرم می گردد. هدف از آن پذیرای قوانین و احکام قرآن و تسلیم حقائق و معانی آن گشتن است.

شان نزول آیه ۲۳:

۶۱۶- حاکم و دیگران از سعد بن ابی وقاص روایت کرده اند: چون قرآن کریم بر نبی اکرم صلی الله علیه وسلم (نازل گردید، مدتی آیات آن را برای مسلمانان تلاوت کرد. پس جماعتی از مسلمانان گفتند: ای رسول خدا کاش برای ما داستانی بیان می کردی، در آن هنگام آیه «اللَّهُ نَزَلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ...» (زمر: ۲۳) نازل گردید. (اسباب نزول قرآن کریم، لباب المنقول فی اسباب النزول: تألیف جلال الدین سیوطی).

أَفَمَنْ يَتَّقِي بِوَجْهِهِ سُوءَ الْعَذَابِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَقِيلَ لِلظَّالِمِينَ ذُوقُوا مَا كُنْتُمْ تَكْسِبُونَ ﴿٢٤﴾

آیا کسی که با صورت خود عذاب دردناک (الهی) را دور می سازد (همانند کسی است که هرگز آتش دوزخ به او نمی رسد؟) و به ظالمان گفته می شود بچشید (سزای) آنچه را آنچه را کسب کردید. (۲۴)

«أَفَمَنْ يَتَّقِي...»: طبیعت فطرتی انسان طوری است، زمانیکه خطری متوجه صورت و روی انسان شود، انسان آن خطر را بطور معمول با دست، بازو و سایر اعضای جسم خویش به دفع آن پرداخته، و آنرا سپر خویش قرار می دهد، تا چهره انسان از خطر مصون بماند، ولی این حالت در دوزخ برای دوزخیان به ترتیب است که؛ باید با صورت از خود دفاع کنند. چرا که دست و پای دوزخیان در غل و زنجیر است (ملاحظه شود سوره: یس آیه: ۸، و سوره انسان آیه: ۴).

كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَآتَاهُمُ الْعَذَابُ مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ ﴿٢٥﴾

کسانی که قبل از آنها بودند نیز آیات ما را تکذیب نمودند، پس (در نتیجه) عذاب از جایی که نمی دانستند به سراغ شان آمد. (۲۵)

قرآن عظیم الشان در آیات ۷ و ۸ سوره «طور» میفرماید که: «إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ لَوَاقِعٌ * مَا لَهُ مِنْ دَافِعٍ: (عذاب پروردگارت واقع شدنی است * و هیچ چیز نمی تواند مانع آن شود).

فَأَذَاقَهُمُ اللَّهُ الْخِزْيَ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَالْعَذَابُ الْأَخْرَجَةِ أَكْبَرُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ ﴿٢٦﴾

پس خدا در زندگی دنیا خواری و رسوایی را به آنان چشاند؛ و اگر معرفت و آگاهی داشتند [توجه می کردند که] عذاب آخرت بزرگ تر است. (۲۶)
«الْخِزْيَ»: خواری و پستی. رسوائی و بدنامی (ملاحظه شود سوره های: بقره آیات ۸۵ و ۱۱۴، مائده آیات ۳۳ و ۴۱).

«أَكْبَرُ»: بزرگتر. مراد سخت تر و شدیدتر و دردناکتر است.

توجه باید کرد که: همه جزاها و سزاها به روز قیامت موکول نمی گردد، بلکه زیاتر از سزاها و عذابها در همین دنیا هم مورد اجرا قرار میگیرد. ولی در ضمن نباید فراموش کرد که: عذاب قیامت، سخت تر و مداوم تر است.

بسیاری از اقوام از سبب تکذیب انبیاء در دنیا مورد هلاکت و رسوائی قرار داده شده اند ولی نباید فراموش کنند که اشد عذاب آخرت هنوز باقی است — آیا این مکذبین موجوده مطمئن اند که با آنها اینگونه معامله به عمل آورده نمیشود؟ بلی اگر عقل و دانش می داشتند کمی می اندیشیدند.

در جمله «لَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَكْبَرُ» اشاره به این اصل دارد، که کفار و گنهکاران دست به چنین اعمال می زند این واقعیت را میرساند که: با تأسف آنان با تمام این تذکرات قرآنی و احادیثی نبوی از سختی روز قیامت نمی خواهند خود را مطلع سازند.

باید با صراحت اعلام داشت که: اتخاذ تقوای الهی در این دنیا، مانع مبتلا شدن به قهر الهی در قیامت نمی گردد.

خواننده گان محترم!

در آیات (۲۷ الی ۳۱) برخی از ضرب المثل های قرآنی مورد بحث قرار داده میشود. طوریکه میفرماید:

وَلَقَدْ ضَرَبْنَا لِلنَّاسِ فِي هَذَا الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ ﴿۲۷﴾

و ما برای مردم در این قرآن از هر گونه مثل و سرگذشت عبرت آموزی بیان کرده ایم، باشد که متذکر شوند. (۲۷)

«مِنْ كُلِّ مَثَلٍ»: علما بدین عقیده اند که: هر نوع مثلی که برای بیداری، عبرت و هدایت عوام الناس مفید بوده باشد، تاثیر آن نسبت به استدلال بیش تر است. در ضمن قابل تذکر است که: آن چه مهم است راهنمایی و تذکر دادن به انسان هاست، خواه با استدلال باشد یا با آوردن مثل ها.

از جمله «مِنْ كُلِّ مَثَلٍ» این فهم را میرساند؛ هر نوع مثالی که در رابطه با تذکر به انسان و غفلت زدایی از اوست، در قرآن عظیم الشأن تذکر رفته است.

از فهم عبارت «كُلِّ مَثَلٍ - يَتَذَكَّرُونَ» برمیاید که: انسان دارای فطرت پاک و باورهای درونی است، ولی از آنها غافل میشود و غفلت زدایی، ضروری است. بناءً باید گفت که: نفهمیدن انسان ها از مفاهیم عالی قرآن عظیم الشان همانا غفلت و بیدانسی ایشان است. با تمام صراحت باید بیان داشت که در تفهیم قرآن هیچ کوتاهی و نقصان وجود ندارد، قرآن هر چیز را به مثال ها و دلیل ها می فهماند تا مردم در آن تفکر و دقت نموده به اصلاح خود پردازند.

قُرْآنَا عَرَبِيًّا غَيْرَ ذِي عِوَجٍ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ ﴿٢٨﴾

قرآنی است فصیح و خالی از هر گونه کجی و نادرستی تا آنان (به وسیله آن) پرهیزگار شوند. (۲۸)

«قُرْآنَا عَرَبِيًّا»: قرآنی که به زبان عربی است. قرآنی که فصیح و رسا است. «قُرْآنَا» حال مؤکده «الْقُرْآنِ» است. کلمه «عَرَبِيًّا» به معنی عربی یا فصیح است.

«عِوَجٍ»: کجی و نادرستی. مراد این است که قرآن هم از لحاظ قوانین دستوری، و هم از نظر محتوا و معانی، نقص و عیبی ندارد (ملاحظه شود سوره: کهف آیه ۱).

در دو آیه فوق الذکر ملاحظه نمودیم که: کلمه قرآن دوبار تکرار یافته است، و ذکر قرآن در دو آیات و آن هم پی پی میسراند که: قرآن عظیم الشان کتابی خواندنی، پندآموز و نجات بخش است، که در دسترس بشر قرار گرفته است. قرآن عظیم الشان کتابیست در زبان عربی واضح و سلیس که زبان مادری مخاطبین اولی آن بود از سخنان کج و پیچ مبراست و خود صاف و راست میباشد که عقل سلیم آنرا قبول میکند مضامین یا عبارت آن هیچ اختلال و کجی ندارد. موضوعاتی را که میخواهد بقبولاند پذیرفتن آن مشکل نیست و

نیز به چیزهایی که می‌خواهد مردم بدان عمل کنند عمل کردن بر آن محال نیست. هدف اینست که مردم به آسانی از آن مستفید شوند، از غلطی‌های اعتقادی و عملی، احتراز کرده رفتار نمایند و به شنیدن نصائح صاف و روشن از الله تعالی ترسان باشند.

ضَرْبَ اللَّهِ مَثَلًا رَجُلًا فِيهِ شُرَكَاءُ مُتَشَاكِسُونَ وَرَجُلًا سَلَمًا لِرَجُلٍ هَلْ يَسْتَوِيَانِ مَثَلًا الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٢٩﴾

خدا [برای فهماندن حقیقت توحید و شرک] مثال را بیان کرده است: مردی را که برده شریکان متعدد است که درباره (مالکیت) او ناسازند و مردی را که مطیع یک شخص است، آیا این دو برده از جهت فرمان گرفتن و فرمان بردن باهم برابرنند؟ حمد و ستایش مخصوص الله است، بلکه بیشتر آنان نمیدانند. (۲۹) «مُتَشَاكِسُونَ»: افراد درگیر جنگ و نزاع. کشمکش کنندگان.

«سَلَمًا»: خالص. درست. مراد این است که چنین برده‌ای بر کنار از دعوا و گریه دار اربابان متفرق است و درست متعلق به کسی است.

«مَثَلًا رَجُلًا»: کنایه از مشرک است. یعنی شخص مشرک با پرستش معبودهای متعدّد، سرگردان و ویلان و بی‌پناه و بی‌نوا است.

«رَجُلًا سَلَمًا»: کنایه از موحد و یکتا پرست است. یعنی مؤمن یکتا پرست دارای پناهگاه معین و راه و مقصد روشن است.

«أَكْثَرُهُمْ»: بیشتر آنان. مراد همه آنان، یعنی مشرکان است.

إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ ﴿٣٠﴾

(ای پیغمبر) بدون شک تو خواهی مرد و آنان (نیز) مردنی هستند. (۳۰)

«إِنَّكَ مَيِّتٌ»: تو خواهی مرد. ضمیر (ك) به پیغمبر خدا، محمد مصطفی، بر میگردد، و عمومیت قانون مرگ را نسبت به همه انسان‌ها روشن می‌سازد.

لفظ میت به تشدید یا، به کسی گفته میشود که در زمان مستقل بمیرد، و میت به سکون یا، به کسی می گویند که فی الحال مرده باشد، طوریکه در فوق تذکر دادیم که: در این آیه به آن حضرت صلی الله علیه وسلم خطاب شده که شما خواهید مرد، و دشمنان و دوستان شما همه خواهند مرد، هدف از آن متوجه کردن همه انسانها است که در فکر آخرت باشند، در این آیه ترغیب و تشویق جدی است برای انسانهای که به عمل آخرت مشغول شوند، و نیز در ضمن نشان داد که رسول الله صلی الله علیه وسلم با وجود اینکه افضل الخلائق و سید الرسل است او هم از مرگ مستثنی نیست، تا که پس از وفات او مردم در این باره اختلاف نکنند. (تفسیر قرطبی).

خواننده گان محترم!

از فهم کلی این جمله «إِنَّكَ مَيِّتٌ» آیه مبارکه بر می آید که: محبوبیت افراد، مانع اجرای سنت‌های الهی که یکی از آنها مرگ است نمی شود.

ثُمَّ إِنَّكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عِنْدَ رَبِّكُمْ تَخْتَصِمُونَ ﴿٣١﴾

سپس شما در روز قیامت در برابر پروردگارتان مجادله و مخاصمه میکنید. (۳۱)
 «تَخْتَصِمُونَ»: منازعه و مجادله می کنید. هدف از آن محکمه همه انسان ها در قیامت است. انبیاء بیان میفرمایند که رسالت خود را به جای آورده و تبلیغ خود را کرده اند. برخی از مردم این کار را انکار می کنند. مظلوم ظالم را، و زبردست بالادست را به قضاوت می کشاند (ملاحظه شود سورة های: بقره آیات ۱۶۶ و ۱۶۷، احزاب آیات ۹۶۷ و ۹۶۸، صافات آیات ۲۷-۳۳ و ۵۰-۶۱).
 ابن کثیر میفرماید: «هر چند سیاق این آیه درباره مؤمنان و کافران است اما اطراف نزاع ها در دنیا را نیز شامل می شود زیرا در آخرت صورت نزاع و مرافعه دنیایی آنها از نو بر آنها بازگردانیده میشود تا باهم مرافعه نمایند و در آنجا داور احکم الحاکمین است».

در حدیث شریف آمده است که چون این آیه نازل شد، زبیر (رض) گفت: یا رسول الله! آیا در آخرت خصومت و دعوی بر ما تکرار می شود؟ آن حضرت صلی الله علیه وسلم فرمودند: «بلی! به خاطر اینکه حق هر صاحب حقی به وی داده شود». در این هنگام زبیر (رض) گفت: پس در این صورت، کار بسیار دشوار است! همچنین در حدیث شریف آمده است: «در روز قیامت نخستین دو خصم، دو همسایه هستند».

پایان جزء بیست و سوم

خواننده گان محترم!

در آیات متبرکه (۳۲ الی ۳۷) موضوعات هشدار به تکذیب کنندگان، مژده به راستگویان مورد بحث قرار گرفته است.

فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَذَبَ عَلَيَّ اللَّهُ وَكَذَبَ بِالصِّدْقِ إِذْ جَاءَهُ أَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ
مَثْوًى لِّلْكَافِرِينَ ﴿٣٢﴾

پس چه کسی ظالم تر است از آنکه بر خدا دروغ بنهد و سخن راست و درست را چون به سوی او آمد، تکذیب کند؟ آیا دوزخ جایگاهی برای کافران نیست؟ (۳۲)

«الصِّدْقِ»: حقیقت و صداقت.

«مَثْوًى»: جایگاه. اقامتگاه (ملاحظه شود سوره های: آل عمران آیه ۱۵۱، نحل آیه ۲۹، عنکبوت آیه ۶۸).

وَالَّذِي جَاءَ بِالصِّدْقِ وَصَدَّقَ بِهِ أُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ ﴿٣٣﴾

و آن کس که سخن راست را با خود آورد و آن را تصدیق کرد، ایشانند همان پرهیزگاران. (۳۳)

«الَّذِي جَاءَ بِالصِّدْقِ»: مراد پیغمبران به طور عام، و پیغمبر اسلام به طور خاص است.

«صَدَقَ بِهِ»: مراد مؤمنان و پیروان جملگی پیغمبران به طور عام، و مؤمنان و پیروان پیغمبر اسلام به طور خاص است.

به قولی: مراد از کسی که سخن راست و درست را آورد، رسول الله صلی الله علیه وسلم و مراد از کسی که رسول الله صلی الله علیه وسلم را باور داشت و تصدیق کرد، ابوبکر صدیق (رض) است. به قولی دیگر: مراد از «کسی که سخن راست و درست را آورد»، هرکسی است که به سوی یگانگی خداوند متعال دعوت کرده و مردم را به سوی شریعت الله تعالی ارشاد کند. ابن کثیر نیز همین معنی را بیان کرده است. (انوار القرآن هروی).

صدق و راستی دارای ابعاد گوناگون است:

صدق در گفتار: «جاء بالصِّدْقِ» (آیه: ۳۳ زمر)

صدق در وعده: «وَ اذْكُرْ فِي الْكِتَابِ اِسْمَاعِيلَ اِنَّهٗ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ وَ كَانَ رَسُولًا نَّبِيًّا»

(و در این کتاب از اسماعیل یاد کن که او همواره در وعده هایش صادق و فرستاده‌ای پیامبر بود.) (آیه: ۵۴ سوره مریم) در این هیچ جای شکی نیست که همه پیامبران، صادق الوعد بوده‌اند، اما بروز این خصلت در اسماعیل علیه السلام بیشتر بوده است.

صدق در عهد: «مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللّٰهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَّنْ قَضٰى نَحْبَهُ وَ مِنْهُمْ مَّنْ يَنْتَظِرُ وَ مَا بَدَّلُوا تَبْدِيْلًا» (از میان مؤمنان مردانی هستند که آنچه را با خداوند پیمان بسته بودند صادقانه وفا کردند (و خود را آماده‌ی جهاد نمودند)، برخی از آنان پیمان شان را عمل کردند (و به شهادت رسیدند)

و بعضی دیگر در انتظار (شهادت) هستند، و هرگز (عقیده و پیمان خود را) تغییر ندادند. (آیه: ۲۳، سوره احزاب).

و در جمله: «صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ» چه زیبا فرموده است که: دفاع از حق تا سرحد شهادت، نشانه صداقت در ایمان است.

صدق در عمل: «أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ» (اینها کسانی هستند که راست گفتند (و گفتار و رفتار و اعتقادشان هماهنگ است) و اینان همان پرهیزکارانند). (آیه: ۱۷۷ سوره بقره).

وقابل تذکر است شخصیکه در همه مراحل، صداقت لازم را داشته باشد «صدیق» نامیده می شود.

لَهُمْ مَا يَشَاءُونَ عِنْدَ رَبِّهِمْ ذَلِكَ جَزَاءُ الْمُحْسِنِينَ ﴿۳۴﴾

آنان هر آنچه را بخواهند نزد پروردگارشان برای آنها موجود است، و این است جزای نیکوکاران. (۳۴)

در حدیث شریف آمده است: «الإحسان أن تعبد الله كأنك تراه، فإن لم تكن تراه فإنه يراك». «احسان آن است که الله متعال را چنان پرستش کنی که گویی او را می بینی، اگر تو او را نمی بینی، بی گمان او تو را می بیند».

«مَا يَشَاءُونَ»: هر چه بخواهند و آنچه طلب کنند (سوره: فرقان آیه ۱۶).

لِيُكَفِّرَ اللَّهُ عَنْهُمْ أَسْوَأَ الَّذِي عَمِلُوا وَيَجْزِيَهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ الَّذِي كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿۳۵﴾

تا خداوند بدترین کاری را که کرده اند از (عملنامه) آنان بپوشاند، و آنان را به بهترین اعمالی که انجام داده بودند، اجر می دهد. (۳۵).

شیخ الإسلام حضرت مولانا شبیر احمد عثمانی رحمه الله علیه، مفسر تفسیر کابلی می نویسد که: کلمات: «اسوأ» و «احسن» (صیغه های تفضیل) را شاید

از آن سبب در آیه مبارکه استعمال فرمود که نیکی ادنای اشخاص بلند مرتبت نسبت به نیکی های دیگران و بدی ادنای آنها نسبت به بدی های دیگران بلندتر یا سنگین تر دانسته میشود (و الله اعلم).

أَلَيْسَ اللَّهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ وَيُخَوِّفُونَكَ بِالَّذِينَ مِنْ دُونِهِ وَمَنْ يُضِلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ ﴿٣٦﴾

آیا الله برای بنده اش کافی نیست؟ آنان تو را از غیر الله می ترسانند. و هر کس را الله گمراه کند، پس هیچ راهنمایی برای او نخواهد بود. (۳۶)

«أَلَيْسَ اللَّهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ» اگر انسان بنده الله شد، بطور یقین بیمه می شود والله تعالی امور او را کفایت و کفالت می کند.

بر مؤمنان است که: در برابر تهدید های دشمن، با یاد امداد و تکفل الهی، خود را آرام سازد.

شأن نزول آیه ۳۶:

۹۲۱- عبدالرزاق از معمر روایت کرده که بیان داشته است مردی برایم گفت: مشرکان به رسول الله صلی الله علیه وسلم (گفتند: خدایان ما را ناسزا نگو و گرنه دستور میدهیم تو را نابود سازند. پس «وَيُخَوِّفُونَكَ بِالَّذِينَ مِنْ دُونِهِ...» تا آخر آیه نازل شد. (مواخذ: اسباب نزول قرآن کریم، لباب المنقول فی اسباب النزول: تألیف جلال الدین سیوطی).

همچنان در روایتی آمده است که: زمانیکه رسول الله صلی الله علیه وسلم خالد بن ولید را برای شکستن بت «عزی» فرستادند، متولی آن بت به وی گفت: ای خالد! من بر تو از آسیب وی بیمناکم زیرا او نیرویی دارد که هیچ چیز بر وی پنجه افکنده نمی تواند. اما خالد بی اعتنا به این سخن، تبر را گرفت و آنرا بر چهره آن بت چنان کوبید که خرد و ویرانش کرد. آن گاه باز گشت.

وَمَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ مُضِلٍّ أَلَيْسَ اللَّهُ بِعَزِيزٍ ذِي انْتِقَامٍ ﴿٣٧﴾

و هر که را خدا هدایت کند، او را هیچ گمراه کننده ای نخواهد بود. آیا الله غالب انتقام گیر نیست؟ (۳۷)

در این هیچ جای شکی نیست که: هدایت و ضلالت به دست الله است، «يُضِلُّ اللَّهُ - يَهْدِي اللَّهُ» لیکن مقدمات دریافت هدایت یا محروم شدن از آن، به دست انسان است.

در ضمن قابل یاد آوری است که: انسان مخلوقی است که در سنگ دلی و شقاوت به مرحله می رسد که هیچ راهنمایی در او مؤثر نمی باشد.

ولی هستند برخی از مؤمنین که در ایماننداری خویش به مرحله میرسد که هیچ حادثه او را منحرف کرده نمیتواند. و گمراه شدن انسان از سوی خداوند بی مقدمه نیست، جزای عملکرد خود انسان است.

خواننده گان محترم!

در آیات (۳۸ الی ۴۰) در رابطه اینکه راه بت پرستان خطا و نادرست، است بحث بعمل می آید.

وَلَيْنَ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ قُلْ أَفَرَأَيْتُمْ مَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ أَرَادَنِيَ اللَّهُ بِضُرٍّ هَلْ هُنَّ كَاشِفَاتُ ضُرِّهِ أَوْ أَرَادَنِي بِرَحْمَةٍ هَلْ هُنَّ مُمْسِكَاتُ رَحْمَتِهِ قُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ عَلَيْهِ يَتَوَكَّلُ الْمُتَوَكِّلُونَ ﴿٣٨﴾

اگر از آنان بپرسی: چه کسی آسمان ها و زمین را آفرید؟ بی تردید میگویند: الله. بگو: پس آیا در آنچه که به جز الله را می خوانید اندیشه کرده اید؟ اگر الله بخواهد زیانی به من برساند، آنها می توانند آن زیان الهی را برطرف سازند؟ یا اگر رحمتی را برای من بخواهد، آیا میتوانند مانع رحمتش شوند؟ بگو: خدا مرا کافی است، و همه متوکلان باید بر او توکل کنند. (۳۸)

شان نزول:

مقاتل در شأن نزول آیه کریمه روایت میکند که رسول الله صلی الله علیه وسلم از مشرکان در این باره سؤال کردند اما آنان سکوت نمودند. پس آیه کریمه نازل شد. «بگو: خدا مرا بس است» در تمام امورم؛ اعم از جلب منفعت و دفع زیان و مشقت «اهل توکل تنها بر او توکل می کنند» نه بر غیر وی. در حدیث شریف آمده است: «احفظ الله يحفظك، احفظ الله تجده تجاهك، تعرف إلى الله في الرخاء يعرفك في الشدة». «حق و حرمت الله تعالی را نگهدار؛ او تو را حفظ میکند و نگاهت میدارد، حق و حرمت الله را نگهدار؛ او را در برابر خود می یابی، الله تعالی را در رفاه و نعمت بشناس (و یادش کن)، او تو را در سختی و بلا می شناسد (و از تو آن بلا را دفع می کند)».

همچنین در حدیث شریف آمده است: «من أحب أن يكون أقوي الناس فليتوكل على الله تعالی، ومن أحب أن يكون أغني الناس، فليكن بما في يد الله لاً أوثق منه مما في يديه، ومن أحب أن يكون أكرم الناس فليثق الله لاً». «هر کس دوست دارد که قوی ترین مردم باشد، باید بر الله تعالی توکل کند و هر کس دوست دارد توانگرترین مردم باشد، باید اعتماد او به آنچه در دست الله تعالی است بیشتر از آن چیزی باشد که در دست خودش قرار دارد و هر کس دوست دارد که گرامی ترین مردم باشد، باید از خدای پروا دارد».

قُلْ يَا قَوْمِ اعْمَلُوا عَلَي مَكَانَتِكُمْ إِنِّي عَامِلٌ فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ ﴿٣٩﴾

بگو: ای قوم من! شما هر چه در توان دارید انجام دهید، من نیز به وظیفه خود عمل می کنم، اما به زودی خواهید دانست. (۳۹)

مَنْ يَأْتِيهِ عَذَابٌ يُخْزِيهِ وَيَحِلُّ عَلَيْهِ عَذَابٌ مُّقِيمٌ ﴿٤٠﴾

چه کسی عذاب خوارکننده دنیا بر وی خواهد آمد و عذاب پاینده بر او نازل خواهد شد. (۴۰)

«يُخْزِيهِ»: خوار و رسوایش میکند. حقیر و درمانده‌اش می‌سازد. قابل یادآوری است که: تنبیه: از «عذاب یخزیه» عذاب دنیا و از «عذاب مقیم» عذاب آخرت مراد است والله اعلم.

«يَجِلُّ»: در می‌رسد. وارد می‌گردد.

«مُقِيمٌ»: ماندگار، جاویدان.

خواننده گان محترم!

در آیات متبرکه (۴۱ الی ۴۸) موضوعات ظاهر قدرت کامل و دانش بی پایان پروردگار با عظمت مورد بحث قرار گرفته است.

إِنَّا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ لِلنَّاسِ بِالْحَقِّ فَمَنِ اهْتَدَىٰ فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا وَمَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِوَكِيلٍ ﴿٤١﴾

ما این کتاب را برای [هدایت] مردم به حق و راستی بر تو نازل کرده ایم؛ پس هر که هدایت یافت، به نفع خود اوست و هر که گمراه شد، فقط به زیان خود گمراه می‌شود؛ و تو بر آنان وکیل و نگهبان نیستی. (۴۱)

مفسرین می‌نویسند که: این آیه به آیه شمشیر «سیف» (آیه سیف یا آیه قتال پنجمین آیه سوره توبه) منسوخ است زیرا خداوند متعال بعداً به رسول خویش فرمان داد که با اعراب تا آنگاه بجنگد که: (لااله الاالله) بگویند و به احکام اسلام عمل کنند. (تفسیر انوار القرآن (جلد سوم) عبدالرؤوف مخلص هروی).

«لِلنَّاسِ»: برای مردم. برای ابلاغ به مردم.

«بِالْحَقِّ»: مشتمل بر حق و حقیقت است و باطل بدان راه ندارد.

«يَضِلُّ عَلَيْهَا»: به زیان خود گمراه می‌گردد.

تعریف اصطلاحی قرآن:

قبل از همه باید گفت که: قرآن جامع ترین و کامل ترین کتاب الله متعال برای انسان می باشد.

«قرآن» اسم عَلم غیر مشتق بوده و از «قرأ» گرفته نشده، اما نامی برای کتاب الله است؛ مانند سایر کتاب های آسمانی؛ همچون تورات و انجیل. برخی از علماء میفرمایند که: «قرآن» به معنای جمع آوری بوده و عَلم نامگذاری قرآن این است که سوره ها را جمع نموده و با هم گردمی آورد. (لسان العرب، ابن منظور، جلد ۱، صص ۱۲۸-۱۲۹؛ البیان فی علوم القرآن، محمد بن علی حسن و سلیمان قرعاوی، صفحه ۳).

اما تعریف اصطلاحی قرآن:

علماء تعریفات متعددی برای قرآن به عمل آورده اند که: کامل ترین و بهترین آنها، این تعریف است: «قرآن کلام معجز الهی است که بر پیامبر ج نازل شده و به صورت تواتر نقل گشته و به قصد عبادت، تلاوت میشود.» (البیان فی علوم القرآن، صفحه ۳).

مراد از «کلام معجز الهی»، این است که سخن انس و جن، فرشتگان، پیامبر یا رسول نیست، بلکه کلام الله تعالی بوده و آنگونه که شایسته اوست، قطعاً سخن گفته است.

با عبارت «نازل شده بر پیامبر صلی الله علیه وسلم»، کتاب های نازل شده بر پیامبران پیش از سیدنا محمد صلی الله علیه وسلم از تعریف مذکور خارج میشود؛ مانند صُحُف ابراهیم، تورات نازل شده بر موسی و انجیل نازل شده بر عیسی علیه السلام.

و با قید «تواتر»، آنچه گفته می شود قرآن است و به صورت تواتر نقل نگشته، خارج می شود. با جمله «به قصد عبادت، تلاوت میشود»، اما با در نظر داشت اینکه حدیث قدسی منسوب به الله متعال میباشد ولی به منظور عبادت خوانده نمیشود. حدیث قدسی از این امر خارج می گردد، چون به منظور عبادت، خوانده نمی شود هر چند منسوب به الله تعالی است. (البیان فی علوم القرآن، صفحه ۳).

همچنان برخی از مفسرین تعریف علمی قرآن را چنین بیان فرموده اند: قرآن وحی نامه اعجاز آمیز الهی است که به زبان عربی، به عین الفاظ توسط فرشته امین وحی، جبرئیل، از جانب خداوند و از لوح محفوظ، بر قلب و زبان پیامبر اسلام صلی الله علیه وسلم هم اجمالاً یکباره و هم تفصیلاً در مدت بیست و سه سال نازل شده و حضرت محمد صلی الله علیه وسلم آن را بر تعداد از اصحاب کرام خویش تلاوت نموده، و کاتبان وحی، از میان اصحاب، آن را با نظارت مستقیم و مستمر محمد صلی الله علیه وسلم نوشته اند و تعداد کثیر از حافظان کرام از میان اصحاب آن را حفظ و به تواتر نقل کرده اند. خواننده گان محترم!

نزول کتاب برای همه مردم است. و همه مطالب و موضعات قرآن سراپا حق است و هیچ گونه تحریف و باطلی در آن راه نیافته است و هم نزول چنین کتابی، لازم و سزاوار و حق است.

در ضمن باید یاد آور شد طوریکه از فحوای آیه مبارکه معلوم می شود: انسان در انتخاب راه آزاد است. و از این آیه مبارکه این اصل زیبای بدست می آید که الله تعالی و رسول الله صلی الله علیه وسلم به ایمان ما نیازی و ضرورتی ندارند.

رسالت و وظیفه‌ی پیامبران ابلاغ است، نه اجبار. (حتی انبیا حقّ تحمیل عقیده خودراهم ندارند). هدایت واقعی و کامل تنها در سایه کتاب آسمانی میسر است.

اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا فَيُمْسِكُ الَّتِي قَضَىٰ عَلَيْهَا الْمَوْتَ وَيُرْسِلُ الْأُخْرَىٰ إِلَيَّ أَجَلٍ مُّسَمًّى إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ ﴿٤٢﴾

و خداست که جانها [مردم] را هنگام مرگشان به طور کامل قبض می‌کند، و نیز آن (جان) که نمرده است (آنرا) وقت خوابش (می‌گیرد)، و (جان) را که به مرگ آن حکم قطعی کرده است نگاه می‌دارد، و آن دیگر را تا زمان معنی باقی می‌گذارد، یقیناً در این امر نشانه‌های روشن (و بزرگ الهی) برای کسانی است که (در قدرت الله) فکر می‌کنند. (۴۲)

«يَتَوَفَّى»: کاملاً دریافت می‌دارد. به تمام و کمال قبض می‌کند و برمی‌گیرد.

«الْأَنْفُسَ»: ارواح. «مَوْتِهَا»: مراد مرگ اجسام است.

«يُمْسِكُ الَّتِي...»: اشاره به حالت مرگ است که موت کبری است و در آن روح‌ها با بدن‌ها به طور کامل قطع رابطه می‌کنند و برای همیشه به عالم ارواح می‌روند.

«يُرْسِلُ الْأُخْرَىٰ»: اشاره به حالت خواب یا موت صغری است که چهره ضعیفی از مرگ است و روح‌ها با بدن‌ها به طور ناقص قطع ارتباط می‌کنند. یا میتوان گفت: ارواح میان عالم روحانی و دنیای جسمانی در جولان و نوسانند.

«أَجَلٍ مُّسَمًّى»: مراد پایان عمر انسان‌ها است.

یادآوری: از این آیه استفاده می‌شود که:

۱- انسان ترکیبی از روح و جسم است.

۲- روح موجودی جدا از جسم است و هنگامی که با آن رابطه پیدا کند نشانه حیات پدیدار می‌گردد.

۳- انسان به هنگام خواب در آستانه مرگ قرار می گیرد (ملاحظه شود: سورة: انعام آیه ۶۰).

عبدالکریم خطیب معتقد است که (نفس) در قرآن، نه روح است و نه جسم، بلکه انسانیت انسان، یا انسان معنوی است (ملاحظه شود: التفسیر القرآنی للقرآن مولف عبدالکریم خطیب).

علماء درباره «نفس» و «روح» اختلاف نظر دارند که: آیا این دو، یک چیز هستند یا دو چیز مختلف؟ ولی این رأی که این دو، یک چیز هستند، قوی تر است، به دلیل احادیثی که بر این امر دلالت می کند زیرا در این احادیث گاهی از «روح» به لفظ روح و گاهی به لفظ «نفس» تعبیر شده است. امام فخرالدین رازی می گوید: «نفس انسانی، عبارت از جوهر رخشان روحانی ای است که چون به بدن تعلق گیرد، پرتو و روشنی آن در تمام اعضا تجلی می کند - که این همان پدیده حیات است - و در هنگام مرگ، تعلق روح از ظاهر و باطن بدن قطع می شود - که این همان مرگ است - ولی در هنگام خواب، پرتو روح از ظاهر بدن قطع می شود نه از باطن آن. پس ثابت شد که مرگ و خواب هر دو از یک جنس اند مگر فرق آن ها در این است که مرگ، انقطاع روحی تام و کاملی است درحالیکه خواب انقطاع ناقصی است از برخی وجوه نه از کل آن».

«قطعاً در این امر» یعنی: در گرفتن ارواح و نگاهداشتن یا پس فرستادن آن ها «برای مردمی که» در این امر «اندیشه» و تدبر و تأمل «می کنند» و به وسیله آن بر یگانگی خداوند او کمال قدرت وی بر زنده کردن پس از مرگ و بر همه چیز استدلال می نمایند «نشانه هایی است» عجیب و بدیع که بر یگانگی و قدرت عظیم پروردگار متعال، دلالت می کند زیرا گرفتن ارواح و نگاهداشتن یا پس فرستادن آن ها، برای پند پذیران، پند آموز و برای متذکران و اندیشه وران، یادآور خوبی است.

بدین گونه، خداوند متعال از هردو وفات یاد کرد؛ وفات کبری که همان مرگ است و وفات صغری که خواب میباشد. چنانکه در حدیث شریف آمده است: «لتموتن كما تنامون ولتبعن كما تصحون». «قطعاً چنانکه به خواب میروید، می میرید و قطعاً چنانکه از خواب بیدار می شوید، برانگیخته می شوید». همچنین در حدیث شریف به روایت بخاری و مسلم از ابی هریره (رض) آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «چون یکی از شما بر بالین خواب خود جای می گیرد، باید آن را بیفشاند زیرا او نمی داند که چه چیز بر آن ملافه و بالین، جانشین وی شده است (یعنی از حشرات). سپس باید بگوید: «باسمک ربی وضعت جنی وباسمک أرفعه، إن أمسکت نفسي فارحمها وإن أرسلتها فاحفظها بما تحفظ به عبادک الصالحین». «پروردگارا! به نام تو پهلویم را نهادم و به نام تو آن را بر می دارم، اگر روحم را نگاه داشتی، بر آن رحم کن و اگر آن را به تنم باز پس فرستادی، آن را به آنچه که بدان بندگان شایسته ات را حفظ میکنی، حفظ بفرما». همچنین در حدیث شریف به روایت بخاری از حذیفه (رض) آمده است که فرمود: رسول الله صلی الله علیه وسلم چون شبانگاه در خوابگاه خویش قرار می گرفتند، دست مبارک خود را در زیر رخسار خود نهاده و آن گاه میگفتند: «اللهم باسمک أموت و أحیا». «بارالها! به نام تو میمیرم و زنده میشوم». و چون بیدار میشدند، می گفتند: «الحمد لله الذي أحيانا بعد ما أماتنا وإليه النشور». «سپاس خدایی را که ما را بعد از آنکه میمیراند، زنده گردانید و به سوی اوست حشر و نشر ما». ابن عباس (رض) و غیر وی از مفسران در معنی آیه میگویند: «ارواح زندگان و مردگان در خواب باهم ملاقات می کنند و آن ارواحی که الله متعال بخواهد، همدیگر را شناخته و تعارف حاصل می کنند پس چون تمام آنها بخواهند که به سوی اجساد خویش باز گردند، خداوند متعال ارواح مردگان را نزد خود

نگاه میدارد و ارواح زندگان را به سوی اجساد آنها باز پس میفرستد». جسم و روح، دو حقیقت مستقل هستند و به هنگام مرگ یا خواب از هم جدا میشوند و روح پس از مرگ باقی میماند. مرگ و خواب، برادر یکدیگر اند، اگر بدانیم که هر شب جان می دهیم، مطمئناً از غرور و غفلت و گناه فاصله می گیریم. مرگ و زندگی به دست پروردگار با عظمت است، نباید فراموش کرد، هیچ کس تا ابد زنده نمی ماند. خواب و بیداری برای همه انسان هاست، ولی تنها اهل فکر از آن درس عبرت میگیرند.

ملاقات ارواح مردگان در عالم برزخ:

در مورد اینکه بعد از مرگ وقتی به برزخ میرویم در آنجا دوستان و اقارب خود را می بینیم یا تا قیامت منتظر می مانیم. از مجموع نصوص قرآن عظیم الشان و سنت رسول الله صلی الله علیه وسلم ثابت شده اینست که در عالم برزخ هر کس که اهل نجات باشد، در قبرش خوشبخت میشود و جای خویش را در بهشت مشاهده می کند و هفتاد زراع قبرش گشاده میشود و بوی ریاحین و نسیم بهشت را استشمام میکند، اما شخص کافر و بدکردار جایش را در دوزخ به وی نشان میدهند و قبر بر او فشار می آورد تا اینکه تمام استخوان هایش در هم پیچیده میشود، و قبرش گودالی از گودال های آتش مبدل میگردد و حرارت و گرمی آتش دوزخ به وی می رسد. پس دانستیم که قبر یا باغی از باغ های بهشت است و یا گودالی از گودال های دوزخ، چنانکه در حدیث آمده است. طبرانی در معجم الاوسط (۸۶۱۳).

و ثابت شده که در قیامت اهل جنت می توانند اقوام و آشنایان خود را ملاقات کنند.

و اما در مورد ملاقات ارواح مردگان در دنیای برزخ:

در چند حدیث صحیح از پیامبر صلی الله علیه وسلم ثابت شده است که ارواح مومنان در دنیای برزخ باهم ملاقات کرده و همدیگر را می بینند. مثلاً از ابوهریره رضی الله عنه روایت شده که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمودند: «إِذَا حَضَرَ الْمُؤْمِنُ مِنْ أَتْنِهِ مَلَائِكَةُ الرَّحْمَةِ بِحَرِيرَةٍ بَيْضَاءَ فَيَقُولُونَ أَخْرُجِي رَاضِيَةً مَرْضِيًّا عَنْكَ إِلَيَّ رُوحَ اللَّهِ وَرِيحَانٍ وَرَبِّ غَيْرِ غَضَبَانَ فَتَخْرُجُ كَأَطِيبِ رِيحِ الْمَسْكِ حَتَّىٰ أَنَّهُ لَيَنَاقِلُهُ بَعْضُهُمْ بَعْضًا حَتَّىٰ يَأْتُونَ بِهِ بَابَ السَّمَاءِ فَيَقُولُونَ مَا أَطِيبَ هَذِهِ الرِّيحَ الَّتِي جَاءَتْكُمْ مِنَ الْأَرْضِ فَيَأْتُونَ بِهِ أَرْوَاحَ الْمُؤْمِنِينَ فَلَهُمْ أَشَدُّ فَرَحًا بِهِ مِنْ أَحَدِكُمْ بِغَائِبِهِ يَقْدَمُ عَلَيْهِ فَيَسْأَلُونَهُ مَاذَا فَعَلَ فُلَانٌ فَعَلَّ فُلَانٌ فَيَقُولُونَ: دَعُوهُ فَإِنَّهُ كَانَ فِي غَمِّ الدُّنْيَا. فَإِذَا قَالَ: أَمَا أَتَاكُمْ؟ قَالُوا: ذَهَبَ بِهِ إِلَيَّ أُمَّهُ الْهَآوِيَةَ...». نسائی (۱۸۳۳) و صححه الألبانی فی (السلسلة الصحيحة) (۲۷۵۸).

یعنی: «هرگاه اجل مومنی فرا رسد، ملائکه رحمت با ابریشمی سفید نزد او می آیند (تا روح وی را با آن بپیچند) و (به روحش) می گویند: خارج شو ای روح خشنود و آرام! به سوی خدا و ریحان، و پروردگاری که او نیز از تو خشنود است و خشمگین نیست، پس روح او مانند بوی پاک مسک خارج می گردد تا جائیکه او را دست به دست به هم می سپارند تا به درب آسمان می برند، و می گویند: چه روح پاک و خوش بویی از زمین به سوی شما می آید، و سپس روح او را نزد ارواح مومنان می برند، که آنها هم از ورود او بسیار خوشحال تر از کسانی میشوند که یک مسافر به اهلش برگردد هستند، و از او (درباره احوال زنده گان در دنیا) می پرسند: فلانی (در دنیا) چکار کرد؟ و فلانی چکار کرد؟ (بعضی از مؤمنان) به (سؤال کننده ها) می گویند: وی را رها کنید (تا استراحت کند) چرا که او (بخاطر اهل و عیالش) در غم

دنیاست. او نیز (در پاسخ سؤالشان) به آنها می گوید: (او فوت کرد) آیا نزد شما نیامد؟ (او کجاست؟ احوال او اکنون چگونه است؟)، (آنها هم بیاد می آورند و) به او میگویند: (خیر، او را نزد ما نیاوردند) او را به دوزخ بردند». همچنین در حدیث دیگری از ابو هریره رضی الله عنه آمده که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمودند: «إن المؤمن يصعد بروحه إلي السماء فتأتيه أرواح المؤمنين فتستخبره عن معارفهم من أهل الأرض، إذا قال: تركت فلاناً في الأرض، أعجبهم ذلك وإذا قال: إن فلاناً قد مات، قالوا: ما جيء به إلينا أين؟ إلي أمه الهاوية» حدیث حسن.

یعنی: «روح مومن را به سوی آسمان بالا میبرند و ارواح مومنان نزد او می آیند و از او درباره زندگان کسب خبر میکنند، و هرگاه او (به ارواح مومنان) گفت: فلانی را در زمین ترک کردم، آنها تعجب می کنند، و هنگامی که به آنها میگوید: فلانی فوت کرد، میگویند: او را نزد ما نیاوردند، او کجاست؟ (وی را) به سوی دوزخ بردند».

بنابراین ارواح مؤمنان در عالم برزخ همدیگر را ملاقات می کنند و از همدیگر سوال می کنند و از دنیا و اهل آن یادآوری می کنند. و شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمه الله میگوید: «..و اما مستقر شدن (مومنان در عالم برزخ) بر حسب رتبه و مقام آنها نزد خداوند است، یعنی کسی که جزو مقربین است، پس جایگاه او از جایگاه کسی که جزو اصحاب اهل یمین است بالاتر است، اما کسانی که جایگاه بالاتری دارند به مکان کسانی که در جایگاه پایین تر هستند سر می زنند ولی کسانی که در مکان پایین قرار دارند نمی تواند بالا بروند (و به نزد کسانی که در جایگاه بالاتر قرار دارند بروند)، و هرگاه خداوند متعال اراده کند و بخواهد، آنها را با هم جمع می کند (تا با هم ملاقات کنند) همانگونه که در دنیا با هم ملاقات می کردند، با وجود آنکه رتبه آنها متفاوت بود و همدیگر را زیارت می کردند.

و فرقی ندارد که در مکان دوری از هم دفن شده باشند یا نزدیک، چه گاهی (خداوند متعال) ارواح را با وجود دوری محل قبرشان با هم جمع می کند، و گاهی با وجود نزدیکی محل قبرشان آنها را از هم دور و جدا می کند، مومنی نزد قبر کافر مدفون است ولی روح او در بهشت، و روح کافر در جهنم است..» (مجموع الفتاوی (۲۴ / ۳۶۸).

یادداشت:

علما فرموده اند که گاهی ارواح زندگان با مردگان در خواب (رویای صادق) با هم ملاقات میکنند و آن ارواحی که خدا بخواهد، همدیگر را شناخته و تعارف حاصل میکنند پس چون تمام آنها بخواهند که به سوی اجساد خویش بازگردند، خداوند ارواح مردگان را نزد خود نگاه می دارد و ارواح زندگان را به سوی بدن آنها باز پس می فرستد.

و به آیه زیر استناد کرده اند: طوری که در آیه (۴۲ سوره زمر) بیان شده است: «اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا فَيُمْسِكُ الَّتِي قَضَىٰ عَلَيْهَا الْمَوْتَ وَيُرْسِلُ الْأُخْرَىٰ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ» یعنی: خداوند ارواح را به هنگام مرگ قبض می کند، و ارواحی را که نمرده اند نیز به هنگام خواب می گیرد؛ سپس ارواح کسانی که فرمان مرگشان را صادر کرده نگه میدارد و ارواح دیگری را (که باید زنده بمانند) باز میگرداند تا سرآمدی معین؛ در این امر نشانه های روشنی است برای کسانی که اندیشه می کنند!

أَمْ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ شُفَعَاءَ قُلْ أَوْلَوْ كَانُوا لَا يَمْلِكُونَ شَيْئًا وَلَا يَعْقِلُونَ ﴿٤٣﴾

آیا آنان غیر از خدا شفیعانی گرفته اند؟! بگو: اگر مالک هیچ چیزی نباشند و توان فهمیدن و خرد نداشته باشند (باز هم آنان را شفیعان خود می گیرید)؟ (۴۳)

«شفعاء»: واسطه‌ها. شفیع: واسطه، در اصل به معنی جفت کردن است. در مورد شفیع مفسران مطابق نص قرآنی می‌فرمایند که: شفیع باید برای شفاعت، از جانب الله تعالی اجازه داشته باشد، «مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ».

اما بت‌ها چه اجازه دارند؟ شفیع باید محبوب و مورد رضای الله تعالی باشد و بت‌ها نه محبوبند و نه مورد رضایت الهی.

«مِنْ دُونِ اللَّهِ»: بدون رضایت الله. (ملاحظه شود تفسیر: روح المعانی). قابل تذکر است که: برخی از مشرکان، بت‌ها را الله نمی‌دانستند، بلکه شفیع و واسطه درگاه الله می‌شمردند. طوری که در جمله «اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ شُفَعَاءَ» آیه مبارکه آمده است.

در ضمن قابل توجه است که: واسطه‌ی میان انسان و الله تعالی باید نیاز را بفهمد و قدرت کمک کردن ردا داشته باشد که بت‌ها هیچ کدام را ندارد. طوریکه می‌فرماید «لَا يَمْلِكُونَ - لَا يَعْقِلُونَ» بناءً بصورت کل باید گفت که: بتان نه اختیار دارند و نه عقل بنابراین آن‌ها را شفیع دانستن خیلی عجیب بلکه خارج از عقل است.

قُلْ لِلَّهِ الشَّفَاعَةُ جَمِيعًا لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ﴿٤٤﴾
بگو شفاعت یکسره از آن خداست فرمانروایی آسمانها و زمین خاص اوست سپس به سوی او باز گردانیده می‌شوید. (۴۴)

«لِلَّهِ الشَّفَاعَةُ جَمِيعًا»: هر چه شفاعت است از آن الله است. شفاعت وقتی میسر است که خدا به شفاعت کننده اجازه دهد (ملاحظه شود سورة: بقره آیه ۲۵۵، یونس آیه ۳، طه آیه ۱۰۹) و از شفاعت شده خوشنود گردد (ملاحظه شود سورة: انبیاء آیه ۲۸) و خود شفاعت، پسندیده و درست باشد (ملاحظه شود سورة: نساء آیه ۸۵، زخرف آیه ۸۶).

وَإِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَحْدَهُ اشْمَأَزَّتْ قُلُوبُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ وَإِذَا ذُكِرَ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِ إِذَا هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ ﴿٤٥﴾

و چون خدا به تنهایی یاد شود دل‌های کسانی که به آخرت ایمان ندارند متنفر می‌گردد و چون کسانی غیر از او یاد شوند ناگهان شاد و خورسند می‌شوند. (۴۵) «اشْمَأَزَّتْ»: شماز: تنفر گرفته «اشمازت»: متنفر شد و بیزار گردید. به هم آمد. این کلمه فقط یک بار در قرآن عظیم الشان تذکر رفته است. «يَسْتَبْشِرُونَ»: شاد و مسرور می‌گردند.

«استبشار»: طلب شادی و نیز یافتن یادانستن چیزی است که انسان را شاد میکند.

قابل یاد آوری است که: ذکر خدا برای برخی از انسان‌ها مایه آرامش قلب‌شان تمام می‌گردد، ولی هستند گروه از انسان‌ها ذکرالله مایه آزار و اذیت‌شان می‌باشد. ولی زمانیکه از معبودان باطل آنان ذکر به عمل آید نوعی از فرح و خوشحالی در وجود‌شان دیده می‌شود، زیرا شیطان، شرک را در نظر آنان مزین ساخته و توحید را در نظرشان بد جلوه می‌دارد، این بدین معنی است که: حق به گونه باطل، و باطل به گونه حق در نگاه آنان جلوه‌گر می‌شود. مفسرین می‌فرمایند: بادر نظر داشت اینکه مخاطبان این آیه کسانی هستند که به آخرت ایمان ندارند، ولی به تأسف باید گفت که در میان مسلمین نیز افرادی یافت می‌شود از ذکر اسلام اصل و ناب نگران و در بسیاری از موارد از خود تنفر نیز نشان می‌دهد.

در (آیه ۴۶ سوره اسراء) این فهم را با زیبایی خاصی چنین مورد تشریح قرار داده است: «وَ إِذَا ذُكِرْتَ رَبَّكَ فِي الْقُرْآنِ وَحْدَهُ وَلَوْ عَلَيَّ أَذْبَارِهِمْ نُفُورًا» هنگامی که پروردگارت را در قرآن به یگانگی یاد می‌کنی، آنها پشت می‌کنند و از تو روی بر می‌گردانند.

در این جای شکی نیست که: روح بسته و دل مرده، معارف ناب قرآن عظیم الشان را نمی پذیرد. و شنیدن و فهمیدن ساده قرآن، غیر از فهم عمیق و لذت بردن از مفاهیم اعجاز آن می باشد. و زمانیکه انسان از درک معنویات و لذایذ اعجاز آمیز قرآن محروم بماند این بدین معنی است که به نوعی از قهر الهی مبتلا شده است. و نباید فراموش کرد که: توحید در ربوبیت، سخت ترین چیز برای مشرکان است.

توحید ربوبیت بیان می کند که «رب» و پروردگار و مدیر و مدبر فقط خداوند می باشد.

توحید ربوبیت یعنی: یگانه دانستن الله در افعال او مانند خلقت و ملک و تدبیر و روزی دهی و زنده گرداندن و میراندن و فرستادن باران و دیگر کارها، زیرا توحید بنده کامل نمی شود مگر آنکه اقرار نماید الله متعال پروردگار همه چیز و مالک و خالق و رازق همه چیز است، و اوست که زنده می کند و می میراند و سود و زیان می رساند و تنها اوست که دعا را اجابت می کند و همه کارها به دست اوست و همه ی خیر در دست اوست و بر هر کاری تواناست. ایمان به قدر خیر و شر نیز جزو این توحید است.

شان نزول آیه ۴۵:

۹۲۲- ابن منذر از مجاهد روایت کرده است: نبی کریم صلی الله علیه وسلم (کنار کعبه سورة نجم را قراءت کرد، وقتی که از بت های مشرکان یاد کرد به مشرکان خرسندی و شادمانی دست داد. آنگاه آیه «وَإِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَحْدَهُ اشْمَأَزَّتْ قُلُوبُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ...» نازل شد. (مأخذ: اسباب نزول قرآن کریم، لباب المنقول فی اسباب النزول: تألیف جلال الدین سیوطی).

قُلِ اللَّهُمَّ فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ عَالِمَ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ أَنْتَ تَحْكُمُ بَيْنَ عِبَادِكَ فِي مَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ ﴿٤٦﴾

پروردگارا، ای خالق آسمانها و زمین، ای دانای عالم پیدا و پنهان، تو خود میان بندگان در آنچه همیشه اختلاف می کردند، فیصله خواهی کرد. (۴۶)
بر مبلغان و علمای دین است زمانیکه در مقابل سر سخت کفار قرار می گیرند، باید همواره با یاد الله از او استمداد بگیرند.

کسی از حضرت ربیع بن خثیم در باره شهادت امام حسین (رض) پرسید، او آه سردی کشید و این آیه را تلاوت فرمود: «قُلِ اللَّهُمَّ فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ عَالِمَ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ أَنْتَ تَحْكُمُ بَيْنَ عِبَادِكَ فِي مَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ» فرمود که: هرگاه راجع به اختلافات صحابه در قلب شما اضطرابی پیش آید این آیه را تلاوت فرمایید. روح المعانی بعد از نقل آن فرموده است که این یک تعلیم عظیم الشأن ادبی است، که همیشه باید آن را یاد کرد.

وَلَوْ أَنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا وَمِثْلَهُ مَعَهُ لَافْتَدَوْا بِهِ مِنْ سُوءِ الْعَذَابِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَبَدَا لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مَا لَمْ يَكُونُوا يَحْتَسِبُونَ ﴿٤٧﴾
اگر هر آنچه در زمین است و همانند آن، از آن ظالمان [مشرک] باشد، آن را در برابر سهم گینی عذاب در روز قیامت، فدیة بدهند (ولی سودی نخواهد داشت) و از جانب الله چیزی برایشان آشکار شود که گمانش را نمی کردند. (۴۷)
در قیامت هیچ کس صاحب مال و ثروتی برای نجات خود نمی باشد و در محکمه عدل الهی، هیچ چیز مانع محکومیت مجرمان شده نمی تواند. با تمام وضاحت باید بیان داشت که محاسبات انسان، همیشه بصورت جامع، و واقع بینانه نمی باشد.

حضرت سفیان ثوری این آیه را خوانده فرمود که: هلاکت است برای ریاکاران هلاکت است برای ریاکاران! این آیه در ارتباط با کسانی است که در دنیا کار نیک به خاطر نشان دادن مردم انجام می دهند، و مردم همه آنها را

نیک تصور می کنند و خود آنها در این فریب قرار می گیرند که این اعمال موجب نجات اخروی آنان خواهند شد.

اما چون در آنها اخلاص وجود نداشت اعمال نیک آنها نزد خداوند متعال اجر و ثوابی نخواهد داشت، لذا در آنجا بر خلاف وهم و پندار خود، با عذاب و عتاب مواجه خواهند شد. (تفسیر قرطبی)

خواننده گان محترم!

اگر ما امروز برای یک درهم و دینار در بین خود به اختلاف می پردازیم، باید فراموش نه کنیم که: فردا دو برابر تمام سرمایه های زمین هم برای نجات ما کارساز نخواهد بود.

در روز محشر هیچ کس صاحب مال و ثروتی برای نجات خود نمی باشد، و در دادگاه الهی، هیچ چیز مانع محکومیت مجرمان شده نمی تواند.

وَبَدَا لَهُمْ سَيِّئَاتُ مَا كَسَبُوا وَحَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ ﴿٤٨﴾

در آن روز اعمال بدی را که انجام داده اند برایشان آشکار می شود و آنچه را مسخره می کردند بر آنها واقع می گردد. (۴۸)

«حَاقَ بِهِمْ»: ایشان را احاطه می کند. آنان را در بر می گیرد.

خواننده گان محترم!

در آیات (۴۹ الی ۵۲) موضوعاتی فریاد انسان هنگام مبتلا شدن به مشکلات و انکارش در وقت رستگاری و کامیابی، مورد بحث قرار گرفته است.

فَإِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ ضُرٌّ دَعَانَا ثُمَّ إِذَا خَوَّلْنَاهُ نِعْمَةً مِنَّا قَالَ إِنَّمَا أُوتِيْتُهَا عَلَىٰ عِلْمٍ
بَلْ هِيَ فِتْنَةٌ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٤٩﴾

پس چون انسان را آسیبی رسد، ما را [برای برطرف کردنش] می خواند. باز وقتی از سوی خود به او نعمتی عطا کنیم گوید: جز این نیست که آن نعمت

بر اساس دانش و تدبیری که دارم به من داده شده! نه، چنین نیست. بلکه این نعمت وسیله آزمایش است ولی بیشتر مردم نمی‌دانند. (۴۹).
 «إِنَّمَا أُوتِيْتُهُ عَلِي عِلْمٍ»: این نعمت را بر اثر فرزاندگی و در پرتو دانش و کاردانی به دست آورده‌ام. «فِتْنَةٌ»: امتحان. آزمایش.

قَدْ قَالَهَا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَمَا أَغْنِي عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ ﴿٥٠﴾
 همین [سخن بیهوده و باطل] را کسانی که پیش از آنان بودند، گفتند، ولی آنچه را [از مقام و ثروت همواره] به دست می‌آوردند، عذاب و هلاکت را از آنان برطرف نکرد. (۵۰)

در آیه فوق به یک اصلی عالی تربیتی اشاره به عمل آمده و آن اینست که: آنچه را که مجرمان در دنیا بدست آورده‌اند، در قیامت به درد شان نمی‌خورد، طوریکه همین فهم در آیات از جمله در (آیه: ۱۰ سوره آل عمران) ذکر گردیده، می‌فرماید: «لَنْ تُغْنِيَ عَنْهُمْ أَمْوَالُهُمْ» (هرگز اموالشان کارساز نیست). و یا هم در آیه (۴۸ سوره اعراف) می‌فرماید: «مَا أَغْنَى عَنْكُمْ جَمْعُهُمْ» (هرگز جمعیتشان کارساز نیست). و یا هم در آیه (۴۶ سوره طور) می‌فرماید: «لَا يُغْنِي عَنْهُمْ كَيْدُهُمْ» (هرگز تدبیرشان کارساز نیست).

تاریخ بشری شاهد است که: مال و ثروت به هنگام قهر الهی، نه در دنیا انسان را نجات داده می‌تواند و نه در آخرت. «فَمَا أَغْنَى عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ» (وقتی قارون به زمین فرو رفت، هیچ گروهی انسانی نتوانست او را نجات دهد). (سوره قصص آیه ۸۱).

فَأَصَابَهُمْ سَيِّئَاتُ مَا كَسَبُوا وَالَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْ هَؤُلَاءِ سَيُصِيبُهُمْ سَيِّئَاتُ مَا كَسَبُوا وَمَا هُمْ بِمُعْجِزِينَ ﴿٥١﴾

پس (سزای) بدی‌هایی را مرتکب شدند به آنان رسید، و کسانی از این [مردم مکه] که [به آیات ما] ظلم ورزیدند، به زودی عذاب‌های آنچه را که مرتکب

شدند به آنان خواهد رسید؛ و هرگز نمی توانند (از عذاب الهی بگریزند و الله را) ناتوان کنند. (۵۱)

أُولَٰئِكَ يَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَن يَشَاءُ وَيَقْدِرُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ﴿٥٢﴾

آیا ندانسته اند که خدا رزق و روزی را برای هر که بخواهد وسعت می دهد یا تنگ میگیرد؟ بی تردید در این [اندازه گیری] برای مردمی که ایمان دارند، نشانه هایی [از حکمت و مصلحت خدا] ست. (۵۲)

خواننده گان محترم!

در آیات (۵۳ الی ۵۹) موضوعاتی آموزش گناهان به وسیله ی توبه و اخلاص عمل، یا ارشاد و نصیحت، مورد بحث قرار گرفته است.

قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَيَّ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ ﴿٥٣﴾

بگو: ای بندگان من که [با ارتکاب گناه] بر خود زیاده روی کردید! از رحمت الله ناامید نشوید، یقیناً الله همه گناهان را می آمرزد؛ زیرا او بسیار آمرزگار و بسیار و مهربان است. (۵۳)

مفسرین در تفسیر جمله «إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا» آیه فوق مینویسند که: هدف اینست که دروازه های غفران به روی همه بندگان بدون استثناء باز مییابد، مشروط به اینکه دساتیر آیات مبارکه ذیل را در نظر داشته باشند:

الف - دست کشیدن از گناه و برگشتن به سوی درگاه الهی: «وَأَنِيبُوا إِلَيَّ رَبِّكُمْ وَأَسْلِمُوا لَهُ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ الْعَذَابُ ثُمَّ لَا تُنصِرُونَ ﴿٥٤﴾».

ب - تسلیم شدن بدون چون و چرا به فرمان الهی: «وَأَسْلِمُوا لَهُ... ﴿٥٤﴾»

ج - پیروی در گفتار و کردار از احکام و قوانین الهی. «وَاتَّبِعُوا أَحْسَنَ مَا أُنزِلَ إِلَيْكُم مِّن رَّبِّكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ الْعَذَابُ بَعْتَةً وَأَنْتُمْ لَا تَشْعُرُونَ ﴿٥٥﴾».

کسانی که وعده غفران را در آیه فوق مشروط به شرائطی نمی دانند، و کسانی که آن را مقید به اموری می دانند، فقط گرفتار نزاع لفظی هستند. چرا که توبه و برگشت به سوی خدا تنها با کلمات نیست و بلکه نشانه توبه، یعنی تغییر مسیر، ترک سیئات و انجام حسنات است.

خواننده گان محترم!

این آیه امیدبخش ترین آیه در کتاب الله تعالی است زیرا مشتمل بر بزرگترین بشارت حق تعالی برای بندگانش میباشد، چه همان گونه که ملاحظه میکنیم؛ حق تعالی در این آیه، اولاً - با هدف گرامیداشت و فزون ساختن بشارت به بندگان - ایشان را به خودش منسوب کرد، سپس ایشان را به زیاده روی در نافرمانی ها و ارتکاب بسیار گناهان موصوف ساخت آن گاه به دنبال آن، این زیاده روان افراطگر در معاصی را از نومییدی از رحمت خویش نهی کرد. و این خود دلالت می کند بر این امر که نهی از نومییدی، برای گنهکاران غیر مسرفی که در این عرصه زیاده روی نمی کنند، از باب اولی مورد نظر حق تعالی می باشد.

سپس حق تعالی عبارتی بیان می دارد که بعد از آن در این حقیقت جای هیچ گونه شک و تردیدی باقی نمی ماند: «در حقیقت خدا همه گناهان را می آمرزد» یعنی: اگر بخواهد، هر گونه گناهی را از هر نوعی که باشد، برای توبه کاران می آمرزد؛ جز شرکی که صاحبش از آن توبه نکرده باشد، به دلیل این فرموده حق تعالی: «إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ» [نساء: ۴۸]. «در حقیقت خداوند نمی آمرزد اینکه به او شریک آورده شود ولی مادون یعنی غیر از شرک آنرا برای هر کس که بخواهد می آمرزد».

سپس این آمرزش خویش برای گناهان را با این عبارت مؤکد می‌گرداند: می‌آمرزد گناهان را «همه یکجا» و! چه عظیم است این بشارت، بشارتی که دل‌های مؤمنان نیکوکار به آن آرام می‌گیرد و از بهجت و فرحت لبریز میشود «بی‌گمان او آمرزگار مهربان است» یعنی: حق تعالی بسیار آمرزنده و بسیار مهربان است و در هر دو وصف آمرزندگی و مهربانی، عنایت وی بی‌نهایت وسیع می‌باشد پس کسی که می‌پندارد نومید کردن بندگان خداوند متعال و دلسرد کردن‌شان از رحمت وی، برایشان بهتر از آن چیزی است که خداوند متعال خود آنان را بدان بشارت داده است، چنین کسی بی‌تردید مرتکب بزرگترین ستم شده و اشتباهی بس نادرست از وی سر زده است.

از ابن مسعود (رض) روایت شده است که فرمود: «بزرگترین آیه در کتاب الله» «اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ ﴿٢﴾» [آل عمران: ۲]. در سوره «بقره/ ۲۵۵» و در سوره «آل عمران/ ۲» است، جامع‌ترین آیه در کتاب الله در باره خیر و شر، در سوره «نحل/ ۹۰» یعنی آیه: «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ» است، امید بارتترین و گشایش‌آورترین آیه در قرآن کریم، در سوره «زمر» یعنی همین آیه است و استوارترین آیه در کتاب الله تعالی در مورد تفویض و توکل، در سوره «طلاق/ ۳ - ۲»، یعنی این آیه است: «وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا ﴿٢﴾ وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ».

ابن ابی حاتم از ابی‌الکنود روایت می‌کند: عبدالله بن مسعود (رض) بر قاضی‌ای گذشت که در حال موعظه گفتن برای مردم بود پس درنگی کرد و آن‌گاه خطاب به وی گفت: ای واعظ! چرا مردم را از رحمت الله متعال ناامید می‌کنی؟ سپس این آیه را تلاوت کرد: «قُلْ يُعْبَادِي الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَيَّ أَنْفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ» [الزمر: ۵۳].

در حدیث شریف آمده است که چون ابو ایوب انصاری (رض) در آستانه وفات قرار گرفت، به اطرافیانش فرمود: تا هم اکنون چیزی را از شما پنهان می‌کردم که آن را از رسول الله صلی الله علیه وسلم شنیده‌ام؛ اکنون آن را به شما اعلام می‌کنم: آن حضرت صلی الله علیه وسلم فرمودند: «لَوْ لَا أَنْكُمْ تَذَنَّبُونَ، لَخَلَقَ اللَّهُ لَأَقْوَمًا يَذَنَّبُونَ فِيغْفِرُ لَهُمْ»: اگر شما کسانی نبودید که مرتکب گناه می‌شدید، قطعاً خدای متعال گروهی را می‌آفرید که مرتکب گناه شوند تا بر آنان پیامرزد».

همچنین در حدیث شریف به روایت ابن عباس (رض) آمده است: «كفارة الذنب الندامة». «کفاره گناه، پشیمانی است».

همچنین در حدیث شریف به روایت ثوبان - برده آزاد شده رسول الله صلی الله علیه وسلم آمده است که آن حضرت صلی الله علیه وسلم فرمودند: «دوست ندارم که دنیا و آنچه در آن است را در برابر این آیه: «قُلْ يُعْبَادِي الَّذِينَ أَسْرَفُوا» [الزمر: ۵۳] به من بدهند. مردی گفت: یا رسول الله! پس کسی که شرک ورزیده است چه؟ رسول الله صلی الله علیه وسلم لحظه‌ای سکوت کرده و آن‌گاه فرمودند: «أَلَا وَ مِنْ أَشْرِكٍ، ثَلَاثَ مَرَّاتٍ». «آگاه باشید، حتی آمرزیده می‌شود بر کسی که شرک ورزیده است. و سه بار این جمله را تکرار کردند». یعنی: کسی که شرک ورزیده و سپس از شرک خویش توبه کرده است، نیز مورد آمرزش قرار می‌گیرد.

شأن نزول آیه ۵۳:

بخاری و مسلم از ابن عباس (رض) روایت کرده اند: عده‌ای از اهل شرک مرتکب قتل شدند و در این کار زیاده‌روی کردند، زنا کردند و در این عمل افراط نمودند، سپس خدمت رسول الله (آمدند و گفتند: آنچه می‌گویی و ما

را به آن راه دعوت می کنی بسیار خوب است کاش ما را آگاه کنی، آیا برای اعمالی که انجام داده ایم باید کفاره پردازیم؟ پس خداوند متعال (آیه ۶۸ الی ۷۰ سوره الفرقان) را نازل کرد. «وَالَّذِينَ لَا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ وَلَا يَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَلَا يَزْنُونَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ يَلْقَ أَثَامًا ﴿٦٨﴾ ﴿٦٩﴾ يَضَاعَفْ لَهُ الْعَذَابُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَيَخْلُدْ فِيهِ مُهَانًا ﴿٦٩﴾ ﴿٧٠﴾ إِلَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا فَأُولَئِكَ يَبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا ﴿٧٠﴾» و همچنان آیه (۵۳ سوره زمر) «و قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا...» را نازل کرد.

۹۲۳- ابن ابوحاتم به سند صحیح از ابن عباس (رض) روایت کرده است: این آیه در مورد مشرکان مکه نازل گردیده است. (طبری ۲۶۵۱۲ با سند صحیح از ابن عباس (رض) روایت کرده است. اما آنچه بخاری و مسلم می گویند بهتر است در نزد آن دو مشرکین مکه تخصیص نشده بلکه در باره همه مشرکین است.)

۹۲۴- حاکم و طبرانی از ابن عمر روایت می کنند: ما همیشه می گفتیم: کسی که بعد از شناخت حقایق و پذیرش اسلام از دین حق برگردد و توبه اش پذیرفته نمی شود. وقتی که رسول الله به مدینه آمد. در باره آن ها آیه: (قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا...) نازل شد.

(طبری ۳۰۱۸۲، حاکم ۲ / ۴۳۵ و واحدی ۷۳۰ از دو طریق از ابن اسحاق از نافع از ابن عمر روایت کرده اند: راوی های آن ثقه اند در روایت حاکم ابن اسحاق به اخبار تصریح کرده است، پس شبهت تدلیس منتفی میشود. طبری ۳۰۱۸۳ و طبرانی چنانچه در «مجمع الزوائد» ۱۱۳۱۵ آمده از طریق ابن اسحاق از نافع از ابن عمر روایت کرده اند. در این ذکری از عمر نیست، همین صحیح تر است.)

۹۲۵- طبرانی به سند ضعیف از ابن عباس (رض) روایت کرده است: رسول الله صلی الله علیه وسلم (به نزد وحشی قاتل حمزه (کسی را فرستاد و او را به اسلام دعوت کرد. وحشی به حضور مبارک پیامبر فرستاد: چگونه مرا به اسلام دعوت می کنی؟ در حالیکه می گویی کسی که قتل کند و یا زنا نماید و یا برای خدا شریک قرار بدهد گناه کار و در روز قیامت به عذاب سخت گرفتار می شود و همیشه در آن خواری و رنج می ماند. من همه این اعمال را انجام داده ام، آیا برای من راه آسان و سبکتر سراغ نداری؟ آنگاه آیه (إِلَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا- فرقان: ۷۰) نازل شد. پس وحشی گفت: این شرایط، مگر برای کسی که توبه کند و ایمان بیاورد و اعمال نیکو انجام بدهد بسیار دشوار است ممکن من توان انجام این اعمال را نداشته باشم. پس خدا (إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ- نساء: ۱۱۶) «خداوند نمی بخشد که به او شرک آورده شود و جز آن را برای هر کس که بخواهد، می آمرزد» را نازل کرد. باز هم وحشی گفت: هنوز می بینم که مغفرت و آمرزش به مشیت و اراده الهی واگذار شده است و من نمی دانم که مورد عفو و بخشش قرار میگیرم یا نه، آنگاه خدا عزوجل آیه (يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَي أَنْفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ...) را نازل کرد. وحشی گفت: این نیکوست و اسلام را پذیرفت. (طبرانی ۱۱۴۸۰ روایت کرده در این اسناد ابین بن سفیان را ابن عدی و ابن حبان ضعیف می شمارند.) (مأخذ: اسباب نزول قرآن کریم، لباب المنقول فی اسباب النزول: تألیف جلال الدین سیوطی).

وَأَنِيبُوا إِلَىٰ رَبِّكُمْ وَأَسْلِمُوا لَهُ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ الْعَذَابُ ثُمَّ لَا تُنصِرُونَ ﴿٥٤﴾

و به سوی پروردگارتان بازگردید و تسلیم [فرمان ها و احکام] او شوید، پیش از اینکه عذاب به شما برسد باز مدد کرده نشوید. (۵۴)

«أَنِيبُوا»: برگردید و توبه کنید.

«أَسْلِمُوا»: خالصانه و خاشعانه تسلیم فرمان الله تعالی شوید. (سوره های: بقره آیه ۱۳۱، حج آیه ۳۴).

وَاتَّبِعُوا أَحْسَنَ مَا أُنزِلَ إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ الْعَذَابُ بِغَتَّةٍ وَأَنْتُمْ لَا تَشْعُرُونَ ﴿۵۵﴾

و از نیکوترین چیزی که از طرف پروردگارتان به سوی شما نازل شده است پیروی کنید، پیش از آنکه ناگهان و در حالیکه بی خبرید، عذاب به شما رسد. (۵۵)

شیخ الإسلام حضرت مولانا شبیر احمد عثمانی رحمه الله علیه، مفسر تفسیر کابلی مینویسد: از بهترین سخن قرآن کریم مراد است یعنی هدایات کلام الله (ج) را پیروی کنید و پیش از آنکه عذاب خداوند شما را فراگیرد خویشتن را باین وسیله حفاظت نمائید زیرا پس از آنکه عذاب نازل شود هیچ چاره در مقابل آن کارگر نمیشود و نه کسی را توان آنست که در آن حال اضطراب بتواند چاره بیندیشد. عذاب الهی طوری به سرعت مستولی میشود که هیچ نمیدانید از کجا در رسید و چسان پدید آمد.

أَنْ تَقُولَ نَفْسٌ يَا حَسْرَتَا عَلَيَّ مَا فَرَطْتُ فِي جَنبِ اللَّهِ وَإِنْ كُنْتُ لَمِنَ السَّاخِرِينَ ﴿۵۶﴾

تا مبادا کسی بگوید: وای بر من به خاطر تقصیری که در حق الله کردم و بی گمان از مسخره کنندگان بودم. (۵۶)
«فَرَطْتُ»: کوتاهی کردم.

«جَنبِ اللَّهِ»: منظور تمام کارهایی که فرمان انجام و یا ترک آنها از طرف خدا صادر میشود.

«لَمِنَ السَّخِرِينَ»: ترسانندگان.

بعد از اینکه گنهکاران در روز قیامت وضع اصف بار خویش را ملاحظه مینمایند یگانه ارزوی شان اینست نا بار دیگر به دنیا برای احسان (به خود و دیگران) برگشت نمایند.

أَوْ تَقُولَ لَوْ أَنَّ اللَّهَ هَدَانِي لَكُنْتُ مِنَ الْمُتَّقِينَ ﴿٥٧﴾

یا بگوید اگر خدایم هدایت میکرد مسلماً از پرهیزگاران می بودم. (۵۷)
«لَوْ أَنَّ اللَّهَ هَدَانِي»: بیان چنین عباراتی به خاطر تحیر و تحسّر است و اظهار ندامت بر گذشته است (ملاحظه شود سوره: ابراهیم / ۲۱).

أَوْ تَقُولَ حِينَ تَرَى الْعَذَابَ لَوْ أَنَّ لِي كَرَّةً فَأَكُونَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ ﴿٥٨﴾

یا چون عذاب را ببیند، بگوید: ای کاش مرا [به دنیا] بازگشتی بود تا از نیکوکاران می شدم. (۵۸)

«مِنَ الْمُحْسِنِينَ»: هدایت شدگان.

«كَرَّةً»: رجعت و بازگشت به دنیا (سوره: شعراء آیه ۱۰۲).

بَلِي قَدْ جَاءَتْكَ آيَاتِي فَكَذَّبْتَ بِهَا وَاسْتَكْبَرْتَ وَكُنْتَ مِنَ الْكَافِرِينَ ﴿٥٩﴾

[به او گویند] بلی، بی گمان آیات من به تو رسید، ولی آنرا تکذیب کردی و تکبر ورزیدی و از [جمله] کافران شدی. (۵۹)

اگر منطق و استدلال گنهکاران در روز قیامت دیده شود، استدلال شان مبتنی به چند نقطه استوار است:

اول: می گویند: «أَنْ تَقُولَ نَفْسٌ يَا حَسْرَتِي عَلَيَّ مَا فَرَّطْتُ فِي جَنْبِ اللَّهِ وَإِنْ كُنْتُ لَمِنَ السَّخِرِينَ ﴿٥٦﴾» (سوره زمر) (تا مبدا کسی بگوید: وای بر من به خاطر تقصیری که در حق الله کردم و بی گمان از مسخره کنندگان بودم) و در ضمن گنهکاران در روز قیامت؛ ارزوی هدایت را می کنند و خواهش

«لَوْ أَنَّ اللَّهَ هَدَانِي» را پیش می کشد. و آرزوی بازگشت به دنیا را «لَوْ أَنَّ لِي كَرَّةً» مطرح می‌دارند.

ولی پروردگار با عظمت اقرار های آنان را قبول می کند ولی در مورد اینکه آنان که آرزوی هدایت رامی کنند؛ در مقابل شان جواب داده شده و میفرماید که ما شما را؛ هدایت کردیم ولی هدایت ما را شما مورد قبول قرار ندادید. همچنان الله تعالی در مورد مطالبه چهارم آنان که خواستار برگشت به دنیا میباشند برای شان گفته میشود که: اگر شما بازهم به دنیا گردانیده شوید باز هم به خلاف کاری دست خواهید زد.

قرآن عظیم الشان در (آیه ۲۸ سورة انعام) بازیای خاصی میفرماید: «وَلَوْ رُدُّوا لَعَادُوا لِمَا نُهُوا عَنْهُ وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ ﴿۲۸﴾» (و اگر آنان (طبق خواسته و آرزویشان) به دنیا بازگردانده شوند، بی گمان باز هم به آنچه از آن نهی شده‌اند بازمی گردند و آنان قطعاً دروغگویانند).

در این هیچ جای شکی نیست که در رزو قیامت، همه‌ی اسرار و رازهای انسان ها چی کشف و نهان و درون انسان ها آشکار میگردد. «بَلْ بَدَا لَهُمْ مَا كَانُوا يُخْفُونَ» در ضمن باید گفت که در منطق قرآن: برگشتن از آخرت به دنیا، خواب است و محال است. «وَلَوْ رُدُّوا».

همچنان قابل یاد آوری می دانیم که اگر یکبار دروغگویی بحیث خصلت و عادت انسان مبدل شود، از دروغ گفتن در روز قیامت هم دریغ نمی ورزد.

خواننده گان محترم!

در آیات متبرکه: (۶۰ الی ۶۷) موضوعاتی در باره مشرکان و بی باوران دروغ پرداز، پرهیزکاران، دلایل الوهیت و توحید، مورد بحث قرار داده می شود.

وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ تَرَى الَّذِينَ كَذَبُوا عَلَى اللَّهِ وُجُوهُهُم مُّسْوَدَّةٌ أَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى لِّلْمُتَكَبِّرِينَ ﴿٦٠﴾

و روز قیامت کسانی را که بر خدا دروغ بستند می بینی که چهره‌هایشان سیاه شده است؛ آیا در دوزخ جایگاهی برای متکبران نیست؟ (۶۰)
 آیه متبر که قبلی «فَكَذَّبْتَ بِهَا وَاسْتَكْبَرْتَ ﴿٥٩﴾» دو صفت کافر به بیان گرفته شده است، ولی در آین آیه مبارکه سزای تکذیب و استکبار را وانمود فرمود که در اثر دروغگوئی رویهای آنها سیاه میشود و جای بود و باش آنانیکه غرور و تکبر کردند تنها دوزخ است.

نمونه های دروغ بستن به الله متعال:

برخی از نمونه دروغ بستن به الله متعال را میتوان مختصراً بشرح ذیل بیان داشت:

اول: شریک قرار دادن به الله.

دوم: الله تعالی را به چیزی شبیه کردن.

سوم: فرشتگان را فرزند الله تعالی دانستن.

چهارم: نسبت دادن کاری بد خود به الله تعالی.

پنجم: ادّعی خدایی یا پیامبری کردن.

ششم: تحریف و بدعت در قوانین الهی.

وَيُنَجِّي اللَّهُ الَّذِينَ اتَّقَوْا بِمَفَازَتِهِمْ لَا يَمَسُّهُمُ السُّوءُ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ﴿٦١﴾

و خدا کسانی را که تقوا پیشه کرده اند به سبب کامیابی شان نجات میدهد، در حالیکه هیچ رنج و عذاب به ایشان نمی رسد و هرگز غمگین نخواهند شد. (۶۱)
 «بِمَفَازَتِهِمْ»: مفازه، مصدر میمی و به معنی رستگاری و کامیاب شدن و به آرزو رسیدن است (سوره های: آل عمران آیه ۱۸۸، نبأ آیه ۳۱).

در حدیث شریف به روایت ابو هریره (رض) آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم این آیه را چنین تفسیر کردند: «خداوند متعال به همراه هر شخص، عمل وی را حشر می‌کند و گرد می‌آورد پس عمل مؤمن در نیکوترین صورت و پاکیزه‌ترین و معطرترین بوی، همراه وی است و هر گاه موقف رعب یا هراسی در پیش باشد، آن عملش برایش می‌گوید: نترس زیرا تو در معرض این موقف نیستی و تو را به آن مد نظر ندارند. پس چون آن عمل مجسم از این اطمینان بخشی‌ها به وی بسیار انجام می‌دهد، آن شخص می‌گوید: وه! چه نیکو کسی هستی! آخر بگو که تو کیستی؟ عملش می‌گوید: آیا مرا نمی‌شناسی؟! من عمل صالح تو هستم؛ مرا با سنگینی و گرانباری‌ام برداشتی و سوگند به الله متعال که اکنون تو را برمی‌دارم و از تو دفاع می‌کنم! پس همین کس است که الله متعال درباره وی می‌فرماید: «وَيُنَجِّي اللَّهُ الَّذِينَ اتَّقَوْا بِمَفَازَتِهِمْ لَا يَمَسُّهُمُ السُّوءُ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ» (سورة الزمر: ۶۱).

اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ عَلِيُّ كُلِّ شَيْءٍ وَكَيْلٌ ﴿٦٢﴾

خدا آفریننده هر چیزی است و او بر هر چیزی نگهبان و کارساز است. (۶۲) «وکیل»: عهده‌دار و نگاهدار. ناظر و مراقب (مراجعه شود سورة های: آل عمران آیه ۱۷۳، انعام آیه ۶۶ و ۱۰۲ و ۱۰۷).

لَهُ مَقَالِيدُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ أُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ ﴿٦٣﴾

کلیدهای آسمان‌ها و زمین در مالکیت اوست، و کسانی که به آیات خدا کفر ورزیدند، ایشان زیان کارانند. (۶۳)

«مقالید» جمع «مقلید» به معنی کلید است و «لَهُ مَقَالِيدُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» به معنی مالکیت خداوند و توحید تدبیر و ربوبیت و حاکمیت او بر عالم هستی است.

در حدیث شریف آمده است که عثمان بن عفان (رض) از رسول الله صلی الله علیه وسلم در مورد تفسیر این آیه مبارکه سؤال به عمل آورد:

در جواب پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: «ای عثمان! کسی قبل از تو راجع به آن از من سؤال نکرده است. تفسیر آن گفتن این کلمات است: «لا إله إلا الله و الله أكبر و سبحان الله و بحمده أستغفر الله و لا حول و لا قوة إلا بالله هو الأول و الآخر و الظاهر و الباطن بیده الخیر یحیی و یمیت و هو علی کل شیء قدير».

یعنی: گنجینه های آسمان ها و زمین برای گوینده این ها باز ساخته می شود و به او خیری بسیار و پاداشی بزرگ می رسد.

قُلْ أَفَغَيَّرَ اللَّهُ تَأْمُرُونِي أَعْبُدُ أَيُّهَا الْجَاهِلُونَ ﴿٦٤﴾

ای نادانان! آیا به من دستور می دهید که غیر خدا را پرستم؟! (۶۴)

«أَفَغَيَّرَ اللَّهُ...»: مشرکان با لحنی آمرانه و بدون ذکر دلیل و منطق از پیغمبر صلی الله علیه وسلم می خواستند بت های ایشان را پرستش نماید تا بدو ایمان بیاورند و از او پیروی کنند.

باید گفت که: حماقت و جهالتی بلندتر ازین یافت می شود که: انسان الله خویش را گذاشته و به پرستش دیگران پردازد و چنان توقع کند نه (معاذالله) پیغمبر خدا پیروی او را نماید.

شأن نزول آیات ۶۴ - ۶۶:

۱۲۲۱- طبرانی و ابن ابو حاتم از ابن عباس (رض) روایت کرده اند: قریش به رسول الله (گفت: به تو مال و ثروت فراوان می دهیم تا ثروتمندترین فرد مکه گردی، و هر زن و یا دختری را بخواهی به ازدواج تو در می آوریم. به شرطی که به خدایان ما ناسزا نگویی و آن ها را به بدی یاد نکنی اگر این کار را نمی کنی، یک سال بت های ما را پرستش کن، پیامبر گفت: انتظار می کشم تا از پروردگارم چه دستور و هدایت میرسد. پس این سوره (و آیه قُلْ أَفَغَيَّرَ اللَّهُ

تَأْمُرُونِي أَعْبُدُ أَيُّهَا الْجَاهِلُونَ-۶۴) (زمر: ۶۴) «بگو: ای نادانان، آیا به من فرمان می دهید که غیر خدا را بندگی کنم» نازل شد. (طبری ۳۸۲۲۵ [طبرانی در «معجم صغیر» ۲ / ۴۴)

وَلَقَدْ أَوْحِيَ إِلَيْكَ وَإِلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ لَنْ أَشْرَكَتَ لِيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَلَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ ﴿۶۵﴾

بی تردید به تو و به کسانی که پیش از تو بوده اند، وحی شده است که اگر مشرک شوی، همه اعمال تباه و بی اثر میشود و از زیانکاران خواهی بود. (۶۵)

بَلِ اللَّهِ فَاعْبُدْ وَكُنْ مِنَ الشَّاكِرِينَ ﴿۶۶﴾

بلکه تنها خداوند را عبادت کن، و از شکرگزاران باش. (۶۶)

وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ وَالْأَرْضُ جَمِيعًا قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَالسَّمَاوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ ﴿۶۷﴾

و خدا را آن گونه که سزاوار بزرگی اوست قدردانی نکردند، در حالیکه زمین در روز قیامت یکسره در قبضه قدرت اوست، و آسمان ها هم درهم پیچیده به دست اوست؛ او پاک و منزّه است و برتر است از آنچه شریک (وی) می گردانند. (۶۷)

«قَبْضَتُهُ»: قبض به معنی در مشت گرفتن است و اینجا به معنی (مقبوض) یعنی (در مشت) است. مراد این است که همه زمین در قبضه قدرت و تحت تصرف او است. «مَطْوِيَّاتٌ»: در پیچیده ها. در هم نوردیده ها. (سوره: انبیاء آیه ۱۰۴).

«بِيَمِينِهِ»: با دست راست او. انتخاب دست راست بدان خاطر است که اغلب مردم کارهای مهم را با دست راست انجام می دهند و قوت و قدرت بیشتری در آن احساس می کنند. همه این تشبیهات و تعبیرات، کنایه از سلطه مطلق پروردگار بر عالم هستی است و این سلطه در جهان دیگر برای انسان ها محسوستر و آشکارتر است.

در حدیث شریف به روایت بخاری و مسلم از ابوهریره (رض) آمده است: «خداوند متعال در روز قیامت زمین را قبضه می‌کند و آسمان‌ها را با دست راست خود در هم می‌پیچد، سپس می‌گوید: «انا الملك أين ملوك الارض؟». (منم فرمانروا پس کجایند فرمانروایان زمین؟).

همچنین در حدیث شریف به روایت بخاری از عبدالله بن مسعود (رض) آمده است که فرمود: دانشمندی از دانشمندان یهود نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم آمد و گفت: ای محمد! ما در تورات می‌یابیم که خدای متعال آسمان‌ها را بر سر یک انگشت خود قرار می‌دهد و زمین‌ها را بر سر یک انگشت خود و درختان را بر سر یک انگشت خود و سایر خلق را بر سر یک انگشت خود آنگاه می‌گوید: منم فرمانروا! رسول الله صلی الله علیه وسلم از سر تصدیق سخن آن دانشمند - چنان خندیدند که دندآن‌های آسیاب‌شان نمایان شد، سپس این آیه را تلاوت کردند».

همچنین در حدیث شریف به روایت ابن عمر (رض) آمده است که فرمود: رسول الله صلی الله علیه وسلم روزی این آیه: «وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ» (سوره الزمر: ۶۷) را بر منبر خواندند و در حالیکه دست خویش را در هنگام سخنرانی حرکت داده و آن را پشت‌ورو می‌کردند، فرمودند: «یجد الرب نفسه، أنا الجبار، أنا المتكبر، أنا الملك، أنا العزيز أنا الکریم، فرجف برسول الله ص المنبر، حتی قلنا لیخرن به». «پروردگار خود را تمجید کرده و می‌گوید: منم جبار، منم متکبر، منم فرمانروا، منم غالب، منم کریم. در این هنگام منبر در زیر پای رسول خدا ص به لرزه درآمد تا بدانجا که با خود گفتیم: قطعاً منبر با رسول الله صلی الله علیه وسلم فرو می‌افتد».

ابن کثیر این احادیث را در تفسیرش نقل کرده و به دنبال آن می‌گوید: «احادیث بسیاری روایت شده که به این آیه کریمه متعلق است و باید گفت: روش صواب در آن‌ها و امثال آن‌ها همانا پیروی از مذهب سلف، یعنی بیان آن‌ها و اعتقاد به آن‌ها به همان صورتی است که آمده است، بدون قائل شدن به کیفیت، یا دست بردن به تحریف آن‌ها».

شأن نزول آیه ۶۷:

۹۲۷- ترمذی به قسم صحیح از ابن عباس (رض) روایت کرده است: یهودی نزد نبی کریم آمد و گفت: ای ابوالقاسم، در باره روزی که خدا عزوجل آسمان‌ها را بر این [به انگشت سبابه‌اش اشاره کرد] زمین را بر این آب را بر این و کوه‌ها را بر این [هر بار بر انگشتان خویش اشاره می‌کرد] قرار بدهد چه می‌گویی؟ پس الله آیه «وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ...» را نازل کرد. (احمد ۲۵۱/۱ و ترمذی ۳۲۴۰ روایت کرده اند).

۹۲۸- ک: ابن ابوحاتم از حسن روایت کرده است: زمانی یهود در آفرینش آسمان زمین و فرشتگان اندیشید و بعد در شناخت پروردگار چیزهای گفت که شایسته عظمت و جلال الله متعال نبود پس «وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ» نازل شد. ۹۲۹- ک: از سعید بن جبیر روایت کرده است: یهود در باره صفات پروردگار ناآگاهانه و نابخردانه چیزهایی را بیان داشتند. پس الله این آیه را نازل کرد.

۹۳۰- ک: ابن منذر از ربیع بن انس روایت می‌کند: هنگامی که وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ (بقره: ۲۵۵) نازل شد. گفتند: ای رسول الله! این کرسی که چنین است پس عرش چگونه است؟ پس آیه «وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ...» نازل شد. (اسباب نزول قرآن کریم، لباب المنقول فی اسباب النزول: تألیف جلال الدین سیوطی).

خواننده گان محترم!

در آیات (۶۸ الی ۷۵) موضوعاتی از قبیل: شیپور اول و دوم، محکمه همگانی، دسته دسته راندن کافران به سوی دوزخ و گروه گروه راهنمایی کردن مؤمنان به بهشت و استقبال فرشتگان از آنان با درود و سلام، مورد بحث قرار گرفته است.

وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَصَعِقَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ نُفِخَ فِيهِ أُخْرَىٰ فَإِذَا هُمْ قِيَامٌ يَنْظُرُونَ ﴿٦٨﴾

و در صور دمیده میشود، پس هر که در آسمان ها و زمین است می میرد، مگر کسی را که خدا بخواهد، آن گاه بار دیگر در صور دمیده می شود، ناگهان همگی بپا می خیزند، و در انتظار (حساب و جزا) هستند. (۶۸)

«صَعِقَ»: بی هوش شدن است، و مراد از آن این است که اول بی هوش میشوند، سپس می میرند، و کسانی که قبلاً مرده اند ارواح آنها بی هوش میگردند. (معارف القرآن علامه مفتی محمد شفیع عثمانی دیوبندی).

«إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ» مراد از آن طبق روایات در منثور چهار فرشته جبرئیل، میکائیل، اسرافیل و ملک الموت می باشد، و در بعضی روایات آمده است که حاملین عرش را هم شامل میشود، و مراد از استثنای آنها این است که حاملین عرش را هم شامل می شود، و مراد آنها این است که آنها در اثر نفخ صور نیممیرند، ولی سپس از آنها هم می میرند، و غی از ذات یگانه حق سبحانه و تعالی کسی در آن وقت باقی نمیماند، اختیار ابن کثیر هم همین است و فرموده است: که در تمام اینها بر ملک الموت در آخر موت واقع میگردد.

«قِيَامٌ»: جمع قائم، ایستادگان.

«يَنْظُرُونَ»: چشم به راه حساب و کتاب و سزا و جزا و شقاوت و سعادت ابدی خویش هستند.

روز رستاخیز و دمیدن صور:

طوریکه در آیه فوق گذشت زمانیکه اسرافیل شیپور را برای اولین بار به صدا در می آورد تمام موجودات زنده ای که بر روی زمین هستند بیهوش شده، و میمیرند.

در (آیات ۱۳ تا ۱۶ سورة الحاقه) وضع وحشتناک که به وقوع می پیوندد چنین توصیف گرفته شده است: «فَإِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ نَفْخَةٌ وَاحِدَةٌ ﴿۱۳﴾ وَحُمِلَتِ الْأَرْضُ وَالْجِبَالُ فَدُكَّتَا دَكَّةً وَاحِدَةً ﴿۱۴﴾ فَيَوْمَئِذٍ وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ ﴿۱۵﴾ وَأَنْشَقَّتِ السَّمَاءُ فَهِيَ يَوْمَئِذٍ وَاهِيَةٌ ﴿۱۶﴾» (هنگامیکه دمیده شد در صور (بوق) یک دمیدن، و برداشته شدند زمین و کوهها و هر دو به یک بار در هم کوبیده شدند، و در آن روز واقعه قیامت به وجود آید، و آسمان از هم شکافته، و با آن استحکام و نظم و در آن روز سست و بی پایه است و از هم پاشیده شده است).

همچنان در (آیه ۴۸ سورة ابراهیم) میفرماید: «يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّمَوَاتُ» («روزیکه زمین را به زمین دیگر و آسمان به آسمان دیگر تبدیل شود...»). و در این وخت است که برای بار دوم صور دمیده می شود و این بار برای زنده شدن بعد از مرگ می باشد. «ثُمَّ نُفِخَ فِيهِ أُخْرَىٰ فَإِذَا هُمْ قِيَامٌ يَنْظُرُونَ» [الزمر: ۶۸].

در این وخت که مردم سراسیمه و برهنه، بدون بوت و لباس، ختنه نشده، (مانند روزی که از مادر زائیده شده‌اند) از قبرهایشان بر می خیزند، و از شدت وسختی وضع موجود هیچ یک به دیگری نگاه نمی کند، و هر کس به خویش مشغول میباشد و آن روزی است که کفار میگویند: «يُؤْيَلْنَا مَنْ بَعَثْنَا مِنْ مَرْفَدِنَا» و مؤمن میگوید: «هَذَا مَا وَعَدَ الرَّحْمَنُ وَصَدَقَ الْمُرْسَلُونَ» [یس: ۵۲].

ابو هریره (رض) از پیامبر صلی الله علیه وسلم روایت می کند که فرمود: «يَقْبِضُ اللَّهُ الْأَرْضَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، وَيَطْوِي السَّمَاءَ بِيَمِينِهِ ثُمَّ يَقُولُ أَنَا الْمَلِكُ أَيْنَ مُلُوكُ الْأَرْضِ». «خداوند زمین و آسمان را قبضه می نماید و در هم می پیچاند سپس میفرماید: من پادشاه، هستم پادشاهان زمین کجا هستند؟». (این حدیث امام بخاری در صحیح، کتاب الرقائق (۶۵۱۹)، روایت کرده است).

در حدیثی که از حضرت اَبی هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ روایت شده است آمده است: «عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «بَيْنَ النَّفْخَتَيْنِ أَرْبَعُونَ» قَالُوا: يَا أَبَا هُرَيْرَةَ أَرْبَعُونَ يَوْمًا، قَالَ: أَبَيْتُ، قَالَ: أَرْبَعُونَ سَنَةً، قَالَ: أَبَيْتُ، قَالَ: أَرْبَعُونَ شَهْرًا، قَالَ: «أَبَيْتُ وَيَبْلِي كُلُّ شَيْءٍ مِنَ الْإِنْسَانِ، إِلَّا عَجَبَ ذَنْبِهِ، فِيهِ يُرَكَّبُ الْخَلْقُ» (رواه البخاری: ۴۸۱۴).

«بین دو نفخ صور چهل (تا) است». گفتند: ای ابا هریره! یعنی چهل روز است؟ گفت: [از تعیین آن] ابا دارم. گفت: مگر چهل سال است؟ گفت: [از تعیین آن] ابا دارم. گفت: چهل ماه است؟ گفت: [از تعیین آن] ابا دارم. «و تمام اجزای بدن انسان فرسوده میشود، مگر پائین ترین مهره کمر [یعنی: عجب الذنب] که به حال خود باقی می ماند، و خلایق از همان مهره اخیر ترکیب میشوند».

در روایات دیگری آمده است که بین دو نفخ صورت چهل سال است، ابن مبارک از حسن روایت می کند که پیامبر (ص) فرمودند: «بین دو نفخ صور چهل سال است، در نفخ اول خداوند هر زنده جانی را می میراند، و در نفخ دوم هر مرده را زنده می کند»، و حلیمی می گوید: روایات بر این متفق است که بین دو صور چهل سال است، و اینکه ابو هریره (رض) گفت که از تعیین آن ابا دارم، شاید سببش این باشد، که وی تعیین چهل سال را از پیامبر خدا (ج) نشنیده بود، از این جهت نمی خواست، که در چنین موردی از پیش خود چیزی بگوید.

- ابو داود و حاکم از ابوسعید خدر (رضی الله عنهما) روایت می کنند که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمودند: «عجب الذنب به اندازه یک دانه خردل است»، و در صحیح مسلم از ابوهریره روایت است که پیامبر (ص) فرمودند: «در انسان استخوانی است که خاک آنرا نمیخورد، و انسان در روز قیامت از آن استخوان ترکیب میشود»، پرسید: این کدام استخوان است؟ فرمودند: «عجب الذنب».

وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا وَوُضِعَ الْكِتَابُ وَجِيءَ بِالنَّبِيِّينَ وَالشُّهَدَاءِ وَقُضِيَ بَيْنَهُم بِالْحَقِّ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ ﴿٦٩﴾

و زمین به نور پروردگارش روشن می شود، و کتاب [اعمال] را می نهند، و پیامبران و گواهان آورده می شوند و میانشان به حق و راستی فیصله می شود، و به کسی ستم نخواهد شد. (۶۹)

«أَشْرَقَتْ»: روشن شد. تابان گردید.

«الْأَرْضُ»: مراد زمین محشر و گستره قیامت است.

«بِنُورِ رَبِّهَا»: با نور خداوندگارش. مراد از نور خدا، پرتو تجلی است (سوره: اعراف / ۱۴۳). برخی از مفسران نور را کنایه از عدل و داد الهی گرفته اند که محشر را نورانی می کند.

«وُضِعَ الْكِتَابُ»: نامه اعمال به دست صاحبان آن داده می شود (سوره: اسراء آیات ۱۳ و ۱۴، کهف آیه ۴۹).

«الشُّهَدَاءِ»: جمع شهید، گواهان. مراد انبیاء (سوره: نساء آیه ۴۱، قصص آیه ۷۵) و علماء و راهنمایان امت محمدی (سوره: بقره آیه ۱۴۳) و فرشتگان است (سوره: نساء آیه ۱۶۶، ق آیه ۲۱، انفطار آیات ۱۰ - ۱۲).

در صورت اول، عطف (الشُّهَدَاءِ) بر (النَّبِيِّينَ) از قبیل عطف عام بر خاص است.

«وَجِيءَ بِالْبَيِّنَاتِ وَالشُّهَدَاءِ» از فحوای این آیه مبارکه معلوم میشود که در میدان حشر به هنگام حساب و کتاب همه ای پیغمبران حاضر می شوند، و شاهدان دیگر هم حاضر می گردند و خود انبیا علیه السلام، هم از جمع شاهدان میشوند، طوری که قرآن عظم الشأن در (آیه ۴۱ سوره نساء) فرموده است: «وَجِئْنَا بِكَ عَلِي هَوْلَاءِ شَهِيداً» (وبیآوریم و تو را نیز بر آنان گواه آوریم؟!) و فرشتگان هم از جمله شاهدان می باشند. طوری که در آیه (۲۱ سوره ق) آمده است: «وَجَاءَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَعَهَا سَائِقٌ وَشَهِيدٌ» که در اینجا مراد از سائق و شهید فرشتگانند (کما ذکر فی الدار المنثور من سوره ق) امت محمدی هم جمع آن شاهدان می باشد. طوری که در (آیه: ۷۶ سوره حج) آمده است: و تکونوا شهداء علی الناس) و در جمع این شاهدان اعضا و جوارح خود انسان هم شامل هستند. طوری که در (آیه ۶۵ سوره یس آمده است: و تکلمنا آیدیهم و تشهد ارجلهم).

وَوُفِّيَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَّا عَمِلَتْ وَهُوَ أَعْلَمُ بِمَا يَفْعَلُونَ ﴿۷۰﴾

و به هر کسی آنچه را انجام داده است، به طور کامل داده می شود. و او (الله) به آنچه می کنند داناتر است. (۷۰)

«وَوُفِّيَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَّا عَمِلَتْ» در پاداش نیکی نقصانی و در جزای بدی هیچگونه زیادتیی بعمل نمی آید هر کس هر آن قدر که نیکی و بدی دارد در علم محیط خدا موجود است بر طبق آن مکافات و مجازات مییابد تفصیل آن تا یک اندازه در آینده داده میشود.

«وَهُوَ أَعْلَمُ بِمَا يَفْعَلُونَ ﴿۷۰﴾» هدف از این جمله این است، که احضار شاهدان نه بدان خاطر است که اعمال مردم را برای الله متعال معلوم سازند. بلکه بدان خاطر است تا خود مردم کردارشان را به یاد آورند و با چشم خویش اعمال ارتکاب شده خویش را مشاهده کنند، و شاهدان بر آن شهادت دهند.

وَسِيقَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلَىٰ جَهَنَّمَ زُمَرًا حَتَّىٰ إِذَا جَاءُوهَا فَفُتِحَتْ أَبْوَابُهَا وَقَالَ لَهُمْ خَزَنَتُهَا أَلَمْ يَأْتِكُمْ رُسُلٌ مِّنْكُمْ يَتْلُونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِ رَبِّكُمْ وَيُنذِرُونَكُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا قَالُوا بَلَىٰ وَلَكِنْ حَقَّتْ كَلِمَةُ الْعَذَابِ عَلَىٰ الْكَافِرِينَ ﴿٧١﴾

و کافران گروه گروه به دوزخ رانده می شوند، چون به دوزخ رسند درهایش گشوده شود و نگهبانانش به آنان گویند: آیا پیغمبرانی از خودتان به نزدتان نیامدند تا آیات پروردگارتان را برای شما بخوانند و شما را از ملاقات چنین روزی بترسانند؟ می گویند: بلی! ولی فرمان عذاب بر کافران ثابت و حتمی گردید. (۷۱)

«سِيقَ»: سوق داده شد. رانده شد.

«زُمَرًا»: جمع زُمَرَةٌ، گروه گروه. فوج فوج. دسته دسته.

«خَزَنَتُهَا»: خَزَنَةٌ جمع خازن، محافظان، نگهبانان.

«رُسُلٌ مِّنْكُمْ»: پیغمبرانی از جنس و نوع خودتان. مراد این است که پیغمبران به زبان خودتان شریعت را به شما تفهیم کرده اند.

«أَلَمْ يَأْتِكُمْ رُسُلٌ مِّنْكُمْ»: این پرسش جنبه توبیخ و تهدید دارد.

«حَقَّتْ كَلِمَةُ...»: (ملاحظه شود: یونس آیات ۳۳ و ۹۶، نحل آیه ۳۶).

راندن کافران به دوزخ:

در مورد نحوه راندن کافران به دوزخ همین است که: «کافران تهدید شده و بسوی دوزخ رانده می شوند همانگونه که چوپان گله اش را می راند آنان نیز رانده شده، به دوزخ وارد می شوند. طوریکه در آیه (۷۱ سوره الزمر) بیان شکل و شیوه راندن آن بیان یافت.

همچنان وضعیت راندن دوزخیان به دوزخ در (آیه ۱۳ سوره الطور) بیان شده است:

«يَوْمَ يُدْعُونَ إِلِي نَارِ جَهَنَّمَ دَعَاً» ﴿١٣﴾ (روزی که آنان را با زور به میان آتش دوزخ می اندازند).

همچنان در (آیه: ۱۹ فصلت) شیوه آن بیان شده است: «وَيَوْمَ يُحْشَرُ أَعْدَاءُ اللَّهِ إِلِي النَّارِ فَهُمْ يُوزَعُونَ» ﴿١٩﴾. «و روزی که دشمنان الله به سوی آتش رانده و سپس (همان جا) نگهداشته می شوند (تا دیگران به آنان بپیوندند)». همچنین در مورد دوزخیان و محافظت آن آمده است:

اول: نگهبان دوزخ آنان را جمع می کند، همان طور که انسان حیوانات را در یک محل جمع می کند.

دوم: همچنان از آیات و روایات اسلامی چنین بر می آید که کافران بر روی چهره هایشان به دوزخ برده میشوند و از راه رفتن بر روی پاهایشان منع میشوند. طوریکه الله متعال میفرماید: «الَّذِينَ يُحْشَرُونَ عَلَيَّ وَجُوهِهِمْ إِلِي جَهَنَّمَ أُولَئِكَ شَرٌّ مَّكَانًا وَأَضَلُّ سَبِيلًا» ﴿٣٤﴾ (سوره الفرقان: ۳۴). «کسانی که کشان کشان بر چهره هایشان به سوی دوزخ برده می شوند و در آن گرد آورده می شوند، آنان بدترین جایگاه و منحرف ترین راه را دارند».

بخاری و مسلم از انس ابن مالک (رض) روایت کرده اند که، مردی از پیامبر صلی الله علیه وسلم پرسید: ای رسول الله! در روز رستاخیز چگونه مردم بر صورت شان حشر و راه می روند؟ پیامبر صلی الله علیه وسلم در جواب فرمود: «أَلَيْسَ الَّذِي أَمْشَاهُ عَلَيَّ رَجُلِيهِ فِي الدُّنْيَا قَادِرًا عَلَيَّ أَنْ يُمَشِيَهُ عَلَيَّ وَجْهَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ» «آیا آن کسی که در دنیا کافر را روی پاهایش راه می برد، توان آن را ندارد که در روز رستاخیز او را روی چهره اش راه ببرد؟». (بخاری کتاب

الرقاق، فتح الباری (۳۷۷) و مسلم (۲۱۶۷۴) و شماره آن (۲۸۰۶)

کافران، علاوه بر این که بر چهره هایشان حشر می شوند، در آن هنگام، نه چیزی می بینند و نه توان حرف زدن دارند.

«وَنَحْشُرُهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلِيًّا وَجُوهِهِمْ غُمِيًّا وَبُكْمًا وَصُمَّاءَ مَاؤُهُمْ جَهَنَّمَ كُلَّمَا خَبَّتْ زِدْنَهُمْ سَعِيرًا» (سوره الإسراء: ۹۷). «و ما در روز رستاخیز ایشان را بر روی رخسارشان (کشانده و) کور و لال و کر گرد می آوریم. جایگاهشان دوزخ خواهد بود. هر زمان که زبانه آتش (به سبب سوختن گوشت و استخوان ایشان) فروکش کند، بر زبانه‌ی آتش می افزاییم».

سوم: حشر کافران همراه با معبودان دروغین و پیروان‌شان، بر دشواری مصیبت آن‌ها میافزاید. «أَحْشُرُوا الَّذِينَ ظَلَمُوا وَأَزْوَاجَهُمْ وَمَا كَانُوا يَعْبُدُونَ ﴿۲۲﴾ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَأَهْدُوهُمْ إِلَى صِرَاطِ الْجَحِيمِ ﴿۲۳﴾» (سوره الصافات: ۲۲-۲۳). (کسانی را که (با کفر و شرک) به خود ستم کردند، همراه با همسران‌شان و آن‌چه را که غیر از الله می پرستیدند، گرد آورید. سپس آنان را به راه دوزخ راهنمایی کنید).

چهارم: در آن روز کافران شکست خورده و خوار خواهند بود. «قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا سَتُغْلَبُونَ وَتُحْشَرُونَ إِلَىٰ جَهَنَّمَ وَبِئْسَ الْمِهَادُ ﴿۱۲﴾» (سوره آل عمران: ۱۲). (به کافران بگو: (در دنیا) شکست می خورید و (در آخرت) گردآورده و به دوزخ افکنده می شوید و چه جایگاه بدی است!).

پنجم: پیش از افتادن در دوزخ، صدای دوزخ که تمام وجود کافران را مملو از ترس و وحشت کرده است، گوش‌هایشان را تکان می دهد. «إِذَا رَأَوْهُمْ مِنْ مَّكَانٍ بَعِيدٍ سَمِعُوا لَهَا تَغِيْظًا وَزَفِيرًا ﴿۱۲﴾» [الفرقان: ۱۲]. (هنگامی که (این آتش افروزان دوزخ) ایشان را از دور می بیند، صدای خشم آلود و جوش و خروش آن را می شنوند).

ششم: وقتی کافران به دوزخ می رسند و اوضاع خطرناک دوزخ را می بینند، پشیمان می شوند و برای ایمان آوردن آرزوی برگشتن به دنیا را میکنند. «وَلَوْ

تَرَىٰ إِذِ وَقُفُوا عَلَى النَّارِ فَقَالُوا يَلَيْتَنَا نُرَدُّ وَلَا نُكَذِّبُ بِآيَاتِ رَبِّنَا وَنَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ﴿٢٧﴾» (سوره الانعام: ٢٧). (اگر تو آنان را ببینی آن گاه که ایشان را (در کنار) آتش دوزخ نگاه می دارند، آنان می گویند: ای کاش! به دنیا بر میگشتیم و آیات پروردگاران را انکار نمی کردیم و از زمره ی مؤمنان میشدیم). اما برای فرار و گریز از دوزخ هیچ مکانی را نمی یابند: «وَرَاءَ الْمُجْرِمُونَ النَّارَ فَظَنُّوا أَنَّهُمْ مُوَاقِعُوهَا وَلَمْ يَجِدُوا عَنْهَا مَصْرِفًا ﴿٥٣﴾» [الكهف: ٥٣]. (و گناه کاران آتش دوزخ را می بینند و می دانند که در آن می افتند و جای فراری از آن نمی یابند).

هفتم: در آن هنگام، دستور رفتن به دوزخ صادر می شود و در حالیکه آنان خوار و ذلیل هستند، الله خشم خود را نسبت به آن ها نمایان می کند. «فَادْخُلُوا أَبْوَابَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا فَلَبِئْسَ مَثْوَى الْمُتَكَبِّرِينَ ﴿٢٩﴾» [النحل: ٢٩]. (به آنها گفته میشود) اکنون از درهای جهنم وارد شوید در حالیکه جاویدانه در آن خواهید بود چه جای بدی است جایگاهی متکبران). جن و انس از آتش دوزخ نجات پیدا نمی کنند، مگر آنان که پرهیزگارند، آنان که به الله ایمان آوردند و پیامبران را تصدیق کردند و از آن چه که از جانب پروردگار به ایشان رسید، پیروی کردند.

«فَوَرَبِّكَ لَنَحْشُرَنَّهُمْ وَالشَّيَاطِينَ ثُمَّ لَنُحْضِرَنَّهُمْ حَوْلَ جَهَنَّمَ جِثِيًا ﴿٦٨﴾ ثُمَّ لَنَنْزَعَنَّ مِنْ كُلِّ شِيعَةٍ أَيُّهُمْ أَشَدُّ عَلَى الرَّحْمَنِ عِتِيًا ﴿٦٩﴾ ثُمَّ لَنَحْنُ أَعْلَمُ بِالَّذِينَ هُمْ أَوْلَىٰ بِهَا صِلِيًا ﴿٧٠﴾ وَإِنْ مِنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا كَانَ عَلَىٰ رَبِّكَ حَتْمًا مَقْضِيًّا ﴿٧١﴾ ثُمَّ نُنَجِّي الَّذِينَ اتَّقَوْا وَنَذَرُ الظَّالِمِينَ فِيهَا جِثِيًا ﴿٧٢﴾» [مریم: ٦٨-٧٢]. (سوگند به پروردگارت که آنان را با شیطان ها حشر میکنیم و آنگاه همه ی آنان را در حالی که به زانو در آمده اند، پیرامون دوزخ حاضر میسازیم.

آنگاه از هر گروهی، کسانی را که بر پروردگار رحمان سرکش تر بوده‌اند، بیرون می‌کشیم و ما بهتر می‌دانیم چه کسانی بیشتر سزاوار ورود به دوزخند و هیچ‌کس از شما نیست مگر آنکه بر دوزخ گذر خواهد کرد. این وعده‌ی قطعی و مقدری است که انجامش با پروردگار توست. آن‌گاه پرهیزگاران را نجات می‌دهیم و ستمگران را که به زانو درآمده‌اند، در دوزخ رها می‌کنیم. استاد سید قطب رحمه الله در تفسیر آیه‌ی بالا می‌فرماید: «الله به ذات یگانه‌ی خود سوگند یاد می‌کند (و این بزرگ‌ترین سوگند است) که کافران پس از مردن زنده و حشر خواهند شد و این قطعی است «فَوَرَبِّكَ لَنَحْشُرَنَّهُمْ» و کافران به تنهایی حشر نخواهند شد: «لَنَحْشُرَنَّهُمْ وَالشَّيَاطِينَ». منظور از شیاطین، کسانی هستند که با وسوسه در دل دیگران، سبب انکار شدند و میان کافران و این شیاطین، پیوند پیرو و پیشرو و راهبر و راهرو وجود دارد.

در آیه، تصویری اهانت آمیز از آنان در کنار دوزخ ترسیم شده است: «ثُمَّ لَنُحْضِرَنَّهُمْ حَوْلَ جَهَنَّمَ جِثِيًّا». «و سپس ایشان را گرداگرد دوزخ به زانو درافتاده حاضر می‌سازیم». (تفسیر ابن کثیر (۴/۴۷۶))

قِيلَ ادْخُلُوا ابْوَابَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا فَبِئْسَ مَثْوًى الْمُتَكَبِّرِينَ ﴿٧٢﴾
[به آنان] گویند: از درهای دوزخ درآید در حالیکه در آن جاودانه خواهید بود؛ پس جایگاه متکبران چه بد جایگاهی است. (۷۲)

وَسِيقَ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ إِلَى الْجَنَّةِ زُمَرًا حَتَّى إِذَا جَاءُوهَا وَفُتِحَتْ أَبْوَابُهَا وَقَالَ لَهُمْ خَزَنَتُهَا سَلَامٌ عَلَيْكُمْ طِبْتُمْ فَادْخُلُوهَا خَالِدِينَ ﴿٧٣﴾

و کسانی که از پروردگارشان می‌ترسیدند گروه گروه به سوی بهشت سوق داده می‌شوند و تا چون به نزدیک آن رسند (مسرور می‌شوند) و در هایش گشوده شود و نگهبانانش به آنان می‌گویند: سلام بر شما باد! خوش آمدید به آن وارد شوید و جاودانه بمانید. (۷۳)

«وَفُتِحَتْ أَبْوَابُهَا»: در حالیکه دروازه های آن به روی شان باز است. حرف واو، حالیه است (ملاحظه شود سوره: ص آیه ۵۰). عین عبارت در آیه ۷۱ بدون و او است، چرا که جهنم به منزله زندان است و در زندان هنگامی گشوده می شود که زندانی یا زندانیانی را بدانجا برسانند. ولی در این آیه حرف و او بیان گر جای خوب و باصفائی است که چون بزرگانی را بدانجا می برند که در پیش الله تعالی محترم می باشند، به احترام ایشان درها قبلاً باز شده و آماده تشریف فرمائی و ورود ایشان است.

«سَلَامٌ عَلَيْكُمْ»: درودتان باد! در امن و امان هستید.

«طِبُّتُمْ»: در دنیا خوب بوده اید و به نیکی زندگی نموده اید، خوش باشید و به خوشی زندگی کنید! تلاشتان نیکو بوده است و پاداشتان نیکو خواهد بود (تفسیر: المراغی). جاه و مکان خوب و خوشی دارید. (تفسیر خرمدل)

خواننده گان محترم!

در مورد باز شدن دروازه جنت به استقبال جنتیان حدیثی است که از عمر بن خطاب (رض) روایت گردیده که: رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «از شما هیچ کسی نیست که وضو گرفته و وضوی خویش را کامل می گرداند، سپس می گوید: «أشهد أن لا إله إلا الله وأن محمدا عبده ورسوله»؛ جز اینکه هر هشت در بهشت به روی او باز ساخته می شود تا از هر دروازه که می خواهد، به آن داخل شود».

قابل یاد آوری است مطابق روایات اسلامی و فحوای جمله: «إِذَا جَاءُوهَا وَفُتِحَتْ أَبْوَابُهَا» چنین معلوم میشود که دروازه های دوزخ اساساً مسدود است ولی همینکه دوزخیان به آن می رسند بطور ناگهان باز می شود که این خود وحشت آور است.

همچنان طوریکه در (آیه: ۴۴ سوره حجر) «لَهَا سَبْعَةُ أَبْوَابٍ» گذشت دوزخ دارای دروازه های متعددی می باشد.

همچنان از جمله «قَالَ لَهُمْ خَزَنَتُهَا» دو فهم بدست می آید اول اینکه دوزخ دارای مأمورین مخصوص بود، و دوم اینکه فرشتگان با دوزخیان گفتگوی مستقیم دارند.

وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي صَدَقْنَا وَعَدَّهُ وَأَوْرَثَنَا الْأَرْضَ نَتَّبِعُ مِنَ الْجَنَّةِ حَيْثُ نَشَاءُ
فَنَعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ ﴿٧٤﴾

آنها می گویند: حمد و ستایش مخصوص خداوندی است که به وعده خویش درباره ما وفا کرد و زمین (بهشت) را میراث ما قرار داد که هر جا را بخواهیم منزلگاه خود قرار دهیم، پس چه نیکوست پاداش عمل کنندگان. (۷۴)
«أَوْرَثْنَا»: به ما داده است. از آن ما کرده است (سوره های: اعراف آیات ۱۲۸ و ۱۳۷، شعراء آیه ۵۹).

«نَتَّبِعُ»: جایگاه خود می کنیم. جایگزین می شویم و بسر می بریم (سوره های: یوسف آیه ۵۶، یونس آیات ۸۷ و ۹۳).

وَتَرَى الْمَلَائِكَةَ حَافِينَ مِنْ حَوْلِ الْعَرْشِ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَقُضِيَ بَيْنَهُمْ
بِالْحَقِّ وَقِيلَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿٧٥﴾

(در آن روز) فرشتگان را می بینی که گرد عرش حلقه زده اند و به تسبیح و ثنای پروردگار خود مشغولند و در میان آنان به حق فیصله شده و گفته میشود: ستایش ذاتی راست که پروردگار جهانیان است. (۷۵)

«حَافِينَ»: طواف کنندگان و گردندگان. حلقه زندگان. فراگیرندگان.

«قُضِيَ بَيْنَهُمْ»: (به حق فیصله شده) (ملاحظه شود سوره های: یونس آیات ۱۹ و ۴۷ و ۵۴، هود آیه ۱۱۰، زمر آیه ۶۹).

مفسر مشهور جهان اسلام فخر الدین امام رازی میفرماید: «یعنی میان فرشتگان به حق حکم میشود». «و گفته میشود: ستایش خدایی را که پروردگار عالمیان است» گویندگان: مؤمنان بهشتی ای هستند که الله متعال را در برابر فیصله به حقی که میان ایشان و اهل دوزخ کرده است، ستایش میگویند. به قولی: گویندگان فرشتگانند که خداوند متعال را بر عدالت وی در حکمش و فیصله حق وی در میان بندگانش و بر به پایان رساندن وی کار را - با درآوردن اهل بهشت به منازلشان و اهل دوزخ به منازلشان - ستایش می گویند.

حسبنا الله نعم المولی و نعم الوکیل

و من الله التوفیق

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سوره غافر

جزء ۲۴

سوره غافر در مکه نازل شده و دارای هشتاد و پنج آیه و نه رکوع می باشد.

وجه تسمیه:

این سوره به سبب آن که آیه: «غَافِرِ الذَّنْبِ وَقَابِلِ التَّوْبِ» [سوره غافر: ۳] در آغازین آیات آن قرار دارد، به سوره‌ی «غافر» مشهور است. «غافر» از اوصاف والا و اسمای حسنی الله تعالی است. غافر: بمعنی آمرزگار، آمرزنده. قابل التوب: پذیرنده ی توبه، توبه پذیر.

قابل یاد آوری است که: این سوره به سبب آن که مشتمل بر داستان «مؤمن آل فرعون» است، به آن سوره ی «مؤمن» هم گفته میشود و برخی نیز آن را سوره ی «طول» می نامند. «ذی الطول» (آیه ۳: سوره غافر).

سوره غافر اولین سوره از سوره های هفت گانه پیاپی ای است که با «حم» آغاز میشوند.

جلال الدین سیوطی از ابن عباس (رض) و جابر بن زید درباره ترتیب این سوره ها روایت کرده است: سوره های «حوامیم» به همین ترتیبی که در مصحف دارند، به دنبال سوره «زمر» پشت سر هم نازل شده اند. یعنی: اول سوره «مؤمن» نازل شد، سپس سوره «سجده»، بعد از آن سوره «شوری» و همین طور به ترتیب سوره های: «زخرف»، «دخان»، «جاثیه» و «احقاف» و در میان آنها هیچ سوره دیگری نازل نگردید.

تعداد آیات، کلمات، و حروف سوره غافر:

طوریکه در فوق هم تذکر دادیم تعداد آیات این سوره به (۸۵)، تعداد کلمات آن به (۱۲۲۸)، و تعداد حروف آن به (۵۱۰۹) حروف میرسند. (البته با در نظر داشت اختلاف نظریات علماء در باره این اعداد).

تفصیل معلومات در مورد تعداد (آیات، کلمات و حروف قرآن عظیم الشان) را میتوانید در سوره طور تفسیر احمد مطالعه فرمایید.

معانی نام سوره غافر:

طوریکه در فوق هم یادآور شدیم، به لحاظ دارا بودن داستان بسیار جالب و آموزنده مؤمن آل فرعون به این نام گذاری شده است. و از نام های دیگری این سوره میتوان از مؤمن، الطول، حم اولی نام برد.

ارتباط سوره غافر با سوره قبلی:

مناسبت سوره غافر با آخر سوره زمر در این است که چون در آنجا حال کافران و حال مؤمنان را ذکر کرد در اینجا ذکر فرمود که او «غافر الذنب و قابل التوب» است تا دعوتی از کافر به ایمان و کنده شدن او از آنچه که در آن بوده است باشد، و اینکه باب توبه باز است. (البحر المحیط فی التفسیر، جلد ۹، صفحه ۲۳۲).

سایر خصوصیات این سوره:

در قرآن عظیم الشان از اینجا تا سوره احقاف هفت سوره، پشت سر هم که با حروف رمز (حم) آغاز میشوند به نام (حوامیم) و یا (حامیمات) نامیده میشوند که همه آنها از وحی قرآن و کتاب خدا سخن می گویند و ارتباط معنوی حروف رمزی (حم) با مساله وحی و نزول قرآن و کتاب روشن میسازد. حضرت ابن مسعود فرموده است که «آل حم دیباج القرآن» دیباج به لباس ابریشم گفته میشود که هدف از آن آرایش و زینت است، و مسعر بن کدام

فرموده است به آنها عرایس گفته میشود، یعنی: عروس ها، و حضرت ابن عباس فرموده است که هر چیز مغز و خلاصه دارد، و خلاصه قرآن حم یا حوامیم است، تمام این روایات را امام عالم ابو عبید قاسم بن سلام در کتاب «فضایل القرآن» خود آورده است، و حضرت عبد الله فرموده است که: قرآن به آن می ماند که کسی برای آسایش زن و اطفال خود در جستجوی مکانی براید، و جای سر سبز و شاداب را دیده خوشحال باشد که ناگهان وقتی پیش برود و باغ های را بیابد که ماده نبات در زمین آنها، بیشتر باشد، و به مشاهده آنجا بگوید که من سرسبزی بارندگی را قبلاً دیده خوشحال بودم، اما اینجا از آنجا شگفت آور تر است، پس به او گفته می شود که سر سبزی قبلی مانند عموم قرآن است و این روضات مانند «آل حم» در قرآن است، بنابر این حضرت عبد الله بن مسعود فرموده است که: وقتی من قرآن را تلاوت کرده بر آل حم میرسم گویا به من در آن تفریح بزرگی دست میدهد.

محتوای سوره غافر:

سوره «غافر» طوریکه در فوق هم یاد آور شدیم از جمله سوره های مکی بوده و مانند سایر سوره های مکی عمدتاً به امور عقیده توجه و تمرکز دارند، و تقریباً موضوع عمده و برجسته ی سوره عبارت است: رویارویی و صف آراییی دائم میان حق و باطل، مطالبی در رابطه با توحید و خدا شناسی، تدبیر خداوند در جهان خلقت، مطالبی در باره معاد و رستاخیز، مسائل جهان گردی و سیر در عالم تکوین، داستان های به هم پیوسته پیامبران، ماجرای مؤمن آل فرعون. همچنان در این سوره با یادآوری صفات نیکو و آیات با عظمت خدا شروع شده، بعد از آن به موضوع جدال کافران در باره ی آیات خداوند متعال اشاره کرده است با اینکه آیات کاملاً آشکار و متجلی است، مجادله گران و دشمنان در مقابل آن از در جدال و دشمنی و مخالفت درآمده اند.

در سوره غافره سرنوشت گذشتگان اشاره کرده است که خداوند متعال همچون توانمندی مقتدر آنها را به شدت گرفت و احدی از آنان در نرفت. هکذا در لابلای این فضای خوفناک، منظره و دیدگاه حاملان عرش ترسیم می شود که خاشعانه و فروتنانه به راز و نیاز و توبه و استغفار می پردازند. سوره غافر در باره‌ی بعضی از مناظر و احوال آخرت به بحث پرداخته است، که ناگهان بندگان برای محاسبه و بازخواست ایستاده و در پیشگاه پادشاه عادل ظاهر می شوند، در حالیکه بیم و هراس آنان را فراگرفته است. در آن هنگام بر اثر شدت اضطراب و آشفتگی، نزدیک است دل‌ها از جأ کننده شوند، در چنان روزی پراضطراب و هولناک، انسان به پاداش و کیفر عمل خود می رسد، نیکان به نیکی و تبهکاران به عذاب می رسند.

سوره غافر بعد از آن بحث درباره‌ی ایمان و طغیان به میان می آید و در دعوت از فرعون گردنکش و ستمکار توسط حضرت موسی علیه السلام نمایان میشود که فرعون، با کبریا و جبروتش میخواهد، حضرت موسی و پیروانش را نابود کند. در خلال این داستان سناریوی تازه‌ای بر ملا می شود که در داستان قبلی موسی مطرح نشده و آن عبارت است از پیدا شدن یک نفر مؤمن از خانواده‌ی فرعون که ایمان خود را پنهان کرده است. و با لطف و احتیاط کلمه‌ی حق را ابراز می‌دارد و بعد از آن ایمانش را به صراحت و روشنی اعلام می‌کند، و داستان با هلاکت و غرق شدن فرعون گردنکش و ستمکار و یاران و هوادارانش و رستگاری دعوتگر مؤمن و سایر مؤمنان به آخر میرسد. همچنان سوره به ذکر بعضی از آیات مکنون در عالم هستی پرداخته است که گواه عظمت الله تعالی و گویای یگانگی و جلالش میباشند، خدایی که برایش شریک قرار میدهند و به آیاتش کافرنند. و مثال بینا و نابینا را برای مؤمن و

کافر زده است که مؤمن از جانب خدا روشنایی و بصیرت دارد، و کافر در تاریکی دست و پا می زند.

سوره غافر با بیان سرانجام تکذیب کنندگان و گردنکشان ستمکار و منظره‌ی عذابی که در حین غفلت و از خود بی خبری آنان را فرا می گیرد، سوره خاتمه می یابد.

فضیلت سوره غافر:

در فضیلت این هفت سوره یعنی حوامیم رسول الله صلی الله علیه وسلم در حدیث شریف ذیل فرمودند: «لکل شیء ثمرة وإن ثمرة القرآن ذوات حم، هن روضات حسنات مخصبات متجاورات، فمن أحب أن یرتع فی ریاض الجنة فلیقرأ الحوامیم». (برای هر چیز ثمره‌ای است و ثمره قرآن همانا سوره های دارای حم است.)

این سوره ها بوستان های زیبای خرم، سرسبز و پر محصولی هستند که پهلو به پهلو هم قرار دارند پس کسی که میخواند در بوستان های بهشت بخرامد، باید حوامیم را بخواند.

همچنین در حدیث شریف راجع به فضیلت سوره «حم المؤمن» آمده است: «هر کس آیه الكرسی و اول حم المؤمن را «حم» الیه مصر» (در اول روز) بخواند، در آن روز از هر گونه بدی ای محفوظ و در امان می ماند».

واین را امام ترمذی روایت کرده که در سندش یک راوی «متکلم فیه» است. (ابن کثیر جلد ۴ صفحه ۶۹)

همین طور در باره فضیلت خواندن این دو سوره در شب، نیز حدیثی نقل شده است.

حفظ از دشمن:

در سنن ابی داؤود ترمذی با سند صحیح از حضرت مهلب بن ابی صفره روایت است که فرمود: چنین شخصی به من گفته است که شخصاً از رسول الله صلی الله علیه وسلم شنیده که او به هنگام جهاد شبی برای حراست فرمود: اگر بر شما در شب شبی خون زده شود «حم لا ینصرون» را بخوانید با این مطلب که با «حم» این دعا را بخوانید که دشمن شما پیروز نگردد و در بعضی روایات «حم لا ینصروا» بدون نون آمده است بس با این مطلب که وقتی شما «حم» می گویند دشمن پیروز نمی شود از این معلوم شد «حم» قلعه ی مستحکم از دشمن است. (بنقل از تفسیر ابن کثیر).

ترجمه و تفسیر سوره غافر

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خدای بخشاینده و مهربان

حَمْدٌ

خوانده میشود: «حا. میم»؛ به سکون میم آخر یا به فتح آن. که از جمله حروف مقطعات است، که در آغاز برخی از سوره ها آمده است و فهم کلی همین است که (مفهوم این حروف به الله تعالی معلوم است). و خداوند متعال به مراد خویش در فرود آوردن آنها داناتر میباشد. (۱)

«حم» حروف مقطعه به اعجاز قرآن اشاره دارد و انسان را راهنمایی می کند که این قرآن اعجازگر از امثال این حروف هجایی نظم یافته است. در ضمن قابل یاد آوری است که: این سوره یکی از هفت سوره ای است که همگی آنها با دو حرف «حا - میم» شروع شده که «حوامیم هفتگانه» یا «آل حامیم» نامیده می شوند.

«حم» برخی از مفسرین فرموده اند که آن خداوند است، اما به نزد ائمه متقدمین همه ی حروف مقطعات از تشبهاوند که معنی آنها را طوریکه در فوق هم یاد آور شدیم الله عزوجل می داند یا رمزی میان خدا متعال و رسولش می باشد.

الله متعال این سوره را با ذکر اوصاف پرهیزگاران شروع کرده و آن را با حروف «مقطعه» آغاز فرموده است.

خواننده گان محترم!

سوره غافر طوریکه یاد آور شدیم از جمله سوره های است که: آغاز آن با «حم» حروف مقطعه می باشد. آوردن این حروف هجائی، توجه منکرین و مخالفین قرآن را بخود جلب می کند؛ زیرا برای اولین بار، الفاظی به سمع آنان می رسد که در محاوره و گفتگوی آنان غیر معمول و غیر متداول است. پس آنان را به آیات متوجه می کند. این حروف و امثال آن به اعجاز قرآن اشاره دارند؛ زیرا این کتاب از همان حروف و کلماتی ترکیب و تنظیم شده است که کلام و گفتار آنها از آن ترکیب و تنظیم می شود، و وقتی که از آوردن مانند آن عاجز و ناتوان باشند، این خود برهان و دلیلی قاطع و مهم بر اعجاز قرآن است.

علامه ابن کثیر رحمه الله می گوید: «افتتاح برخی از سوره های قرآن با این حروف به منظور بیان اعجاز قرآن است، و مسلم است انسان از آوردن شبیه و مبارزه با آن ناتوان است، در حالیکه می بینیم قرآن از همین حروفی که مورد استفاده ی آنان در محاوره و مکالمه می باشد، نظم و ترکیب یافته است.

جمعی از محققان نیز همین نظر را دارند و زمخشری در تفسیر کشاف، به شدت از آن دفاع کرده و آن را مورد تأیید قرار داده است. امام ابن تیمیه نیز همین رأی را داشته و گفته است: تمام سوره هایی که با حروف «مقطعه» افتتاح شده اند، به طور حتم تفوق و برتری قرآن در آن ذکر شده و اعجاز و عظمت آن را بیان می کنند؛ مانند «الم * ذَلِكَ الْكِتَابُ الْمِصْبُوتُ أَنْزَلَ إِلَيْكَ الْم * تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْحَكِيمِ حم * وَ الْكِتَابِ الْمُبِينِ إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةٍ مُبَارَكَةٍ إِنَّا كُنَّا مُنذِرِينَ و دیگر آیات دال بر اعجاز قرآن. (مختصر تفسیر ابن کثیر ۲۷/۱)» (تفسیر صفواه التفاسیر علی صابونی سوره بقره).

خواننده گان محترم!

در آیات (۱ الی ۶) مطالبی در باره: سرچشمه‌ی نزول قرآن، جدال بی باوران در برابر آیات آن، مورد بحث قرار گرفته است.

تَنْزِيلُ الْكِتَابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ ﴿٢﴾

فرو فرستادن این کتاب از جانب خداوند قادر و دانا است. (۲)

یعنی او دانا ست؛ چنان که هیچ امر پنهانی بر او پوشیده نیست، با عزتت بر دیگران قهر و غلبه دارد و با علمش بهترین حکم را صادر می کند.

«عزیز»: یعنی حق تعالی غالب، قاهر و برتر از آن است که کسی بر وی دروغی بریندد.

«علیم»: بسیار داناست به خلقش و به آنچه که می گویند و می کنند.

غَافِرِ الذَّنْبِ وَقَابِلِ التَّوْبِ شَدِيدِ الْعِقَابِ ذِي الطَّوْلِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ إِلَيْهِ الْمَصِيرُ ﴿٣﴾

(پروردگاری که) آمرزنده گناه (و) قبول کننده توبه (است). سخت سزادهنده و صاحب نعمت فراوان (می باشد). هیچ معبودی به حق جز او نیست، بازگشت (همه) به سوی اوست. (۳)

«غَافِرِ الذَّنْبِ وَقَابِلِ التَّوْبِ» معنی لفظی غافر الذنب آمرزنده گناه و معنی قابل التوب قبول کننده توبه است. این دو لفظ از هم جدا آورده شوند اگرچه مفهوم هر دو تقریباً یکی است معلوم میشود، و جهش در غافر الذنب اشاره به این است که خدا بر این توانا ست که گناه کسی را جز توبه هم بیامزد، و آمرزیدن توبه کنندگان صفت دیگری است.

(مظهري معارف القرآن محمد شفيح عثمانی دیوبندی)

«قَابِلِ»: قبول کننده. پذیرنده.

«التَّوْبِ»: جمع تَوْبَةٍ، بازگشت ها. یا این که مصدر است و به معنی بازگشتن.
 «الطَّوْلِ»: معنی لفظی طول وسعت و غناست، و به معنی قدرت، احسان و انعام، هم آمده است. (ملاحظه شود سوره های: نساء: ۲۵، توبه: ۸۶).
 «ذِي الطَّوْلِ»: دو معنا دارد که ۱: صاحب فضل و عطا که رمز مهر الهی است و ۲: صاحب قدرت که رمز قهر الهی است.
 لطف، محبت، قهر و غضب الهی را باید در کنار هم دید، تا نه یأس بوجود آید و نه هم غرور.

ابن ابی حاتم و حافظ ابو نعیم از یزید بن اصم (رض) روایت کرده اند که فرمود: مردی دلیر، شجاع و نیرومند از اهالی شام همیشه به دیدار عمر بن خطاب (رض) می آمد. عمر (رض) مدتی او را ندید. بعد از چند روزی از اصحاب کرام پرسید: فلان بن فلان چه شد؟ او کجاست که نمی بینمش؟ گفتند: ای امیرالمؤمنین! آخر او گرفتار می گساری شده است. عمر (رض) کاتبش را خواست و به او گفت؛ بنویس: از عمر بن خطاب به سوی فلان بن فلان، سلام بر تو! من نزد تو خدایی را ستایش می گویم که معبودی جز او نیست.
 «آمرزنده گناه است و پذیرنده توبه، سخت کیفر است و صاحب توانگری، خدایی جز او نیست، بازگشت به سوی اوست».

سپس به اصحاب (رض) گفت: به بارگاه خداوند لایزال در حق برادران دعا کنید که با قلب خویش به سوی او رو آورد و خداوند متعال بر او توبه پذیر گردد. پس چون شخص توظیف شده نامه حضرت عمر (رض) را به وی رساند، او شروع به خواندن آن نمود و مسلسل نامه به تکرار مطالعه مینمود، بخصوص این آیه مبارکه: «غَافِرِ الذَّنْبِ وَقَابِلِ التَّوْبِ شَدِيدِ الْعِقَابِ» [غافر: ۳]. و با خود چنین زمزمه مینمود: آری! الله متعال مرا از کیفر خویش بیم داده و وعده کرده که بر من بیامرزد! و پیوسته این سخن را با خود تکرار می کرد

آنگاه به شدت گریان کرد و از نوشیدن شراب بطور کامل دست برداشت و خالصانه توبه کرد. پس چون خبر توبه اش به حضرت عمر (رض) رسید، فرمود: وقتی دیدید که برادری از برادران شما لغزیده است، این چنین عمل کنید؛ او را در راه حق استوار و پایدار گردانید و از خدای سبحان و تعالی بخواهید که بر او توبه پذیر گردد. هان! مبادا بر زیان وی معاون شیطان باشید» یعنی: مبادا به جای تلاش در جهت اصلاح وی، او را به باد دشنام و سرزنش بگیرید تا بر لجاجت آید و بر گناه خود پای فشارد.

در این هیچ جای شک نیست که: عذاب الهی ناشی از عمل خود ما است، در غیر آن الله تعالی همیشه دارای لطف و مهربانی است.

«توب»: توب و توبه و متاب: رجوع، یعنی رجوع از معصیت گفته است ولی رجوع مطلق صحیح است.

توبه در پیری:

دروازه توبه و راه بازگشت به سوی پروردگار را هیچ کس نمیتواند مسدود و بند سازد، و در همه وقت وانسان که در همه ای ادوار زندگی باشد، دروازه توبه برایش باز هست ولی در وقت سكرات موت نه. و همچنین هنگامی که آفتاب از مغرب طلوع میکند که یکی از علائم بزرگ قیامت می باشد و علت عدم پذیرفته شدن توبه در این دو وقت این هست که در این لحظات همه کس به الله متعال ایمان خواهند آورد، ولی این ایمان، ایمان بعد از معاینه و آشکار شدن حقیقت هست، لذا از هیچکس پذیرفته نمیشود، ولی تا زمانی که سكرات نیامده و آفتاب از مغرب طلوع نکرده، هر شخصی میتواند توبه کند و به خداوند بزرگوار برگردد و خداوند متعال توبه کنندگان را دوست میدارد.

در روایتی پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمودند که: «قَالَ رَجُلٌ: وَاللَّهِ لَا يَغْفِرُ اللَّهُ لِفُلَانٍ، فَقَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: مَنْ ذَا الَّذِي يَتَأَلَّى عَلِيَّ أَنْ لَا أَغْفِرَ لِفُلَانٍ إِنِّي

قَدْ غَفَرْتُ لَهُ، وَأَحْبَطْتُ عَمَلَكَ» (روایت مسلم)، یعنی: «مردی گفت: سوگند به خدا که خداوند فلانی رانمی آمرزد. خداوند فرمود: کیست که بر من سوگند میخورد که فلانی رانمی آمرزم همانا من او را آمرزیدم و عملت راضایع نمودم». بنابراین کسی نمیتواند بگوید که خداوند فلان را نمیبخشد و یا جلو توبه او را بگیرد، پس این شخص باید هر چه زودتر به خداوند متعال برگردد و فریب شیطان را نخورد و از رحمت خداوند مأیوس نشود زیرا یأس از رحمت خداوند گناه کبیره هست و یعقوب علیه السلام به فرزندانش گفت: «إِنَّهُ لَا يَأْسُ مِنَ رَوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ» (سوره یوسف ۸۷)، یعنی: (بدرستیکه از رحمت خدا جز گروه کافران نا امید نمیشوند).

و خداوند متعال میفرماید: «...إِنَّ اللَّهَ يَجِبُ التَّوَابِينَ وَيَجِبُ الْمُتَطَهِّرِينَ» (سوره البقره: ۲۲۲)، یعنی: (بدرستیکه خداوند آنانیکه زیاد توبه نموده و بسیار پاکیزه کاری می نمایند را دوست میدارد).

و پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمودند: (انما الاعمال بالخوائیم)، یعنی: (بدرستیکه اعتبار اعمال به پایانش هست)، پس اگر کسی یک عمر عبادت خداوند کند ولی نهایتاً مرتد و کافر شود و بمیرد اعمالش به هدر خواهد رفت، و اگر کسی گناهکار باشد و سپس توبه کند و روی توبه بمیرد ان شاء الله گناهانش آمرزیده و رستگار خواهد شد.

مَا يُجَادِلُ فِي آيَاتِ اللَّهِ إِلَّا الَّذِينَ كَفَرُوا فَلَا يَغْرُرُكَ تَقَلُّبُهُمْ فِي الْبِلَادِ ﴿٤﴾
و جز کافران کسی در آیات الهی مجادله نمی کنند، پس گشت و گذار آنان در شهرها نباید تو را فریفته سازد. (۴)

«جدال»: راغب اصفهانی در معنای لغوی جدال میگوید: جدال عبارت است از بحث و گفتگویی که به منظور کوبیدن طرف مقابل و غالب شدن بر او

صورت می‌گیرد و علت اینکه به این گونه مباحث را مجادله می‌گویند این است که دو نفر در برابر یکدیگر به بحث و مشاجره می‌پردازند تا هر کدام فکر خود را بر دیگری تحمیل کند.

جدال در اصطلاح علم منطق عبارت است از آن که انسان از مسلمات طرف مقابل، علیه او بهره برداری کند؛ در مقام استدلال از مقدماتی که طرف قبول دارد استفاده کند که این روش برای قانع کردن یا خاموش کردن طرف مقابل بسیار مؤثر است و چنانچه کیفیت بر خورد در این گونه استدلال، متین و خوب باشد همان جدال احسن است که قرآن آن را تحسین کرده است.

جدال أحسن و جدال مذموم:

جدال اگر بحق باشد (یعنی برای اثبات یکی از عقاید حقّه باشد) و قصد و غرض از آن ارشاد و هدایت باشد و طرف مجادله دشمنی و عناد نداشته باشد، این «جدال احسن» است و «جدال مذموم» نیست، بلکه پسندیده است و از ثبات در ایمان حکایت می‌کند و یکی از نتایج نیرومندی معرفت و بزرگی نفس شمرده می‌شود و اگر جدال به حق نباشد، مذموم است و از رذائل قوه غضب یا شهوت به حساب می‌آید که همراه با عصبیت یا غلبه جوئی یا طمع مالی می‌باشد.

علامت جدال احسن، آن است که اگر مطلب حق از جانب طرف مقابل بیان شود هیچ ناراحتی در خود احساس نکند؛ چرا که هردو به دنبال حق و حقیقت بودند اما علامت مجادله باطل آن است که اگر سخن حق بر زبان شخص مقابل جاری شود، جدال کننده ناراحت و نارام شود و بخواهد که آنچه او می‌گوید صحیح باشد و آن را به طریق جدال بر طرف مقابل تحمیل کند و در ضمن آن نقص و عیب و ایراد کلام او را ظاهر سازد.

نمونه‌هایی از جدال نیکو:

حضرت ابراهیم علیه السلام نمود را به خداپرستی دعوت کرد و فرمود: خدایی را پرستش کن که مرگ و حیات به دست اوست. نمود گفت: مرگ و حیات در دست من نیز هست. می توانم دستور اعدام دهم یا یک اعدامی را آزاد کنم.

هدف کلی آیه مبارکه همانا:

مجادله به ناروا و قصد دفع کردن حق است و همین نوع از مجادله است که در این حدیث شریف به آن اشاره شده است: «لا تماروا فی القرآن فان المراء فیه کفر». «در قرآن مجادله نکنید زیرا جدال در قرآن عظیم الشان (یعنی خصومت به ناروا در انکار و تکذیب آن) کفر است».

همچنین در حدیث شریف آمده است: «هر کس باطلی را یاری دهد تا حقی را به وسیله آن دفع کند، در حقیقت ذمه خدا و ذمه رسولش از وی بیزار شده است». اما جدال برای روشن کردن حقیقت، رفع ابهام و التباس از قرآن و بازگرداندن منکران و شکاکان به راه راست، از بزرگترین اعمالی است که تقرب جویان به آن تقرب می جویند چنان که خداوند متعال فرموده است: «وَلَا تُجَادِلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ حَسَنٌ» (سورة العنکبوت: ۴۶). «و با اهل کتاب جز به شیوه‌ای که نیکوتر است مجادله نکنید»

و در حدیثی آمده که روزی رسول الله صلی الله علیه وسلم، صدای شخصی را شنید که در باره ی آیه از قرآن با هم جدال می کردند، آن حضرت چنان خشمگین رفته و بیرون آمد که آثار خشم در صورت مبارکش نمایان بود و فرمود: که امت های گذشته از آنجا هلاک شدند که در باره کتاب الله جدال می کردند. (رواه مسلم عن عبد الله بن عمر و بن شعب مظهري).

قابل تذکر است آن جدال که قرآن و حدیث را آن را کفر قرار داده است، مراد از آن طعنه بر آیات قرآن و ایراد شبهات بیجا و جدال انداختن در آنها

ست، یا معنای آیه ای از قرآن را چنان بیان کردند که مخالف به آیات دیگری قرآن و نصوص سنت باشد، که در حد تحریف است، اگر نه بحث تحقیق کلامی «مبهم و مجمل» تلاش مشکل و استنباط احکام و مسایل از آیه ایرا شامل نمیشود، بلکه آن موجب ثواب بزرگی است. (تفاسیر: بیضاوی، قرطبی، و مظهري).

شان نزول آیه ۴:

۹۳۱- ابن ابوحاتم از سدی از ابو مالک روایت کرده است: این قول خدا «مَا يَجَادِلُ فِي آيَاتِ اللَّهِ إِلَّا الَّذِينَ كَفَرُوا» در باره حرث بن قیس سهمی نازل شده است.

كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَالْأَحْزَابُ مِنْ بَعْدِهِمْ وَهَمَّتْ كُلُّ أُمَّةٍ بِرَسُولِهِمْ لِيَأْخُذُوهُ
وَجَادَلُوا بِالْبَاطِلِ لِيُدْحِضُوا بِهِ الْحَقَّ فَأَخَذْتَهُمْ فَكَيْفَ كَانَ عِقَابِ ﴿٥﴾

پیش از آنان قوم نوح و اقوامی که بعد از آنان بودند [پیامبرانشان را] تکذیب کردند، و هر امتی تصمیم گرفتند تا پیغمبر خود را به عقوبت بگیرند، و به وسیله باطل مجادله کردند تا حق را نابود کنند، اما من آنها را گرفتم (و سخت مجازات کردم) پس بین عذاب الهی چگونه بود! (۵)

در آیات ۱۲ و ۱۳ سورة صاد نامی برخی از گروه ها و اقوام پس از حضرت نوح علیه السلام بشرح ذیل بیان گردیده است: «كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَ عَادُ وَ فِرْعَوْنُ ذُو الْأَوْتَادِ وَ ثَمُودُ وَ قَوْمُ لُوطٍ وَ أَصْحَابُ الْأَيْكَةِ أُولَئِكَ الْأَحْزَابُ» (پیش از آنان قوم نوح و عاد و فرعون صاحب لشکر و قدرت (پیغمبران ما را) تکذیب کردند.

در این ایه مبارکه اشاره به یک واقعت دارد که در بدو دشمنی با پیامبران مبارزه و جدال شکل قومی را بخود داشت، ولی بعد ها این مخالفت ها به شکل احزاب تغییر شکل میدهد. در مجموع نشان میدهد که: مخالفان انبیاء

گاهی طاغوت ها بوده‌اند، مانند «فرعون» گاهی قبایل بودند، «قومهم» و گاهی به شکل تشکیلات سیاسی احزابی «احزاب» ولی در مجموع همه مخالفان، در مبارزه با رهبران آسمانی یک هدف مشترک را دنبال می نمودند که ایجاد موانع در تبلیغ و دعوت آسمانی آنان؛ ازار جسمی پیامبران و در نهایت قتل رهبران آسمانی و نابود کردن حق.

«وَهَمَّتْ كُلُّ أُمَّةٍ بِرَسُولِهِمْ لِيَأْخُذُوهُ» و هر یک از ملت های تکذیب کننده قصد کشتن و صدمه زدن به پیامبر خود را کردند. ابن کثیر میفرماید: با به کار بردن تمام وسایل ممکن تصمیم قطعی بر کشتن پیامبر خود گرفتند. و بعضی هم پیامبر خود را به قتل رساندند (مختصر ۲۳۵/۳).

آنان به حکم خواهش های نفسانی خود در مقابل صدای حق به مقابله و معرزه بر خستند، کوشش بعمل آوردند تا براهین الهی را با تکذیب و انکار نمایند؛ هدف نهایی آنان را خاموش ساختن نور خدا و طوریکه یاد آور شدیم جلوگیری از حق بود، از این رو الله تعالی آنان را مجازات نمود و تباه شان ساخت. بین که انتقام پروردگار از دشمنان و عذاب او بر آنان چگونه بود؟ در طول تاریخ دیده شده است که؛ جزای الهی، گاهی برای برخی از انسان ها و اقوام در همین دنیا هم صورت می گیرد. و انتظار روز جزا را نمی کشد. «هَمَّتْ»: قصد کرده است. توطئه چیده است (ملاحظه شود سورة های: مائده آیه ۱۱، یوسف آیه ۲۴، توبه آیات ۱۳ و ۷۴).

«يُدْحِضُوا»: دحض: سقوط و لغزیدن. ادحاض: ساقط کردن، «لِيُدْحِضُوا» تا باطل گردانند.

«فَأَخَذْتُهُمْ»: من ایشان را گرفتار کردم. من آنان را هلاک ساختم.

وَكَذَلِكَ حَقَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّهُمْ أَصْحَابُ النَّارِ ﴿٦﴾

و بدین سان حکم پروردگارت بر کافران تحقق یافت که ایشان دوزخی اند (۶)

امام طبری میفرماید: همان طور که عذاب برای اقوام تکذیب کننده‌ی پیامبران واجب آمد و عذاب من آنها را در بر گرفت، همان طور هم عذاب بر افراد کافر قوم تو واجب و مقرر است؛ چون آنها اهل دوزخ و آتش هستند. (تفسیر طبری ۲۴/۴۳).

در این هیچ جای شکی نیست که؛ قهر خداوند بر کفار یکی از سنت های الهی است. و در این جزا الهی گزاف نیست بلکه بر اساس عدل و حق است. مجازات و کیفر مجرمان از شئون ربوبیت است. عامل نابودی گذشتگان کفر بوده است. مؤمنان باید به خود بنازند که مقربان در گاه الهی است.

خواننده گان محترم!

در آیات (۷ الی ۹) موضوعاتی: حمله ی عرش (بردارندگان عرش)، مؤمنان را یار و یاورند. به بحث گرفته میشود.

الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَمَنْ حَوْلَهُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَيُؤْمِنُونَ بِهِ وَيَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا وَسِعْتَ كُلَّ شَيْءٍ رَحْمَةً وَعِلْمًا فَاغْفِرْ لِلَّذِينَ تَابُوا وَاتَّبَعُوا سَبِيلَكَ وَقِهِمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ ﴿٧﴾

کسانی که عرش را حمل می کنند و آنان که در اطراف (عرش) هستند به ستایش پرورد گارشان تسبیح میگویند و به او ایمان دارند و برای مؤمنان طلب آمرزش می کنند (و میگویند): ای پرورد گار ما! مهربانی و علم تو همه چیز را فرا گرفته است، پس آنان را که توبه کرده و از راه تو پیروی کرده اند، بیامرزش و آنان را از عذاب دوزخ حفظ کن. (۷)

برخی از مفسرین می نویسند که: این آیه به فضیلت توبه و اکرام بندگان مؤمن دلالت می کند؛ چنانچه فرشتگان را مقرر داشته شدند تا برای شان آمرزش بخواهند. همچنان دلالت دارد که راه خداوند حق است که او تعالی بدان راضی می شود.

«وَيُؤْمِنُونَ بِهِ» وجودش را تصدیق می کنند، و قبول دارند که جز او معبودی به حق موجود نیست. و از عبادت او سرپیچی نمی کنند. زمخشری گفته است: اگر گفته شود فایده‌ی فرموده‌ی «وَيُؤْمِنُونَ بِهِ» چیست؟ در حالیکه معلوم است حاملان عرش و عموم فرشتگان اند که به الله ایمان دارند؟ در جواب گفته میشود: این بیان فضیلت و شرف ایمان و ترغیب به پذیرش آن آمده است. (تفسیر الکشاف ۱۱۸/۴).

عرش چیست؟

در مورد اینکه عرش چیست؟ در جواب باید گفت که عرش: از جمله مسائلی هستند که ما از آنها اطلاعی نداریم زیرا الله تعالی آنرا به ما نیاموخته. آنچه که بر ما واجب است ایمان به آن می باشد، ما در مورد وظیفه دیگری نداریم و کنجکاوای هم در این موارد بی فایده و در نهایت بلکه مضر خواهد بود. ولی در قرآن عظیم الشان بیست بار به مبحث عرش الله اشاراتی بعمل آمده است. «عرش»، در لغت تخت پایه بلند و «کرسی» تخت پایه کوتاه است. وقتی میخوانیم: «وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ» کرسی او هستی را در بر گرفته، پس عرش او چگونه است؟

عرش یا کنایه از مرکز قدرت الهی است و یا مرکز صدور احکام الهی و مراد از «حاملان عرش» فرشتگانی هستند که تعداد شان هشت نفر معرفی شده است. «وَالْمَلَكُ عَلَى أَرْجَائِهَا وَيَحْمِلُ عَرْشَ رَبِّكَ فَوْقَهُمْ يَوْمَئِذٍ ثَمَانِيَةً» (سوره حاقه آیه ۱۷)

طوریکه گفته شد: حقیقت عرش برای ما روشن نیست ولی از مجموع آیات شاید بتوان این مسأله را دریافت که جهان هستی دارای یک مرکز است و الله متعال بر آن مرکز احاطه‌ی کامل دارد. «استوی علی العرش» و اجرای اراده‌ی الهی از طریق فرشتگانی است که در اطراف این مرکز فرماندهی هستند.

تعداد حمل کنندگان عرش:

حمل کنندگان عرش چهار فرشته‌اند و روز قیامت تعداد آنان زیاد شده به هشت فرشته میرسند.

و عرش خداوند از بزرگترین مخلوقات خداست که روز قیامت هشت فرشته آنرا حمل می‌کنند.

و این بر قدرت و توانائی فرشتگان دلالت دارد، زیرا آنان این عرش بزرگ را که از بزرگترین مخلوقات خداست بر دوش خود حمل می‌کنند.

بزرگی عرش خداوند متعال چقدر است؟

عرش از تمام آفریده‌های خداوند بزرگتر است و خداوند عرش را به بزرگی و عظمت توصیف نموده است: «وَرَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ» (المؤمنون: ۸۶) (و صاحب عرش عظیم است؟).

پیامبر صلی الله علیه وسلم بزرگی و عظمت عرش را به دو صورت بیان کرده است:

اول: در قالب بزرگی و عظمت فرشتگانی که حامل عرش الهی هستند، چنانکه در سنن ابی داود به سند صحیح از پیامبر صلی الله علیه وسلم نقل شده است: «أذن لي أن أحدث عن ملك من ملائكة الله، من حملة العرش: ما بين شحمة أذنيه إلى عاتقه مسيرة سبعمائة عام» صحیح سنن ابی داود: ۸۹۵/۳، حدیث شماره ۳۹۵۳. (خداوند به من اجازه داده است تا درباره فرشته‌ای از فرشتگان خداوند که حامل عرش خداوند است حرف بزنم. آن فرشته بقدری بزرگ است که از شانه تا نرمة دو گوشش مسافت هفتصد سال است.

دوم: در قالب ترسیم عظمت و بزرگی عرش در برابر آسمان‌ها و زمین و کوچکی آنها در برابر عرش، چنانکه میفرماید: «ما السموات السبع في الكرسي الا كحلقة ملقاة بأرض فلاة وفضل العرش علي الكرسي، كفضل

تلك الفلاة علي تلك الحلقة» حدیث شماره ۱۰۹ در سلسله احادیث الصحیحة (هفت آسمان و زمین در برابر کرسی مانند یک حلقه‌ای هستند که در یک بیابان بزرگ افتاده باشد و بزرگی عرش در برابر کرسی، مانند بزرگی همان بیابان در برابر آن حلقه است).

آیا کرسی همان عرش است؟

کرسی همان عرش نیست ولی از ابن عباس (رض) روایت شده که کرسی محل قرار گرفتن دو پای الله تعالی است. و ابو منصور از هری این روایت را از ابن عباس (رض) ترجیح داده و گفته است که " وهذه رواية اتفق أهل العلم علي صحتها ومن روي عنه في الكرسي أنه العلم فقد أبطل " «و این روایت، اهل علم بر صحت و درستی آن اتفاق کرده اند و کسی که از او روایت کرده باشد که منظور از کرسی علم است به خطا و اشتباه رفته است». (کتاب مختصر الأسئلة والأجوبة علي العقيدة الواسطية)، ضبط شرحهاهراس وابن عثيمين للعقيدة الواسطية بالسؤال والجواب، تمهیه و تنظیم: مضحي بن عبید معتم شكري).

رَبَّنَا وَأَدْخِلْهُمْ جَنَّاتٍ عَدْنٍ الَّتِي وَعَدْتَهُمْ وَمَنْ صَلَحَ مِنْ آبَائِهِمْ وَأَزْوَاجِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿٨﴾

پروردگارا! آنان را به باغ های دائمی بهشت داخل گردان که به ایشان وعده داده ای (و نیز) هرکس از پدران و همسران و فرزندانشان را که صالح و نیکوکار بودند (به همان بهشت داخل کن) بی گمان تو توانا و حکیمی. (۸)

امام ابن کثیر میفرماید: یعنی اینها و آنها را با هم جمع فرما تا با ملاقات هم در بهشت و در منازل همجوار یکدیگر چشمانشان روشن گردد. (مختصر ۳/۲۳۶).

«جَنَّاتٍ عَدْنٍ»: (ملاحظه شود سوره های: توبه آیه ۷۲، رعد آیه ۲۳، نحل آیه ۳۱، کهف آیه ۳۱).

«صَلِّحَ»: شایسته شد، بایسته گردید و کار نیک کرد. (رعد آیه ۲۳).
 سعید بن جبیر (رضی الله عنه) میفرماید: «مؤمن چون به بهشت وارد شود، میپرسد که پدر و پسر و برادرم کجایند؟ به وی گفته میشود: آنها در عمل خود به پایه و اندازه تو نرسیده‌اند. ولی او میگوید: من هم برای خود عمل کرده‌ام و هم برای ایشان. در آن هنگام است که آن‌ها در درجه به وی ملحق ساخته میشوند». سپس سعید بن جبیر (رض) این آیه را تلاوت کرد. (تفسیر ابن کثیر).
 وَقِهِمُ السَّيِّئَاتِ وَمَنْ تَقِ السَّيِّئَاتِ يَوْمَئِذٍ فَقَدْ رَحِمْتَهُ وَذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ﴿۹﴾

و آنان را از عقوبت‌ها نگهدار، و هر که را در آن روز از (سزای) بدی‌ها نگهداری بی‌تردید او را مورد رحمت قرار داده‌ای؛ و این همان کامیابی بزرگ است. (۹)

«تَقِ» نگهداری. به دور داری.

«يَوْمَئِذٍ»: آن روز که قیامت است

«السَّيِّئَاتِ»: بدی‌ها. مراد عقوبت‌های دنیوی و کیفرهای اخروی است. ذکر آن بعد از (عَذَابَ الْجَحِيمِ) از قبیل ذکر عام بعد از خاص است.
 «الْفَوْزُ»: رستگاری. نیل به مقصود و رسیدن به مراد.

سلیم بن عیسی میگوید: «بندگان مؤمن چه قدر نزد خداوند گرامی‌اند! آن‌ها بر بالین خویش خوابیده‌اند اما فرشتگان برای آن‌ها آمرزش می‌خواهند». مطرف بن عبدالله میگوید: «خیر خواه‌ترین بندگان خدا برای مؤمنان، فرشتگان هستند»، سپس این آیه را تلاوت کرد و افزود: «اما بد خواه‌ترین و خائن‌ترین بندگان برای مؤمنان، شیاطین‌اند».

خواننده گان محترم!

در آیات (۱۰ الی ۱۷) موضوع اعتراف کافران به گناهان خود و در مورد سزاوار چشیدن سزای اخروی بحث بعمل می آید.

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا يُنَادُونَ لَمَقْتُ اللَّهِ أَكْبَرُ مِنْ مَقْتِكُمْ أَنْفُسَكُمْ إِذْ تُدْعَوْنَ إِلَى الْإِيمَانِ فَتَكْفُرُونَ ﴿١٠﴾

کافران را [پس از ورود به دوزخ] صدا زده می شوند: مسلماً دشمنی و خشم خدا نسبت به شما از دشمنی و خشم خودتان در باره خودتان بیشتر است؛ زیرا دعوت به ایمان می شدید پس کفر می ورزیدید. (۱۰)

قتاده گفته است: کینه‌ی خدا نسبت به گمراهان آنگاه که در دنیا ایمان به آنها پیشنهاد شد و از پذیرفتن آن امتناع ورزیدند، از کینه‌ی آنها نسبت به خودشان در موقع مشاهده‌ی عذاب خدا شدیدتر و بزرگتر بود. (مختصر ابن کثیر ۲۳۶/۳).

«يُنَادُونَ»: فریاد زده می شوند. صدا زده می شوند.

«مَقْتُ اللَّهِ»: خشم خدا. اضافه (مَقْتُ) به (الله) اضافه مصدر به فاعل خود است. «مَقْتِكُمْ أَنْفُسَكُمْ»: خشمگین شدن خودتان بر خویشتن. اضافه (مقت) به (کم) نیز از قبیل اضافه مصدر به فاعل خود است. عَلَتْ خشم کافران بر نفس خود از این لحاظ است که خودشان سبب مصائب و بلاهای خویشتن شده‌اند (ملاحظه شود سورة: ابراهیم / ۲۲). «إِذْ»: چرا که.

قَالُوا رَبَّنَا آمَنَّا أَنتَئِنِ وَأَحْيَيْتَنَا أَنتَئِنِ فَأَعْتَرَفْنَا بِذُنُوبِنَا فَهَلْ إِلَى خُرُوجٍ مِنْ سَبِيلٍ ﴿١١﴾

(کفار) می گویند: پروردگارا! دوبار ما را میراندی و دوبار زنده کردی، اکنون به گناهان خود اعتراف کردیم، پس آیا راهی برای بیرون آمدن [از دوزخ] وجود دارد؟ (۱۱)

«أَمَّتْنَا اثْنَتَيْنِ»: دو بار ما را میرانده‌ای. مراد از میراندن اول، آفرینش خاک بی جان انسان از عدم محض است (سورة: بقره، آیه ۲۸)، و مراد از میراندن دوم، مرگ بعد از پایان عمر است.

«أَحْيَيْتَنَا اثْنَتَيْنِ»: دو بار ما را زندگی بخشیده‌ای. مراد از حیات دوم، زنده گرداندن اموات پس از پایان جهان و سر بر آوردن از گورها به هنگام رستاخیز است. اشاره دوزخیان به دو بار میراندن و زنده گرداندن شاید بدین خاطر باشد که می خواهند بگویند، ای خداوندی که مالک مرگ و حیات! توانائی این را داری که دو ممات و دو حیات را برای ما تبدیل به سه ممات و سه حیات کنی و ما را بازگردانی تا در مقام جبران برآئیم.

مفسران گفته اند: مرگ اول زمانی بود که در پشت پرده‌ی عدم قرار داشتند. و مرگ دوم عبارت است از مرگ این دنیا، و حیات اول عبارت است از حیات دنیا، و حیات دوم عبارت است از زنده شدن روز رستاخیز. پس بدین ترتیب دو مرگ و دو حیات مقرر است. (این نظر ابن مسعود(رض) و ابن عباس(رض) و قتاده(رض) میباشد و گفته‌اند: مانند آیه‌ی كَيْفَ تَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَ كُنْتُمْ أَمْوَاتًا فَأَحْيَاكُمْ ثُمَّ مِمَّتْكُمْ ثُمَّ بَعَثْنَاكُمْ فِي خُلُقُبٍ أُولَئِكَ أُولُوا الْأَلْبَابِ أُولَئِكَ جَانِبُوا وَالْجَنَابِ وَيَصْنَعُونَ الْكِبْرِيَاءَ وَ كُنْتُمْ بِآيَاتِهِ لَدُنَّ يُكْفِرُونَ أُولَئِكَ لَمْ يَكُنْ لَهُمْ لِقَاءُ رَبِّهِمْ أُولَئِكَ هُمُ الْمُكَذِّبِينَ).

ذَلِكُمْ بَأْتُهُ إِذَا دُعِيَ اللَّهُ وَحْدَهُ كَفَرْتُمْ وَإِنْ يُشْرَكْ بِهِ تُؤْمِنُوا فَالْحُكْمُ لِلَّهِ الْعَلِيِّ الْكَبِيرِ ﴿١٢﴾

و (در جواب گفته شود: نه) این [سختی عذاب] به سبب این است که چون خدابه یگانگی [و بدون معبودانتان] خوانده میشد [یگانگی اش] را انکار میکردید، و اگر برای او شریک و همتایی قرار داده می شد، باور میکردید؛ پس (امروز) حکم و فیصله با پروردگار والا و بزرگ است. (۱۲)

او در مقدراتش با حکمت و در کارهایش صاحب احسان است، در ذات و قدرت و قهرش بلند مرتبه است و کبریا و جلال و عظمت سزاوار اوست. یعنی: بزرگتر از آن است که برایش همتا، یا همسر، یا فرزند، یا شریکی باشد.

هُوَ الَّذِي يُرِيكُمْ آيَاتِهِ وَيُنزِلُ لَكُمْ مِنَ السَّمَاءِ رِزْقًا وَمَا يَتَذَكَّرُ إِلَّا مَنْ يُنِيبُ ﴿١٣﴾

او ذاتی است که نشانه خود را به شما نشان می دهد و از آسمان برای شما روزی نازل می کند، ولی پند و عبرت نمی گیرد مگر آن کسی که به درگاه او روی می آورد. (۱۳)

«آیاتهِ»: دلائل قدرت و عظمت، و نشانه های آفاق و انفسی که تمام جهان هستی را پر کرده است.

«رِزْقًا»: روزی. مراد وسیله تولید روزی است، همچون باران و برف و هوا و نور آفتاب و اشعه های دیگر که برای زندگی موجودات زنده از جمله انسان ضروری هستند. «يُنِيبُ»: بر میگردد. مراد ترک عناد و رجوع به خدا است در پرتو اندیشه و شناخت امور.

فَادْعُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ ﴿١٤﴾

(تنها) الله را بخوانید و دین خود را برای او خالص کنید، هر چند کافران دوست نداشته باشند. (۱۴)

در حدیث شریف به روایت عبدالله بن زبیر (رض) آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم بعد از نمازهای فرضی این ذکر را میخواندند: «لا إله إلا الله وحده لا شريك له، له الملك وله الحمد وهو على كل شيء قدير، لا حول ولا قوة إلا بالله، لا إله إلا الله ولا نعبد إلا إياه، له النعمة وله الفضل وله الثناء الحسن، لا إله إلا الله مخلصين له الدين، ولو كره الكافرون».

همچنین در حدیث شریف به روایت ابو هریره (رض) آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «به بارگاه خدای تبارک و تعالی در حالی

دعا کنید که به اجابت دعای خویش یقین داشته باشید و بدانید که خداوند اُ
دعا را از دل غافل و سرگرم هوس، اجابت نمی کند».

رَفِيعُ الدَّرَجَاتِ ذُو الْعَرْشِ يُلْقِي الرُّوحَ مِنْ أَمْرِهِ عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ لِيُنذِرَ
يَوْمَ التَّلَاقِ ﴿١٥﴾

الله بالا برنده درجات رفیع و صاحب عرش است، او وحی را به حکم خود بر
هر کس از بندگانش که بخواهد نازل می کند تا بندگان را از روز ملاقات [که
روز رستاخیز است] بیم دهد. (۱۵)

«رَفِيعُ الدَّرَجَاتِ»: دارای شأن و منزلت و مقامی والا و عظیم است، صاحب
مقامات بالا و مراتب والا. یعنی خدا درجات کمال و اوصاف جلال او آن
قدر بالا است که کمال و جلالی در مقابلش کمال و جلال نیست، و همای
بلند پرواز عقل و علم بشری هرگز به ذیل آن هم نمیرسد، چه رسد به اوج آن.
برخی رفیع الدَّرَجَاتِ را به معنی برافرازنده آسمان ها گفته اند (ملاحظه شود:
تفسیر زادالمسیر) و بالا برنده درجات بندگان (تفسیر: نمونه) دانسته اند. بعضی
هم گفته اند: درجات و مقامات در دست خدا است و به هر کس که بخواهد
میدهد (تفسیر: کشاف).

«ذُو الْعَرْشِ»: صاحب عرش عظیم است که بزرگترین مخلوقات است و هیچ
یک از مخلوقات شبیه آن نیست.

«ذُو الْعَرْشِ»: خالق و مالک عرش. دارای تخت و سریر سلطنت جهان هستی.
مفسر ابن کثیر میفرماید: الله متعال عظمت و کبریایی خود را بیان کرده و
رفعت و بلندی عرش خود را یادآور شده است، که مانند سقف بر سر تمام
مخلوقات قرار دارد.

گفته اند: عرش از یاقوت سرخ ساخته شده است و فقط خدا گنجایش و
وسعت آن را میداند. (مختصر ابن کثیر ۲۳۸/۳).

و ابو سعود گفته است: این که عرش عظیم بر اکناف عالم اعلی و سفلی احاطه دارد و در قبضه‌ی قدرت او قرار دارد، رفعت منزلت و عظمت بیکران سلطنت او را می‌رساند. (ابو سعود ۵/۵).

«يَلْقِي الرُّوحَ مِنْ أَمْرِهِ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ» بر هر کس از خلقش که بخواهد وحی نازل می‌کند. و هر کدام از بندگانش را که بخواهد به نبوت اختصاص می‌دهد. از این جهت وحی به روح موسوم است که مانند روح در بدن جریان دارد.

امام قرطبی گفته است: آن را روح نامید؛ چون انسان‌ها به وسیله‌ی آن از مردن در کفر نجات یافته و زنده می‌مانند، همان طور که بدن به روح زنده میماند. (تفسیر قرطبی ۲۹۹/۱۵).

«لِيُنذِرَ يَوْمَ التَّلَاقِ ﴿١٥﴾» تا پیامبری که وحی بر او نازل شده است مردم را از روز رستاخیز بر حذر بدارد و بترساند، که در آن روز تمام بندگان جمع میشوند تا درباره‌ی اعمالشان مورد بازخواست قرار گیرند. و در ساعت محاسبه تمام مردم با خالق خود ملاقات می‌کنند.

قتاده گفته است: ساکنان آسمان‌ها با ساکنان زمین و خالق و مخلوق به هم میرسند. (مختصر ابن کثیر ۲۳۸/۳).

«يَوْمَ التَّلَاقِ»:

روز قیامت است که در آن پیشینیان و پسینیان و زمینیان و آسمانیان به همدیگر میرسند و یکدیگر را ملاقات می‌کنند، و هر کسی با اعمالی که کرده است رو به رو میشود و سزا و جزای آن را می‌بیند. یاء تلاقی در رسم الخط قرآنی حذف شده است.

از لطف الهی به مخلوقاتش این است که پیامبران را به سوی بندگان مبعوث

نموده حکمت، علم نافع و هدایت را به سوی شان وحی می فرستد و به منزله روحی انسان ها را زندگی میبخشد، بلکه حیات انسان با وحی و هدایت الهی بزرگتر از حیاتش به وسیله روح است. با این وحی است که پیامبران الهی مردم را از روز رستاخیز بزرگ می ترسانند و از همه اعمالی که موجب عذاب روز قامت میشود برحذر میدارند؛ روزی که با همگان ملاقات می کنند.

يَوْمَ هُمْ بَارِزُونَ لَا يَخْفَىٰ عَلَى اللَّهِ مِنْهُمْ شَيْءٌ لِّمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ ﴿١٦﴾

روز تلاقی روزی است که همه آنها آشکار می شوند و چیزی از آنها بر خدا مخفی نخواهد ماند (ندا آید): امروز فرمانروایی از چه کسی است؟ (جواب آید) از الله یکتای غالب تواناست. (۱۶)

«يَوْمَ»: بدل از (يَوْمَ) قبلی است که مفعول به (لِيُنذِرَ) بود.

«بَارِزُونَ»: جمع بارز، نمایان و آشکار. مراد این است که مردمان از گور ها خارج می گردند و ظاهر و نمایان می شوند و چیزی ایشان را از دید ها پنهان نمیدارد (ملاحظه شود سوره های: طه / آیه ۱۰۶، ابراهیم / آیات ۲۱ و ۴۸). هستی و هویت و اسرار و کردار انسان ها روشن و ظاهر می شود و هیچ چیزی مکتوم نمی ماند (ملاحظه شود سوره های کهف / آیه ۴۷، طارق / آیه ۹).

«لَا يَخْفَىٰ عَلَى اللَّهِ مِنْهُمْ شَيْءٌ» چیزی از احوال و اعمال و اسرار و باطن آنها بر الله متعال مخفی نخواهد ماند.

مفسر احمد بن محمد صاوی (۱۱۷۵-۱۲۴۱ق) در تفسیر خویش «حاشیة الصاوي على تفسير الجلالين في التفسير القرآن الكريم» مینویسد: حکمت در این که میفرماید در آن روز چیزی از خدا پنهان نمی ماند، در صورتی که در سایر اوقات نیز چیزی از خدا پوشیده نیست، این است که آنها در دنیا گمان

میکردند وقتی مثلاً در پشت دیواری خود را پنهان کنند، الله آنها را نخواهد دید، تا در چنین روزی چنان گمانی نبرند. (تفسیر صاوی ۴/۵).

«لَمَنْ الْمَلِكُ الْيَوْمَ» در حالیکه انسان ها در میدان حشر نمایان گشته‌اند، خدای متعال ندا میدهد: امروز ملک از آن کیست؟ خلاق از هیبت خدا و آشفته‌گی خود سکوت می‌کنند. آنگاه خدای توانا خود جواب میدهد و میگوید: «لِلَّهِ الْوَحْدِ الْقَهَّارِ ﴿۱۶﴾» ملک فقط از آن خدا می‌باشد، که بر هر چیز پیروز و غالب است.

مفسر حسن میگوید: «سؤال کننده حق تعالی و جواب دهنده هم خود اوست و آن گاه که کسی جوابش را نمی‌دهد، خود جواب خویش را میدهد». (تفسیر قرطبی ۳۰۰/۱۵).

«الْيَوْمَ تُجْزَى كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ لَا ظُلْمَ الْيَوْمَ إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ ﴿۱۷﴾» امروز هر کس را در برابر آنچه انجام داده است، پاداش میدهند. امروز هیچ ستمی وجود ندارد؛ یقیناً الله سریع الحساب است. (۱۷)

در آیه مبارکه به حقیقتی اشاره بعمل آمده است که: در قیامت هیچ کس از حساب و کتاب مستثنی نیست. سزا و پاداش بر اساس عملکرد هر شخص صورت می‌گیرد.

«إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ» همانا الله متعال حسابش سریع است، و امری او را از پرداختن به امری دیگر غافل نمی‌کند، پس در یک زمان به حساب تمام خلاق رسیدگی می‌کند

قرطبی گفته است: همان طور که روزی آنها را در آن واحد می‌دهد، همچنین در آن واحد به حساب آنها میرسد. و در خبر است: «هنوز روز به نیمه نمیرسد که بهشتیان در بهشت مستقر گشته و دوزخیان در دوزخ جا میگیرند» (قرطبی ۳۰۱/۱۵. و کلمه «یقیل» که در حدیث آمده است به معنی «قیلوله» و استراحت به هنگام ظهر است).

همچنان مفسرین در فهم کلی جمله: «إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ» مینویسند: الله تعالی حساب همه مردم را در قیامت در مدتی کوتاه بررسی مینماید، بدون این که حساب یکی از مردم مزاحم حساب دیگری گردد؛ و رسیدگی به یک کار مانع از رسیدگی به کار دیگر در آن نخواهد بود؛ زیرا که خداوند جسم نیست تا رسیدگی به حساب یک نفر مانع از رسیدگی به حساب دیگری باشد. و این به دلیل آن است که علم خداوند مانند مخلوقات نیست، که محدودیت آن سبب شود، مطلبی او را از مطلبی دیگر غافل سازد.

سریع الحساب یکی از اسمای حسناى خدای تعالی است، و از آن جا که هیچ قیدی ندارد، به اطلاقش هم شامل دنیا میشود و هم شامل آخرت؛ یعنی حساب خدایی همیشه حاصل است، و جریان دارد؛ هر عملی که بنده اش انجام دهد، چه از حسنات باشد و چه غیر آن، خدای متعال جزایش را مو به مو و درست بر طبق عملش اعطا می کند.

البته برخی معتقدند که چگونگی حساب رسی خداوند مسئله ای است که عقل بشر از طریق فکر و استدلال راهی به آن ندارد؛ لذا باید فقط به این مسئله ایمان داشت و چگونگی و تفصیل آن را به عالم غیب و شهادت؛ یعنی خدای متعال واگذار نمود.

فهم در سریع الحساب بودن (و امثال این اوصاف که از اسماء حسنا الله متعال به شمار می روند) لازم است به یک نکته اساسی و زیربنایی دقت شود، نکته ای که بارها و بارها، آیات و روایات و دعا های اسلامی، روی آن تکیه کرده اند و آن بی مثل و مانند بودن خداوند در تمام ابعاد وجودی است، (لیس کمته شیء، هیچ چیز مثل و شبیه خداوند نیست) (سوره شوری آیه ۱۱) این جمله در حقیقت پایه اصلی شناخت تمام صفات الله تعالی است که بدون توجه به آن به هیچیک از اوصاف پروردگار نمیتوان پی برد، زیرا خطرناکترین

پرتگاهی که بر سر راه جستجوگران طریق «معرفه الله» قرار دارد، همان پرتگاه تشبیه است و خداوند را در وصفی از اوصاف، شبیه مخلوقات دانستن است.

خواننده گان محترم!

در آیات متبرکه (۱۸ الی ۲۲) به موضوعاتی هشدار به ظالمان و بی باوران اشاره بعمل می آید:

وَأَنْذِرْهُمْ يَوْمَ الْأَزْفَةِ إِذِ الْقُلُوبُ لَدَى الْحَنَاجِرِ كَازِمِينَ مَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ حَمِيمٍ
وَلَا شَفِيعٍ يُطَاعُ ﴿١٨﴾

و ایشان را از روز نزدیک (قیامت) بیم ده، وقتی که [از شدت ترس] جان ها به گلوگاه رسد، در حالیکه همه وجودشان پر از غم و اندوه است. برای ظالمان

هیچ دوست مهربانی و شفיעی که شفاعتش پذیرفته شود، وجود ندارد! (۱۸)

«يَوْمَ الْأَزْفَةِ»: روز نزدیک شونده است و طوریکه یادآور شدیم؛ مراد از روز نزدیک، یا روز قریب الوقوع همانا روز قیامت است چنانکه در جای دیگر نیز میفرماید: «إِنَّهُمْ يَرَوْنَهُ بَعِيداً» ۶ « وَ نَرَاهُ قَرِيباً» ۷ (سوره معارج آیات: ۶ الی ۷) (همانا آنان آن روز را دور می بینند. و ما آن را نزدیک میبینیم. همچنان ملاحظه شود. (سوره نجم آیه ۵۷).

«الْحَنَاجِرِ»: جمع حَنْجَرَةٍ، حلقوم، گلوگاه. «الْقُلُوبُ لَدَى الْحَنَاجِرِ»: این سخن کنایه از شدت خوف و مضیقت است (ملاحظه شود: سوره احزاب آیه ۱۰).

«كَازِمِينَ» از «كَظَمَ» به معنای بستن در مشك است و «كَازَمَ» به کسی گویند که از درون ناراحت است ولی لب فرو می بندد و خشم و ناراحتی خود در سینه ها حبس می کنند.

«حَمِيمٍ»: دوست صمیمی و دلسوز (ملاحظه شود: سوره: شعراء آیه ۱۰۱).

در این آیه مبارکه خطاب به رسول الله صلی الله علیه وسلم میفرماید: ای

پیامبر! بندگان را از روز بازگشت که و قوعش قریب است بترسان، روزی که از هولناکی آن دل‌ها از جایگاهش فراز آمده به سینه‌ها می‌رسد و به گلوها نزدیک می‌شود. مردم در غم عمیق و اندوه سختی گرفتار اند و در آن هنگام برای کافران، خویشاوندی که نفع‌شان رساند، دوستی که شفاعت‌شان کند و یاری‌دهنده‌ای که عذاب را از آنان دفع کند وجود ندارد.

«يَوْمَ الْأَرْزَفَةِ» مرگ و قیامت نزدیک است، خود را آماده کنیم.

ابن کثیر گفته است: «آزفة» یکی از اسامی قیامت است، و به سبب نزدیکی وقوع آن به آن موسوم شده است، که فرموده است: «أَزْفَتِ الْأَرْزَفَةُ». (مختصر ابن کثیر ۲۳۹/۳)

«كَاطِمِينَ»: در قیامت، وجود مجرمان مملو از حسرت و اندوه است ولی نمیتوانند اظهار کنند. در حالیکه اندوه خود را فرو می‌خورند قلب‌شان از حسرت و اندوه لبریز است.

در التسهیل آمده است: معنی آیه چنین است: از شدت ترس قلب‌ها از سینه بالا آمده تا به گلو می‌رسد.

امکان دارد این تعبیر حقیقت یا مجاز باشد که بیانگر شدت ترس است. و حنجره به معنی گلو است. (التسهیل ۴/۴).

«مَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ حَمِيمٍ وَلَا شَفِيعٍ» این فهم را میرساند که مجرم در قیامت تنها و تنها است. (نه دوست صمیمی دارد و نه واسطه‌ی صاحب نفوذ).

يَعْلَمُ خَائِنَةَ الْأَعْيُنِ وَمَا تُخْفِي الصُّدُورُ ﴿١٩﴾

(الله) چشم‌هایی را که به خیانت [به نامحرمان] می‌نگرد و آنچه را سینه‌ها پنهان میدارند با خبر است. (۱۹)

خداوند متعال نگاه ناگهانی چشم‌ها را می‌داند و به امور مخفی آگاه است؛

یعنی که حرکات چشم و رازهای دل‌ها برای او تعالی معلوم است. «يَعْلَمُ خَائِنَةَ الْأَعْيُنِ» از چشم ناپاک خبر دارد که دزدانه به نامحرم نظر میکند. ابن عباس (رض) گفته است: عبارت است از مردی که با مردم می‌نشیند، وقتیکه زنی از کنارشان می‌گذرد دزدانه او را نگاه می‌کند.

خواننده گان محترم!

گناه چشم را باید تحت کنترل بیاوریم، و تقوا را باید از همین چشم آغاز کنیم. چشم چرانی و بی‌عفتی، مانع رشد معنوی انسان می‌گردد.

خیانت چشم:

ناگفته نباید گذاشت که خیانت چشم در مصادیق مختلف و در ضمن در موارد متعددی اتفاق می‌افتد. از جمله یکی از این موارد همین چشم چرانی است و یا به اصطلاح نگاه کردن دزدانه است که در جمله خیانت چشم به شمار می‌رود. قابل تذکر است که در بسیاری از موارد اتفاق می‌افتد که مرد طوری وانمود می‌سازد که گویا به زن نامحرم سیل نمی‌کند، در حالیکه در زیر چشم دزدانه به او نگاه میکند.

این گونه نگاه‌ها را قرآن عظیم الشان به عنوان خیانت به خود قلم داد کرده و مسلمانان خواسته شده است تا از آن پرهیز کنند.

تفصیل این حکم الهی در (آیات ۳۱ سوره نور) به تفصیل بیان گردیده است: طوری که می‌فرماید: «و به زنان مؤمن بگو: چشمان خود را (از نامحرم) بپوشند و شرمگاه خود را حفظ کنند و پاکدامنی ورزند. و زینت خود را ظاهر نسازند مگر آنچه از آن که آشکار است. و باید که چادرهای خود را بر گریبان‌های خود بیندازند، و زینت خود را آشکار نسازند مگر برای شوهران خود، یا پدران خود یا پدران شوهران خود، با پسران خود یا پسران شوهران خود، یا برادران خود یا پسران برادران خود، با پسران خواهران خود، یا زنان مسلمان»

(هم جنس) خودشان، یا کنیزان خود، یا مردان بی رغبت (به زنان) که تابع خانواده شمايند. و کودکانی که بر شرمگاه زنان اطلاع نیافته‌اند. و نباید زمین را با پاهای خود بکوبند تا آنچه از زینت‌شان را که پنهان می‌دارند، معلوم گردد. و ای مومنان! همگی به دربار الله توبه کنید تا رستگار شوید.)
 در ضمن قابل یاد آوری می‌دانم که: چشم پاک، مقدمهٔ پاکدامنی است.
 ابن عباس (رض) در تفسیر این آیه مبارکه میفرماید: «مراد از آن: مردی است که بر اهل یک خانواده وارد می‌شود و در میان‌شان زنی زیبا است، یا از برابر آن خانه می‌گذرد و در میان‌شان زنی زیبا است پس چون غافل می‌شوند، نگاهی دزدانه به سوی آن زن می‌افکنند اما وقتی که متوجه شوند، چشمش را از آن فرو می‌بندد و باز چون غافل شوند، به او چشم می‌دوزد و چون متوجه شوند، چشم فرو می‌پوشد در حالیکه خداوند متعال از قلب وی آگاه است و می‌داند که او حتی دوست دارد که کاش بر فرج آن زن بالا می‌رفت.» (و) می‌داند «آنچه سینه‌ها» و اندرون‌ها «نهان می‌دارند» از معاصی و نافرمانی‌های وی و از امانت و خیانت.

وَاللَّهُ يَقْضِي بِالْحَقِّ وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لَا يَقْضُونَ بِشَيْءٍ إِنَّ اللَّهَ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ ﴿٢٠﴾

و خدا به حق حکم می‌کند و کسانی را که به جای او می‌خوانند، به هیچ چیزی حکم کرده نمی‌توانند، یقیناً خداوند شنوا و بینا است. (۲۰)
 «مِنْ دُونِهِ»: به جای او، بغیر از او.

«لَا يَقْضُونَ بِشَيْءٍ»: اصلاً قضاوت نمی‌کنند. یعنی فرماندار و قاضی القضاات فقط الله است و بس و دیگران جملگی ضعیف و در مانده‌اند.

ابو سعود گفته است: بدین ترتیب آنان را سرزنش می‌کند؛ زیرا در مورد جماد نمیتوان گفت حکم می‌کند یا حکم نمی‌کند. (ابو سعود ۷/۵).

در آیه مبارکه با تمام صراحت میفرماید که در آن روز معبودان باطل کافران، نفع و ضرری برای شما رسانده نمی تواند، و حکمی از آن ها صادر نمی شود؛ زیرا از این امور ناتوان اند. جز خدای سبحان دست های خود را به سوی آن ها به دعا بالا می کنند «به چیزی حکم نمی کنند» زیرا آن ها نه چیزی می دانند و نه بر کاری قادرند، بدون شک حق تعالی به همه آوزاها شنوا و به همه اعمال و نیت ها بیناست، همه سخن ها را می شنود و همه اعمال را می بیند. حکم کردن به حق در این روز از شئون الهی است. باید گفت که معبودهای غیر الله متعال هیچ نوع قدرت قضاوت را ندارد، شنوا و بینا و داور مطلق الله متعال است.

أَوَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ كَانُوا مِنْ قَبْلِهِمْ كَانُوا هُمْ أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَآثَارًا فِي الْأَرْضِ فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ بِذُنُوبِهِمْ وَمَا كَانَ لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَاقٍ ﴿٢١﴾

آیا در زمین گردش نکردند تا با تأمل ببینند که سرانجام کسانی که پیش از آنان بودند، چگونه بود؟ آنان از ایشان نیرومندتر بودند، و در زمین آثاری پایدارتر [چون قلعه ها، خانه های استوار و کاخ های بسیار محکم] داشتند، پس الله آنان را به سبب گناهانشان گرفتار ساخت و آنان از عذاب الله هیچ مدافع و حمایت گری نداشتند. (۲۱)

ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانَتْ تَأْتِيهِمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَكَفَرُوا فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ إِنَّهُ قَوِيٌّ شَدِيدُ الْعِقَابِ ﴿٢٢﴾

این (غضب الهی) به این خاطر بوده است که پیامبرانشان همواره دلایل روشن برای آنان می آوردند و آنان [از روی تکبر و عناد] کفر می ورزیدند، پس خدا هم همه آنان را [به عذابی سخت] گرفتار ساخت، یقیناً او قوی و سخت عذاب دهنده است. (۲۲)

«تَأْتِيهِمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ»: پیغمبران شان دلائل و براهین را برای ایشان می آوردند و همراه با دلائل و براهین به سوی شان می رفتند.

آری! پروردگار سبحان نیرومند است، سرکوبی و نابود کردن کفار برای خداوند آسان است و در این هیچ جای شک نیست که: کفر و سرکشی زمینه سقوط و فروپاشی تمدن هاست.

هر که با او بستیزد قهرش می کند و هر که با وی زور آزمایی کند خوارش میسازد. او سرکشان را به سختی عذاب می کند و دشمنانش را به شدت مؤاخذه می نماید.

از فحوای جمله. «فَكْفَرُوا فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ» آیه مبارکه بر میاید که: کفر و سرکشی زمینه سقوط و فروپاشی تمدن هاست
خواننده گان محترم!

موضوعاتی مورد بحث آیات متبرکه (۲۳ الی ۳۷) را مسایل متعلق: در جستجوی خدای موسی علیه السلام در بر دارد.

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا وَسُلْطَانٍ مُّبِينٍ ﴿٢٣﴾

و البته ما موسی را با معجزات خود و برهانی آشکار فرستادیم. (۲۳)
«آیات»: معجزات.

«سُلْطَانٍ»: دلیل و حجّت (ملاحظه شود سوره: هود آیه ۹۶).

علت و ضرورت پیامبران به معجزات چه بود؟

خدای حکیم، می داند که رسالت خود را کجا قرار دهد و چه کسی را به عنوان جانشین خود بر روی زمین برگزیند، تا عهده دار هدایت مردم و نجات آن ها از گمراهی شده و وظیفه‌ی سنگین پیامبری را به طور شایسته اداء کند.

قرآن عظیم الشان در (آیه ۱۲۴ سوره انعام) میفرماید: «وَ إِذَا جَاءَتْهُمْ آيَةٌ قَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ حَتَّىٰ نُؤْتَىٰ مِثْلَ مَا أُوتِيَ رُسُلُ اللَّهِ اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ

سَيُصِيبُ الَّذِينَ أَجْرَمُوا صَغَارٌ عِنْدَ اللَّهِ وَ عَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا كَانُوا يَمْكُرُونَ» (و چون آیه و نشانه‌ای (از سوی خدا برای هدایت آنان) نازل شد گفتند: ما هرگز ایمان نمی‌آوریم تا آنکه به ما هم مثل آنچه به فرستادگان خدا داده شد، داده شود، (بگو): خداوند بهتر می‌داند که رسالت خود را کجا (و نزد چه کسی) قرار دهد. به زودی به آنها که گناه کردند، به سزای آن مکر و نیرنگ‌ها که می‌کردند، خواری و عذاب سخت از نزد خداوند خواهد رسید).

خصوصیت پیامبران، تلقی و دریافت وحی و نبوغ و رمز و رازی است که در این امر نهفته است و به واسطه آن، پیامبران از قدرتی شگرف برخوردار میشوند و کاری خارق عادت انجام می‌دهند.

پس منصب پیامبری بزرگترین منصبی است که به عده‌ای از افراد خاص و پاک داده شده؛ زیرا منصب‌های دیگر، معمولاً حاکم بر جسم افراد است، ولی این منصب بر دل و جان جامعه حکومت میکند و به همان نسبت که ارج بیشتری دارد، مدعیان دروغین و افراد شیاد بیشتری، خود را صاحب این منصب دانسته و از آن سوء استفاده می‌کنند؛ در مقابل مردم یا ادعای هر مدعی را باید پذیرند، یا دعوت همه را رد کنند؛ اگر همه را بپذیرند، هرج و مرج به وجود می‌آید و اگر هیچ کدام را نپذیرند، آن هم نتیجه‌اش گمراهی و عقب ماندگی است؛ بنابر این همان دلیلی که اصل بعثت پیامبران را لازم میداند، میگوید پیامبران واقعی میبایست نشانه‌ای همراه داشته باشند که علامت امتیاز آنان از مدعیان دروغین و سند حقانیت آن‌ها باشد؛ روی این اصل، لازم است هر پیامبری، معجزه‌ای بیاورد که گواه صدق رسالتش باشد. (تفسیر نمونه).

شرایط و زمان معجزه:

معجزات پیامبران بر اساس زمان خود و مناسب با پیشرفت‌های عصر خود بوده که خداوند به هر پیامبری، معجزه‌ای بر طبق علم و دانشی که بر آن واقف

بودند، عطا می کرد تا مردم بدانند این کار بشری نیست؛ اما اگر معجزه، بر اساس علمی باشد که برای آن ها ناشناخته بوده، موجب ادعای توان آن را خواهد داشت، با علم به اینکه فعلاً بدان راه ندارند؛ پس علت اینکه خدای متعال حضرت عیسی (ع) را به معجزاتی از قبیل شفا دادن کور مادرزاد مخصوص گردانیده، این است که در زمان او علم طبّ و طبابت، پیشرفت کرده و به اوج خود رسیده بود؛ خداوند نیز معجزه‌ی او را از جنس دانش زمان خود قرار داد تا بر دانشمندان غالب آید و نبوتش ثابت گردد و اگر دانشمندان ایمان آورند، عوام مردم نیز از آن ها پیروی کرده و دشمنان نیز غیر بشری بودن معجزه را درک می کنند؛ چنان که در زمان حضرت موسی (ع)، سحر بسیار گسترش یافته و اوج گرفته بود؛ خداوند نیز معجزه‌ی عصای موسی را به وی داد تا سحر آن ها را باطل کند و ساحران را از آوردن مثل آن، عاجز گرداند؛ همچنین در ظهور دین اسلام هنر مردم، بلاغت و فصاحت بود، به همین دلیل خداوند معجزه‌ی قرآن را به پیامبر اسلام داد که عجایب نظم و شگفتی های بیان و اسلوب آن، دیگران را عاجز گرداند.

معجزات نه گانه‌ی حضرت موسی در قرآن:

خداوند متعال در سوره‌ی مبارکه‌ی اِسرائ، آیات و معجزات حضرت موسی (ع) را نه تا معرفی می کند: «وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى تِسْعَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ» (ما به موسی نه معجزه روشن دادیم) (سوره اِسرائ آیه ۱۰۱).

طبق آیات قرآن، معجزات حضرت موسی علیه السلام، بیش از نه تا است؛ اما مراد در این بیان، معجزاتی است که حضرت موسی برای فرعون و قبطیان آورد و غیر از این معجزاتی دیگر نیز برای قوم بنی اسرائیل داشت. این نه معجزه، همان معجزاتی است که در آیات ۱۰۳ تا ۱۳۳ سوره‌ی مبارکه اعراف بیان شده است.

۱(و) ۲. معجزه عصاء و يد بيضاء:

از جمله معجزات بارز حضرت موسی علیه السلام، تبدیل شدن عصای او به اژدها (مار بزرگ) و ید بیضا (دست درخشان) است که الله متعال در قرآن عظیم الشان به آن‌ها اشاره کرده است. بر اساس آیات سورة طه، هنگامی که الله متعال در سر زمین مقدس طوی، موسی را به پیامبری برگزید، دو معجزه‌ی آشکار نیز به او عطاء کرد:

اول: عصای حضرت موسی:

خداوند متعال به موسی علیه السلام فرمود: «چه چیزی در دست راست تو است، موسی علیه السلام در جواب عرض کرد: این عصای من است، بر آن تکیه می‌زنم، با آن برگ درختان را برای گوسفندانم می‌ریزم و نیازهای دیگری را نیز با آن بر طرف می‌کنم. (سورة: طه آیات ۱۷ و ۱۸).

سؤال خداوند مطلق و مبهم است، اما از جواب آن که ناظر به ماهیت عصاء بود، فهمیده می‌شود که مراد خدای متعال اسم آن جسم نبوده؛ بلکه سؤال از پیرامون عصاء و کارایی آن بوده است؛ یعنی آن چوب دستی موسی که به عنوان عصا در دست گرفته، دارای این خصوصیات و این منافع است و از این جواب توضیحی موسی علیه السلام به دست می‌آید که خداوند متعال همین عصا را که یک تکه چوب بوده و دارای این ماهیت است، به اژدهای واقعی تبدیل می‌کند؛ و این إعجاز بزرگی است.

پس از این سؤال و جواب، خدای متعال به موسی دستور داد که عصایش را به زمین بیندازد: «أَلْقِهَا يَا مُوسَى! فَالْقَاهَا فَإِذَا هِيَ حَيَّةٌ تَسْعَى» (طه آیات ۱۹ و ۲۰). «ای موسی! آن را بیفکن؛ پس موسی آن (عصا) را افکند، که ناگهان اژدهایی شد که به هر سو می‌شتافت».

حضرت موسی این دستور الهی را سریعاً انجام داد و عصایش به صورت مار عظیمی در آمد؛ سپس به موسی دستور داده شد که آن را بگیرد، بدون اینکه ترسی در دل داشته باشد؛ تا به صورت اولیه (چوب دستی) در بیاورد. (سوره طه آیه ۲۱).

دوهم: ید بیضاء:

بعد از معجزه عصا، خداوند جهت عطای معجزه دیگر، به موسی فرمان دیگری می دهد:

«وَاضْمُمْ يَدَكَ إِلَى جَنَاحِكَ تَخْرُجَ بَيْضَاءَ مِنْ غَيْرِ سُوءٍ آيَةً أُخْرَى» (سوره طه/۲۲). (دستت را در گریبان ببرد، تا سفید و بی عیب بیرون آید؛ این نشانه‌ی دیگری (از سوی خداوند) است).

این سفیدی و درخشانی دست، به خاطر درد و مرض، مثل پستی و مشکلات پوستی نیست؛ بلکه نشانه‌ای از اعجاز و قدرت الهی است. الله متعال بعد از اینکه این دو معجزه بزرگ را در اختیار موسی قرار می‌دهد، می‌فرماید: ما این معجزات را در اختیار تو قرار دادیم تا آیات بزرگ خود را به تو نشان دهیم (سوره طه آیه ۲۳).

استفاده از این دو معجزه (عصا و ید بیضاء):

حضرت موسی علیه السلام طبق مأموریت الهی، به سوی فرعون رفت؛ فرعون شخصی طغیان‌گر و سرکشی بود که در رأس گروهی به نام قبطیان که فامیل‌ها و اطرافیان فرعون بودند، صاحب قدرت و شوکت بود.

لازم به ذکر است که لفظ «فرعون» از القاب سلاطین مصر بوده، چنانچه «قیصر» از القاب سلاطین روم و «نمرود» لقب سلطان بابل بوده است. (تفسیر المیزان)

حضرت موسی وقتی نزد فرعون رفت، به او گفت: من رسول خدا هستم و دلیلی روشن برای رسالت خود دارم، بنی اسرائیل را با من بفرست و آنها را رها کن؛ ولی جواب فرعون به موسی این بود که اگر راست می گویی، دلیل و نشانه‌ات را بیاور؟ (اعراف/۱۰۴ و ۱۰۶). موسی علیه السلام بدون معطلی آن دو معجزه را که خدای متعال در وادی طور به او داده بود، ارائه داد:

«فَأَلْقَى عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ ثُعْبَانٌ مُّبِينٌ وَ نَزَعَ يَدَهُ فَإِذَا هِيَ بَيْضَاءُ لِلنَّاطِرِينَ» (سوره اعراف آیات ۱۰۷ و ۱۰۸). (موسی) عصای خود را افکند؛ ناگهان ازدهای آشکاری شد؛ و دست خود را (از گریبان) بیرون آورد؛ سفید (و درخشان) برای بینندگان بود.

کاربرد اصلی معجزه‌ی عصا در مجلس ساحران فرعون بود؛ وقتی ساحران زبردست فرعون، طبق برنامه‌ی از پیش تعیین شده، با سحر و جادوی خود در مجلس بزرگ با نظاره‌گری انبوهی از جمعیت، برای شکست موسی حاضر شدند و ریسمان‌ها و طناب‌های خود را به صورت شیء متحرک و مارهای خیالی درآوردند، این کار ساحران در چشم مردم، عجیب و بزرگ به نظر آمد، در همان لحظه حضرت موسی علیه السلام، طبق وحی الهی عصای خود را به زمین افکند و به صورت ازدهایی بزرگ و واقعی در آمد که تمام جادوی ساحران را بلعید و عظمت و حقانیت پروردگار عالمیان و رسالت خود را اثبات کرد. (سوره اعراف آیات ۱۱۶ - ۱۱۸).

«وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ أَنْ أَلْقِ عَصَاكَ فَإِذَا هِيَ تَلْقَفُ مَا يَأْفِكُونَ» (سوره اعراف ۱۱۷)

(ما) به موسی وحی کردیم که: عصای خود را بیفکن؛ ناگهان (به صورت مار عظیمی در آمد که) وسائل دروغین آنها را به سرعت برمی گرفت.

بعد از اعجاز موسی علیه السلام که حق از باطل روشن شد، فرعون و ساحران او شکست خورده و احساس شرم و حقارت نمودند. ساحران که آشنایی کامل به فنون سحر و جادوگری داشتند، هیبت و عظمت این اعجاز واقعی را دیدند، و فهمیدند که این کار موسی از جنس سحر آنها نبود؛ در نتیجه به خدای موسی ایمان آوردند و حتی تهدید فرعون تأثیری در وجود آنها نگذاشت و با اخلاص تمام در راه خدا ایستادگی کردند؛ چرا که واقعیت را دریافته بودند؛ ولی فرعون نه تنها ایمان نیاورد، بلکه موسی را نیز ساحر خواند و ساحران را در تسلط به منطقه، هم دست موسی خواند؛ زیرا بزرگ‌ترین شکست فرعون، ایمان ساحران در انظار آن جمعیت بزرگی بود.

معجزات پنجگانه‌ی موسی علیه السلام:

در سوره مبارکه اعراف، در یک آیه به پنج معجزه از معجزات حضرت موسی علیه السلام اشاره شده است. قبل از بیان این معجزات، بیان این نکته لازم است که علت نزول و وقوع این معجزات متعدد، سرکشی، لجاجت، ایمان نیاوردن و عدم وفای به عهد فرعون و طرفدارانش نسبت به حضرت موسی علیه السلام و بنی اسرائیل بود که حتی بعد از این همه اعجاز، استکبار ورزیدند و بر کفر خود اصرار داشتند.

بعد از اینکه فرعون خواسته موسی مبنی بر رها کردن بنی اسرائیل را نپذیرفت، وعده‌ی موسی که نزول عذاب بود، محقق شد و اولین عذاب (طوفان) بر سر آنان فرود آمد؛ چون بنی اسرائیل در اسارت فرعون بودند و فرعون مثل بردگان از آنها کار می‌کشید؛ لذا در رنج و سختی شدیدی بودند؛ بعد از مدت کوتاهی، آنها به حضرت قول دادند و درخواست کردند که عذاب را رفع کند تا ایمان بیاورند و بنی اسرائیل را آزاد کنند؛ اما وقتی به عنایت موسی،

خدا عذاب را از آنها برداشت، ایمان نیاوردند و دوباره به آزار و اذیت بنی اسرائیل ادامه دادند، تا جایی که این ماجرا پنج مرتبه با پنج اعجاز و بلائی گوناگون تکرار شد.

«فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمُ الطُّوفَانَ وَالْجَرَادَ وَالْقُمَّلَ وَالضَّفَادِعَ وَالْدَّمَ آيَاتٍ مُفَصَّلَاتٍ فَاسْتَكْبَرُوا وَكَانُوا قَوْمًا مُجْرِمِينَ» (اعراف آیه: ۱۳۳). (سپس (بلاها را پشت سرهم بر آنها نازل کردیم) طوفان و ملخ و آفت گیاهی و قورباغه‌ها و خون را که نشانه‌هایی از هم جدا بودند، بر آنها فرستادیم (ولی باز بیدار نشدند) و تکبر ورزیدند و جمعیت گنهکاری بودند.

الف: طوفان:

باریدن باران و طغیان رود نیل بود که ناگهان به صورت سیلاب از هر سو شهر را تهدید نمود، خانه‌ها را فرا گرفته و فرو ریخت و کشت زارها را گل و لجن دریا فرا گرفته، زراعت‌ها را به کلی خراب و فاسد نمود.

ب: جراد:

همان ملخ است و به آن جراد می‌گویند چون زمین را از گیاه، زرع و درختان خالی می‌کند. وجود ملخ‌ها در شهر آنقدر کثرت پیدا کرد که حتی چوب، آهن، درب منازل، درختان و سقف عمارات را از بین بردند و تمام لباس‌های آن‌ها را جویدند و بر سر و صورت آن‌ها می‌نشستند.

ج: قمل:

یک نوع آفت نباتی بوده که به غلات قبطیان (قوم فرعون) افتاد، و همه را فاسد کرد.

د: ضفادع:

ضفادع، همان وزغ و بقه است که در غذاها و در زیر لباس‌های قبطیان و جایگاه خواب آن‌ها می‌رفتند.

و: خون:

آب رود نیل به خون تبدیل شد و قبطیان آب را، خون میدیدند (اما اسرائیلیان بنی اسرائیل که در اسارت و بردگی فرعون بودند) آن را آب میدیدند. وقتی اسرائیلی می نوشید، آب بود و وقتی قبطی از آن آب می نوشیدند، خون بود؛ تا آنجا که افراد قبطی به افراد بنی اسرائیلی می گفتند: آب را در دهانت بگذار و بعد آن را در دهان من بریز؛ اما وقتی آب را در دهان قبطی می ریخت، باز تبدیل به خون می شد.

یکی از خارق العاده بودن این معجزات این بود که این عقوبت ها اختصاص به قبطیان داشته و طوفان و حشرات نامبرده، نسبت به پیروان موسی علیه السلام، وسیلهی تهدید نبود؛ بلکه نشانهی رحمت و مسرت آنان بود؛ زیرا میدانستند که پروردگار عالم به منظور پشتیبانی از دعوت موسی علیه السلام، قبطیان را که در مقام مبارزه با دعوت به توحید بر آمده اند، عقوبت و تهدید میکند.

۸ (و) ۹. دو معجزه‌ی دیگر حضرت موسی:

در سوره‌ی مبارکه اعراف به این دو معجزه که خشک سالی (قحطی) و کمبود انواع میوه ها بود، اشاره کرده و میفرماید: «وَلَقَدْ أَخَذْنَا آلَ فِرْعَوْنَ بِالسِّنِينَ وَ نَقْصِ مِنَ الثَّمَرَاتِ لَعَلَّهُمْ يَدْجُرُونَ» (اعراف آیه: ۱۳۰). (ما آل فرعون را به قحطی و خشک سالی و کمبود میوه ها گرفتار ساختیم، شاید متذکر گردند و بیدار شوند!).

و خدای سبحان و تعالی آل فرعون را که قبطی ها و فامیل های فرعون بودند، به قحطی های و کمبود های متعدد دچار کرد، تا شاید با این وسیله متذکر شوند. چون قوم فرعون پیش از عذاب الهی، به رودخانه های خود و به رود نیل که همه‌ی خیرات سر زمین شان از ناحیهی آن بود، می بالیدند؛ باران مراتعشان را سرسبز کرده بود و آب نیل باغ هایشان را پر از درختان میوه

ساخته بود؛ تا اینکه باران رو به نقصان نهاد و همه‌ی باغ و بوستانشان خشک شد. این عذاب برای آن بود که بدانند این شکوه نعمت و آبادانی از خدای تعالی است، نه از ناحیه‌ی دیگر.

نکته‌ی قابل توجه این است که این خشک سالی، چند سال ادامه یافت و برای مصر بلای بزرگی محسوب میشد؛ زیرا مصر یک کشور کاملاً کشاورزی بود و خشکسالی همه‌ی طبقات آن را تحت فشار شدید قرار میداد، ولی آل فرعون که صاحبان اصلی زمین‌ها و منافع آن بودند، بیش از همه زیان میدیدند.

إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَقَارُونَ فَقَالُوا سَاحِرٌ كَذَّابٌ ﴿٢٤﴾

به سوی فرعون و هامان و قارون، آنگاه گفتند او جادوگری دروغگوی است. (۲۴)

«فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَقَارُونَ»: فرعون، سمبل حاکم ظالم، هامان، مظهر درباری حيله گر و طراح طرح‌ها و نقشه‌های شیطانی، و قارون، نمونه ثروتمند مستکبر و بی باور.

خداوند متعال موسی علیه السلام را با براهینی به سوی فرعون پادشاه طغیانگر مصر، وزیرش هامان و قارون که صاحب گنج‌ها بود فرستاد. آنان به رسالت آن حضرت کافر شدند و گفتند: او ساحری است که عقلش زایل شده، در گفتارش دروغگوست و چنین کسی نمی تواند پیامبر باشد.

درالبحر آمده است: هامان وقارون را ازاین جهت مخصوصاً نام برده است که در کفر جایگاهی داشتند و از مشهورترین پیروان فرعون بودند. (البحر ۴۵۹/۷). خواننده گان محترم!

فرعون در حدود بیش از ۴۰۰ سال بر بنی اسرائیل حکومت کرد، در طی این مدت آن‌ها را تحت عذاب‌ها و تجاوزات گوناگون خویش قرار داد، آنان را به خدمت و تمسخر و تحقیر شان می گرفت. آن‌ها را غرض استفاده بهتری به گروه‌های مختلفی منقسم ساخته بودند؛ تعداد ایشان را در گروپ‌های

کارگر، تعداد شان را درگروپ دهقانان، و جماعت آنان را برای پیشبرد سایر کارهای شاقه مصروف ساخته و آن‌عه از اشخاصیکه که توانمندی کار را از لحظ جسمی از دست داده بودند مجبور به پرداخت جزیه ساخته بودند:

قرآن عظیم الشان در (آیه ۴۹ / سوره بقره) میفرماید «وَإِذْ نَجَّيْنٰكُمْ مِّنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَسُومُونَكُمْ سُوءَ الْعَذَابِ يُذَبِّحُونَ أَبْنَاءَكُمْ وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ وَفِي ذٰلِكُمْ بَلَاءٌ مِّنْ رَبِّكُمْ عَظِيمٌ ﴿٤٩﴾» (و یادآور شوید هنگامی را که شما را از آل فرعون نجات دادیم که می چشانند به شما عذابی سخت را، پسرانتان را می کشتند و زنانتان را زنده می گذاشتند و در این آزمایش بزرگ از جانب پروردگارتان بود).

ولی اراده پروردگار با عظمت بر این قرار گرفت که: آن‌ها را از این بدبختی و مصیبت نجات دهد، بناءً موسی علیه السلام را به سوی آن‌ها فرستاد، تا آن‌ها را از شر فرعون و قبطی‌ها خلاص کند. بنابر این بعثت موسی به مثابه‌ی رحمتی برای بنی اسرائیل و فرشته نجاتی از دست فرعون ظالم بود.

از تاریخ بنی اسرائیل باید عبرت گرفت:

قرآن عظیم الشان از بنی اسرائیل به بسیار زیاد ذکری بعمل آورده است، و حوادث وقایع آن‌ها را به تفصیل مورد بحث قرار داده تا انسان‌ها و نسل‌های بعدی از زندگی این امت سرکش و متجاوز درس بگیرند. امتی که نعمت‌های خدا را انکار، و احسان را باعصیان پاسخ داد. خداوند نعمتهای خود را بر آنها ارزانی داشت و از کید دشمنشان برهانید و فرعون و لشکریان او را نابود کرد. اما بعد از همه‌ی این انعام و احسان به پرستش گوساله روی آوردند و دعوت موسی را انکار کردند و اقدام به کشتن انبیاء نمودند و در نهایت خداوند آن‌ها را مسخ کرد و به شکل میمون و خوک درآورد و آن‌ها را مورد خشم و

نفرین خود قرار داد و تا ابد مهر ذلت و بیچارگی را بر پیشانی آنها نهاد. «وَإِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَى لَنْ نَصْبِرَ عَلَىٰ طَعَامٍ وَاحِدٍ فَادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُخْرِجْ لَنَا مِمَّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ مِنْ بَقْلِهَا وَقِثَّائِهَا وَفُومِهَا وَعَدَسِهَا وَبَصَلِهَا قَالَ أَتَسْتَبْدِلُونَ الَّذِي هُوَ أَدْنَىٰ بِالَّذِي هُوَ خَيْرٌ اهْبُطُوا مِصْرًا فَإِنَّ لَكُمْ مَّا سَأَلْتُمْ وَضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذَّلِيلَةُ وَالْمَسْكَنَةُ وَبَاءُوا بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَيَقْتُلُونَ النَّبِيِّنَ بِغَيْرِ الْحَقِّ ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ ﴿٦١﴾ آیه ۶۱ سوره بقره»

(و چون گفتید: هرگز ما بریک طعام صبر کرده نمی توانیم، پس از پروردگارت درخواست کن تا از آنچه زمین میرویانند از سبزیجات و بادرنگ و سیر و عدس و پیاز برای ما بیرون بیاورد. گفت: آیا چیزی را که پست تراست جانشین چیزی می کنید که بهتر است؟! به قریه وارد شوید که آنچه می خواهید در آنجا برایتان است. و مهر خواری و فقر بر آنها زده شد و سزاوار خشم الله گردیدند. این به آن سبب بود که آنها به آیات الله کفر می ورزیدند، و پیغمبران را به ناحق می کشتند، این به آن خاطر بود که آنها نافرمان و متجاوز بودند.) (سوره البقره ۶۱)

اگر بخواهیم از نافرمانی بنی اسرائیل ذکری بعمل آریم در این مختصر نمی گنجد و نیاز به چندین جلد کتاب دارد.

فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِالْحَقِّ مِنْ عِنْدِنَا قَالُوا اقْتُلُوا أَبْنَاءَ الَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ وَاسْتَحْيُوا نِسَاءَهُمْ وَمَا كَيْدُ الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي ضَلَالٍ ﴿٢٥﴾

هنگامی که حق را از سوی ما برای آنان آورد، گفتند: پسران کسانی را که با موسی ایمان آورده اند، بکشید، و زنان شان را [برای اسارت و خدمت] زنده بگذارید. ولی نیرنگ و نقشه کافران جز در گمراهی و تباهی نیست. (۲۵)

«استَحْيُوا» دختران آنها را زنده نگه میداشتند.

«ضَلال» خرابی و بطلان.

گفتند: پسران مؤمنان آنها را به قتل برسانید تا نسل شان زیاد نشود و دختران آنها را برای خدمتکاری زنده نگهدارید.

مفسر صاوی در تفسیر خویش می نویسد: این قتل غیر از قتل اول است؛ زیرا بعد از تولد حضرت موسی فرعون قتل اولاد را متوقف کرد، و زمانی که حضرت موسی مبعوث شد و فرعون از مخالفت با او ناتوان ماند، قتل اولاد را از سرگرفت تا از ایمان آوردن مردم جلوگیری کند و جمعیت آنها افزایش نیابد و موجب درد سر نشوند. آنگاه تا زمانی که از مصر خارج شدند و خدا آنها را غرق کرد، انواع عذاب را از قبیل قورباغه و شپش و خون و طوفان بر آنان نازل کرد و حیلۀ آنان را به خود شان بازگرداند (تفسیر صاوی ۴/۶).

«وَمَا كَيْدُ الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي ضَلالٍ ﴿٢٥﴾» و تدبیر و نیرنگ و حیلۀ آنان جز زیان و نابودی ثمری نداشت؛ در این شکی نیست که؛ کافران کید می کنند اما به هدف و مقصد خود نمی رسند و نقشه‌ی آنان نقش بر آب می شود.

«جَاءَهُم بِالْحَقِّ»: حق را برای ایشان آورد که مراد قوانین آسمانی و معجزات دالّ بر نبوت است. «أُقْتُلُوا أَبْنَاءَ الَّذِينَ...»: کشتار دوم بنی اسرائیل توسط فرعون و فرعونیان مراد است (ملاحظه شود: تفسیر قاسمی).

«فِي ضَلالٍ»: سردرگمی است. هدر رفتن و بی نتیجه شدن است.

رؤیای فرعون:

ثعلبی در کتاب قصص الأنبياء به نقل از سدی میفرماید: فرعون رؤیای عجیب و ترس آور، دید. در خواب دید که آتشی از سوی بیت المقدس به مصر هجوم آورد و خانه‌های مصر را محاصره کرده و تمامی منازل قبطیان را به کام

خود فرو برد و سوزانید اما خانه‌های بنی اسرائیلی‌ها از آن در امان ماند. فرعون کاهنان و ساحران و منجمان را جمع آوری کرد تا خواب او را تعبیر کنند. آن خواب را برای او تعبیر کرده، گفتند: به زودی در بنی اسرائیل پسری به دنیا خواهد آمد که با دستان خود، اهل مصر را به هلاکت میرساند، همچنین زوال پادشاهی تو، بدست وی خواهد بود و تو و قوم تو را از شهر و دیارت خارج خواهد کرد و دین تو را تغییر خواهد داد و هم اکنون زمان ظهور آن نزدیک شده است.

فرعون دستور داد تمامی نوزادان پسر بنی اسرائیلی را بکشند، زنان قابله را جمع کرد و خطاب به آنها گفت: هر نوزاد پسری که متعلق به بنی اسرائیل باشد فوراً بکشید و کسانی را بعنوان وکیل و مأمور انجام قتل آنها بگماشت. بدین ترتیب آن زنان قابله، از ترس جان خود، هر فرزند پسری از بنی اسرائیل که به دنیا می‌آمد می‌کشند، اما دختران به منظور به خدمت گرفته شدن زنده نگهداشته می‌شد. «يَذَبْحُونَ أَبْنَاءَ كُمْ وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَ كُمْ» (سوره: بقره: ۴۹). فرعون دستور داد پسرهای موجود و آنهایی که به دنیا می‌آمدند سربریده شوند. لشکریان او زنان حامله را مورد تعذیب قرار می‌دادند تا حمل‌شان سقط شود پیران نیز به سرعت می‌مردند این امر باعث شد گروهی از قبطنی‌ها به نزد فرعون رفتند گفتند: تو دستور کشتن اولاد ما را داده‌ای و پیران نیز به سرعت می‌میرند با این وضع احتمال دارد خود مجبور به کار شویم و کسی بعنوان خادم ما باقی نماند، به همین خاطر فرعون دستور داد که، بچه‌های ذکور را یک سال بکشند و یک سال نگاه دارند تا تمامی فرزندان ذکور بنی اسرائیل هلاک نشوند.

گفتگوی موسی و هارون با فرعون:

حضرت موسی بعد از کسب مقام نبوت همراه با خانواده‌ی خود شب هنگام وارد مصر گردید. خداوند به برادرش (هارون) وحی کرد و او را به بازگشت موسی مژده داد و به اطلاع او رساند که در مقام نبوت و تبلیغ معاون و وزیر موسی می باشد. موسی و هارون هر دو به مصر رفتند، و بعد از وصول به مصر روانه قصر فرعون شدند. موسی علیه السلام از محافظین قصر اجازه دخول به قصر و حضور به ملاقات فرعون اجازه می خواهد، محافظین گفتند: به فرعون چه بگویم؟ موسی گفت: بگو فرستاده‌ی پروردگار جهانیان آمده.

محافظین دربار فرعون از این سخن ترسید و به نزد فرعون رفت و آنچه را شنیده بود به سمع فرعون رساند و گفت: دیوانه بر در ایستاده و فکر می کند که فرستاده ای پروردگار جهانیان است. فرعون گفت: او را اجازه ورد دهید. موسی و هارون وارد شدند. موسی او را به پذیرش توحید دعوت کرد و رسالت خویش را به گوش او رساند.

فرعون از باب تمسخر و استهزاء گفت: مگر خدای جز من وجود دارد؟ بعد فهمید این مرد موسی است که در خانه او پرورش یافته و مرتکب آن جرم شده بود. لذا گفت:

«قَالَ أَلَمْ نُرَبِّكَ فِينَا وَلِيدًا وَلَبِثْتَ فِينَا مِنْ عُمُرِكَ سِنِينَ ﴿١٨﴾ وَفَعَلْتَ فَعَلَتِكَ الَّتِي فَعَلْتَ وَأَنْتَ مِنَ الْكَافِرِينَ ﴿١٩﴾ قَالَ فَعَلْتُهَا إِذَا وَأَنَا مِنَ الضَّالِّينَ ﴿٢٠﴾ فَفَرَرْتُ مِنْكُمْ لَمَّا خِفْتُكُمْ فَوَهَبَ لِي رَبِّي حُكْمًا وَجَعَلَنِي مِنَ الْمُرْسَلِينَ ﴿٢١﴾ وَتِلْكَ نِعْمَةٌ تَمُنُّهَا عَلَيَّ أَنْ عَبَّدتَّ بَنِي إِسْرَائِيلَ ﴿٢٢﴾ قَالَ فِرْعَوْنُ وَمَا رَبُّ الْعَالَمِينَ ﴿٢٣﴾ قَالَ رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا إِنَّ كُنتُمْ مُوقِنِينَ ﴿٢٤﴾».

((فرعون) گفت: (ای موسی!) آیا ما تو را در طفولیت میان خود پرورش ندادیم؟ و سال ها از عمرت را در بین ما به سر نبردی؟ (۱۹) و آن کاری که

(با قبلی) انجام دادی از تو سر زد و تو از ناسپاسان هستی. (۲۰) (موسی) گفت: آن را وقتی مرتکب شدم که (به علم و دانایی نبوت) از بی خبران بودم. (۲۱) پس وقتی از شما ترسیدم، از شما گریختم، پس پروردگارم به من علم و فهم بخشید و مرا از پیغمبران گردانید. (۲۲) و آیا این نعمتی است که (آن را) بر من منت می نهی؟ در حالیکه بنی اسرائیل را به بردگی گرفته‌ای. (۲۳) فرعون گفت: و پروردگار عالمیان چیست؟ (۲۴) (موسی) گفت: پروردگار آسمان ها و زمین و آنچه میان هر دو است، اگر یقین کنندگانید.

بعد از اینکه موسی علیه السلام و برادرش هارون از فرعون خواستند که به خدا و آنچه که از جانب خدا آورده‌اند، ایمان بیاورد و تنها او را عبادت کند، در جواب آنان گفت: «فَمَنْ رَبُّكُمَا يُمُوسَىٰ» (سورة طه: ۴۹). یعنی: «پروردگار شما کیست ای موسی؟!».

موسی در جواب گفت رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَىٰ كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَىٰ [طه: ۵۰]. «پروردگار ما خداوندی است که همه‌ی موجودات را به شکل مناسب آن‌ها آفریده و سپس آنان را هدایت کرده است». یعنی وسایل رسیدن به منافع و مصالح را در اختیار آنان قرار داده است. (تفسیر ابن عطیه: ج ۱۰، ص ۳۶).

فرعون و تمسخر کردن دعوت موسی و ادعای ربوبیت و الوهیت:
بعد از آنکه فرعون دعوت موسی به حق و ایمان به خدای یگانه را شنید و معجزه‌ی عساوید (بیضا) را مشاهده کرد و آن‌ها را دلیلی بر صدق موسی یافت، با عناد و تکذیب و به سخره گرفتن به مقابله با موسی علیه السلام پرداخت و او را به سحر متهم کرد.

خداوند متعال به نقل از آنچه فرعون گفته و برای خود ادعا کرده است، میفرماید: «وَقَالَ فِرْعَوْنُ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ مَا عَلِمْتُ لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرِي فَأَوْقِدْ لِي يَهُنُّ عَلَى الطِّينِ فَأَجْعَلْ لِي صِرْحًا لَعَلِّي أَطَّلِعُ إِلَىٰ إِلَهِ مُوسَىٰ وَإِنِّي لَأَظُنُّهُ مِنَ

الْكَذِبِينَ ﴿٣٨﴾» [القصص: ٨٣]. «فرعون گفت: ای بزرگان قوم! من جز خود، خدایی برای شما سراغ ندارم. ای هامان آتشی بر گل برایم بیفروز و برای من کاخ بزرگی بساز، شاید من خدای موسی را از بالا بنگرم و من یقین دارم که موسی از زمره‌ی دروغگویان است.»

سپس فرعون موسی علیه السلام را تهدید کرد که اگر او را به خدائی نگیرد یا غیر او را به خدائی برگزیند، او را زندانی خواهد کرد.

قرآن عظیم الشان به نقل از فرعون میفرماید: «قَالَ لَئِنِ اتَّخَذْتَ إِلَهًا غَيْرِي لِأَجْعَلَكَ مِنَ الْمَسْجُونِينَ ﴿٢٩﴾ قَالَ أَوْلَوْ جِنَّتِكَ بَشِيءٌ مُّبِينٌ ﴿٣٠﴾ قَالَ فَاتِّبِعْهُ إِنَّ كُنتَ مِنَ الصَّادِقِينَ ﴿٣١﴾ فَأَلْقَى عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ ثُعْبَانٌ مُّبِينٌ ﴿٣٢﴾ وَنَزَعَ يَدَهُ فَإِذَا هِيَ بَيْضَاءُ لِلنَّظِيرِينَ ﴿٣٣﴾ قَالَ لِلْمَلَأِ حَوْلَهُ إِنَّ هَذَا لَسِحْرٌ عَلِيمٌ ﴿٣٤﴾» [الشعراء: ٢٩-٣٤]. «(فرعون) گفت: اگر جز مرا به پروردگاری برگزینی، تو را از زمره‌ی زندانیان قرار خواهم داد. (موسی) گفت: آیا اگر چیز روشنی به شما نشان دهم (باز هم مرا زندانی می‌کنی؟). (فرعون) گفت: اگر از راستگویانی آن را بیار. (در این هنگام) موسی عصای خود را انداخت و ناگهان اژدهای آشکاری گردید. و دست خود را بیرون آورد، ناگهان بینندگان آن را سفید و روشن دیدند. (فرعون) به بزرگان دور و بر خود گفت: بدرستی که این جادوگری بسیار آگاه است.»

خداوند همچنین فرموده است: «وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ فَقَالَ إِنِّي رَسُولُ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿٤٦﴾ فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِآيَاتِنَا إِذَا هُمْ مِنْهَا يَضْحَكُونَ ﴿٤٧﴾» [الزخرف: ٤٦-٤٧]. «ما موسی علیه السلام را به همراه معجزات خود به سوی فرعون و درباریانش فرستادیم، پس (موسی) گفت: من فرستاده‌ی پروردگار جهانیانم. هنگامی که موسی با معجزات ما به سوی آن‌ها آمد، ناگهان همگی بدان‌ها خندیدند.»

خداوند متعال در مورد ادعای ربوبیت از جانب فرعون میفرماید [النازعات: ۱۵-۲۴]. «آیا خبر داستان موسی به تو رسیده است؟ آنگاه که: «هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ مُوسَى» ﴿۱۵﴾ إِذْ نَادَاهُ رَبُّهُ بِاللَّوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى ﴿۱۶﴾ أَذْهَبَ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَىٰ ﴿۱۷﴾ فَقَالَ هَلْ لَكَ إِلَٰهٌ إِلَّا أَن تَزْكِي ﴿۱۸﴾ وَأَهْدِيكَ إِلَىٰ رَبِّكَ فَتَخْشَىٰ ﴿۱۹﴾ فَأَرَاهُ الْآيَةَ الْكُبْرَىٰ ﴿۲۰﴾ فَكَذَّبَ وَعَصَىٰ ﴿۲۱﴾ ثُمَّ أَدْبَرَ يَسْعَىٰ ﴿۲۲﴾ فَحَشَرَ فَنَادَىٰ ﴿۲۳﴾ فَقَالَ أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَىٰ ﴿۲۴﴾»

پروردگارش او را در سرزمین مقدس طوی صدا زد. (به او گفت:) برو به سوی فرعون که طغیان و سرکشی کرده است. بگو: آیا میل داری که پاک شوی؟ و تو را به سوی پروردگارت هدایت کنم تا بیمناک گردی؟ پس موسی معجزه‌ی بزرگ را به او نشان داد. اما فرعون موسی را تکذیب کرد و نافرمانی کرد. سپس پشت کرد و به سعی و تلاش پرداخت. آنگاه (جادوگران را) گرد آورد و دعوت کرد و گفت: من پروردگار والای شما هستم.

وَقَالَ فِرْعَوْنُ ذَرُونِي أَقْتُلْ مُوسَىٰ وَلْيَدْعُ رَبَّهُ إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُبَدِّلَ دِينَكُمْ أَوْ أَنْ يُظْهِرَ فِي الْأَرْضِ الْفَسَادَ ﴿۲۶﴾

فرعون گفت: مرا بگذارید تا موسی را بکشم و او پروردگار خود را [برای نجات خود] به کمک طلبد، چون من می‌ترسم دین شما را دگرگون سازد، یا در این سرزمین فساد بر پا کند! (۲۶)

«ذَرُونِي»: مرا رها کنید. فرعون می‌خواهد بگوید مرا از قتل موسی منع نه کنید.

«أَنْ يُظْهِرَ»: این که توسعه دهد و پخش و پراکنده سازد.

«الْفَسَادَ»: مرادشان آئین توحیدی یا یک انقلاب ضد استکباری است.

مشورت فرعون با سران قوم در مورد موسی:

طوری‌که یاد آور شدیم؛ وقتی که فرعون دریافت که دعوت موسی علیه السلام بزرگتر از آن است که بتواند با ادعای باطل ربوبیت و الوهیت به مقابله

با آن برخیزد، دچار ضعف و زبونی گردید و گفت همانطور که خداوند خبر داده است: «قَالَ لِلْمَلَأِ حَوْلَهُ إِنَّ هَذَا لَسِحْرٌ عَلِيمٌ ﴿٣٤﴾ يُرِيدُ أَنْ يُخْرِجَكُمْ مِّنْ أَرْضِكُمْ بِسِحْرِهِ فَمَاذَا تَأْمُرُونَ ﴿٣٥﴾» [الشعراء: ۳۴-۳۵]. «(فرعون) به بزرگان دور و بر خود گفت: این، ساحری بسیار آگاه است، می خواهد با جادوی خود شما را از سر زمینتان بیرون کند، پس شما چه دستوری می دهید.» (در اینجا) فرعون با سران قوم و درباریان خود در مورد اینکه در مورد موسی علیه السلام چه کاری را انجام دهد، مشورت می کند و با این سخن که موسی علیه السلام می خواهد با جادوی خود شما را از سر زمین تان بیرون کند، آنان را تحریک می کند و به آنها می گوید: موسی می خواهد با جادوی خود قلوب مردم را بدست آورد و اعوان و اتباع و نزدیکان خود را زیاد کند، تا بر شما پیروز شود و حکومت و کشور را از شما بگیرد. پس به من بگوئید که با او چه کار کنم؟ (تفسیر ابن عطیه: ج ۱۱، ص ۱۰۵ و تفسیر ابن کثیر: جلد ۳، صفحه ۳۳۳).

شیخ زمخشری در تفسیر خود مینویسد: در واقع هنگامیکه فرعون معجزات موسی را دید و ترس او را فرا گرفت، ادعای باطل ربوبیت و الوهیت او نتوانست در مقابل حقی که موسی علیه السلام آورده بود دوام بیاورد. و در نتیجه تکبر و ادعای ربوبیت و الوهیت خود را کنار زد و در مقابل درباریان خود که آنان را برده‌ی خود به حساب می آورد، چنان ذلیل و زبون گشت که در مورد موسی علیه السلام با آنان مشورت میکرد و از آنان دستور می گرفت که با موسی چه کار کند. بدین ترتیب فرعون بخاطر شدت تحیر و ترس از آنچه مشاهده کرده بود، برده‌گان را فرمانروا و خود را که پروردگار آنان می دانست، مأمور اجرای دستورات آنان قرار داده است. (تفسیر زمخشری: جلد ۳، صفحه ۳۱۰).

ماهیت طاغوت های مستکبر در برابر براهین حق و پایداری حق گرایان این چنین نمایان میشود. پس عبرت بگیرید ای کسانی که دارای بصیرت هستید!

پیشنهاد در باریان به فرعون در مورد موسی علیه السلام:

درباریان به فرعون پیشنهاد کردند که: «قَالُوا أَرْجِهْ وَأَخَاهُ وَأَبْعَثْ فِي الْمَدَائِنِ حَاشِرِينَ ﴿٣٦﴾ يَا تُوْكَ بِكُلِّ سَحَّارٍ عَلِيمٍ ﴿٣٧﴾» [الشعراء: ٣٦-٣٧]. «گفتند: به موسی و برادرش مهلت بده و به تمام شهرهای (مصر مأمورانی را) اعزام کن که (جادوگران را) جمع آوری کنند. تا همه‌ی جادوگران ماهر و بسیار آگاه را پیش تو بیاورند».

وَقَالَ مُوسَىٰ إِنِّي عُذْتُ بِرَبِّي وَرَبِّكُمْ مِنْ كُلِّ مُتَكَبِّرٍ لَا يُؤْمِنُ بِيَوْمِ الْحِسَابِ ﴿٢٧﴾

موسی گفت: البته من به پروردگار خود و پروردگار شما از (شر) هر متکبری که به روز حساب ایمان ندارد، پناه می برم. (٢٧)

«عُدْتُ»: پناهنده می شوم. خود را در پناه می دارم.

«مِنْ كُلِّ مُتَكَبِّرٍ لَا يُؤْمِنُ بِيَوْمِ الْحِسَابِ» از شر هر ستمکار سرسخت و گردنکش، و سرکش از ایمان به آخرت مصون بدارد.

در التسهیل آمده است: از این رو گفته است: «مِنْ كُلِّ مُتَكَبِّرٍ» و نامش را نیاورده است، تا شامل فرعون و غیر فرعون شود؛ چرا که غیر فرعون نیز به چنان وصفی زشت و قبیح موصوف می شود. (التسهیل ٤/٥).

دعوت ساحران خبیر توسط فرعون:

فرعون دستور داد که ساحران تمام شهرهای مصر را جمع کنند. ساحران هم با طمع و وعده‌ی فرعون که به آنان گفته بود اگر بر موسی و دعوت وی چیره شوند، مکافات بزرگ و جایگاه والایی را به آنها خواهد داد، نزد فرعون

آمدند. خداوند متعال میفرماید: «وَجَاءَ السَّحَرَةُ فِرْعَوْنَ قَالُوا إِنَّ لَنَا لَأَجْرًا إِن كُنَّا نَحْنُ الْغَالِبِينَ ﴿١١٣﴾ قَالَ نَعَمْ وَإِنَّكُمْ لَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ ﴿١١٤﴾» [الأعراف: ١١٣-١١٤]. «ساحران نزد فرعون آمدند و گفتند: آیا اگر ما پیروز شویم، اجر و پاداشی خواهیم داشت؟ (فرعون) گفت: بله! و بی گمان شما از مقربان خواهید بود».

مقابله ساحران فرعون و موسی در روز زینت:

قبل از همه باید گفت که؛ روز زینت از جمله روز های است که در آن یکی از اعیاد مصریان برپا میگردد، در این روز همه مردم خود را زینت می دادند، و به سرور و شادی می پرداختند.

قرآن عظیم الشان در مورد تعیین این روز توسط فرعون غرض مقابله ساحران شان به حضرت موسی علیه السلام میفرماید: «قَالَ أَجِئْتَنَا لِنُخْرِجَنَّكَ مِنْ أَرْضِنَا بِسِحْرِكَ يَا مُوسَى ﴿٥٧﴾ فَلَنَأْتِيَنَّكَ بِسِحْرٍ مِّثْلِهِ فَأَجْعَلْ بَيْنَنَا وَبَيْنَكَ مَوْعِدًا لَّا تُخْلَفُهُ نَحْنُ وَلَا أَنْتَ مَكَانًا سُوًى ﴿٥٨﴾ قَالَ مَوْعِدُكُمْ يَوْمَ الزَّيْنَةِ وَأَن يُحْشَرَ النَّاسُ ضَحًى ﴿٥٩﴾» [طه: ٥٧-٥٩]. «(فرعون) گفت: ای موسی! آیا پیش ما آمده ای تا ما را با این جادوی خود از سر زمین خودمان بیرون کنی؟ یقیناً ما هم جادویی مثل جادوی تو را برایت می آوریم. پس موعدی را میان ما و خودت معین کن که نه ما و نه تو از آن تخلف نکنیم، و وعده گاه ما مکانی صاف و مسطح باشد. (موسی) گفت: موعد (ما و) شما روز زینت است و باید مردم در چاشتگاه گردآورده شوند (تا نظاره گر مبارزه ی ما و شما باشند)».

ظهور حق و بطلان سحر ساحران:

در روز موعود یعنی روز زینت مردم و اهالی شهر جمع شدند و فرعون به همراه دستیاران و سربازان خود آمد و ساحران هم با ریسمان ها و عصا های خود در صحنه حاضر شدند و موسی هم به همراه برادرش هارون و با عصایش

که بر آن تکیه می داد وارد صحنه شد و ساحران در برابر فرعون صف کشیدند و فرعون آنان را به پیروزی در این روز مهم تشویق می کرد و به آنان وعده میداد. سپس ساحران رو به موسی علیه السلام کردند و گفتند: «يُمُوسَىٰ إِمَّا أَنْ تُلْقِيَ وَإِمَّا أَنْ نَكُونَ أَوْلَ مَنْ أَلْقَىٰ» ﴿٦٥﴾ (سورة: طه: آیه: ٦٥) «ای موسی! آیا تو اول (عصای خود را) می اندازی یا ما اول بیاندازیم».

موسی در جواب آنان گفت همانطور که خداوند فرموده است: «قَالَ لَهُمْ مُوسَىٰ أَلْقُوا مَا أَنْتُمْ مُلْقُونَ» ﴿٤٣﴾ «فَالْقُوا جِبَالَهُمْ وَعَصِيَّهُمْ وَقَالُوا بِعِزَّةِ فِرْعَوْنَ إِنَّا لَنَحْنُ الْغَالِبُونَ» ﴿٤٤﴾ «فَالْقَىٰ مُوسَىٰ عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ تَلْقَفُ مَا يَأْفِكُونَ» ﴿٤٥﴾ [الشعراء: ٤٣-٤٤]. «موسی به ساحران گفت: آنچه را میخواهید بیفکنید، بیاندازید. پس ساحران ریسمان ها و عصاهای خود را انداختند و گفتند: به عزت فرعون قسم که ما قطعاً چیره و پیروز هستیم. موسی هم عصای خود را انداخت و ناگهان شروع کرد به بلعیدن آنچه که با دروغ سر هم میکردند».

خداوند در سوره اعراف در مورد ساحران فرموده است: «سَحَرُوا أَعْيُنَ النَّاسِ وَأَسْتَرَهُبُهُمْ وَجَاءُوا بِسِحْرِ عَظِيمٍ» [الأعراف: ١١٦]. «چشمان مردم را جادو کردند و آنان را به هراس انداختند و جادوی بزرگی از خود نشان دادند».

و در سوره طه در مورد سحر ساحران فرموده است: «فَإِذَا جِبَالُهُمْ وَعِصِيُّهُمْ يُخَيَّلُ إِلَيْهِ مِنْ سِحْرِهِمْ أَنَّهَا تَسْعَىٰ» ﴿٦٦﴾ «فَأَوْجَسَ فِي نَفْسِهِ خِيفَةً مُوسَىٰ» ﴿٦٧﴾ «فَلَمَّا لَمْ يَنْصَبْ لَكَ خِيفَةً أَنْتَ الْأَعْلَىٰ» ﴿٦٨﴾ «وَأَلْقَىٰ مَا فِي يَمِينِكَ تَلْقَفُ مَا صَنَعُوا إِنَّمَا صَنَعُوا كَيْدٌ سِحْرٌ وَلَا يُفْلِحُ السَّاحِرُ حَيْثُ أَتَىٰ» ﴿٦٩﴾ [طه: ٦٦-٦٩]. «(موسی) چنان به نظرش رسید که بر اثر جادوی آنان ریسمان ها و عصاهایشان تند راه می روند. موسی در درون خود احساس هراس کرد».

گفتیم: نترس! حتماً تو برتر هستی! و آنچه را که در دست راست داری بیانداز تا همه‌ی آنچه که آنان تزویری (مزورانه) ساخته‌اند، به سرعت ببلعد. چرا که کارهایی که کرده‌اند، نیرنگ جادوگر است، و جادوگر هر کجا برود پیروز نمی‌شود».

نتیجه‌ی مبارزه بین ساحران و موسی این شد که حق نمایان شد و سحر ساحران باطل گردید. (تفسیر قرطبی: ج ۷، ص ۲۶۰). همانطور که خداوند میفرماید: «فَوَقَعَ الْحَقُّ وَبَطَلَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿۱۱۸﴾» [الأعراف: ۱۱۸]. «پس حق ثابت و ظاهر گردید و آنچه آنان می‌کردند باطل شد».

ایمان آوردن ساحران:

ساحران وقتی که عصای موسی را دیدند که به اژدهای آشکاری تبدیل شد و تمام عصاها و ریسمان‌هایی را که آنان انداخته بودند، بلعید. فهمیدند که این کار سحر نیست بلکه معجزه و دلیلی است بر اینکه موسی علیه السلام فرستاده‌ی پروردگار جهانیان است، پس همه سجده‌کنان برای الله متعال بر زمین افتادند و ایمان خود را به پروردگاری با عظمت و پیامبری موسی علیه السلام اعلام کردند. خداوند متعال در مورد ایمان آوردن ساحران میفرماید: «فَأَلْقَى السَّحْرَةَ سَاجِدِينَ ﴿۴۶﴾ قَالُوا ءَأَمْنَا بِرَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿۴۷﴾ رَبِّ مُوسَىٰ وَهَارُونَ ﴿۴۸﴾» (سورة الشعراء: ۴۶-۴۸). «ساحران سجده‌کنان بر زمین فرو افتادند. گفتند: به پروردگار جهانیان ایمان داریم، به پروردگار موسی و هارون».

ایمان آوردن ساحران حادثه‌ای بسیار بزرگ و دلیلی قاطع و دندان‌شکن بود بر اینکه موسی علیه السلام فرستاده‌ی پروردگار جهانیان است. چون کسانی که فرعون از آنها کمک طلبیده بود و از آنها خواسته بود که پیروز شوند، شکست خوردند و تسلیم شدند و در همانجا به حضرت موسی علیه السلام

ایمان آوردند و برای پروردگار جهانیان به سجده افتادند. بدین ترتیب فرعون با چنان شکستی مواجه شد که تاکنون جهان مثل آن را به خود ندیده است و در نتیجه به دشمنی و عناد و ادعای باطل روی آورد و شروع کرد به تهدید کردن ساحران. (تفسیر ابن کثیر: جلد ۳، صفحه ۳۳۴).

فرعون و تهدید به کشتن ساحران:

فرعون بعد از اینکه ایمان آوردن ساحران را به موسی علیه السلام دید تصمیم به قتل و کشتن ساحران اتخاذ کرد طوری که قرآن عظیم الشان در (آیه ۴۹ سوره الشعراء) به نقل از فرعون میفرماید: «قَالَ ءَاْمَنْتُمْ لَهٗ قَبْلَ اَنْ ءَاذَنَ لَكُمْ اِنَّهٗ لَكَبِيْرُكُمْ الَّذِي عَلَّمَكُمْ السَّحْرَ فَلَسَوْفَ تَعْلَمُوْنَ لَاقُطَعَنَّ اَيْدِيَكُمْ وَاَرْجُلُكُمْ مِّنْ خَلْفٍ وَّلَأَصْلَبَنَّكُمْ اَجْمَعِيْنَ ﴿٤٩﴾» [الشعراء: ۴۹]. «(فرعون ساحران را تهدید کرد و) گفت: آیا به او ایمان آوردید پیش از آنکه من به شما اجازه بدهم؟ بی گمان او بزرگ و استاد شما است که جادوگری را به شما آموخته است. پس خواهید دانست. بی شک دستها و پاهای شما را عکس یکدیگر قطع میکنم و همگی شما را به دار می آویزم».

عکس العمل ساحران به تهدید فرعون:

بعد از اینکه ساحران از جانب فرعون تهدید به قتل شدند، قرآن عظیم الشان، جواب ساحران در مقابل تهدید فرعون چنین بود: «قَالُوا لَا ضَيْرَ اِنَّا اِلٰى رَبِّنَا مُنْقَلِبُوْنَ ﴿٥٠﴾ اِنَّا نَطْمَعُ اَنْ يَغْفِرَ لَنَا رَبُّنَا خَطِيْئَتَا اَنْ كُنَّا اَوَّلَ الْمُؤْمِنِيْنَ ﴿٥١﴾» [الشعراء: ۵۰-۵۱]. «(ساحران) گفتند: هیچ زیانی نیست. مابه سوی پروردگارمان باز می گردیم. ما امیدواریم که پروردگارمان گناهان ما را ببخشد، چون ما اولین ایمان آورندگان بوده ایم».

یعنی در آنچه که ما را به آن تهدید می‌کنید، زیانی ما را نیست و اهمیتی بدان نمی‌دهیم، چراکه ما به سوی الله باز می‌گردیم و خدا پاداش هیچ نیکوکاری را ضایع نمی‌گرداند. وقتی که فرعون جواب آنان را شنید، تهدید خود را عملی کرد و آنان را کشت و در کنار رود نیل به دار آویخت.

ابن عباس (رض) در مورد آنان گفته است: صبحگاهان ساحر بودند و شامگاهان شهید شدند. (تفسیر ابن عطیه: ج ۱۱، صفحه ۱۱۰).

در حدیث شریف به روایت ابو موسی (رض) آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم چون از قومی می‌هراسیدند، می‌گفتند: «اللهم إنا نعوذ بك من شرورهم، و ندرأ بك في نحورهم». «بارخدایا! ما به تو از شرارت های آنان پناه برده و به وسیله تو، گردن هایشان را از خود دفع می‌کنیم».

وَقَالَ رَجُلٌ مُؤْمِنٌ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَكْتُمُ إِيمَانَهُ أَتَقْتُلُونَ رَجُلًا أَنْ يَقُولَ رَبِّيَ اللَّهُ وَقَدْ جَاءَكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ مِنْ رَبِّكُمْ وَإِنْ يَكُ كَاذِبًا فَعَلَيْهِ كَذِبُهُ وَإِنْ يَكُ صَادِقًا يُصِيبْكُمْ بَعْضُ الَّذِي يَعِدُكُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ كَذَّابٌ ﴿٢٨﴾

و مردی مؤمن از آل فرعون که ایمان خود را پنهان می‌داشت گفت آیا میخواهید مردی را بکشید به خاطر اینکه می‌گوید پروردگار من الله است؟ و برای شما معجزاتی از سوی پروردگارتان آورده است، و اگر دروغگو باشد زیان دروغش بر عهده اوست، و اگر راستگو باشد بخشی از آنچه به شما وعده می‌دهد به شما خواهد رسید، بی‌گمان خداوند کسی را که اسرافکار و دروغگو باشد، هدایت نمی‌کند. (۲۸)

«وَ إِنْ يَكُ كَاذِبًا فَعَلَيْهِ كَذِبُهُ» اگر در ادعای رسالت دروغگو باشد، ضرر دروغش فقط به خودش میرسد. قرطبی گفته است: بر مبنای تردید در صدق رسالتش چنین نگفته، بلکه می‌خواست محبت آنها را نسبت به او معطوف داشته و از آزارش دست بردارند. (تفسیر قرطبی ۳۰۷/۱۵).

إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ كَذَابٌ ﴿٢٨﴾ همانا خدا توفیق هدایت و ایمان را به شخصی نخواهد داد که در گمراهی افراط کرده و در دروغ بستن به خدا مبالغه می کند.

امام فخر رازی گفته است: این بیان نشان دهنده‌ی رفعت منزلت و شأن حضرت موسی می باشد؛ چون خدا او را هدایت و به وسیله‌ی معجزات او را تأیید کرده است، و نیز تعریض است به این که فرعون با قصد کشتن موسی تجاوز و ستم پیشه کرده است و در ادعای خدا بودنش دروغگو می باشد، و خدا انسانی را با این شان و وصف هدایت نمی دهد. بلکه او را ناموفق و کارش را خراب و خنثی می کند. (تفسیر کبیر ۵۹/۲۷)

در البحر آمده است: این یکی از فنون علم بیان است که دانشمندان آن را «استدراج مخاطب» نامیده‌اند، و آن این که وقتی دید فرعون قصد قتل موسی را کرده و قومش نیز موسی را تکذیب کرده‌اند، خواست به شیوه و طریقی نهانی که گمان نبرند نسبت به موسی تعصبی دارد، و ندانند که از پیروان موسی می باشد، او را یاری و بر آنان پیروز گرداند، لذا از در نصیحت و اندرز در آمد و گفت:

«أَتَقْتُلُونَ رَجُلًا»، اسم او را نیاورد بلکه فقط گفت: مردی، تا وانمود کند که او را نمی شناسد. بعد از آن گفت: «أَنْ يَقُولَ رَبِّيَ اللَّهُ» نگفت مردی با ایمان یا پیامبر خدا؛ چون اگر چنان می گفت، می دانستند که نسبت به او تعصب دارد، و سخنش را قبول نمی کردند. پس از آن، گفتارش را چنین دنبال کرد و گفت: «وَإِنْ يَكُ كَاذِبًا» به منظور توافق با نظر آنها، کذب را قبل از صدق آورده است. آنگاه آن را دنبال کرده و گفت: «وَإِنْ يَكُ صَادِقًا» و نگفت: او صادق است. و همچنین گفت: «يَصِيبُكُمْ بَعْضُ الَّذِي يَعِدُكُمْ» و نگفت تمام

آنچه وعده‌اش را به شما داده است؛ زیرا اگر چنان می‌گفت می‌فهمیدند که نسبت به او تعصب دارد و پیامبری او را تصدیق می‌کند. سپس گفتاری را به دنبال آن آورد که بیانگر عدم تصدیق می‌باشد و گفت: **إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ كَذَّابٌ**، که متضمن تعریض به فرعون است؛ زیرا او در زمینه‌ی دروغ بستن به خدا بی‌اندازه افراط کرده بود؛ چون خود ادعای خدایی و پروردگاری می‌کرد. (البحر المحيط ۴۶۱/۷).

داستان مؤمن آل فرعون:

مؤمن آل فرعون شخصیت بود از جمله فرعونیان، که به موسی علیه السلام ایمان آورده بود ولی این شخص ایمان خود را مکتوم و مخفی نگاه داشته بود، ولی در قلب به موسی علیه السلام عشق و محبت بی‌الایش داشت، و خود را مؤظف به دفاع از او می‌دید.

این داستان آموزنده و تأریخی؛ در آیات ۲۸ الی ۴۵ سورة مبارکه غافرا زیبای خاصی تذکر یافته است، این شخص بعد از اینکه فرعون تصمیم به قتل حضرت موسی می‌گیرد، و جان حضرت موسی علیه السلام را در خطر جدی می‌بیند، در همین لحظه خطرناک، حساس و سر نوشت ساز خود را به یاری و مدد حضرت موسی علیه السلام می‌رساند و اطلاع از دسیسه فرعون او را از قتل نجات میدهد.

مفسرین مینویسند که: مؤمن آل فرعون شخصی هوشیار، دقیق و وقت شناس و از نظر منطق بسیار نیرومند و قوی بود.

برخی از مفسرین در تفاسیر خویش در مورد مؤمن آل فرعون می‌نویسند که وی: اصلاً از جمله قیطان و نزدیکان فرعون بود، برخی حتی او را پسر کاکای فرعون و ولیعهد فرعون معرفی می‌دارد. برخی از مؤرخین در تواریخ خویش؛ اسم او احبروک، شمعون، حزقیل، حزبیل، حبیب و یا سمعان ذکر نموده‌اند.

همچنان برخی از مفسرین مینویسند که: حزیل، همان نجاری بود که صندوق را برای حضرت موسی ساخت تا مادرش او را در میان رود نیل بیاندازد. داستان مؤمن آل فرعون تنها در همین سوره مطرح شده است. وبصورت خلاصه این داستان همین است که: این شخص بعد از اینکه از تصمیم فرعون در به قتل رساندن موسی علیه السلام اطلاع حاصل می کند خود را با سرعت خاص به حضرت موسی علیه السلام می رساند، او را از دستگیری و قتل توسط فرعون مطلع می سازد.

امام فخر رازی و مراغی در تفاسیر خود در این بابت می نویسند: او از درباریان و رئیس پلیس فرعون بود.

برخی از مفسران نوشته اند که او خازن و مسؤولیت خزاین فرعون بود. از ابن عباس (رض) نقل شده که در میان فرعونیان تنها سه کس به موسی ایمان آوردند: مؤمن آل فرعون، همسر فرعون، و آن مردی که قبل از نبوت موسی به او خبر داد که فرعونیان تصمیم دارند تو را به خاطر قتل یکی از اتباعشان به قتل برسانند و هر چه زودتر از مصر خارج شو. (سوره قصص آیه ۲۰).

حسن مفسر شهیر جهان اسلام در مورد آل فرعون می نویسد: «آن مرد از قبطیان و پسر کاکای فرعون بود که ایمانش را نهان می داشت و آن راقبل از این روز آشکار نساخته بود و سبب آشکار کردن ایمانش در این روز، این بود که چون فرعون گفت: (مرا بگذارید تا موسی را بکشم)، آن مرد مؤمن را خشمی برای خداوند متعال فراگرفت و گفت: «آیا مردی را می کشید که میگوید: پروردگار من الله است و مسلماً برای شما از سوی پروردگارتان معجزاتی هم آورده است؟» یعنی: حال آنکه او برای شما

معجزات آشکاری که بر نبوت و صحت رسالت وی دلالت های روشنی دارند، نیز آورده است؟

در حدیث شریف آمده است: «بهترین جهاد، گفتن سخنی حقی است در نزد سلطانی ستمگر». ابن عباس (رض) میگوید: «از خانواده فرعون، جز همین مرد و نیز زن فرعون، کس دیگری ایمان نیاوردند».

سپس آن مرد مؤمن در دفاع از موسی علیه السلام، با آنان قدری نرم تر برخورد کرد و گفت: «و اگر بر فرض دروغگو باشد، دروغش به زیان خود اوست و اگر راستگو باشد، البته برخی از آنچه به شما وعده می دهد به شما خواهد رسید» این سخن آن شخص مؤمن، ناشی از شک وی در صحت رسالت موسی علیه السلام نبود زیرا او چنان که خداوند از وی توصیف کرده است به راستی مؤمن بود. معنای: «يُصِبْكُمْ بَعْضُ الَّذِي يَعِدُكُمْ» [غافر: ۲۸] این است: اگر تمام چیزهایی که موسی علیه السلام به شما وعده می دهد، به شما نرسد، حداقل بعضی از آن ها به شما می رسد و در همان بعض هم هلاکت شما حتمی است» چرا که خدا کسی را که افراتکار دروغگو باشد، هدایت نمی کند» این ادامه سخن آن مرد مؤمن است. یعنی: اگر موسی علیه السلام گزاف کار و دروغگو باشد، هرگز خداوند متعال او را به سوی حجت های روشن خود راهنمایی نمی کند و نه او را به معجزات خود مؤید می گرداند و اگر بر خداوند ا دروغ بسته باشد، قطعاً حق تعالی او را خوار ساخته و هلاک می گرداند پس شما نیازی به این ندارید که او را بکشید. این سومین احتجاجی است که آن شخص مؤمن در اعتراض به طرح موضوع قتل موسی علیه السلام کرد و در این اعتراض نیز نوعی مجامله و نرمش برای واداشتن آنها به تسلیم است. (تفسیر انوار القرآن (جلد سوم) نوشته: عبدالرؤوف مخلص).

يَا قَوْمِ لَكُمْ الْمُلْكُ الْيَوْمَ ظَاهِرِينَ فِي الْأَرْضِ فَمَنْ يَنْصُرُنَا مِنْ بَأْسِ اللَّهِ إِنْ جَاءَنَا
 قَالَ فِرْعَوْنُ مَا أُرِيكُمْ إِلَّا مَا أَرَىٰ وَمَا أَهْدِيكُمْ إِلَّا سَبِيلَ الرَّشَادِ ﴿٢٩﴾

ای قوم من امروز حکومت در دست شماست و در این سر زمین غلبه دارید، اما اگر عذاب سخت الله بر ما بیاید، چه کسی ما را یاری خواهد کرد؟ فرعون گفت: به شما نشان نمیدهم جز آنچه را من در میابم و شما را جز به راه رشد راهنمایی نمیکنم. (دستور همان قتل موسی و تقویت حکومت من است). (۲۹) «الْمُلْكُ»: حکومت و سلطنت. شاهی.

«ظَاهِرِينَ»: غالبین. چیرگان و پیروزمندان.

«بَأْسِ اللَّهِ»: یعنی عذاب و انتقام خدا.

«الرَّشَادِ»: هدایت، صواب و صلاح.

امام رازی میفرماید: از این جهت گفته است: «يَنْصُرُنَا و جَاءَنَا»؛ چون وانمود می کرد او از آنان می باشد و در خیر و منفعت اندرزی که به آنان میدهد، با آنها شریک است. (تفسیر کبیر ۵۹/۲۷).

وَقَالَ الَّذِي آمَنَ يَا قَوْمِ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ مِثْلَ يَوْمِ الْأَحْزَابِ ﴿٣٠﴾

و آن مرد مؤمن گفت: ای قوم من! بی تردید من بر شما از روزی مانند روز [عذاب] گروه ها [یی که پیامبران را تکذیب کردند] می ترسم. (۳۰) «مِثْلَ»: همانند. مراد همانند حادثه و بلا است. یعنی مضافی قبل از (يَوْمِ) محذوف است.

«يَوْمِ الْأَحْزَابِ»: هدف از (يَوْمِ) ایام و روزگاران است، نه روز یا زمان واحدی. همچنین ایام به معنی وقایع نیز آمده است (ملاحظه شود: تفسیر روح المعانی).
 مِثْلَ دَابِ قَوْمِ نُوحٍ وَعَادٍ وَثَمُودَ وَالَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ وَمَا اللَّهُ يُرِيدُ ظُلْمًا
 لِلْعِبَادِ ﴿٣١﴾

چون سرنوشت قوم نوح و عاد و ثمود و کسانی که بعد از آنان بودند؛ و الله بر بندگان اراده ظلم نمی کند. (۳۱)

«دَابَّ»: عادت و رسم.

مفسرزمخشری گفته است: یعنی نابودی آنها عدالت و روا بود؛ چون به سبب عمل خود مستحق آن شدند. و متضمن مبالغه می باشد؛ چون «اراده کردن ستم» را نفی کرده است و هر کس از اراده کردن ستم دور باشد، از ستم دورتر است. (تفسیر کشاف ۴/۱۲۸).

وَيَا قَوْمِ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ يَوْمَ التَّنَادِ ﴿٣٢﴾

(و نیز گفت) ای قوم! من بر شما از روزی که مردم یکدیگر را صدا می زنند (و از هم یاری می طلبند و صدایشان به جایی نمی رسد) بیمناکم! (۳۲)
«يَوْمَ التَّنَادِ»: اصل آن تنادی است به معنی صدا زدن.

«التَّنَادِ» روز قیامت که انسان به محشر خوانده می شود، یا مردم یکدیگر را صدا می کنند. در آن روز: هر ملتی را به نام پیغمبرش فریاد می دارند؛ مردمان همدیگر را صدا می زنند و به کمک می طلبند؛ مردمان را برای گردهمایی در محشر صدا میزنند؛ مردمان کافر و اوایلا سر میدهند و نابودی را فریاد میدارند.

شیوه کاری آل مؤمن فرعون:

همان گونه که در سیره برخی از انبیا دیدیم، مؤمن آل فرعون نیز گاهی با یادآوری و انداز توأمان، آهنگ تحریک و اقناع مخاطبان را می نماید، دو شیوه ای که به خوبی یکدیگر را تکمیل میکنند: «وَقَالَ الَّذِي آمَنَ يَا قَوْمِ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ مِّثْلَ يَوْمِ الْأَحْزَابِ مِثْلَ دَابَّ قَوْمِ نُوحٍ وَعَادٍ وَثَمُودَ وَالَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ وَمَا اللَّهُ بِرَبِّدٍ ظَلَمًا لِلْعِبَادِ» (غافر، آیات ۳۰ - ۳۱) و کسی که ایمان آورده بود گفت: ای قوم من، من از روزی مثل روز دسته های مخالف خدا بر شما می ترسم. در این آیات، انداز و یادآوری سرگذشت اقوام پیشین به همراه یکدیگر، یک روند تبلیغی مؤثر را به وجود آورده است که می تواند هر مخاطب حق پذیری را به تأثر وادارد. «وَيَا قَوْمِ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ يَوْمَ

التَّادِ يَوْمَ تُؤْلَوْنَ مُدْبِرِينَ مَا لَكُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ عَاصِمٍ وَمَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ» (غافر، آیات ۳۲ - ۳۳) (و ای قوم من، من شما را از روزی که مردم یکدیگر را ندا در می دهند، بیم دارم. و در پایان یادآوری ها، استدلال ها و نصیحت ها، برای اتمام حجت، اندازی صریح و تکان دهنده را ارائه می کند که حاوی نوعی برائت نیز هست: «الَّذِينَ يَجَادِلُونَ فِي آيَاتِ اللَّهِ بِغَيْرِ سُلْطَانٍ أَتَاهُمْ كَبْرٌ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ وَعِنْدَ الَّذِينَ آمَنُوا كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى كُلِّ قَلْبٍ مُتَكَبِّرٍ جَبَّارٌ» (غافر، آیه ۳۵) کسانی که در باره آیات خدا - بدون حجتی که برای آنان آمده باشد - مجادله می کنند، این ستیزه در نزد خدا و کسانی که ایمان آورده اند عداوت بزرگی است. این گونه خدا بر دل هر متکبر زورگویی مهر می نهد.

آیه ۳۴ سوره مؤمن نیز بر یادآوری ماجرای دعوت پر از اعجاز و عبرت یوسف آغاز میشود و با انداز گمراهی دائم مشرکان پایان میابد: «وَلَقَدْ جَاءَكُمْ يُوسُفُ مِنْ قَبْلُ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا زِلْتُمْ فِي شَكٍّ مِمَّا جَاءَكُمْ بِهِ» (غافر، آیه ۳۴) و به یقین، یوسف پیش از این، دلایل آشکار برای شما آورده، و از آنچه برایتان آورد همواره در تردید بودید.

خیر خواهی و دلسوزی بسیار از شیوه های مشترک انبیاء و اولیاء در تبلیغ دین این است که سرنوشت خودشان و مخاطبان را یکسان به حساب آورند و برای آن ناصحانه دلسوزی کنند. از این رو مؤمن آل فرعون، این گونه به مردم هشدار می دهد: «فَمَنْ يَنْصُرُنَا مِنَ بَأْسِ اللَّهِ إِنْ جَاءَنَا» (غافر، آیه ۲۹) پس چه کسی ما را از بلای خدا - اگر به ما رسد - حمایت خواهد کرد؟ «إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ مِثْلَ يَوْمِ الْأَحْزَابِ» (غافر، آیه ۳۰) من بر شما از مثل روز عذاب دسته های مخالف خدا می ترسم. «يَا قَوْمِ إِنَّمَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا مَتَاعٌ

وَإِنَّ الْآخِرَةَ هِيَ دَارُ الْقَرَارِ» (همان، آیه ۳۹) ای قوم من، این زندگی دنیا تنها کالایی ناچیز است، و در حقیقت، آن آخرت است که سرای پایدار است. «وَيَا قَوْمِ مَا لِي أَدْعُوكُمْ إِلَى النَّجَاةِ وَتَدْعُونَنِي إِلَى النَّارِ» (غافر آیه ۴۱) و ای قوم من، چه شده است که من شما را به نجات می خوانم و شما مرا به آتش می خوانید؟ بیش از هر چیز باید به لحن و سیاق آیات فوق دقت کرد تا عمق دلسوزی و خیرخواهی مؤمن برای مردم روشن گردد.

تبلیغ در مراحل متعدد از ظاهر آیات بر می آید که تبلیغ مؤمن دارای مراحل متعدد بوده است و با طی یک مرحله، در صدد یافتن فرصت دیگر بوده و پیام‌های خود را در فراگرد تبلیغی جدید عرضه می کرده است. آیات ۲۸ تا ۳۵ سوره مؤمن را می توان حکایت کننده مرحله اول دعوت وی دانست و آیات ۳۸ تا ۴۶ بازگو کننده مرحله دوم می باشند.

گفتنی آن که به نظر می رسد با مردد شدن فرعونیان در مورد قتل موسی مرحله اول دعوت او به توفیق نایل شد، و در مرحله دوم وقت آن رسیده که مبلغ ضمن تقویت این نتیجه، در پی تثبیت عقاید و پیام های دیگر خویش باشد. جالب است که ترتیب شیوه های اتخاذ شده در دو مرحله متفاوت است؛ طور مثال در مرحله دوم شیوه ترغیب و تشویق بسیار بیشتر از مرحله اول به کار رفته و در عوض انذار در مرحله اول بیشتر به چشم می خورد.

شیوه همراهی و مدارا با مخاطبان:

از آن جا که یکباره نمی توان تمامیت عقل و دل مخاطبان را در اختیار گرفت، در مراحل اولیه دعوت، نوعی همراهی و امید هدایت تدریجی ضرورت می یابد. مؤمن از ابتدا سخن نهایی و اعتقاد کامل را بازگو نکرد، چه، مخاطبان از تلقی و تحمل آن عاجز بودند. پس نوعی همراهی و تسهیل امر موجب تمایل آنان به پیام او گردید، به این ترتیب که، هرچند می داند تمام گفتار موسی

راست و صحیح است با ظاهر شک و دو دلی می گوید: "و إن یک کاذبا فعلیه کذبہ"، و اگر دروغگو باشد، دروغش به زیان اوست. و نیز به جای آن که به تمام آنچه موسی وعده داده اشاره کند، بعضی از آن را متعرض شده است: «وإن یک صادقاً یصیبکم بعضُ الذی یعدکم» غافر، آیه ۲۸ (و اگر راستگو باشد، بعضی از آنچه شما را وعده داده به شما می رسد.

اگر پرسیده شود چرا گفت: بعضی از آنچه وعده تان داده به شما می رسد، در حالیکه او نبی راستگویی است و هر چه وعده داده بدون استثنا باید عملی شود، پاسخ این است که چون او در مقابل دشمنان موسی و منکران دعوتش نیاز داشت تا قدری با آنان مدارا و ملایمت کند و راه میانه را بیاماید و از در خیرخواهی درآید، طوری که زمینه برای قبول آنها فراهم تر شود و چون از او شنیدند پیامش را رد نکنند.

کسانی که در باره آیات خدا - بدون حجتی که برای آنان آمده باشد - مجادله می کنند، این ستیزه در نزد خدا و کسانی که ایمان آورده اند عداوت بزرگی است. این گونه خدا بر دل هر متکبر زورگویی مهر می نهد.

تشویق و ترغیب:

بخش قابل توجهی از آیات دعوت مؤمن آل فرعون را تشویق ها و امید بخشی های او به مخاطبان تشکیل میدهد. وی آن گاه که شیوه های استدلال و انذار و یادآوری را بی اثر یا کم اثر می بیند، در دومین فرآیند تبلیغی خود، بیش از هر روش، به تشویق و اظهار خیرخواهی می پردازد و با بیان نعمت ها و پاداش های الهی، آنان را به پذیرش و التزام به پیام ها سوق می دهد؛ تشویق به یافتن راه رشد: «وَقَالَ الَّذِي آمَنَ يَا قَوْمِ اتَّبِعُونِ أَهْدِكُمْ سَبِيلَ الرَّشَادِ» (مؤمن، آیه ۳۸) و آن کس که ایمان آورده بود گفت: ای قوم من، مرا پیروی کنید تا شما را به راه درست هدایت کنم.

تشویق به ورود به بهشت: «مَنْ عَمِلَ سَيِّئَةً فَلَا يُجْزَىٰ إِلَّا مِثْلَهَا وَمَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِّنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْتَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَٰئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ يُرْزَقُونَ فِيهَا بِغَيْرِ حِسَابٍ» (غافر آیه ۴۰) و هر کس که کار شایسته ای کند، چه مرد باشد یا زن، در حالیکه ایمان داشته باشد، در نتیجه، آنان داخل بهشت می شوند و در آن جایی حساب روزی می یابند.

ترغیب به آرامش سرای دیگر: «يَا قَوْمِ إِنَّمَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا مَتَاعٌ وَإِنَّ الْآخِرَةَ هِيَ دَارُ الْقَرَارِ» (غافر، آیه ۳۹) ای قوم من، این زندگی دنیا تنها کالایی ناچیز است و درحقیقت، آن سرای آخرت است که سرای پایدار است. **يَوْمَ تُولُودُونَ مُدْبِرِينَ مَا لَكُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ عَاصِمٍ وَمَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ ﴿٣٣﴾**

آن روزی که [به علت شدت عذاب] پشت می گردانید و شما در برابر عذاب الله هیچ حمایتگری ندارید، و هر کس را خداوند (بخاطر اعمالش گمراه سازد، هدایت کننده ای برای او نیست). (۳۳)

وَلَقَدْ جَاءَكُمْ يُوسُفُ مِنْ قَبْلُ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا زُلْتُمْ فِي شَكٍّ مِمَّا جَاءَكُمْ بِهِ حَتَّىٰ إِذَا هَلَكَ قُلْتُمْ لَنْ يَبْعَثَ اللَّهُ مِنْ بَعْدِهِ رَسُولًا كَذَلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ مُّرْتَابٌ ﴿٣٤﴾

پیش از این یوسف با دلائل روشن به نزد شما آمد، ولی شما همیشه نسبت به آنچه که آورده بود در شک بودید، تا زمانی که از دنیا رفت، [پس از مرگ او] گفتید: خدا هرگز بعد از او پیامبری مبعوث نخواهد کرد، این گونه خدا هر اسراف کار متردد را گمراه می کند. (۳۴)

«الْبَيِّنَاتِ»: آیه های کتاب آسمانی. دلائل و براهین و معجزات.

«فَمَا زُلْتُمْ فِي شَكٍّ»: پیوسته در شک و تردید بسر می بردید.

«هَلَكَ»: فوت کرد.

«مُرْتَابٌ»: متشکک و متردد در دین.

در دلایل که مؤمن آل فرعون به مصریان بیان داشت یکی این بود که آنان به علت تردید در رسالت یوسف علیه السلام داشتند.

مفسران گفته‌اند: یعنی پدران و نیاکانتان. «حَتَّىٰ إِذَا هَلَكَ قُلْتُمْ لَنَ يَبْعَثَ اللَّهُ مِن بَعْدِهِ رَسُولًا» بعد از اینکه در گذشت، از روی میل و هوس و تمنی و بدون دلیل و برهان گفتید: بعد از یوسف هیچکس ادعای پیامبری را نخواهد کرد.

ابو حیان گفته است: این بیان به معنی تصدیق رسالت حضرت یوسف علیه السلام نیست. چگونه او را تصدیق می‌کنند در حالی که هنوز در مورد او مشکوک اند، بلکه به این معنی است که پیامبری از جانب خدا برای هدایت خلق نمی‌آید. بنابر این نفی یک پیامبر و انکار بعثت او میباشد. (البحر ۴۶۴/۷).

الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِ اللَّهِ بِغَيْرِ سُلْطَانٍ أَتَاهُمْ كِبَرٌ مَّقْتًا عِنْدَ اللَّهِ وَعِنْدَ الَّذِينَ آمَنُوا كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ قَلْبٍ مُّتَكَبِّرٍ جَبَّارٍ ﴿٣٥﴾

کسانیکه درباره آیات الله مجادله می‌کنند، بدون آنکه دلیلی برای آنان آمده باشد، (مجادله آنان) نزد الله و نزد مؤمنان خشم بزرگی را در پی دارد؛ اینگونه خداوند بر قلب هر متکبر جباری مهر می‌نهد. (۳۵)

«سُلْطَانٍ»: حجت و برهان.

در البحر آمده است: اندرزگو، به منظور حسن گفتگو با آنها و جلب قلوب و نهاد آنها، لحن را از خطاب به غایب تغییر داده است، تا به طور ناگهانی آنها را مخاطب قرار ندهد. و در گفته‌ی کِبَرٌ مَّقْتًا نوعی شگفتی و مهم جلوه دادن جدال آنها نهفته و پنداری از دیگر گناهان کبیره بزرگتر است. (البحر ۴۶۴/۷).

وَقَالَ فِرْعَوْنُ يَا هَامَانَ ابْنِ لِي صِرْحًا لَعَلِّي أَبْلُغُ الْأَسْبَابَ ﴿٣٦﴾

فرعون گفت: ای هامان! برای من بنایی بسیار بلند بساز شاید به راه‌ها دست یابم. (۳۶)

«صَرَحا»: قصر عظیم. و یا تعمیر مرتفع (ملاحظه شود سورة: نمل آیه ۴۴، قصص آیه ۳۸).

امام قرطبی گفته است: بعد از اینکه مؤمن خانواده‌ی فرعون سخنان خود را گفت و فرعون ترسید گفته‌ی او در دل قوم مؤثر واقع شود، چنان وانمود کرد که می‌خواهد توحیدی را آزمایش کند که موسی آورده است. از این رو دستور ساختن قصری عظیم را به وزیرش داد. (تفسیر قرطبی ۳۱۴/۱۵).

«لَعَلِّي أَبْلُغُ الْأَسْبَابَ» اسباب السَّمَاوَاتِ شاید به راه‌های رسیدن به آسمان‌ها برسم و از آن سر درآورم. به منظور تفخیم و توضیح، آن را تکرار کرده است. (صاحب کشف گفته است: وقتی چیزی به ابهام بیاید و بعداً توضیح داده شود، بزرگی و تفخیم حال آن را می‌رساند، وقتی خدا تفخیم اسباب سموات را خواست، اول آن را مبهم آورد و بعداً آن را توضیح داد. کشف ۴/۶۶).

«الْأَسْبَابَ»: وسائل (ملاحظه شود سورة بقره آیه ۱۶۶، ص آیه ۱۰). راه‌های شناخت و دستیابی به چیزی.

در موعظه‌های که مؤمن آل فرعون ارایه داشت دارای مفیدت خاصی واقع شد، از جمله: فرعونی که شعار «أَقْتُلْ مُوسَى» را سر می‌داد و می‌گفت من موسی را می‌کشم و هیچ کس جز نظر من نباید نظری دهد، «ما أُرِيكُمْ إِلَّا مَا أَرَى» در اینجا است که سعی و تلاش مؤمن آل فرعون به جای کشتن موسی به فکر ساختن برج برای یافتن خدای موسی افتاد.

أَسْبَابَ السَّمَاوَاتِ فَأَطَّلِعَ إِلَىٰ إِلَهِ مُوسَىٰ وَإِنِّي لَأَظُنُّهُ كَاذِبًا وَكَذَلِكَ زَيَّنَ لِفِرْعَوْنَ سُوءَ عَمَلِهِ وَصَدَّ عَنِ السَّبِيلِ وَمَا كَيْدُ فِرْعَوْنَ إِلَّا فِي تَبَابٍ ﴿٣٧﴾

راه‌های (صعود به) آسمان‌ها، تا از خدای موسی اطلاع یابم (و بنگرم)، چون من او را دروغگو می‌پندارم. اینچنین برای فرعون بدی کردارش زیبا جلوه

داده شد و از راه (حق) باز داشته شد. و حيله و توطئه فرعون (و فرعون صفتان) جز به تباهی نمی انجامد. (۳۷)

«أَطَّلِعَ»: بنگرم، با خیر شوم.

«فَأَطَّلِعَ إِلَىٰ إِلَهِ مُوسَىٰ» تا آشکارا خدای موسی را با چشم خود بینم. «وَ إِنِّي لَأَظُنُّهُ كَاذِبًا» من واقعاً فکر می کنم موسی در این که ادعا می کند غیر از من خدایی دارد، دروغ می گوید.

مفسر محمد بن یوسف بن علی بن حیان نفری غرناطی (۶۵۴ - ۷۴۵ق) میفرماید: رسیدن به «اسباب سموات» غیر ممکن است. اما فرعون به شنوندگان وانمود کرد که صورت ممکن را دارد آنگاه که گفت: «فَأَطَّلِعَ إِلَىٰ إِلَهِ مُوسَىٰ»، این خود اقرار به وجود الله متعال می باشد. از این رو اقرار را جبران کرد و گفت: «وَ إِنِّي لَأَظُنُّهُ كَاذِبًا» (تفسیر البحر ۴۶۵/۷). «تَبَابٌ»: خسران و زیان. هلاک و نابودی.

«أَسْبَابٌ»:

- مفسر قتاده در مورد «أَسْبَابٌ»: میفرماید: «مراد از اسباب، درها است». «راه های دستیابی به آسمان ها» یعنی: تا بر آن برج بالا رفته به آسمان برسم و چون به آسمان رسیدم، خدایی را که موسی علیه السلام ادعا می کند او آنجاست، جست و جو کنم «تا به سوی خدای موسی بنگرم»

- امام شوکانی در تفسیر خود می گوید: «موسی علیه السلام قبلاً به فرعون خبر داده بود که الله متعال در آسمان است». «و من او را سخت دروغگو می پندارم» در این ادعای وی که خدایی دارد. یا در آنچه که از رسالت ادعا می کند.

بدین گونه بود که آن ملعون چنین وانمود ساخت که به وجود الله متعال متیقن نیست و به پندار خود در پی جست و جو و کاوش در مورد این امر است که

آیا در واقع خدای مورد ادعای موسی وجود دارد یا خیر؟ ولی هدف او القای این پندار بود که چنین خدایی اصلاً وجود ندارد و به زودی خواهد دید که حقیقت امر چیست؟

خواننده گان محترم!

در آیات (۳۸الی ۴۶) ادامه ی اندرزهای آن مرد مؤمن، به بیان گرفته شده است.

وَقَالَ الَّذِي آمَنَ يَا قَوْمِ اتَّبِعُونِ أَهْدِكُمْ سَبِيلَ الرَّشَادِ ﴿٣٨﴾

و کسی که (از قوم فرعون به موسی) ایمان آورده بود گفت: ای قوم من! از من پیروی کنید تا شما را به راه صحیح هدایت کنم. (۳۸)

يَا قَوْمِ إِنَّمَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا مَتَاعٌ وَإِنَّ الْآخِرَةَ هِيَ دَارُ الْقَرَارِ ﴿٣٩﴾

ای قوم من! این زندگی دنیا متاع زودگذری است، و البته آخرت سرای دائمی (و جاودانه) است. (۳۹)

امام قرطبی گفته است: منظور از منزلگاه آخرت، بهشت و دوزخ است که فناپذیر نیستند. (تفسیر قرطبی ۳۱۷/۱۵).

«مَتَاعٌ»: توشه‌ای که سواری برای مسافرت با خود بر می دارد (ملاحظه شود: المنتخب). کالای اندک. لذت گذرا. بهره‌ای ناچیز.

«دَارُ الْقَرَارِ»: سرای همیشگی و ماندگاری. خانه استقرار و جاودانگی.

مَنْ عَمِلَ سَيِّئَةً فَلَا يُجْزَى إِلَّا مِثْلَهَا وَمَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنَّىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَٰئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ يُرْزَقُونَ فِيهَا بِغَيْرِ حِسَابٍ ﴿٤٠﴾

هر کس عمل بدی انجام دهد جز به همان اندازه جزا داده نمی‌شود، ولی هر کس کار نیک انجام دهد، خواه مرد یا زن، در حالی که مؤمن باشد وارد بهشت می‌شود و در آنجا روزی بی حسابی به او داده خواهد شد. (۴۰)

فضل الله چنان مقتضی است که پاداش حسنات چند برابر شود، اما کیفر گناهان نه.

ابن کثیر گفته است: بَعِيرِ حِسَابٍ یعنی به میزان پاداش ارزیابی نمی شود، بلکه خدا ثواب زیاد و عظیم را طوری به او می دهد که نه به آخر می رسد و نه تمام می شود. (مختصر ابن کثیر ۲۴۵/۳).

وَيَا قَوْمِ مَا لِي أَدْعُوكُمْ إِلَى النَّجَاةِ وَتَدْعُونَنِي إِلَى النَّارِ ﴿٤١﴾

ای قوم! چرا من شما را به سوی نجات دعوت می کنم، اما شما مرا به سوی آتش فرا می خوانید؟ (۴۱)

این بدین معنی است که: معامله ما و شما یک امر عجیب است. من میخوام که شما را براه ایمان دعوت نموده و از عذاب الله متعال نجات بخشم و کوشش شما این است که مرا نیز همراه خویش در آتش دوزخ بیفکنید - از یکطرف چنان خیر خواهی و دلسوزی از جانب دیگر چنین کینه و دشمنی؟.

«مَا لِي»؟: چه چیز می بینم؟ چه خبر است؟ چه شده است؟ به من بگوئید که. تَدْعُونَنِي لِأَكْفَرُ بِاللَّهِ وَأُشْرِكُ بِهِ مَا لَيْسَ لِي بِهِ عِلْمٌ وَأَنَا أَدْعُوكُمْ إِلَى الْعَزِيزِ الْغَفَّارِ ﴿٤٢﴾

شما مرا دعوت می کنید که به خدا کافر شوم و چیزی را که من به (حقیقت) آن علم ندارم شریک او گردانم در حالیکه که من شما را به سوی خداوند عزیز غفار دعوت می کنم. (۴۲)

لَا جَرَمَ أَنَّمَا تَدْعُونَنِي إِلَيْهِ لَيْسَ لَهُ دَعْوَةٌ فِي الدُّنْيَا وَلَا فِي الْآخِرَةِ وَأَنْ مَرَدَّنَا إِلَى اللَّهِ وَأَنَّ الْمُسْرِفِينَ هُمْ أَصْحَابُ النَّارِ ﴿٤٣﴾

قطعاً آنچه شما مرا به سوی او می خوانید (از بتها و فراعنه و معبودان باطل) آن هیچ دعوتی (و اثر سودمندی) در دنیا و آخرت ندارد و محققاً (بدانید که در قیامت) بازگشت ما به سوی خداست و البته اسرافکاران، دوزخی و همدم آتش اند. (۴۳)

باید گفت: بجزذات پروردگار، قدرتی دیگری نه در دنیا و نه هم در آخرت موجود می باشد که: ادناترین نفع و ضرر را مالک باشد پس مردم را به بندگی و غلامی آن چیز حقیر دعوت دادند نتهای جهل و حماقت است. طوریکه قرآن عظیم الشان در (آیه ۵ سوره احقاف) میفرماید: «وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنْ يَدْعُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ مَنْ لَا يَسْتَجِيبُ لَهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَهُمْ عَنْ دُعَائِهِمْ غَافِلُونَ ﴿٥﴾» (و کیست گمراه تر از کسی که به جای خداوند، کسانی را می خواند که تا روز قیامت پاسخش را نمیدهند و حتی از خوانده شدن خود بی خبرند).

فَسْتَذْكُرُونَ مَا أَقُولُ لَكُمْ وَأَفْوَضُ أَمْرِي إِلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ ﴿٤٤﴾
 به زودی آنچه را من به شما می گویم به خاطر خواهید آورد، و من کار خود را به الله می سپارم، چون الله نسبت به بندگان [خود] بیناست. (۴۴)
 مفسر تفسیر صفوأة التفاسیر در تفسیر آیه مبارکه «فَسْتَذْكُرُونَ مَا أَقُولُ لَكُمْ» می نویسد: وقتی با عذاب روبرو شدید، درستی گفتار مرا به یاد خواهید آورد. گفته متضمن تهدید و وعید است. «وَأَفْوَضُ أَمْرِي إِلَى اللَّهِ» من به خدا توکل می کنم و کارم را به او واگذار می نمایم.
 امام قرطبی گفته است: این جمله نشان می دهد که او را تهدید کرده و قصد قتلش را داشته اند. (تفسیر قرطبی ۳۱۸/۱۵).

«أَفْوَضُ»: واگذار می کنم. می سپارم.
 فَوَقَاهُ اللَّهُ سَيِّئَاتٍ مَا مَكَرُوا وَحَاقَ بِآلِ فِرْعَوْنَ سُوءُ الْعَذَابِ ﴿٤٥﴾
 و خداوند او را از عواقب سوء توطئه ها و حيله های ایشان که می ورزیدند، در امان داشت، و عذاب شدید آل فرعون را فرو گرفت. (۴۵)
 «سَيِّئَاتٍ»: بدیها. مراد شکنجه ها و کیفرها و بلاها است.

«حَاقٌ»: در بر گرفت. گریبانگیر گردید (ملاحظه شود سوره های: انعام آیه ۱۰، هود آیه ۸، نحل آیه ۳۴).

النَّارُ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا غُدُوًّا وَعَشِيًّا وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذَابِ ﴿٤٦﴾

عذاب آنها آتش است که هر صبح و شام بر آن عرضه می شوند، و روزی که قیامت بر پا می شود (الله دستور می دهد) آل فرعون را در سخت ترین عذاب ها در آورید. (۴۶)

«النَّارُ»: بدل از (سوءُ الْعَذَابِ) است.

«يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا»: به آتش نموده می شوند. مراد این است که در صبح و شام منزل و مأوای آینده آنان در دوزخ را بدانان نشان می دهند. همان گونه که رسول اکرم خبر داده است: «إِنَّ أَحَدَكُمْ إِذَا مَاتَ عُرِضَ عَلَيْهِ مَقْعَدُهُ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ، إِنْ كَانَ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ فَمِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ، وَإِنْ كَانَ مِنْ أَهْلِ النَّارِ فَمِنْ أَهْلِ النَّارِ، فَيُقَالُ هَذَا مَقْعَدُكَ حَتَّى يَبْعَثَكَ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ». «أَشَدَّ الْعَذَابِ»: اضافه صفت به موصوف خود است.

بخاری و مسلم و دیگران در حدیث شریف از ابن عمر (رض) روایت کرده اند که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «إِنَّ أَحَدَكُمْ إِذَا مَاتَ عُرِضَ عَلَيْهِ مَقْعَدُهُ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ، إِنْ كَانَ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ فَمِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ وَإِنْ كَانَ مِنْ أَهْلِ النَّارِ فَمِنْ أَهْلِ النَّارِ، يُقَالُ لَهُ: هَذَا مَقْعَدُكَ حَتَّى يَبْعَثَكَ اللَّهُ إِلَيْهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ». «قطعاً یکی از شما چون بمیرد، جایگاهش صبح و شام بر وی عرضه میشود؛ اگر از بهشتیان باشد، جایگاهش از اهل بهشت به او نشان داده میشود و اگر از دوزخیان باشد، جایگاهش از اهل دوزخ به وی نشان داده میشود. به او گفته میشود: این است جایگاه تو تا خداوند در روز قیامت تو را به سوی آن برانگیزد».

این آیه کریمه و احادیث وارده در این باب، اصلی اساسی در اثبات عذاب برزخ است و اینکه عذاب برزخ حق است و هیچ شکی در آن نیست. در حدیث شریف به روایت بخاری از عائشه (رض) آمده است که او از رسول الله صلی الله علیه وسلم درباره عذاب قبر پرسید، رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «آری! عذاب قبر حق است».

البته دلالت آیه کریمه، به عذاب کفار در برزخ محدود بوده و عذاب مؤمن در قبر به سبب گناهانش، از آن استنباط نمی شود بلکه این امر از احادیث نبوی متقدم بر می آید.

باید دانست که عذاب قبر متفاوت است، به دلیل حدیث شریف وارده در این باره از ابن مسعود (رض) که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «ما أحسن محسن من مسلم أو كافر إلا أثابه الله تعالى. قلنا: يا رسول الله! ما إثابة الله الكافر؟ فقال: إن كان قد وصل رحماً أو تصدق بصدقة أو عمل حسنة، أثابه الله تبارك وتعالى المال و الولد و الصحة و أشباه ذلك. قلنا: فما إثابته في الآخرة؟ قال: عذاباً دون العذاب. قرأ «أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذَابِ» [غافر: ۴۶]. هیچ نیکوکاری اعم از اینکه مسلمان باشد یا کافر کار نیکی انجام نمیدهد، جز اینکه خداوند متعال او را پاداش می دهد. گفتیم: یا رسول الله! پاداش دادن کافر چیست؟ فرمودند: اگر صله رحمی را برقرار ساخته باشد، یا صدقه ای داده باشد، یا کار نیکی کرده باشد، خدای تبارک و تعالی او را به دادن مال و فرزند و سلامتی و امثال آن در دنیا پاداش می دهد. گفتیم: پاداش دادن وی در آخرت چیست؟ فرمودند: عذابی است پایین تر از عذابی. آن گاه تلاوت کردند: «أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذَابِ» [غافر: ۴۶] آل فرعون را در سخت ترین عذاب در آورید».

«و روزی که قیامت بر پا شود، می گوئیم: آل فرعون را در سخت ترین عذاب در آورید» یعنی: به فرشتگان می گوئیم: آل فرعون را در جهنم به جایگاهی در آورید که عذاب آن از غیر آن سهمگین تر و شدیدتر است. خواننده گان محترم!

در آیات (۴۷ الی ۵۶) موضوعاتی مجادله سران و رهبران کفر و استکبار و پیروانشان در دوزخ، و پیروزی پیامبران بر دشمنان در دنیا و آخرت، به بحث گرفته شده است.

وَإِذْ يَتَحَاوُونَ فِي النَّارِ فَيَقُولُ الضُّعَفَاءُ لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا كُنَّا لَكُمْ تَبَعًا فَهَلْ أَنْتُمْ مُغْنُونَ عَنَّا نَصِيبًا مِنَ النَّارِ ﴿٤٧﴾

و یادآور شو وقتی را که در آتش دوزخ با همدیگر به مجادله می پردازند وضعفا به مستکبران میگویند: البته ما پیرو شما بودیم، پس آیا می توانید بخشی از (عذاب) آتش (دوزخ) را از ما دفع کنید؟ (۴۷)

«يَتَحَاوُونَ» به خصومت و نزاع می پردازند، کشمکش می کنند، سخنان پرخاشگرانه می گویند. بگو مگو می کنند.

«الضُّعَفَاءُ»: مراد پیروان و مقلدان دنیوی است.

«الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا»: مراد رؤساء و سرد مداران دنیوی است.

«فَهَلْ أَنْتُمْ مُغْنُونَ عَنَّا نَصِيبًا مِنَ النَّارِ» پس آیا قسمتی از این عذاب را از ما دفع می کنید که در آن گرفتار شده ایم؟

امام فخررازی گفته است: می دانستند که آن رؤسا قدرت تخفیف آن را ندارند، بلکه منظور آنها این بود که در شرمنده نمودن رؤسا مبالغه و قلب آنها را جریحه دار کنند؛ چون این رؤسا و سرکردگان تلاش کرده بودند که آنها را در انواع گمراهی ها در اندازند. (تفسیر کبیر ۷۴/۲۷).

قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا كُلٌّ فِيهَا إِنَّ اللَّهَ قَدْ حَكَمَ بَيْنَ الْعِبَادِ ﴿٤٨﴾

مستکبران می گویند: هم اکنون همه ما در آتش هستیم، یقیناً که الله میان بندگانش (به عدالت) حکم کرده است. (۴۸)

«حکم»: داوری کرده است و دادگاهی و داد رسی نموده است.

وَقَالَ الَّذِينَ فِي النَّارِ لِخَزَنَةِ جَهَنَّمَ ادْعُوا رَبَّكُمْ يُخَفِّفْ عَنَّا يَوْمًا مِّنَ الْعَذَابِ ﴿٤٩﴾

و آنانکه در آتش اند به نگهبانان دوزخ می گویند: از پروردگارتان بخواهید که یک روز (فقط یک روز) بخشی از عذاب را از ما بر دارد. (۴۹)
امام بیضاوی گفته است: به منظور نشان دادن خوف و ترس، جهنم را در جای ضمیر قرار داده و به جای «لخزنتها» گفته است: لِخَزَنَةِ جَهَنَّمَ. (تفسیر بیضاوی ۱۵۴/۳).

قَالُوا أَوْلَمَ تَكُ تَأْتِيكُمْ رُسُلُكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ قَالُوا بَلَى قَالُوا فَادْعُوا وَمَا دُعَاءُ الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي ضَلَالٍ ﴿٥٠﴾

(نگهبانان دوزخ) میگویند: آیا پیغمبران تان نبود که با معجزه‌های روشن نزدتان می آمدند؟ میگویند: آری. (نگهبانان دوزخ) می گویند: پس (خودتان) دعا کنید، ولی دعای کافران جز سردرگمی نتیجه ای ندارد. (۵۰)
مفسر امام فخر رازی فرموده است: منظور از «فَادْعُوا» امیدوار بودن به سود و منفعت نیست، بلکه برای نشان دادن نومییدی است؛ چون در صورتی که درخواست فرشتگان مقرب درگاه پذیرفته نشود، دعا و درخواست کفار چگونه شنیده و پذیرفته می شود. (تفسیر کبیر ۷۴/۲۷).

خواننده گان محترم!

بعد از اینکه محافظان دوزخ، هنگام ورود کافران به دوزخ از آن ها میپرسند:

«أَوَلَمْ تَكُ تَأْتِيكُمْ رَسُولُكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ» [غافر: ۵۰]. «آیا فرستادگان شما آیه های روشن و دلایل آشکاری را برای شما نمی آوردند؟».

در جواب میگویند: ما به دلیل انکار فرستادگان و پیام آنها، سزاوار دوزخ شده ایم: «قَالُوا بَلَىٰ قَدْ جَاءَنَا نَذِيرٌ فَكَذَّبْنَا وَقُلْنَا مَا نَزَّلَ اللَّهُ مِن شَيْءٍ إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا فِي ضَلَالٍ كَبِيرٍ» [الملک: ۹].

«میگویند: بلی! پیغمبران بیم دهنده ای به میان ما آمدند و ما آنان را دروغ گو نامیدیم و گفتیم: خدا به هیچ وجه چیزی نفرستاده است و شما در گمراهی بزرگی هستید.».

إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا وَالَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهَادُ ﴿۵۱﴾

ما به طور مسلم رسولان خود، و کسانی را که ایمان آورده اند، در زندگی دنیا و روزی که گواهان (برای گواهی دادن) به پا میخیزند، یاری می دهیم. (۵۱) امام رازی گفته است: در این آیه الله متعال به پیامبرش وعده داده است که در این دنیا و در آخرت او را بر دشمنان غالب کند. (تفسیر کبیر ۷۵/۲۷).

«الْأَشْهَادُ»: جمع شهید، گواهان. از جمله گواهان، فرشتگان و انبیاء و شهداء هستند (ملاحظه شود سوره: هود آیه ۱۸، زمر آیه ۶۹).

پیامبران و نصرت الهی:

در قرآن عظیم الشأن مطالب و تذکراتی بی شماری در باره نصرت الهی درباره انبیا و مؤمنان به عمل آمده است، ما در اینجا مثالی را از آن تذکر می دهیم که تا مصداقی باشد بر این آیه کریمه که میفرماید: «إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا وَ الَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا» و آیه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ وَ يُثَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ» ﴿۷﴾ (ای کسانی که ایمان آورده اید! اگر خدا را یاری کنید، شما را یاری می کند و گام هایتان را استوار می سازد.) (آیه ۷ سوره محمد)

دریافت الطاف الهی، به سعی و تلاش انسان بستگی دارد. طوریکه در (آیه ۷ سوره محمد خواندیم) «إِنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ» (انتظار نصرت الهی بدون تلاش و کوشش، توقعی نابجاست.) و دیده میشود که: پاداش های الهی بیش از عملکرد ما است. «إِنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ وَ يُثَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ».

همچنان قرآن عظیم الشأن در (آیه: ۷۳ سوره یونس) در مورد کسانی که با نوح علیه السلام نصرت نمودند میفرماید: «...فَنَجَّيْنَاهُ وَ مَنْ مَعَهُ فِي الْفُلْكِ وَ جَعَلْنَاهُمْ خَلَائِفَ وَ أَعْرَفْنَا الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا...» (...ما هم او و پیروانش را که با او در کشتی بودند نجات داده و خلفای روی زمین قرار دادیم و آنان که آیات ما را تکذیب کردند همه را غرق کردیم...).

نصرت ابراهیم علیه السلام: «يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَ سَلَامًا» (آیه ۶۹ / سوره انبیاء) ای آتش! بر ابراهیم سرد و سلامت باش.

نصرت لوط علیه السلام: «إِذْ نَجَّيْنَاهُ وَ أَهْلَهُ أَجْمَعِينَ» (صافات / ۱۳۴) ما او و بستگانش (جز همسرش) را نجات دادیم.

نصرت یوسف علیه السلام: «وَ كَذَلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ يَتَّبِعُ مِنْهَا حَيْثُ يَشَاءُ» (یوسف آیه ۵۶) و ما این گونه برای یوسف در زمین مکتب قرار دادیم که هر جای آن را که می خواهد برگزیند.

نصرت شعیب علیه السلام: «نَجَّيْنَا شُعَيْبًا وَ الَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ» (هود آیه ۹۴) ما شعیب و مؤمنان همراه او را نجات دادیم.

نصرت صالح علیه السلام: «نَجَّيْنَا صَالِحًا وَ الَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ» (هود آیه ۶۶) ما صالح و مؤمنان همراه او را نجات دادیم.

نصرت هود علیه السلام: «نَجَّيْنَا هُودًا وَ الَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ» (هود آیه ۵۸) ما هود و مؤمنان همراه او را نجات دادیم.

نصرت یونس علیه السلام: «وَنَجِّنَا مِنَ الْغَمِّ» «انبیاء آیه ۸۸» ما یونس را از غم نجات دادیم.

نصرت موسی علیه السلام: «وَأَنْجَيْنَا مُوسَى وَمَنْ مَعَهُ أَجْمَعِينَ» «شعراء آیه ۶۵» ما موسی و کسانی را که با او بودند نجات دادیم.

نصرت عیسی علیه السلام: «إِنِّي مُتَوَفِّيكَ وَرَافِعُكَ إِلَيَّ» «آل عمران آیه ۵۵» من تو را می گیرم و به سوی خود بالا می برم.

نصرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله: «إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا» «فتح آیه ۱» همانا ما برای تو پیروزی آشکاری گشودیم.

نصرت مؤمنان: «وَلَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ بِبَدْرٍ وَأَنْتُمْ أَذِلَّةٌ» «آل عمران آیه ۱۲۳» همانا خداوند شما را در جنگ بدر در حالیکه ذلیل بودید یاری کرد.

«ثُمَّ أَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ» «توبه آیه ۲۶» خداوند آرامش خود را بر پیامبرش و مؤمنین نازل کرد.

«هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ لِيَزْدَادُوا إِيمَانًا» «فتح آیه ۴» اوست که آرامش را در دل های مؤمنان نازل کرد تا ایمانشان زیاد شود.

در سوره ی انبیا در باره ی دعای حضرت نوح و یونس و زکریا و ایوب میخوانیم: همین که خدا را نداء کردند، دعایشان مستجاب شد: «فَاسْتَجَبْنَا»

«انبیاء، آیات ۷۶، ۸۴، ۸۸ و ۹۰» و در سوره ی شوری آیه ۲۶ میخوانیم: «وَيَسْتَجِيبُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» خداوند دعای کسانی را که اهل

ایمان و عمل صالح اند مستجاب میفرماید.

يَوْمَ لَا يَنْفَعُ الظَّالِمِينَ مَعَذِرَتُهُمْ وَلَهُمُ اللَّعْنَةُ وَلَهُمْ سُوءُ الدَّارِ ﴿٥٢﴾

همان روزی که عذرخواهی ظالمان سودشان ندهد و نفرین برای آنان خواهد

بود و سرای بد جایگاهشان خواهد شد. (۵۲)

ابن جریر گفته است: یعنی معذرت مشرکان فایده‌ای ندارد؛ چون معذرت شان باطل و پوچ است. (تفسیر طبری: ۲۴/۵۲).

«وَلَهُمُ اللَّعْنَةُ» و محروم شدن از رحمت خدا و طرد از لطف الله است. ابن عباس (رض) گفته است: «وَلَهُمُ سُوءُ الدَّارِ» یعنی عاقبت بد و شر.

وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْهُدَى وَأَوْزَنَّا بَنِي إِسْرَائِيلَ الْكِتَابَ ﴿٥٣﴾
 محققاً ما به موسی هدایت بخشیدیم و بنی اسرائیل (قوم او) را وارث کتاب (بزرگ تورات) گردانیدیم. (۵۳)

«الْهُدَى»: مصدر است و به معنی: هدایت و رهنمود، یا هدایت‌ها و رهنمودها. مراد از آن، نبوت و معجزات و دستور العمل‌های زندگی خدا پسندانه، و بالاخره هر چیزی است که با آن، می‌توان مردمان را به راه الله متعال هدایت و راهنمایی کرد و مهم‌ترین آنها تورات است.

«الْكِتَابَ»: هدف از آن تورات، و یا همه کتاب‌هایی است که بر پیغمبران بنی اسرائیل نازل شده است. از قبیل: زبور و صحف و تورات و انجیل.

اگر به حوادثی تاریخی نظر به اندازیم با وضاحت در خواهیم یافت که: فرعون و لشکریانی فرعون با آن همه قوت و جبر و تیکه داشتند چگونه مورد هلاکت و بربادی قرار گرفتند، و بالمقابل الله متعال از برکت و رهنمایی موسی علیه السلام و قوم مظلوم و کمزور بنی اسرائیل را چسان بلند برد و آن‌ها را وارث آن کتاب عظیم الشان (یعنی تورات) ساخت که برای دانشمندان جهان کار شمع هدایت را می‌داد.

هُدًى وَذِكْرَى لِأُولِي الْأَلْبَابِ ﴿٥٤﴾

(کتابی که مایه هدایت و تذکر برای صاحبان عقل بود. (۵۴))

قبل از همه باید گفت که: ارسال کتب و رسل، بر اساس رحمت الهی است، و کتب آسمانی، عامل بصیرت و هدایت است. تا زمانیکه انسان بصیرت پیدا نکند، هدایت نمی شود و تا هدایت نشود، لطف و رحمت الهی را دریافت نمی کند. در ضمن باید گفت که: دین، جز و فطرت انسان هاست و کتب آسمانی آن فطرت را غبارزدایی می کنند.

در آیه فوق گفته شده است که کتاب تورات یا کتاب های آسمانی دیگر را برای راهنمایی و اندرزگویی در اختیار بنی اسرائیل قرار دادیم. ولی متأسفانه در بسیاری از موارد در مخالفت حضرت موسی علیه السلام پرداختند.

فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَاسْتَغْفِرْ لِذَنْبِكَ وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ بِالْعَشِيِّ وَالْإِبْكَارِ ﴿٥٥﴾

صبر و شکیبائی پیشه کن، چون وعده الله حق است. و برای گناهت آمرزش بخواه و شام و صبح با سپاس و ستایش پروردگارت را به پاکی یاد کن. (۵۵) «إِسْتِغْفِرُ لِدُنْبِكَ...»: این گونه تعبیرات قرآنی در مورد پیغمبر اسلام و سایر پیغمبران، اشاره به: (حَسَنَاتُ الْأَبْرَارِ، سَيِّئَاتُ الْمُقْرَبِينَ) است.

مفسر صاوی گفته است: منظور از این کار آموزش بندگان است، و گرنه پیامبر صلی الله علیه و سلم به طور تحقیق از هر گناهی معصوم است، اعم از گناهان کوچک و بزرگ، چه قبل از نبوت و چه بعد از آن. (تفسیر صاوی ۱۱/۴). و ابن کثیر گفته است: بدین ترتیب امت را به استغفار تشویق می کند. (مختصر ابن کثیر ۲۴۸/۳).

«وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ بِالْعَشِيِّ وَالْإِبْكَارِ» و در صبح و شام بر ثناگویی و تسبیح خدایت پایدار باش.

امام رازی فرموده است: منظور مداومت و استمرار بر یاد خدا میباشد، به

گونه‌ای که زبان از آن کوتاهی نکند تا آدمی بسان فرشتگان شود: **يَسْبَحُونَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ لَا يَفْتُرُونَ**. منظور از تسبیح این است که خدا را از هر ناپسندی تنزیه کرد. (تفسیر کبیر ۷۸/۲۷).

خواننده گان محترم!

در آیات (۵۷ الی ۶۵) موضوع قدرت و حکمت الله متعال به بحث گرفته شده است.

إِنَّ الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِ اللَّهِ بِغَيْرِ سُلْطَانٍ أَتَاهُمْ إِنْ فِي صُدُورِهِمْ إِلَّا كِبْرٌ مَا هُمْ بِبَالِغِيهِ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ ﴿٥٦﴾

کسانی که در آیات خداوند بدون دلیلی که از سوی خدا برای آنها آمده باشد به مجادله می پردازند، در سینه هایشان جز برتری جویی نیست که هرگز به آن نخواهند رسید، پس به الله پناه ببر، که بیشک او شنوای بیناست. (۵۶)

«آیات»: آیه های کتاب آسمانی. دلائل و براهین الهی.

«کبر»: تکبر. برتری و ریاست مراد است.

شان نزول آیه ۵۶:

۹۳۲- از ابو عالیه روایت کرده است: عده‌ای از یهودیان نزد نبی کریم (آمدند و از دجال سخن به میان آوردند و گفتند: در آخر زمان دجال از میان ما بر میخیزد. او را ستودند و شان و شوکت و امورات او را بس مهم و بزرگ جلوه دادند و گفتند: چنین و چنان کارها را انجام میدهد. پس خدای عزوجل: (إِنَّ الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِ اللَّهِ بِغَيْرِ سُلْطَانٍ أَتَاهُمْ إِنْ فِي صُدُورِهِمْ إِلَّا كِبْرٌ مَا هُمْ بِبَالِغِيهِ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ) را نازل کرد و به فرستاده خود دستور داد که از فتنه دجال به کردگار جهان پناه ببرد. و گفت: بدون شک آفرینش آسمان و زمین از آفرینش انسان ها بزرگتر است. یعنی از خلقت دجال (مرسل و ضعیف است. «تفسیر شوکانی» ۲۳۳۵).

۹۳۳- و از کعب الاحبار روایت کرده است این سخن خدا در مورد یهود که انتظار ظهور دجال را داشتند نازل گردیده است.

خواننده گان محترم!

در آیات (۵۷ الی ۶۵) در مورد قدرت و حکمت الله متعال، بحث بعمل آمده است.

لَخَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَكْبَرُ مِنْ خَلْقِ النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ﴿۵۷﴾

البته خلقت آسمان ها و زمین بسیار بزرگتر و مهمتر از خلقت بشر است و لیکن اکثر مردم این معنا را درک نمی کنند. (۵۷)

«لَخَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَكْبَرُ مِنْ خَلْقِ النَّاسِ»

لام (خلق)، لام ابتدایی است. یعنی در حقیقت خلق و آفرینش اولیه ی آسمان ها و زمین امری است بزرگتر از خلق انسان، پس آن که بر خلق آن دو با این همه عظمتی که دارند، قادر است، چگونه از خلق و ایجاد ناچیزتر و آسان تر از آنها ناتوان است؟

در التسهیل آمده است: منظور استدلال بر تحقق بعث و حشر است؛ زیرا خدایی که بر آفرینش آسمان و زمین با آن بزرگی قادر است، می تواند اجسام را بعد از نابودی اعاده کند. (التسهیل ۸/۴).

وَمَا يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَلَا الْمُسِيءُ قَلِيلًا مَّا تَتَذَكَّرُونَ ﴿۵۸﴾

هرگز نابینا و بینا برابر نیستند، همچنین کسانی که ایمان آورده اند و کارهای نیک کرده اند، با کسانی که بدکارند، برابر نیستند. اما بسیار کم پند میگیرید. (۵۸)

ابن کثیر گفته است: منظور این است همان طور که نابینا چیزی را نمی بیند، با

بینا که با چشمش اشیا را می بیند، برابر نیست، مؤمنان نیک نیز با کفار تبهکار برابر نیستند، و افرادی اندک متذکر می شوند و پند می گیرند. (مختصر ابن کثیر ۲۴۹/۳).

إِنَّ السَّاعَةَ لَأْتِيَةٌ لَا رَيْبَ فِيهَا وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿٥٩﴾
یقیناً قیامت آمدنی است، هیچ تردیدی در آن نیست، ولی بیشتر مردم [به سبب تکبر و غرور] ایمان نمی آورند. (۵۹)

امام رازی گفته است: منظور از «اکثر الناس» کافرانی است که منکر بعث و قیامت اند. (تفسیر کبیر ۸۰/۲۷).

وَقَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ ﴿٦٠﴾

و پروردگارتان می فرماید: مرا بخوانید تا (دعای) شما را اجابت کنم، بی گمان آنانکه از عبادت من تکبر می ورزند، به زودی با خواری و ذلت وارد دوزخ میشوند. (۶۰)

ابن کثیر گفته است: خدای متعال بندگان را فراخوانده است تا نیازهایشان را از وی طلب کنند، و از فضل و کرم خود اجابت آن را تقبل و تضمین کرده است. (اکثر مفسران گفته اند: منظور از دعا عبادت است. و قرطبی گفته است: یعنی مرا یکتا و یگانه بخوانید تا عبادت شما را قبول کنم و گناهان شما را بیامرزم. آنچه را که آورده این نظر ابن کثیر است و اظهر هم همان هست و شهاب نیز چنین گفته و رازی آن را ترجیح داده است)

«ادْعُونِي»: مرا به فریاد خوانید. مرا به کمک بطلبید. رفع نیازمندی ها و حل مشکلات خود را از من بخواهید.

«عِبَادَتِي»: عبادت من. عبادت در اینجا به معنی دعاء است، چرا که دعاء مغز عبادت است همان گونه که رسول اکرم فرموده است: «الدُّعَاءُ مُخُّ الْعِبَادَةِ».

«دَٰخِرِينَ»: خوار و خفیفان. (ملاحظه شود سوره های: نحل آیه: ۴۸، صافات آیه: ۱۸، نمل آیه: ۸۷).

اللَّهُ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ لِتَسْكُنُوا فِيهِ وَالنَّهَارَ مُبْصِرًا إِنَّ اللَّهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ ﴿٦١﴾

الله ذاتی است که شب را برای شما آفرید تا در آن آرام گیرید و روز را روشنی بخش گرداند، البته الله نسبت به مردم لطف و مرحمت دارد، هر چند اکثر مردم شکر گزاری نمی کنند. (۶۱)

«لِتَسْكُنُوا فِيهِ»: (سوره های: یونس آیه ۶۷، قصص آیه ۷۳).

«مُبْصِرًا»: روشن. تابان (سوره های: یونس آیه ۶۷ نمل آیه ۸۶).

ذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ لَّا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَأَنَّى تُؤْفَكُونَ ﴿٦٢﴾

این است الله پروردگار شما که آفریننده هر چیزی است، هیچ معبودی جز او نیست، پس چگونه [از حق] منصرفتان می کنند؟ (۶۲)

«تُؤْفَكُونَ»: از ایمان به سوی کفر منحرف می شوید.

كَذَلِكَ يُؤْفِكُ الَّذِينَ كَانُوا بِآيَاتِ اللَّهِ يَجْحَدُونَ ﴿٦٣﴾

و این چنین کسانی که آیات الله را انکار می کردند، به بیراهه گردانیده میشوند. (۶۳)

اللَّهُ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ قَرَارًا وَالسَّمَاءَ بِنَاءً وَصَوَّرَكُمْ فَأَحْسَنَ صُورَكُمْ وَرَزَقَكُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ ذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ فَتَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ ﴿٦٤﴾

الله ذاتی است که زمین را برای شما جایگاه امن و مطمئن قرار داد، و آسمان را سقف ساخت و شما را شکل و صورت بخشید و شکل هایتان را زیبا و نیکو نمود و از پاکیزه ها به شما روزی داد. این است الله پروردگارتان، پس با برکت و خجسته است ذاتی که پروردگار عالمیان است. (۶۴)

مفسر صاوی فرموده است: بدین وسیله خاطر پیامبر را تسلی داده است. یعنی: ای محمد! در مقابل انکار قومت افسرده خاطر مباش؛ چون اقوام قبل از آنها نیز چنان کردند. (تفسیر صاوی ۱۳/۴).

«اللَّهُ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ قَرَارًا» الله تعالی همان ذاتی است که: زمین را در حال حیات و بعد از مرگ، منزل و مقر زندگی شما قرار داده است. ابن عباس (رض) گفته است یعنی در حال حیات و بعد از مرگ زمین را منزل شما قرار داده است. (تفسیر کبیر ۸۴/۲۷).

«وَالسَّمَاءَ بِنَاءً»: و آسمان را برایتان سقفی محفوظ و مانند گنبد در بالای سرتان قرار داده است.

«وَصَوَّرَكُمُ فَأَحْسَنَ صُورَكُمْ»: و شما را صورتگری کرد و بهترین شکل و صورت را به شما بخشیده است، اندام های شما را متناسب خلق کرده و مانند بهایم شما را نیافریده است که بر چهار پا راه بروید.

زمخشری گفته است: خدای متعال هیچ جاننداری را از انسان زیباتر خلق نکرده است. (تفسیر کشاف ۱۳۷/۴).

هُوَ الْحَيُّ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَادْعُوهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ
الْعَالَمِينَ ﴿٦٥﴾

اوست زنده ابدی که هیچ معبودی به حق جز او نیست، پس او را بخوانید در حالیکه دین را برای او خالص نموده اید، سپاس و ستایش برای پروردگاری است که پروردگار جهانیان می باشد. (۶۵)

مفسر تفسیر کابلی می نویسد: کمالات و خوبی ها همه متعلق به حیات است - کسیکه حی علی الاطلاق است خاص او مستحق عبادت و مالک تمام کمالات و خوبی ها می باشد. از همین سبب «الحمد لله رب العلمین» را بعد از

«هو الحی» فرمود چنانکه در آیت ما قبل بعد از ذکر نعمت ها «فتبارک الله رب العلمین» فرموده بود آنکه از بعض سلف منقول است که وقتیکه «لا اله الا الله» گفته شود باید «الحمد لله رب العلمین» را به آن مقرون ساخت مأخذ آن همین آیت است.

خواننده گان محترم!

در آیات (۶۶ الی ۷۶) در مورد موضوعاتی: اینکه بندگی غیر از الله روا و جایز نیست، همچنان در مورد سزای باطل گرایان بحث بعمل آمده است.

قُلْ إِنِّي نُهَيْتُ أَنْ أَعْبُدَ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَمَّا جَاءَنِي الْبَيِّنَاتُ مِنْ رَبِّي وَأُمِرْتُ أَنْ أُسَلِّمَ لِلرَّبِّ الْعَالَمِينَ ﴿٦٦﴾

بگو: من نهی شده ام از اینکه کسانی را که شما به جای خدا می پرستید، بپرستم؛ زیرا از جانب پروردگارم برای من دلایل روشن [بر حقانیت توحید] آمده است و مأمورم که فقط تسلیم [فرمان ها و احکام] پروردگار جهانیان باشم. (۶۶)

مفسر صاوی گفته است: برای این که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، قوم خود را باز دارد، خدا به پیامبرش چنین دستور داده است؛ زیرا آنان بعد از نمایان شدن دلایل عقلی و نقلی، باز به پرستش غیر خدا ادامه میدادند. (تفسیر صاوی ۱۳/۴)

امام رازی گفته است: «بینات» یعنی اینکه ثابت شده است که پروردگار جهان متصف به صفات والایی و عظمت است، و عقل به صراحت ثابت می کند که فقط او شایسته ی پرستش است، و قرار دادن سنگ ها و چوب های تراشیده شده و شریک قرار دادن آنها برای خدا به طور یقین با عقل و خرد در تضاد است. (تفسیر کبیر ۸۵/۲۷).

شان نزول آیه ۶۶:

۹۳۴- جویر از ابن عباس (رض) روایت کرده است: ولید بن مغیره و شیبه بن ربیعہ گفتند: ای محمد! از گفتار خود برگرد و به دین پدران و نیاکان خود متوسل شو آنگاه آیه قُلْ إِنِّي نُهَيْتُ أَنْ أَعْبُدَ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ... نازل شد (اسناد این جداً ضعیف است، زیرا جوی بر متروک است و از ضحاک روایت می کند که با ابن عباس (رض) ملاقی نشده).

هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ ثُمَّ يُخْرِجُكُمْ طِفْلاً ثُمَّ لِتَبْلُغُوا أَشْدَّكُمْ ثُمَّ لَتَكُونُوا شُيُوخًا وَمِنْكُمْ مَنْ يَتَوَفَّى مِنْ قَبْلٍ وَلَتَبْلُغُوا أَجْلاً مُسَمًّى وَلَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ ﴿٦٧﴾

الله ذاتی است که شما را از خاک باز از نطفه باز از خون بسته آفرید، باز شما را به شکل طفلی (از رحم ها) بیرون آورد. باز (شما را پروراند) تا به کمال قوت خود برسید، باز تا پیر میشوید. و بعضی از شما پیش از رسیدن به مرحله پیری می میرد و (بعضی از شما زنده می ماند) تا به مدتی که معین است برسید. و شاید تعقل کنید. (۶۷)

«خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ»: مراد آفرینش ابو البشر آدم است، و یا مراد آفرینش یکایک مردمان از خاک از راه تغذیه اشیائی است که در اصل از خاک هستند. «عَلَقَةٍ»: (ملاحظه شود سورة های: حج آیه ۵، المؤمنون آیه ۱۴).

«أَجْلاً مُسَمًّى»: مرگ طبیعی هر شخصی. قیامت اوست. «وَلَتَبْلُغُوا أَجْلاً مُسَمًّى وَ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ»: اگر مراد از (أَجْلاً مُسَمًّى) قیامت باشد، معنی این جمله عبارت است از: تا به مدت معین قیامت می رسید و حق و حقیقت را چنان که هست فهم می کنید.

هُوَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ فَإِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ ﴿٦٨﴾

او ذاتی است که زندگی می بخشد و می میراند و هنگامی که چیزی را اراده کند تنها به آن می گوید: موجود باش! او نیز بلا فاصله موجود می شود. (۶۸)

مفسر شیخ ابوالسعود محمد بن محمد بن مصطفی عمادی (متوفی ۹۸۲) میفرماید: این بیانگر کمال قدرت و سرعت عمل الله متعال است، بدون اینکه در این مورد، امر و مأموری در کار باشد. («تفسیر إرشاد العقل السليم إلی مزایا الكتاب الکریم ۵/۱۴»).

مفسر تفسیر کابلی مینویسد: نزد قدرت کامله و شان «کن فیکون» چه شکی است که شما را بعد از مردن باز زنده کند (یعنی بمجرد اراده خداوندی به ایجاد چیزی آن چیز فوراً موجود میشود خواه امرکن باشد چنانکه رأی متقدمین است خواه نباشد چنان که ویمت آخرین است).

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِ اللَّهِ أَنَّى يُصْرَفُونَ ﴿٦٩﴾

آیا ندیدی کسانی را که درباره آیات الله مجادله و ستیز می کنند، چگونه از راه حق منحرف می شوند؟ (۶۹)

الَّذِينَ كَذَّبُوا بِالْكِتَابِ وَبِمَا أَرْسَلْنَا بِهِ رُسُلَنَا فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ ﴿٧٠﴾

کسانی که کتاب (آسمانی) و آنچه را که پیغمبران خود را به آن فرستادیم تکذیب کردند، پس به زودی (نتیجه کار خود را) می فهمند. (۷۰)

انتقام الهی:

یکی از اوصاف الهی در قرآن «ذوانتقام» یعنی صاحب انتقام است. انتقام الله تعالی به معنای جزا دادن گناهکاران براساس حق و عدالت است. مطابق با نص قرآن انکار و تکذیب آیات خداوند و ظلم انتقام الهی را در پی دارد و هدف خداوند از انتقام، اصلاح زمین از فساد و یاری مؤمنان است.

الله تعالی صاحب انتقام است:

کلمه «نقم» در قرآن عظیم الشأن سیزده بار در رابطه با انتقام خداوند از گناه-کاران ذکر شده است، الله تعالی چهار بار خود را با وصف «ذو انتقام» معرفی داشته است. همراه شدن «ذو» که به معنای مالکیت است، با انتقام (ذوانتقام) به

این مطلب اشاره دارد که انتقام گرفتن خداوند از روی اختیار بوده و هدفمند است، نه اینکه غیر اختیاری و ناشی از عصبانیت باشد. «...وَاللَّهُ عَزِيزٌ ذُو انْتِقَامٍ» (آیه ۷۴ سوره ابراهیم) (...و خداوند، توانا و صاحب انتقام است).

«ذوانتقام» از اسمای حسناى خداوند است که در همه موارد در کنار اسم «عزیز» آمده است. علت همراه بودن این دو اسم در قرآن کریم این است که «عزت» به معنای غالب شدن و برتری یافتن است و کسی می تواند انتقام بگیرد که بر دیگران برتری و تسلط داشته باشد.

هدف الله تعالی از انتقام گرفتن چیست؟

در میان ما انسانها رایج است که وقتی عمل بدی یک فرد موجب نقص و ضررمان شود، با مجازات وی می‌خواهیم قلب خود را التیام دهیم و در صورت توان ضرر خود را جبران نموده، یا به وسیله انتقام حدأقل عصبانیت خود را تسلی دهیم؛ اما خدای عزوجل ساحتش مقدس‌تر از آن است که از اعمال بندگان بد کارش متضرر شود و یا نقصی بر او وارد آید.

انتقام خداوند، انتقام مظلوم از ظالم نیست که جنبه‌ی تلافی در آوردن داشته باشد؛ همچنین انتقام قاضی از گناهکار نیست که جنبه تأدیبی و تأمینی داشته باشد؛ بلکه انتقام خداوند که مجازات گناه کاران است بنا به مقتضای عدل الهی است؛ خدا زمانی از یک گروه انتقام می‌گیرد که اجرای عدالت و اصلاح امور، مقتضای آن را داشته باشد و بر وفق نظام کامل خلقت، انتقام لازم باشد و این زمانی رخ میدهد که برنامه‌ی انسان و جریان امور او برخلاف نظم الهی و در مقابل کتاب، احکام و تکالیف الهی و در مقابل رسولان او باشد؛ در این صورت بر خداوند واجب می‌شود که او را مؤاخذه و عقاب کند تا رسول خدا و دین خدا را یاری کند و از سویی کفر و مکر شیاطین و دشمنان را نابود ساخته و نور خود را کامل نماید.

بنابر این هدف خداوند از انتقام، اصلاح زمین از فساد است؛ یعنی مفسدانی را که امید هیچ گونه خیری از آن ها نیست و همه منافذ نور و هدایت را بر خودشان بسته‌اند، از بین برده و ریشه کن می‌کند.^[۹] پس خداوند انتقام گیرنده از ظالمین به خاطر حق مظلومان است طوری که قرآن عظیم الشان میفرماید: «...فَأَنْتَقِمْنَا مِنَ الَّذِينَ أَجْرَمُوا وَكَانَ حَقًّا عَلَيْنَا نَصْرُ الْمُؤْمِنِينَ» (آیه ۴۷ سوره روم) (..ولی (هنگامی که اندرزها سودی نداد) از مجرمان انتقام گرفتیم (و مؤمنان را یاری کردیم) و یاری مؤمنان، همواره حقی است بر عهده‌ی ما! می‌توان گفت: هر کجا در قرآن و سنت، انتقام به خدا نسبت داده شده، به دلیل تزییح حقی از حقوق دین الهی و شریعت آسمانی است.

خداوند از گروهی نیز در قیامت انتقام خواهد گرفت که هدف از این انتقام انجام وعده‌ی الهی است؛ چرا که خداوند وعده داده است که بزودی در میان بندگانش به حق قضاوت می‌کند و اعمال آن ها را جزا می‌دهد؛ اگر خیر است جزای خیر و اگر شر است جزای شر میدهد. «وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ لِيَجْزِيَ الَّذِينَ أَسُوءًا بِمَا عَمِلُوا وَيَجْزِيَ الَّذِينَ أَحْسَنُوا بِالْحُسْنَى» (و آنچه را در آسمان ها و آنچه را در زمین است، فقط در سیطره مالکیت و فرمانروایی خداست، تا کسانی را که مرتکب گناه شده‌اند، همان گناهانشان را به آنان کیفر دهد، و کسانی را که کار نیک کرده‌اند، همان کار نیکشان را به آنان پاداش دهد) (۳۱ النجم).

زمان انتقام:

انتقام الهی را از حیث زمان می‌توان به دوی بخش (اخروی و دنیوی) تقسیم کرد:

اول: انتقام اخروی:

در برخی از آیات قرآنی، زمان انتقام گرفتن خداوند روز قیامت است: «يَوْمَ نَبْطِشُ الْبَطْشَةَ الْكُبْرَىٰ إِنَّا مُنتَقِمُونَ» (آیه ۱۶ سوره دخان) (ما از آنها انتقام

میگیریم) در آن روز که آنها را با قدرت خواهیم گرفت؛ آری ما انتقام گیرنده‌ایم!

در آیه دیگر میفرماید: «...يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاوَاتُ وَ بَرَزُوا لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ» (آیه ۴۸ سوره ابراهیم) (...در آن روز که این زمین به زمین دیگر و آسمان‌ها (به آسمان‌های دیگری) مبدل می‌شود و آنان در پیشگاه خداوند واحد قهار ظاهر می‌گردند).

در حقیقت انتقام الهی در عالم آخرت همان عذاب‌های گوناگون خداوند است که هر فرد به اندازه‌ای که استحقاق عذاب دارد، گرفتار آن خواهد شد.

دوهم: انتقام دنیوی:

اگر در آیات فوق انتقام خدای تعالی را به روز قیامت اختصاص داده با این که خدای تعالی همیشه دارای انتقام است، بدین جهت بوده که انتقام آن روز، عالی‌ترین جلوه‌های انتقام را دارد. لیکن خداوند از برخی در دنیا انتقام می‌گیرد؛ مانند عذاب‌هایی که به عنوان انتقام بر قوم فرعون و قوم شعیب (ع) نازل شد یا اینکه برخی اقوام را به انتقام دنیوی تهدید کرده است که خطاب به پیامبر اسلام میفرماید: «فَأَمَّا نُدْهَبَنَّ بِكَ فَإِنَّا مِنْهُمْ مُنْتَقِمُونَ» (آیه ۴۱ سوره زخرف) و هرگاه تو را از میان آنها ببریم، حتماً از آنان انتقام خواهیم گرفت!

علل انتقام گرفتن خداوند:

اول: انکار و تکذیب آیات الهی:

کسانیکه آیات و نشانه‌های خداوند را انکار کنند با عذاب شدید خداوند و انتقام او روبرو خواهند شد: «إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَاللَّهُ عَزِيزٌ ذُو انْتِقَامٍ» (آیه ۴ سوره آل عمران) کسانیکه به آیات خدا کافر شدند، کیفر شدیدی دارند و خداوند (برای کیفر بدکاران و کافران لجوج)، توانا و صاحب انتقام است.

مجازات کردن این گروه با قیدهای "شدید" و «ذوانتقام» تأکید شده؛ چرا که کفر به آیات خداوند از کفر به خود خداوند بالاتر است؛ زیرا آیات الهی محسوس و ملموس است و کفر به آن اثرش بدتر و بیشتر است؛ لذا کسی که به خدا کافر باشد با مشاهده آیات خارجی ممکن است ایمان بیاورد؛ ولی کسی که به آیات و نشانه های خداوند کافر باشد، حرکت فکری به سوی خداوند نخواهد داشت.

تکذیب آیات الهی نیز همانند کفر به آیات الهی از موجبات انتقام الهی است: «فَأَنْتَقِمْنَا مِنْهُمْ فَأَغْرَقْنَاهُمْ فِي الْيَمِّ بِأَنَّهُمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَ كَانُوا عَنْهَا غَافِلِينَ» (آیه ۱۳۶ سوره اعراف) سرانجام از آنها انتقام گرفتیم و آنان را در دریا غرق کردیم؛ زیرا آیات ما را تکذیب کردند و از آن غافل بودند. انتقام گرفتن خداوند از فرعونیان و غرق کردن آنها جزای عمل آنان بود که در آیه ۲۵ سوره زخرف نیز به آن اشاره شده است؛ چرا که آنها آیات الهی و دلایل و برهان هایی را که بر صدق موسی (ع) و صحت نبوت او دلالت داشت تکذیب کردند. تکذیب و روی گردانی آنان تا آن حد ادامه یافت که موجب غضب الهی شد: «فَلَمَّا آسَفُونَا انْتَقِمْنَا مِنْهُمْ فَأَغْرَقْنَاهُمْ أَجْمَعِينَ» (آیه ۵۵ سوره زخرف) اما هنگامی که ما را به خشم آوردند، از آنها انتقام گرفتیم و همه را غرق کردیم.

همچنان قرآن عظیم الشأن در آیات دیگر این گروه را که آیات الهی و رسولان او را تکذیب می کنند و از آن روی می گردانند، مجرم نامیده و آنان را مشمول انتقام الهی دانسته است: «وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ رُسُلًا إِلَى قَوْمِهِمْ فَجَاؤُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَأَنْتَقِمْنَا مِنَ الَّذِينَ أَجْرَمُوا» (سوره روم) و پیش از تو پیامبرانی را بسوی قومشان فرستادیم؛ آنها با دلایل روشن به سراغ قوم خود رفتند ولی (هنگامی که اندرزا سودی نداد) از مجرمان انتقام گرفتیم.

مراد این است که ما رسولان را با نشانه های روشن فرستادیم، لیکن آن مجرمان آیات و نشانه ها را تکذیب کردند و مستحق عذاب و انتقام الهی شدند. در آیه ی دیگر میفرماید: «وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ ذُكِّرَ بِآيَاتِ رَبِّهِ ثُمَّ أَعْرَضَ عَنْهَا إِنَّا مِنَ الْمُجْرِمِينَ مُنتَقِمُونَ»؛ چه کسی ستمکارتر است از آن کس که آیات پروردگارش به او یادآوری شده و او از آن اعراض کرده است؟! مسلماً ما از مجرمان انتقام خواهیم گرفت! (آیه ۲۲ سوره سجده).

اینکه مجرم نامیده شده‌اند، چراکه بزرگترین ظلم همان روی گردانی از آیات الهی بعد از یادآوری است؛ بنابر این مستحق انتقام خداوند هستند. پس توجه به تذکرات الهی و به عبارتی دین داری، متضمن یک نیروی معنوی است که فرد را از ظلم دور می‌کند؛ حال ظلم به خود باشد یا ظلم به دیگران.

سوم: ظلم:

یکی از اقوامی که خداوند از آنان انتقام گرفت، قوم حضرت شعیب علیه السلام بود که در قرآن به عنوان "اصحاب ایکه" معرفی شده‌اند. قرآن علت انتقام را ظلم آنان بیان کرده که کفر و نافرمانی آنان از حق بود. «وَإِنْ كَانَ أَصْحَابُ الْأَيْكَةِ لظَالِمِينَ فَانْتَقِمْنَا مِنْهُمْ...» (آیات ۷۸ و ۷۹ سوره حجر) اصحاب ایکه [صاحبان سر زمین های پر درخت قوم شعیب] مسلماً قوم ستمگری بودند! ما از آنها انتقام گرفتیم.

اصحاب ایکه در سر زمینی زندگی می کردند که با درختان بسیاری پوشیده شده بود. آنان ظلم های گوناگونی مانند شرک به خداوند، راه زنی و کم فروشی انجام می دادند. خداوند حضرت شعیب علیه السلام را به سوی آنان مبعوث کرد؛ ولی آنان وی را تکذیب کردند و مستحق انتقام الهی شدند.

چهارم: عصیان در مقابل احکام الهی:

خداوند از کسانی که از اوامر او نافرمانی کنند و کارهای تحریم شده‌ی او را مرتکب شوند، انتقام می‌گیرد: «... وَ مَنْ عَادَ فَيَنْتَقِمُ اللَّهُ مِنْهُ وَاللَّهُ عَزِيزٌ ذُو انْتِقَامٍ»؛... ولی هر کس تکرار کند، خدا از او انتقام می‌گیرد و خداوند، توانا و صاحب انتقام است. (آیه ۹۵ سوره مائده).

إِذِ الْأَغْلَالُ فِي أَعْنَاقِهِمْ وَالسَّلَاسِلُ يُسْحَبُونَ ﴿٧١﴾

زمانی که غل‌ها و زنجیرهای [آتشین] در گردن‌هایشان باشد (و به طرف دوزخ) کشیده شوند. (۷۱)

«الْأَغْلَالُ»: جمع «غل»؛ به معنای زنجیر و طوقی است که به نشانه‌ی ذلت بر دست و گردن کسی می‌بندند.

«سَلَّاسِلُ»: جمع «سلسله» به معنای زنجیر و

«يُسْحَبُونَ»: به معنای کشیده شدن روی زمین است.

«يُسْحَبُونَ»: به معنای برافروخته کردن آتش است.

«يُسْحَبُونَ»: روی زمین کشیده می‌شوند.

از فحوای این آیات مبارکه که طوریکه در فوق هم تذکر دادیم معلوم می‌شود؛ کسانی که به تکذیب کتب آسمانی و پیامبران الهی می‌پرداختند، در روز قیامت در حالیکه غل‌ها و زنجیرها در دست و گردن‌هایشان است؛ «در آب جوشان کشیده می‌شوند» یعنی: در حالیکه گردن‌هایشان در غل‌ها و زنجیرهاست، به سوی آب جوشان کشیده می‌شوند.

در این آیه مبارکه انواع عذابی که برای کافران مطرح می‌باشد همانا: از شکنجه جسمی که غل و زنجیر است آغاز می‌یابد، کش کردن آنان به سوی دوزخ با حقارت و تحقیر صورت گرفته اول در آب داغ، سپس در آتش

دوزخ، آتش برافروخته دوزخ که هرگز سردی و تخفیف ندارد. و در نهایت همان شرمندگی شان است.

در این آیه مبارکه درس است به شخاص لجوج و کسانی که به تکذیب حق می پرداختند، باید درک نمایند که تکبر و غرور نهایت اش همانا ذلت و شرم ساری است.

غل و زنجیر:

الله متعال برای اهل دوزخ زنجیر، شلاق و ابزار کوبیدن را تدارک دیده است: «إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ سَلْسِلًا وَأَغْلَالًا وَسَعِيرًا ﴿٤﴾» [الإنسان: ٤]. «ما، زنجیرها، بندها و آتشی سوزان برای کافران آماده کردیم».

«إِنَّ لَدَيْنَا أَنْكَالًا وَجَحِيمًا ﴿١٢﴾ وَطَعَامًا ذَا غُصَّةٍ وَعَذَابًا أَلِيمًا ﴿١٣﴾» (سوره المزمّل: آیات ١٢-١٣).

«همانا در نزد ما، زنجیرها و آتشی برافروخته و غذایی گلوگیر و عذابی دردناک آماده است».

حلقه ها بر گردن دوزخیان انداخته می شود:

«وَجَعَلْنَا الْأَغْلَالَ فِي أَعْنَاقِ الَّذِينَ كَفَرُوا هَلْ يُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿٣٣﴾» (سوره سبأ: آیه ٣٣).

«و در گردن کافران، زنجیر می گذاریم. آیا جز در برابر کردارشان مجازات میشوند؟»

«انکال» یعنی بندها.

«سلاسل» نوع دیگری از عذاب است که گناهکاران را بدان در بند می کشند.

به این صحنه که الله متعال آن را برای ما ترسیم نموده است، بنگریم: «خُذُوهُ فَغُلُّوهُ ﴿٣٠﴾ ثُمَّ الْجَحِيمَ صَلُّوهُ ﴿٣١﴾ ثُمَّ فِي سِلْسِلَةٍ ذَرْعُهَا سَبْعُونَ ذِرَاعًا

فَأَسْلُكُوهُ ﴿٣٢﴾ [الحاقه: ٣٠-٣٢]. «فرمان میرسد: - او را بگیرید و در بند و زنجیرش کنید. سپس او را به دوزخ بیفکنید. آن گاه او را در زنجیری که طولش هفتاد گز است، به بند بکشید».

الله متعال، برای دوزخیان گرزهای آهنینی تدارک دیده است. چکش هایی که وقتی گناه کاران قصد خروج از دوزخ را دارند، بر سرشان فرو کوفته میشود: «وَلَهُمْ مَقْمِعٌ مِّنْ حَدِيدٍ ﴿٢١﴾ كَلَّمَا أَرَادُوا أَنْ يَخْرُجُوا مِنْهَا مِنْ غَمٍّ أُعِيدُوا فِيهَا وَذُوقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ ﴿٢٢﴾ [الحج: ٢١-٢٢]. «و گرزهای آهنینی بر ایشان مهیاست که هر گاه بخواهند - برای رهایی - از غم و اندوه از دوزخ بیرون بروند؛ دوباره به دوزخ بازگردانده میشوند - و به آنان گفته میشود: - عذاب آتش را بچشید».

فِي الْحَمِيمِ ثُمَّ فِي النَّارِ يُسْجَرُونَ ﴿٧٢﴾
در میان آب جوشان وارد می کنند، سپس آنان را در آتش افروخته دوزخ میسوزانند. (٧٢)

«يُسْجَرُونَ»: به وسیلهی آنها آتش روشن میشود. سجر یعنی روشن کرد. تمام وجودشان پر از آتش می گردد. برافروخته و تافته می شوند.
«همیم»: آب داغ در نهایت حرارت است، یعنی: آتش بر آنان افروخته میشود و آنان آتش افروز و همیمه دوزخ می شوند.

ابن کثیر میگوید: معنی آیه چنین است: زنجیرها و غل ها به هم پیوسته و در دست فرشتهی عذاب قرار دارند. آنها را باز می کنند و گاهی به سوی آب جوشان و گاهی به سوی آتش دوزخ می روند. همان گونه که خدا فرموده است: يَطُوفُونَ بَيْنَهَا وَ بَيْنَ حَمِيمٍ آنِ (مختصر ٢٥١/٣).

گداختن:

گداختن یکی از انواع عذابی است که همانا؛ ریختن حمیم بر سر دوزخیان است.

حمیم به آبی گفته می شود که به آخرین درجه‌ی حرارتش رسیده است و بر اثر شدت حرارت، روده های آن ها و آن چه در شکم دارند، گداخته میشود: «هَذَا خِصْمَانِ اخْتَصَمُوا فِي رَبِّهِمْ فَالَّذِينَ كَفَرُوا قُطِّعَتْ لَهُمْ ثِيَابٌ مِّنْ نَّارٍ يُصَبُّ مِنْ فَوْقِ رُءُوسِهِمُ الْحَمِيمُ ﴿١٩﴾ يُصْهَرُ بِهِ مَا فِي بُطُونِهِمْ وَالْجُلُودُ ﴿٢٠﴾» [الحج: ۱۹-۲۰].

این دو گروه، دشمن یکدیگرند و در باره‌ی پروردگارشان با هم ستیز و دشمنی کردند؛ پس برای کافران لباس های آتشی بریده‌اند و آب داغ و سوزان بر سرشان می‌ریزند. اندام‌های درونی و پوستشان با آن گداخته میشود. ترمذی از ابو هریره رضی نقل می کند که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: «إِنَّ الْحَمِيمَ لَيُصَبُّ عَلَى رُءُوسِهِمْ فَيَنْفَذُ الْجُمُجُمَةَ حَتَّى يَخْلُصَ إِلَى جَوْفِهِ فَيَسْأَلُ مَا فِي جَوْفِهِ حَتَّى يَمْرُقَ مِنْ قَدَمَيْهِ، وَهُوَ الصَّهْرُ، ثُمَّ يَعُودُ كَمَا كَانَ.» «آب داغی بر سرشان ریخته می شود. به کاسه‌ی سرشان نفوذ می کند تا این که به شکم می رسد. سپس آن چه در شکم دارد را بیرون می آورد و در پایان به پاها می رسد و هم‌چنان که گداخته است، از دو پایش بیرون می ریزد. و دوباره این کار تکرار می شود.» (التخويف من النار: ابن رجب (۱۴۵) جامع الاصول (۵۴۰/۱۰) ترمذی گفته است: حدیثی حسن، غریب و صحیح است.)

ثُمَّ قِيلَ لَهُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ تُشْرِكُونَ ﴿٧٣﴾

سپس به آنها گفته میشود: کجا هستند آنچه را شریک خدا قرار میدادید؟ (۷۳) «كُنْتُمْ تُشْرِكُونَ»: انباز خدا میدانستید. مراد از انباز قرار دادن، پرستیدن است.

کش کردن به روی:

یکی دیگر از انواع عذاب در روز جزا اخروی همانان کش کردن کافران بر روی شان در زمین میباشد. «إِنَّ الْمُجْرِمِينَ فِي ضَلْكِ وَسْعَرٍ ﴿٤٧﴾ يَوْمَ يُسْحَبُونَ فِي النَّارِ عَلَىٰ وُجُوهِهِمْ ذُوقُوا مَسَّ سَقَرَ ﴿٤٨﴾ (سوره القمر: آیات ۴۷-۴۸).

بی گمان مجرمان در شعله های آتش اند. ۴۷

در آن روزیکه در آتش دوزخ به صورت شان کشیده میشوند (و به آنها گفته میشود) بچشید آتش دوزخ را. ۴۸

آنچه که به عذاب و ناراحتی آنها می افزاید، بسته شدن با زنجیرهای محکم است: «الَّذِينَ كَذَّبُوا بِالْكِتَابِ وَمَا أُرْسِلْنَا بِهِ رُسُلًا فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ ﴿٧٠﴾ إِذِ الْأَغْلُلُ فِي أَعْنَاقِهِمْ وَالسَّلْسَلُ يُسْحَبُونَ ﴿٧١﴾ فِي الْحَمِيمِ ثُمَّ فِي النَّارِ يُسْجَرُونَ ﴿٧٢﴾» (سوره غافر: آیات ۷۰-۷۲). «آنان که کتاب آسمانی و آنچه که پیامبرانمان را با آن فرستادیم، تکذیب کردند؛ پس به زودی - نتیجه‌ی کارشان را- خواهند دانست. آنگاه که زنجیرها در گردن‌هایشان باشد و با آن، در میان آب سوزان برافروخته و سپس در آتش، تافته می شوند».

قتاده میگوید: یکبار در آتش و یک بار دیگر در حمیم «آب داغ» کشانده میشوند.

سیاه کردن روی:

الله متعال در روز رستاخیز، چهره های دوزخیان را سیاه می کند: «يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهُ وَتَسْوَدُّ وُجُوهُ فَأَمَّا الَّذِينَ أَسْوَدَّتْ وُجُوهُهُمْ أَكْفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ ﴿١٠٦﴾» (سوره آل عمران: ۱۰۶). «روزی که برخی چهره‌ها سفید و برخی چهره‌ها سیاه میشود. به سیه رویان گفته می شود: آیا پس از ایمان آوردن، کافر شدید؟ پس به سزای کفرتان عذاب الهی را بچشید!» آن رنگ سیاهی که بر چهره‌ی آن‌ها کشیده میشود، چنان سیاه است که گویا تاریکی شب بر چهره‌هایشان نقش بسته است: «وَالَّذِينَ كَسَبُوا السَّيِّئَاتِ جَزَاءُ

سَيِّئَةٌ بِمِثْلِهَا وَتَرْهَقُهُمْ ذِلَّةٌ مَّا لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ عَاصِمٍ كَأَنَّمَا أُغْشِيَتْ وُجُوهُهُمْ قِطْعًا مِّنْ أَلِيلٍ مُّظْلِمًا أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿٢٧﴾» (یونس: ۲۷).

«و بدکاران سزای هر بدی شان، همانند آن است و خواری و ذلت، آنان را میپوشاند و هیچ محافظ و پناه دهنده‌ای در برابر الله ندارند؛ چنانکه گویا چهره هایشان با پاره‌هایی از شب تاریک پوشیده شده است. آنان دوزخی‌اند و جاودانه در دوزخ میمانند.»

مِنْ دُونِ اللَّهِ قَالُوا ضَلُّوا عَنَّا بَلْ لَمْ نَكُنْ نَدْعُوا مِنْ قَبْلُ شَيْئًا كَذَلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ الْكَافِرِينَ ﴿٧٤﴾

[همان معبودانی که] به جای الله [می پرستیدید]، می گویند: از نظر ما گم و ناپدید شدند، بلکه ما پیش از این چیزی را (غیر از الله) نمی پرستیدیم، الله این طور کافران را گمراه می کند. (۷۴)

«ضَلُّوا»: گم شده‌اند. نهان و پنهان گشته‌اند.

«لَمْ نَكُنْ نَدْعُوا مِنْ قَبْلُ شَيْئًا»: قبلاً چیزی را نمی پرستیده‌ایم. مراد کفار از این گفتار، این است که جز خدا هر چه را پرستیده‌اند حقیقت و اصلی نداشته و پنداری بیش نبوده است.

ذَلِكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَفْرَحُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَبِمَا كُنْتُمْ تَمْرَحُونَ ﴿٧٥﴾

این [عذاب‌ها] برای آن است که به ناحق در زمین شادی و سرمستی میکردید و به سبب آن است که مغرورانه به پایکوبی و خوشحالی می پرداختید. (۷۵)

مفسر صاوی گفته است: این بیان اگر چه در ذم کفار آمده است، اما متضمن این است که هر کس در گناه و نافرمانی افراط کند، سهمی از این وعید و کیفر را دارد. (تفسیر صاوی ۱۴/۴).

«بِمَا كُنْتُمْ تَفْرَحُونَ...»: مراد فرح و شادی مذموم است، مثل شادمانی مغرورانه‌ای که در برابر به دست آوردن اموال و امتعه دنیا برای بعضی‌ها

حاصل می شود تا بدانجا که آخرت را از یادشان می برد و کارشان را به انجام گناهان می کشاند (ملاحظه شود سوره های: آل عمران آیه ۱۸۸، انعام آیه ۴۴، هود آیه ۱۰، قصص آیه ۷۶) یا شادی حاصل از مصیبت و رنج دیگران (ملاحظه شود سوره های: آل عمران آیه ۱۲۰، توبه آیات ۵۰ و ۸۱).

ادْخُلُوا أَبْوَابَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا فَبئسَ مَثْوًى الْمُتَكَبِّرِينَ ﴿٧٦﴾

از دروازه های جهنم وارد شوید، که و در آن جاودانه [بمانید]، پس چه بد است اقامت گاه متکبران. (۷۶)
«مَثْوًى»: مکان و محل اقامت.

خواننده گان محترم!

در آیات متبرکه (۷۷ الی ۸۱) شکیبایی، پیروزی، نشان یکتایی آفریدگار، مورد بحث قرار گرفته است.

فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فَمَا نُرِيكَ بَعْضَ الَّذِي نَعِدُهُمْ أَوْ نَتَوَقَّعُكَ فَاإِنَّا يُرْجَعُونَ ﴿٧٧﴾

پس صبر پیشه کن، که وعده الهی حق است، اگر بخشی از آنچه به ایشان وعده داده ایم به تو نشان دهیم، یا قبل از آن تو را بمیرانیم (در هر دو صورت) در هر صورت به سوی ما بازگردانده می شوند. (۷۷)

«فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ» ای محمد! در مقابل تکذیب قوم خود شکیبا باش؛ چون وعده ی خدا در مورد تعذیب آنان به طور حتم محقق می شود. صاوی گفته است: بدین ترتیب خاطر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را تسلی داده و وعده ی نیکو داده است که او را بر دشمنانش غالب می کند. (تفسیر صاوی ۱۵/۴).

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلًا مِنْ قَبْلِكَ مِنْهُمْ مَنْ قَصَصْنَا عَلَيْكَ وَمِنْهُمْ مَنْ لَمْ نَقْصُصْ
عَلَيْكَ وَمَا كَانَ لِرَسُولٍ أَنْ يَأْتِيَ بِآيَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ فَإِذَا جَاءَ أَمْرُ اللَّهِ قُضِيَ بِالْحَقِّ
وَخَسِرَ هُنَالِكَ الْمُبْطِلُونَ ﴿٧٨﴾

و به راستی پیش از تو پیامبرانی را فرستادیم. سرگذشت بعضی از آنها را برای
تو بیان کردیم و سرگذشت بعضی دیگر را برای تو بازگو نکردیم. و هیچ
پیغمبری نمی‌تواند که معجزه ای جز به اذن خدا بیاورد، پس چون فرمان الله [به
عذاب دشمنان لجوج] برسد، به حق حکم و فیصله خواهد شد و آنجاست که
اهل باطل زیان خواهند کرد. (۷۸)

امام قرطبی گفته است: خدا با ذکر مشکلاتی که پیامبران پیشین با آن روبرو
شدند، پیامبر صلی الله علیه وسلم را دلداری داده است. (تفسیر قرطبی
۳۳۴/۱۵)

«قَصَصْنَا»: بازگو کرده‌ایم.

«آیة»: مراد معجزه پیشنهادی دیگران است.

«قُضِيَ بِالْحَقِّ»: عادلانه فیصله شده است. یعنی خدا پیغمبران و ایمانداران را
از مهلکه نجات داده است و کفار و معاندان را نابود نموده است (ملاحظه
شود سوره های: هود آیات ۴۳ و ۷۶ و ۱۰۱).

«وَمَا كَانَ لِرَسُولٍ أَنْ يَأْتِيَ بِآيَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ» یعنی بحضور الله متعال همه
پیغمبران عاجزند ایشان اینقدر هم اختیار ندارند که معجزه حسب خواهش
خود نشان بدهند فقط همان معجزاتی را میتوانند نشان دهند که اجازه آن از
جانب پروردگار با عظمت عطا گردد.

«فَإِذَا جَاءَ أَمْرُ اللَّهِ قُضِيَ بِالْحَقِّ وَخَسِرَ هُنَالِكَ الْمُبْطِلُونَ»: معنی دیگر این
بخش از آیه چنین است: هنگامی که فرمان خدا صادر شد و قیامت برپا شد،
عادلانه فیصله بعمل می‌آید و آنجا باطل گرایان زیانمند می‌گردند.

اللَّهُ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ الْأَنْعَامَ لِتَرْكَبُوا مِنْهَا وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ ﴿٧٩﴾

الله همان ذاتی است که چهار پایان را برای شما پدید آورد تا از برخی از آنها سواری گیرید و از برخی از آنها تغذیه کنید. (٧٩)
 «جَعَلَ»: آفریده است (ملاحظه شود سوره: نحل آیه ٥).

در این آیه مبارکه که الله متعال بر بندگان خویش منت می نهد که برای آنها چهار پایانی سودمند و مفید آفریده است. از جمله فواید آنها یکی سوار شدن و حمل بار با آنهاست، و اینکه از گوشت آنها استفاده شده و شیرشان نوشیده می شود. و از فواید شان گرمزایی و تهیه وسایلی از مواد پشم هایشان می باشد، و فواید دیگری هم دارند.

وَلَكُمْ فِيهَا مَنَافِعُ وَلِتَبْلُغُوا عَلَيْهَا حَاجَةً فِي صُدُورِكُمْ وَعَلَيْهَا وَعَلَى الْفُلْكِ تُحْمَلُونَ ﴿٨٠﴾

و برای شما در آنها منافع (دیگری هم) است، منظور این است، که به وسیله آنها به مقصدی که در دل دارید برسید، و بر آنها و بر کشتی ها سوار شوید. (٨٠)

وَيُرِيكُمْ آيَاتِهِ فَآيٍ آيَاتِ اللَّهِ تُنَكِّرُونَ ﴿٨١﴾

و (الله) علامات قدرت خود را به شما نشان می دهد، پس کدام یک از علامات قدرت الله را انکار می کنید؟ (٨١)

«آيَاتِهِ»: نشانه های قدرت و دلائل عظمت او. از قبیل: آفرینش انسان از خاک، مسأله حیات و ممات، خلقت آسمان ها و زمین، آفرینش شب و روز، و چهارپایان و کشتیها.

در جمله «وَيُرِيكُمْ آيَاتِهِ» و خداوند متعال آیات و نشانه هایش را که بر یگانگی و اسما و صفاتش دلالت میکنند به شما نشان می دهد. و این از بزرگ ترین نعمت های خداست که آیات آفاقی و انفسی و نعمت های آشکارش را به آنها نشان داده و برایشان برشمرده است تا آن را بشناسند و شکر آن را به

جای آورند و خداوند را یاد نمایند. «فَأَيُّ آيَاتِ اللَّهِ تُنكِرُونَ» پس کدام یک از آیات خدا را انکار می کنید و به آن اقرار نمی نمائید؟! چرا که برایتان ثابت شده که همه نشانه ها و نعمت ها از جانب خداوند متعال هستند. پس نه تنها جایی برای انکار و روی گرداندن از آن باقی نمانده است، بلکه خردمندان باید تلاش خود را در راستای اطاعت از او، و بریدن از همه چیز و خدمت کردن به او مبذول دارند.

خواننده گان محترم!

در آیات (۸۲ الی ۸۵) پروردگار با عظمت ما، تکذیب کنندگان را تهدید میکند و میفرماید:

أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَانُوا أَكْثَرَ مِنْهُمْ وَأَشَدَّ قُوَّةً وَأَثَارًا فِي الْأَرْضِ فَمَا أُغْنَى عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ ﴿٨٢﴾

آیا در زمین گردش نکردند تا با تأمل بنگرند که سرانجام کسانی که پیش از آنان بودند [و سرکشی و تکبر می کردند] چگونه بود؟ آنان نسبت به ایشان نیرومندتر و دارای آثار بیشتری در زمین بوده اند، هرگز آنچه را به دست می آوردند نتوانست آنها را (در برابر عذاب الهی) بینای سازد. (۸۲)

فَلَمَّا جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَرِحُوا بِمَا عِنْدَهُمْ مِنَ الْعِلْمِ وَحَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ ﴿٨٣﴾

هنگامی که پیغمبرانشان با معجزه ها به سوی آنان آمدند، به آن مقدار علمی که داشتند خورسند و شادمان شدند (و حاضر نشدند سخنان انبیاء را بپذیرند) ولی عذابی که همواره آن را به مسخره می گرفتند، آنان را احاطه کرد. (۸۳)

«حَاقَ بِهِمْ»: ایشان را در بر گرفت. ایشان را فرا گرفت (ملاحظه شود سورة: انعام آیه ۱۰، هود آیه ۸، نحل آیه ۳۴).

مفسران می نویسند: کافران بعلمی که راجع بحصول اسباب معاش و ترقیات مادی داشتند، به عقائد غلطی که در دل آنها جا گزیده بود تفاخر و شادمانی

میکردند و علوم و هدایات انبیاء علیهم السلام را حقیر دانسته بران تمسخر مینمودند - بالاخره وقتی رسید که حقیقت استهزاء و تمسخر بر آنها منکشف شد و این مزاح بازی آنها بر خودشان راجع و مسترد گشت.

فَلَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا قَالُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَحَدُّهُ وَكَفَرْنَا بِمَا كُنَّا بِهِ مُشْرِكِينَ ﴿٨٤﴾

پس هنگامی که شدت عذاب سخت ما را دیدند، گفتند: هم اکنون به خداوند یگانه ایمان آوریم و به معبودهائی که شریک او می شمردیم کافر شدیم. (۸۴) «بَأْسَنَا»: عذاب شدید و ریشه کن کننده ما (ملاحظه شود سوره: انعام آیات ۴۳ و ۱۴۸، اعراف آیات ۴ و ۵ و ۹۷ و ۹۸).

«به»: به سبب آن. به علت پرستش آنها.

«فَلَمَّا يَكُ يَنْفَعُهُمْ إِيْمَانُهُمْ لَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا سُنَّتَ اللَّهِ الَّتِي قَدْ خَلَتْ فِي عِبَادِهِ وَخَسِرَ هُنَالِكَ الْكَافِرُونَ» اما بدان هنگام که عذاب ما را دیدند دیگر ایمانشان برایشان سودی نبخشید این سنت خداست در رفتار با بندگانش و کافران در آن روز زیان کردند.

خداوند متعال کسانی را که پیامبران را تکذیب می کنند تشویق می نماید تا با دل و جان در زمین به سیر و سیاحت پردازند و از دانشمندان سوال کنند.

«فَيَنْظُرُوا» و با فکر اندیشه و استدلال بنگرند، نه اینکه از روی غفلت و بی توجهی از کنار حقایق رد شوند. «كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ» پس بنگرند که سر انجام امت های گذشته همچون عاد و ثمود و غیره که قبل از ایشان بوده اند چگونه بوده است، کسانی که «كَانُوا أَكْثَرَ مِنْهُمْ وَأَشَدَّ قُوَّةً وَأَثَارًا فِي الْأَرْضِ» از اینها نیرومندتر و دارای اموال و آثار بیشتری از قبیل ساختمان ها و دژهای محکم و در شکوفا و کشت زار های فراوان در زمین بودند. «فَمَا أَغْنَى عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ» ولی چیزهایی که به دست آورده بودند ایشان را از عذاب خدا وقتیکه فرمان الهی آنها را فرا گرفت نجات نداد.

پس توانایی شان چیزی از عذاب را از آنها دور نکرد و نتوانستند مال هایشان را به عنوان بلاگردان خود بدهند و از عذاب نجات یابند، و نتوانستند در قلعه های خود پناه بگیرند.

سپس جنایت و جرم بزرگ آنها را بیان کرد و فرمود: «فَلَمَّا جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ» وقتی پیامبران شان با دلایل آشکار از قبیل کتاب های الهی و معجزات خارق العاده و علم مفید و روشنگر و هدایت دهنده از گمراهی و رهنمود کننده به سوی حق به نزد آنها آمدند، «فَرِحُوا بِمَا عِنْدَهُمْ مِنَ الْعِلْمِ» با دانشی که داشتند و مخالف دین پیامبران بود خوشحال شدند. و معلوم است که شاد شدن آنها بر شدت خشنودی از آن و تمسک آنها به آن دانش، و دشمنی ورزیدنشان با حقی که پیامبران آورده بودند دلالت می نماید. نیز نشانگر آن است که آنها باطل خود را حق قرار داده بودند. و این عام است و شامل همه علوم می باشد که به وسیله آن با آنچه پیامبران آورده اند مخالفت ورزیده شود. و آنچه که سزاوار است بیش از دیگر علوم جزو این دانش ها شمرده شود فلسفه و منطق یونانی است که به وسیله آن به مقابله با بسیاری از آیات قرآنی پرداخته شده و از جایگاه آن در دلها کاشته شده است. و دلایل یقینی و قاطع قرآن به صورت دلایلی لفظی که مفید یقین نیست و عقل بی خردان و اهل باطل بر آن مقدم داشته شده نشان داده شده است. این بزرگ ترین الحاد در آیات خدا و مخالفت با آن است. «وَحَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ» و عذابی که آنها آن را به باد تمسخر می گرفتند آنان را فرو گرفت.

«فَلَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا قَالُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَحَدُّهُ وَكَفَرْنَا بِمَا كُنَّا بِهِ مُشْرِكِينَ» پس وقتی که عذاب ما را دیدند اعتراف کردند، اما اقرارشان به آنها سودی نرساند و

گفتند: «به خدایگانه ایمان آورده ایم و به بت ها و انبازهایی که به سبب آن مشرک به شمار می آمده ایم کفر ورزیده ایم و از هر علم و عملی که با پیامبران مخالف است بیزاری می جوییم.

«فَلَمْ يَكُ يَنْفَعُهُمْ إِيمَانُهُمْ لَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا» اما ایمانشان به هنگام مشاهده عذاب سخت ما بدیشان سودی نرساند. «سُنَّتَ اللَّهِ الَّتِي قَدْ خَلَتْ فِي عِبَادِهِ» این شیوه الهی است که درباره بندگان جاری است مبنی بر اینکه وقتی عذاب و کیفر خدا بر تکذیب کنندگان فرود آید و آنان در این هنگام ایمان بیاورند ایمانشان اعتباری ندارد و آنها را از عذاب نجات نمی دهد. چون ایمانشان ایمان اضطراری است و مجبور شده اند، و ایمانی است که بر اثر مشاهده انجام گرفته است، و تنها ایمانی صاحب خود را نجات میدهد که ایمان اختیاری به غیب و قبل از مشاهده قرائت عذاب باشد. «وَحَسِرَ هُنَالِكَ الْكَافِرُونَ» و به هنگام نابود شدن و چشاندن عذاب، کافران هنگام نابود شدن و چشاندن عذاب، کافران در دنیا و آخرتشان زیان بار می گردند، و زیانمند شدن تنها در این دنیا کافی نیست بلکه باید به عذاب سخت و ابدی گرفتار آیند.

فَلَمْ يَكُ يَنْفَعُهُمْ إِيمَانُهُمْ لَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا سُنَّتَ اللَّهِ الَّتِي قَدْ خَلَتْ فِي عِبَادِهِ
وَحَسِرَ هُنَالِكَ الْكَافِرُونَ ﴿٨٥﴾

ولی پس از آنکه عذاب ما را دیدند، دیگر ایمان شان برایشان سودی نرساند. این سنت همیشگی الله در مورد بندگان جاری است. و کافران آنجا زیان میبینند. (۸۵)

«سُنَّةَ اللَّهِ»: شیوه و کارکرد الله تعالی. مراد عدم نفع ایمان به هنگام رؤیت عذاب استیصال است. مفعول مطلق برای عامل محذوف است. یا اینکه تحذیر است و مفعول به بشمار است یعنی: «إِحْذَرُوا سُنَّةَ اللَّهِ فِي أَعْدَاءِ الرُّسُلِ». در رسم الخط قرآنی با تاء کشیده نوشته شده است. «هُنَالِكَ»: (سوره: غافر آیه ۷۸).

«فَلَمْ يَكُ يَنْفَعُهُمْ إِيمَانُهُمْ لَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا» اما ایمانشان به هنگام مشاهده عذاب سخت ما بدیشان سودی نرساند. «سُنَّتَ اللَّهِ الَّتِي قَدْ خَلَتْ فِي عِبَادِهِ» این شیوه الهی است که درباره بندگانش جاری است مبنی بر اینکه وقتی عذاب و کیفر خدا بر تکذیب کنندگان فرود آید و آنان در این هنگام ایمان بیاورند ایمانشان اعتباری ندارد و آنها را از عذاب نجات نمی دهد. چون ایمانشان ایمان اضطراری است و مجبور شده اند، و ایمانی است که بر اثر مشاهده انجام گرفته است، و تنها ایمانی صاحب خود را نجات می دهد که ایمان اختیاری به غیب و قبل از مشاهده قرائت عذاب باشد. «وَخَسِرَ هُنَالِكَ الْكَافِرُونَ» و به هنگام نابود شدن و چشاندن عذاب، کافران هنگام نابود شدن و چشاندن عذاب، کافران در دنیا و آخرتشان زیانبار میگردند، و زیانمند شدن تنها در این دنیا کافی نیست بلکه باید به عذاب سخت و ابدی گرفتار آیند. چنانکه در حدیث شریف آمده است توبه بنده تا هنگامی پذیرفته می شود که روح به گلوگاه وی نرسیده و او در حال غرغره مرگ نباشد و چون در تلاطم جان کندن افتاد و ملک الموت را مشاهده کرد، در آن هنگام، دیگر توبه‌ای از وی پذیرفته نیست.

توبه فرعون چرا قبول نشد؟

با تأسف باید گفت که عادت بسیاری از انسانها همین است که در قدم اول سعی و کوشش میکنند که از: راه انکار و استهزاء پیش روند، لحظاتی که احساس کردند که: گرفتار عذاب میشوند به چیخ و وایلا و تظلم پرداخته و به غلطی های خود اعتراف میکنند - لیکن عادت الله این است که آن توبه بی موقع را قبول نمی فرماید.

در مورد اینکه توبه فرعون چرا مورد قبولی واقع نشد باید گفت که: ایمان آوردن فرعون در وضع اضطراری و از سر ناچاری صورت گرفته بود، یعنی

زمانیکه فرعون به حالت رسید که چاره فرار از حالات که در آن قرار داشت برایش غیر ممکن بود و از طرف دیگر راه نجات از آن نداشت مرگ اش حتمی بود، بناءً توبه و پشیمانی اش برایش هیچ فایده ای نرساند، این است حالات و سرنوشت تمام مجرمین و گناهکاران و گمراهان که در حالات اضطراب توبه هیچ فایده برایشان رسانده نمیتواند.

قرآن عظیم الشان با زیبای خاصی بیان میدارد: «حَتَّىٰ إِذَا أَدْرَكَهُ الْعَرَقُ قَالَ آمَنْتُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا الَّذِي آمَنْتُ بِهِ بَنُو إِسْرَائِيلَ وَ أَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ؛ هنگامی که غرقاب دامن فرعون را گرفت، گفت: ایمان آوردم که هیچ معبودی جز کسی که بنی اسرائیل به او ایمان آورده‌اند، وجود ندارد و من از تسلیم شدگان هستم». (سوره یونس آیه ۹۰).

به همین دلیل پروردگار او را مخاطب ساخت و فرمود: «الآنَ وَ قَدْ عَصَيْتَ قَبْلُ وَ كُنْتَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ ۹۱ یونس» خداوند متعال در جواب میفرماید؛ اکنون ایمان می آوری، در حالیکه پیش از این طغیان و عصیان کردی و در صف مفسدان قرار داشتی؟!».

خواننده گان محترم!

باید یادآور شد که: این حکم مختص فرعون نیست یکی از شرایط پذیرش توبه، آن است که قبل از فرا رسیدن مرگ، توبه صورت گیرد، همان طوری که قرآن کریم میفرماید: «وَ لَيْسَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ حَتَّىٰ إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ إِنِّي تُبْتُ الْآنَ؛ برای کسانی که کارهای سؤ انجام دهند و به هنگام فرارسیدن مرگ توبه کنند، توبه ای نیست». (سوره نسا: آیه ۱۸) البته این آیه با مفاهیم آیات که میگوید: توبه تا آخرین نفس پذیرفته می شود، منافاتی ندارد، زیرا منظور از آن، لحظاتی است که هنوز نشانه های قطعی مرگ را مشاهده نکرده و به اصطلاح دید برزخی پیدا نکرده است.

پروردگارا! ما را از توبه گذاران واقعی قرار ده و ما را از گمراهی نجات ده. آن های که در همه حالات الله تعالی را حاضر و ناظر میدانند هیچگاه نباید مرتکب کفر شده و به تبلیغ شر و فساد پردازد ذات الهی مبری از تمام این فتنه و فساد است که بروی میینند و متخلفین درین راستا قبل از همه و قبل ازینکه به دیگران ضرر متوجه شود به خود شان ضرر بر می گردد.

بهترین را به مراجعه به خود اعمال و کردار خود و مصداق این آیهء قرانی عمل کردن امکان دیگری برای ما انسان ها وجود ندارد. باید با تمام صداقت بیان بداریم: «رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا وَ أَنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنَا وَ تَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ» خدایا، به خود ظلم کردیم و اگر ما را نیامرزی و رحم نکنی، از زیانکاران خواهیم بود» (سوره اعراف آیه ۲۳).

انسان قبل و بعد از توبه:

کسیکه از گناه توبه کند مانند شخصی است که اصلا گناه نکرده است. بلکه حتی ممکن است انسان بعد از گناه (با توبه) در وضعیت قبل از گناه بهتر باشد. مطابق شهادت و تعریف قرآن عظیم الشان عین همین حالت برای ادم و حوا رخ داد: ابن قیم رحمه الله در تفسیر این واقعه مینویسد:

«تا چه اندازه تفاوت است بین حال آدم علیه السلام قبل از گناه و توبه که خداوند به او فرمود: (برای توست که در آن (جنت) گرسنه نشوی و عریان نشوی، و تو در آن تشنه نخواهی شد و (گرمای) آفتاب را نبینی» (سوره طه آیات ۱۱۸-۱۱۹)

و در وضعیت بعد از توبه قرآن عظیم الشان میفرماید: (پس از آن پروردگارش او را باز برگزیده نمود و توبه اش را پذیرفت و او را هدایت کرد) (سوره طه آیه ۱۲۲)

توجه بفرماید: حالت اول آدم حالت خوردن و نوشیدن و لذت بردن بود، اما حالت دوم حالت برگزیدگی و هدایت است. و چه تفاوت است بین این دو منزلت.»

همچنان از برخی از سلف نقل شده که داود علیه السلام پس از توبه بهتر از قبل آن بود.

بناءً هر کس بطوری صادقانه و اخلاصمندانه توبه کند، و توبه اش توبه نصوح باشد و از اعمال گناه بطور صادقانه دست بردارد، به طور یقین در زندگی و کارهایش برکت حاصل خواهد شد و هر کس توبه کند برای گناهی که قبل از توبه انجام داده است مؤاخذة نخواهد شد. و این از فضل گسترده الله سبحانه و تعالی است.

بلکه حتی بزرگواری و کرم خداوند تا آنجاست که گناهان را (با توبه صادقانه) تبدیل به نیکی ها می کند:

الله سبحانه و تعالی پس از نام بردن گناهان بزرگ در سوره فرقان میفرماید: «مگر آنکه توبه کند و ایمان بیاورد و عمل صالح انجام دهد پس خداوند بدی های آنان را به نیکی ها مبدل می سازد و الله غفور و رحیم است» (سوره فرقان آیه ۷۰).

نگاهی مؤجز به این سوره:

۱- آثار ویرانه ی بی باوران و ظالمان، عبرت هر اندیشمندی است و سرانجام هر متکبر نافرمانی چنین است.

۲- سبب نابودی و سرافکنندگی اقوام پیشین و هر قومی دیگر نشان تکذیب پیامبران و پشت کردن از فرمان الهی است.

۳ - مشرکانی که پس از دیدن عذاب الله متعال ایمان می آورند؛ آن ایمان به حال شان هیچ سودمند و فایده ای نمی رساند و کارشان بیهوده است.

۴ - سنت همیشگی الله متعال بر این است که ایمان آوردن در واپسین لحظه های زندگی در لحضاتی که انسان از همه چیز نا امید و بریده میشود پذیرفته نمیشود. والله اعلم.

رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنفُسَنَا وَإِن لَّمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ

و من الله التوفيق

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
سوره فُصِّلَتْ
جزء ۲۴ و ۲۵

سوره فصلت درمکه نازل شده و دارای پنجاوچهار (۵۴) آیه و شش رکوع است.

وجه تسمیه:

قبل از همه باید گفت که هفت سوره که با لفظ «حم» شروع شدند به «آل حم» یا حوامیم گفته می شود، و برای امتیاز در نام الفاظ دیگری بر آنها اطلاق می گردد، مانده سوره مؤمن که «حم» را «حم المؤمن» و «حم» این سوره «حم السجده» یا «حم فصلت» گفته می شود، و برای این سوره آیه هردو نام «حم السجده» و «حم فصلت» معروف و مشهور اند.

همچنان برخی از مفسران در وجه تسمیه این سوره مبارکه گفته اند که: این سوره را به سبب اینکه با فرموده حق تعالی: «كِتَابٌ فُصِّلَتْ آيَاتُهُ» افتتاح شده است، سوره «فُصِّلَتْ» نامیدند. خداوند جلّ جلاله در این سوره - به مصداق معنی آن - آیات خود را به تفصیل بیان کرده، أدله و براهین آشکاری را بر وجود، قدرت و وحدانیت خویش اقامه کرده است.

همچنان طوریکه در فوق یاد آور شدیم برخی از مفسران در تفاسیر خویش نام این سوره را، «حم السجده» آورده اند، زیرا رسول الله صلی الله علیه و سلم آن را از ابتدایش بر زعمای قریش خواندند و چون به موضع سجده رسیدند، سجده کردند.

ارتباط سوره فُصِّلَتْ با سوره قبلی:

طوری‌که گفتیم این سوره از جمله سوره های مکی است، که پس از سوره ی غافر نازل شده و به سوره ی فصلت یا سجده و به قولی سوره ی «مصایح» مشهور گشته و مناسبت آن با سوره ی پیش از خود از دو جهت است:

- ۱- مطلع هر دو سوره در وصف قرآن عظیم الشان است.
- ۲- هر دو سوره در هشدار و نکوهش مشرکان و ستیزه گران هر زمان در آیات الهی مشترکند؛ مثلاً: در (آیه ی ۸۲ سوره یغافر) میفرماید: «أفلم یسیروا فی الأرض...» و در این سوره می فرماید: «فإن أعرضوا فقل: أنذرتکم صاعقة...» (آیه ۱۳ سوره فصلت).

تعداد آیات، کلمات و تعداد حروف سوره فُصِّلَتْ:

طوری‌که در فوق هم یاد آور شدیم، سوره فصلت پنجاه و چهار آیه دارد، و تعداد کلمات آن به؛ هفتصد و نود و شش کلمه میرسد. (لازم به تذکر است که اقوال در تعداد کلمات سوره های قرآن مختلف است) تعداد حروف این سوره به؛ سه هزار و سیصد و پنجاه حرف میرسد.

یادداشت:

تفصیل معلومات در مورد تعداد (آیات، کلمات و حروف قرآن عظیم الشان) را می توانید در سوره طور تفسیر احمد مطالعه فرمایید.

فضیلت سوره فُصِّلَتْ:

ابن کثیر در باره فضیلت این سوره از اصحاب رضی الله عنهم نقل می کند که فرمودند: قریش روزی گرد هم آمدند و به یک دیگر گفتند: «بنگرید که چه کسی از شما به سحر، شعر و فال بینی داناتر است پس او را نزد این مردی بفرستید که جمع ما را متفرق و کار ما را پراکنده و پریشان ساخته و دین ما را مورد نکوهش قرار میدهد؛ تا با وی سخن بگویند سپس بنگریم که او چه

پاسخی به وی می دهد! گفتند: ما کسی جز «عتبه بن ربیعہ» را که به این امور آگاهی تامی داشته باشد، نمی شناسیم. پس روی به او کردند و گفتند: ای ابوالولید! این کار، کار توست. پس عتبه بنا به مشورت آنان نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم رفت و به ایشان گفت: ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم! تو بهتر هستی یا عبدالله پدرت؟ رسول خدا صلی الله علیه و سلم سکوت کردند و پاسخی ندادند. باز گفت: تو بهتر هستی یا عبدالمطلب؟ باز هم رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم سکوت کردند. بار دیگر گفت: تو بهتر هستی یا عبدالمطلب؟ باز هم رسول الله صلی الله علیه و سلم سکوت کردند. گفت: اگر می پنداری که این گروهی که نام بردم، از تو بهترند پس اینان همین خدایانی را که تو به باد حمله شان گرفته‌ای، پرستیده‌اند و اگر می پنداری که تو بهتر از آنان هستی پس سخن بگو تا سخت را بشنویم زیرا سوگند به خدا که ما هرگز انسان رانده شده‌ای را شوم‌تر و نامیمون‌تر از تو بر قومت ندیده‌ایم! تو جمع ما را پراکنده و کار ما را آشفته و پریشان ساخته‌ای، دینمان را به باد حمله و سرزنش گرفته و ما را در میان اعراب رسوا ساخته‌ای؛ تا بدانجا که این خبر در میانشان شیوع یافته که: در میان قریش جادوگری است! و در میان قریش کاهنی است! به خدا سوگند که ما فریادی مانند فریاد زن باردار در حال درد زایمان را انتظار می کشیم که (بر اثر دعوت) برخی از ما به سوی برخی دیگر با شمشیرها حمله بریم تا همه پاک نابود شویم! هان ای مرد! اگر هدف از این دعوت نیازمندیت به مال و سرمایه است، برایت مالی بسیار گرد می آوریم تا سرمایه‌دارترین مرد قریش باشی و اگر شهوت بر تو غلبه کرده، اینک هر یک از زنان قریش را که می خواهی انتخاب کن پس ما به تو ده زن زیباروی می دهیم. و اگر هدف سیادت و سروری است، تو را

سرور و سالار خویش می گردانیم. و اگر هدف از این دعوت پادشاهی است، تو را بر خود پادشاه می گردانیم!

چون عتبه از سخن گفتن فارغ شد - و رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم از او شنیدند - فرمودند: «آیا سخت تمام شد؟» گفت: آری! فرمودند: پس اینک از من بشنو. گفت: می شنوم! پس خواندند:

اهداف و تعلیمات اساسی سوره:

اهداف و تعلیمات اساسی این سوره را نکات ذیل تشکیل میدهد.

- یادآوری توحید و ایمان به الله متعال؛

- یادآوری روز قیامت و دلایل آن؛

- مبحث وحی و رسالت.

یادداشت:

آیات (۳۷ و ۳۸) «سوره فُصِّلَتْ» دارای سجده تلاوت می باشد. شما میتوانید معلومات تفصیلی در حکم سجده تلاوت را در سوره النجم تفسیر احمد مطالعه فرماید.

محتوای سوره فُصِّلَتْ:

طوریکه متذکر شدیم؛ این سوره در مکه مکرمه نازل شده و مانند سایر سوره های مکی در اثبات اصول عقیده (توحید، وحی و پیامبری و معاد و جزا) است و پایان سوره به وعده ی الهی اشاره میکند که مردم هر عصر و زمانی به برخی از راز های هستی در آفاق و انفس - که بر وحدانیت و قدرت آفریدگار دلالت می کند - آشنا می شوند.

- با ارائه دلایل واضح و براهین یقینی و قطعی و دال بر صدق حضرت محمد صلی الله علیه و سلم، این سوره به بحث درباره ی قرآن کریم آغاز میشود، قرآنی که معجزه ی دائمی و پایدار پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم است.

این قرآن به طور کافی و شافی و با معانی روشن بیان شده و اهدافش با همه ی سرشتها و عقل سالم، منطبق و با زمان و محیط و اوضاع و احوال گوناگون سازگار و از سوی دانای فرزانه است. [هود آیه ۱] الفاظ و معانی آن سهل و گیراست. [یوسف آیه ۲]، [ابراهیم آیه ۴] و به مؤمنان و دوستان خدا و پیروانشان بشارت بهشت می دهد و کافران و دشمنان خدا را از آتش دوزخ بر حذر میدارد؛ هر چند بیشتر ناباوران گوش شنوا نخواهند داشت و با صراحت و کینه توزانه میگویند: دل های ما زیر پرده ی ضخیم پنهان و گوشهایمان سنگین و ناشنواست و سخن محمد و قرآن را نه، می پذیریم و نه، می شنویم و فاصله ی زیادی میان ما و او وجود دارد، پس باید محمد راه خود را در پیش گیرد و ما را رها کند و ما هم دنبال کار و بار و بینش خویشیم. پیامبر صلی الله علیه وسلم راه خویش را در پیش می گرفت و پیوسته مردم را به سوی حق و حقیقت دعوت میکرد و هرگز از انجام دستور الله متعال لحظه ای هم غفلت نداشت و باز نمی ایستاد و ناامید نمی شد.

خداوند به پیامبر گرامی امر می کند تا به مشرکان و مخالفان اعلان نماید که کار و بار او پیام رسانی است و هرگز کسی را به زور و اجبار به ایمان آوردن وادار نمی کند و او نیز انسانی هم چون آنان است، جز اینکه وحی و رسالت از ویژگیهای اوست. پس ای مردم به سوی خدا روی آورید و از او فرمان ببرید و آمرزش بجوید؛ اما آنانیکه بر سر کفر و شرک و بی باوری پای میفشردند، نابود می شوند و ازسزای الهی نجات ورهایی ندارند؛ آنان کسانی اند که: محبت و شفقت انسانیت را در دل ندارند و از دادن زکات مال و نیکویی با مردم و تهذیب و پاکسازی دل و درون خود روی برمیگردانند و منکر روز قیامت اند. اما مؤمنان نیک کردار و جامع صفات برجسته ی

پسندیده، از پاداشی همیشگی و بدون منت برخوردار خواهند شد. (هود آیه ۱۰۸ و انشقاق آیه ۲۵).

- بعد از آن موضوع آفرینش اولیه را مورد بحث قرار داده و خلق آسمان‌ها و زمین را بدان شکل دقیق و محکم یادآور شده است که حتی توجه مخالفین آیات خدا را به اندیشه و نظر و تأمل در آن بر می انگیزد، اما تاریکی کفر مانع ایمان آنان می شود، بنابراین عالم هستی به طور کلی گویای عظمت خدا و گواه یگانگی می باشد.

- سوره به طور کنایه سرنوشت تکذیب کنندگان را مطرح کرده و در این راستا نیرومندترین ملت‌ها را مثال زده است؛ از قبیل قوم عاد که در جبروت و نیرو به حدی رسیده بودند که میگفتند: «کیست از ما نیرومندتر؟»، نابودی و ریشه کن شدن قوم ثمود را مثال زده است که وقتی به گردنکشی، نافرمانی و تکذیب پیامبران خداوند متعال ادامه دادند، به طور کلی نابود شدند.

- بعد از بحث درباره‌ی مجرمان، بحث پرهیزگاران مؤمن را می آورد، که بر شریعت و دین خدا پایدار ماندند، و به پاس آن خدا در کنار پیامبران و صدیقین و شهدا و صالحان، امنیت و آسایش را به آنان ارزانی می دهد.

- بعد از آن سوره درباره‌ی دلایل واضح و آشکاری که در این هستی پهناور به چشم می خورند و بر وجود خالق توانا دلالت می کنند، سخن به میان آورده است و موضع گیری بی دینان را در مقابل آیات خدا خاطر نشان ساخته، که چگونه در مقابل چنان آیاتی آشکار و درخشان، خود را به کوری زده اند.

- و در نهایت، سوره با وعده‌ی خداوند متعال راجع به این که در آخر زمان بشریت را از بعضی از اسرار آگاه می کند، تا در مورد درستی مطالب و گزارش های قرآن به آن استدلال کنند پایان می یابد. (آیه: ۵۳ فصلت) (به

زودی نشانه های قدرت خود را در اطراف عالم و (هم) در نفس خودشان به آنها نشان خواهیم داد تا برای ایشان روشن و ثابت شود که یقیناً او حق است. آیا کافی نیست که پروردگارت بر هر چیزی گواه باشد؟).

اولین مخاطبین این سوره:

اولین مخاطبین این سوره قریش عرب هستند، که این قرآن در پیشروی آنها و به زبان آنها نازل گردید، و آنها اعجاز آن را مشاهده کردند، سپس معجزات بی شمار آن حضرت صلی الله علیه وسلم را دیدند، و با وجود آن از قبول کردن قرآن سر باز زدند، و فهم آن به جای خود، حاضر به استماع آن نشدند، و سرانجام در جواب نصایح مشفقانه‌ی به محمد صلی الله علیه وسلم، گفتند: کلام تو نه در فهم ما می‌گنجد و نه دل‌های ما آن را می‌پذیرد، و نه گوش‌های ما برای شنیدن آن آمادگی دارند، در میان ما و شما پرده ضخیمی قرار گرفته است، پس شما به کار خود مشغول باشید و ما را به حال خود واگذارید.

ترجمه و تفسیر سوره فُصِّلَتْ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خدای بخشاینده و مهربان

﴿ح ۱﴾

«حم» به طور «حاء - میم» خوانده می شود. از جمله حروف مقطعات اند و یادآور از اعجاز قرآن کریم می باشند و مفهوم این حروف به الله متعال معلوم است. به روایت اغلب و به مراد آن در ارائه آن ها در کلامش دانایتر است. (۱) خواننده گان محترم!

در آیات متبرکه (۱ الی ۱۲) موضوعاتی در باره قرآن عظیم الشان، موقف مشرکان، پیامبر صلی الله علیه وسلم که از جمله بشر است، همچنان موضوعاتی وجود ذات باری تعالی و کمال قدرت و حکمت او مورد بحث قرار گرفته است.

﴿تَنْزِيلٌ مِنَ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾ ﴿ح ۲﴾

این کتابی است نازل شده از سوی الله که رحمتش بی اندازه و مهربانی اش همیشگی است. (۲)

کلمه «انزلنا» به معنای نزول دفعی و کلمه «تَنْزِيلٌ» به معنای نزول تدریجی آمده است و شاید برای جمع میان دو تعبیر «انزلنا» و «تَنْزِيلٌ» بتوان گفت که مفاهیم و محتوای قرآن یکدفعه در شب لیلۀ قدر بر قلب پیامبر اسلام محمد صلی الله علیه وسلم نازل شده، ولی الفاظ و قالبها به تدریج نازل شده است. این قرآن با برکت و با حکمت از جانب الله رحمان رحیم، بخشنده و مهربان نازل شده است. و علت اینکه این دو اسم: «الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» را مخصوصاً ذکر

کرده است، و شکی نیست که قرآن نعمتی است پایدار و تا روز قیامت برقرار است.

الله تعالی ذات رحیمی که هر یک از بندگانش را که خواسته به رحمتش مخصوص ساخته است.

كِتَابٌ فُصِّلَتْ آيَاتُهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ ﴿٣﴾

کتابی است که آیاتش در نهایت روشنی بیان شده است، [به زبانی] فصیح و گویا برای مردمی که اهل معرفت و آگاهی اند. (۳)
تفصیل و شیوایی قرآن را کسانی درک می کنند که به زبان عربی آشنا و بلدیت داشته باشند.

«قُرْآنًا عَرَبِيًّا لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ» با در نظر داشت اینکه قرآن عظیم الشان بزبان عربی که به انتها درجه فصیح و بلیغ است نازل کرده شده که این زبان مادری مخاطبین اولین آن بود تا آن مردم بفهمند آن که دچار مشکلات نشوند اول خودشان بفهمند و باز دیگران را کماحقه فهمانده بتوانند مگر با وجود آن ظاهر است که صرف آن مردم از آن مستفید می شوند که: عقل و دانش داشته باشند واضح است که جاهل قدر و منزلت این نعمت عظمی را شناخته و درک کرده نمیتوانند.

دلیل اعراض عدۀ از مردم از قرآن، عمدتاً نشانه جهل آنان است:
قرآن کتابی است که آیات آن به روشنی بیان یافته احکامش واضح گردیده و معجزاتش آشکار شده است، قرآن عظیم الشان برای همه انسانها نازل شده زیرا میفرماید: «هُدًى لِلنَّاسِ» مگر تنها و تنها اهل علم و تقوا از آن بهره مند و مستفید میشوند. زیرا قرآن عظیم الشان میفرماید: «لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ - هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ» «برای مردمی که می دانند».

قرآن کتابی است که الله متعال آنرا به فصیح ترین زبان نازل فرموده، تا در هنگام تلاوت به آسانی و وضاحت فهمیده شود.

«لَقَوْمٍ يَعْلَمُونَ»: «برای مردمی که می دانند» و یقین دارند به این که قرآن از نزد الله متعال فرستاده شده، قرآن عظیم الشان برای قومی نازل شده است که آیات مفصل و دلایل و نشانه های اعجاز انگیزش را می فهمند، که در اوج بلاغت قرار دارد. ولی اشخاصیکه بر قرآن اعتقاد و باور ندارد، قرآن کریم برای شان نعمتی نه بلکه مایه سر درگمی آن هاست.

بَشِيرًا وَنَذِيرًا فَأَعْرَضَ أَكْثَرُهُمْ فَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ ﴿٤﴾

قرآنی که بشارت دهنده و بیم دهنده است، (لیکن) بیشترشان روی گردانند و آنان (ندای آن را) نمی شنوند. (۴)

«بَشِيرًا وَنَذِيرًا» قرآن انسان را به پاداش دنیا و آخرت مژده می دهد و او را از عذاب دنیا و آخرت می ترساند و تفصیل هریک را بیان کرده است و اسباب و اوصافی را که موجب برخورداری انسان از مژده خدا و یا گرفتار شدن وی به عذاب او می شوند ذکر کرده است. بنابر این کتابی را که دارای چنین صفاتی است باید پذیرفت و به آن یقین نمود و به آن ایمان آورد و بدان عمل کرد. ولی بیشتر مردم همانند مستکبران روی گردانند.

«فَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ» پس آنها به قرآن گوش فرا نمی دهند؛ گوش فرا دادن قبول و استجاب، گرچه آن را با گوش ها می شنوند؛ شنیدنی که به وسیلهی آن حجّت شرعی بر آنها اقامه می گردد.

مفسر ابو حیان میفرماید: یعنی با این که آن قوم اهل علم و دانش می باشند اما اکثر آن ها از گوش فرادادن به آن امتناع ورزیدند و به صورتی کامل عقل خویش را به کار نبردند، بلکه روی گردانیدند، لذا به سبب روی گردانیدند و اعراض شان دلایل و براهین مندرج در قرآن را نشنیدند. (البحر ۴۸۳/۷).

و امام قرطبی میفرماید: سوره به منظور سرزنش و توبیخ قریش در مورد اعجاز قرآن نازل شده است؛ زیرا آنان طوری به آن گوش نمی دادند که برای شان سودی دربر داشته باشد. (تفسیر قرطبی ۳۳۸/۱۵)

وَقَالُوا قُلُوبُنَا فِي أَكِنَّةٍ مِمَّا تَدْعُونَا إِلَيْهِ وَفِي آذَانِنَا وَقْرٌ وَمِنْ بَيْنِنَا وَبَيْنِكَ حِجَابٌ فَاعْمَلْ إِنَّا عَامِلُونَ ﴿٥﴾

و گفتند: دل های ما از [درک] حقایقی که ما را به آن دعوت می دهی در پرده است، و در گوش های ما سنگینی است، و میان ما و تو حجاب است، پس تو عمل کن (و) البته ما نیز عمل می کنیم. (۵)

«فَاعْمَلْ إِنَّا عَامِلُونَ»: تو برابر دین خود عمل کن و ما هم برابر آئین خود و هرگز از تو پیروی نمی کنیم. تو برای نابودی ما دست به کار شو و ما هم برای نابودی تو به کار می پردازیم. و مبارزه ما با تو ادامه دارد. (ترجمه معانی قرآن، دکتر مصطفی خرمدل).

تو به دین خود باش و ما به دین خود میباشیم:

زمانیکه پیامبر صلی الله علیه و سلم کافران را دعوت به ایمان آوردن کرد، به او گفتند: قلوب ما در پوشش های ضخیم قرار دارد و یک ذره از توحید و ایمانی که ما را بدان می خوانی به آن نمی رسد. واقعاً قلب که مبتلا به تعصب ها و لجاجت ها باشد هیچ وخت حاضر نیست که کلمه حق را بشنود.

کلمه «أَكِنَّةٌ» به صورت جمع در آیه مبارکه استعمال گردیده است، و این فهم جمع کلمه میسراند که اگر: قلب دارای یک پوشش باشد، قابل هشدار است، اما چند پوشش قلب کار روشنگرای را غیر ممکن و محال می سازد. از جانب دیگر به استناد آیه قبلی باید گفت: در صورتیکه مخاطب آماده نباشد وحی و رحمت الهی و کتاب آسمانی و بشیر و نذیر بودن سودی به حال اش هم نخواهند رسانید.

«وَفِي آذَانِنَا وَقْرٌ» (و در گوش هایمان سنگینی ای است) یعنی: کری و ناشنوایی ای است که ما را از درک گفته‌ی تو باز می‌دارد. مفسر صاوی گفته است: از این جهت شنوایی خود را به گوش های کر و سنگین تشبیه کرده‌اند که حق را نمی‌پذیرد و تمایل به شنیدن آن ندارد. (تفسیر صاوی ۱۷/۴).

«وَمِنْ بَيْنِنَا وَبَيْنِكَ حِجَابٌ» (و میان ما و تو حجابی است) یعنی: پرده‌ای است که ما را از رؤیت تو باز می‌دارد، یا صدای تو را از ما می‌پوشاند لذا آنچه را که تو می‌گویی، نمی‌دانیم. پس ما از اینکه از تو پیروی نمی‌کنیم معذوریم؛ زیرا در بین ما و تو مانعی قرار دارد.

«فَاعْمَلْ إِنَّا عَامِلُونَ» تو به روش و طریقه‌ی خود عمل کن و ما نیز روش خود را دنبال می‌کنیم، تو به دین خود ادامه بده و ما هم بر دین خود پایدار می‌مانیم. تو برای آخرت عمل کن و ما برای دنیایمان عمل می‌کنیم.

قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ إِلَهٌ وَاحِدٌ فَاَسْتَقِيمُوا إِلَيْهِ وَاسْتَغْفِرُوهُ وَوَيْلٌ لِّلْمُشْرِكِينَ ﴿٦﴾

بگو: من بشری مانند شما هستم، به من وحی می‌شود که البته معبودتان معبود یگانه است، پس راست (و بدون انحراف) به سوی او روی بیاورید و از او آمرزش بخواهید، و وای به حال مشرکان. (۶)

ای پیامبر! برای کافران بگو: من مانند شما انسانی هستم و از جنسی مغایر با جنس شما نیستم، نه فرشته هستم، نه جن و نه از جنس دیگری جز جنس بشر. الله متعال وحی را به من اختصاص داده و من شما را به یگانه دانستن خالق دعوت می‌کنم، من شما را به توحید که، سرلوحه‌ی دعوت انبیاست، دعوت می‌کنم، من شما را به سوی چیزی که با عقل مخالف باشد دعوت نکرده‌ام بلکه شما را به سوی توحید و یکتاپرستی فراخوانده‌ام. تنها فرقی که میان من و

شما هست در این است که به من وحی فرستاده می شود نه به شما لذا من با وحی الهی پیامبر شده ام و پیروی من بر شما واجب گردیده است. «فَاسْتَقِيمُوا إِلَيْهِ وَاسْتَغْفِرُوهُ» پس راه مستقیم را در پیش گیرید که شما را به او تعالی وصل می گرداند، یعنی راه توحید را که همه پیامبران به سویش فرا خواندند و برای گناهان خویش از خدا آمرزش بخواهید. «وَوَيْلٌ لِلْمُشْرِكِينَ» وای باد بر کافران که به حق تعالی چیزهای دیگر را شریک می آورند. پس آینده را با پایداری در راه توحید، و گذشته را با استغفار و عذرخواهی از درگاه حق جبران کنید.

الَّذِينَ لَا يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ ﴿٧﴾

همان کسانی که زکات نمی دهند و آنها همان کسانی هستند که به آخرت کافراند. (٧)

از فحوای آیه مبارکه بر می آید که نپرداختن زکات و بی اعتنایی به فقرا، بین شرک و کفر قرار گرفته و پُر خطر است و سبب انکار از قیامت و روز جزا، همین نپرداختن زکات است. و طوریکه یاد آور شدیم، سرچشمه‌ی نپرداختن زکات یا دنیا پرستی است که نوعی شرک است و یا باور نداشتن به قیامت، که کفر است.

مفسر امام نسفی (رح) میفرماید: «خداوند متعال ندادن زکات از سوی آنها را به انکار آخرت پیوست کرد، زیرا دوست داشته ترین چیز در پیش انسان مال اوست و سخن معروفی است که مال به جان راه دارد، پس اگر شخص مالش را در راه الله متعال به مصرف رسانید، این دلیلی است نیرومند بر صلاح و استقامت وی».

امام قرطبی میفرماید: آنان را به خاطر پستی و رذالت سرزنش کرده است که بزرگان و اهل فضل از آن متنفرند. آیه دال بر این است که کافر علاوه بر عذاب کفرش در مقابل عدم پرداخت زکات نیز عذاب می بیند. (ابن کثیر این نظر را آورده و آن را به ابن عباس نسبت داده است. که منظور پاکیزگی نفس از شرک است. اما این قول مرجوح است. و صحیح آن است که مفسران گفته اند که منظور زکات مال است و ابن جریر آن را اختیار کرده است).

ابن عباس (رض) گفته است: منظور از زکات، زکات نفس است. پس یعنی با اقرار به توحید و گفتن «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» خود را پاک نمی کنند. و «هُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ» یعنی و آنان به حشر و نشر (معنی حشر و نشر درین قوس جای داده شود) کافرند و محاسبه و کیفر را تکذیب می کنند.

مفسر صاوی گفته است: از این رو زکات را مخصوصاً با کفر قرین کرده است که مال، برادر جان است، پس وقتی انسان آن را در راه خدا بذل کند، نشان می دهد که در دین قوت و پایداری دارد. (تفسیر صاوی ۱۷/۴).

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ ﴿٨﴾

بی تردید کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده اند، برای آنان ثواب بی پایان (و بی منت) است. (۸)

در آیه مبارکه در میابیم که ایمان و عمل نیکو از هم جدا نیست. ایمان قبل از عمل است. طوریکه «آمَنُوا» قبل از «عَمِلُوا» تذکر یافته است.

به یاد داشته باشید؛ کسانی که در دنیا عمل بی منت انجام می دهند، در بهشت پاداش بی منت دریافت می دارند. یعنی آنانکه به الله متعال ایمان آورده اند و پیامبرش را تصدیق کردند، و ایمان و عمل نیکو را با هم داشتند، پاداشی ناکاسته و غیر مقطوع را در آخرت در نزد پروردگارشان نصیب می کردند.

این پاداشی که تا بهشت بر قرار باشد، ادامه دارد. نه قطع می شود نه از آن باز پس گرفته می شوند.

قُلْ أَنتُمْ لَتَكْفُرُونَ بِالَّذِي خَلَقَ الْأَرْضَ فِي يَوْمَيْنِ وَتَجْعَلُونَ لَهُ أَندَادًا ذَلِكَ رَبُّ الْعَالَمِينَ ﴿٩﴾

بگو: آیا شما به کسی که زمین را در دو روز آفرید، کفر می ورزید، و برای او همتیانی قرار می دهید؟ حال آنکه او پروردگار جهانیان است. (۹)
مفسر صاوی میفرماید: استفهام در «أَإِنَّكُمْ» برای انکار کردن و زشت نشان دادن کار آنها می باشد؛ یعنی در حالیکه می دانید خدا در عالم بالا و پایین شریکی ندارد، چگونه برایش همتایی و شرکایی قرار می دهید و آنها را پرستش می کنید؟ (صاوی ۱۸/۴)

به قولی هدف اینست که الله تعالی زمین را در مدتی به مقدار دو روز آفرید، یا آن را در دو نوبت و در دو مرحله آفرید زیرا روز حقیقی فقط بعد از وجود زمین و آسمان قابل تصور می باشد و قبل از آن قابل تصور نیست.

وَجَعَلَ فِيهَا رَوَاسِيَ مِنْ فَوْقِهَا وَبَارَكَ فِيهَا وَقَدَّرَ فِيهَا أَقْوَاتَهَا فِي أَرْبَعَةِ أَيَّامٍ سَوَاءً لِّلسَّائِلِينَ ﴿١٠﴾

او در زمین کوه هائی قرار داد، و در آن خیر و برکت نهاد و روزی (اهل) آن را در چهار روز به اندازه معین مقدر کرد، (بنابر این) برای سؤال کنندگان (واضح و) روشن گردید. (۱۰)

«وَبَارَكَ فِيهَا» «و در آن برکت نهاد» یعنی انواع و اقسام خوردنی ها، درختان میوه ها- غله جات حبوبات و حیوانات از زمین می برآید و مقدر گردانید در آن خوراک های آنها، - یعنی خوراک های باشندگان زمین را بیک اندازه و حکمت خاص در زمین بیافرید چنانچه در هر اقلیم و هر ملک برطبق طبائع و ضروریات خوراک ها مهیا کرده شده.

«فِي أَرْبَعَةِ أَيَّامٍ سَوَاءٍ لِّلسَّائِلِينَ» مفسر تفسیر کابلی می نویسد: درین موقع مراد از «روزها ظاهر است که روزهای معروف و متبادر نیست زیرا که پیش از پیدایش زمین و آفتاب و غیره وجود اینها متصور نیست - لامحاله ازین روزها مقدار مخصوص روزها مراد خواهد بود و یا روزی مراد باشد که به نسبت آن فرموده است «و ان یوماً عندربك کالف سنة مما تعدون» (حج رکوع ۶).

ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ وَهِيَ دُخَانٌ فَقَالَ لَهَا وَلِلْأَرْضِ ائْتِيَا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ ﴿١١﴾

سپس اراده آفرینش آسمان فرمود در حالیکه به صورت دود بود، و به آسمان زمین دستور داد بارغبت یا کراهت (شکل گرفته) بیاید. گفتند: فرمانبردار آمدیم. (۱۱).

«رَوَاسِيَّ» جمع «راسية» به معنای کوه های استوار است.

«سَوَاءً» به معنای برابر است و «سَوَاءً لِّلسَّائِلِينَ» به معنای آن است که قوتها برابر نیازهاست.

و آماده کردن این زاد و برگ و ارزاق زمین؛ «در چهار روز» بود. یعنی در دو روز دیگر به علاوه دو روز قبلی بود که مجموعاً چهار روز می شود. پس آفرینش زمین و قرار دادن ارزاق آن، جمعاً در چهار روز انجام گرفت. نقل است که این دو روز اخیر، روز های سه شنبه و چهارشنبه بود. «برای سؤال کنندگان بیان واضح ارائه شد» یعنی: جمع کل روزهای آفرینش و آماده سازی زمین برای زندگی، چهار روز تمام بی کم و زیاد است. گویی گفته شد: این بیان محدد و روشن، پاسخ کسانی است که سؤال می کنند: زمین و آنچه در آن است، در چه مدتی آفریده شده است؟. (تفسیر انوار القرآن).

فَقَضَاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ فِي يَوْمَيْنِ وَأَوْحَىٰ فِي كُلِّ سَمَاءٍ أَمْرَهَا وَزَيْنَا السَّمَاءَ
الدُّنْيَا بِمَصَابِيحَ وَحِفْظًا ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ ﴿١٢﴾

آنگاه آنها را به صورت آسمان های هفت گانه در دو روز استوار کرد و در هر
آسمانی امرش را وحی کرد، و ما آسمان دنیا را با چراغ هایی (ستارگان)
زینت دادیم، و (آن را از دخالت شیاطین) محافظت نمودیم، این است تقدیر
ذات غالب دانا. (۱۲)

خلقت آسمانها وزمین:

پروردگار با عظمت ما در مورد اینکه آسمانها و زمین مجموعاً در شش روز
خلق شده است در (آیه ۴ سوره سجده) میفرماید: «اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ
وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ مَا لَكُمْ مِّنْ دُونِهِ مِنْ
وَلِيٍّ وَلَا شَفِيعٍ أَفَلَا تَتَذَكَّرُونَ.» (الله تعالی ذاتی است که آسمانها و زمین و
آنچه را میان این دو است در شش روز [= شش دوران] آفرید، سپس بر عرش
(قدرت) قرار گرفت؛ هیچ سرپرست و شفاعت کننده‌ای برای شما جز او
نیست؛ آیا متذکر نمی شوید؟!)

و باز در (آیه: ۳۸: سوره ق) میفرماید: «وَلَقَدْ خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا
بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ وَمَا مَسَّنَا مِنْ لُغُوبٍ» (ما آسمانها و زمین و آنچه را در میان
آنهاست در شش روز [= شش دوران] آفریدیم، و هیچ گونه رنج و سختی به
ما نرسید! (با این حال چگونه زنده کردن مُردگان برای ما مشکل است؟!)).

همچنان در (آیه ۵۴: سوره الأعراف) میفرماید: «إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ
السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ يُغْشِي اللَّيْلَ النَّهَارَ
يَطْلُبُهُ حَثِيثًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ وَالنُّجُومَ مُسَخَّرَاتٍ بِأَمْرِهِ أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ
تَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ» (پروردگار شما، خداوندی است که آسمان ها و

زمین را در شش روز [= شش دوران] آفرید؛ سپس به تدبیر جهان هستی پرداخت؛ با (پرده تاریک) شب، روز را می پوشاند؛ و شب به دنبال روز، به سرعت در حرکت است؛ و خورشید و ماه و ستارگان را آفرید، که مسخر فرمان او هستند. آگاه باشید که آفرینش و تدبیر (جهان)، از آن او (و به فرمان او) است! پر برکت (و زوال ناپذیر) است خداوندی که پروردگار جهانیان است!) و باز هم در (آیه ۴ سوره الحديد میفرماید: «هُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ يَعْلَمُ مَا يَلِجُ فِي الْأَرْضِ وَمَا يَخْرُجُ مِنْهَا وَمَا يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ وَمَا يَعْرُجُ فِيهَا وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ» (او ذاتی است که آسمانها و زمین را در شش روز [= شش دوران] آفرید؛ سپس بر تخت قدرت قرار گرفت (و به تدبیر جهان پرداخت)؛ آنچه را در زمین فرو می رود می داند، و آنچه را از آن خارج می شود و آنچه از آسمان نازل می گردد و آنچه به آسمان بالا می رود؛ و هر جا باشید او با شما است، و خداوند نسبت به آنچه انجام می دهید بیناست!)).

هكذا در آیه (۵۹: سوره الفرقان) میفرماید: «الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ الرَّحْمَنُ فَاسْأَلْ بِهِ خَبِيرًا» (همان (خدایی) که آسمانها و زمین و آنچه را میان این دو وجود دارد، در شش روز [= شش دوران] آفرید؛ سپس بر عرش (قدرت) قرار گرفت (و به تدبیر جهان پرداخت، او خداوند) رحمان است؛ از او بخواه که از همه چیز آگاه است!)).

و حالا همین مبحث را در (آیات ۹ تا آیه ۱۲ سوره فُصِّلَتْ مطالعه مینمایم: طوری که در (آیه ۹: فصلت) خواندیم: «قُلْ أَنْتُمْ لَكُمْ تَكْفُرُونَ بِالَّذِي خَلَقَ الْأَرْضَ فِي يَوْمَيْنِ وَتَجْعَلُونَ لَهُ أَنْدَادًا ذَلِكَ رَبُّ الْعَالَمِينَ». (بگو: آیا شما به آن کس که زمین را در دو روز آفرید کافر هستید و برای او همانندهایی قرار میدید؟! او پروردگار جهانیان است!))

وباز در (آیه: ۱۰ فُصِّلَتْ) میفرماید: «وَجَعَلَ فِيهَا رَوَاسِي مِّنْ فَوْقِهَا وَبَارَكَ فِيهَا وَقَدَّرَ فِيهَا أَقْوَاتَهَا فِي أَرْبَعَةِ أَيَّامٍ سَوَاءٍ لِّلسَّائِلِينَ». (او در زمین کوه‌های استواری قرار داد و برکاتی در آن آفرید و مواد غذایی آن را مقدر فرمود، درست به اندازه نیاز تقاضا کنندگان!).

و در (آیه ۱۱ سوره فُصِّلَتْ) میفرماید: «ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ وَهِيَ دُخَانٌ فَقَالَ لَهَا وَلِلْأَرْضِ ائْتِيَا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ». (سپس به آفرینش آسمان پرداخت، در حالیکه بصورت دود بود؛ به آن و به زمین دستور داد: «به وجود آید (و شکل بگیرید)، خواه از روی اطاعت و خواه اکراه!» آنها گفتند: «ما از روی طاعت می‌آیم (و شکل می‌گیریم)!».

و در (آیه ۱۲ سوره فُصِّلَتْ) میفرماید: «فَقَضَاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ فِي يَوْمَيْنِ وَأَوْحَىٰ فِي كُلِّ سَمَاءٍ أَمْرَهَا وَزَيْنَا السَّمَاءِ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحٍ وَحِفْظًا ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ». (در این هنگام آنها را بصورت هفت آسمان در دو روز آفرید، و در هر آسمانی کار آن (آسمان) را وحی (و مقرر) فرمود، و آسمان پایین را با چراغهایی [= ستارگان] زینت بخشیدیم، و (با شهابها از رخنه شیاطین) حفظ کردیم، این است تقدیر خداوند توانا و دانا!).

خواننده گان محترم!

اگر مجموع روز ذکر شده در آیات متبرکه را جمع نمایم، مجموع ایام خلقت آسمان و زمین به هشت روز میرسد: دو روز زمین، چهار روز استواری کوه‌ها و تقدیر اوقات و برکات و دو روز خلقت آسمانها: $(2+4+2=8)$ آنجا که میگوید «اربعه ایام» (چهار روز) منظور تتمه چهار روز است، به این ترتیب در دو روز اول از این چهار روز زمین آفریده شد، و در دو روز بعد سایر خصوصیات زمین، به اضافه خلقت آسمان‌ها در دو روز مجموعاً شش روز (شش دوران) می‌شود.

نظیر این تعبیر در زبان عرب و تعبیرات فارسی نیز وجود دارد که فی المثل گفته می شود: از اینجا تا مکه ده روز طول می کشد، و تا مدینه پانزده روز، یعنی پنج روز فاصله مکه و مدینه است و ده روز فاصله اینجا تا مکه. البته اگر آیات متعدد آفرینش در شش روز نبود چنین تفسیری پذیرفته نمی شد، ولی از آنجا که آیات قرآن یکدیگر را تفسیر می کنند، و قرینه یکدیگر می شوند، تفسیر بالا بخوبی قابل قبول است.

شاید نیاز به تذکر نداشته باشد که «روز» در آیات فوق هرگز به معنی روز معمولی نیست، چرا که قبل از آفرینش زمین و آسمان اصلاً روز به این معنی وجود نداشت، بلکه منظور از آن دوران های آفرینش است که گاه میلیون ها یا میلیارد ها سال به طول انجامیده.

اولاً تفاوتی آشکار است بین آیات. در تمامی آیاتی که بیان دارد خلقت آسمان ها و زمین در شش روز خلق شده از ماده خلق استفاده شده. اما در آیه ای که برخی شبهه وارد ساخته اند که مجموع آن می شود، ۸ روز از لفظ خلق استفاده نشد بلکه از ماده قضی استفاده شده.

اگر در آیه ۹ سوره فُصِّلَتْ چنین آمده بود «فَفَخَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ فِي يَوْمَيْنِ» میتوانستیم با آیات دیگر مقایسه کنیم و چنین بگوییم که در این آیات: (آیه ۹: فُصِّلَتْ) «خَلَقَ الْأَرْضَ فِي يَوْمَيْنِ» «خلق کرد زمین را در دو روز» در (آیه ۱۰: فُصِّلَتْ) «وَجَعَلَ فِيهَا رَوَاسِي مِّنْ فَوْقِهَا وَبَارَكَ فِيهَا وَقَدَّرَ فِيهَا أَقْوَاتَهَا فِي أَرْبَعَةِ أَيَّامٍ» در (آیه ۱۱: فُصِّلَتْ) «ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ وَهِيَ دُخَانٌ» ودر (آیه ۱۲: فُصِّلَتْ) میخوانیم: «فَقَضَاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ فِي يَوْمَيْنِ» مجموعاً هشت روز میشود. همین طور که می بینید در هیچ یک از آیات بالایی نگفته آسمان ها در دو روز خلق شده!

تنها چیزی که گفته در روز اتفاق افتاده و مربوط به آسمان ها هم هست «فَقَضَاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ» هست که ماده قضی با خلق تفاوت دارد و معنی تحکیم کردن و محکم کردن آسمان ها را دارد.

بله اگر گفته بود فخلق سبع سماوات فی یومین اشکال وارد بود. پس نمی توان از آیات استفاده کرد که درشش روز زمین و تقدیرات خلق شده و در دو روز آسمانها که بگوییم مجموع آن میشود ۸ روز که با دیگر آیات تناقض داشته باشد.

از طرف دیگر آیه دهم هم در مورد خلقت زمین نیست بلکه در مورد استوار کردن کوه ها و تقدیر کردن اوقات هست که این مرحله بعد از خلقت صورت گرفته.

تنها چیزی که می توان گفت در آیات شریفه سوره فصلت تصریح به آن شده در دو روز خلق شدن زمین هست. اما در مورد اینکه آسمانها در چند روز خلق شده اند هیچ بیانی در این آیات نیامده.

اما دو روزی که در این آیه آمده: «وَجَعَلَ فِيهَا رَوَاسِي مِّنْ فَوْقِهَا وَبَارَكَ فِيهَا وَقَدَّرَ فِيهَا أَقْوَاتَهَا فِي أَرْبَعَةِ أَيَّامٍ» (در مورد تقدیر اوقات و برافراشتن کوه هاست نه در مورد خلقت زمین و همچنین دو روزی که در مورد آسمان ها آمده: «فَقَضَاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ فِي يَوْمَيْنِ» در مورد خلقت آسمان ها نیست بلکه در مورد محکم کردن آسمان هاست، پس تنها می توان گفت خلقت زمین در روز بوده اما اینکه آسمان ها در چند روز بوده را دلیلی از قرآن نداریم که چند روز بوده.

پس قرآن دو چیز را تصریح نموده: زمین به تنهایی در دو روز خلق شده و مجموع زمین و آسمان ها در شش روز. که این دو باهم هیچ تناقض و تضادی ندارند.

خواننده گان محترم!

در آیات متبرکه ذیل آغاز از آیه (۱۳ الی ۱۸) هشدار به مشرکان است تا به سرنوشت صاعقه ی عاد و ثمود گرفتار نشوند. طوریکه میفرماید:

فَإِنْ أَعْرَضُوا فَقُلْ أَنْذَرْتُكُمْ صَاعِقَةً مِثْلَ صَاعِقَةِ عَادٍ وَثَمُودَ ﴿۱۳﴾

اگر روی گرداندند، بگو: من شما را از صاعقه ای [مرگبار] چون صاعقه عاد و ثمود بیم می دهم. (۱۳)

«صَاعِقَةٌ»: جرقه عظیم الکتریسیته (جرقه برقی) است که در میان قطعه ابری که بار مثبت دارد با زمین که بار منفی دارد ایجاد می شود. صدای مهیب و زمین لرزه شدیدی را به همراه دارد. (ترجمه معانی قرآن، تألیف: دکتر مصطفی خرمدل).

ای پیامبر! اگر کافران بعد از ارائه این بیان حق باز هم از ایمان آوردن روی گردانیدن به آنها بگو: شما را از عذاب هولناک و شدیدی مانند عذاب قوم عاد و ثمود برحذر میدارم. (در کشف گفته است: یعنی عذابی دردآور بسان صاعقه).

یعنی شما را از صاعقه ای چون صاعقه عاد و ثمود هشدار دادم» مراد از صاعقه: عذابی است که مانند صاعقه در دم کشنده است، گویی صاعقه ای است. صاعقه در اصل: بانگ مرگبار یا قطعه ای از آتش مذاب است که همراه با رعدی شدید از آسمان فرود می آید.

إِذْ جَاءَتْهُمْ الرُّسُلُ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَمِنْ خَلْفِهِمْ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ قَالُوا لَوْ شَاءَ رَبُّنَا لَأَنْزَلَ مَلَائِكَةً فَإِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ ﴿۱۴﴾

هنگامی که پیامبران از پیش رو و پشت سرشان به سوی آنان آمدند [و گفتند: که جز الله را عبادت نکنید، گفتند: اگر پروردگار ما می خواست [که ما مؤمن شویم و او را پرستیم] فرشتگانی را می فرستاد، پس ما به آن چه شما به (تبلیغ) آن فرستاده شده اید، کافریم. (۱۴)

قابل تذکراست که در طول تاریخ بشریت؛ هرگاه پیامبران برای هدایت آنان آمدند، و از هر جهت برای راهنمایی آنها تلاش میکردند، کفار از هر تدبیر استفاده میکردند و دست دشمنی، امتناع و بغاوت میزدند. یکی از بهانه های همیشگی کفار و مشرکان در برابر پیامبران این بوده که می گفتند: اگر خداوند متعال می خواست ما را هدایت کند، باید یکی از فرشتگان را به عنوان پیامبر برای ما می فرستاد، نه آن که انسانی همانند خود مان را برای ما بحیث پیامبر قرار دهد. بنابر این به چیزی که ما را بدان فرا می خوانید تکذیب می کنیم و سخنان تانرا تصدیق نمی نمایم.

در حالیکه پیامبر باید از جنس خود ما باشد تا بتواند الگوی زندگی ما باشد و نیاز های ما را درک کند.

یعنی: چون شما پیامبران، بشر هستید و فرشته نیستید لذا ما به شما آنچه که با خود به همراه آورده اید، ایمان نمی آوریم. یعنی: ما کافر و منکر این امر هستیم که الله متعال شما را به سوی ما فرستاده باشد.

و جمله «بِمَا أُرْسِلْتُمْ» در آیه مبارکه متضمن نوعی سرزنش و تمسخر به آنها است. در این هیچ جای شکی نیست که هر مستکبری برای انحراف خود، بهانه تراشی و توجیهی غیر منطقی می تراشد. طوریکه دیده می شود دشمنی و مخالفت با انبیا بی نهایت سرسختانه بوده است. البته مخالفت کفار، با مکتب الهی است نه با شخص پیامبر صلی الله علیه و سلم.

فَأَمَّا عَادٌ فَاسْتَكْبَرُوا فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَقَالُوا مَنْ أَشَدُّ مِنَّا قُوَّةً أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ الَّذِي خَلَقَهُمْ هُوَ أَشَدُّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَكَانُوا بِآيَاتِنَا يَجْحَدُونَ ﴿١٥﴾

اما قوم عاد به ناحق در زمین تکبر ورزیدند، و گفتند چه کسی از ما نیرومندتر است؟ آیا آنها نمی دانستند خداوندی که آنها را آفریده از آنها قویتر است، آنها (به خاطر این پندار) پیوسته آیات ما را انکار می کردند. (۱۵)

«إِسْتَكْبَرُوا فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ حَقٍّ»: به ناحق در زمین بزرگی فروختند و خویشتن را بالاتر از آن دانستند که حقیقت را بپذیرند و ایمان بیاورند.

«بِغَيْرِ حَقٍّ»: بدون استحقاق. به ناحق (سوره های: اعراف/۱۴۶، یونس/۲۳، قصص آیه ۳۹). (تفصیل در تفسیر «ترجمه معانی قرآن»)

استکبار، مایه‌ی هلاکت است:

مطابق روایات تاریخی قوم عاد که در جنوب جزیره العرب زندگی بسر میبردند، دارای نیروی قوی و دارای افراد جنگجو بودند و در ضمن قلعه‌ها و سنگرهای مستحکم و دارای ساختمان‌های بلندی بود، ابو سعود گفته است: آنها دارای قامت‌های بلند و بدنی زمخت و عظیم بودند و به حدی نیرومند بودند که هر فرد از آنها می‌توانست با دست خود صخره‌ای بزرگ را از کوه برکند. (تفسیر ابو سعود ۲۱/۵).

همین عوامل بود که سبب غرور و استکبار آنان شد. آنان خود را در روی زمین برتر می‌دانستند و با تکبر و عناد می‌گفتند: کسی از ما نیرومند تر نیست. ولی این گروه نادان نمی‌دانستند قدرت، نشانه‌ی حقانیت نیست تکبر انسان ضعیف در برابر خالق قهار کاملاً نابجا و جاهلانه است. و در این هیچ جای شکی نیست آنچه کفار رابه هلاکت میرساند، استمرار در کفر و لجاجت است.

فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا صَرْصَرًا فِي أَيَّامٍ نَحِسَاتٍ لِنُذِيقَهُمْ عَذَابَ الْخِزْيِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَخْزَىٰ وَهُمْ لَا يُنصَرُونَ ﴿١٦﴾

سر انجام تندبادی سخت و سرد در روزهایی شوم بر آنان فرستادیم تا در زندگی دنیا عذاب خواری و رسوایی را به آنان بچشانیم، و بی تردید عذاب آخرت رسوا کننده تر است و آنان [در آن روز] یاری نخواهند شد. (۱۶)

عَلَّتْ عَذَابُ الْهَيْ، عَمَلْكَرْدُ خُودِ مَرْدَمِ اسْت:

خداوند متعال باد نیرومند و تندی را که آوازی بی نهایت قوی تند و مهیب و پر سر و صدا داشت بر قوم عاد فرستاد، دیده می شود که با اراده‌ی پروردگار با عظمت نقش سازنده‌ی باد، به نقش سوزنده تبدیل می شود.

«صرصر»: باد بسیار سردی است که کشت زارها و درختان را میسوزاند چنان که آتش آن ها را می سوزاند صرصر باد است که صدای مهیب آن گوش کرکن آن نابود کننده بود. این باد در «فِي أَيَّامٍ نَحِيسَاتٍ» در ایامی نامبارک، بد شگون و نامیم و نوزید نگرفت. قوم با عذاب خواری و ذلت را در دنیا جشید، و عذاب و آتش دوزخ روزهای شوم و بد، آخرت در نزد پروردگار با عظمت خواری، ذلت و زیان بیشتری را به همراه دارد و در آن روز کسی نیست که عذاب الهی را از آنان دفع کند.

«أَيَّامٍ نَحِيسَاتٍ»: روزهای شوم و بد. این تند باد هفت شب و هشت روز پیایی وزیدن گرفت. (سوره: حاقه آیه: ۷) و همچون تنه‌های درختان خرما که از ریشه کنده شده باشند، انسان ها را بلند می کرد و به زمین می کوبید (سوره قمر آیه: ۲۰).

«وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَخْزَىٰ وَهُمْ لَا يُنصَرُونَ ﴿١٦﴾»

رسوایی آخرت نهایت وخیم و مدهش است و هیچکس آنرا باز داشته نمیتواند و نه کسی به کمک دیگری رسیده میتواند هر کس به غم خود گرفتار مییابد، حتی مدعیان بزرگ محبت و دلسوزی نیز از یاری همدیگر می گریزند. از الله متعال میخواهم که ما را از عذاب روز جزا نجات دهد.

وَأَمَّا ثَمُودُ فَهَدَيْنَاهُمْ فَاسْتَحَبُّوا الْعَمَى عَلَى الْهُدَى فَأَخَذَتْهُمْ صَاعِقَةُ الْعَذَابِ
الْهُونِ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ ﴿١٧﴾

و اما ثمودیان، پس آنان را هدایت کردیم، ولی آنها نابینائی را بر هدایت ترجیح دادند. بنابر این، به سبب کارهایی که می کردند، صاعقه عذاب رسوا کننده آنان را گرفت. (۱۷)

کفر سریع، قهر سریع را به دنبال دارد:

پیامبر قوم ثمود حضرت صالح علیه السلام بود. آنان در میان مدینه و شام (وادی القری) زندگی می کردند و امکانات خوبی زراعتی و قوت کافی دهقانی و بشری در اختیار داشتند.

طوری که گفته آمدیم الله متعال برای قبیله «ثمود» که قبیله معروفی و مشهوری بود، حضرت صالح علیه السلام را به سوی ایشان فرستاد که آنها را به یگانه پرستی و توحید دعوت نمود، و از شرک ورزی نهی کرد. و خداوند متعال شتر ماده را به عنوان معجزه و نشانه بزرگی به آنها ارائه داد که یک روز آب سهمیه آنها بود و یک روز سهمیه شتر.

آنها یک روز شیر شتر را می نوشیدند و یک روز آب را. آنها چیزی خرج شتر نمیکردند بلکه شتر از زمین الله میخورد. بنابر این در اینجا فرمود: «وَأَمَّا ثَمُودُ فَهَدَيْنَاهُمْ» و ثمود را راهنمایی کردیم. یعنی با روشنگری راه را به آنها نشان دادیم. در مورد ثمود تصریح کرد که برایشان اِتمام حُجَّت و راهنمایی شده اند با این که همه اُمتّ هایی که هلاک شده اند حُجَّت بر آنها اقامه گردیده و برایشان روشنگری شده است، اما ثمود را به صورت خاص بیان کرد چون معجزه و نشانه ای که برای آنها آمده بود آشکار و ظاهر بود و بزرگ و کوچک و زن و مردشان آن را دیدند، بنابر این آنها را به طور

اختصاصی بیان کرد که برایشان روشنگری شده و راهنمایی گردیده اند و اما آنها به سبب ستمگری و بدکاری شان نابینایی را که کفر و گمراهی است بر هدایت که علم و بیان است ترجیح دادند. «فَاسْتَحَبُّوا الْعَمَى عَلَى الْهُدَى فَأَخَذَتْهُمْ صَاعِقَةُ الْعَذَابِ الْهُونِ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ» ولی؛ ثمودیان نابینائی را بر هدایت ترجیح دادند. بنابر این، به سبب کارهایی که می کردند، صاعقه عذاب رسواکننده آنان را گرفت. این عذاب به خاطر اعمال شان بود نه این که الله متعال بر آنها ستم کرده باشد.

پروردگار با عظمت برای ثمودی ها یعنی قوم صالح راه راست، راه نیکبختی، مستقیم و واضح را بیان و به روش میانه و راست رهنمایی شان نمود. ولی با تأسف گمراهی و سرکشی را بر هدایت و کفر را بر ایمان و معصیت ترجیح دادند. الله متعال قبل از عذاب، اِتمام حُجَّتْ کرد.

در نتیجه «فَأَخَذَتْهُمْ صَاعِقَةُ الْعَذَابِ الْهُونِ» صاعقه عذاب خوارکننده و زیان آوری به سبب اعمال بد کفر و گناه هلاک شان ساخت. نباید فراموش کرد که: خوار کردن انبیاء خواری قیامت را به دنبال دارد. قهر یا لطف خداوند، نتیجه‌ی عملکرد خود انسان ها است.

«صاعقه»: آتشی است که بر هر کس اصابت کند، بی درنگ او را از پامی اندازد. «عذاب هون»: عذاب خوارکننده را می گویند.

ابن کثیر میفرماید: الله متعال به سبب اینکه آن قوم صالح علیه السلام را تکذیب کردند و شتر را بقتل رسانیدند صاعقه و زلزله سختی، ذلت، خواری و عذاب و آزار را بر آنان روانه کرد. (مختصر ۲۵۹/۳).

علت عقوبت و مجازات:

عقوبت و مجازات بدین معنای است که اگر شخصی عمل خلاف اخلاق عمومی یا عرف و عادت آن جامعه یا خلاف قانون را انجام دهد، چون آن

عمل بد است پس باید عقوبت و مجازات شود و به اصطلاح سزای عمل را که مرتکب شده ببیند یعنی تنبیه شود و یا مجازات شود تا هم خود و هم دیگران از آن عبرت گیرند، و دیگر آن عمل را انجام ندهند یعنی باید مشقت آن عمل را بچشد تا متوجه شود که نتیجه ارتکاب آن عمل بد چیست.

پروردگار با عظمت دو نوع مجازات برای بنده خود در این دینا وضع نموده است: یکی «مجازات های تربیتی» و دیگری «مجازات های پاک سازی و استیصال» (استیصال. [ا] [ع مص]) به معنای از بیخ کنندن. (غیاث). ریشه کن کردن آمده است)

هدف در عقوبت و مجازات های قسم اول یعنی «مجازات های تربیتی» آن است که انسان ها در سختی، مشقت و رنج قرار پوخته شود، و بصورت کل ضعف و ناتوانی خود را درک و از مرکب غرور و تکبر پیاده شوند.

ولی هدف در عقوبت و مجازات های قسم دوم «مجازات های پاک سازی و استیصال» که برای برخی از انسان ها، و احياناً در مورد یک گروه و جماعت و یا هم در مورد یک قوم در طول تاریخ وضع گردیده است، به علت بوده است که دیگر همچو انسانها از و احياناً همچو اقوام از دایره اصلاح خارج شده است، و به اصطلاح دیگر قابل اصلاح نمی باشند. بناً حکم پروردگار در این بابت همین است که این گروهی از انسان ها باید از جامعه ریشه کن و از بین برده شوند، زیرا برای همچو انسان ها در این نظام حق حیات باقی نمانده و باید از بین برده شوند.

وَنَجِّنَا الَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ ﴿١٨﴾

و کسانی را که ایمان آورده و همواره پرهیزگاری میکردند، نجات دادیم. (۱۸)

واقعا رمز نجات، ایمان و تقوا است، الله تعالی از عذابی که به قوم عاد و ثمود رسید، مؤمنان و پرهیزگاران و کسانی که ترس از الله داشتند و از حضرت صالح اطاعت می نمودند، نجات داد.

خواننده گان محترم!

در آیات متبرکه (۱۹ الی ۲۹) مجازات اخروی کفر پیشگان بد اندیش و بدخواه، باز داشتن از گوش فرا دادن به قرآن، مورد بحث قرار گرفته است.

وَيَوْمَ يُحْشَرُ أَعْدَاءُ اللَّهِ إِلَى النَّارِ فَهُمْ يُوزَعُونَ ﴿۱۹﴾

و [یاد کن] روزی را که دشمنان خدا به سوی آتش گرد آورده میشوند، پس آنان را از حرکت باز می دارند [تا گروه های دیگر به آنان ملحق شوند]. [۱۹] «يُوزَعُونَ» به معنای حبس شدن است. یعنی اولین نفر را حبس و نگاهداری می کنند تا آخرین نفر برسد، سپس به سوی دوزخ روانه و تقسیم می شوند.

در این هیچ جای شکی نیست که بازگویی صحنه های قیامت، عامل انذار و تربیت برای انسانها است. قرآن عظیم الشان به پیامبر می گوید: «وَيَوْمَ يُحْشَرُ أَعْدَاءُ اللَّهِ إِلَى النَّارِ» ای پیامبر! چنین روزی را به مشرکان یادآوری کن، روزی را که دشمنان تباه کار خدا در سرزمین محشر برای رانده شدن به سوی آتش گردهم می آیند.

«فَهُمْ يُوزَعُونَ» برای این که به هم برسند و گردهم بیایند و همگی حاضر شوند، متوقف می گردند. دوزخیان از پراکنده شدن و فرار در مسیر حرکت به طرف دوزخ باز داشته می شوند.

ابن کثیر گفته است: نگهبانان دوزخ آنها را متوقف می سازند تا اول و آخرشان گردهم آیند و جمع شوند. (مختصر ابن کثیر ۲۶۰/۳).

حَتَّىٰ إِذَا مَا جَاءُوهَا شَهِدَ عَلَيْهِمْ سَمْعُهُمْ وَأَبْصَارُهُمْ وَجُلُودُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿٢٠﴾

وقتی به آتش می رسند، گوش و چشم و پوستشان به اعمالی که همواره انجام می دادند، گواهی می دهند. (۲۰)

«شَهِدَ عَلَيْهِمْ سَمْعُهُمْ وَ..»: شهادت اعضاء در آیات متعدد قرآن عظیم الشان تذکر رفته است که از جمله در سوره های (نور آیه ۲۴، یس آیه ۶۵، فُصِّلَتْ آیات ۲۱ و ۲۲) ولی نحوه شهادت بر ما مجهول است. آیا الله متعال درک و شعور و قدرت سخن گفتن را بدانها می دهد، آثار گناهان بر آنها نقش بسته است، در آنها ایجاد صوت میگردد، و در جمله «سَمْعُهُمْ وَأَبْصَارُهُمْ وَجُلُودُهُمْ» در مورد اینکه چرا کلمه «سَمْعُهُمْ» مفرد و بقیه اعضاء بدن بطور جمع ذکر یافته است مراجعه شود به: (سوره های: بقره آیات ۷ و ۲۰، انعام آیه ۴۶، نحل آیه ۱۰۸).

«جُلُودُ»: پوست ها. مراد همه اعضاء است، و عطف عامّ بر خاصّ است. («ترجمه معانی قرآن» دکتر مصطفی خرمدل).

در حدیث شریف آمده است: «بر دهانش مهر زده می شود، آنگاه به اعضای شان گفته میشود: به زبان بیا، پس اعضای بدن اعمال او را به زبان می آورند. پس از آن اقرار می کند و می گوید: نابود شوید، من برای شما تلاش می کردم». (قسمتی از یک حدیث طولانی است که مسلم آورده است و نشان می دهد در روز قیامت اعضای بدن بر انسان گواهی می دهند و خدا بر هر چیزی قادر است).

واقعیت امر همین است که اعضای بدن از عملکرد انسان ها آگاهی مطلق دارد، زیرا تا زمانیکه اطلاع نداشته باشند نمی توانند در قیامت علیه او شهادت ارایه دهند.

وَقَالُوا لَجُلُودِهِمْ لِمَ شَهِدْتُمْ عَلَيْنَا قَالُوا أَنْطَقَنَا اللَّهُ الَّذِي أَنْطَقَ كُلَّ شَيْءٍ وَهُوَ
خَلَقَكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ﴿٢١﴾

و آنان به پوستشان می گویند: چرا بر ضد ما گواهی دادید؟ گویند: الله همان ذاتی که همه چیز را به نطق آورده ما را نیز به نطق آورده است. و او بار اولش ما را آفریده است و به سوی او باز گردانیده می شوید. (۲۱)

«أَنْطَقَ كُلَّ شَيْءٍ»: خدا همه چیز را به گفتار انداخته است. یعنی امروز همه موجودات عالم سخن می گویند و اسرار را بازگو می کنند. چرا که پرده‌ها از رازها به کنار رفته است. نه تنها در قیامت در دنیا هم همه ذرات عالم به تسبیح و تقدیس خدا مشغول و مأموران راز بگوی خدایند، و هر ذره‌ای صفحه‌ای گویا از تاریخ هستی است. اما هر یک دارای قلمی دیگر و زبانی دیگرند. اما چگونه؟ شما انسانید و نمی دانید. («ترجمه معانی قرآن»، از: دکتر مصطفی خرم‌دل).

کافران خطاب به پوست های وجود خود، هنگامی که بر عملکرد آنان شهادت میدهند میگویند: برای چه به گناه انی که ما انجام دادیم شهادت دادید؟ به پاسخ میگویند: الله متعال ما را به سخن در آورده است؛ ما اختیار نداریم، همان خدایی که هر چیزی را به زبان در آورده ما را نیز گویا گردانیده است یعنی: همان کسی که همه مخلوقات ناطق خویش را گویا کرده، ما را نیز گویا نموده است.

مفسر ابو سعود گفته است: یعنی سخن گفتن ما ناشی از قدرت خدا است، و این، امر عجیبی نیست؛ چرا که هر زنده‌ای را به سخن آورده است؛ چون هر آنکه بر خلق و ایجاد اولیه‌ی شما قادر است، می تواند برای کیفر و یا پاداش، دو باره شما را برگرداند و می تواند اعضای شما را به زبان آورد. (ابو سعود

(۲۲/۵)

در حدیث شریف به روایت مسلم و دیگران از انس بن مالک (رض) آمده است که فرمود: «نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم بودیم که خندیدند آن گاه فرمودند: آیا می دانید که به خاطر چه چیزی می خندم؟ گفتیم: الله تعالی و رسولش داناترند. فرمودند: از گفت و گوی بنده با پروردگارش به خنده درافتادم؛ میگوید (بنده به پروردگارش) آیا مرا از ستم پناه نداده‌ای؟ پروردگار متعال میفرماید: چرا، پناهت داده‌ام. میگوید: پس در این صورت من علیه خود هیچ گواه دیگری جز خودم را نمی پسندم.

خداوند متعال میفرماید: امروز نفست به عنوان گواه بر خودت بسنده است و امروز نویسندگان گرامی (فرشتگان نویسنده اعمال) به عنوان گواهان بر تو بسنده‌اند. سپس آن حضرت صلی الله علیه وسلم افزودند: در این هنگام بر دهانش مهر نهاده شده و به اندامهایش گفته می شود: به سخن درآیید و گویا شوید. پس اندام‌ها به اعمال وی گویا می شوند. فرمودند: سپس مهر از دهان وی برداشته شده و به او اجازه داده می شود که سخن بگوید. پس خطاب به اندام‌های خویش می گوید: دوری باد شما را (گم و گور شوید) آخر من از جای شما دفاع می کردم».

و در روایت حضرت ابو هریره آمده است که بر دهن او مهر زده میشود، و به ران گفته میشود که تو بگو و اعمال او را توضیح بده، پس ران انسان و گوشت و استخوان همه، به اعمال شهادت می دهند. (رواه مسلم و مظهری). و از حضرت معقل بن یسار روایت است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: که هر روز آینده به انسان نداء می دهد که من روز جدید هستم و آنچه تو در من عمل می کنی من در قیامت بر آن شهادت می دهم، لذا بر تو لازم است که قبل از اختتام من یک نیکی انجام بده، تا من به آن

شهادت دهم و اگر رفتم تو مرا آینده نخواهی یافت، هم چنین هر شب به انسان چنین ندا میدهد. (ذکره ابو نعیم، کذا فی القرطبی).

قیامت صحنه‌ی جدال و ستیزِ انسان با خود است:

کفّار اصل و واقعیت گناه را در روز عدل الهی در روز محشر می پذیرند ولی از اینکه اعضای بدن خودشان آغاز به شهادت بر آنها می کنند سخت ناخوشنود و ناراحت می شوند.

باید متذکر شد که روز قیامت، شاهدان متعدّدی در برابر انسان حضور داشته می باشند که؛ بر اعمال انسان حاضر اند که ادای شهادت دهند از جمله: خداوند متعال، انبیا، زمین، زمان، فرشتگان، اعضای بدن و غیره و غیره.

اعتراض کفار به اجرای شهادت پوست بدن:

از فحوای آیات متبرکه (۲۰ الی ۲۲ سوره فُصِّلَتْ) اجرای شهادت پوست به طور مطلق بر اعمال انجام شده انسان است، در نتیجه همه کارهایی را که انسان با اعضای بدن خویش؛ مانند دست و پا انجام داده است شامل میشود، و مدلول آن از آیه‌هایی که بر شهادت دست و پا دلالت داشت گسترده تر خواهد بود، ولی برخی از مفسران گفته‌اند کلمه «جلود» در آیه کنایه از «فروج» است و نه مطلق پوست بدن، که قرآن به خاطر رعایت ادب در گفتار از آن به کنایه تعبیر کرده است، ولی این تفسیر شاهد و دلیل استواری ندارد، و کلمه «فروج» نیز در آیات دیگر قرآن به کار رفته است. چنانکه در ستایش مؤمنان راستین میفرماید «و الذین هم لفروجهم حافظون» (آیه ۵ سوره مؤمنون).

در اینجا این سؤال مطرح می شود که چرا این گروه فقط به شهادت دادن پوست هایشان اعتراض می کنند، و شهادت که توسط گوش‌ها و چشم هایشان اجرا می شود، اعتراض نمی ورزند؟ گفته شده است این بدین خاطر است که پوست تنها به کارهایی که به واسطه آن انجام گرفته است شهادت میدهد.

ولی گوش و چشم به کارهایی هم که دیگر اعضاء انجام داده‌اند برای شهادت حاضر میشوند، گویا وجه اعتراض گنهکاران به پوست هایشان این است که شما خود واسطه انجام این گناه بوده‌اید حال چرا علیه ما شهادت می دهید؟ همچنان احتمال دارد که: شاید رسوایی گناهمانی که انسان با پوست بدن انجام داده بیشتر از آن است که ما انسان‌ها تصور آنرا داریم. پروردگارا! ما را از آن محفوظ داری.

نمونه از تحقیق با مجرم در روز رستاخیز:

در صحیح مسلم از آن حضرت صلی الله علیه وسلم روایتی نقل شده که میفرماید: روز رستاخیز، خداوند یکی از بندگان مجرم را بدین صورت بازخواست می کند: فلانی! مگر تو را در دنیا عزیز نکردم؟ مگر به تو سروری ندادم؟ و برایت همسری مهیا نساختم و در اختیارت نگذاشتم؟ اسب، شتر و.. (امکانات رفاهی) به تو ندادم؟ بنده در پاسخ می گوید: بلی. قبول دارم. آنگاه الله متعال میفرماید: یقین داشتی که روزی با من ملاقات خواهی کرد؟ می گوید: بارالها! من به تو و پیامبران و به کتاب های آسمانی ات ایمان داشتم و پایبند نماز و روزه بودم، و از آنچه که به من عطا نموده بودی به مستضعفان انفاق می کردم و.. چندین عمل دیگر را که انجام نداده، بر می شمارد. الله متعال میفرماید: اینجا در حضور من نیز! (دست از دروغ گویی بر نمیداری) اکنون از وجود خودت گواه می آوریم. مرد با خود می گوید یعنی چه! مگر کسی جرأت می کند علیه من شهادت اداء کند؟!

در این وخت است که: مهر سکوت بردهانش زده میشود و بجای زبان، پوست، دست و پا و دیگر اعضای بدنش آغاز به سخن زدن می کند. (روایت مسلم).

جای تعجب است!

این انسان گنهکار در تلاش آن است که با دروغ هایش همان طوری که در

دنیا بندگان خدا را فریب می داد، اکنون در میدان محشر، الله متعال را بفرید! غافل از اینکه خداوند، عالم به اسرار و درون انسان هاست.

حاکمیت خداوند متعال بر اعضای جسم انسان:

علامه سید قطب در تفسیر خویش در آیه (۱۹ سوره فُصِّلَتْ) مینویسد: «وَيَوْمَ يُحْشَرُ أَعْدَاءُ اللَّهِ إِلَى النَّارِ فَهُمْ يُوزَعُونَ ﴿۱۹﴾» «روزی که دشمنان خدا به سوی آتش رانده می شوند و بر لبه آن گرد آورده می شوند».

«اینجا در حالیکه قبلاً در طول تاریخ، برای انسان ها قدرت و حکومت خداوند بر جهان هستی منکشف شده و به آن پی برده بودند، اکنون پرده از حاکمیت جدیدی برداشته می شود که بدان فکر نکرده بودند، حاکمیت خداوند بر اعضا و اجسام آنان». میبینند که چگونه اعضای بدنشان در تصرف الله متعال در آمده و از او فرمان میبرند و بدستور خدا علیه آنها اعتراف می کنند. تسلط و حکومتی که حتی خود آنان نظیر آن را بر اعضای خویش نداشته و ندارند. صحنه عجیب و تعجب انگیزی است که در آن، قدرت و تسلط خداوند بر اعضا و جوارح بشر به نمایش گذاشته می شود. مجرمان از علایم خاصی که در چهره دارند شناخته می شوند که اینان اند دشمنان الله! همه با هم و در کنار هم گردآوری شده و بسان گله های گوسفند بسوی آتش دوزخ سوق داده می شوند و در فاصله چند متری آتش، متوقف شده، محاسبه می گردند. شاهدان که قبلاً کسی آن ها را به حساب نمی آورد برای شهادت بر می خیزند. قدرت تکلم از زبان ها سلب می گردد. دیگر به سخن گفتن آن ها نیازی و ضرورت نیست. دردنا دروغ فراوان گفتند، استهزا کردند و.. اینک وقت آن فرا رسیده که گوش ها، چشم ها و پوست بدن و دست و پا به اطاعت پروردگار خویش لب به سخن بکشایند و پرده از کردار زشت

صاحبان خود بردارند. آنان به گمان خود، گناهان را دور از چشم خدا و بندگان خدا انجام می دادند، و خیال می کردند که خداوند از نیت های پلید و اعمال زشت شان اطلاعی ندارد، ولی نمی توانستند گناه خود را از دید چشم، گوش و پوست و سایر اعضای خود، بپوشانند، زیرا چنین چیزی ممکن نبود، چراکه این ها، اجزای غیر قابل انفکاک بدن می باشند. چه نیروی شگفتی و چه تصرف عجیبی! که انسان را، حتی در مقابل اعضای بدن خودش ناتوان و زبون می گرداند. (تفسیر فی ظلال القرآن).

معنای شهادت اعضاء :

گواهی و یا شهادت اعضاء یا قوای انسانی در روز قیامت عبارت است از گزارش و بازگو کردن گناهی که این اعضاء در دنیا شاهد و ناظر بوده اند. بر این اساس، این شهادت، در واقع اداء همان چیزی است که عهده دار شده و حامل آن گشته اند، و اگر این عهده داری و تحمل و نظارت از همان دنیا و هنگام عمل نبود و تنها به این جهت باشد که خداوند آنها را در قیامت دارای شعور و قدرت نطق می کند، و آنها تازه در آنجاست که نسبت به اعمال و صحنه های گذشته آگاه می شوند، و یا اینکه خداوند صدایی را در آنها ایجاد می کند، بدون اینکه خود ادراک و شعوری داشته باشند، دیگر شهادت دادن صدق نمی کرد، و نسبت به فرد مجرمی که گناه را انکار می کرد، اتمام حجت از این راه، معنا نداشت.

شهادت یعنی چه؟

ظاهر آیات مورد بحث نشان دهنده این امر است که شهادت «گوش» و «چشم» عبارت از اداء و ارائه چیزی است که شنیده و دیده اند، حتی نسبت به آن دسته از گناهی که به وسیله این دو صورت نگرفته است. مانند اینکه گوش شهادت دهد که آیات الهی را که بر او خوانده می شد شنید، ولی

صاحبش از آنها روی گرداند، و یا اینکه شنید که صاحب گوش، سخن کفرآمیز بر زبان می راند، و نیز مانند شهادت چشم به اینکه نشانه های یگانگی الله متعال را دید ولی صاحب چشم به آنها توجهی نکرد، و یا ناظر گوش کردن صاحب چشم به غیبت و یا سایر محرّمات بوده است. چنانکه در این آیه اشاره شده است: «و لا تقفُ ما لیس لکَ به علمٌ إنّ السمعَ و البصرَ و الفؤادَ کلّ اولئک کان عنه مسؤولاً».

بنابر این، می توان گفت: گوش و چشم از این نظر با سایر اعضا تفاوت دارند و گواهی آنها شامل سایر گناهان شخص نیز می شود؛ گناهایی که توسط سایر اعضا و قوای انسانی انجام شده است، ولی سایر اعضا، چون دست و پا و پوست، بر گناهایی شهادت خواهند داد که خود وسیله انجام آنها بوده اند. و علت اینکه مجرمین، تنها خطاب به پوست هایشان می گویند: «چرا علیه ما شهادت دادید؟» را می توان در همین تفاوت دانست.

خواننده گان محترم!

شهادت اعضا و جوارح انسان به گناهان و جرمهای خود در واقع به معنایی پذیرش کامل و اعتراف به اعمال ناپسند خود است و اتمام حجتی است بر آنها. گویی در آنجا اعضای ما که به کمک ایشان گناهی را مرتکب شده ایم، داغی بر چهره دارند و شرمی آنان را فرا گرفته که با دیدن عظمت او و جنایت خود ناخواسته لب به سخن می گشایند و طلب عفو می کنند اما فراموش کرده اند که فرصت ها به پایان رسیده است.

از سویی دیگر، خدایی که عادل و حکیم است هیچ گاه بر خود روا نمی شمارد حتی با وجود آنکه جرمی در برابر دیدگانش روی می دهد و شاهدانی چون پیامبر صلی الله علیه وسلم و فرشتگانش نظاره گر آن اند را بدون محاکمه

مجازات نماید. بلکه او فاعلان و کنندگان را به سخن می آورد تا آنان خود از کرده هایشان سخن گویند و عذری دیگر برایشان نباشد.

وَمَا كُنْتُمْ تَسْتَتِرُونَ أَنْ يَشْهَدَ عَلَيْكُمْ سَمْعُكُمْ وَلَا أَبْصَارُكُمْ وَلَا جُلُودُكُمْ وَلَكِنْ ظَنَنْتُمْ أَنَّ اللَّهَ لَا يَعْلَمُ كَثِيرًا مِمَّا تَعْمَلُونَ ﴿٢٢﴾

شما اگر گناهانتان را پنهان می کردید نه بخاطر این بود که از شهادت گوش و چشم ها و پوستهایتان بیم داشتید، بلکه شما گمان می کردید که خداوند بسیاری از اعمالی را که انجام می دهید نمی داند! (۲۲)

مجرمان از شهادت اعضای بدن خویش غافلند بناءً در ارتکاب بر گناه جرأت میورزند، در آیه مبارکه آمده است که: شما در وقت ارتکاب گناهان، از ترس اینکه مبادا گوش ها، چشم ها و پوست های شما در روز قیامت بر شما شهادت دهند پنهان کاری نمی کردید، بلکه گمان می کردید که بسیاری از اعمال بد شما بر الله متعال پوشیده خواهد ماند. همچنان در حین ارتکاب اعمال ناشایسته از بیم اینکه اندام هایتان علیه شما گواهی دهند، پرده پوشی نمی کردید و از این امر غافل بودید که اگر هیچ شاهد دیگری از بشر در هنگام ارتکاب اعمال بد شما نیز حاضر نباشد، خود اندام های شما بر شما گواهی می دهد!

مفسر جلیل القدر بیضاوی میفرماید: یعنی در موقع اقدام به اعمال زشت از ترس آب روریزی، خود را از مردم مخفی می کردید، اما گمان نمی کردید که اعضایتان در مورد آنچه پنهان داشته اید بر شما شهادت بدهند، پس خود را از آنان مخفی نمی کردید و اعمالتان را از آنها مستور نمی داشتید. این یادآور آن است که مؤمن باید بداند در هر حال مراقب دارد. (تفسیر بیضاوی ۱۵۶/۲).

«وَلَكِنْ ظَنَنْتُمْ أَنَّ اللَّهَ لَا يَعْلَمُ كَثِيرًا مِمَّا تَعْمَلُونَ» و شما گمان می کردید که خداوند بسیاری از اعمالی را که انجام می دهید نمی داند!

از این رو جرأت پیدا کرده و مرتکب نافرمانی و گناهان می شدید. با در نظر داشت اینکه مجرمان از این مسئله غافل اند ولی شاهد بودن اعضای بدن در دنیا و و شهادت آنها در قیامت، قابل کتمان و تردید نیست. و به یاد داشته باشید که؛ بینش غلط در مورد الله متعال، سرچشمه خسارت و سقوط انسان است. در دنیا و آخرت است.

شأن نزول آیه ۲۲:

۹۳۵- بخاری، مسلم، ترمذی، احمد و دیگران از ابن مسعود (روایت کرده اند: در نزدیک کعبه سه نفر باهم منازعه کردند، یکی ثقفی و دو دیگر قرشی و یا یک قرشی و دو نفر ثقفی بودند، یکی از آن ها گفت: آیا فکر می کنید خدای عزوجل هرچه ما انسان ها می گوییم می شنود، دیگری گفت: اگر آشکارا سخن بگوییم می شنود و گفتار پنهان ما را نمی شنود. دیگری گفت: اگر گفتار آشکارا ما را بشنود سخنان پنهان ما را نیز می شنود. آنگاه الله متعال آیه: «وَمَا كُنْتُمْ تُسْتَتِرُونَ» را نازل کرد. صحیح است، بخاری ۴۸۱۶ و ۴۸۱۷ و ۷۵۲۱، مسلم ۲۷۷۵، ترمذی ۳۲۴۸، نسائی در «تفسیر» ۴۸۸، احمد ۱ / ۴۴۴ از ابن مسعود روایت کرده اند. «تفسیر شوکانی» ۲۳۴۸).

وَذَلِكُمْ ظَنُّكُمُ الَّذِي ظَنَنْتُمْ بِرَبِّكُمْ أَرْدَاكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ مِنَ الْخَاسِرِينَ ﴿۲۳﴾

و این گمان بدی بود که در باره پروردگارتان داشتید، و همان موجب هلاکت شما گردید و سرانجام از زیانکاران شدید. (۲۳)

قبل از همه باید گفت که داشتن: بینش غلط در مورد الله متعال، سرچشمه خسارت انسان و در نهایت سقوط انسان در کودال هلاکت در دنیا و عذاب سخت در آخرت می گردد.

ایمان به اینکه ما روزی در محضر پروردگار با عظمت حضور پیدا می کنیم، مهم ترین عامل هدایت و رشد در انسان می گردد، و کسیکه نسبت به پروردگار

سوء ظن و گمان بد داشته باشد و طوری فکر می کند الله متعال از بسیاری از اعمال ما آگاه و دانا نیست، طوری که در فوق هم یاد آور شدیم، داشتن همین فکر موجب هلاکت انسان و خساره جبران ناپذیر انسان در روز قیامت می گردد. و چه زیبا است که میفرماید: «فَأَصْبَحْتُمْ مِنَ الْخَاسِرِينَ» و از زیانکاران شدید در دنیا و آخرت می باشد.

در حدیث شریف به روایت جابر بن عبدالله (رض) آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «لا يموتن أحد منكم إلا و هو يحسن بالله الظن فإن قوما قد أراهم سوء ظنهم بالله، فقال الله تعالی: وَذَلِكُمْ ظَنُّكُمْ الَّذِي» «هرگز یکی از شما نمیرد، جز این که به الله متعال گمان و اندیشه نیک می پروراند زیرا سوء ظن گروهی به الله تعالی، آنان را هلاک گردانید پس الله متعال فرمود: و این گمانتان که به غلط در حق پروردگار خویش اندیشید، شما را هلاک گردانید، در نتیجه از زیانکاران شدید».

با استدلال و استمداد از خداوند، باید عقاید خود را محکم و شفاف کنیم و از هر گونه سوء ظن نسبت به الله متعال دوری جویم.

فَإِنْ يَصْبِرُوا فَالنَّارُ مَثْوًى لَهُمْ وَإِنْ يَسْتَعْتِبُوا فَمَا لَهُمْ مِنَ الْمُعْتَبِينَ ﴿٢٤﴾
اگر آنها صبر کنند (یا نکنند) به هر حال دوزخ جایگاه آنهاست، و اگر تقاضای عفو نمایند مورد عفو قرار نمی گیرند! (۲۴)

«مَثْوًى»: به معنای قرارگاه دائمی است و

«يَسْتَعْتِبُوا» از «استیعاب» به معنای درخواست رضایت و عذر خواهی است. اکنون اگر کافران بر عذاب شکیبایی ورزند، این صبر و شکیبایی هیچ فایده ای به حال شان ندارد و به دردشان نمی خورد مسلم است آتش منزل و مکان آنها می باشد. و پناه و راه فرار و چاره‌ای از آن ندارد.

«وَإِنْ يَسْتَعْتِبُوا فَمَا هُمْ مِنَ الْمُعْتَبِينَ» و اگر در صدد جلب رضایت خدا بر آیند، رضایت خدا شامل حال آنها نمی شود. اگر رجعت به سوی دنیا را به منظور توبه بخواهند، باز هم هرگز پذیرفتنی نیست و توبه و عذر آنان قبول نمی شود. توبه و طلب عفو، تنها در دنیا کارساز است.

عبدالرؤف مخلص هروی، مفسر «تفسیر انوار القرآن» می نویسد: یعنی: اگر درخواست کنند که به سوی آنچه که در دنیا دوست دارند برگردانیده شوند، برگردانیده نمی شوند زیرا سزاوار این بازگشت نیستند و اگر طالب رضا و عفو الهی بشوند، نیز این عفو برای شان صادر نمی شود بلکه آن ها ناگزیر باید دوزخ را تحمل کنند.

امام قرطبی میفرماید: العتبی یعنی بازگشت فردی که مورد عتاب قرار گرفته است به امری که عتاب کننده را راضی می کند. می گویی: «استعتبته فأعتبني» یعنی رضایتش را خواستم پس از من راضی شد. (تفسیر قرطبی ۳۵۴/۱۵).

وَقَيِّضْنَا لَهُمْ قُرَنَاءَ فَرَيْنُوا لَهُمْ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَحَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ فِي أُمَمٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ إِنَّهُمْ كَانُوا خَاسِرِينَ ﴿٢٥﴾

و ما برای آنان همنشینانی گماشتیم که از پیش و پشت سرشان (کارهای ناشایست شان) را در نظرشان زیبا جلوه دادند، و فرمان عذاب الهی که قبل از آنان در باره اقوام (گمراه) از جن و انس ثابت و صادر شده بود، بر آنان نیز ثابت شد. البته آنها زیانکار بودند. (۲۵)

مفسران کثیر می نویسند: یعنی اعمال آنها را برایشان نیکو جلوه دادند طوری که خود را جز نیکو کار نمی دیدند. (مختصر ۲۶۱/۳).

«قَيِّضْنَا» به معنای احاطه و پوشش است. به پوسته‌ی بالای تخم مرغ قیض گفته می شود.

«قُرَنَاءَ» جمع قرین به معنای همنشین است.

دوست و همنشین بد، مایه‌ی زیان انسان می‌گردد:

واقعیت امر اینست که: دوستان فاسد، فکر و شخصیت انسان را لگدار، مغشوش و در نهایت مریض می‌سازد، و همین انتخاب و یا گرفتن دوست و همنشین بد، در ذات خویش از جمله یکی از عذاب‌های الهی است، که انسان آگاهانه و یا ناگاهانه بدان مبتلا می‌گردد. همنشینی بد، مصاحبت و همجنسی با افرادی است که در انسان گناه و آلودگی ایجاد، تشویق و ترغیب می‌کند. دوست بد، همچون شیطان، بدی‌ها، را برای انسان زیبا جلوه می‌دهد. انسان بد و منحرف از خواسته‌های طبیعی و غریزی انسان سوء استفاده می‌کنند. (انسان فطرتاً زیبایی و خوبی را دوست دارد، اغفالگران از این امر سوء استفاده کرده و کارهای بد را زیبا و خوب جلوه می‌دهند تا انسان به اسانی وادار به قبولی آن شود. اثر و تاثیرات دوست بد مثل شمشیر برهنه‌ای است که ظاهرش زیبا ولی زخمش، زخم‌نا‌سور بوده که در نهایت موجب قتل انسان می‌گردد. نباید فراموش کرد که: انسان گام به گام سقوط می‌کند: طوریکه یاد آور شدیم؛ ابتدا دوستان فاسد خرابی‌ها را برایش زیبا جلوه می‌دهند، سپس مستحق قهر الهی می‌شود.

و چه عبرتناک است آیات متبرکه (۲۷ و ۲۸ سوره فرقان) که می‌فرماید: «و یَوْمَ یَعْصُ الظَّالِمُ عَلَىٰ يَدَيْهِ يَقُولُ يَا لَيْتَنِي اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلًا ﴿۲۷﴾ یا وِیْلَتِي لَيْتَنِي لَمْ أَتَّخِذْ فُلَانًا خَلِيلًا ﴿۲۸﴾ (و یادآور شو) روزی را که ظالم دست‌های خود را با دندان می‌گزد؛ می‌گوید: ای کاش من هم همراهی پیغمبر، راهی (ایمان و نجات را) در پیش می‌گرفتم. ﴿۲۸﴾ وای بر من! ای کاش فلان شخص (گمراه) را دوست خود نمی‌گرفتم.

وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَسْمَعُوا لِهَذَا الْقُرْآنِ وَالْغَوْا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَعْلَمُونَ ﴿٢٦﴾
 کافران گفتند: به این قرآن گوش فرا ندهید و [هنگام قرائتش] سخنان لهو و
 بیهوده [و سر و صداهای بی معنا] در آن افکنید [تا کسی نشنود!] شاید که
 پیروز شوید. (۲۶)

«وَالْغَوْا فِيهِ» این جمله بدین فهم است که: یعنی با هر کلام یا عمل لغوی
 مانند آواز کشیدن، چک چک کردن، جار و جنجال مباحثی براه انداختن، بیان
 کردن قصه های خیالی، گفتن فکاهی، ایجاد کردن هر نوع تشویش و تردید و
 در نهایت مطرح کردن سؤالات نابجا و غیر منطقی که بصورت کل بتواند
 ایجاد تشویش کند و در نهایت مسیر حق را منحرف سازد.
 ابن عباس (رض) فرموده است: ابو جهل می گفت: وقتی محمد قرآن میخواند
 بر او چیغ بزید، تا نداند چه می گوید. (تفسیر قرطبی ۳۵۶/۱۵).

ایجاد مزاحمت در حین قرائت قرآن:

«لَا تَسْمَعُوا لِهَذَا الْقُرْآنِ وَالْغَوْا فِيهِ» زمانیکه کفار از مقابله کردن با قرآن
 عاجز ماندند و تمام تدابیر آنها علیه آن مات ماند، آنگاه حرکت دیگری را
 شروع کردند، حضرت ابن عباس در این مورد فرموده است که ابو جهل مردم
 را بر این واداشت که وقتی محمد صلی الله علیه وسلم به خواندن قرآن مشغول
 میشوند، شما در پیشروی او چیغ و فریاد بکشید و سر و صدا راه بیندازید، تا
 مردم متوجه نشوند که او چه می گوید، بعضی گفتند: که صوت کشیدن
 و کف زده در میان سر و صدا راه انداخته، مردم را از شنیدن قرآن باز داشته
 اند. (تفسیر قرطبی)

خواننده گان محترم!

در این هیچ جای شکی نیست که در طول تاریخ بشریت؛ تبلیغات سوء علیه
 تعلیمات همه ادیان ابراهیمی و بخصوص دین مقدس اسلام وجود داشته، و

دیده شده کسانی که برای افکار و نظریات عقیدوی خویش دلیل، مسند و استدلال منطقی نداشته باشد، سعی کوشش و نیرنگ را به راه می اندازد که سایر انسان ها را حتی از شنیدن حرف منطقی منع و به شکلی از اشکالی مانعی سر راه شان ایجاد نماید.

پیامبر اسلام بطور متداوم به تبلیغ وحی الهی مشغول بود و کفار از این صحنه ها و روشنگری های شان رنج می بردند. و از جانب دیگر باید گفت که تجربه نشان داده است که: شنیدن قرآن، دارای جاذبه و اثر بخشی خاص و معجزه اسای است که دشمنان از آن جداً در خوف و هراس اند بناءً دشمنان دین مقدس اسلام همه ای تلاش وسیعی خویش را بکار می اندازند تا مانع شنیدن آواز حق قرآنی در گوش مردم شوند و در این راه همه امکانات خویش را از طریق ممکن بکار بسته است. واضح است که: و سایل و ابزار کاری کفار، و معاندین اسلام در قدم نخست همانا یاهه سرایی است. دشمن برای تقویه مورال دوستان خویش همیشه به یاران خود نوید پیروزی می دهد. دشمن قرآن، دشمن خداست. و طوریکه یاد آور شدیم: سزای انکار آگاهانه و دائمی، همانا دوزخ ابدی است.

فَلَنَذِقَنَ الَّذِينَ كَفَرُوا عَذَابًا شَدِيدًا وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَسْوَأَ الَّذِي كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿٢٧﴾

به یقین کافران را عذابی سخت می چشانیم، و بی تردید آنان را بر پایه بدترین اعمالی که همواره مرتکب می شدند، سزا خواهیم داد. (۲۷)
«لَنَجْزِيَنَّهُمْ أَسْوَأَ الَّذِي...»: مراد دو چیز می تواند باشد:

الف: - مبارزه کافران با قرآن بدترین کار است و در برابر آن کیفر شدید داده می شوند.

ب: - همه کارهای کافران همسان بدترین کارشان محسوب می‌گردد و بدترین مجازات‌ها بدان‌ها تعلق می‌گیرد، همان‌گونه که همه کارهای مؤمنان همسان بهترین کارشان محسوب میشود و بهترین پاداش‌ها بدان‌ها تعلق می‌گیرد. (تفصیل در سوره‌های: توبه آیه ۱۲۱، نحل آیات ۹۶ و ۹۷، نور آیه ۳۸، عنکبوت آیه ۷، زمر آیه ۳۵). «ترجمه معانی قرآن»

ذَلِكَ جَزَاءُ أَعْدَاءِ اللَّهِ النَّارُ لَهُمْ فِيهَا دَارُ الْخُلْدِ جَزَاءً بِمَا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَجْحَدُونَ ﴿٢٨﴾

این است جزای دشمنان الله که آتش است، برای آنان در آتش دوزخ سرایی جاودانه و همیشگی است. این سزا به آن سبب است که آیات ما را انکار می‌کردند. (۲۸)

دشمن قرآن، دشمن الله است:

در آیه متبرکه آمده است: «جَزَاءً بِمَا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَجْحَدُونَ» «این جزا به کیفر آن است که آیات ما را انکار می‌کردند. و آنرا به باد مسخره می‌گرفتند، یعنی: آنها به سبب انکار این حقیقت که قرآن از جانب خداوند متعال است، به کیفری سخت، مجازات می‌شوند.

امام رازی رحمه الله میفرماید: لغو و استهزای آنان به قرآن، به «جحد وانکار» موسوم شده است؛ چون وقتی آنها دریافتند که قرآن «معجزه» است، ترسیدند اگر مردم به آن گوش فرادهند، به آن ایمان بیاورند، بنابر این آن روش ناپسند و فاسد را اختراع کردند، و آن هم نشان میدهد که آنها میدانستند قرآن دارای اعجاز بیان است، اما از طریق حسادت آنرا انکار کردند. (تفسیر کبیر ۲۷/۱۲۰).

قبل از همه باید گفت که، دشمن قرآن، دشمن خداست، و سزای انکار آگاهانه و دائمی قرآن، همانا دوزخ ابدی است.

وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا رَبَّنَا أَرِنَا الَّذِينَ أُضَلَّانَا مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ نَجْعَلُهُمَا تَحْتَ أَقْدَامِنَا لِيَكُونَا مِنَ الْأَسْفَلِينَ ﴿٢٩﴾

و کافران میگویند: پروردگارا! آنان که از گروه جن و انس ما را گمراه ساختند تا ایشان را زیر پاهای خود بگذاریم (و لگدمالشان کنیم) تا از پستترین اشخاص باشند! (۲۹)

«الأسفلين»:

پائین ترین افراد و پست ترین مردم از لحاظ مکان و منزلت و مقام و مکان. این سخن بیان گر شدت خشم کافران بر سردستگان و رهبران کفر و معصیت است (سوره های: بقره آیات ۱۶۶ و ۱۶۷، سبأ آیه ۳۱ - ۳۳). «ترجمه معانی قرآن» مصطفی خرمدل).

مفسیر ابو حیان میفرماید: ظاهراً منظور از «الذین» جنس است؛ یعنی هر گمراه کننده ای از جن و انس. (البحر ۷/۴۹۵).

در آیه مبارکه در می یابیم کفار در روز قیامت در حالیکه در آتش دوزخ قرار دارند می گویند: پروردگارا! ما خواهان شناسایی عاملان گمراهی خویش برای انتقام از آنان هستیم. شیطان های انسی و جنی را که باعث گمراهی ما شدند به ما نشان بده تا آنان را در درک اسفل در طبقه پایانی دوزخ در زیر پای خویش در اندازیم. ول گد کوب شان کرده از آنان انتقام بگیریم، و قدری از خشمی را که بر آنان داریم، فروبشانیم. دیده می شود که کفار در روز قیامت، جرم و گناه خویش را به گردن دیگران می اندازند. رهبران گمراه کننده ای که در دنیا روی دست و چشم دیگران قرار داشتند، پیروان شان در قیامت، آرزوی زیر پا گذاشتن آنان را می کنند.

خواننده گان محترم!

آیات متبرکه ذیل (۳۰ الی ۳۶) در مورد اینکه وعده ی الله متعال به بندگان پایدار بوده، و همچنان بحث درباره دعوت به سوی الله و راه و رسم آن، صورت گرفته است.

إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ ﴿۳۰﴾

بی تردید کسانی که گفتند: پروردگار ما الله است؛ سپس [در میدان عمل بر این حقیقت] استقامت ورزیدند، فرشتگان بر آنان فرود می آیند [و می گویند]: که نترسید و غمگین نباشید و بشارت باد بر شما به بهشتی که وعده داده میشدید. (۳۰)

نمونه های روشن نزول فرشتگان بر مؤمنان را می توان در سوره های (آل عمران آیه ی ۱۲۵) ملاحظه نمایم طوریکه میفرماید: «بَلَىٰ إِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا وَيَأْتُوكُم مِّن فَوْرِهِمْ هَذَا يُمْدِدْكُمْ رَبُّكُمْ بِخَمْسَةِ آلَافٍ مِّنَ الْمَلَائِكَةِ مُسَوِّمِينَ» (آری، اگر شما رزمندگان جنگ بدر استقامت و تقوا پیشه کنید و دشمن به همین زودی به سراغ شما بیاید، خداوند شما را به پنج هزار نفر از فرشتگان نشاندار یاری می کند).

همچنان مشابه این آیه را نیز در سوره ی (احقاف، آیات ۱۳ و ۱۴) ملاحظه نمایم که میفرماید: «إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ خَالِدِينَ فِيهَا جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» کسانی که گفتند: «پروردگار ما «الله» است» و سپس استقامت کردند پس نه خوفی بر آنهاست و نه اندوهی، آنان اصحاب بهشت هستند که به پاداش عملکردشان برای همیشه در آن جا هستند.

«إِنَّ الدِّينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا» به راستی کسانی که گفتند: پروردگار ما الله است یعنی: او یگانه است و شریکی ندارد. بدین گونه به پروردگاری و یکتایی حق تعالی و به عبودیت خود برای او اقرار کردند؛ به او چیزی را شریک نمی آورند و بعد از آن با انجام اوامر، پرهیز از نواهی و متابعت شایسته از پیامبر صلی الله علیه وسلم در دین خدا استقامت می ورزند. و استقامتی با ارزش استقامتی است که طولانی باشد.

«ثُمَّ اسْتَقَامُوا» (کلمه «ثُمَّ» برای زمان و فاصله های دور آمده است. در ضمن قابل یاد آوری است: استقامت، در کنار ایمان ارزش است و گرنه کفار نیز بر باطل خویش استقامت دارند.

باید گفت که خالق بودن خدا را بسیاری قبول دارند ولی در تدبیر امور پای دیگران را به میان می آورند؛ مهم آن است که انسان در ربوبیت خداوند مقاومت کند یعنی هیچ قانون و پروگرامی را از غیر الله متعال نپذیرد. ابوبکر صدیق (رض) در تفسیر استقامت کنندگان مورد نظر در این آیه، فرمود: «ایشان کسانی هستند که در عمل استقامت ورزیدند چنان که در سخن استقامت ورزیدند... و گفتند؛ پروردگار ما الله است، سپس چیزی را به وی شریک نیاوردند».

از عمر رضی الله عنه روایت شده است که پیامبر صلی الله علیه و سلم بعد از قرائت آیه بر منبر گفت: یعنی راه مستقیم توحید و طاعت خدا را ادامه دادند، و بعد از آن مانند روباه به حيله و نیرنگ پرداختند. (تفسیر قرطبی ۳۵۸/۱۵).

منظور این است که آنها در تمام سلوک و اخلاق و اقوال و اعمالشان بر شریعت خدا پایدار ماندند و مؤمنان حقیقی و مسلمانان صادق بودند. از بعضی از عارفان در مورد تعریف کرامت سؤال شد، گفتند: استقامت و پایداری عین

کرامت است. از حسن روایت شده است که می گفت: بار خدایا! تو پروردگار ما هستی، استقامت را به ما عطا فرما. (تفسیر صفوة التفاسیر: تألیف محمد علی صابونی).

«تَنْزَلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَ لَا تَحْزَنُوا» فرشتگان رحمت در هنگام سختی مرگ، بر چنین اشخاص نیکوکار فرود می آیند و برای شان می گویند: به آسایشی که پروردگار برای تان آماده ساخته شادمان باشید؛ از مرگ و هولناکی بعد از آن نترسید، به دارایی و فرزندان که در دنیا از خود باقی گذاشتید غمگین نباشید چون در مورد آن ما جانشین شما می شویم. انسان در اثر ایمان و مقاومت، فرشتگان را به خود جلب می کند، و از جمله؛ «تَنْزَلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ» ملاحظه می نمایم که: فرشتگان بر غیر پیامبران نیز نازل می شوند.

مطابق هدایت قرآن که میفرماید: «تَنْزَلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ» بر مؤمنان مقاوم فرشتگان نازل می شوند. و در حالیکه بر گناهکاران، شیاطین نازل میگردند. ایستادگی و مقاومت در راه حق، هم خوف از آینده را بر طرف می کند. «أَلَّا تَخَافُوا» و هم حزن و اندوه نسبت به گذشته را. «لَا تَحْزَنُوا» بالاترین هدیه ی آسمانی که فرشتگان برای مؤمنان مقاوم می آورند، همانا آرامش روحی و روانی است.

مجاهد میفرماید: «هدف از، فرود آمدن فرشتگان بر ایشان در هنگام مرگ شان است».

قتاده میگوید: «هدف از؛ فرود آمدن شان در هنگامی است که ایشان از قبرهایشان برای بعث و حشر بر می خیزند».

زیدبن اسلم میگوید: «هدف اینست که؛ فرشتگان در هنگام مرگشان، در قبرهایشان و در هنگامی که برای حساب برانگیخته می شوند، به ایشان مژده می دهند».

ابن کثیر میفرماید: «قول زیدبن اسلم در این باره، قولی بس نیکو و جمع کننده همه اقوال در این مورد است».

در حدیث شریف به روایت براء (رض) آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «إِنَّ الْمَلَائِكَةَ تَقُولُ لِرُوحِ الْمُؤْمِنِ: أَخْرَجِي أَيْتَهَا الرُّوحِ الطَّيِّبَةَ فِي الْجَسَدِ الطَّيِّبِ كُنْتَ تَعْمُرِينَهُ، أَخْرَجِي إِلَيَّ رُوحَ وَرِيحَانٍ وَرَبِّ غَيْرِ غَضْبَانٍ». «فرشتگان به روح مؤمن میگویند: ای روح پاکیزه که در جسم پاکیزه‌ای بوده‌ای که آن را (با طاعت حق تعالی) آباد میداشتی! بیرون آی به سوی راحتی و آسایش و گشایشی و به سوی رزق و روزی و خوشی‌ای و بیرون آی به سوی پروردگاری که بر تو خشمگین نیست». گفتنی است که درباره اهمیت استقامت و پایداری، احادیث و روایات بسیاری آمده است؛ از آنجمله حدیث شریف ذیل به روایت سفیان بن عبدالله ثقفی (رض) است که فرمود: گفتم، یا رسول الله! مرا به کاری دستور دهید تا به آن چنگ زنم! فرمودند: «قل: رَبِّي اللهُ، ثُمَّ اسْتَقِمْ». «بگو: پروردگار من الله است آن گاه بر آن استقامت کن». گفتم: یا رسول الله! از چه چیزی بیشتر بر من بیمناک هستید؟ رسول الله صلی الله علیه وسلم، گوشه زبان خویش را گرفتند و فرمودند: «از این!».

«وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ» و موافق وعده پروردگار صاحب عزت و جلال، به دخول در بهشت جاودانی که زوال نمی پذیرد و از آن انتقال نمی یابید شادمان باشید.

شیخ زاده گفته است: در موقع احتضار، فرشتگان با این مژده بر مؤمنان نازل می شوند و می گویند: از هئیت خوف و ترس، مرگ نترسید و از وحشت قبر نهراسید و از شداید روز رستاخیز بیمناک نباشید. و انسان مؤمن به دو محافظ خود می نگرد که بر بالای سرش ایستاده و می گویند: امروز نترس و غمگین مباش، به تو مژده‌ی بهشتی می دهیم که وعده‌ی آن را به تو داده بودند. و امروز اموری را می بینی که مانندش را ندیده‌ای. پس تو را هراسان و ترسان نکند؛ چون هدف آن دیگری است نه تو. (حاشیه‌ی شیخ زاده ۲۶۱/۳).

نَحْنُ أَوْلِيَاؤُكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ وَلَكُمْ فِيهَا مَا تَشْتَهِي أَنْفُسُكُمْ
وَلَكُمْ فِيهَا مَا تَدَّعُونَ ﴿٣١﴾

ما یاران و مددکاران شما در زندگی دنیا و در آخرت هستیم و برای شما هر چه بخواهید در بهشت فراهم است و هر چه طلب کنید به شما داده میشود. (۳۱) در این هیچ جای شکی نیست که: مؤمن مقاوم، دارای دوستان آسمانی میباشد. طوریکه میفرماید: «نَحْنُ أَوْلِيَاؤُكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا».

همچنان فرشتگان در هنگام احتضار مؤمنان به ایشان می گویند: ما در زندگی دنیا یاوران و دوستان شما بودیم و شما را به امر الله متعال از هر امر ناخوشایندی نگاه می داشتیم. در آخرت نیز با شما هستیم و شما را از هر امر ترسناکی مطمئن میسازیم.

«وَلَكُمْ فِيهَا مَا تَشْتَهِي أَنْفُسُكُمْ وَلَكُمْ فِيهَا مَا تَدَّعُونَ» و هر چه نفس های شما اشتها و خواهش داشته باشد، در آنجا برای شما فراهم است. و هر چه را بخواهید و آرزو کنید برایتان تهیه می شود. از انواع لذت‌ها و نعمت‌ها. یعنی هر خواسته شما پذیرفته می شود و هر چیزی را که دوست داشته باشید در پیش روی خویش بدون رنج بلکه بطور خوش گوار و شفا بخش حاضر می یابید،

تمام خواسته های انسان در بهشت قابل دسترسی و تأمین است. در بهشت، هم لذت های مادی تأمین میشود «تَشْتَهِي أَنْفُسُكُمْ» و هم در خواست های معنوی. «مَا تَدْعُونَ».

تُرْزَأُ مِنْ غَفُورٍ رَحِيمٍ ﴿٣٢﴾

اینها به عنوان پذیرائی از سوی خداوند غفور و رحیم است. (۳۲)
از فحوای آیه مبارکه در می یابیم که اِلطافِ اِلهی بر خاسته از بخشش و لطف اوست. (نه طلب انسان).

وَمَنْ أَحْسَنُ قَوْلًا مِمَّنْ دَعَا إِلَى اللَّهِ وَعَمِلَ صَالِحًا وَقَالَ إِنَّي مِنَ الْمُسْلِمِينَ ﴿٣٣﴾

و کیست خوش سخن تر از کسی که به سوی خداوند دعوت کند، و کاری شایسته در پیش گیرد و بگوید که من از مسلمانانم. (۳۳)

پروردگار با عظمت ما در (آیه ۱۸ سوره زمر) میفرماید: «الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَأُولَئِكَ هُمْ أُولُوا الْأَبَابِ» (آنانی که سخن را (به دقت) میشنوند باز بهترین آنرا پیروی می کنند، ایشانند که الله هدایت شان کرده و ایشانند همان خردمندان). بنابر این وظیفه ی مردم آن است که از میان گویندگان از کسانی پیروی کنند که روحش تسلیم الله متعال و عملش صالح و دعوتش به راه خدا باشد. هدایت الهی را تنها کسانی دریافت میکنند که برای دست یابی به حقیقت وقت بگذارند و سخنان را گوش دهند. ابن کثیر میفرماید: این آیه عام است، و شامل تمام اشخاصی می شود که خود هدایت یافته اند و مردم را به خیر و نیکی فرامی خوانند. (تفسیر مختصر ۲۶۴/۳).
و مفسر زمخشری میفرماید: آیه عام است و تمام اشخاصی را زیر پوشش قرار میدهد که دارای این سه خصلت باشند: مؤمن و معتقد به دین اسلام باشند، عمل خیر را انجام دهند، و مردم را به سوی آن بخوانند، و چنان افرادی فقط گروه علمای عامل هستند. (تفسیر کشاف ۱۵۶/۴).

دکتر عایض بن عبدالله القرنی مؤلف تفسیر المیسر در تفسیر خویش مینویسد: این آیه به فضیلت دعوت به سوی خداوند متعال دلالت دارد و میرساند که اینکار از والاترین مقام بندگی است و دانشمندانی که با حکمت و موعظه حسنه به سوی دین حق دعوت می کنند، بهترین افراد جامعه انسانی، برترین افراد امت و محبوب ترین بندگان الله متعال می باشند. آری! چنین ترکیه و ستایشی از طرف پروردگار آسمان و زمین برای دعوت گران بسنده است.

در بیان شأن نزول این آیه آمده است که: این آیه کریمه در شأن مؤذنان نازل شده است. در حدیث شریف به روایت عمر(رض) نیز آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «خدایا! بر مؤذنان پیامرز» و این دعا را سه بار تکرار کردند. به قولی دیگر: این آیه کریمه درباره خود پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم نازل شد؛ چنانکه نقل شده است که: «هر وقت حسن بصری این آیه کریمه را می خواند، می گفت: او رسول الله صلی الله علیه وسلم است، او حبیب الله است، او ولی الله است، او برگزیده الله متعال است، او بهترین خلق خداوند است، به الله قسم که او دوست داشته ترین اهل زمین در نزد حق تعالی است که به دعوتش لبیک گفت و مردم را نیز به سوی آنچه که خودش اجابت کرده بود، دعوت کرد».

اما حق این است که این آیه کریمه، عام است و هر دعوت گری به سوی خداوند متعال را شامل میشود. (تفسیر انوار القرآن).

وَلَا تَسْتَوِي الْحَسَنَةُ وَلَا السَّيِّئَةُ ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ ﴿٣٤﴾

و نیکی و بدی برابر نیست بدی را به نیکی دفع کن (همواره به شیوای که آن نیکوتر است مجادله کن) (اگر چنین کنی) ناگاه کسی که میان تو و او دشمنی است، چون دوست گرم و صمیمی گردد. (۳۴)

یکی از راههای دعوت الی الله آن است که تنش زدایی نماییم و بدی دیگران را با نیکی دفع کنیم. و باید گفت که: برخورد های مثبت و منفی هرگز یکسان نیست، و آثار آن در عمق روح انسان ها باقی می ماند. طوریکه؛ گذشت و بردباری با اذیت و آزار رساندن به مردم برابر نمی باشند. پس ای مؤمن! کار بد مردم را با بردباری از خود دفع نما، عمل زشت و بدی را با کار نیکو، و بدی را با احسان پاسخ بده. عصبانیت را با صبر، و نادانی را با حلم و حوصله، و بدی را با چشم پوشی دفع کن.

ابن عباس (رض) میفرماید: با شکیبایی و تحمل، نادانی انسان نادان را نسبت به خود برطرف نما. (امام قرطبی ۳۶۱/۱۵).

«فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ» اگر چنین عمل کنی، دشمنانت به رفیقان و دوستانی صمیمی تبدیل می شوند که با تو محبت صادقانه داشته باشند.

مطمین هستیم که نتیجه رفتار های شایسته، اگر دشمن دوست نشود لااقل حیا و شرمندگی در او به وجود می آید و او را به رفتار دوستانه وادار می کند. مقاتل در بیان شأن نزول این آیه کریمه می گوید: «این آیه کریمه درباره ابوسفیان بن حرب نازل شد که دشمن رسول اکرم صلی الله علیه وسلم بود ولی با خویشاوندی ای که میان او و ایشان صورت گرفت، دوست ایشان گردید و سپس مسلمان شد و در اسلام یار و یاور ایشان گردید و به وسیله خویشاوندی نیز با ایشان پیوند مهربانی و صمیمیت برقرار کرد».

این آیه کریمه ادب آموز دعوتگران راه الله تعالی است که باید در دعوت شان به سوی وی، به این اخلاق متعالی آراسته باشند و نیز این آیه کریمه ناظر بر همه مردم است که باید این روش پسندیده اخلاقی را سرلوحه تعامل اجتماعی خویش قرار دهند. (تفسیر انوار القرآن: تألیف عبدالرؤف مخلص هروی).

وَمَا يُلْقَاهَا إِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا وَمَا يُلْقَاهَا إِلَّا ذُو حَظٍّ عَظِيمٍ ﴿٣٥﴾

اما به این مرحله جز کسانی که دارای صبر و استقامتند نمی رسند، و جز کسانی که بهره عظیمی از ایمان و تقوا دارند به آن نائل نمی گردند. (۳۵)
 نباید فراموش کرد که: رسیدن به قلّه صبر، کار ساده و آسانی نیست. انتقام و مقابله به مثل در برخورد های اخلاقی، نشانه‌ی کم صبری است، چنین اخلاقی را کسی نمی تواند لازم بگیرد و عفو و احسان و بردباری بابد کاران را در پیشگیرد؛ مگر شخصی که در برابر ناخوشایند ها صبر نماید و خود را از انتقام گرفتن باز دارد، با شریعت الهی برابر سازد و موافق با کتاب الهی و سنت رسول الله عمل نماید. با این روش ها کسی توفیق می یابد و خود را بدان برابر می سازد که نصیب بزرگی از سعادت و نیک بختی و استقامت و پایداری را به او بخشیده باشند.

ابن عباس (رض) در تفسیر این آیه کریمه میگوید: «خداوند متعال مؤمنان را به شکیبایی و صبر در هنگام خشم، به بردباری در هنگام روبرو شدن با جهل و به گذشت در هنگام روبرو شدن بادی دستور داد پس اگر چنین کنند، او آنان را از آسیب شیطان حفظ می کند و دشمن شان در برابرشان به گونه ای فروتن می گردد که گویی دوستی مهربان است.»

وَإِنَّمَا يَنْزَعَنَّكَ مِنَ الشَّيْطَانِ نَزْعٌ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ﴿٣٦﴾

و اگر وسوسه ای از سوی شیطان تو را تحریک کند [که از این بهترین شیوه دست برداری] به خدا پناه ببر؛ بی تردید او شنوا و داناست. (۳۶)
 ترغیب به حسّ انتقام جویی در انسان، از جمله وسوسه های شیطانی است، ولی مقابله و خنثی نموده و بی ثمر ساختن وسوسه های شیطانی همان جواب دادن بدی ها با نیکی، از سفارشات الهی است. صبر و معطلی نکنید که شیطان

مسلط شود. اگر شیطان تو را با دعوت به کارهای بد به وسوسه انداخت و به اعمال ناشایست، آزار مردم و مجازات کار بد با جزای تشویق نمود، به الله متعال پناه بجوی. تنها خداوند شنوا و دانای مطلق است

طوریکه یاد آور شدیم؛ با پیدا شدن کوچکترین وسوسه به الله پنا ببرید یگانه راه علاج از وسوسه های شیطان همانا پناه بردن به ذات پروردگار با عظمت و توبه است. پناه خواستن از خداوند بی پاسخ نمی ماند تنها خداوند شنوا و دانای مطلق است. وسوسه های شیطانی دائمی بوده و طوریکه می دانید از وسوسه ی شیطان، هیچ بنی آدم بشمول پیامبران هم در امان نمی باشند.

در حدیث شریف به روایت ابوسعید خدری (رض) آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم چون به سوی نماز بر می خاستند، میفرمودند: «أَعُوذُ بِاللَّهِ السَّمِيعِ الْعَلِيمِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ، مِنْ هَمْزِهِ وَنَفْخِهِ وَنَفْثِهِ». «پناه می برم به خدای شنوا و دانا از شر شیطان رانده شده، از وسوسه و دمیدن و افسون وی».

خواننده گان محترم!

همچنان در آیات متبرکه (۳۷ الی ۳۹) در مورد دلایلی دیگر بر وجود و یکتایی و قدرت و حکمت الله متعال بحث بعمل آمده است طوریکه میفرماید:

وَمِنْ آيَاتِهِ اللَّيْلُ وَالنَّهَارُ وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ لَا تَسْجُدُوا لِلشَّمْسِ وَلَا لِلْقَمَرِ وَاسْجُدُوا لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَهُنَّ إِن كُنتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ ﴿٣٧﴾

از نشانه های او شب و روز و آفتاب و ماه است، پس برای آفتاب و ماه سجده نکنید، برای پروردگاری که آفریننده آنهاست سجده کنید، اگر واقعاً تنها او را عبادت می کنید. (۳۷)

«آیاتِ»: نشانه های قدرت و ادله عظمت او.

«إِن كُنتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ»: اگر واقعاً او را می پرستید. اگر می خواهید او را عبادت و پرستش کنید. (ترجمه معانی قرآن).

یادداشت:

این آیه، در نزد جمهور علما، محل سجده تلاوت است از آن روی که امر به سجده، بدان پیوست ساخته شده است. ولی در نزد امام ابو حنیفه (رح)، موضع سجده آخر آیه دیگر، یعنی: «وَهُمْ لَا يَسْتَمُونَ» میباشد زیرا معنی با آن تمام میشود.

فَإِنْ اسْتَكْبَرُوا فَالَّذِينَ عِنْدَ رَبِّكَ يُسَبِّحُونَ لَهُ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَهُمْ لَا يَسْتَمُونَ ﴿٣٨﴾

پس اگر (کافران) تکبر ورزیدند (با کینه ستزی را) آنان که نزد پروردگارات هستند شب و روز او را به پاکی یاد می کنند و آنان خسته نمی شوند. (۳۸)

در این هیچ جای شکی نیست که: سرپیچی از سجده و عبادت، نمونه بارز استکبار است. و همین تکبر است که؛ مانع بندگی است. البته اگر انسان های متکبر سجده نمی کنند مهم نیست، زیرا فرشتگان بدون خستگی سجده می کنند. تسبیح، کار فرشتگان است و تسبیح گویان زمینی، شبیه فرشتگان هستند. از جمله «يُسَبِّحُونَ لَهُ» معلوم میشود که فرشتگان در تسبیح پروردگار با عظمت اخلاص دارند، چرا که فرشتگان از عبادت باری تعالی تکبر نمیورزند بلکه دائماً و در طول شب و روز برای وی تسبیح می گویند و از تسبیح گفتن سست و ملول و دلتنگ نمی شوند. پس ما نیز باید اخلاص «يُسَبِّحُونَهُ» داشته باشیم. در ضمن قابل یاد آوری است طوریکه از فحوائی جمله «بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ» و ذکر نام شب قبل از روز معلوم می شود که: عبادت در شب، مورد تأکید بیشتری دین مقدس اسلام است.

وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ تَرَى الْأَرْضَ خَاشِعَةً فَإِذَا أَنْزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ وَرَبَتْ إِنَّ الَّذِي أَحْيَاهَا لَمُحْيِي الْمَوْتَى إِنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿٣٩﴾

و از [دیگر] نشانه های او این است که تو زمین را خشک و بی گیاه می بینی، اما چون آب را بر آن فرود آوریم به حرکت آید و سبز شده و نمو کند.

بی تردید کسی که زمین مرده را زنده کرد، یقیناً مردگان را زنده می کند؛ زیرا او بر هر کاری تواناست. (۳۹)

خواننده گان محترم!

در فهم آیه مبارکه در می یابیم که دلیل انکار از معاد، همانا غفلت از قدرت الهی است. در ضمن قابل دقت و تذکر است که: زمین نرم با نزول باران رشد می کند ولی دل های سنگ مانند برخی از انسان ها ظالم و متکبر با نزول آیات قرآنی تغییر ناپذیر است.

در آیات متبرکه (۴۰ الی ۴۶) مبحثی در باره هشدار به بی باوران ملحد، پاک بودن قرآن از باطل و عربی بودن آن، به بحث ادامه داده میفرماید:

إِنَّ الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي آيَاتِنَا لَا يَخْفَوْنَ عَلَيْنَا أَفَمَنْ يُلْقَى فِي النَّارِ خَيْرٌ أَمْ مَنْ يَأْتِي آمِنًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ اعْمَلُوا مَا شِئْتُمْ إِنَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ﴿٤٠﴾

مسلمانان کسانی که معانی و مفاهیم آیات ما را از جایگاه واقعی اش تغییر میدهند [و به تفسیر و تأویلی نادرست متوسل می شوند] بر ما پوشیده نیستند. آیا کسی را که در آتش می افکنند، بهتر است یا کسی که در آرامش و آسایش در روز قیامت (به سوی حشر و حساب) می آید؟ شما هر چه میخواهید انجام دهید یقیناً او به آنچه می کنید بیناست. (۴۰)

«لَا يَخْفَوْنَ» مخفی نمی مانند، پوشیده نمی مانند.

«آیات»: مراد آیات تکوینی کتاب منظور جهان، یا آیات تشریحی مذکور در کتاب های آسمانی بخصوص قرآن است.

«يُلْحِدُونَ فِي آيَاتِنَا»: آیات ما را تحریف می کنند. آیات ما را مورد طعن قرار میدهند. مراد منحرف ساختن مردم با مغالطه و سفسطه از دلائل خدا شناسی و نشانه های قدرت الهی، و یا تحریف حقائق و معانی و تغییر عبارات و الفاظ کتاب های آسمانی است. «آمِنًا»: در امن و امان. مطمئن و بی دغدغه، حال است. («ترجمه معانی قرآن»).

کلمه «الحاد» از «لحد» گرفته شده به معنای حفره‌ای است که به یک سو انحراف داشته باشد. و «ملحد» به معنای منحرف از حق و گمراه است. قتاده گفته است: «الحاد» یعنی کفر و دشمنی و انکار کردن. و ابن عباس (رض) گفته است: یعنی تبدیل و تغییر سخن و گفتار. (تفسیر قرطبی ۳۶۶/۱۵)

زجاج میگوید: لفظ «اعملوا: هر چه می خواهید، بکنید» لفظ امر و مفید تهدیدی سخت می باشد.

سنت الهی مهلت دادن است:

آنچه از کسانی که از آیات الهی انکار و آنرا تکذیب می دارند، و از ایمان به پروردگار باعظمت اعراض می ورزند، و قرآنکریم و وحی آسمانی را تکذیب میکند، نیت اعمال و کردار این منحرفان از الله متعال پوشیده نیست. او به کارهای آنان دانا و بر اعمال شان آگاه است. در این هیچ جای شکی نیست که: نظارت الله متعال، بزرگ ترین تهدید برای منحرفان و مایه دلداری برای اهل ایمان است. در این آیه دوبار به نظارت الله متعال «لَا يَخْفَوْنَ عَلَيْنَا... إِنَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ»، اشاره بعمل آمده است، ولی آنانرا به حال خود رها نموده تا به انحراف خود ادامه دهند.

شان نزول آیه ۴۰:

۹۳۶- ابن منذر از بشر بن تمیم روایت کرده است: این کلام عزیز «أَفَمَنْ يَلْقَى فِي النَّارِ خَيْرًا مِّنْ يَأْتِي آمِنًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ» در باره ابوجهل و عمار بن یسار نازل شده است. (عبدالرزاق در «تفسیر قرآن» ۲۷۱۷ از بشر بن تمیم روایت کرده است).

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِالذِّكْرِ لَمَّا جَاءَهُمْ وَإِنَّهُ لَكِتَابٌ عَزِيزٌ ﴿٤١﴾
 کسانی که به این قرآن هنگامی که به سویشان آمد کافر شدند [به عذابی سخت دچار میشوند] بی تردید قرآن کتابی است شکست ناپذیر. (۴۱)

واقعاً هم قرآن عظیم الشان کتابی که برای انسان عزّتی را بیار می آورد و عمل به هدایات قرآنی انسان را از مقام ومنزلت عالی و بلندی در جامعه برخوردار میسازد، قرآن کتابی است، که از زیادت و نقصان محفوظ بوده واز تحریف و تبدیل مصوّن می باشد؛ زیرا الله متعال ضمانت حفظ آنرا نموده است. قرآن از آینده خود خبر می دهد. عزّت قرآن و تحریف نشدن آن در طول تاریخ با وجود آن همه دشمنی ها، یک خبر غیبی است. قرآن که از طرف خداوند حکیم است، حکیمانه و استوار است. محتوی، الفاظ، شیوهی نزول و نیز تأثیر آن محکم و استوار می باشد. الهی قرآن ما را از همه ای دسایس و توطیه ها در آمان داشته باشی و ما را عمل به قرآن نصیب فرمای. آمین

لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ ﴿٤٢﴾

که هیچگونه باطلی، نه از پیش او و نه از پشت سر به سراغ آن نمی آید، چرا که از سوی خداوند حکیم و شایسته ستایش نازل شده است. (۴۲) «الْبَاطِلُ»: نقطه مقابل حق است. هدف این است: نسخ، کم و زیاد شدن، غلط از آب در آمدن، تناقض مطالب و مفاهیم، و بالاخره همه چیزهای نادرست و خلاف حقیقت و واقعیت است.

«مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ لَا مِنْ خَلْفِهِ»: کنایه از همه جانبه بودن است. یعنی از همه جهات خدا قرآن را حفظ میکند (سوره: حجر آیه ۹) و از هیچ سو و هیچ طرف و ناحیه، بطلان و فساد متوجّه آن نگشته و نمی گردد. («ترجمه معانی قرآن»، از: مصطفی خرمدل).

یعنی: اینکه چگونه باطل را بر آن راهی خواهد بود در حالیکه خدای ذوالجلال فرود آورنده آن، از کمال حکمت و برترین و والاترین اوصاف برخوردار است به طوری که از حکمت و فرزاندگی خویش، امور را در نصاب و جایگاه درست آن ها قرار می دهد، همچنان او ستوده است؛ به طوری که

تمام خلقش او را در برابر نعمت های بسیاری که بر آنان فیضان نموده است، می ستایند. (تفسیر انوار القرآن).

قرآن که از جانب خداوند حکیم است، «تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ» حکیمانه و استوار است. محتوی، الفاظ، شیوهی نزول و نیز تأثیر آن محکم و استوار است. هیچ قدرت توان تغییر و تحریف آنرا ندارد.

مَا يُقَالُ لَكَ إِلَّا مَا قَدْ قِيلَ لِلرُّسُلِ مِنْ قَبْلِكَ إِنَّ رَبَّكَ لَذُو مَغْفِرَةٍ وَذُو عِقَابٍ أَلِيمٍ ﴿٤٣﴾

نسبت‌های ناروایی که به تو می دهند همان است که به پیامبران قبل از تو نیز داده شده، پروردگار تو دارای مغفرت و مجازات دردناکی است. (۴۳)
«مَا يُقَالُ لَكَ إِلَّا مَا...»: مراد نسبت های ناروایی همچون: ساحر، شاعر، مجنون، کاهن، مفتری، و دشنام ها و سخنان زشت دیگر است (ملاحظه شود: سوره های مائده آیه ۷۰، یس آیه ۳۰، ذاریات آیات ۳۹ و ۵۲، نحل آیه ۱۰۱).
(«ترجمه معانی قرآن»).

در آیه مبارکه مطالعه نمودیم که: حتی انبیاء به دلداری نیاز و ضرورت دارند، و این آیه مبارکه نوعی دلداری به پیامبر صلی الله علیه وسلم است که میفرماید: ای پیامبر محمد صلی الله علیه وسلم؛ عکس العمل مخالفان در برابر انبیاء یکسان است. کافران برای تو چیز تازه‌ای نمی‌گویند، بلکه سخنانی همانند کافران گذشته برای پیامبران پیشین را ارائه می‌دارند؛ آنانیکه به تکذیب و استهزای پیامبران خویش می‌پرداختند. پس در برابر اذیت آنان صبر کن و بر مشکلات تبلیغ رسالت خویش استقامت داشته باش؛ زیرا پروردگار تو برای کسی که از سرکشی توبه کند، بسیار آمرزنده است و کسی را که به کفر و تکذیب اصرار ورزد، سخت مجازات می‌کند. (تفسیر المیسر: دکتر عایض بن عبدالله القرنی).

وَلَوْ جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا أَعْجَمِيًّا لَقَالُوا لَوْلَا فُصِّلَتْ آيَاتُهُ أَلْأَعْجَمِيُّ وَعَرَبِيٌّ قُلْ هُوَ لِلَّذِينَ آمَنُوا هُدًى وَشِفَاءً وَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ فِي آذَانِهِمْ وَقْرٌ وَهُوَ عَلَيْهِمْ عَمًى أُولَئِكَ يُنَادُونَ مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ ﴿٤٤﴾

و اگر آن را قرآن عجمی قرار می دادیم حتماً می گفتند: چرا آیت هایش به تفصیل (و نهایت روشن) بیان نشده؟ آیا (قرآن) به زبان غیر عربی (نازل میشود) و (پیغمبر مرد) عربی (باشد)؟ بگو: قرآن برای مؤمنان سبب هدایت و شفا است و کسانی که ایمان نمی آورند در گوش هایشان گرانی است و آن (قرآن) بر آنان سبب کوری است. (گویی) ایشان از دور ندا می شوند (ولی صدا را نمی شنوند). (۴۴)

کلمه «أَعْجَمِيٌّ» از «عجمه» به معنای نارسا و نامفهوم است. از آنجا که زبان های غیر عربی برای عرب ها نامفهوم بوده است، لذا به زبان های غیر عربی، أَعْجَمِيٌّ می گفتند.

از فحوای آیه مبارکه بر می آید که دشمن هیچ وخت و هیچ لحظه ای و در هیچ شرایطی دست از توطیه و بهانه جویی بر نمی دارد؛ اگر قرآن عربی باشد میگوید: گوش ما سنگین است «فِي آذَانِهِمْ وَقْرٌ» و اگر عجمی باشد میگوید: چرا روشن نیست.

امام رازی میفرماید: آورده اند که کفار در ایراد های و انتقادات خود میگفتند: مگر نمیشد قرآن به زبان عجم نازل شود؟ در جواب آنها گفته شد: اگر چنان میشد که میخواهید، باز اعتراض را کنار نمی گذاشتید. سپس می گوید: در حقیقت به نظر من این سوره از اول تا آخر یک گفتارست و تمام قسمت هایش به هم مربوطند. خدا در مورد آنها در اول سوره فرمود: آنها گفتند: قُلُوبُنَا فِي أَكِنَّةٍ مِمَّا تَدْعُونَا إِلَيْهِ، از این رو الله در اینجا در رد آنها فرموده است: اگر این قرآن را به زبان عجم نازل می کردیم، حق داشتند بگویند: کلامی

عجمی را برای قومی عرب فرستادی، و حق داشتند و درست بود بگویند: «قُلُوبُنَا فِي أَكِنَّةٍ مِّمَّا تَدْعُونَا إِلَيْهِ»؛ چون آن را نمی فهمیم و از معانیش سر در نمی آوریم! ولی وقتی به زبان عربی نازل شد و زبان آنها هم همین بود، دیگر چگونه می توانند چنان بگویند؟ پس معلوم است که آیه نیکوترین وجوه نظم را دربر دارد. (تفسیر کبیر ۱۳۳/۲۷). امام فخر رازی این را آورده که اظهر نیز است؛ زیرا آنان درخواست نکردند که به زبان عجم نازل شود بلکه به طریق فرض آمده است؛ زیرا گفته است: «لو أنزلناه قرآنا أعجميا لقالوا»، و ما نظر علامه قرطبی را ترجیح دادیم که در تفسیر آیه گفته است: اگر این قرآن را به زبان غیر عرب می آوردیم، می گفتند: چرا به زبان ما نیامده است؟ ما عربیم و عجمی را نمی دانیم، پس خدا بیان کرد که قرآن به زبان آنها نازل شده تا معنی اعجاز ثابت شود؛ زیرا آنان عالم ترین افراد به انواع کلام بودند اعم از نظم و نثر. پس وقتی از معارضه‌ی با آن ناتوان شدند، معلوم می شود از جانب خدا آمده است.).

«قُلْ هُوَ لِلَّذِينَ آمَنُوا هُدًى وَ شِفَاءٌ» ای محمد! به آنها بگو: «قرآن برای مؤمنان هدایت و شفایی است» که ایشان به وسیله آن، به حق راه می یابند و از هر شک و شبهه‌ای شفا حاصل می کنند. باید گفت که: شرط بهره‌مندی از هدایت و شفای قرآن ایمان است.

«وَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ فِي آذَانِهِمْ وَقْرٌ» «و کسانی که ایمان ندارند، در گوش هایشان سنگینی ای است» در مورد شنیدن قرآن و فهمیدن معانی آن، بدین جهت است که یک دیگر را در هنگام قرائت قرآن، به بیهوده کاری و غوغا آفرینی سفارش می کنند.

«وَهُوَ عَلَيْهِمْ عَمَى» کسی که در برابر نور قرآن، چشم خود را ببندد گویا کور است «و قرآن بر آنان کوری ای است» یعنی: قرآن دیدگان‌شان را خیره می‌کند پس نمی‌تواند حق را ببیند بنابر این، آن‌ها از دیدن قرآن کور و از شنیدن آن کردند. در حاشیه‌ی بیضاوی آمده است که: قرآن به سبب روشنی و قاطعیت دلایلش راهنمای حق و بر طرف‌کننده‌ی شک و تردید و شفافبخش مریضی نادانی و شک است، و هر کس در آن شک نماید و به آن ایمان نیاورد، شکش ناشی از افراط در پیروی از هوس‌ها می‌باشد، و نشانه‌ی جستجو نکردن سعادت و رستگاری است. (شیخ زاده ۲۶۵/۳).

«أُولَئِكَ يَنَادُونَ مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ» «اینان» به مثل چنانند که «گویی از جایی دور ندا می‌شوند» یعنی: حال آنان همانند حال کسی است که او را از مسافتی دور ندا می‌دهند به طوری که صدای نداکننده خود را می‌شنود اما سخنی را که برایش گفته می‌شود، نمی‌فهمد.

ابن عباس (رض) گفته است: صورت حیوانی را دارد که جز صدای نامفهوم چیزی را نمی‌شنود. (تفسیر کبیر ۱۳۴/۲۷).

اسباب نزول آیه ۴۴:

۹۳۷- ابن جریر از سعید بن جبیر روایت کرده است: قریش می‌گفت: چرا قرآن هم به زبان عربی و هم به زبان‌های دیگری نازل نشد، به همین سبب الله متعال «لَقَالُوا لَوْلَا فُصِّلَتْ آيَاتُهُ» (کافران عرب می‌گفتند: چرا آیات قرآن واضح و روشن بیان نشد) را تا آخر آیه نازل کرد. بعد از این آیه خدای متعال به هر زبان نازل کرد. (طبری ۳۰۵۸۱) در «تَرْمِيهِمْ بِحِجَارَةٍ مِّن سِجِّيلٍ ﴿٤﴾» (سوره فیل: ۴) سنگ و گل فارسی است که معرب شده سِجِلْ. ابن جریر می‌فرماید: بنابر این سبب نزول آیه «اعجمی» بدون همزه استفهام است.

در نزد ابن جریر «اعجمی» است چنانچه می گوید: در این کلمه قراءت درست در نزد ما قراءت قاریان شهرهاست، به ثبوت همزه استفهام به خاطر اجماع حجت بر آن. (تفسیر طبری، ج ۲۴ ص ۱۲۷ تفسیر همین آیه.).
یادداشت:

وقتی پیامبر صلی الله علیه وسلم به مردم بشارت می دهد که آیات قرآن شیوا و به زبان عربی بیان شده است؛ مشرکان در جواب پیامبر اسلام می گویند: دلهای ما از آن چه ما را بدان فرامی خوانی، سخت در پرده و حجاب است و گوشهای ما سنگین و میان ما و تو پرده ای ضخیم است. ظاهر آیه چنان است که: آن مردم هر چند عرب تبار بودند؛ ولی به دلیل درک نکردن حقایق قرآن عظیم الشان، طوری شماریده می شدند که گویا زبانشان غیر عربی و ناشیوا و غیر فصیح بوده است.

وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ فَاخْتَلَفَ فِيهِ وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ وَإِنَّهُمْ لَفِي شَكٍّ مِنْهُ مُرِيبٍ ﴿٤٥﴾

ما به موسی کتاب آسمانی دادیم، سپس در آن اختلاف شد، و اگر فرمانی از ناحیه پروردگار تو در این زمینه صادر نشده بود (که باید به آنها مهلت داد تا اتمام حجت شود) حتماً در میان آنها فیصله می شد (و مشمول عذاب الهی می گشتند) ولی آنها هنوز در کتاب تو شک و تردید دارند. (۴۵)

«وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى...»: این بخش جنبه دلداری پیغمبر را در بر دارد. و آن اینکه همه اقوام به گروه های مؤمن و غیرمؤمن تقسیم شده اند، و مؤمنان نیز فرقه فرقه و دسته دسته گشته اند و مذاهب مختلفی پیدا کرده اند. از جمله پیروان موسی که بعضی از ایشان در مدینه بوده مثال محسوسی از این واقعیت بشمار آمده اند و به ۷۳ فرقه تقسیم گشته اند (ملاحظه شود: التفسیر القرآنی للقرآن).

«لَوْ لَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ...»: هدف وعده‌ای است که الله متعال به پیغمبر داده بود. مبنی بر اینکه مادام او در میان قوم خود است ایشان را نابود نکند (سوره انفال آیه : ۳۳).

«سَبَقَتْ.» سخنی که از پیش گذشت؛ یعنی، حساب و کیفر تا روز قیامت به تأخیر افتاد.

«لَقَضِيَ بَيْنَهُمْ.»: کار ایشان به پایان میرسد و در میان شان قضاوت می گردید. مراد نابودی مشرکان و منکران قرآن است. «مِنْهُ»: درباره قرآن. یادآوری: برخی تمام آیه را راجع به قوم موسی و شک ایشان در باره تورات می دانند.

چرا که این آیه درست با همین عبارت در سوره هود آیه : ۱۱۰ مذکور است و مربوط به موسی و تورات و قوم بنی اسرائیل می باشد. («ترجمه معانی قرآن»، تألیف: دکتر مصطفی خرمدل)

امام قرطبی میفرماید: این برای تسلی و دلداری پیامبر است؛ یعنی از اختلاف قومت در باره قرآن افسرده مشو؛ چون قبل از اینها ملت های پیشین نیز در مورد کتاب شان اختلاف داشتند، جمعی به آن ایمان آوردند و گروهی آن را تکذیب کردند. (تفسیر قرطبی ۳۷۰/۱۵).

مَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ أَسَاءَ فَعَلَيْهَا وَمَا رَبُّكَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ ﴿٤٦﴾
هر کسی که کار نیک انجام دهد، به سود خود اوست، و کسیکه مرتکب کاری بدی شود به زیان خود اوست، و پروردگارت ستمکار به بندگان نیست. (۴۶)
باید گفت که همیشه: ریشه‌ی حوادث تلخ و شیرین را در عملکرد خود جستجو کنید.

«مَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ أَسَاءَ فَعَلَيْهَا» و به دیگران نسبت ندهید.

«وَمَا رَبُّكَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ» ظلم و ستم به خدا نسبت داده نمیشود تا بدون گناه کسی را عذاب دهد. پس هیچکس را جز در برابر گناهش عذاب نمی کند و احدی را جز بعد از بر پا داشتن حجت و فرستادن پیامبران علیهم السلام مؤاخذه نمی نماید.

مفسران گفته اند: در اینجا صیغه‌ی (ظلام) معنی مبالغه نمی دهد، بلکه مانند عطار و نجار و تمار صیغه‌ی نسبت است، و اگر معنی مبالغه از آن متصور باشد، چنان می رساند که خدا زیاد ظلم نمی کند، ولی گاهی مرتکب ظلم می شود، و چنین مفهومی باطل است و فاسد؛ زیرا صدور ستم از جانب خدای عز و جل محال است. (تفسیر صفوة التفاسیر).

پایان جزء بیست و چهارم

خواننده گان محترم!

در آیات متبرکه (۴۷ الی ۵۱) موضوعاتی دانستن زمان سر رسیدن دنیا و آمدن روز قیامت از آن الله است و مشرکان زیان بارند، و در باره احوال انسان ها، بحث بعمل آمده است.

إِلَيْهِ يُرَدُّ عِلْمُ السَّاعَةِ وَمَا تَخْرُجُ مِنْ ثَمَرَاتٍ مِنْ أَكْمَامِهَا وَمَا تَحْمِلُ مِنْ أُنْثَىٰ وَلَا تَضَعُ إِلَّا بِعِلْمِهِ وَيَوْمَ يُنَادِيهِمْ أَيْنَ شُرَكَائِيَ قَالُوا آذْنَاكَ مَا مِنَّا مِنْ شَهِيدٍ ﴿٤٧﴾

اسرار قیامت (و لحظه وقوع آن) را تنها الله می داند، هیچ میوه ای از غلاف خود بیرون نمی شود و هیچ مؤنثی باردار نمی گردد و وضع حمل نمی کند مگر به علم و اطلاع او، و آن روز که آنها را ندا میدهد کجا هستند شریکانی که برای من می پنداشتید؟ آنها می گویند: پروردگارا! ما عرضه داشتیم که هیچ گواهی بر گفته خود نداریم! (۴۷)

امام فخر رازی میفرماید: جزالله هیچ کس به طور یقین از زمان قیامت خبر ندارد. و مناسبت آیه با ماقبلش این است: وقتی خدا فرمود: مَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلِنَفْسِهِ وَ مَنْ أَسَاءَ فَعَلَيْهَا، کفار را تهدید کرد؛ یعنی در روز قیامت هر فرد جزای عمل خود را می یابد، گو این که سؤال می شود: روز قیامت چه وقت فرا می رسد؟ آنگاه خدا اعلام کرده است که جز خدا هیچ کس زمان آن روز را نمی داند. (تفسیر کبیر ۱۳۶/۲۷).

«وَمَا تَخْرُجُ مِنْ ثَمَرَاتٍ مِنْ أَكْمَامِهَا» «و انواع میوه ها از غلاف هایشان بیرون نمی آیند» اکمام: پوشش هایی است که میوه ها در درون آن ها رشد می کنند تا به وسیله آن ها از آفات نگهبانی شوند و وقتی که به شکوفایی و پختگی میرسند، یا از درون غلاف خود بیرون می آیند و یا همچنان در غلاف خود باقی می مانند «و هیچ مادینه ای در شکم باربر نمی گیرد و بار شکم خود را نمی گذارد مگر آن که او به آن علم دارد» یعنی: هیچ چیزاعم از بیرون آمدن میوه ای، یا باردار شدن و بار نهادن حامله ای تحقق نمی یابد، جز اینکه علم الله متعال به این همه امور، محیط است، بصور کل باید گفت الله تعالی به مسایل جزئی هستی آگاه است. و علم خداوند تنها مربوط به جنسیت جنین نیست، بلکه به تمام خصوصیات جنین آگاهی دارد. پس چنانکه علم این امور به حق تعالی بر می گردد، علم قیامت نیز به او بر می گردد

«وَيَوْمَ يُنَادِيهِمْ أَيْنَ شُرَكَائِي» روزی که حق تعالی به گونه توبیخ به کافران اند در می دهد و می پرسد: کجا هستند شریکانی که آن ها را در عبادت به من شریک می ساختید؟ کافران جواب داده می گویند: امروز برای تا اعلان میداریم که هیچ یک از ما به وجود خدای دیگری که با تو شریک باشد گواهی نمی دهد، پس تنها تو معبودی بر حق هستی و برایت شریکی وجود ندارد، اما این شهادتی است که بعد از گذشت وقتش صورت می گیرد.

مفسران گفته اند: همین که با خوف و ترس قیامت روبرو شدند، آنها از بت ها بیزاری نموده و بت ها نیز از آنان بیزار می کنند و ایمان و توحید خود را هنگامی اعلام می دارند که دیگر سودی ندارد.

وَصَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَدْعُونَ مِنْ قَبْلُ وَظَنُوا مَا لَهُمْ مِنْ مَحِيصٍ ﴿٤٨﴾
و آنچه را از پیش [به عنوان شریکان الله] می پرستیدند از نظرشان گم و ناپدید می شود و یقین می کنند که آنان را هیچ راه گریزی [از عذاب] نیست. (۴۸)
در بر پای قیامت معبودان باطل کافران نابود شده، از آنان جدا گردیده، و معبودهای باطل رنگ می بازند و محو می گردند و پوچی آنها برای مشرکان نیز روشن می شود. مشرک در قیامت، گذشته‌ی خود را باطل و آینده‌ی خود را در بن بست می بیند. یعنی: یقین کردند و دریافتند که هیچ گریزگاه و راه نجاتی از عذاب الهی ندارند. واقعیت امر اینست که نجات از عذاب پروردگار جز در پناه او تعالی در پناه بردن به سایرین میسر نیست.

لَا يَسْأَلُ الْإِنْسَانُ مِنْ دُعَاءِ الْخَيْرِ وَإِنْ مَسَّهُ الشَّرُّ فَيَئُوسٌ قَنُوطٌ ﴿٤٩﴾
انسان از درخواست خوشی و رفاه خسته نمی شود، و اگر آسیبی به او رسد به شدت مأیوس [و] ناامید می شود. (۴۹)

«خیر» هدف از آن کلمه در آیه مبارکه ثروت دنیا باشد.

کلمات «یؤس» و «قنوط» را برخی از لغویون مرادف هم گرفته‌اند، ولی امام فخر رازی میفرماید که: «یأس» ناامیدی در درون است و «قنوط»، اظهار ناامیدی به دیگران است.

فحوای آیه مبارکه می رساند که: انسان از درخواست و طلبیدن خیر از قبیل ثروت و سلامت و قدرت، از بارگاه حق تعالی برای خویش، ملول و خسته نمی شود؛ زیرا زندگی را دوست می دارد و بر خوبی ها حریص است.

«وَإِنْ مَسَّهُ الشَّرُّ فَيُؤْسُقَنْوُطٌ» اما آنگاه که برایش ضرر و مصیبتی برسد، و یا وقتیکه برایش فقر و مریضی پیش آید، از مهربانی و رحمت پروردگار با عظمت خویش مأیوس و ناامید و در نهایت از رحمت الهی دلسرد می شود، و با خود طوری تصور می کند که این مشکلات، دیگر هرگز از وی برطرف نمیشود. واقعاً انسانهای منحرف، کم ظرفیت اند و در اولین برخورد با سختی‌ها خود را در بن بست می بینند.

قابل تذکر است که: مطابق تعریف علمی که در آیه مبارکه به عمل آمده است: «لَا يَسْأَلُ الْإِنْسَانُ مِنْ دُعَاءِ الْخَيْرِ» انسان از طلب خیر، سیر و خسته نمی شود و به خاطر حرص و آرزافزون خواهی که جزو سرشت اوست، همه‌ی چیزهای خوب را برای خود می خواهد.

وَلَكِنْ أَذَقْنَاهُ رَحْمَةً مِّنَّا مِنْ بَعْدِ ضَرَاءٍ مَسَّتْهُ لِيَقُولَنَّ هَذَا لِي وَمَا أَظُنُّ السَّاعَةَ قَائِمَةً وَلَكِنْ رُجِعْتُ إِلَىٰ رَبِّي إِنَّ لِي عِنْدَهُ لَلْحُسْنَىٰ فَلَنُنَبِّئَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِمَا عَمِلُوا وَنَلَذِقَنَّهُمْ مِّنْ عَذَابٍ غَلِيظٍ ﴿٥٠﴾

و اگر پس از سختی که به انسان رسیده است از طرف خود رحمتی به او بچشانیم، حتماً خواهد گفت: این حق من و لایق من است (و چنان مغرور میشود که میگوید) گمان نمی کنم قیامت برپا شود و اگر به سوی پروردگارم باز گردانیده شوم، حتماً در پیشگاه او دارای مقام و منزلت خوبی هستم. پس بی گمان کافران را به آنچه کرده‌اند خبر خواهیم داد و حتماً عذاب بسیار سخت به آنها می چشانیم. (۵۰)

«رَحْمَةً»: مراد نعمت هائی همچون ثروت و قدرت است.

«ضَرَاءً»: زیان و ضرر. ناراحتی و مریضی.

«هَذَا لِي»: این از خود من است. این در سایه عقل و شعور و علم و کاردانی خودم می باشد.

«الْحُسْنِي»: مراد مقام و منزلت و بهشت است.

«غَلِيظٍ»: متراکم. شدید. فراوان (سوره های: هود آیه ۵۸، ابراهیم آیه ۱۷، لقمان آیه ۲۴). «ترجمه معانی قرآن».

«وَلَيْنُ أَذِقْنَاهُ رَحْمَةً مِنَّا مِنْ بَعْدِ ضَرَاءٍ مَسْتَه» (و اگر از جانب خود رحمتی - پس از رنجی که به او رسیده است - به او بچشانیم) یعنی: اگر به انسان پس از سختی و مریضی و فقر، خیر و عافیت و توانگری ارزانی داریم «قطعاً خواهد گفت: این حق من است» یعنی: این چیزی است که من در نزد الله متعال شایستگی و استحقاق آن را داشته‌ام از آن روی که او از عمل من راضی است. پس همین انسان طوری تصور می کند که: این نعمتی که در آن قرار گرفته، براساس استحقاق و شایستگی خودش بوده است. ولی غافل از آن است که الله متعال بنده خویش را به خیر و شرو نعمت و نکبت (هر دو) می آزمايد تا در عرصه واقعیت، بنده شکرگزار از بنده منکر و بنده صابر از بنده بی قرار و ناشکیبا متمایز گردد.

ابو حیان میفرماید: نعمت به رحمت موسوم است؛ چون نعمت از آثار رحمت خدا است. (البحر ۷/۵۰۴).

ولی این انسان های از خود راضی، اساساً از بر پای قیامت هم انکار مینمایند و با خود میگویند: «وَمَا أَظُنُّ السَّاعَةَ قَائِمَةً» عقیده ندارد که قیامت بر پا شدنی است، «وَلَيْنُ رُجِعْتُ إِلَىٰ رَبِّي إِنَّ لِي عِنْدَهُ لَلْحُسْنِي» میگوید: و به فرض مثال اگر قیامت بر پا هم شود، الله تعالی همین طور که در این دنیا نسبت به من نیکی کرده است، باز در آخرت نیز با من نیکی خواهد کرد.

ابن کثیر گفته است: با وجود عمل ناپسند و نداشتن ایمان و یقین، باز از الله آرزو و تمنا دارد. (مختصر ۲۶۷/۳).

دنیا گرایی:

در تعریف دنیا گرایی آمده است که: «دنیا گرایی یعنی محبت و علاقه به دنیا داشتن، به شکلی که انگیزه و محرک رفتار انسان و غایت فعالیت های او دنیا باشد». کسی که فراتر از دنیای محسوس و لذت های حسی چیزی را قبول ندارد و انگیزه اصلی فعالیت های خارجی و ذهنی او دنیاست و غایتی فراتر از دنیا را در نظر ندارد، از یاد الله متعال و آخرت غافل است، همچو اشخاص تنها زندگی دنیوی رانیت و اراده کرده، و شعاع علم آنها فراتر از دنیای محسوس را شامل نمیشود. الله متعال در قرآن عظیم الشان میفرماید: «فَأَعْرِضْ عَن مَّن تَوَلَّىٰ عَن ذِكْرِنَا وَلَمْ يُرِدْ إِلَّا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا ذَلِكَ مَبْلَغُهُم مِّنَ الْعِلْمِ»؛ (پس، از هر که از یاد ما روی گرداند و جز زندگی دنیا را خواستار نبود، روبرگردان). (آیه ۲۹ سوره نجم).

همچنین در جای دیگر میفرماید: «يَتَمَتَّعُونَ وَيَأْكُلُونَ كَمَا تَأْكُلُ الْأَنْعَامُ وَالنَّارُ مَثْوًى لَّهُمْ»؛ به تمتع و شهوت رانی و شکم چرانی چون حیوانات پرداختند و گفتند: «زندگی ما جز همین نشه‌ای دنیا و مرگ و حیات طبیعت نیست و جز او کسیما را نمی میراند». (آیه ۱۲ سوره محمد) در این آیه مبارکه: خوردن کفار به خوردن چهارپایان تشبیه شده است و این شباهت میتواند از چند جهت باشد، - تمام همت حیوانات همانا رسیدن به غذاست و بس. «وَلَمْ يُرِدْ إِلَّا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا» (سوره نجم آیه : ۲۹)

- همان طوری که چهارپایان از گرفتن مسؤلیت غافل اند، کفار هم از قیامت و مسؤلیت غافلند. طوری که قرآن عظیم الشان در (سوره اعراف آیه ۱۷۹). میفرماید: «أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ»

- حیوانات، سر چشمه غذا را از اینکه غذای شان از حلال بدست آمده و یا از حرام نمیدانند، و اصلاً برای شان فرق هم نمیکنند. همینطور برخی از انسانها نیز در فکر حلال و حرام نیستند، و مطابق فرموده قرآن عظیم الشان، به ارث و مال بی زحمتی رسیدند، بدون توجه به حقوق دیگران در آن تصرف و به خوردن آن مصروف میشوند: «وَتَأْكُلُونَ التَّرَاثَ أَكْلًا لَمًّا» (سوره فجر آیه: ۱۹).

شکم پرستی، برجسته ترین نفسانیات انسان است، زیرا مقام، مال و شهوت، هر چند صباحی به سراغ انسان می آید، ولی شکم دائماً مزاحم است. زندگی کفار، از نظر ماهیت حیوانی است و از نظر پایان و فرجام، دوزخی. انسان باید در ارزیابی ها، خویش همیشه عاقبت کار را هم به حساب داشته باشد.

در این هیچ جای شکی نیست که: بهره گیری و کامیابی در چهار چوب مقررات الهی برای انسان جایز است. (آنچه مورد انتقاد قرآن است، کامیابی های حیوان گونه است) طوری که میفرماید: «يَأْكُلُونَ كَمَا تَأْكُلُ الْأَنْعَامُ» (آیه ۱۲: محمد).

بنابر این، انسان ها دنیا گرا به اصطلاح دنیا پرست: بستگی و دل خوشی شدید و زاید الوصف به نعمت های دنیوی مادی داشته و همیشه در فکر امور دنیوی بوده، محرک هیجانات، رفتارها و حرکات و سکون آن ها دنیاست و فکر و ذکر آن ها در چار چوب دنیای محسوس دور می زند؛ و آخرت را اصلاً یا قبول ندارد و یا از آن غافل هستند. چنین افرادی دنیاگرا بوده، و این خصوصیت مذموم آنها را «دنیا گرایی» می نامند.

دنیاگرایی عامل غفلت و گاهی انکار روز قیامت می شود: طوریکه در سوره کهف آیه ی ۳۵ می خوانیم که شخصی وارد باغ و بستان خود شد و همین که سرسبزی آن را دید گفت: این باغ از بین رفتنی نیست «مَا أَظُنُّ أَنْ تَبِيدَ هَذِهِ أَبَدًا» و قیامتی هم در کار نیست «مَا أَظُنُّ السَّاعَةَ قَائِمَةً» و اگر مرا در قیامت برگردانند، بهتر از این باغ و بستان خواهند داد «لَأَجِدَنَّ خَيْرًا مِنْهَا...» در این آیه نیز می خوانیم: برخی افراد همین که به رحمتی می رسند قیامت را منکر میشوند و می گویند: بر فرض اگر قیامتی باشد، بهترین ها از ما خواهد بود. خواننده گان محترم!

باید به این واقعیت معتقد باشیم که: همه ی دارایی و هست و بود بنده از آن الله است و مالک حقیقی اوست. در آیه ی ۳۲ فرمود: «جَعَلْنَا لَأَحَدِهِمَا جَنَّتَيْنِ» و در این آیه میفرماید: «دَخَلَ جَنَّتَهُ»:

دارایی و نعمت های سرشار، زمینه ی غرور است.

- غفلت از خداوند متعال، خود برتر بینی، تحقیر دیگران و فریفته شدن به جلوه های مادی دنیا ظلم به خویشتن است.

- انسان منحرف و غافل، از جماد و نبات بدتر است.

- نباید نعمت های دنیوی و برخورداری از این نعمت ها را نباید دائمی، ابدی و جاودانه بحساب آریم. بلکه این نعمت های موقتی وزود گزراست.

چهره و سیمای واقعی دنیا در قرآن عظیم الشان:

قرآن عظیم الشان در آیات متعددی سیمای دنیا و زندگی دنیوی را این گونه به ترسیم گرفته است:

- دنیا کم و ناچیز است. طوریکه میفرماید «مَتَاعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ» (نساء، ۷۷)

- دنیا فانی وزود گزراست، یعنی دنیا عبورگاه است نه توقفگاه. «ما عِنْدَكُمْ يَنْقَدُ وَ مَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ» (آنچه نزد شماست به پایان می رسد، و آنچه نزد خداست باقی و پایدار است). (سوره نحل، ۹۶).

دنیاگرایی جز لهو و لعب نیست. «وَمَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَهْوٌ وَ لَعِبٌ وَ إِنَّا نَدَارُ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ ﴿٦٤﴾». (این زندگی دنیا چیزی جز سرگرمی و بازیچه نیست و اگر بدانند، زندگی حقیقی، همان سرای آخرت است). (سوره عنکبوت آیه : ۶۴).

- دنیا وسیله فریب است. «اعْلَمُوا أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَ لَهْوٌ وَ زِينَةٌ وَ تَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَ تَكَاثُرٌ فِي الْأَمْوَالِ وَ الْأَوْلَادِ... مَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ». (بدانید که زندگانی پست دنیا، چیزی جز بازی و سرگرمی و زینت طلبی و فخر فروشی در میان خود و افزون طلبی بر همدیگر در اموال و فرزندان نیست... و زندگانی دنیا جز کالای فریبنده نیست). (حدید، ۲۰).

- دنیاگرایی مانع آخرت طلبی میشود. «أَرْضَيْتُمْ بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا مِنَ الْآخِرَةِ فَمَا مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا قَلِيلٌ ﴿٣٨﴾» (توبه آیه: ۳۸) (آیا به جای آخرت، به زندگی دنیا راضی شده‌اید؟ پس بدانید بهره‌ی زندگی دنیا در برابر) آخرت، جز اندکی نیست).

- دنیا، دلربا است. «يَا لَيْتَ لَنَا مِثْلَ مَا أُوتِيَ قَارُونُ» (ای کاش مثل آنچه به قارون داده شده، برای ما نیز بود. براستی که او بهره‌ی بزرگی (از نعمت‌ها) دارد). (قصص آیه : ۷۹)

خواننده گان محترم!

- در (آیه ۲۰: سوره حدید) میخوانیم که: «اعْلَمُوا أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَ لَهْوٌ وَ زِينَةٌ وَ تَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَ تَكَاثُرٌ فِي الْأَمْوَالِ وَ الْأَوْلَادِ كَمَثَلِ غَيْثٍ أَعْجَبَ

الْكَفَّارَ نَبَاتُهُ ثُمَّ يَهِيحُ فَتَرَاهُ مُصْفَرًّا ثُمَّ يَكُونُ حُطَامًا وَ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ شَدِيدٌ
 وَ مَغْفِرَةٌ مِنَ اللَّهِ وَ رِضْوَانٌ وَ مَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ» (بدانید که
 زندگانی پست دنیا، چیزی جز بازی و سرگرمی و زینت طلبی و فخر فروشی
 در میان خود و افزون طلبی بر همدیگر در اموال و فرزندان نیست، همانند
 بارانی که گیاه آن، کشاورزان را به شگفتی وا دارد، سپس خشک شود و آن
 را زرد بینی، سپس کاه شود و در آخرت، عذابی شدید (برای گنه کاران) و
 مغفرت و رضوانی (برای اطاعت کنندگان) از جانب خداوند است و زندگانی
 دنیا جز کالای فریبنده نیست).

در این آیه مبارکه پنج خصوصیتی برای دنیا تذکر یافته است که؛ با مراحل
 پنجگانه عمر انسان مطابقت دقیق و کامل دارد: طوریکه در آن می خوانیم:

«وَاعْلَمُوا أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَ لَهُوٌ وَ زِينَةٌ وَ تَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَ تَكَاثُرٌ

- لعب و بازی. (کودکی)،

- لهو و سرگرمی. (نوجوانی)،

- زینت و خود آرایی. (جوانی)،

- تفاخر و فخر فروشی. (میانسالی)،

- تکاثر و ثروت اندوزی. (کهن سالی)،

واقعاً؛ با تمام قوت و واقعیت باید گفت که: دنیا وسیله است نه هدف، بناءً

- در بر خورد با کسانی که دنیا محور و خدا گریزند، تسامح نداشته باشید.

طوریکه میفرماید: «فَأَعْرِضْ عَنْ مَنْ تَوَلَّى عَنْ ذِكْرِنَا وَ لَمْ يُرِدْ إِلَّا الْحَيَاةَ

الدُّنْيَا» ﴿٢٩﴾ (پس، هر که از یاد ما روی گرداند و جز زندگی دنیا را

خواستار نبود، روبرگردان.) (آیه ۲۹ سوره نجم)

- از کسانی که به دین الله پشت می کنند و حاضر به شنیدن نام الله تعالی و

دستورات او نیستند، از آنان باید اعراض کنید. (در اسلام، قطع رابطه با

مخالفان و دشمنان جایز است.) طوریکه میفرماید: «فَأَعْرِضْ عَنْ مَنْ تَوَلَّى عَنْ ذِكْرِنَا» (آیه ۲۹ سوره نجم).

- دنیاگرایی، نشانه سطح پایین درک و معرفت، برخی از انسانها است. «لَمْ يُرِدْ إِلَّا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا... ذَلِكَ مَبْلَغُهُمْ مِنَ الْعِلْمِ»

- کسانی که جز به زندگی دنیا به فکر آخرت نیست از جمله گمراهان اند

- خداگریزی و دنیا محوری، بارزترین نشانه انحراف در انسان ها می باشد

- خداوند اعمال و نیات درونی تک تک از بندگان خود را می داند و از آن واقف است.

وَإِذَا أَنْعَمْنَا عَلَى الْإِنْسَانِ أَعْرَضَ وَنَأَى بِجَانِبِهِ وَإِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ فَذُو دُعَاءٍ عَرِيضٍ ﴿٥١﴾

و هنگامی که به انسان نعمت عطا می کنیم [از طاعت و عبادت] روی بر میگرداند و [با کبر و نخوت] از ما دور می شود، و چون آسیبی به او رسد (برای بر طرف شدنش) به دعای فراوان و طولانی روی می آورد. (۵۱)

«أَعْرَضَ»: رویگردان می شود. شکرگزاری و چه بسا دینداری را رها می کند.

«نَأَى بِجَانِبِهِ»: خود را از خدا پرستی و دین داری دور می کند. تکبر می ورزد و مغرور می گردد. شانه ها را بالا می اندازد مثل سر را بالا گرفتن نشانه فخر فروشی و استکبار است. مراد از (جانب) خود انسان یا دوش او است (تفسیر: روح المعانی).

«عَرِيضٍ»: وسیع. مراد دراز و فراوان است. البته دعای شخص کافر یا سست ایمان، بدین هنگام جنبه گلایه از خدا و ناشکری دارد و بیشتر جزع و فزعی است بر از دست دادن نعمت و برای عودت دادن آن. یا اینکه در وقت ثروتمندی متکبر و مغرور می شود، و در وقت فقر و فاقه متضرع و زبون، و در

هر دو حالت تنها متوجه دنیا است. بالاخره دعایش برای دنیا است نه برای خدا. («ترجمه معانی قرآن»).

واقعیت اینست که: سرشت و طبیعت انسان منکر و ناسپاس، الله متعال را در حین بلا و مصیبت می شناسد و در زمان رفاه و آسایش او را فراموش می کند. امام رازی میفرماید: «عریض» و «غلیظ» برای شدت عذاب استعاره شده است. (تفسیر کبیر ۱۳۸/۲۷).

طوریکه یاد آور شدیم که خصوصیت انسان همین است در وقت که به سختی و دشواری دچار شود، در دعا و رجوع به پروردگار بسیار می کوشد تا سختی دور شود و مشکل وی مرفوع گردد؛ یعنی در دشواری پروردگارش را می شناسد و در آسایش انکار مینماید. بلی! شیوه کار کافران و مسلمانانی که ثبات قدم ندارند، این چنین است.

در شان نزول این آیه مبارکه می نویسند که در باره، کفاری مانند ولید بن مغیره و عتبه بن ربیع نازل شد.

کلمه «نأی» به معنای دور شدن است؛ و هرگاه با کلمه «جانب» بکار رود، کنایه از تکبر و غرور است. «نأی بجانب» یعنی به خاطر نعمت و رفاه مغرور شد و متکبرانه خود را کنار کشید. کلمه ی «عَرِيضٍ» به معنای پهن و کنایه از دعای زیاد است.

هیچنان باید گفت که: نعمت ها از پروردگار با عظمت است طوریکه در کلمه: «أَعْمَنَّا» ولی حوادث تلخ نتیجه عملکرد یا خصلت های بد خود انسان است. در جمله «مَسَّهُ الشَّرُّ» آیه مبارکه آمده است.

خواننده گان محترم!

در آیات متبرکه (۵۲ الی ۵۴) به بحث: تفکر و اندیشیدن در نشانه های عظمت پروردگار با عظمت و جلب اهتمام انسان در درون خود، پرداخته، طوریکه میفرماید:

قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كَانَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ ثُمَّ كَفَرْتُمْ بِهِ مَنْ أَضَلُّ مِمَّنْ هُوَ فِي شِقَاقِ بَعِيدٍ ﴿۵۲﴾

ای پیامبر! برای کافران بگو: به من خبر دهید: اگر [قرآن] از سوی خدا باشد و سپس شما به آن کافر شوید، چه کسی گمراه تر از آن خواهد بود که در مخالفتی دور [از منطق و صواب] قرار دارد؟ (۵۲).

سُنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْآفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ أَوَلَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ ﴿۵۳﴾

به زودی نشانه های قدرت خود را در اطراف عالم و (هم) در نفس خود شان به آن ها نشان خواهیم داد تا برای ایشان روشن و ثابت شود که یقیناً او حق است. آیا کافی نیست که پروردگارت بر هر چیزی گواه باشد؟ (۵۳)

أَلَا إِنَّهُمْ فِي مَرِيَّةٍ مِنْ لِقَاءِ رَبِّهِمْ أَلَا إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُحِيطٌ ﴿۵۴﴾

آگاه باش! که آنان نسبت به دیدار [قیامت و محاسبه اعمال به وسیله] پروردگارشان در تردیدند. [و] آگاه باش! که یقیناً او به همه چیز [با قدرت و دانش بی نهایتش] احاطه دارد. (۵۴).

یعنی آنها بر این باور و عقیده فریب خورده خویش ایستاده که آنان هیچگاه به الله متعال دیدار و ملاقات نخواهد کرد و بحضور او حاضر نخواهند شد حال آنکه الله متعال هر وقت هر چیز را احاطه کرده است این مردم هیچگاه از احاطه و تصرف او برآمده نمیتوانند، اگر بعد از مردن ذرات بدن آنها در

خاک مخلوط و یا در آب منحل شود و یا در هوا منتشر گردد باز هم علم و قدرت الله تعالی بر هر ذره محیط است به آنها را جمع کرده سر از نو زنده کردن نزد او تعالی هیچ اشکال ندارد.

و من الله التوفیق

مکثی بر بعضی از منابع و مأخذها

۱- تفسیر و بیان کلمات قرآن کریم:

شیخ حسنین محمد مخلوف (۷۵۱هـ - ۸۱۲ق)، اسباب نزول، علامه جلال الدین سیوطی ترجمه: از عبدالکریم ارشد فاریابی. (انتشارات شیخ الاسلام احمد جام)

۲- تفسیر انوار القرآن:

تألیف عبدالرؤف مخلص هروی. «تفسیر انوار القرآن» گزیده ای از سه تفسیر: فتح القدیر شوکانی، تفسیر ابن کثیر و تفسیر المنیر وهبه الزحیلی می باشد. سال نشر: ۱۳۸۹ هجری قمری - محل نشر: احمد جام - افغانستان

۳- تفسیر نور دکتر مصطفی خرم دل:

تفسیر نور: «ترجمه معانی قرآن» تألیف: دکتر مصطفی خرم دل از کردستان: (متولد سال ۱۳۱۵ هجری، وفات ۱۳۹۹ هجری). سال نشر: ۱۳۸۴ ش، مکان نشر: تهران - ایران ناشر: احسان.

۴- تفسیر المیسر:

تألیف: دکتر عایض بن عبدالله القرنی (اول جنوری ۱۹۵۹ م مطابق ۱۳۷۹ هجری) انتشارات: شیخ الاسلام احمد جام سال چاپ: ۱۳۹۵ هـ

۵- تفسیر کابلی

مفسر: شیخ الإسلام حضرت مولانا شبیر احمد عثمانی رحمه الله علیه
مترجم: شیخ الهند حضرت مولانا محمود الحسن رحمه الله علیه
ترجمه: جمعی از علمای افغانستان

۶- تفسیر معالم التنزیل - بغوی:

تفسیر البغوی تألیف حسین بن مسعود بغوی (متوفی سال ۵۱۶ هجری قمری) (ناشر دار احیا التراث العربی ۱۴۲۰ ق ۲۰۰ م بیروت - لبنان) این تفسیر به زبان عربی نوشته شده، و از تفسیر الکشف والبیان ثعلبی بسیار متأثر می باشد.

۷- تفسیر زاد المسیر فی علم التفسیر:

تألیف: ابن جوزی ابوالفرج عبدالرحمن بن علی (۵۱۰ هجری / ۱۱۱۶ میلادی - ۱۲- رمضان ۵۹۲ هجری) (ناشر: المکتب الإسلامی - دار ابن حزم، سال نشر: ۱۴۲۳ - ۲۰۰۲ م) «زاد المسیر فی علم التفسیر» مشهور به «زاد المسیر»، تفسیر متوسط ابن جوزی میباشد که: این تفسیر خلاصه از تفسیر بزرگ وی بنام المغنی فی تفسیر القرآن می باشد.

۸- البحر المحیط فی التفسیر القرآن: ابو حیان الأندلسی:

تألیف: محمد بن یوسف بن علی بن حیان نفری غرناطی (۶۵۴ - ۷۴۵ ق) مشهور به ابو حیان غرناطی. تفسیر «البحر المحیط» به زبان عربی می باشد. سال نشر: ۱۴۳۱ هجری - ۲۰۱۰ م

۹- تفسیر القرآن الکریم - ابن کثیر:

تفسیر القرآن العظیم تألیف عماد الدین اسماعیل بن عمر بن کثیر دمشقی (متوفی ۷۷۴ ق) مشهور به ابن کثیر. (ناشر: دار الکتب العلمیة، منشورات محمد علی بیضون، مکان نشر بیروت - لبنان) (جلال الدین سیوطی، مفسر و قرآن شناس بزرگ اسلامی میفرماید: ابن کثیر تفسیری دارد، که در سبک و روش همانندش نگاشته نشده است.).

۱۰- تفسیر بیضاوی:

یا «أنوار التنزیل و أسرار التأویل»، مشهور به «تفسیر بیضاوی» تألیف شیخ ناصرالدین عبد الله بن عمر بیضاوی (متوفی سال ۷۹۱ ه) در قرن هفتم هجری

این تفسیر به زبان عربی تحریر یافته است. و در سال (۱۴۱۸ ق یا ۱۹۹۸ م) دار
إحياء التراث العربی - بیروت - لبنان بچاپ رسیده است.

۱۱- تفسیر الجلالین «التفسیر الجلالین»:

جلال الدین محلی و شاگردش جلال الدین سیوطی (وفات جلال الدین محلی
سال ۸۶۴ و وفات جلال الدین سیوطی سال ۹۱۱ هـ) (سال نشر: ۱۴۱۶ ق یا
۱۹۹۶ م.

ناشر: مؤسسه النور المطبوعات مکان نشر: بیروت - لبنان) این تفسیر در قرن
دهم هجری بزبان عربی واز معدود تفاسیری است که توسط چند عالم نوشته
شده باشد.

۱۲- تفسیر جامع البیان فی تفسیر القرآن - تفسیر طبری:

محمد بن جریر طبری متولد (۲۲۴ وفات ۳۱۰ هجری قمری) در بغداد ویا
(۸۳۹ - ۹۲۳ میلادی) (قرن ۴ قمری، ناشر: دار المعرفة، محل نشر: بیروت
لبنان) شیخ طبری یکی از محدثین، مفسر، فقهی و مؤرخ مشهور سده سوم
قمری است.

۱۳- تفسیر ابن جزئی التسهیل لعلوم التنزیل:

تألیف محمد بن احمد بن جزئی غرناطی الکلبی مشهور به جُزَیّ (متوفی
۷۴۱ ق)

(ناشر: شرکه دار الأرقم بن أبیالأرقم، مکان نشر: بیروت - لبنان) یکی از
موجزترین ودر عین حال مفیدترین و فراگیرترین تفاسیر مغرب اسلامی است.

۱۴- تفسیر صفوة التفاسیر:

تألیف محمد علی صابونی (مولود ۱۹۳۰ م) این تفسیر در سال ۱۳۹۹ ق نوشته
شده است - نویسنده در تدوین این تفسیر از مهم ترین و معتبرترین کتب تفسیر
از جمله: تفسیر طبری، کشاف، قرطبی، آلوسی، ابن کثیر، البحر المحیط و...
استفاده بعمل آورده است.

١٥- تفسير ابو السعود:

«تفسير إرشاد العقل السليم إلى مزايا الكتاب الكريم» تأليف: مفسر شيخ ابوالسعود محمد بن محمد بن مصطفى عمادى (متوفى ٩٨٢) از علمای ترك نژاد میباشد. (محل طبع مكتبة الرياض الحديثه بالرياض).

١٦- تفسير فى ظلال القرآن:

تأليف: سيد بن قطب بن ابراهيم شاذلى (متوفى سال ١٣٨٧ هـ).
سال نشر ١٤٠٨ق يا ١٩٨٨ م. ناشر: دار الشروق، مكان نشر، بيروت - لبنان

١٧- تفسير الجامع لاحكام القرآن - تفسير القرطبي:

نام مؤلف: الام ابو عبد الله محمد بن احمد الانصارى القرطبي (متوفى سال ٦٧١ هجرى) سال نشر: ١٤٢٧ - ٢٠٠٦ م، الناشر: مؤسسة الرساله

١٨- تفسير معارف القران:

مؤلف: حضرت علامه مفتى محمد شفيح عثمانى ديوبندى مترجم مولانا شيخ الحديث حضرت مولانا محمد يوسف حسين پور، سال نشر: ١٣٧٩ هـ محل چاپ كتابخانه ملي ايران.

١٩- تفسير خازان:

نام تفسير: «لباب التأويل فى معانى التنزيل (تفسير الخازان» تأليف: علاءالدين على بن محمد بغدادى مشهور به الخازان (متولد ٦٧٨ و متوفى ٧٤١ هجرى ميباشد).

سال نشر: ١٤٢٥-١٤٢٥ محل نشر: دار الكتب العلميه.

٢٠- روح المعانى (آلوسى):

تفسير «روح المعانى فى تفسير القرآن العظيم» اثر محمود أفندى آلوسى است.
(١٢١٧ - ١٢٧٠ق) سال نشر: ٠١ يناير ٢٠٠٧ محل نشر، اداره الطباعة المنيرية تصوير دار إحيار التراث العربى.

۲۱- جلال الدین سیوطی:

«الاتقان فی علوم القرآن» تفسیر الدار المنثور فی التفسیر با لمأثور»
مؤلف: حافظ جلال الدین عبد الرحمن بن ابی بکر سیوطی شافعی . (۱۴۴۵-
۱۵۰۵م) مجمع الملك فهد لطباعة المصحف الشريف ۱۴۲۶ هالمدينه المنوره

۲۲- زجاج: «تفسیر معانی القرآن فی التفسیر»:

مؤلف: الزجّاج أو أبو إسحاق الزجاج أو أبو إسحاق إبراهيم بن محمد بن
السرى بن سهل الزجاج البغدادي است. (۲۴۱ هجرى - ۳۱۱ هجرى ۸۵۵- ۹۲۳
- ميلادى)

۲۳- تفسیر ابن عطیة:

نام کامل تفسیر: «المحرر الوجيز فی تفسیر الكتاب العزيز ابن عطیة» بوده
مؤلفان: أبو محمد عبدالحق بن غالب بن عبد الرحمن بن تمام بن عطیة
الأندلسی المحاربی (المتوفى: ۵۴۲ هـ) سال نشر: سنه النشر: ۱۴۲۲ - ۲۰۰۱،
دار ابن حزم.

۲۴- تفسیر قتاده:

أبو الخطاب قتاده بن دعامة بن عكابة الدوسى بصرى (۶۱ هـ- ۱۱۸ هـ، ۶۸۰-
۷۳۶م) تاریخ نشر: (۱۹۸۰/۰۱/۰۱) محل نشر: عالم الکتبوی از جمله تابعین
بوده، که در علوم لغت، تاریخ عرب، نسب شناسی، حدیث، شعر عرب، تفسیر،
دسترسى داشت. و در ضمن حافظ بود، در بصره عراق زندگی بسر برده ولی
نابینا بود. امام احمد حنبل درباره او میگوید: «او با حافظه ترین اهل بصره بود
و چیزی نمی شنید مگر اینکه آن را حفظ می کرد، من یک بار صحیفه جابر را
برای او خواندم و او حفظ شد.» حافظه او در طول تاریخ ضرب المثل بود. او
در عراق به مرض طاعون در گذشت.

سال نشر ۱۴۱۸ق یا ۱۹۹۸م: ناشر: دار احیاء التراث العربی، مکان نشر: بیروت.

۲۵- تفسیر کشاف مشهور به تفسیر زمخشری.

«تفسیر الکشاف عن حقایق التنزیل و عیون الأقاویل فی وجوه التأویل» مشهور به تفسیر کشاف. مؤلف: جارالله زمخشری (۲۷ رجب ۴۶۷ - ۹ ذیحجه ۵۳۸ هـ) این تفسیر برای بار اول در سال: ۱۸۵۶ میلادی در دو جلد در کلکته بچاپ رسید، سپس در سال ۱۲۹۱ در بولاق مصر، و در سال های ۱۳۰۷، ۱۳۰۸، و ۱۳۱۸ در قاهره به چاپ رسیده است. محل نشر: انتشارات دار إحیا التراث العربی.

۲۶- تفسیر مختصر:

تفسیر ابن کثیر: مؤلف: ابو جعفر محمد بن جریر بن یزید بن کثیر بن غالب طبری مشهور به جریر طبری متولد ۲۲۴ و فات ۳۱۰ هجری قمری در بغداد (۲۱۸ - ۳۰۱ هجری شمسی). تاریخ طبری مشهور به پدر علم و تاریخ و تفسیر است. سال طبع هفتم: ۱۴۰۲ هـ - ۱۹۸۱ م محل طبع: دارالقرآن الکریم، بیروت - لبنان.

۲۷- مفسر صاوی المالکی:

«حاشیة الصاوی علی تفسیر الجلالین فی التفسیر القرآن الکریم» مؤلف: احمد بن محمد صاوی (۱۱۷۵-۱۲۴۱ق) است.

سال و محل طبع: : بالمطبعة العامرة الشرفیة سنة ۱۳۱۸ هجریة.

۲۸- فیض الباری شرح صحیح البخاری:

داکتر عبد الرحیم فیروز هروی، سال طبع: ۲۰۱۶ Jan ۲۶

۲۹- صحیح مسلم - و صحیح البخاری:

گرد آورنده: مسلم بن حجاج نیشاپوری مشهور به امام مسلم که در سال ۲۶۱ هجری قمری وفات نمود. و گرد آورنده صحیح البخاری: حافظ ابو عبد الله محمد بن اسماعیل بن ابراهیم بن مغیره بن بردزبه بخاری (۱۹۴ - ۲۵۶ هجری)

۳۰- سعید حوی:

حَوّی، سعید، حَوّی، سعید، مفسر «الاساس فی التفسیر (یازده جلد؛ قاهره ۱۴۰۵)، که از مهم ترین و اثر گذار ترین آثار حوی به شمار می آید. سال نشر: ۱۴۲۴ق یا ۲۰۰۳م، محل نشر قاهره - مصر موسسه دار السلام

۳۱- تفسیر کبیر فخر رازی:

تفسیر فخر رازی مشهور به تفسیر کبیر، شیخ الإسلام فخرالدین رازی (۵۴۴ هـ - ۶۰۶ هـ) تفسیر کبیر مهمترین و جامع ترین اثر فخر رازی و یکی از چند تفسیر مهم و برجسته قرآن کریم به زبان عربی است.

۳۲- تفسیر سدی کبیر:

تفسیر سدی کبیر اثر «ابومحمد اسماعیل بن عبدالرحمان»، معروف به سدی کبیر، متوفای ۱۲۸ هجری قمری از مردم حجاز است که در کوفه زندگی میگرد.

وی مفسری عالی قدر و نویسنده‌ای توانا در تاریخ، بخصوص در باره‌ی غزوات (جنگ های) صدر اسلام است. از تفسیر او به نام «تفسیر کبیر» یاد میشود که از منابع سرشار تفاسیری است که پس از وی به رشته‌ی تحریر در آمده است.

«جلال الدین سیوطی» به نقل از «خلیلی» می گوید: سدی، تفسیر خود را با ذکر سندهایی از «ابن مسعود» و «ابن عباس» نقل کرده است و بزرگانی چون «ثوری» و «شعبه» از او روایت کرده‌اند.

۳۳- تفسیر المحرر الوجیز فی تفسیر الكتاب العزیز:

مؤلف: ابو محمد عبدالحق بن غالب بن عبدالرحمن بن غالب محاربی معروف به ابن عطیه اندلسی (۴۸۱ - ۵۴۱ هجری)

۳۴- تفسیر فرقان

تألیف: شیخ بهاء الدین حسینی

۳۵- کتاب حاشیة محیی الدین شیخ زاده علی تفسیر القاضی

البیضاوی

نویسنده: شیخ زاده، محمد بن مصطفی زبان: عربی

ناشر: دار الکتب العلمیة

سایر نویسندگان: نویسنده: بیضاوی، عبد الله بن عمر - مصحح: شاهین، محمد

عبدالقادر - نویسنده: شیخ زاده، محمد بن مصطفی - تعداد صفحات: ۸ جلد

۳۶- مفردات الفاظ القرآن:

از راغب اصفهانی. (خیر الدین زرکلی در کتاب «الأعلام» گفته: او اهل

اصفهان بود اما در بغداد سکونت گزید، ادیب مشهوری بود، و در سال ۵۰۲

هجری قمری وفات کرد». امام فخرالدین رازی در کتاب «تأسیس التقدیس»

در علم اصول ذکر کرده که راغب از ائمة اهل سنت است و مقارن با غزالی

بود. (بغیة الوعاة ۲ / ۲۹۷، و أساس التقدیس صفحه ۷). .

بیوگرافی مختصر
امین الدین «سعیدی- سعید افغانی»
مدیر مطالعات ستراتیژیک افغان
و مسؤل مرکز کلتوری د حق لاره-جرمنی

مولانا امین الدین «سعیدی- سعید افغانی» فرزند مرحوم مولوی دکتور محمد سعید «سعید افغانی» نواسه خطیب مولوی عبدالمجید در سال (۱۹۵۸) در قریه خیر آباد عمر زائی ولایت لغمان، در یک فامیل روحانی چشم به جهان گشوده است، تعلیمات ابتدایی خویش را در مکتب ابتدایه مسجد جامع حیدر خانی و مکتب ده زیارت ولایت لغمان به اتمام رسانیده و در سال (۱۳۴۹) شامل مدرسه عالی امام ابوحنیفه (رح) در شهر کابل گردید.

بعد از ختم تحصیلات عالی، ابتدا بحیث معلم تفسیر و علوم دینی در مکاتب شهر کابل مقرر شد. در سال (۱۳۵۸) بحیث مدیر بورد تبلیغات اسلامی وزارت اطلاعات و کلتور و بعداً بحیث رئیس دفتر مطبوعاتی آن وزارت و در سال (۱۳۶۳) بحیث عضو مدیریت دوم سیاسی (شرق میانه و افریقا) وزارت امور خارجه موظف گردید.

در سال (۱۳۶۴) بحیث سکرتر اول واتشه مطبوعاتی سفارت افغانستان در شهر دمشق کشور جمهوری عربی سوریه مقرر گردید، در سال (۱۳۶۷) هجری شمسی مطابق (۱۹۸۷) م دوباره به کشور مراجعت نموده و بحیث مدیر امور شرق میانه و افریقا در وزارت امور خارجه اجرای وظیفه نموده است.

موصوف در سال (۱۹۸۹) م بحیث مستشار وزیر مختار سفارت افغانستان در شهر «تریبولی» کشور جمهوری عربی لیبیا اجرای وظیفه نموده و در سال (۱۹۹۲) م به کشور جمهوری فدرالی المان مهاجر و در این کشور تحصیلات خویش را در رشته امراض روانی، منجمت و اداره به پایان رسانیده و مصروف کار شد.

«سعیدی - سعید افغانی» متاهل بوده و چهار اولاد دارد، به زبان های پشتو، دری، عربی و المانی تسلط دارد. و همچنان با برادر خویش محترم دکتور صلاح الدین «سعیدی- سعید افغانی» مسؤلیت «مرکز مطالعات ستراتیژیک افغان و مسؤلیت مرکز کلتوری دحق لاره» را به عهده دارد.

آثار چاپ شده:

- تعلیمات اسلامی، سال (۱۹۹۸ م) د حق د لاری کلتوری ټولنه او دافغانستان داستراتیژیکو مرکز - جرمنی
- پشتو متلونه، سال (۱۹۹۸ م) د حق د لاری کلتوری ټولنه او دافغانستان داستراتیژیکو مرکز - جرمنی
- عقیده و ایمان، سال (۱۹۹۹ م) د حق د لاری کلتوری ټولنه او دافغانستان داستراتیژیکو مرکز - جرمنی
- شیطان، سال (۲۰۰۴ م) د حق د لاری کلتوری ټولنه او دافغانستان داستراتیژیکو مرکز - جرمنی
- زن در اسلام، سال (۲۰۰۵ م) د حق د لاری کلتوری ټولنه او دافغانستان داستراتیژیکو مرکز - جرمنی
- رمضان المبارک، سال (۲۰۰۶ م) د حق د لاری کلتوری ټولنه او دافغانستان داستراتیژیکو مرکز - جرمنی
- نماز راه ارتباط با خدا، سال (۲۰۰۷ م) د حق د لاری کلتوری ټولنه او دافغانستان داستراتیژیکو مرکز - جرمنی
- زن و نبوت، سال (۲۰۰۷ م) د حق د لاری کلتوری ټولنه او دافغانستان داستراتیژیکو مرکز - جرمنی
- مقام و منزلت شب قدر، سال (۲۰۰۷ م) د حق د لاری کلتوری ټولنه او دافغانستان داستراتیژیکو مرکز - جرمنی
- نکاح در اسلام، سال (۲۰۰۷ م) د حق د لاری کلتوری ټولنه او دافغانستان داستراتیژیکو مرکز - جرمنی

تفسیر احمد

- غازی مولوی عبد المجید، سال (۲۰۰۸م) د حق د لاری کلتوری ټولنه او دافغانستان د استراتیژیکو مرکز - جرمنی
- خود کشی یا عمل انتحاری در اسلام، سال (۲۰۰۹م) د حق د لاری کلتوری ټولنه او دافغانستان د استراتیژیکو مرکز - جرمنی
- حیلہ دور اسقاط در قبرستان افغانستان سال (۲۰۱۵ م) د حق د لاری کلتوری ټولنه او دافغانستان د استراتیژیکو مرکز - جرمنی
- تفسیر احمد جزء سی ام تاریخ طبع حمل ۱۳۹۸ هجری شمسی
- تفسیر احمد جزء بیست ونهم تاریخ طبع حمل ۱۳۹۹ هجری شمسی
- تفسیر احمد جزء بیست وهفتم و بیست وهشتم تاریخ طبع حمل ۱۴۰۰ هجری شمسی
- تفسیر احمد جزء بیست وپنجم و بیست وششم تاریخ طبع جدی ۱۴۰۰ هجری شمسی

آدرس: Mailing Address In Germany:

**Mr. A. Saidi – Wiettlsbacher Str.۳۴ , ۵۰۳۲۱ – Bruhl, Germany,
E- mail: saidafgani@hotmail.com**

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

In the name of Allah, Most Gracious, Most Merciful
Praise be to Allah, the Cherisher and Sustainer of the worlds;
Most Gracious, Most Merciful;
Master of the Day of Judgment.

We worship you alone and seek only your help!
Lead us on to the path of righteousness.

Sura e Al-Fateha I., 1-6

And,

Blessing and Peace be upon our beloved Prophet Mohammad,
his family, his companions and his ummah.

Dear reader,

This is Volume22-23-24 of «Tafseer Ahmad», the commentary
on and interpretation of the Holy Qur'an in Dari (Afghan
Persian).

This updated version of the commentary is compiled by
Brother Aminuddin Saidi- Said Afghani a new, modern style
and peer reviewed by knowledgeable and well know scholars.
It is now available for use by seekers of truth and especially by
the youth.

This compilation of the «Tafseer Ahmad» has some unique
features that distinguish it from other compilations:

The language has been updated and simplified. Specific terms
and words have been clearly and concisely defined therein.

Going into the differences in interpretation due to the
emergence of various schools of thought (mazahib) has been
avoided.

In interpreting various topics, related verses in the same
chapter of the topic and other chapters have been used to
protect the authenticity of the topic.

The topics are discussed using authentic narrations of the
Prophet (PBUH) and references are provided therewith.

Such narrations have been cited from authoritative sources,
scholars and historians and references are provided.

Unreliable, unnecessary, and marginal issues have been excluded from the text.

We know that Allah (SWT) is exalted and absolutely perfect. His book, The Holy Qur'an is also perfect. In the technical part and the refinement of this noble interpretation, however, it is possible that there are inaccuracies for obvious reason that nothing a human being makes is perfect. I pray to Allah (SWT) that such issues, if identified, can be further refined with the constructive comments and feedback from readers and technical experts which be considered in future editions.

Dr. Salahuddin Sayedi "Said Afghani"

Editor of Tafseer Ahmad, Email: saidafghani@hotmail.com

**Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library**